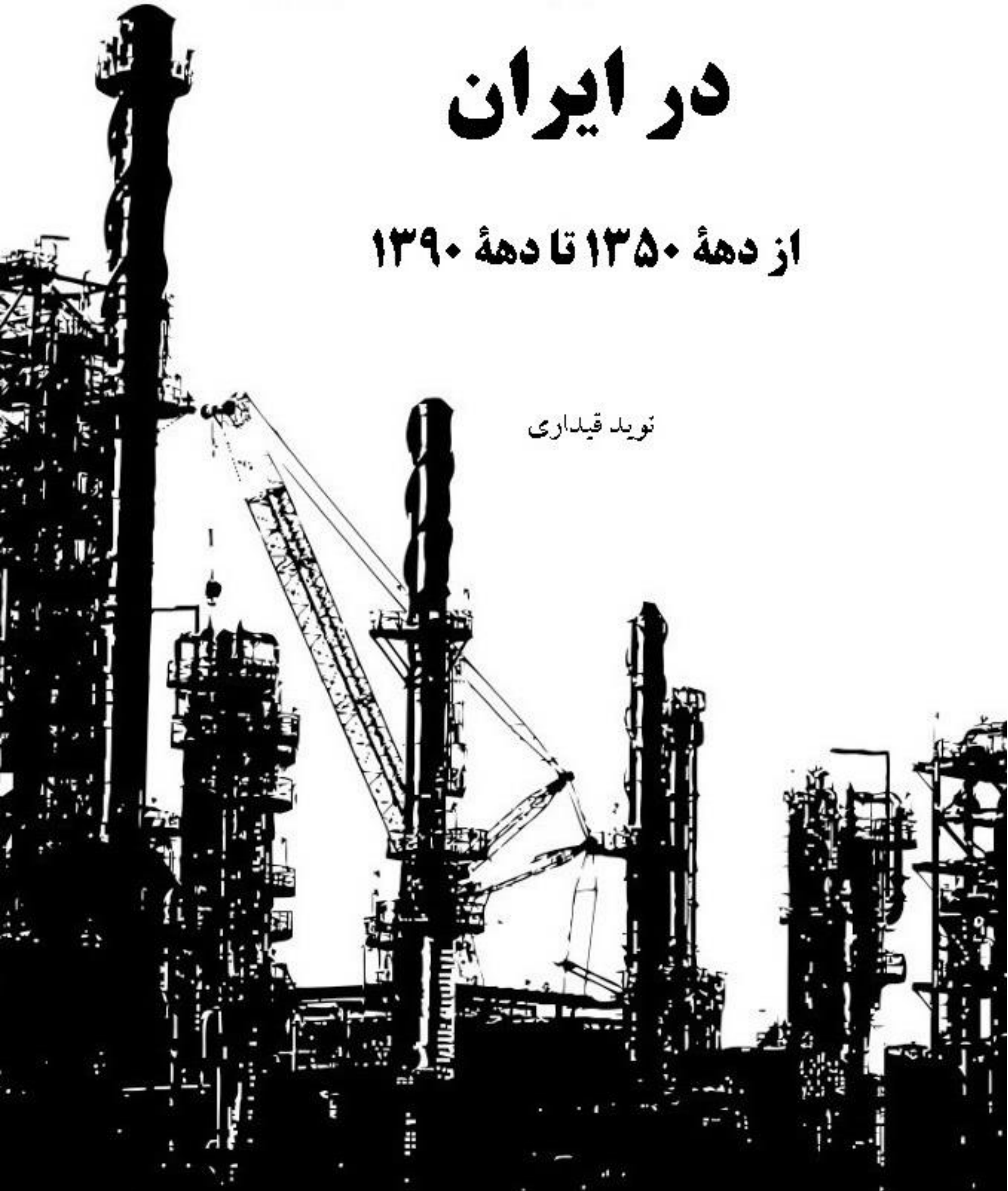
انکشاف سرمایه‌داری در ایران

از دههٔ ۱۳۵۰ تا دههٔ ۱۳۹۰

نوید قیداری



انکشاف سرمایه‌داری در ایران

از دهۀ ۱۳۵۰ تا دهۀ ۱۳۹۰

نوید قیداری

مانده از شب‌های دورادور
در مسیر خامش جنگل
سنگ‌چینی از اجاقی خرد
و اندر او خاکستر سردی

نیما یوشیج

فهرست مطالب

توضیحات

- علامت {...} در نقل‌قول‌های مستقیم نشان‌دهندهٔ حذف بخشی از متن اصلی است.
- هرجا لازم دیده‌ام کلمه یا کلماتی به نقل‌قول‌های مستقیم بیافزایم آن را در علامت {} آورده‌ام.
- تمامی تأکیدات در نقل قول‌های مستقیم با حروف بولد از من است. مگر آنکه قید شده باشد تأکید از نویسنده.
- واژهٔ «Development» در فارسی ایرانی عموماً به «توسعه» برگردانده می‌شود؛ اما در فارسی افغانستانی آن را «انکشاف» می‌گویند. به چند دلیل انتخاب خلق افغانستان ارجحیت دارد: اول آنکه «توسعه» در لغت به معنای افزایش رزق و روزی است و هیچ ربطی به مفهوم مورد نظر ما ندارد. دوم آنکه «توسعه» صرفاً به تغییرات کمی اشاره دارد و دگرگونی‌های کیفی را بازگو نمی‌کند. سوم آنکه واژهٔ «توسعه» از مصدری متعدی اخذ شده است در حالی که «Develop» در معنای مورد نظر ما فعل لازم است. بنابراین واژهٔ افغانستانی «انکشاف» که فعلیت یافتن و آشکار شدن گرایشات بالقوه و پنهان را بیان می‌کند دقیق‌تر است.
- در ویراست جدید برخی اصطلاحات بورژوایی «محترم» ولی نادرست و گیج‌کننده را (مثلاً اصطلاح بورژوایی بهره‌وری) به شکل صحیح‌شان تغییر داده‌ام (بارآوری).
- در ویراست جدید برای خواناتر شدن جدول‌ها ناچار شدم تغییراتی در آن‌ها بدهم. در اکثر جداول هر ردیف خط‌کشی‌شده بیانگر آمارهای یک دهه است. برای مثال در جدولی مختص به سال‌های ۱۳۴۰-۱۳۹۰ ستون هشتم ردیف اول بیانگر سال ۱۳۴۸ و ستون هشتم ردیف دوم بیانگر سال ۱۳۵۸ است و به همین ترتیب الی آخر.

پیش‌گفتار

این اثر حاصل بیش از ٦ سال جستجوی کورمال کورمال در دل تاریی‌هاست؛ آن هم در شرایطی که بحران‌های گوناگون حیات اجتماعی را به لرزه درآورده بودند. جستجویی اگرچه علمی و صادقانه اما بیش از هر چیز مصداق این ضرب‌المثل که «جادۀ جهنم را با حسن نیت سنگ‌فرش کرده‌اند». در این شرایط جستجو و تلاشم برای فهم اوضاع آشفته به ناگزیر با مجادلات تندی همراه بود که تحلیل‌های سبک‌سرانه را هدف می‌گرفت. زیرا بحران آنچنان زندگی خلق را به هم ریخته بود که مسامحه در برابر آشفته‌فکران اجتماعی توجیهی نداشت. وقتی زندگی روزمره اینچنین زیروزبر می‌شود از پژوهشگران انتظار می‌رود با سخت‌کوشی بیشتری به سراغ مسائل بروند نه آنکه صرفاً به نمایش آسودگی خاطر به همراه لبخندی عالمانه اکتفا کنند و همه چیز را هیچ بیانگارند.

کوشیدن و کوشیدن برای دست یافتن به ریشه‌ها آن هم با آگاهی از اینکه «برای انسان ریشۀ همه چیز خود انسان است». اما متأسفانه چنین رویه‌ای برای دانشجویان جوان می‌تواند با خطر شیرجه زدن به داخل مغاک‌ها همراه باشد. برای مثال انتقادات سطحی روشنفکران از خصوصی‌سازی و دلخوشی‌شان به اقتصاد نهادگرا و نظام حمایت‌گرای دولتی مرا به سمت نفی هرگونه مرکزیت‌گرایی سوق داد. یا نگاه تحقیرآمیز جامعه‌شناسان به مبارزات اقتصادی روزمرۀ کارگران مرا به حمایت از اتحادیه‌گرایی و

اعتراضات خودبه‌خودی اقتصادی کشاند. به این ترتیب علی‌رغم حسن نیت و تعهدم به فهم ریشه‌ها اکثر مقالاتم در ٦ سال گذشته مخصوصاً مقالاتم در «نشریهٔ دانشجویی رود» حاوی مرکزگریزی انسان‌گرایانهٔ خطرناکی بودند که می‌تواند روی دیگر سکهٔ انحطاط بزدلانهٔ روشنفکران باشد. ساماندهی این تز به دور از کانون بحران و به دور از مجادلات ژورنالیستی این فرصت را برایم فراهم کرد با صبر و حوصلهٔ بیشتر به مطالعهٔ علمی تحولات اجتماعی بپردازم. بی‌گمان فاصله گرفتن از تجارب روزمره به قصد دیدن کلیت تنها راه نزدیک شدن به ذات واقعیت است. زیرا تنها با انتزاع یافتن از واقعیت ظاهری است که می‌توان قوانین حاکم بر زندگی را به درستی شناخت.

همانطور که در مورد وجود بحران اجتماعی شکی نیست در این هم تردیدی نیست که علوم اجتماعی کنونی بحران‌زده است. کل کاری که در این شاخه انجام می‌شود عبارت است از جمع‌آوری فکت‌هایی از سطح مشهود واقعیت و مرتب ساختن آن‌ها بر اساس روابط ظاهری‌شان و بیان این روابط ظاهری با لحنی علامه‌وار و انتقادی. اما «اگر ذات پدیدارها با نمود ظاهری‌شان یکی می‌بود کل علوم یکسره زائد می‌شدند». امروزه دانشمندانِ تمامی علوم این حقیقت را پذیرفته‌اند که نمی‌توان قوانین حاکم بر پدیدارها را با تکیه بر تجارب روزمره مشاهده کرد بلکه درجه‌ای از انتزاع لازم است. صدها سال است که هیچ کس صعود آرام و باوقار دود و خاکستر از خانه‌های سوخته را دال بر ابطال قانون عام جاذبه نمی‌داند و هیچ کس با اشاره به سطح تراز افق ادعا نمی‌کند زمین گرد نیست. این قبیل استدلال‌ها قرن‌ها پیش از حیطهٔ علم روبیده شدند و فقط گه‌گاه در گفتگوهای شوخ‌طبعانه و خصوصی به گوش می‌رسند.

اما هنوز که هنوز است در مجموعهٔ علوم اجتماعیِ انتقادی° اخراج گستردهٔ کارگران را به منزلهٔ تضعیف «سرمایهٔ مولد» تعبیر می‌کنند که گویا خودِ آن هم ناشی از دسیسه‌های «سرمایه‌داری مالی» است؛ هنوز هم پایین بودن دستمزدها را ناشی از فقر «سرمایه‌داران مولد» می‌دانند که گویا به خاطر سیاست‌های اقتصادی اشتباه دولت چندان که بایدوشاید انباشت نکرده‌اند تا بتوانند دستمزد کارگران را بپردازند. این رویکرد مانند آن است که فیزیک‌دان فرهیخته‌ای پیدا شود و وزیدن باد را ناشی از تکان‌های بادبزنیِ درختان بداند. البته این مقایسه چندان درست نیست. زیرا دست‌کم در استدلال فیزیک‌دان ابله و فخرفروش ما هم وزش باد واقعیت خارجی دارد و هم درختان در واقع تکان می‌خورند؛ یگانه مشکل استدلال ایشان صرفاً به تشخیص جهت رابطهٔ علّی محدود می‌شود. اما در مجموعهٔ علوم اجتماعی به غیر از خطا در تشخیص جهت یک مشکل بزرگ دیگر هم هست. اگر نخواهیم چشم‌مان را به روی حقیقت ببندیم در اینجا فقط وزش طوفان است که مصداقی در واقعیت خارجی می‌یابد ولی اشباح مهربان درخت‌های مربوطه هرگز حتی در جهان اوهام هم تکان نمی‌خورند.

علی‌رغم تمام تلاطم‌ها و طوفان‌های خانمان‌برانداز° نظم و آرامش بر جهان بورژوایی حکم‌فرماست و به‌اصطلاح «سرمایه‌داران مولد» مشغول انباشت‌اند. فعلاً با نظری خطاپوش از این نکته می‌گذریم که حتی استفاده از اصطلاح «سرمایه‌داری مالی» از یک سو و از سوی دیگر همتا دانستن فقر خلق و جیب خالی «سرمایه‌داران مولد» مستلزم چه کژفهمی عمیقی درباردی تک‌تک کلمات «سرمایه» و «مالی» و «مولد» و «سرمایه‌دار» و «سرمایه‌داری» و «انباشت» و «خلق» و حتی خود «فقر» است. به

قول معروف «در آغاز کلمه نبود». پدیدار شدن مناسبات اجتماعی در قالب چنین مفاهیم کژدیسه‌ای نتیجهٔ رازوارگی خود جامعهٔ بورژوایی است.

باید پرسید بحران علوم اجتماعی ناشی از چیست؟ آیا مشکل صرفاً به جهالت نظری علمای این حوزه برمی‌گردد؟ واضح است که نه. زیرا جهالت نظری به نوبت خود نیازمند تبیین و توضیح است و نمی‌توان آن را به عنوان توضیحی برای بحران تئوریک ارائه داد. پس بگذارید سوال را اینگونه مطرح کنیم: چه می‌شود که در این شاخه از علوم به جای شناخت جهان با تفسیر دلبخواهانهٔ جهان از طریق مفاهیم دلبخواهی روبرو می‌شویم؟ این سؤال بی‌درنگ پاسخ خویش را به دنبال می‌آورد: زیرا تفسیرهای دلبخواهانه لاجرم با منافع طبقاتی همراه‌اند. اگر مسألهٔ علوم اجتماعی همانا تجزیه و تحلیل عینی روابط مشخص انسان‌ها نباشد تنها چیزی که برای این رشتهٔ دانشگاهی باقی می‌ماند فعالیت‌های تبلیغی و اقناعی در کمپین‌های گوناگون به نفع سیاست‌ها و تصمیماتی است که دلایل واقعی‌شان هیچ‌گاه برملا نخواهد شد. اکنون جامعه‌شناسان وظیفه‌ای جز این ندارند که با تبلیغات و لفاظی‌های شبه‌انتقادی علیه رقابت آزاد سرمایه‌دارانه نارضایتی عمومی را که با بیکاری‌های گسترده و تورم افسارگسیخته برانگیخته شده است به خدمت سرمایهٔ انحصاری غیررقابتی درآورند. کل فعالیت‌های فکری اصحاب علوم اجتماعی را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: افشاگری و رسوا کردن بدترین نمودهای جامعهٔ سرمایه‌داری (رقابت وحشیانهٔ بازار آزاد) به قصد دفاع از ذات این جامعه (انحصار وسایل تولید به نام سرمایهٔ مولد). بر این زمینه است که گفتارهای انتقادی جامعه‌شناسان علیه نولیبرالیسم همان نقشی را در جامعهٔ بورژوایی

بازی می‌کند که شطحیات عرفا در الهیات ایفا می‌کرد. همان‌طور که در کتابخانه‌های اماکن متبرکه می‌توان کتبی نظیر «شطحیات شمس تبریزی» را به سادگی پیدا کرد به همین ترتیب می‌توان انبوهی از مقالات ضدنولیبرالی جامعه‌شناسان را در مجلات و روزنامه‌های منتسب به اتاق‌های بازرگانی باز یافت. این به‌اصطلاح گرایش اجتماعی-انتقادی چیزی نیست جز واکنش ارتجاعی به دگرگونی‌های عمیق اجتماعی. چنین گرایشی از یکسو نتیجهٔ موضع طبقاتی عالمان این حوزه است و از سوی دیگر بر اصول درون‌ماندگار خود جامعه‌شناسی اتکا دارد.

تاریخ زندگی اجتماعی نوع بشر اساساً بسیار غنی‌تر و پرجنب‌وجوش‌تر از تاریخ مفاهیم و ایده‌های اوست. تاریخ ایده‌ها علی‌رغم تمامی تحرکاتش دارای درجه‌ای اینرسی است ـ در غیر این صورت چیزی به نام سنت‌های فرهنگی امکان‌پذیر نمی‌شد. همین اینرسی باعث می‌شود اندیشه در مواجهه با دگرگونی‌ها و غنای بی‌پایان زندگی اجتماعی لاجرم با محدودیت‌های خویش روبرو گردد. از این رو در جریان تکامل تاریخی نوع بشر دوراهی‌هایی پدیدار می‌شوند که «بر سر هر یک به سنگ‌اندر» به یکی از این دو شق اشاره شده است: یا اندیشه محدودیت‌های خود را بازمی‌شناسد و مسائلی را تشخیص می‌دهد که تازه طرح شده‌اند ولی پاسخی برایشان نیست و به این ترتیب پایه‌ای برای تکامل بیشتر عقل پدید می‌آید؛ یا اینکه اندیشه می‌کوشد دگرگونی اجتماعی را تحت همان مفاهیم سابق بگنجاند و از طرح مسائل جدید بپرهیزد و به این طریق تناقضات خویش را لاپوشانی کند. در این صورت علی‌رغم تکامل و پیشرفت کل جامعه اندیشه واپس می‌رود و به باورهای خرافی پناه می‌آورد. به همین دلیل است که با هر دگرگونی

اساسی در زیربنای مادی جامعه به ناگاه اشباح و اوهام گذشته از نو احیا می‌شوند و خرافات کهن جانی تازه می‌گیرند. همانطور که لوکاچ در کتاب «ویرانی عقل» نشان داده خردِ جامعه‌شناسی از بدو تولد خود چموشانه راه دوم را در پیش گرفته است.

تا جایی که مطالعهٔ روابط طبقاتی موضوع علمی بود که بزرگ‌ترین نمایندگان فکری‌اش (آدام اسمیت و دیوید ریکاردو) آن را اقتصادسیاسی می‌نامیدند جامعه‌شناسی و اقتصاد از یکدیگر جدا نبودند. اما به محض آنکه انکشاف جامعهٔ بورژوایی به تشدید تعارضات طبقاتی انجامید و انقلاب نیرومند دههٔ ۱۸٤۰ تمامی خاک اروپا را درنوردید اقتصادسیاسی کلاسیک عملاً به مانعی برناگذشتنی برخورد کرد: اصول موضوعهٔ این علم یعنی قانون ارزش-کار مشروعیت طبقهٔ سرمایه‌دار را به چالش می‌کشید و حقانیت انقلاب‌های کارگری را به اثبات می‌رساند: «کار سرچشمهٔ همهٔ ثروت‌هاست». اقتصادسیاسی کلاسیک فقط تا زمانی می‌توانست وجود داشته باشد که بورژوازی علیه طبقهٔ انگلی فئودال‌ها می‌جنگید. اما جامعهٔ مدنی (بورژوایی) در مواجهه با پرولتاریای مدرن به علمی نیاز داشت که ثروت را از کار جدا سازد و پرولتاریای مدرن را به لحاظ تئوریک خلع سلاح کند. به این ترتیب علم اقتصاد از قرن نوزدهم به بعد قانون ارزش را نصفه‌نیمه کنار گذاشت و به جای مطالعهٔ مناسبات طبقاتی به تشریح فورمول‌های ریاضیاتی راجع به حجم پول و قیمت کالاها و کشش بازار اکتفا کرد. از سوی دیگر جامعه‌شناسی نیز به هیأت علمی مستقل استقرار یافت که مطالعهٔ بنیان اقتصادی جامعه را جزو وظایف خویش نمی‌دانست بلکه وظیفه داشت شالودهٔ واقعی حیات جمعی را به قلمرو الهیات فرا بیافکند. بی‌سبب نیست که در آثار بنیان‌گذاران این رشتهٔ

دانشگاهی به کرات با این گرایش روبرو می‌شویم که جای خالی مطالعات اقتصادی را با تتبعاتی راجع به دین پر کنند. اگر ماکس وبر نقش عقلانی‌سازی حیات جمعی را به مذهب محول کرد و نشان داد از میان تمام تلاش‌های تاریخی برای سازمان‌یابی عقلانی بالاخره پروتستانیسم توانسته است با دمیدن «روح سرمایه‌داری» در کالبد جامعه به این مهم نائل آید امیل دورکیم از این هم فراتر رفت و نشان داد که نه تنها وجود جامعه بلکه حتی وجود مقولاتی همچون زمان و مکان نیز وابسته به انجام آیین‌های دینی است. در حقیقت این دو ایدئولوگ برجسته با بیگانه‌سازی مسائل اجتماعی از بنیان‌های اقتصادی‌شان راه علوم اجتماعی ملکوتی را «به مثابهٔ یک حرفه» هموار کردند.

اکنون تقبیح به‌اصطلاح «اقتصادگرایی» و درآویختن به گفتارهای عرفانی و باورهای خرافی بخشی نازدودنی از اصول بنیادین جامعه‌شناسی به مثابهٔ یک کسب‌وکار نان‌وآب‌دار به شمار می‌آید. نیازی به گفتن نیست که در مورد جامعه‌شناسی ایران هم اوضاع به همین منوال است. کافی است به یاد بیاوریم واردات گستردهٔ این حکمت الهیاتی در اواسط سلطنت محمدرضاشاه توسط نراقی‌ها و فردیدها و شریعتی‌ها و آل‌احمدها چه رنگ‌وبوی مذهبی‌ای داشت: «قوام جامعه به دین است». (یا به بیان دقیق‌تر: قوام بورژوازی به دین است.) همین علوم اجتماعی وارداتی بود که در دوران اعتلای جنبش انقلابی ۱۳۵۰ با تبلیغ بی‌امان شعار پوچ‌گرایانهٔ «بازگشت به خویشتن» عملاً به یکه‌تازی خرافات میدان داد و پرولتاریای حاشیه‌نشین را «خارج از محدوده» و سرکوب‌شده باقی نگاه داشت. البته بیماری واپس‌گرایی صرفاً به علوم اجتماعی محدود

نبوده و نیست بلکه واکنش ارتجاعی کل طبقهٔ حاکم به تکامل مادی و واقعی جامعه است. به قول مارکس:

> شعائر و سنن تمام نسل‌های مرده همچون کوهی بر مغز زندگان فشار می‌آورد. از اینجاست که افراد در دوران بحران انقلابی یعنی درست در هنگامی که انگار به نوسازی خویش و محیط اطراف‌شان و ایجاد چیزی کاملاً بی‌سابقه مشغول‌اند ارواح دوران گذشته را به یاری می‌طلبند و اسامی آنان و شعارهای جنگی و لباس‌هایشان را به عاریت می‌گیرند تا با این آرایش باستانی و زبان عاریتی بر روی صحنهٔ جدید تاریخ جهانی نقش‌شان را بازی کنند. (مارکس هیجدهم برومر لوئی بناپارت)

بر این پایه بود که جامعه‌شناسی ایرانی همچون یک حرفهٔ الاهیاتی گسترش یافت تا سرانجام به خدمت «مردم‌سالاری» طبقات حاکم و «گفتگوی تمدن‌ها» درآید. امروزه این رشته به چنان وضعی دچار شده است که به درستی می‌توان از اصطلاح «شیعه‌شناسی التقاطی» برای توصیف آن به کار برد: اندکی از گفتارهای «اقتصاد مبتذل» چاشنی خرافات و عرفان و الهیات. پس چه بهتر که به جای مجادلهٔ بیهوده با علمای ربانی و فضلای روحانی این حوزه به کارِ بنای علمی خویش مشغول شویم و آنان را با معجزات سرمایهٔ غیررقابتی و کرامات دولت تنظیم‌گر آسوده بگذاریم.

در این اثر به جای آنکه خوانندگان را با توصیف روابط انسان‌ها در سطح پدیداری جامعه و بازتاب ذهنی این روابط تصادفی سردرگم سازم نخست می‌کوشم روابط عمیق‌تری را که در نهان‌گاه تولید برقرار می‌شود بررسی کنم. در قدم بعد نشان خواهم

داد که انسان‌ها در بازار و در مناسبات توزیع چگونه با ثروت‌های تولیدشده روبرو می‌شوند. در قدم بعد تجزیه و تقسیم طبقاتی جامعه را مطالعه خواهم کرد و نشان خواهم داد که چگونه دولت ظاهراً بر فراز تمام این طبقات شکل می‌گیرد. از آنجا که کل این مناسبات مشروط به درجهٔ معینی از رشد نیروهای مولد است باید نشان داد چگونه رشد این نیروها یک دگرگونی اساسی را در سرتاپای نظام اجتماعی ضروری می‌سازد و منجر به تلاطم‌ها و تضادهای سیاسی-اجتماعی عمیق و گسترده می‌شود.

پیشاپیش از این موضوع آگاهم که چنین روشی لاجرم با تنگ‌نظری‌ها و پیشداوری‌های جامعه‌شناسانه روبرو می‌گردد و به خاطر به‌اصطلاح «اقتصادگرایی» کذایی‌اش تکفیر خواهد شد. به جای پاسخ به این قبیل ایرادات بنی‌اسرائیلی صرفاً به ذکر سه نکته اکتفا می‌کنم: اولاً اثر حاضر توانسته است صرفاً با تکیه بر محتوای روابط اجتماعی قانون گرایش نزولی نرخ سود را به نحو منطقی اثبات و تبیین کند. امیدوارم این تبیین اجتماعی به رازآلودگی‌های ناشی از برخوردهای ریاضی‌وار و اقتصادگرایانه خاتمه دهد. ناگفته نماند که مقدمات این روشِ تبیین مسأله تماماً توسط خود مارکس و انگلس فراهم شده است و من صرفاً «دروگر خرمن تلاش دیگران» بوده‌ام. ثانیاً به کمک این رویکرد اجتماعی موفق شده‌ام رابطهٔ درونی سودهای فوق‌العاده و فوق‌سودهای امپریالیستی و رانت ارضی و سودهای متعارف را با پدیدهٔ بارآوری صورت‌بندی و تبیین نمایم. ثالثاً در پایان این اثر با ارائهٔ خطوط کلی برنامهٔ گذار مقولات بت‌وارهٔ سرمایه‌داری را کنار گذاشته و از برنامه‌های اقتصادگرایانهٔ مبتذل حاکم فاصله

گرفته‌ام. هر یک از این سه مبحث به تنهایی می‌تواند میزان تمایز اثر حاضر را با رویکرد «اقتصادگرایی فرصت‌طلبانه» آشکار سازد.

در نگارش این اثر به جای رجوع به کاپیتال مرتضوی از ترجمهٔ ایرج اسکندری استفاده کرده‌ام. متأسفانه آنچه که در سال‌های اخیر به عنوان «ترجمهٔ نوین کاپیتال» ارائه شده است فقط در عنوان به اثر گران‌سنگ مارکس شباهت دارد؛ ولی در محتوا «اثری مجزا و مستقل» است. مشتی نمونهٔ خروار به سه مورد اشاره می‌کنم.

در جلد اول سرمایه فصل یازدهم با عنوان «همکاری» مارکس در مورد کارگران مانوفاکتور می‌نویسد: «اگر انسان آنچنان که ارسطو عقیده دارد حیوان سیاسی نباشد دست‌کم حیوانی اجتماعی است». مرتضوی این جمله را به این شکل بازنویسی کرده است: «انسان بر خلاف آنچه ارسطو می‌اندیشید نه حیوان سیاسی اما به هر حال حیوان اجتماعی است». در جملهٔ مارکس محدودیت‌های کارگران مانوفاکتور در پنجهٔ زور دولت لحاظ شده است اما جملهٔ مرتضوی غیرسیاسی بودن را به ذات کارگران نسبت می‌دهد. این دو رویکرد زمین تا آسمان تفاوت دارند و تضادشان آشکار است.

فصل ششم جلد سه سرمایه با عنوان «تأثیر تغییر قیمت‌ها» به نحو مستدل نشان می‌دهد که سرمایه‌داری همواره تولید خرد دهقانی را در کنار خویش بازتولید می‌کند. به این ترتیب مارکس غیرعقلانی بودن کشاورزی سرمایه‌دارانه را به اثبات می‌رساند. اسکندری این بند را بدینسان ترجمه کرده است: «کشاورزی عقلانی با سیستم سرمایه‌داری سازگار نیست {...} کشاورزی یا به کار دهقانان خرده‌پایی که خود روی

زمین کار می‌کنند احتیاج دارد و یا نیازمند آن است که تحت نظارت تولیدکنندگان متحده درآید.» اما مرتضوی می‌نویسد: «کشاورزی عقلانی با نظام سرمایه‌داری ناسازگار است {...} چه این کشاورزی عقلانی در مهار دستان خرده‌برزگرانی باشد که خود روی زمین کار می‌کنند و چه در مهار و زیر نظارت تولیدکنندگان همبسته باشد.» در کتاب مرتضوی تولید خرد هم‌سنگ تولید سوسیالیستی و به عنوان بدیل عقلانی سرمایه‌داری معرفی شده است اما مارکس تولید خرد را «غیرعقلانی» «فضاحت‌بار» و «نمودی از بربریت جامعهٔ بورژوایی» می‌نامید. نتیجتاً در خوش‌بینانه‌ترین حالت مرتضوی یا نمی‌داند تولید خرد چیست یا عقلانیت را نمی‌شناسد یا هر دو.

در جلد سوم سرمایه فصل پانزده با عنوان «گسترش تضادهای درونی قانون» زیرفصل «مازاد سرمایه در کنار مازاد جمعیت» مارکس از استعارهٔ «بیماری پرخونی» (Plethora) برای توضیح دادن بحران سرمایه‌داری استفاده می‌کند: همانطور که بیماری پرخونی با حجامت و خون‌ریزی درمان می‌شود بروز بحران نیز مسألهٔ اضافه‌تولید را حل‌وفصل می‌نماید. در کتاب مرتضوی هیچ نشانی از استعارهٔ روشنگر پرخونی نیست. چرا؟ واضح است که اگر از یک‌سوکارگران را ذاتاً غیرسیاسی بشمارید و از سوی دیگر تولید خرد را به مثابهٔ بدیل عقلانیِ سرمایه‌داری معرفی کنید عملاً بدین معنی است که برخلاف آموزه‌های مارکس ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا انکار می‌کنید. در این صورت چاره‌ای برایتان باقی نمی‌ماند که به الگوی خروشچفی خودگردانی و خودمدیریتی بچسبید و در این مسیر استعارهٔ پرخونی-حجامت (اضافه‌تولید-بحران) را از کتاب سرمایه قیچی کنید و با خیال راحت دور بیاندازید.

حسن مرتضوی در چندین مقدمه بر کتاب خویش ویرایش‌های انگلس بر آثار مارکس را «فضاحت‌بار» می‌خواند. اما مجموعهٔ اختلافات تألیف سه جلدی خودش با کتاب سرمایه بیش از آن است که اجازه یابد در مورد کوشش‌های خستگی‌ناپذیر انگلس به قضاوت بنشیند. شاید «ترجمهٔ نوین» مرتضوی برای ارائهٔ سخنرانی‌های فضل‌فروشانه و غیرمسئولانه در محافل روشنفکری و خروشچفی مناسب باشد اما پژوهش علمی محتاج درجهٔ بالایی از دقت و وفاداری است که در «تألیف نوین» او ردپایی از آن پیدا نیست. راستش را بخواهید نسخهٔ اومانیستی سرمایهٔ مارکس ادامهٔ تلاش‌های «مکتب جامعه‌شناسی» برای عینیت‌زدایی و تحریف علم تاریخ است.

پس بگذارید من نیز همچون هملت شکسپیر این سخن را با خشم و کین زیر لب زمزمه کنم: «از راه غیرمستقیم راه مستقیم را دریاب.»

نوید قیداری

خرداد ۱۳۹۸

مقدمات بحث

۱–۱) چرا انکشاف سرمایه‌داری؟

جامعۀ انسانی در طول تاریخ به شکل‌های گوناگونی سازمان یافته است. در میان این شکل‌های گوناگون فقط در نخستین مرحلۀ تکامل اجتماعی یعنی فقط در کمونته‌های بدوی می‌توانستیم شاهد دو خصیصه‌ای باشیم که اکنون بیش از هر زمان دیگری دور از دسترس و غیرممکن به نظر می‌رسند: نخست این‌همانی و وحدت بی‌واسطۀ انسان و طبیعت و دوم برابری اعضای جامعه و بهره‌برداری اشتراکی از تمامی ثروت‌های اجتماعی. با رشد مداوم نیروی بارآور اجتماعی و تکامل تمدن بشری° وحدت بی‌واسطۀ اولیه جای خود را به سلطۀ انسان بر طبیعت داده است. این روند تاریخی روندی تکاملی است. زیرا با سلطۀ انسان بر طبیعت به هیچ وجه پیوند متقابل این دو گسیخته نشده است و فقط رابطه‌شان توسط فرایند تولید اجتماعی (خواه صنعت ماشینی خواه صنعت دستی) وساطت‌مند گشته. آن هم در حالی که سلطۀ طبقه‌ای بر طبقۀ دیگر (سلطۀ برده‌دار بر برده و ارباب بر رعیت و سرمایه‌دار بر کارگر) جایگزین برابری و اشتراک آغازین شده و کار اجتماعی خصلتی آنتاگونیستی به خود گرفته است. به این ترتیب انسان‌ها نه فقط از یکدیگر و بنابرین از خویش که از طبیعت هم بیگانه شده‌اند.

اکنون و در چنبرۀ مناسبات امپریالیستی° بیگانگی انسان از طبیعت که در قالب انواع بحران‌های زیست‌محیطی پدیدار می‌شود چنان ابعاد وسیعی پیدا کرده که کل حیات کرۀ خاکی را به مخاطره افکنده است. در این شرایط بیهوده است که به امید کاهش بیگانگی به بازگشت به مراحل قبلی تمدن دل‌خوش کنیم. نیازهای آدمی به چنان مرحله‌ای از تکامل رسیده‌اند که بازگشت به کمونتۀ بدوی و اکتفا به تغذیه از جنگل‌ها عملاً غیرممکن شده است. تنها راه برقراری رابطۀ عقلانی با طبیعت° رهانیدن کار اجتماعی و صنعت از مناسبات مبتنی بر سلطه است. چشم‌انداز نابودی کل حیات در کرۀ زمین به واسطۀ غارت بی‌رویۀ منابع آن نادرستی دیدگاه‌هایی را عیان می‌سازد که انکشاف بیشتر جامعۀ بشری را محال می‌دانند و شیوه تولید سرمایه‌داری را به مثابۀ یگانه شکل ازلی و ابدیِ سازماندهی اجتماعی انسان‌ها معرفی می‌کنند. این ایدئولوژی دروغین بر کل پروسۀ تاریخی تکامل اجتماعی چشم فرومی‌بندد و امکان تغییرات بنیادی آتی را منتفی می‌داند. این در حالی است که جامعۀ سرمایه‌داری بیش از تمامی جوامع پیشین حاوی تضادهای درونی و مستعد تغییر و تحول است. به قول مزاروش تضاد درونی شیوه تولید سرمایه‌داری با دو شکاف و تضاد عمده مشخص می‌شود:

الف) جدایی کامل کارگران از شرایط عینی کار که در کلیۀ جوامع پیشین نظیرش را نمی‌بینیم. در برده‌داری یونان و روم طبیعت اندام‌وار برده جزئی از ابزارهای تولید شمرده می‌شد و همچنین در فئودالیسم رعیت فقط مالکیت حقوقی زمین را از دست می‌داد نه بیشتر.

ب) جدایی کامل تولید و مصرف که «تولیدکنندگان مستقیم» را به بازار کالا و بازار کار وابسته می‌سازد. وساطت بازار برای برده و رعیت ضروری نبود و آنان می‌توانستند محصول کار خویش را مستقیماً مصرف کنند. اما در تقسیم کار سرمایه‌داری هر فرد باید صرفاً به وسیلهٔ تولید تک‌بعدی خویش نیازهای متنوع و گوناگونش را برآورده سازد.

این دو تضاد درون‌ماندگار شیوهٔ تولید سرمایه‌داری لاجرم نتایج زیر را به دنبال می‌آورند:

الف) انکشاف ناموزون. سرمایه‌داری ناگزیر است علاوه بر تولید پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها و ماشین‌آلات به مثابهٔ سرمایه انبوهی از انسان‌های فاقد ابزار تولید را به عنوان کارگر مزدبگیر بیافریند. بنابراین تولید دائمی ثروت در این جامعه چیزی جز بازتولید دائمی فقر نیست.

ب) گرایش‌ها و ضدگرایش‌های هم‌ریشه. انکشاف ناموزون نه تنها به یک‌سری گرایش‌ها در جهات مشخص دامن می‌زند که در عین حال ضدشان را هم در جهت کاملاً معکوس می‌آفریند. البته در نوسان‌های دائمی میان دو گرایش متضاد (برای مثال رقابت-انحصار یا رونق-رکود یا ریاضت-اتلاف یا دمکراسی-سرکوب) همیشه فقط یکی از گرایش‌ها (یعنی انحصار و رکود و اتلاف و سرکوب) تعیین‌کننده است و ضدگرایش متقابل صرفاً در نقش تعدیل‌گر ظاهر می‌شود.

ج) فراروی نیروهای مولد اجتماعی از محدودهٔ نیازهای تنگ انسان. با جدایی کامل تولید و مصرف و عدم تبعیت عرصهٔ تولید از نیازها و مصارف کنونی نوع بشر

محصولاتِ کار به لحاظ کمی و کیفی گسترش یافته‌اند. نیازهای جدید نوع بشر گام‌به‌گام با غنای روزافزون تولید اجتماعی انکشاف پیدا کرده‌اند اگرچه مطلقاً هیچ تضمینی نیست که این نیازهای جدید در چارچوب جامعهٔ کنونی برآورده شوند.

نظر به تضادهای فوق‌الذکر و دینامیسم حاصله از آن تکامل کار اجتماعی و جامعهٔ بشری به مرحله‌ای بالاتر نه تنها امکان‌پذیر بلکه ضرورتی است غیرقابل انکار. انکشاف سرمایه‌داری ضرورتاً شالودهٔ چنین تحول بزرگی را پی ریخته است؛ ولو در کنار گرایشی ضد آن.

امروزه جامعهٔ ایران با انبوهی از بحران‌های اجتماعی-اقتصادی و زیست‌محیطی دست به گریبان است. مجموعهٔ این بحران‌ها ناکامی و ورشکستگی سرمایه‌داری را نمایان می‌سازد. اگرچه ابعاد بحران در سال‌های اخیر عمیق‌تر شده و گسترش یافته است ولی بروز آن به خودی خود به معنای الغای سرمایه‌داری نیست. این که نتیجهٔ نهایی بحران چیست بیش از هر چیز به مواجههٔ آگاهانه با آن بستگی دارد. باید دانست وضعیت کنونی چه امکاناتی را پیش می‌کشد؟ مخاطرات آن چیست؟ شکل‌های پدیداری آن در میان طبقات مختلف چگونه است و چه واکنش‌هایی را برمی‌انگیزد؟ مخصوصاً نباید این واقعیت مسلم را فراموش کرد که ما در دوران امپریالیسم زندگی می‌کنیم. در چنین دورانی بحران‌ها به جز امکان بالقوهٔ فراروی از سرمایه‌داری حاوی امکان تلاطم‌های امپریالیستی نیز هستند. زیرا آنچه بیش از هر چیز دیگر برای جامعه به عنوان یک کلیت زنده اهمیت دارد بازتولید بنیان مادی است. اگر نتوان به گونه‌ای عقلانی و قاطع

از بحران کنونی فراروی کرد «خودفریبی توده‌های مردم» آنان را به سمت سریع‌ترین راه حل سوق خواهد داد. و چه راه حلی ساده‌تر و فاجعه‌بارتر از انتخاب امپریالیسم؟

در چنین دوران‌هایی است که ایده‌ها و افکار صدق و کذب خود را آشکار می‌کنند؛ آن هم نه صرفاً به معنای انطباق با واقعیت بیرونی بلکه همچنین به معنای توانایی تغییر جهان مطابق طرحی اندیشیده و سازمان‌یافته. درانداختن چنین طرحی مستلزم شناخت حرکات جامعه است. باید باد را به درستی شناخت تا بتوان با استفاده از نیروی آن در جهت مخالف به پرواز درآمد. از همین رو مطالعهٔ دقیق فرایند انکشاف سرمایه‌داری امری است ضروری.

۱–۲) تعریف مفاهیم پایه

شناخت صحیح فرایند انکشاف مستلزم داشتن تعریفی جامع و مانع از اصلی‌ترین عناصر شیوه تولید سرمایه‌داری است. این عناصر عبارت‌اند از: کالا، ارزش، بارآوری کار، شدت کار، ارزش اضافی، سرمایه، ترکیب ارگانیک سرمایه و فرایند بازتولید.

۱-۲-۱) کالا و مناسبات کالایی

کالاها در درجهٔ نخست محصولات کار آدمی‌اند. بنابراین آنچه که محصول کار آدمی نباشد کالا نیست حتی اگر همچون کالا به نظر برسد. مانند زمین که محصول کار نیست اما به معرض فروش گذاشته می‌شود.

در عین حال یکایک محصولات کار تحت شمول مقولهٔ کالا قرار نمی‌گیرند. شرط لازم برای کالا بودن یک محصول آن است که ارزش استفادهٔ آن اجتماعی باشد یعنی نیازی اجتماعی را برطرف کند نه نیازهای خود تولیدکننده را؛ خواه این نیاز جسمانی باشد خواه روحانی. به بیان دیگر کالاها محصولاتی‌اند که تولیدکننده آن‌ها به دیگران واگذار می‌کند.

اما هر نوع واگذاری محصول به دیگران آن را به کالا تبدیل نمی‌کند. کالا محصولی است که نیاز دیگران را از طریق مبادله برطرف می‌کند. بنابراین کالا دو وجه دارد: ارزش استفاده (قابلیت برطرف کردن نیاز انسان) و ارزش مبادله (قابلیت واگذاری در ازای یک کالای دیگر).

شرط لازم برای مبادلهٔ محصولات تفاوت آن‌هاست. هیچ جامعه‌ای برای مبادلهٔ محصولات هم‌سان خود را به دردسر نمی‌اندازد. بنابراین شرط لازم برای وجود کالاها تقسیم کار اجتماعی است.

تقسیم اجتماعی کار در بازار کالاها تجسمی مادی می‌یابد. زیرا برابری دو کالای متفاوت در جریان مبادله بیانگر یکسان بودن و مبادله‌پذیری دو کار متفاوت انسانی است. به بیان دیگر دو کار سراپا متفاوت به واسطهٔ دادوستد محصولات‌شان همسان شمرده می‌شوند؛ طوری که یک کار می‌تواند با کار دیگر مبادله شود.

روابط تولیدکنندگان مختلف با یکدیگر به شکل رابطهٔ اجتماعی کالاها تجلی می‌یابد. در اینجا تقسیم کار به عنوان بنیادی‌ترین رابطهٔ اجتماعی انسان‌ها به شکل مناسبات

بی‌واسطهٔ اعضای جامعه تجلی نمی‌یابد بلکه به شکل مناسبات کالایی بین اشخاص و مناسبات اجتماعی بین کالاها پدیدار می‌شود.

۱-۲-۲) ارزش و مناسبات ارزشی

یک کالا در جریان مبادله می‌تواند با مقادیر مشخصی از انواع دیگر کالاها مبادله شود. برابری دو کالای متفاوت در جریان یک مبادله بیان‌گر برابری ارزش آن‌هاست. با توجه به اینکه مبادلهٔ کالاها تجلی تقسیم کار اجتماعی است پس آنچه از طریق برابری ارزش دو کالا بیان می‌شود در حقیقت برابری مقدار کار منعقدشده در آن‌هاست.

بزرگی یا کوچکی ارزش یک کالا بسته به میزان کاری است که برای تولید آن صرف شده است. به این ترتیب مقدار ارزش چیزی جز مقدار کار منعقدشده نیست.

> کاری که جوهر ارزش را تشکیل می‌دهد عبارت است از کار مساوی انسان یا مصرف نیروی کار یکسان بشری. کلیهٔ نیروی کار اجتماع که در مجموع ارزش کالاها بازنموده می‌شود با وجود اینکه مرکب از نیروهای انفرادی بیشمار است در اینجا به عنوان نیروی واحد و همانند کارِ انسانی به حساب می‌آید. هر یک از این نیروهای انفرادی مثل هر کدام دیگر از آن‌ها تا آنجا که دارای صفت یک نیروی اجتماعی متوسط است و به مثابهٔ نیروی کار متوسط اجتماعی عمل می‌کند نیروی همگون کار انسانی است. بنابراین در تولید کالا نیز فقط زمان کاری مورد استفاده قرار می‌گیرد که به طور متوسط لازم است؛ یا به عبارت دیگر زمان کاری که اجتماعاً ضرورت دارد. زمان کار

اجتماعاً لازم عبارت است از زمان کاری که با موجود بودن شرایط تولید عادی اجتماعی و با حد متوسط اجتماعیِ مهارت و شدت کار لازم است تا بتوان ارزش استفاده را به وجود آورد. (مارکس سرمایه جلد یک فصل یک)

کالاهای یکسان که تحت شرایط مختلف تولید شده‌اند حاوی مقادیر کم‌وبیش متفاوت زمان کار انفرادی هستند. اما همین کالاهای انفراداً متفاوت در هر بازار ملیِ همگن لاجرم محتوی مقادیر برابری از کار اجتماعی میانگین‌اند و به همین دلیل ارزش برابر دارند. زیرا ارزش هر کالا بر اساس میانگین اجتماعی کار لازم تعیین می‌شود.

خصلت اجتماعی کار یعنی همان مبادله‌پذیر بودن کار در جوامع سرمایه‌داری به صورت «کار مجرد» نمود می‌یابد؛ یعنی کاری که نه تنها از شرایط انجام خویش که از تمامی شکل‌های مشخص و کیفیات متمایزکننده‌اش انتزاع یافته است و فقط به صورت میانگینی برای تولید فلان کالا محاسبه می‌شود و در قالب ارزش مبادله‌ای به بیان در می‌آید. بنابراین ارزش کالاها به عنوان شیئیت‌یابی کار مجرد در حقیقت خصلت اجتماعی کارهای جداشده و متمایز را بیان می‌کند.

از سوی دیگر کالایی که نقش هم‌ارز تمامی کالاهای دیگر را ایفا می‌کند و بی‌واسطه با تمام آن‌ها مبادله‌پذیر است پول نام دارد. تک‌تک کالاها ارزش خود را در وجود پول بیان می‌دارند. بنابراین پول شکل جسمانی ارزش یعنی شکل جسمانی کار مجرد است. در وجود پول است که خصلت اجتماعی تمامی کارهای انسانی شیئیت پیدا می‌کند.

اینجاست که کار مجرد یعنی کار اجتماعی فقط به صورت سلبی (یعنی با انتزاع یافتن از ویژگی‌های خاص کارهای متفاوت) پدیدار نمی‌شود. کار مجرد تجلی ایجابی خاص خود را پیدا می‌کند و در پیکر پول مادیت می‌یابد.

۱-۲-۳) بارآوری کار و شدت کار

بارآوری بیانگر مقدار ارزش استفاده‌ای است که مقدار مشخصی نیروی کار می‌تواند تولید کند. افزایش بارآوری کار یا نتیجهٔ کاربرد ابزارها و ماشین‌آلات کارآمدتر است یا نتیجهٔ بهبود و ترقی سازمان تولید.

از آنجا که مقدار نیروی کار مصرف‌شده علی‌رغم افزایش یا کاهش بارآوری ثابت می‌ماند پس ارزش مجموع کالاهای تولیدشده در مدت زمان ثابت تغییر نمی‌کند و رشد بارآوری فقط باعث می‌شود همان مقدار ارزش در تودهٔ بزرگ‌تری از کالاها تبلور یابد.

با این حال به دلیل افزایش تعداد کالاهای تولیدشده مقدار کار کمتری در هر یک از آن‌ها انعقاد می‌یابد. بنابراین افزایش بارآوری ارزش هر کالای منفرد را کاهش می‌دهد.

شدت کار بیانگر مقدار نیروی کار مصرف‌شده در واحد زمان است. افزایش شدت کار مستلزم اعمال فشار بر کارگران جهت ایجاد شتاب در حرکات آنان است.

با افزایش شدت کار هم تعداد کالاهای بیشتری در مدت زمان ثابت تولید می‌شود هم ارزش مجموع کالاهای تولیدشده افزایش می‌یابد. زیرا در مدت زمان واحد نیروی کار بیشتری به مصرف می‌رسد.

۱-۲-٤) ارزش اضافی و استثمار

در صورتی که یک کارگر واجد خصلت میانگین اجتماعی باشد زمان کار روزانهٔ او برابر با ارزشی است که طی یک روز خلق می‌کند. بخشی از این ارزش به صورت دستمزد به کارگر بازگردانده می‌شود که مقدار آن برابر است با ارزش کالاهایی که برای احیای نیروی کار مصرف‌شده لازم‌اند. از این رو این بخش از کار روزانه کار لازم نامیده می‌شود. کار لازم برابر است با دستمزد.

اگر طول کار روزانه بلندتر از طول کار لازم باشد به این معنی است که بخشی از کار روزانهٔ کارگر به خودش تعلق نمی‌گیرد. این بخش از کار روزانه کار اضافی نامیده می‌شود. کار اضافی جوهر ارزش اضافی است. به محض اینکه مقداری کار اضافی در کالاها عینیت یابد ارزش اضافی تولید می‌شود. ارزش اضافی دو شکل دارد:

(الف) ارزش اضافی مطلق: با فرض ثابت بودن کار لازم این شکل مستلزم افزایش کل مقدار کار استخراج‌شده از کارگر است خواه از طریق افزایش شدت کار خواه از طریق طولانی‌تر کردن طول کار روزانه. طبیعتاً اگر دستمزد ثابت باشد با افزایش کل ارزش استخراج‌شده از کارگر مقدار ارزش اضافی نیز افزایش می‌یابد. پی‌آمد این شکل استثمار همانا فرسودگی سریع‌تر کارگر است. برای تشکیل ارزش اضافی مطلق تبعیت صوری کار از سرمایه کافی است.

(ب) ارزش اضافی نسبی: با فرض ثابت بودن شدت کار و طول کار روزانه این شکل مستلزم افزایش بارآوری کار است. افزایش بارآوری با فرض ثابت ماندن سطح معیشت کارگران

باعث می‌شود مقدار کار منعقده در وسایل معاش کاهش یابد. طبیعتاً اگر مقدار کار لازم کاهش یابد ولی طول روز کار ثابت بماند مقدار کار اضافی و ارزش اضافی افزایش خواهد یافت. تشکیل ارزش اضافی نسبی به معنای تبعیت واقعی کار از سرمایه است.

ارزش اضافی (خواه مطلق خواه نسبی) منشأ سود و بهرهٔ سرمایه‌داران و اجاره‌بهای زمین‌داران است. بنابراین درآمد این دو طبقه مشروط به استثمار طبقهٔ کارگر است و با تغییر درجهٔ استثمار کم و زیاد می‌شود. نرخ استثمار با تقسیم ساعات کار اضافی بر ساعات کار لازم یا تقسیم مقدار ارزش اضافی بر مقدار دستمزد محاسبه می‌شود. اگر (v) نماد دستمزد (s) نماد ارزش اضافی و (S’) نماد نرخ استثمار باشد فورمول نرخ استثمار به این ترتیب است: $S' = \frac{s}{v}$

۱-۲-۵) سرمایه و شکل‌های مختلف سرمایه

مارکس در تعریف سرمایه می‌نویسد:

> سرمایه یک شیء نیست؛ یک رابطهٔ تولیدی اجتماعی معین است که به یک صورت‌بندی اجتماعی تاریخی مشخص تعلق دارد؛ سرمایه یک رابطهٔ تولیدی است که در یک شیء بازنمود می‌یابد و به آن شیء یک خصلت اجتماعی می‌بخشد. سرمایه حاصل‌جمع مواد و وسایل تولید تولیدشده نیست. وسایل تولید به خودیِ خود همان‌قدر سرمایه نیستند که طلا و نقره به خودی خود پول نیستند. سرمایه آن وسایل تولید انحصاری‌شده توسط قشری از جامعه است که در مقابل و در تضاد با نیروی کار زنده به مثابهٔ محصولی مستقل قرار

> می‌گیرد و شرط اشتغال نیروی کار به شمار می‌آید. سرمایه منحصراً محصولات کار کارگران نیست که به‌سان نیرویی مستقل به حاکم و خریدار تولیدکنندگان‌اش تبدیل شده است؛ سرمایه نیروهای اجتماعی و فرم به‌هم‌پیوستهٔ این کار نیز هست که در مقابل تولیدکنندگان به مثابهٔ محصولات‌شان قد علم می‌کند. (مارکس جلد سوم فصل چهل‌وهشت)

مارکس در جلد دوم کاپیتال سرمایهٔ صنعتی را به عنوان شکل ناب سرمایه معرفی می‌کند که سایر شکل‌ها (سرمایهٔ کالایی و سرمایهٔ پولی و سرمایهٔ ربایی و سرمایهٔ تجاری و ...) به ناگزیر از آن تبعیت می‌کنند. اگر (M) نماد پول (C) نماد کالاهایی که به فرایند تولید وارد و از آن خارج می‌شوند (LP) نماد نیروی کار (MP) نماد وسایل تولید و (P) نماد فرایند تولید باشد آنگاه شکل عام سرمایهٔ صنعتی به عنوان یک فرایند اجتماعی به صورت زیر است:

$$M - C \begin{cases} LP \\ MP \end{cases} \ldots P \ldots C' - M'$$

در فورمول (M–C…P…C’–M’) به عنوان شکل عام سرمایه (M’) تنها به این دلیل از (M) بزرگ‌تر و بیانگر مبلغی سود است که در فرایند تولید کار اضافی در کالاها انعقاد یافته و ارزش اضافی تولید شده است.

سرمایه‌های تجاری و ربایی بنا به هم‌زیستی‌شان با سرمایهٔ صنعتی این امکان را می‌یابند که در پیوند با آن سهمی از اضافه‌ارزش صنعتی را به خود اختصاص دهند. ولی این

رابطه در سطح ظاهری واقعیت محو می‌شود. در سرمایهٔ تجاری (M–C–M’) چنین به نظر می‌رسد که خریدوفروش منشأ سود است. در سرمایهٔ ربایی (M–M’) چنین به نظر می‌رسد که پول پول می‌زاید. سرمایه همین شخصیت‌یافتن اشیاء و شیئ‌واره شدن مناسبات اجتماعی است.

سرمایهٔ صنعتی به لحاظ نقشی که در فرایند تولید ایفا می‌کند به دو نوع ثابت و متغیر تقسیم می‌شود.

سرمایهٔ ثابت (Constant Capital) که آن را با نماد (c) نشان می‌دهند عبارت است از ارزش عوامل مردهٔ تولید شامل ماشین‌آلات و مواد خام و مواد کمکی و ساختمان‌ها. ارزش این بخش از ابتدا تا انتهای فرایند تولید ثابت می‌ماند و فقط به جای شکل مادی اولیهٔ خود در وجود کالاهای تولیدشده متجسد می‌شود. مثل ارزش نفت خام که در پالایشگاه به درون پیکر بنزین انتقال می‌یابد.

بخش دیگر سرمایه که برابر است با مجموع کل دستمزدهای کارگران در فرایند ارزش‌افزایی وارد می‌شود و در جریان این فرایند ارزشی بیش از ارزش اولیه‌اش تولید می‌کند. به همین دلیل آن را سرمایهٔ متغیر (Variable Capital) می‌نامند و با نماد (v) نشان می‌دهند. سرمایهٔ متغیر عبارت است از ارزش عامل زندهٔ تولید شامل نیروی کار. بدیهی است که اگر (C) نماد ارزش کل سرمایه باشد آنگاه داریم:

$$C = c + v$$

سرمایهٔ صنعتی به لحاظ چگونگی انتقال ارزش خود به کالاها به دو نوع سرمایهٔ پایا (Fixed Capital) و سرمایهٔ دوار (Circular Capital) تقسیم می‌شود. سرمایهٔ دوار شامل ارزش مواد خام و مواد کمکی و دستمزدها ارزش خود را به یکباره به محصول منتقل می‌کند. سرمایهٔ پایا شامل ارزش ماشین‌آلات و ساختمان‌ها ارزش خود را به صورت تدریجی و از طریق استهلاک به محصول منتقل می‌سازد. اهمیت این تمایز در مبحث دورپیمایی آشکار می‌شود.

۱-۲-٦) ترکیب سرمایه

ترکیب سرمایه نسبتی را بیان می‌کند که میان ماشین‌آلات و مواد خام و مواد کمکی و تأسیسات در یکسو و کارگران در سوی دیگر برقرار است. ترکیب سرمایه پیش از هر چیز به ارزش استفادهٔ دو طرف وابسته است اما عموماً در ارزش مبادله‌ای آن‌ها بیان می‌شود.

اگر هر دو طرف را به لحاظ ارزش استفاده یعنی به لحاظ خواص فیزیکی در نظر بگیریم به ترکیب فنی سرمایه می‌رسیم. برای مثال با تقسیم وزن بذرها بر تعداد کارگران کشاورزی می‌توان مشخص نمود هر کارگر چند کیلوگرم بذر کاشته است.

اگر هر دو طرف را بر اساس ارزش مبادله در نظر بگیریم به ترکیب ارزشی سرمایه می‌رسیم. برای مثال با تقسیم قیمت بذر بر دستمزد کارگران می‌توان مشخص نمود هر یک تومان دستمزد منجر به کاشت چند تومان بذر شده است. فورمول ترکیب ارزشی سرمایه به این ترتیب است:

$$\text{ترکیب ارزشی سرمایه} = \frac{c}{v}$$

تغییرات ترکیب ارزشی سرمایه لزوماً بیانگر تغییرات ترکیب فنی سرمایه نیست. زیرا دستمزد کارگران می‌تواند مستقل از افزایش یا کاهش تعداد کارگران تغییر کند. به همین ترتیب افزایش و کاهش قیمت ماشین‌آلات و مواد خام و تأسیسات نیز لزوماً ربطی به تغییر مقیاس‌های فیزیکی آن‌ها ندارد. بنابراین «ما ترکیب ارزشی را صرفاً تا جایی که توسط ترکیب فنی تعیین می‌شود و آن را بازتاب می‌دهد ترکیب ارگانیک سرمایه می‌نامیم.» (مارکس سرمایه جلد سه فصل هشت)

سرمایه‌های منفردی را که ترکیب‌شان بالاتر از میانگین اجتماعی است و از تکنولوژی‌های پیشرفته‌تر بهره می‌برند سرمایه‌های ترکیب‌بالا می‌نامیم؛ و سرمایه‌های منفردی که ترکیب‌شان پایین‌تر از میانگین اجتماعی است و از ابزارهای منسوخ استفاده می‌کنند سرمایه‌های ترکیب‌پایین نام می‌نهیم. واضح است که بارآوری سرمایه‌های ترکیب‌بالا بیشتر از سرمایه‌های ترکیب‌پایین است.

۱-۲-۷) فرایند بازتولید

مجموع ارزش کل کالاهای تولیدشده برابر است با $(c + v + s)$. در اینجا (c) نماد سرمایهٔ ثابت مصرف‌شده است که به عنوان استهلاک ماشین‌آلات و ساختمان‌ها و مصرف مواد خام بیان می‌شود (s) نماد ارزش اضافی و (v) نماد دستمزدهاست.

از فورمول فوق نتیجه می‌گیریم یک جزء از قیمت کالاها یعنی (c) به جایگزینی سرمایهٔ ثابت مصرف‌شده اختصاص می‌یابد و جزء دیگر (v) برای احیای نیروی کار مصرف‌شده مورد استفاده قرار می‌گیرد. به این ترتیب سرمایه‌های به کاررفته با این

جایگزینی ساده می‌توانند پس از فروش کالاهایشان تحت همان شرایط پیشین به کار خود ادامه دهند. این وضعیت بازتولید ساده نامیده می‌شود.

اگر (C) نماد کل سرمایهٔ اولیه و (s) نماد کل ارزش اضافی طی یک باشد نسبت (C) به (s) نشان‌دهندهٔ تعداد سال‌هایی است که کارگران باید کار کنند تا سرمایه‌داران بتوانند اضافه‌ارزشی را به چنگ بیاورند که دقیقاً مساوی ارزش سرمایهٔ اولیه‌شان است. می‌توان گفت پس از پایان این دوره کارگران علاوه بر بازتولید نیروی کار خویش اضافه‌ارزشی را برای سرمایه‌دار تولید کرده‌اند که برابر با ارزش دارایی نخستین اوست. آن هم در حالی که تمام سرمایهٔ پیشین نه فقط به مصرف رسیده و هیچ اثری از آن نمانده که جایگزین نیز شده است. ساختمان‌ها و ماشین‌آلاتی که پس از پایان این سال‌ها تحت تملک سرمایه‌دار باقی می‌مانند یکسره محصول کار کارگران است که بار دیگر برای استثمار آنان مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ آن هم در حالی که سهم خود کارگران از کل تولید فقط لقمه نانی است که برای بازتولید نیروی کارشان و تولید نسل بعدی پرولتاریا به مصرف می‌رسد. مارکس در این مورد می‌نویسد:

> پروسهٔ تولید سرمایه‌داری به وسیلهٔ همین حرکت خاص خود جدایی بین نیروی کار و شرایط کار را از نو تولید می‌کند. به این ترتیب شرایط استثمار کارگران بازتولید و جاودان می‌شود. پروسهٔ تولید سرمایه‌داری پیوسته کارگر را مجبور می‌سازد تا برای تأمین زندگی خود نیروی کارش را بفروشد؛ و سرمایه‌دار را قادر می‌سازد که دائماً این نیرو را برای متمول کردن خویش خریداری نماید. این دیگر تصادفی نیست که سرمایه‌دار و کارگر در بازار

مانند خریدار و فروشنده در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. چرخ دو دَم همین پروسه است که همواره یکی را به صورت فروشندهٔ نیروی کار به بازار فرومی‌ریزد و پیوسته محصول کار او را برای دیگری به وسیلهٔ پرداخت تبدیل می‌کند. {...} بنابراین اگر روند تولید سرمایه‌داری را در حالت پیوستگی آن مورد ملاحظه قرار دهیم یا به عبارت دیگر آن را همچون تجدیدتولید در نظر بگیریم آنگاه دیده می‌شود که این پروسه خودبه‌خود مناسبات سرمایه را که در یک طرف آن سرمایه‌دار و در طرف دیگر کارگر مزدبگیر قرار گرفته است تولید و تجدید تولید می‌کند. (مارکس سرمایه جلد یک فصل بیست‌ویک)

هرگاه علاوه بر جایگزینی ارزش عوامل تولید یعنی (c + v) بخشی از ارزش اضافی (s) نیز به سرمایهٔ اضافی جدید تبدیل شود و به عنوان سرمایهٔ ثابت یا متغیر به فرایند تولید راه یابد آنگاه بازتولید در مقیاسی گسترش‌یابنده انجام شده است که بازتولید گسترده یا انباشت نام دارد. بازتولید گسترده این را عیان می‌سازد که پرداخت دستمزد فقط در شکل ظاهری‌اش یک مبادلهٔ برابر است؛ در حالی که سرمایه‌دار در حقیقت هیچ چیز در ازای استخدام کارگران نپرداخته. آنچه به عنوان دستمزد به کار پرداخت می‌شود ارزش اضافی پیشین یا همان کار نپرداختهٔ قبلی است که برای استخدام کارگران جدید (بازتولید گسترده) مورد استفاده قرار می‌گیرد.

فرایند بازتولید نشان می‌دهد مبادلهٔ ظاهراً برابر نیروی کار و مزد از هر محتوایی تهی است. «اما این وضع هر چقدر هم که با قانون‌های اولیهٔ مبادلهٔ کالاها در تضاد باشد نه از نقض این قوانین که از عملکرد آن‌ها نتیجه می‌شود.» از سوی دیگر اگر نتیجهٔ

اجتماعی بازتولید ساده همانا قطب‌بندی کارگران و سرمایه‌داران در دو قطب جامعه است؛ بازتولید گسترده هم این دو قطب را بازتولید می‌کند و هم عرضهٔ نیروی کار را متناسب با نیازهای سرمایه تنظیم می‌نماید.

وجوه هفت‌گانهٔ انکشاف سرمایه‌داری

از آنجا که موضوع پژوهش حاضر صرفاً «انکشاف سرمایه‌داری» است در اکثر مواقع برای اشاره به آن به طور خلاصه از واژهٔ «انکشاف» استفاده می‌کنم که وجوه گوناگونی دارد. مسألهٔ مورد بررسی این مباحث را در برمی‌گیرد: دو معنای کیفی و کمی انکشاف ـ خاستگاه انکشاف ـ شکل‌های به لحاظ تاریخی متفاوت انکشاف ـ مراحل انکشاف ـ مسیر انکشاف ـ جهت انکشاف ـ تناقض بنیادین انکشاف.

۲–۱) دو معنای کیفی و کمی انکشاف سرمایه‌داری

اصطلاح انکشاف سرمایه‌داری ناظر بر دو معنای متفاوت است. تا جایی که معنای کیفی انکشاف را در نظر داریم مسأله این است که عرضهٔ نیروی کار در بازار سرمایه‌داری تحت چه شرایطی تنظیم می‌شود. ابتدایی‌ترین شرط فروش نیروی کار جدایی تولیدکنندگان از وسایل تولید و وسایل معیشت است. مارکس در این مورد می‌نویسد:

> برای اینکه محصول به مثابهٔ کالا نمایش یابد لازم است که در درون جامعه تقسیم کار چنان بسط یافته باشد که جدایی بین ارزش استفاده و ارزش مبادله که بدواً با دادوستد آغاز می‌شود از مدت‌ها پیش به انجام رسیده باشد. چنین

مرحله‌ای از پیشرفت با متنوع‌ترین ساخت‌های اقتصادی جامعه دمساز است {...} ولی در مورد سرمایه وضع به قرار دیگر است. شرایط تاریخی وجود سرمایه به هیچ وجه با گردش کالا و پول تطبیق نمی‌کند. سرمایه فقط در جایی بروز می‌کند که دارندۀ وسایل تولید و معیشت بتواند کارگر آزاد را به مثابۀ دارندۀ نیروی کار در بازار بیابد. در این شرط تاریخی تاریخ جهان نهفته است. بنابراین سرمایه از همان آغاز اعلام‌کنندۀ دورانی جدید از پروسۀ تولید اجتماعی است. صفت مشخصۀ دوران سرمایه‌داری این است که نیروی کار برای خود کارگر شکل کالایی را پیدا می‌کند که متعلق به اوست و از این رو کارش شکل کار مزدی را به خود می‌گیرد. از طرف دیگر فقط از این لحظه است که شکل کالایی محصولات کار عمومیت پیدا می کند. (مارکس سرمایه جلد اول فصل چهار)

البته در جوامع برده‌دار نیز خریدوفروش برده وجود داشت. ولی میان خریدوفروش نیروی کار و خریدوفروش برده تمایزی بنیادین به چشم می‌آید. نیروی کار برده جدا از جسمش قابل فروش نیست و به آن زنجیر شده است ولی کارگر می‌تواند بدون فروش جسمش نیروی کار خود را بفروشد. زیرا برخلاف برده کارگر آزاد است؛ دقیقاً همانطور که فروشندگان سایر کالاها به کالایشان زنجیر نشده‌اند.

برای اینکه پول‌دار بتواند نیروی کار را به مثابۀ کالایی در بازار به دست آورد ضروری است که بدواً شرایط مختلفی به وجود آمده باشد. مبادلۀ کالایی به‌خودیِ‌خود هیچگونه رابطۀ وابستگی جز آنچه که از ماهیت خاص خود

مبادله سرچشمه می‌گیرد ایجاد نمی‌کند. نیروی کار فقط هنگامی می‌تواند به صورت نیروی کار در بازار ظاهر شود که دارنده‌اش یعنی شخصی که این نیرو از آنِ اوست آن را به مثابهٔ کالا در بازار عرضه کند یا بفروشد. برای آنکه دارندهٔ نیروی کار بتواند آن را مانند کالا بفروشد لازم است که وی این نیرو را در اختیار داشته باشد و بنابراین مالک آزاد توانایی کار خود و شخص خود باشد. او و دارندهٔ پول مانند کالاداران متساوی‌الحقوق با یکدیگر در ارتباط قرار می‌گیرند و بنابراین هر دوی آن‌ها از لحاظ حقوقی اشخاصی هستند که برابر یکدیگرند. بقای این رابطه مستلزم آن است که مالک نیروی کار این نیرو را به طور موقت و برای مدت معینی بفروشد. زیرا اگر وی نیروی کار خود را دربست و یک‌بار برای همیشه بفروشد در واقع شخص خود را فروخته است و به جای فرد آزاد به بنده تبدیل می‌شود. (مارکس سرمایه جلد اول فصل چهار)

و باز هم:

آزادی کارگران به این دو مفهوم است که نه مانند بندگان و سرف‌ها و غیره خود مستقیماً جزئی از وسایل تولید باشند؛ و نه آنکه مانند دهقانان مستقل و امثال آنان وسایل تولیدی از آنِ خود داشته باشند یا به عبارت دیگر تا سر حد امکان از هر چه رنگ تعلق می‌پذیرد آزاد و از آن حیث بی‌قید و مجرد باشند. با این قطب‌بندی در بازار کالا شرایط اساسی تولید سرمایه‌داری وجود یافته است. مناسبات سرمایه‌داری مستلزم جدایی بین کارگران و مالکیت وسایلی است که موجب تحقق و انجام کار می‌شوند. به محض اینکه تولید سرمایه‌داری روی

پای خویش می‌ایستد نه تنها این جدایی را حفظ می‌کند که آن را به مقیاس دائماً فزاینده تجدید می‌نماید. بنابراین روندی که موجب ایجاد مناسبات سرمایه‌داری می‌شود نمی‌تواند به غیر از روند جدایی کارگر از مالکیت وسایل کارش چیز دیگری باشد. (مارکس سرمایه جلد یک فصل بیست‌وچهار)

آنچه سرمایه‌دار می‌خرد نیروی کار کارگر طی یک بازهٔ زمانی مشخص است ولی برده‌دار تمام هستی برده را می‌خرد. کار برده تحت شکل برده‌داری نمی‌تواند با کار اعضای عادی جامعه برابر شمرده شود؛ زیرا نیروی کار برده از تعینات جسمانی و اجتماعی و سیاسی او جدا نیست. از این رو با خریدوفروش برده شکل کالایی عمومیت نمی‌یابد. اما در جامعهٔ سرمایه‌داری تمامی کارها به سادگی مبادله‌پذیرند. در نتیجه عرضه‌وتقاضای کار می‌تواند به شکل‌های متنوعی تنظیم شود. بعد کیفی انکشاف سرمایه‌داری به چگونگی تنظیم عرضه‌وتقاضای کار و تغییرات اجتماعی آن اشاره دارد.

در معنای دوم فقط به بعد کمی انکشاف توجه داریم. یعنی اینکه سرمایه توانسته است کدام حوزه‌های تولید را تحت کنترل خود درآورد یا به بیان دیگر تا چه حد توانسته است قواعد تولید سرمایه‌داری را بر بازارهای گوناگون اعمال کند. هر چه بازارهای سرمایه‌داری متنوع‌تر و گسترده‌تر باشد سرمایه با سهولت بیشتری می‌تواند از این شاخه به آن شاخه برود. در این حالت مقدار سودآوری هر حوزه به تنها معیاری تبدیل می‌شود که ورود و خروج سرمایه‌ها را در هر عرصهٔ تولید تنظیم می‌کند. از آنجا که نیازهای اجتماعی بسیار متنوع و گوناگون هستند و تأمین این نیازها برای تجدید حیات جامعه ضروری است کل سرمایهٔ اجتماعی باید به گونه‌ای متناسب میان حوزه‌های مختلف

توزیع شود تا پاسخگوی تمام نیازهای اجتماعی باشد. بنابراین در درازمدت سودهای نابرابر بازارهای متفاوت (مثلاً بازار آموزش و بازار پوشاک) باید به تعادل برسند؛ در غیر این صورت حوزه‌های سودآورتر با افزایش تولید روبرو خواهند شد و حوزه‌های غیرسودده دچار کمبود تولید می‌شوند. در نتیجه سرمایه‌گذاری‌ها با تنوع نیازهای اجتماعی هماهنگ نخواهد شد. سرمایه‌داری این وظیفه را چگونه انجام می‌دهد؟

سرمایه از محیطی که نرخ سود پایین‌تری دارد بیرون کشیده می‌شود و به محیط دیگری روی می‌آورد که سود بیشتری می‌دهد. از طریق این رفت‌وآمد دائمی {...} سرمایه موجب چنان رابطه‌ای میان عرضه و تقاضا می‌شود که سود متوسط در محیط‌های مختلف یکسان گردد. موفقیت بیش‌وکم سرمایه در نیل به این هم‌ترازی بسته به درجهٔ تکامل سرمایه‌داری در هر جامعهٔ ملیِ مشخص است؛ یعنی بر حسب آن است که شرایط کشور مزبور تا چه حد با شیوهٔ تولید سرمایه‌داری تطابق یافته باشد {...} این هم‌ترازی در شرایط زیر سریع‌تر انجام می‌گیرد: اولاً هر قدر سرمایه تحرک بیشتری داشته باشد یعنی آسان‌تر از یک محیط به محیط دیگر و از یک ناحیه به ناحیهٔ دیگر انتقال‌پذیر باشد. ثانیاً هر اندازه که انتقال نیروهای کار از محیطی به محیط دیگر و از یک نقطهٔ محلی تولید به نقطهٔ دیگر سریع‌تر امکان‌پذیر باشد. نکتهٔ اول مستلزم وجود کامل آزادی بازرگانی در درون جامعه و برکنارشدن همهٔ انحصارات به‌غیر از انحصارهایی است که از خود شیوهٔ تولید سرمایه‌داری بیرون آمده‌اند. به‌علاوه شرط مزبور با گسترش سیستم اعتباری ملازمه دارد؛ یعنی با سیستمی که تودهٔ بی‌جان سرمایهٔ آزاد جامعه را متمرکز می‌سازد؛ و

سرانجام این شرط مستلزم آن است که محیط‌های مختلف تولید تحت استیلای سرمایه‌داران قرار گرفته باشند {...}این هم‌ترازی آنگاه با موانع بزرگی برخورد پیدا می‌کند که محیط‌های تولید متعدد با شیوهٔ بهره‌برداری غیرسرمایه‌داری میان مؤسسات سرمایه‌داری بُر خورده و با آن‌ها درآمیخته باشند (از قبیل کشاورزی به وسیلهٔ خرده‌دهقانان). سرانجام نکتهٔ اول با انبوهیِ زیاد جمعیت ملازمه دارد. اما نکتهٔ دوم مستلزم لغو کلیهٔ قوانینی است که مانع نقل مکان کارگران از یک محیط تولید به محیط دیگر یا از مرکز محلی تولید به هر کجای دیگر می‌شود. این امر بی‌تفاوتی کارگر را به محتوای کارش مفروض می‌دارد. همچنین مستلزم آن است که کار تا سر حد امکان در تمام محیط‌های تولید به کار ساده تحویل بشود و هرگونه پیش‌داوری‌های حرفه‌ای نزد کارگران از بین برود و سرانجام تبعیت کارگر از سرمایه تحت شیوهٔ تولید سرمایه‌داری تأمین باشد. (مارکس سرمایه جلد سه فصل ده)

واضح است که نمی‌توان دو بعد کیفی و کمی انکشاف را مطلقاً از هم جدا کرد. همانطور که دیدیم آزادی کارگران اولاً پیش‌شرط عمومیت‌یافتن شکل کالایی است؛ ثانیاً وجود کارگر آزاد و تأمین مایحتاج معاش او از طریق بازار مستلزم درجهٔ بالایی از گردش کالاهاست تا بتوان صرفاً با اتکا به دستمزد زندگی را به عنوان کارگر آزاد ادامه داد. در نتیجه برای تکامل کار مزدی باید هر دم محصولات بیشتری به صورت کالا دربیایند. یعنی باید روندهای تولیدیِ مکمل یکدیگر به صورت فرایندهای جداگانه تجزیه شوند تا فقط به وساطت شکل کالایی به هم مرتبط شوند. این خود مستلزم گسترش و تشدید تقسیم کار است.

۲–۲) خاستگاه انکشاف سرمایه‌داری

تا جایی که انکشاف در معنای کیفی آن مدنظر باشد خاستگاه آن تحت دو الگوی متفاوت محل مناقشه است.

الف) الگوی درون‌زا: در این الگو بر تضادهای برآمده از مالکیت ارضی تأکید می‌شود. موریس داب مورخ بریتانیایی به عنوان شاخص‌ترین نمایندهٔ فکری این دیدگاه با تأکید بر اهمیت کار مزدی انحصاری شدن اراضی مشاع دهات و سلب‌مالکیت زمین از روستاییان را منشأ انکشاف سرمایه‌داری می‌داند. زیرا این رویداد مستقیماً به شکل‌گیری کارگر آزاد می‌انجامد. (داب مطالعاتی در زاد و رشد سرمایه‌داری پیشگفتار و فصل دو) الگوی درون‌زا بیشتر به مناسبات تولید توجه دارد.

ب) الگوی برون‌زا: تأکید اصلی این الگو بر گسترش مناسبات تجاری است. پل سوییزی به عنوان شاخص‌ترین نمایندهٔ فکری این دیدگاه با استناد به مکمل و پیوست انگس به جلد سوم کاپیتال و همچنین فصل ۲۰ جلد سوم سرمایه (مطالب تاریخی دربارهٔ سرمایهٔ بازرگانی) گسترش بازرگانی با مناطق دوردست و افزایش سود تجار را خاستگاه اصلی انکشاف سرمایه‌داری می‌داند. (سوئیزی و دیگران گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری فصل یک) البته طرفداران الگوی برون‌زا بیشتر از آنکه به مارکس متکی باشند به پژوهش‌های اعضای مکتب آنال (برای مثال فرنان برودل در کتاب پویایی سرمایه‌داری) استناد می‌کنند. الگوی برون‌زا بیشتر به عرصهٔ مبادله توجه دارد.

تا جایی که به مارکس و انگلس مربوط می‌شود اهمیت گسترش تجارت ناشی از آن است که دست‌مایهٔ اولیه‌ای را برای توسعهٔ مقیاس تولید فراهم می‌آورد. اما در تحلیل نهایی در مورد اصالت و تقدم منطقی عرصهٔ تولید بر عرصهٔ مبادله هیچ شکی نیست. حتی در فصول مورد استناد سوییزی نیز مارکس و انگلس به استقرار قطعی جامعهٔ سرمایه‌داری تحت تأثیر رشد تجارت هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند. در عین حال نمی‌توان مناسبات تولید را کاملاً از مبادله جدا کرد. بنابراین در اثر حاضر انکشاف کیفی سرمایه‌داری با الگوی درون‌زا و انکشاف کمی سرمایه‌داری با الگوی برون‌زا متناظر شمرده خواهد شد.

۲–۳) شکل‌های به‌لحاظ تاریخی متفاوت انکشاف سرمایه‌داری

مارکس در این مورد می‌نویسد:

> گذار از شیوهٔ تولید فئودالی به دو گونه انجام می‌گیرد. در نقطهٔ مقابل اقتصاد طبیعی و صنعت پیشه‌ورانهٔ شهرهای قرون وسطایی که وابسته به سیستم رسته‌ای است تولیدکننده {استادکار} تبدیل به بازرگان و سرمایه‌دار می‌شود. این راهی است واقعاً انقلابی. یا اینکه خود بازرگان مستقیماً بر تولید حاکم می‌شود. هر چند راه اخیر به لحاظ تاریخی نقش حالت گذار را ایفا می‌کند ولی به‌خودی‌خود راهی نیست که شیوهٔ تولید قدیمی را متحول سازد؛ بلکه آن شیوه را حفظ می‌کند و به مثابهٔ پیش‌شرط خویش نگاه می‌دارد {...} این سیستم که همه‌جا به‌سان مانعی در برابر شیوهٔ تولید واقعاً سرمایه‌دارانه قرار

می‌گیرد و با تکاملش از بین می‌رود، بی‌آنکه شیوهٔ تولید کهن را منقلب سازد صرفاً وضع تولیدکنندگان مستقیم را بدتر می‌کند؛ یعنی آن‌ها را به صورت مزدبگیران و پرولترهایی درمی‌آورد که دارای شرایطی بدتر از کارگران تحت تسلط مستقیم سرمایه هستند و کار اضافی آنان را بر پایهٔ شیوهٔ تولید کهن تصاحب می‌نماید {...} با این شرایط استادکاران در واقع فقط واسطه‌هایی میان بازرگانان و کارگران خود به شمار می‌آیند و سرمایه‌دار واقعی همانا بازرگان است که قسمت اعظم اضافه‌ارزش را به جیب می‌زند. (مارکس سرمایه جلد سه فصل بیست)

در شکل نخست کارفرمایان سرمایه‌دار پس از دستیابی به درجهٔ مشخصی از رشد و تکامل ناچار می‌شوند از طریق مبارزه با اربابان فئودال امتیازات انحصاری آنان را ملغی سازند تا استانداردهای بورژایی (برابری در استثمار کردن و برابری در سود) را بر جامعه اعمال نمایند و شرایط بازتولید سرمایهٔ خویش را تضمین کنند. این شکلی بود که در جریان انقلاب کبیر فرانسه به ظهور رسید و از این رو با نام «شکل فرانسوی انکشاف» شناخته می‌شود. شکل فرانسوی انکشاف با لیبرال دمکراسی و حقوق بشر و قوانین کار استاندارد متناظر است.

اما در شکل دوم تدریجاً بازرگانان سنتی به سرمایه‌داران مدرن استحاله می‌یابند و در نتیجه نیازی نمی‌بینند امتیازات انحصاری اربابان فئودال را ملغی سازند. زیرا ابتدا می‌توانند صرفاً با دلالی و خرید و فروش اضافه‌محصول املاک فئودالی در بازارهای گوناگون سود کسب کنند و سپس می‌توانند با اربابان فئودال متحد شوند و با انقیاد

رعایا آنان را به تولید کالایی وادارند. این شکل که در جریان توسعهٔ اقتصادی پروس به منصهٔ ظهور رسید و در عهد بیسمارک تا نهایت ممکن رشد کرد با نام «شکل پروسی انکشاف» شناخته می‌شود. روبنای سیاسی شکل پروسی به جای لیبرال دمکراسی بر مبنای همان تبعیض‌های کاستی و جنسیتی و نژادی و قومیِ سنتی بنا نهاده می‌شود و قوانین کار استاندارد یا وجود ندارند یا عملاً نمی‌توانند هیچ تأثیری بگذارند. در اینجا کارگر فقط به یک معنا آزاد می‌شود. یعنی صرفاً از همهٔ تعلقاتی که کار و زندگی‌اش به مدد آن تحقق می‌یافت (ابزارهای پیشه‌وری و زمین‌های مشاع و وسایل معیشت) رها می‌گردد.

نباید در مورد تمایز این دو شکل بیش از حد مبالغه کرد. زیرا عملکرد انکشاف ناموزون سرمایه‌داری موجب می‌شود شکل پروسی و شکل فرانسوی به عنوان گرایش و ضدگرایش مکمل همواره در کنار یکدیگر به ظهور برسند. به طوری که در انگلستان لیبرال-دمکرات (مهد تکوین سرمایه‌داری) شکل فرانسوی و شکل پروسی عملاً در هم آمیخته بودند. مارکس در این مورد می‌نویسد:

> هر کجا که سرمایهٔ بازرگانی تفوق دارد شرایط کهنه و سپری‌شده حکم‌فرماست. این حکم در درون یک کشور نیز معتبر است. به نحوی که شهرهای تجارتی (مثلاً بندر لیورپول) شباهت بسیار نزدیک‌تری با شرایط گذشته دارند تا شهرهای فاکتوری‌کار (مثلاً منچستر). در تاریخ معاصر شهرهای تجاری و رستهٔ بازرگانان مدرن بیشتر به عنوان یک نیروی سیاسی ارتجاعی و متحد اشراف زمین‌دار همچون خصمی در برابر سرمایهٔ صنعتی

> ظاهر می‌شوند. تکامل مستقل و متفوق سرمایه به‌مثابهٔ سرمایهٔ بازرگانی به این معناست که تولید تحت استیلای سرمایه قرار ندارد؛ یعنی تکامل سرمایه بر پایهٔ مناسبات تولیدی‌ای است که نسبت به سرمایه بیگانه‌اند و با آن بستگی ندارند. بنابراین تکامل مستقل سرمایهٔ بازرگانی همواره با تکامل جامعه نسبت معکوس دارد. (مارکس سرمایه جلد سه فصل بیست)

درآمیختگی شکل‌های پروسی و فرانسوی به «شکل آنگلوساکسون» شهرت دارد.

۲–۴) مراحل انکشاف سرمایه‌داری

هر جا که شیوه تولید سرمایه‌داری استقرار یافته باشد لاجرم کار مزدی و سرمایه تحت یک شکل عام به هم جوش می‌خورند و این شکل عام تغییر نمی‌پذیرد. با این حال دوره‌های مختلف حیات سرمایه‌داری نامتمایز نیستند و بسته به نحوهٔ رابطهٔ سرمایه‌های ترکیب‌بالا و سرمایه‌های ترکیب‌پایین (یا رابطهٔ صنعت بزرگ و صنعت خرد) از هم تمییز داده می‌شوند. مارکس در این مورد می‌نویسد:

> زیرورو شدن شیوهٔ کار اجتماعی که نتیجهٔ ناگزیر تحول وسایل تولید است به وسیلهٔ درآمیختگی‌های گوناگونی از اشکال گذار انجام می‌یابد. این شکل‌ها بر حسب دامنهٔ رسوخ ماشین‌آلات و مدتی که ماشین‌آلات برای چیرگی در این یا آن شاخهٔ صنعت گذاشته است و بنا بر وضع پیشین کارگران بر حسب اینکه اسلوب مانوفاکتوری یا پیشه‌وری یا کار خانگی در آن رشته تفوق داشته

> است و نیز اجاره‌بهای مانوفاکتور و غیره تغییر می‌کنند. (مارکس سرمایه جلد یک فصل سیزده)

بنا به چگونگی رابطهٔ تولید خرد با صنعت بزرگ انکشاف سرمایه‌داری در سه مرحلهٔ متفاوت مشخص می‌شود: مرحلهٔ انتقالی و مرحلهٔ گسترش و مرحلهٔ امپریالیسم.

۲-٤-۱) مرحلهٔ انتقالی

این مرحله که در ابتدای گذار به جامعهٔ بورژوایی حادث می‌شود متناظر با تبعیت صوری کار از سرمایه است. در اینجا ابزارها و دانش فنی کار هنوز در همان حد جامعهٔ پیشین هستند. زیرا سرمایه نمی‌تواند از همان ابتدا سرشت فنی فرایند کار را دگرگون سازد. «برای سرمایه جنبهٔ فنی پروسهٔ کاری که به چنگ می‌آورد بدواً یکسان است. وی در ابتدا آنچه را که می‌یابد همانطور که هست می‌پذیرد {...}در اینجا پایهٔ تولید سرمایه‌داری و استخراج اضافه‌ارزش بر اساس تطویل خارج از حد زمان کار روزانه و شب‌کاری گذاشته می‌شود.» (مارکس سرمایه جلد یک فصل هشت)

اما به زودی روش‌های بهتری برای استخراج اضافه‌ارزش کشف می‌شوند. همکاری شمار زیادی از کارگران در یک مانوفاکتور می‌تواند به افزایشی چشمگیر در نیروی بارآور کار بیانجامد؛ ولو اگر ابزارهای کار همان ابزارهای قدیمی باشند. عوامل افزایش نیروی بارآور در جریان همکاری عبارت‌اند از: افزایش نیروی مکانیکی کار و گسترش میدان عمل کار در فضایی بزرگ‌تر و کوچک شدن نسبی قلمرو مکانی تولید در مقایسه با مقدار افزایش تولید و آزاد شدن مقدار زیادی کار در زمانی کوتاه در لحظات مورد نیاز

و ایجاد روح رقابت در افراد و تداوم و چندجانبگی عملیات‌های مشابه و انجام همزمان عملیات‌های مکمل و در نهایت صرفه‌جویی در ابزارها به دلیل استفادهٔ مشترک از آن‌ها. مارکس در این مورد می‌نویسد:

> در اینجا فقط صحبت از بالابردن نیروی بارآور فردی به وسیلهٔ همکاری نیست؛ سخن بر سر آفرینش آنچنان نیروی بارآوری است که به‌خودیِ‌خود و نفساً باید نیرویی جمعی باشد {...} این نیروی بارآور از نفس همکاری سرچشمه می‌گیرد. کارگر در حالی که با کارگران دیگر طبق نقشهٔ معین کار جمعی انجام می‌دهد حدودی را که شخصیت انفرادی‌اش به وی تحمیل می‌کند به دور می‌اندازد و به نیروی نوعیِ خویش تکامل می‌بخشد. (مارکس سرمایه جلد یک فصل یازده)

در اینجا تقسیم اجتماعی کار به صورت تقسیم کار درون مانوفاکتور درمی‌آید و چهرهٔ جدیدی به خود می‌گیرد که تا پیش از انکشاف سرمایه‌داری مسبوق به سابقه نبود. از یکسو مقیاس این تقسیم کار جدید مشروط است به درجهٔ تمرکز وسایل تولید و مواد خام تحت تملک بورژوا و میزان سرمایه‌ای که می‌تواند به عنوان دستمزدها بپردازد؛ و از سوی دیگر

> با همکاری عدهٔ زیادی از کارگران مزدی فرمانروایی سرمایه‌دار به ضرورتی برای پیشرفت پروسهٔ کار و به شرط واقعی تولید تبدیل می‌شود. اینک فرمانروایی سرمایه‌دار در میدان تولید به همان اندازه ناگزیر می‌شود که فرماندهی یک سردار در میدان نبرد. هر کاری که مستقیماً به طور اجتماعی

یا مشترک در مقیاس بزرگ انجام می‌شود احتیاج به مدیریتی دارد تا فعالیت‌های انفرادی را هماهنگ کند و آن وظایف عمومی‌ای را انجام دهد که از تحرک مجموع دستگاه تولیدکننده ناشی می‌شود ولی از حرکات ارگان‌های مستقل آن متفاوت است {...} اما از آنجا که پروسهٔ تولید دو جنبه دارد یعنی از طرفی پروسهٔ کار اجتماعی برای ساختن محصول است و از طرف دیگر روند ارزش‌افزایی سرمایه است؛ پس مدیریت سرمایه‌داری از لحاظ مضمون دارای دو جنبه است و از لحاظ شکل مستبدانه است. (مارکس سرمایه جلد یک فصل یازده)

۲-٤-۲) مرحلهٔ گسترش

در این مرحله با دگرگونی کامل فنون تولید و انکشاف ماشین‌آلات از یکسو نیروهای بارآور به شکل انفجاری رشد می‌کنند و از سوی دیگر تبعیت صوری کار از سرمایه که استبداد سرمایه‌دار را ضروری می‌ساخت جایش را به سلطهٔ واقعی سرمایه بر کار می‌دهد. زیرا:

در مانوفاکتور و صنایع پیشه‌وری کارگر افزار را در خدمت خود می‌گیرد ولی در فاکتوری خودِ کارگر به خدمت ماشین درمی‌آید. در مورد اول حرکتِ وسیلهٔ کار از ناحیهٔ کارگر است ولی در مورد دوم خودِ او باید به دنبال حرکت وسیلهٔ کار برود. در مانوفاکتور کارگران اعضای مکانیسم زنده‌ای هستند. در فاکتوری مکانیسم مردهٔ مستقلی وجود دارد که کارگران را مانند اجزای زندهٔ خویش در خود فرومی‌برد {...} پروسهٔ تولید سرمایه‌داری دارای این

خصوصیت است که کارگر بر شرایط کار مسلط نیست برعکس این شرایط بر کارگر تسلط دارد. این واژگون شدن نقش‌ها با ماشینیسم واقعیت فنی ملموسی می‌یابد {...} تبعیت فنی کارگر از حرکت ساده و یکنواخت ماشین و ترکیب خاص هیأت کار از افرادی که از حیث سن و جنس با هم تفاوت دارند موجب پیدایش انضباطی سربازخانه‌وار می‌شود که رژیم کامل فاکتوری را به وجود می‌آورد. (مارکس سرمایه جلد یک فصل سیزده)

اما این سلطه فقط به درون خود فاکتوری محدود نمی‌شود و بر کل جامعه تأثیر می‌گذارد. از آنجا که کار ماشینی مستلزم صرف نیروی عضلانی زیادی نیست امکان کار کشیدن از انسان‌های غیرعضلانی فراهم می‌شود. بنابراین نخستین نتیجهٔ کاربرد سرمایه‌دارانهٔ ماشین‌آلات رواج کار زنان و کودکان است. به این ترتیب تعداد مصالح انسانی قابل استثمار افزایش می‌یابد و خود ماشین شاخص‌ترین قلمرو استثمار را شکل می‌دهد.

رقابت موجود میان سرمایه‌داران آنان را وامی‌دارد برای افزایش بارآوری به طور مداوم ماشین‌آلات بهتری را به کار گیرند و سازمان تولید خویش را بهبود بخشند. نتیجتاً سلطهٔ واقعی سرمایه در تمام مراکز تولید توسعه می‌یابد. از این رو این مرحله را مرحلهٔ گسترش می‌نامیم.

۲-٤-۳) مرحلهٔ امپریالیسم

امپریالیسم بالاترین حد انکشاف سرمایه‌داری است. میزان تولید اجتماعی در مراحل انتقالی و گسترش فقط کمی بیشتر از نیازهای جامعهٔ ملی بود و از این رو ابقای

مناسبات طبقاتی برای رشد نیروهای مولد ضرورت داشت. اما در مرحلهٔ امپریالیسم تولید چنان افزایش می‌یابد که دیگر در چهارچوب جامعهٔ ملی آرام نمی‌گیرد و چاره‌ای جز گسترش روزافزون بازارهای جهانی نیست. انگلس در دههٔ ۱۸۸۰ در این مورد می‌نویسد:

صنعت بزرگ با به وجود آوردن بازار جهانی به رقابت سرمایه‌داران خصلتی جهانی داده است {...} شکافته شدن جامعه به طبقات استثمارکننده و استثمارشونده یا طبقهٔ حاکم و طبقهٔ محکوم نتیجهٔ ضروری تکامل ناچیز تولید بود. تا زمانی که کار لازم تقریباً همهٔ وقت اکثریت عظیم اعضای جامعه را می‌گیرد تا این زمان جامعه ضرورتاً به طبقات حاکم و محکوم تقسیم می‌شود {...} بر این اساس تقسیم طبقاتی جامعه اگر نوعی حقانیت تاریخی داشته باشد حقانیت‌اش منحصر به محدودهٔ زمانی و شرایط اجتماعی مشخصی است. پیش‌شرط اضمحلال طبقات درجهٔ بالایی از تکامل تولید است و این مرحله اکنون فرارسیده. (انگلس آنتی‌دورینگ بخش سه فصل دو)

بنابراین منظور ما از اصطلاح «بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری» این است که پیش‌شرط‌های مادی نابودی نظام طبقاتی با جهانی‌شدن تولید فراهم شده. البته «آماده شدن پیش‌شرط‌ها» را نباید با فروپاشی خودبه‌خودی سرمایه‌داری اشتباه گرفت بلکه باید آن را به عنوان تشدید تضادهای طبقاتی درک کرد:

هنگامی که جامعه به مرحلهٔ معینی از کمال رسید شکل معین تاریخی خود را دور افکنده و برای شکلی عالی‌تر جا باز می‌کند. فرارسیدن زمان این‌چنین

بحرانی خود را توسط عمق و عرض تضادها و آنتاگونیسم‌های مابین مناسبات توزیع و همچنین شکل معین تاریخی روابط تولیدی منطبق با آن از یک طرف و از طرف دیگر نیروهای مولد و تکامل عناصر آن آشکار می‌سازد. در این هنگام نبردی بین تکامل مادی تولید و شکل اجتماعی آن آغاز خواهد شد. (مارکس سرمایه جلد سه فصل پنجاه‌ویک)

آنچه این مرحله را از مرحلهٔ گسترش متمایز می‌سازد نه دگرگونی و بهبود انفجاری روش‌های تولید که انسداد رشد نیروهای مولد توسط خود مناسبات سرمایه‌داری است. دیدیم که فرایند همکاری در مانوفاکتورِ دورهٔ انتقالی نیروی مقاومت کارگران را فقط تا اندازه‌ای افزایش می‌داد که استبداد شخص سرمایه‌دار برای کنترل آن کافی بود؛ اما افزایش نیروی مقاومت کارگران در جریان انکشاف صنعت بزرگ شکلی کنترل‌ناپذیر به خود می‌گیرد؛ برای درک این وضعیت کافی است مجموعه‌ای از فاکتوری‌های بزرگ را در نظر بگیرید که تداوم کار هر یک از آن‌ها منوط به تداوم تولید در دیگر فاکتوری‌هاست. در چنین نظم و ترتیبی یک اعتصاب ساده در یک خط تولید منجر به فلج‌شدن کل زنجیرهٔ جهانی تولید ارزش می‌شود. هرگاه انکشاف تولید ترکیبی نیروی مقاومت کارگران را به نحو تصاعدی افزایش داده و خود را به شکل خطری عمده نمایان ساخته باشد انکشاف امپریالیسم به مثابهٔ واکنشی علیه رشد نیروهای مولد آغاز می‌شود و متناسب با منافع طبقهٔ حاکم راه آن را سد می‌کند.

با توجه به رشد نیروهای مولد در مرحلهٔ گسترش و تناقضات آن باید امپریالیسم را در دل تضاد «نیروی مولد–شکل اجتماعی» فهم کرد نه صرفاً همچون سیاست

امپراطوری‌گری دولت‌های غربی و شرقی. به همین دلیل بود که لنین در اثر دوران‌ساز خود «امپریالیسم به مثابهٔ بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری» اصرار داشت که در این خصوص توجه به ٤ نکته ضروری است: (الف) امپریالیسم مرحله‌ای خاص از انکشاف جامعهٔ سرمایه‌داری است نه صرفاً یک نوع سیاست خارجی. (ب) باید انکشاف امپریالیسم را در چارچوب رویکرد تحریف‌گرانه و خصمانه‌اش نسبت به تکامل مبارزات کارگری و خلقی بازشناخت. (ج) حل تعارضات امپریالیستی در چارچوب شیوه تولید سرمایه‌داری غیرممکن است. (د) در مرحلهٔ امپریالیسم و در رابطه با رشد نیروهای مولد شیوه تولید سرمایه‌داری به نقیض خود تبدیل می‌شود. البته رشد نیروهای مولد ادامه می‌یابد؛ اما به دلیل وجود موانع و انسدادهای چهارگانه خصلتی بسیار ناموزون‌تر از قبل به خود می‌گیرد. این ٤ مانع عبارت‌اند از: انحصارات ناشی از مالکیت ارضی بر منابع مواد خام که پیشتر وجود داشت ولی تحت امپریالیسم تشدید می‌شود؛ انحصارات پدیدآمده از کارتل‌ها و سندیکاها و تراست‌های صنعتی؛ انحصارات پدیدآمده از سرمایهٔ مالی؛ و انحصارات پدیدآمده از سیاست استعماری.

معنای انسداد نیروهای بارآور این است که ماشین‌آلات به جای نابودسازی تولید خرد آن را در پهنه‌های وسیع مشدد کرده و به مثابهٔ ابزاری دفاعی به کار می‌بندند. یعنی تولید خرد و سرمایه‌های ترکیب‌پایین در این مرحله توسط خود انحصارات و سرمایه‌های ترکیب‌بالا سازماندهی می‌شوند و با حمایت‌گرایی دولت‌ها از طریق تعرفه‌های گمرکی و تغییر ارزش پول ملی گسترش می‌یابند تا به مثابهٔ ابزاری دفاعی در برابر خطر رشد نیروهای مولد به کار گرفته شوند. در قدم بعد همین سیاست‌های حمایت‌گرایانه نه

صرفاً همچون ابزاری دفاعی که همچون ابزاری تهاجمی برای فشار بر تولیدکنندگان خارجی به کار برده می‌شود.

امروزه بسیاری از جریان‌های ضدامپریالیستی معاصر درستی تزهای لنین پذیرفته‌اند و بر طبق تئوری او ۵ مشخصهٔ اقتصادی امپریالیسم را به این ترتیب بازمی‌شناسند: (الف) تمرکز تولید به بالاترین سطح ممکن (ب) جوش خوردن سرمایهٔ اعتباری با سرمایهٔ صنعتی انحصاری و شکل‌گیری سرمایهٔ مالی (ج) گسترش فزایندهٔ صدور سرمایه (د) شکل‌گیری کارتل‌ها و تراست‌های بین‌المللی و طفیلی‌گری دولت‌ها (ه) جنگ‌افروزی برای تقسیم مجدد مناطق جهان. اما به قول لنین در جدلش علیه سکولنیکف اگرچه این جریان‌ها مشخصات عصر امپریالیسم را بازمی‌شناسند «هنوز درکی مکانیکی از امپریالیسم دارند.» (لنین دربارهٔ برنامهٔ حزب فصل بیست‌وشش) مهم‌ترین نقصان این قبیل جریان‌ها عدم درک پیوستگی‌ها و روابط ارگانیک تولید خرد با صنعت بزرگ است که باعث می‌شود نتوانند سیر تکاملی سرمایه‌داری به امپریالیسم را نشان دهند.

۲–۵) مسیر انکشاف سرمایه‌داری

انکشاف سرمایه‌داری در مسیری صاف و هموار رخ نمی‌دهد. حتی رواج ماشین‌آلات صنعت بزرگ هم مبتنی بر تکاملی تدریجی و بدون کشاکش نیست. اختراع و استفاده از اکثر تکنولوژی‌های مدرن یا واکنشی بوده به اعتراضات کارگران (مثلاً اعتصاب کارگران کشاورزی و رواج ماشین‌های برداشت محصول) یا سلاحی بوده علیه سایر سرمایه‌داران رقیب (مثلاً ترقی سیستم‌های حمل‌ونقل هوایی و دریایی برای تسخیر

بازارهای فرامنطقه‌ای) یا پاسخی بوده است به نیازهای نظامی و جنگی (مثلاً شکل‌گیری اینترنت در دوران جنگ سرد). همچنین شیوه تولید سرمایه‌داری دستخوش تناقضات درون‌ماندگاری است که به شکل گسست‌های پی‌درپی و بحران‌های ادواری در مسیر انکشاف پدیدار می‌شوند. مارکس در این باره می‌نویسد:

> گسترش‌پذیری متناوب و شگرف سیستم فاکتوری و وابستگی آن به بازار جهانی ضرورتاً موجب تولید جوشان و تب‌ناکی می‌شود که آکندگی بیش از حد بازار را در پی دارد و انقباض آن فلج‌آور است. به این ترتیب زندگی صنعت به سلسله دوران‌های پی‌درپی فعالیت متوسط و رونق و سرریز تولید و بحران و رکود مبدل می‌شود. ناایمنی و بی‌ثباتی‌ای که سیستم ماشینی در اشتغال کارگران و بالنتیجه در وضع زندگی آنان به بار می‌آورد با این تغییر ادواری چرخهٔ کسب‌وکار حالت عادی به خود می‌گیرد. (مارکس سرمایه جلد یک فصل سیزده)

به لحاظ اقتصادی می‌توان مراحل مختلف چرخهٔ کسب‌وکار را به این ترتیب از یکدیگر تشخیص داد:

افزایش عمومی قیمت وسایل تولید و افزایش دستمزدها در دورهٔ رونق به کاهش تقاضا برای این کالاها منجر نمی‌شود، زیرا سیر صعودی سرمایه‌گذاری‌ها لاجرم کل تقاضا را افزایش می‌دهد.

در دورهٔ اضافه‌تولید قیمت کالاهای سرمایه‌ای همچنان افزایش می‌یابد ولی تقاضای کالاهای معیشی (مصرف کارگران) به همان نسبت رشد نمی‌کند.

در دورهٔ کسادی سرمایه‌گذاری‌های جدید کاهش می‌یابند و در نتیجه تقاضای کالاهای سرمایه‌ای منقبض می‌شود. با این حال افزایش عمومی قیمت ماشین‌آلات و موادخام و دستمزدها با سرعتی بسیار کند همچنان ادامه می‌یابد.

پس از یک دورهٔ طولانی رشد عمومی قیمت‌ها ناگاه نوبت به وررشکستگی و تعطیلی انبوهی از فاکتوری‌ها می‌رسد و با تعطیلی آن‌ها در دورهٔ رکود ناگاه سقوطی ناگهانی در قیمت ماشین‌آلات و مواد خام و دستمزدها رخ می‌دهد.

با این تغییر جهت ناگهانی تعادل کهنه و پوسیدهٔ تولید و مبادله به هم می‌خورد تا تعادلی جدید پدید آید و فرصت برای سرمایه‌گذاری با هزینه‌های نسبتاً پایین‌تر از سابق فراهم گردد. یعنی دورهٔ فعالیت متوسط آغاز می‌شود تا بار دیگر این چرخه در تعادلی نوین از سر گرفته شود.

۲–۶) جهت انکشاف سرمایه‌داری

در تمام شکل‌های تاریخی باید بخشی از محصول سالانه به صورت وسایل تولید درآید زیرا بدیهی است که روند تولید باید پیوسته استمرار داشته باشد. بنابراین

> اگر پروسهٔ تولید اجتماعی را از لحاظ پیوستگی دائمی و جریان مستمر نو شدن آن در نظر بگیریم در عین حال پروسهٔ تجدید تولید نیز هست و شرایط

تولید در عین حال شرایط تجدید تولید نیز هستند. هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند پیوسته تولید و تجدیدتولید کند مگر آن که مستمراً جزئی از محصول خود را از نو مبدل به وسایل تولید یا عوامل تولید تازه نماید. اقلام مزبور از مجموع تولید سالانه جدا می‌شوند و از نو در پروسهٔ تولید جایگزین می‌شوند. (مارکس سرمایه جلد یک فصل بیست‌ویک)

از این لحاظ می‌توان تولید کل جامعه را به دو بخش بزرگ تقسیم کرد: وسایل تولید و وسایل مصرف.

بخش (I) یا وسایل تولید شامل محصولاتی است که به شکل مواد خام یا ماشین‌آلات وجود دارند و ضرورتاً باید وارد فرایند تولید شوند. البته در مورد «نقش مواد خام به مثابهٔ وسایل تولید» توجه به یک نکته ضروری است. به قول استالین:

هنگامی که از تولید وسایل تولید سخن می‌گوییم پیش از هر چیز تولید ابزار تولید را در نظر داریم. یعنی آنچه که مارکس آن را «وسایل مکانیکی کار» می‌خواند که نشانه‌های ممیزهٔ یک عصر معین را در تولید اجتماعی نشان می‌دهند. مواد خام و وسایل مکانیکی کار را به مثابهٔ «وسایل تولید» هم‌سنگ دانستن در حکم خیانت به مارکسیسم است. زیرا مارکسیسم نقش وسایل مکانیکی کار را در مقایسه با سایر وسایل تولید تعیین‌کننده‌تر می‌داند. هر کس می‌داند که مواد خام به خودیِ خود نمی‌تواند وسایل تولید را تولید کند و هیچ مادهٔ خامی نمی‌تواند بدون استفاده از وسایل تولید تولید شود {...} قیمت مواد خام تنها در صورتی تعیین‌کننده است که

> تولید مواد خام طبق برنامه‌ای آگاهانه تنظیم نشود و به دست بازی آزاد قیمت‌های مواد خام بیافتد. (استالین مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی)

از آنجا که ما فقط دربارهٔ جامعهٔ سرمایه‌داری سخن می‌گوییم و از آنجا که در اینچنین جامعه‌ای مواد خام نیز می‌توانند همچون ماشین‌آلات نقش تعیین‌کننده‌ای در تولید ایفا کنند بنابراین بدون هیچ اشکالی می‌توانیم (صرفاً در همین جامعه) بخش (I) را طبق تعریف فوق شامل مواد خام هم بدانیم.

بخش (II) یا وسایل مصرف شامل محصولاتی است که بنا به شکل خود فقط در مصرف نهایی اعضای جامعه وارد می‌شوند. بخش (II) اقتصاد دو گروه عمدهٔ وسایل معاش لازم و وسایل مصرف تجملی را در بر می‌گیرد. البته شکل طبیعی بسیاری از محصولات (مثلاً آب) به آن‌ها اجازه می‌دهد در هر یک از دو بخش (I) یا (II) وارد شوند. اما برای سادگی موضوع فعلاً این مسأله را نادیده می‌گیریم.

در تمامی جوامع پیشین بخش (I) همواره کوچک‌تر از بخش (II) اقتصاد بود زیرا چه در کمونیسم اولیه چه در برده‌داری و چه در فئودالیسم تولید محصولات به منظور مصرف بلاواسطهٔ آن‌ها انجام می‌شد خواه مصرف لازم خواه مصرف تجملی توسط طبقهٔ حاکم (برای مثال اندوختن طلا و جواهرات). اساساً بهترین معیار تشخیص اقتصادهای طبیعی و معیشتی همانا کوچکی بخش (I) نسبت به بخش (II) است. اما همانطور که دیدیم انقیاد واقعی کار مستلزم استفاده از ماشین‌آلات در صنعت بزرگ

است. بنابرین گرایش درونی انکشاف یعنی سلطهٔ سرمایه بر کار خود را در افزایش هنگفت وسایل تولید نمایان می‌سازد. به همین دلیل در جامعهٔ سرمایه‌داری بخش (I) به شکل حیرت‌آوری بزرگ‌تر از بخش (II) است. به قول مارکس:

> شاخص‌ترین ویژگی جامعهٔ سرمایه‌داری این است که بیشترین سهم کار سالانه‌ای را که در اختیار دارد به تولید وسایل تولید اختصاص می‌دهد. این کالاها به هیچ وجه نمی‌توانند وارد مصرف انفرادی کارگران و سرمایه‌داران شوند و فقط باید به صورت سرمایه به کار بیافتند. (مارکس سرمایه جلد دو فصل بیست)

این گرایش درونی در سطح ظاهری واقعیت خود را به شکل رقابت دائمی سرمایه‌داران بزرگ برای استفاده از تکنولوژی‌های پیشرفته‌تر نمایان می‌سازد. اما رقابت شرط لازم افزایش وسایل تولید نیست و فقط یکی از شکل‌های پدیداری آن است. حفظ انحصار نیز به نوبت خود مستلزم ترقی دائم وسایل تولید است. افزایش و ترقی مداوم وسایل تولید به عنوان گرایش درونی سرمایه «انباشت سرمایه» نامیده می‌شود. از همین رو جهت‌گیری انکشاف به سمت تولید بیشتر در بخش (I) است.

۲–۷) تناقض بنیادی انکشاف سرمایه‌داری

اساسی‌ترین تناقض انکشاف فقر توده‌های مردم در کنار رانش شدید سرمایه‌داری به توسعهٔ نامحدود نیروهای بارآور است. (مارکس سرمایه جلد سه فصل سی) این تناقض ناشی از «تضاد میان تولید اجتماعی و تصاحب خصوصی محصولات» است

که بدواً به شکل «آنتاگونیسم پرولتاریا-بورژوازی» نمود می‌یابد؛ اما با تکامل سرمایه‌داری در نهایت به صورت «آنتاگونیسم تولیدسازمان‌یافته در هر فاکتوری و هرج‌ومرج تولید در مجموعهٔ اجتماع» در می‌آید. (انگلس آنتی‌دورینگ بخش سه فصل دو)

افزایش تولید وسایل تولید و پیشی گرفتن بخش (I) از بخش (II) به معنای بارآوری فزایندهٔ کار اجتماعی است که با انکشاف بیشتر سرمایه‌داری خصلتی انفجاری به خود می‌گیرد. استفاده از پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها برای تولید ماشین‌آلات بیشتر و بهتر و تکرار مداوم این فرایند باعث می‌شود سرمایهٔ ثابت در چنان ابعاد غول‌آسایی ترقی و رشد یابد که هیچ تناسبی با رشد جمعیت شاغل ندارد. بنابراین انباشت تصاعدی و اضافه‌تولید بخش (I) بدانجا می‌انجامد که ماشین‌آلات جدید نمی‌توانند به نحو سودآور توسط جمعیت شاغل به کار گرفته شوند. از این رو بخشی از سرمایهٔ اجتماعی یا عاطل می‌ماند یا نابود می‌شود. از طرف دیگر رشد نیروهای بارآور به اضافه‌تولید محصولات بخش (II) نیز دامن می‌زند و بخش بزرگی از کالاهای مصرفی نمی‌توانند به نحو سودآور به فروش برسند. با کسادی بازارِ وسایل مصرف لاجرم صنایع تولیدکنندهٔ این کالاها نیز رو به نابودی می‌روند و نرخ بیکاری افزایش می‌یابد. بنابراین تولید سرمایه‌داری همواره سرمایهٔ عاطل را در کنار انسان‌های بیکار بازتولید می‌کند.

> اما چنین نیست که گویا وسایل معاش نسبت به جمعیت موجود خیلی بیشتر تولید می‌شود. برعکس وسایل مزبور به‌مراتب کمتر از آنچه که برای تأمین زندگی آبرومندانه و انسانیِ توده‌های مردم لازم است تولید می‌شود. چنین

نیست که گویا وسایل تولید به مراتب بیش از آنچه که برای شاغل‌ساختن کل جمعیت لازم است تولید می‌شود. برعکس اولاً بخش بسیار بزرگی از جمعیت به وجود می‌آید که عملاً کارتوان نیست؛ یعنی بخشی است که {...} به کارهایی اشتغال دارد که فقط در درون یک شیوهٔ تولید پستی‌آور می‌تواند کار به شمار آید. وسایل تولید هرگز به قدر کافی تولید نمی‌شود تا همهٔ مردمی که توانِ کار دارند بتوانند تحت بارآورترین شرایط کار کنند {...} ولی ادواراً وسایل کار و وسایل معیشت° فزون از اندازه‌ای تولید می‌شوند که بتوان آن‌ها را مانند وسیلهٔ بهره‌کشی کارگران با نرخ مشخصی سود به کار انداخت. کالاها فزون بر آن میزانی تولید می‌شوند که بتوان ارزش و ارزش‌اضافی نهفته در آن‌ها را با شرایط توزیع و مناسبات مصرفی سرمایه‌داری به سامان رسانید و متحقق کرد و بار دیگر به سرمایهٔ جدید مبدل ساخت. ثروت زیاده از حد تولید نمی‌شود ولی ثروت در اشکال تضاددار سرمایه‌ای خود ادواراً بیش از حد لزوم تولید می‌شود. (مارکس سرمایه جلد سه فصل پانزده)

هدف محدود انکشاف سرمایه‌داری همانا انباشت سرمایه به عنوان ارزش خودارزش‌افزاست و وسیلهٔ دستیابی به این هدف همانا رشد نامحدود نیروهای بارآور است. اما در اینجا وسیله و هدف در تعارض با یکدیگر به سر می‌برند. این تناقض واحد ریشهٔ تمامی بحران‌های سرمایه‌داری است و در قالب دو قانون متفاوت بیان می‌شود: یکی قانون عام انباشت سرمایه و دیگری قانون گرایش نزولی نرخ سود.

نظریهٔ ارزش به عنوان چارچوب تئوریک

پیش از آغاز این فصل ذکر چند نکته کاملاً ضروری است.

الف) بدیهی است که وظیفهٔ هیچ یک از تحقیقات ماتریالیستی غوطه‌ور شدن در دیالکتیک ایده‌ها نیست. بنابراین اثر حاضر کارش را از تعریف نظرورزانهٔ سنخ‌های ایدئال انکشاف آغاز نمی‌کند تا در پایان با بررسی تحقق یا عدم تحقق آن‌ها در جامعهٔ ایران خاتمه یابد. آغازگاه پژوهش‌های ماتریالیستی باید واقعیت ملموس و ساده باشد تا بتوان گرایش‌های متضاد را بازشناخت و روابط‌شان را تشخیص داد و از این طریق در پایان به کلیتی جامع و وساطت‌مند رسید. اما از آنجا که پدیدارهای ملموس خود را به شکلی وارونه به تجربه عرضه می‌کنند درجه‌ای از انتزاع لازم است تا بتوان مسائل و مشکلات واقعی را از رازوارگی‌های ذهنیت بورژوایی باز شناخت. برای مطالعهٔ حرکات خورشید باید کلیت منظومهٔ شمسی را در نظر داشت وگرنه چنین به نظر می‌رسد که آفتاب حول محور ما می‌گردد. به همین ترتیب باید کلیت نظام سرمایه را در نظر داشت تا بتوان جنبه‌های متنافر آن را در جامعهٔ ایران تشخیص داد. قانون‌هایی که در بخش چارچوب تئوریک شرح داده می‌شوند صرفاً چنین نقشی را در پژوهش حاضر بر عهده دارند. به قول مارکس:

> هنگام بررسی کشوری معین از نظر سیاسی-اقتصادی می‌توان کار را از جمعیت آن و از توزیع این جمعیت بین طبقات و از شاخه‌های مختلف

صادرات واردات و غیره آغاز کرد. اما این روش فقط ظاهراً درست است. جمعیت انتزاعی بیش نیست اگر که طبقات متشکلهٔ آن نادیده گرفته شوند. همین‌طور طبقات هم عبارتی میان‌تهی خواهد بود اگر با عناصری آشنا نباشیم که طبقات متکی به آن هستند {...} اینجا حرکتی معکوس لازم است. یعنی باید از مفاهیم مجرد شروع کرد و بار دیگر به عناصر واقعی مشخص مثلاً به جمعیت رسید. با این روش برخلاف روش اول به جای دریافتی آشفته از یک امر کلی به مجموعه‌ای غنی از تعینات متقابل و روابط پیچیده خواهیم رسید. (مارکس مقدمه‌ای بر نقد اقتصاد سیاسی)

ب) بسیاری از مباحث این فصل در میان چپ‌گرایان محل مناقشه‌اند. برای مثال بحث‌های دامنه‌داری حول قانون ارزش درگرفته است که مضمون‌شان از حاشا کردن عملکرد قانون ارزش تا انواع و اقسام تفسیر راجع به گذشته و حال و آیندهٔ آن طیف گسترده‌ای از نظرات را در بر دارد.[۱] قانون گرایش نزولی نرخ سود و مباحث مربوط به امپریالیسم و سرمایهٔ مالی و انباشت به‌اصطلاح بدوی نیز دچار سرنوشت مشابهی شده‌اند. سعی کرده‌ام با فاصله گرفتن از این تفسیرها و تأویل‌ها سردرگم‌کننده و سرگرم‌کننده (که نتیجهٔ فقدان پراکسیس انقلابی هستند نه نشانهٔ اندیشه‌ای نوین) شرحی تا حد توان وفادارانه از نظریه‌پردازان اصلی مکتب ماتریالیسم تاریخی (مارکس و انگلس و لنین و استالین) به دست دهم. همچنین در این فصل راه حلی ابداعی برای اثبات نزول نرخ سود ارائه کرده‌ام که مقدمات آن توسط مارکس و انگلس پرورانده شده است. البته پیش از من بسیاری از پژوهشگران واقع‌گرا به کرات صحت تجربی قانون را نشان داده‌اند.

ج) ۹ سرفصلی که پس از شرح قانون ارزش خواهند آمد در واقع اجزائی از خود این قانون هستند که در شیوهٔ تولید سرمایه‌داری روابط طبقات مختلف را تحت شکل خاصی سازماندهی می‌کند. من به منظور اجتناب از خلط بحث خود قانون را در شکل کلی‌اش ارائه کرده‌ام و هر یک از جنبه‌های خاص قانون را به صورتی که در جامعهٔ سرمایه‌داری نمود می‌یابد در سرفصلی جداگانه آورده‌ام. هنگامی که از عملکرد قانون ارزش در جامعهٔ سرمایه‌داری صحیت می‌کنیم باید همهٔ جنبه‌های مختلف آن را در نظر داشته باشیم.

همانطور که استالین در کتاب «مسائل اقتصادی سوسیالیسم» نشان داده است قانون ارزش در پایین‌ترین سطح و در جوامع تولید کالایی به مثابهٔ عملکرد ارزش بازار نمود می‌یابد و در جامعهٔ سرمایه‌داری عصر انتقالی و عصر گسترش به قانون تولید و افزایش ارزش اضافی تبدیل می‌شود و به صورت قانون سود متعارف درمی‌آید. همین قانون در سرمایه‌داری عصر امپریالیسم نه به صورت تعقیب سود متوسط که به صورت تأمین حداکثر سود نمود پیدا می‌کند.

د) بدون شک مباحث نظریهٔ ارزش یک‌بار برای همیشه بسته نشده‌اند و قرار نیست برخوردی آیینی با آن‌ها داشته باشیم. در عین حال نظریهٔ ارزش یک بحث علمی است. هرگونه تکامل و بسط این قانون همانند سایر علوم منوط به انجام تحقیقات تجربی است و زبان‌بازی‌های شلخته و بی‌سروته روشنفکرانه در حیطهٔ علم نمی‌گنجند. از این رو در فصل جاری تکامل نظریهٔ ارزش را فقط تا دورهٔ استالین دنبال می‌کنیم و کاری به بدعت‌های عرفانی و تجدیدنظرهای ملکوتیِ چپ به‌اصطلاح نو نداریم.

۳–۱) قانون ارزش

در تمامی دوره‌های تاریخ کسانی که در انجام برخی کارها به تخصص می‌رسند به طریقی کار خود را با یکدیگر مبادله می‌کنند؛ برای مثال تقسیم کار خانوادگی شکلی از مبادلهٔ کارهاست است. در اینجا هر یک از اعضا مقادیر مشخصی از نیروی کارشان را در تطابق با نیازهای جمع در فعالیت‌های مختلف صرف می‌کنند.

جامعهٔ سرمایه‌داری حاوی گسترش‌یافته‌ترین نظام تقسیم کار است زیرا با ایجاد تقسیم کار درون مانوفاکتور و فاکتوری تقسیم کار اجتماعی را تشدید می‌کند. ابعاد این تقسیم کار چنان گسترده است که نمی‌توان مبادلهٔ کارها را از خلال روابط شخصی سازمان داد. بنابراین در سرمایه‌داری شکل غالب مبادلهٔ انواع گوناگون کار به صورت مبادلهٔ متقابل انواع گوناگون محصولات در می‌آید. اکثر مردم با تولید کردن کالا بالاجبار برای یکدیگر کار می‌کنند. بدیهی است که شرط لازم و متعارف برای تصاحب یک کالای مشخص اولاً مالکیت بر کالایی دیگر و ثانیاً واگذاری این مالکیت در ازای دریافت کالای اولی است. از این رو آنچه نظام تقسیم کار سرمایه‌داری را تنظیم می‌کند ارزش مبادله‌ای کالاها و در تحلیل نهایی خود ارزش است.

در این جا میزان تخصیص نیروی کار اجتماعی به هر فعالیت مشخص بر اساس شناخت آگاهانهٔ نیازها و کنترل عقلانی مقدار کار انجام‌شده در هر حوزهٔ تولید نیست. در شرایطی که تولید سرمایه‌داری غالب باشد قانون ارزش این وظیفه را به شرح زیر ادا می‌کند:

فرض می‌کنیم تمامی کالاهای هم‌نوع فقط تحت شرایط متعارف یعنی با مهارت و شدت و بارآوری میانگین تولید می‌شوند. در این شرایط مقدار کار انفرادی‌ای که در هر واحد کالا منعقد می‌شود دقیقاً برابر با کار اجتماعاً لازم و بنابراین برابر با ارزش اجتماعی آن است. اما از آنجا که کنترل آگاهانه‌ای وجود ندارد احتمال دارد همین کالا در چنان مقیاس وسیعی تولید شود که حجم آن بسیار بیشتر از نیاز اجتماعی باشد. در این حالت جامعه همان ارزشی را به کل تودهٔ کالاهای یادشده نسبت می‌دهد که به مقداری از آن کالا که با نیازش انطباق دارد. در نتیجه چاره‌ای جز این نیست که با فروش کالاهای اضافی به ارزش بازاریِ پایین‌تر از شرشان خلاص شد. کل این حرکت به آن معناست که بخش بزرگی از کار اجتماعی هدر می‌رود. (مارکس سرمایه جلد سه فصل ده)

در اینجا ما «کار اجتماعاً لازم» را دربارهٔ یک کالای منفرد مطرح نمی‌کنیم. پرسش این نیست که چه مقدار زمان کار اجتماعاً لازم در فلان کالای مشخص منعقد شده است؟ بلکه پرسش این است که برای برآورده شدن فلان نیاز جامعه در کل چقدر کار لازم است؟ مارکس در این مورد می‌نویسد:

> مادامی که فقط یک کالای جداگانه را بررسی می‌کردیم می‌توانستیم فرض کنیم که احتیاجی به این کالای مشخص وجود دارد. ولی به محض اینکه محصول تمام یک رشتهٔ تولید در یک سو و نیازمندی اجتماعی در سوی دیگر قرار می‌گیرد مسألهٔ کمیت نیاز اجتماعی جنبهٔ اساسی پیدا می‌کند. در این حالت لازم است که میزان و کمیت این نیازمندی اجتماعی را مورد توجه قرار دهیم {...} چنانچه جامعه بخواهد نیازهایی را برآورده سازد و بدین منظور

تولید قلمی از اشیاء را لازم بشمارد آنگاه باید در ازای آن پرداخت نماید. در واقع چون تقسیم کار در تولید کالایی از پیش مفروض است جامعه اقلام مزبور را به این طریق خریداری می‌نماید که جزئی از زمان کار موجود خود را در تولید آن‌ها به کار می‌برد و لذا آن‌ها را به وسیلهٔ قسمت مشخصی از زمان کارِ تحت‌اختیار خریداری می‌نماید. ولی {در این جامعه} میان کمیت کل کار اجتماعی که در تولید یک نوع از اشیای مورد نیاز صرف شده است از یکسو و میزانی که از سوی دیگر خواست جامعه برای ارضای نیازمندی‌های خود از جنس مزبور است به هیچ وجه پیوند لازم و واجبی وجود ندارد؛ بلکه پیوند میان آن‌ها صرفاً تصادفی است. (مارکس سرمایه جلد سه فصل ده)

اکنون باید این «پیوند تصادفی» را به معنای دقیق مارکسیستی آن واشکافی کنیم. در مورد کالاهای کاملاً هم‌سان اگر(k) نماد مجموع قیمت‌ها (c) نماد ارزشی که از سرمایهٔ ثابت به کالاها منتقل می‌شود (v) نماد مجموع دستمزد کارگران و (s) نماد ارزشی باشد که با کار اضافی به وجود می‌آید داریم: $k = c + v + s$

واضح است که در این حالت قیمت هر واحد کالا (K_i) برابر خواهد بود با مقدار (K) تقسیم بر تعداد کل کالاها. یعنی: $K_i = \dfrac{c + v + s}{n}$ (فورمول قیمت)

فارغ از این که هر بنگاه اقتصادی چقدر کار برای تولید هر واحد از کالای مزبور مصرف کرده باشد ناچار است آن را به قیمت (K_i) یعنی به قیمت اجتماعی‌اش بفرشد.

بنابراین فروش سودآور یک بنگاه در گرو این است که قیمت تمام‌شدهٔ آن کمتر از قیمت اجتماعی باشد. یعنی: $\frac{c_{\cdot} + v_{\cdot}}{n_{\cdot}} < k_i$ (فورمول تعداد)

هر چه بارآوری بنگاه بیشتر باشد یعنی مقدار کار مرده و زندهٔ کمتری را صرف تولید یک واحد کالا کند سود آن بیشتر خواهد بود؛ هر چه رابطهٔ فوق بیشتر به سمت تساوی میل کند سود به صفر نزدیک‌تر می‌شود؛ و اگر بنگاه نتواند در ازای مصرف بیشتر (c) و (v) تعداد محصولات تولیدشده‌اش را به نحو مطلوبی بالا ببرد ضرر خواهد داد. زیرا سود بنگاه برابر است با: $P_{\cdot} = (n_{\cdot} \times k_i) - (c_{\cdot} + v_{\cdot})$ (فورمول سود)

از طرف دیگر هیچ بنگاه منفردی بر شرایط جامعه مسلط نیست. واضح است که در «فورمول قیمت» اگر با ثابت ماندن سایر عوامل تعداد کل محصولات تولیدشدهٔ جامعه یا همان (n) به طور ناگهانی افزایش یابد مخرج کسر بزرگ‌تر و کل کسر کوچک‌تر خواهد شد. بنابراین طبق «فورمول تعداد» که شرط سودآوری را نشان می‌دهد بسیاری از بنگاه‌هایی که سابقاً به نحو مطلوبی کار می‌کردند بی‌آن که سطح بارآوری‌شان کاهش یافته باشد ضررده می‌شوند زیرا طبق «فورمول سود» درآمدشان کمتر از هزینه‌هایشان خواهد بود. این بنگاه‌ها تن به ورشکستگی می‌دهند دست از تولید می‌کشند و به این ترتیب مقدار کار اجتماعی انجام‌شده برای تولید کالای نوع (i) در کل کاهش می‌یابد و تعادل بازار مجدداً تحت شرایط جدید تنظیم می‌شود. این تعادل عملاً به معنای هدررفت کوهی از محصولات ماشین‌آلات مواد خام و خانه‌خرابی هزاران تولیدکننده است.

تا جایی که وظیفهٔ بنیادی قانون ارزش ایجاد تعادل بین تولید و مصرف در شیوه تولید سرمایه‌داری است فقط می‌تواند به این شکلِ غیرعقلانی بروز یابد و به اتلاف بخش بزرگی از کار اجتماعی دامن بزند. زیرا بنیاد آن بر اساس بیگانگی تولیدکنندگان از شرایط تولید بنا نهاده شده است. با فرض استقلال و جدایی عوامل مردهٔ تولید از عوامل زندهٔ تولید جز خودِ قانون ارزش هیچ بدیلی برای تنظیم کار اجتماعی وجود نخواهد داشت. مادامی که نیروهای کار موضوع خریدوفروش‌اند محال است بتوان چنین نظام پیچیده و گسترده‌ای را به طریقی دیگر نظم داد.

اگرچه با تجزیهٔ عوامل تولید به دو قطب نیروی کار و سرمایه کارکرد قانون ارزش به ضرورتی حتمی تبدیل می‌شود اما در صورت‌بندی‌های اجتماعی پایین‌تر یا در دوران انتقال به صورت‌بندی اجتماعی تکامل‌یافته‌تر که هر دو با عدم جدایی مطلق کارگران از وسایل کار تشخّص می‌یابند نظر به اینکه تولید کالایی در برخی شاخه‌ها همچنان ادامه می‌یابد لاجرم قانون ارزش خود را بر یک‌سری از مناسبات اجتماعی انسان‌ها تحمیل خواهد کرد. در این حالت دایرهٔ عملکرد قانون ارزش مشروط به این است که تک‌تک فرایندهای تولید تا چه حد به تابعیت کنترل آگاهانهٔ جامعه درآمده‌اند.

۳–۲) قانون عام انباشت سرمایه

انباشت سرمایه را باید از دو چیز متمایز کرد: نخست از ثروت‌اندوزی و دوم از انباشت به‌اصطلاح بدوی. ثروت‌اندوزی که به صورت تشکیل دخایر طلا و جواهرات نمایان می‌شود حاصل بیرون کشیدن پول از دَوَران (M–C–M’) و ذخیره‌سازی آن است. بنابراین

ثروت‌اندوزی باعث می‌شود که پول همچون سرمایه عمل نکند و از ارزش‌افزایی بیافتد. با این توضیح روشن می‌شود که انباشت سرمایه هیچ ربطی به ثروت‌اندوزی ندارد.

انباشت به‌اصطلاح بدوی شباهت زیادی به انباشت سرمایه دارد. هر دو فرایند از بیخ و بن با ثروت‌اندوزی تفاوت دارند و نتیجهٔ اجتماعی هر دو فرایند تنظیم عرضهٔ نیروی کار مطابق با نیازهای سرمایه است. «انباشت به‌اصطلاح بدوی» نظم و ترتیب تاریخی این تنظیمات را بیان می‌دارد و «قانون عام انباشت سرمایه» بیانگر نظم و ترتیب منطقی آن‌هاست.

انباشت به‌اصطلاح بدوی به شکل‌های گوناگونی تجلی می‌یابد: انحصار مالکیت ارضی و نابودی صنایع دستی و نظام دولتی قیمت‌گذاری زمین و تحمیل بدهی ملی بر خلق و نظام مالیاتی مدرن و دولت حمایت‌گرا و غیره. تمامی این سیاست‌ها نیروی دولت یا همان قدرت متمرکز و سازمان‌یافتهٔ جامعهٔ مدنی را به کار می‌گیرند تا «به طریق گلخانه‌ای» به انکشاف سرمایه‌داری شتاب بخشند. در اینجا «بورژوازی به کمک قدرت دولتی و روش‌های خشونت‌آمیز به موانع طبیعی جمعیت استثمارپذیر واکنش نشان می‌دهد.» یعنی از طریق فقیرسازی طبقات غیرکارگر و خرده‌بورژوا آنان را به انجام کار مزدی وامی‌دارد تا از این طریق تعداد کارگران جویای کار را با تقاضای سرمایه هماهنگ سازد. اما این خود به تنهایی کافی نیست. سرمایه نیازمند سلطهٔ واقعی بر کار است و نمی‌تواند به سلطهٔ صوری از طریق «انباشت به‌اصطلاح بدوی» دلخوش کند.

همان‌طور که دیدیم سلطهٔ واقعی سرمایه بر کار دو بُعد دارد: درون فاکتوری و بیرون از فاکتوری. بُـعد بیرونی سلطهٔ سرمایه بر کار به این معناست که با جایگزین‌شدن

ماشین‌آلات به جای نیروهای کار و با دفع کارگران از مراکز تولید° جمعیت مازادی شکل می‌گیرد که بنا به تأثیرات آن بر بازار کار° نوسان‌های عرضه‌وتقاضای نیروی کار به میدانی محدود می‌شود که تا حد زیادی از عرضهٔ خود کارگر مستقل است. (مارکس سرمایه جلد یک فصل بیست‌وسه) این شکل از تنظیم عرضهٔ کار موضوع قانون عام انباشت سرمایه است که آن را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم.

طبق قانون مذکور انباشت سرمایه (بازتولید گستردهٔ سرمایه‌داری) از ٤ سطح تشکیل می‌شود: انباشت کمی و تراکم و تمرکز و در نهایت انباشت با اهرم ارتش ذخیرهٔ کار.

الف) انباشت کمی: در این سطح ارزش اضافی‌ای که به سرمایهٔ جدید تبدیل می‌شود همان ترکیب ارگانیک سابق را حفظ می‌کند. بنابرین تقاضا برای نیروی کار پابه‌پای به‌کارگیری ماشین‌آلات جدید افزایش می‌یابد؛ تا جایی که تقاضا حتی می‌تواند از عرضهٔ نیروی کار هم پیشی بگیرد. نتیجهٔ این وضع افزایش دستمزدها در حدودی است که خللی در ارزش‌افزایی سرمایه پدید نمی‌آورد.

ب) تراکم: تکامل انباشت فقط به رشد کمی مقادیر (c) و (v) خلاصه نمی‌شود. افزایش بارآوری قوی‌ترین اهرم انباشت است. بنابراین انباشت گرایش دارد خود را در تغییرات ترکیب ارگانیک سرمایه نمایان سازد. در سطح تراکم با تبدیل ارزش اضافی به سرمایه‌های جدید اگرچه مقدار مطلق (c) و (v) هر دو افزایش می‌یابد اما افزایش (c) نسبت (v) بیشتر است. به بیان دیگر به جریان انداختن سرمایه‌های جدید مستلزم

ایجاد تقاضای بزرگ برای استخدام نیروی کار نیست. تراکم فزایندهٔ وسایل تولید و سلطهٔ کار مرده بر کار زنده با افزایش مطلق میزان ثروت اجتماعی همراه است.

ج) تمرکز: تمرکز سرمایه لزوماً مستلزم افزایش مقدار مطلق ثروت اجتماعی نیست و میدان عمل آن با مرزهای انباشتِ تحقق‌یافته محدود نمی‌شود. در این سطح° سرمایهٔ بزرگ‌تر با بلعیدن سرمایه‌های کوچک‌تر° کنترل فرایند تولید جمعی را در ابعادی وسیع در دست می‌گیرد. به این ترتیب فرایندهای منفرد تولید از لحاظ اجتماعی ترکیب می‌شوند به روش مدیریت علمی سازمان می‌یابند و امکان صرفه‌جویی در بخش متغیر سرمایه فراهم می‌شود. در این سطح با تعدیل گستردهٔ نیروهای کار و شکل‌گیری مازاد جمعیت نسبی مقدار کل سرمایهٔ متغیر (v) عمدتاً سقوط می‌کند.

د) ارتش ذخیرهٔ کار به مثابهٔ اهرم انباشت: تکامل انباشت تودهٔ ثروت اجتماعی را بیش‌ازپیش به شکل سرمایهٔ ثابت فزونی می‌بخشد. این وسایل تولید یا به سمت شاخه‌های قدیمی تولید سرریز می‌شوند که بازارشان به اندازهٔ کافی تکامل یافته است؛ یا شاخه‌های جدیدی را خلق می‌کند که وجودشان برای دگرگونی شاخه‌های قدیمی‌تر لازم است. «در تمام این موارد لازم است که ناگهان و بدون آنکه وقفه‌ای در میزان تولید پدید آید توده‌های بزرگ انسانی به محیط‌های دیگر تولید و نقطه‌های حساس ریخته شوند. اضافه‌جمعیت° این توده‌های لازم انسانی را تحویل می‌دهد.» (مارکس سرمایه جلد یک فصل بیست‌وسه) از اینروست که مازاد جمعیت با نام «ارتش ذخیرهٔ کار» یا «ارتش احتیاط» نامیده می‌شود. باید توجه داشت که شکل‌گیری مازاد جمعیت نتیجهٔ فرایند انباشت است نه نتیجهٔ رشد زادوولد.

ارتش ذخیرۀ کار به سه شکل بروز می‌یابد: شناور و پنهان و راکد.

الف) مازاد جمعیت شناور: حجم وسیعی از کارگران در شهرهای بزرگ و در مراکز مهم صنعتی پیوسته از یک شاخه دفع و توسط شاخۀ دیگر جذب می‌شوند. این بخش از ارتش ذخیره همراه با حرکات سرمایه پیوسته از یک مکان تولید به مکان دیگر نقل‌مکان می‌کند.

ب) مازاد جمعیت پنهان: مازاد جمعیتی که با انکشاف سرمایه‌داری در بخش کشاورزی شکل می‌گیرد کمابیش پوشیده و پنهان باقی می‌ماند. ابعاد این ارتش ذخیره فقط زمانی به روشنی آشکار می‌گردد که سیل مهاجرت از روستا به شهر آغاز شود.

ج) مازاد جمعیت راکد: بخشی از ارتش فعال کارگری که اشتغال کاملاً نامنظمی دارند در این مقوله جای می‌گیرند. مازاد جمعیت راکد منبع پایان‌ناپذیری از مصالح استثمارپذیر را در دسترس سرمایه قرار می‌دهد تا بنا به مقتضیات روز از آنان بهره گیرد و سپس به امان خدا ول‌شان کند. شرایط آنان بسیار فقیرانه‌تر از خودِ پرولتاریاست و دقیقاً همین امر موجب می‌شود پایه‌ای گسترده برای استثمار در شاخه‌های باشند که مشخصۀ اصلی‌شان طولانی‌ترین ساعات کار و عقب‌مانده‌ترین ابزارهای تولید است.

عملکرد ترکیبی این سه هنگ ارتش ذخیره باعث می‌شود که عرضۀ نیروی کار تا حد زیادی از عرضۀ خود کارگر مستقل شود و نرخ استثمار طبقۀ کارگر افزایش یابد.

باید توجه داشت که قانون عام انباشت بیانگر نظم و ترتیب منطقی سرمایه است و مشروط به توالی تاریخی نیست. بنابراین سطوح مذکور می‌توانند به طور همزمان در

حوزه‌های مختلف تولید بروز یابند. عملکرد ترکیبی ٤ سطح یادشده به گونه‌ای است که «سرمایهٔ اضافی {یعنی ارزش اضافی‌ای که مجدداً سرمایه‌گذاری می‌شود} در هر گام تودهٔ بزرگ‌تری از کارگرانِ آمادهٔ استثمار را در برابر خود حاضر می‌یابد {...} بنا به قانون عام انباشت° افزایش نیروی مولد کار اجتماعی لزوماً با افزایش رشدیابندهٔ کل نیروی کار اعمال‌شده همراه است.» (مارکس سرمایه جلد سه فصل سیزده)

۳–۳) دورپیمایی سرمایه

روند تولید و بازتولید سرمایهٔ صنعتی سه مرحله را در بر می‌گیرد:
الف) سرمایهٔ پولی در بازار همچون خریدار نیروی کار و ماشین‌آلات و موادخام.
ب) سرمایهٔ بارآور در روند تولید همچون مصرف‌کنندهٔ نیروی کار و ماشین‌آلات و موادخام.
ج) سرمایهٔ کالایی در بازار به مثابهٔ فروشندهٔ کالاهای تولیدشده.

سرمایهٔ صنعتی در حقیقت وحدت سه شکل سرمایهٔ پولی و کالایی و بارآور است. بنابراین سرعت گردش سرمایهٔ صنعتی میان این سه شکل متوالی بیانگر سرعت تولید و تحقق ارزش اضافی و نهایتاً بیانگر درجهٔ تکامل سرمایهٔ صنعتی است. مسأله این است که سرعت دورپیمایی چگونه افزایش و کاهش می‌یابد و تأثیر آن بر حیات سرمایه چیست؟ سرعت دورپیمایی با دو معیار زمان دَوَران و زمان واگرد سنجیده می‌شود. مجموع زمانی که صرف پیمودن مراحل خرید و فروش می‌شود زمان دَوَران نام دارد و مجموع زمان دَوَران و زمان تولید برابر با زمان واگرد سرمایه است.

اگر برای مثال طول دورهٔ واگرد سرمایه ۳ ماه باشد معنایش آن است که هزینهٔ دستمزدها و مواد خام در ماه چهارم از جیب سرمایه‌دار پرداخت نمی‌شود. در ماه چهارم یعنی پس از فروش کالاها هزینهٔ دستمزدها از محل عایدات بنگاه (یعنی در حقیقت از محل کار خود کارگان) تأمین می‌شود. در این حالت فورمول‌های ارزش اضافی به صورت زیر درمی‌آیند. اگر (t) نماد زمان واگرد سرمایه (T) نماد طول سال و (n) نماد تعداد واگرد سرمایه و (v) نماد سرمایهٔ متغیر پیش‌ریخته و (S) نماد کل اضافه‌ارزش یک سال و (S’) نماد نرخ استثمار باشد داریم:

$$n = \frac{T}{t} \qquad S' = \frac{S}{v}$$

$$n \times S' = \text{نرخ ارزش اضافی سالانه}$$

بنابراین نرخ استثمار سالانه در واقع درجهٔ ارزش‌افزایی هر کارگر را نشان می‌دهد و نرخ اضافه‌ارزش سالانه در واقع درجهٔ ارزش‌افزایی وسایل معاشِ پیش‌ریخته را بیان می‌کند. معنای فورمول‌های فوق آن است که افزایش سرعت واگرد موجب افزایش نرخ ارزش اضافی می‌شود. زیرا هر چه زمان واگرد کوتاه‌تر باشد می‌توان بخش بزرگ‌تری از مزدهای سالانه را از محل کار پیشین خود کارگران پرداخت. به همین دلیل است که افزایش سرعت واگرد برای سرمایهٔ صنعتی ضرورت دارد.

دورپیمایی یک فرایند لاینقطع نیست و ضرورتاً با توقف‌هایی همراه است که عبارت‌اند از:

(الف) توقف ناشی از ذخیره‌سازی سرمایهٔ پولی: با توجه به درجهٔ تراکم سرمایهٔ اجتماعی سرمایهٔ پولی نمی‌تواند به محض شکل‌گیری برای خرید وسایل تولید و استخدام کارگران

جدید مصرف شود. سودهای تحقق‌یافته باید مدتی روی هم تلنبار شوند تا پس از کامل شدن رشدشان در تناسب با ترکیب ارگانیک میانگین جامعه بتوانند ماشین‌آلات لازم را خریداری کنند و نیروی کار مورد نیاز را به نحو مطلوبی به استخدام دربیاورند.

(ب) توقف در زمان دَوَران سرمایهٔ کالایی: ارزش اضافی زمانی تحقق می‌یابد و به صورت سود درمی‌آید که متقاضیانِ ارزش‌های مصرفی آن‌ها را در بازار خریداری نمایند و در ازای دریافت‌شان پول بپردازند. این فرایند به خودیِ خود مستلزم صرف زمانی طولانی است.

(ج) توقف ناشی از ذخیره‌سازی سرمایهٔ کالایی: اولاً سرمایه‌دار فقط زمانی می‌تواند مواد خام جدید بخرد که سرمایهٔ اولیه‌اش واگرد کرده باشد و برای آنکه تولید در اثنای دَوَران سرمایهٔ اولیه متوقف نشود باید ذخیره‌ای از مواد خام به صورت سرمایهٔ ثانویهٔ آماده‌به‌کار در دسترس باشد. این حجم بزرگ از ذخیرهٔ موادخام فقط می‌تواند به تدریج مصرف شود. ثانیاً در صنعت بزرگ‌مقیاس نمی‌توان هر کالا را به محض تولید روانهٔ بازار کرد و انتقال کالاها به بازارهای دور و نزدیک مستلزم تشکیل ذخیرهٔ کالایی است.

(د) توقف ناشی از سرمایهٔ پایا: هر چه عمر مفید ماشین‌آلات و تأسیسات بیشتر باشد سرمایهٔ پایا کندتر واگرد می‌کند.

مجموع این موانع چهارگانه می‌توانند دورپیمایی سرمایه را به شدت کند کنند. واضح است که هر چه ترکیب سرمایه بزرگ‌تر باشد دورپیمایی آن لاجرم با توقف‌های طولانی‌تر به انجام می‌رسد. در نتیجه این خطر پدید می‌آید که سرمایه‌های ترکیب‌بالا یا همان صنایع پیشرفته با توقف‌های مکرر و درآمدهای ناچیز تشخص یابند؛ و از سوی دیگر سرمایه‌های

ترکیب‌پایین یا همان شاخه‌های عقب‌مانده به درآمدهای هنگفت برسند. سرمایهٔ صنعتی نمی‌تواند انکشاف یابد مگر آنکه برای توقف‌های چهارگانهٔ فوق راه‌حلی بیابد. این راه حل پیشاپیش توسط شکل‌های قدیمی‌تر (یعنی سرمایه‌های تجاری و ربایی) ارائه شده است. کافی است نظام تقسیم کار چنان گسترش یابد که اجزای سه‌گانهٔ سرمایهٔ صنعتی به استقلال برسند تا خودِ سرمایهٔ بارآور هرگز ناچار نشود تن به توقف بدهد.

بنابراین سرمایهٔ کالایی به مثابهٔ سرمایهٔ بازرگانی استقلال می‌یابد تا وظایف خریدوفروش را به انجام برساند. به این ترتیب سرمایهٔ بارآور می‌تواند کالاها را به محض اتمام فرایند تولید به بازرگانان عمده‌فروش واگذار نماید و سهم متناسب خویش از ارزش‌اضافی را به شکل سود صنعتی دریافت کند. سرمایهٔ بازرگانی نیز پس از انجام دَوَران بخش دیگر ارزش اضافی را به شکل سود عمده‌فروشی یا خرده‌فروشی تصاحب می‌کند. اگرچه سرمایهٔ صنعتی از کل ارزش اضافی دست می‌شوید و بخشی از آن را به سود بازرگانی واگذار می‌کند اما در عوض با افزایش سرعت دَوَران و شتاب گرفتن واگرد سرمایه نرخ اضافه‌ارزش افزایش می‌یابد.

سرمایهٔ پولی نیز به شکل سرمایهٔ اعتباری استقلال می‌یابد تا سرمایهٔ صنعتی بتواند بر توقف‌های ناشی از ذخیره‌سازی پولی و ذخیره‌سازی کالایی فائق آید. با شکل‌گیری نظام اعتباری به جای آنکه دورپیمایی به شکل فرایندی منقطع و گسسته انجام گیرد به نحو روان و سیال جریان می‌یابد. به این معنا است که مارکس می‌نویسد:

> شکل‌گیری و گسترش نظام اعتباری برای افزایش تحرک سرمایه میان حوزه‌های گوناگون و هم‌ترازی نرخ‌های سود که کل شیوهٔ تولید سرمایه‌داری متکی به آن است ضرورت دارد. (مارکس جلد سه فصل بیست‌وهفت)

البته باید این را هم اضافه کرد که از آنجا که پول معیار همهٔ ارزش‌هاست استقلال یافتن سرمایهٔ پولی به شکل‌گیری نظامی می‌انجامد که تحت فرم‌های متنوع خود (سرمایهٔ بهره‌دار و سرمایهٔ مجازی و سرمایهٔ استقراضی و سرمایهٔ بانکی و سرمایهٔ سهامی و سرمایهٔ مالی) قانون ارزش را مقتدرانه بر تمامی اجزای جامعه اعمال می‌کند و «با ایجاد بالاترین سطوح تمرکز به انواع و اقسام انحصارات دامن می‌زند و بالاترین شکل سرمایه‌داری را به وجود می‌آورد.» (مارکس سرمایه جلد سه فصل سی‌وشش)

۳–۴) واکاوی فرایند بازتولید

همانطور که دیدیم با فروش کالاها ارزش عناصری که برای تولیدشان مصرف شده است به شکل پول بازمی‌گردد. پرسش این است که آیا جامعه قدرت خرید تمامی محصولات سالانهٔ خویش را دارد تا بازتولید امکان‌پذیر شود؟ به بیان دیگر آیا مجموع دستمزد کارگران و سود سرمایه‌داران و اجاره‌بهای زمین‌داران برای خرید همهٔ کالاها کافی است؟ اگر این فرایند را از منظر سرمایهٔ پولی بنگریم با رازوارگی‌های بی‌شماری روبرو خواهیم شد که شرح‌شان لازم نیست. اما اگر دورپیمایی و بازتولید را از منظر سرمایهٔ کالایی بنگریم مسأله به سادگی حل خواهد شد. پیشتر فورمول عام سرمایهٔ صنعتی را ملاحظه کردیم. می‌توان این فورمول را از منظر سرمایهٔ کالایی به شکل زیر بازنویسی کرد:

$$C' - M' - C \begin{cases} LP \\ MP \end{cases} \ldots P \ldots C''$$

در این فورمول (C’) نماد دارایی‌های اولیه سرمایه‌دار کالایی و (C”) نماد کالاهای تولیدشده است. می‌توان (C”) را بنا به شکل طبیعی آن به دو گروه وسایل تولید (I) و وسایل مصرف (II) تقسیم کرد. مجموع ارزش کالاهای هر بخش برابر است با:

$K_I = c_I + v_I + s_I$ $\qquad$ $K_{II} = c_{II} + v_{II} + s_{II}$

البته این ارزش هنوز در پیکر کالاها نهفته است. برای مثال دستمزد کارگران تولیدکنندهٔ ماشین خمیرگیر هنوز به شکل همین دستگاه موجود است؛ یا مثلاً هزینهٔ جبران استهلاک ماشین خمیرگیر یعنی (c_{II}) به شکل نان وجود دارد. طبیعتاً نه کارگران (v_I) می‌توانند ماشین خمیرگیر را بخورند و نه خود نان می‌تواند جایگزین (c_{II}) و استهلاک ماشین خمیرگیر شود. بازتولید در هر دو بخش مستلزم مبادلهٔ محصولات است.

بدیهی است که (v_{II}) می‌تواند به مصرف کارگران بخش (II) برسد (مثلاً نان به مصرف کارگر شاطر). سرمایه‌داران و زمینداران بخش (II) نیز می‌توانند (s_{II}) را مستقیماً مصرف کنند. اما (v_I) و (s_I) نمی‌توانند به صورت مستقیم به مصرف انفرادی اعضای جامعه برسند زیرا به شکل طبیعی وسایل تولید (مثلاً به شکل دستگاه خمیرگیر) وجود دارند. برای تبدیل (v_I) و (s_I) به وسایل مصرف باید آن‌ها را با (c_{II}) مبادله کرد. یعنی باید دستگاه خمیرگیر را به نانوایی ماشینی داد تا استهلاک‌اش جبران شود و به جایش برای کارگران و سرمایه‌داران تولیدکنندهٔ این ماشینْ از نانوایی نان گرفت.

اگر ارزش ($v_I + s_I$) برابر با ارزش (c_{II}) باشد کل (c_{II}) که در مثال ما نان است به مصرف کارگران و سرمایه‌داران و زمین‌داران بخش (I) می‌رسد. در این حالت (c_I) نیز که به شکل

وسایل تولید وجود دارد می‌تواند از طریق مبادلهٔ درونی میان سرمایه‌داران بخش (I) جبران شود. به این ترتیب بازتولید ساده در هر دو بخش به انجام می‌رسد. اگر ارزش ($v_I + s_I$) بیشتر از ارزش (c_{II}) باشد سرمایه‌داران بخش (I) می‌توانند پس از انجام مبادله و دریافت نان‌شان باقیماندهٔ وسایل تولید تحت اختیارشان را مجدداً در هر یک از بخش‌های (I) یا (II) سرمایه‌گذاری کنند. به این ترتیب بازتولید گسترده و انباشت سرمایه حادث می‌شود. اما اگر ارزش ($v_I + s_I$) کمتر از ارزش (c_{II}) باشد بخش (II) که در مثال ما نانوایی ماشینی است اگرچه نان نیروهای انسانی بخش یک را تحویل می‌دهد ولی نمی‌تواند تمامی سرمایهٔ ثابت مصرف‌شده‌اش را جبران کند و در نتیجه فرایند بازتولیدِش فلج می‌شود. بنابراین افزایش (c_{II}) یعنی افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه در بخش (II) یعنی افزایش بارآوری در تولید وسایل مصرف مشروط به حدود معینی است. به محض اینکه بارآوری در تولید مجموعه کالاهایی نظیر غذا و مسکن و پوشاک و وسایل خانگی و کتاب و اتوبوس و غیره از حد معینی فراتر برود بازتولید حیات مادی جامعه به مانع برمی‌خورد و فلج می‌شود. تنها راه چاره در این است که بخشی از وسایل مصرف به نحوی از انحاء تغییر شکل دهند به صورت وسایل تولید درآیند و جایگزین سرمایهٔ ثابتی شوند که در تولید خودشان مصرف شده است. برای مثال به جای استفادهٔ خوراکی از مرغ‌های پرورش‌یافته باید آن‌ها را مجدداً به جوجه‌کشی تخصیص داد. ناگفته پیداست که در اغلب موارد چنین تغییر شکلی (از وسیلهٔ مصرف به وسیلهٔ تولید) فقط از عهدهٔ عصای حضرت موسی برمی‌آید و آنچه عملاً اتفاق می‌افتد نابودی وسایل تولید و انقباض شدید هر دو بخش است که کمبود وسایل تولید و مصرف را به دنبال می‌آورد. چنین پدیدهٔ عجیبی در هیچ یک از صورت‌بندی‌های تاریخی جامعه مسبوق به سابقه نیست؛ سابقاً که ترقی بارآوری در تولید

وسایل مصرف معنایی جز وفور نعمت‌های مادی سهل‌الوصول نداشت، اما امروز به معنای فروپاشی زیربنای تولید است. به این معنی است که مارکس می‌گوید:

> شرایط بهره‌کشی مستقیم تنها محدود به نیروی بارآور جامعه است اما شرایط تحقق اضافه‌ارزش به وسیلهٔ تناسب میان رشته‌های مختلف تولید و همچنین نیروی مصرفی جامعه محدود می‌شود {...} این تضاد درونی راه‌حل خود را در گسترش میدان تولید جستجو می‌کند. ولی هرقدر نیروی بارآور تکامل می‌یابد با پایگاه تـنگی که مناسبات مصرف روی آن قرار گرفته است بیشتر درگیر می‌شود. بر این پایهٔ پرتضاد اگرچه هم‌بر شدن اضافه‌جمعیت و اضافه سرمایه باعث می‌شود حجم اضافه‌ارزش تولیدشده بالا برود؛ ولی در عین حال تضاد میان شرایط تولید اضافه‌ارزش و شرایط تحقق آن بالا می‌گیرد. (مارکس سرمایه جلد سه فصل پانزده)

۳–۵) نرخ سود عمومی

واضح است که از منظر کل جامعه مجموع سودها برابر است با مجموع ارزش اضافی. اما نرخ سود و نرخ ارزش اضافی برابر نیستند. نرخ سود از تقسیم حجم ارزش اضافی بر مقدار کل سرمایه به دست می‌آید. نماد نرخ سود (P’) است.

$$P' = \frac{s}{C} \quad \leftrightarrow \quad P' = S' \times \frac{v}{C}$$

فورمول‌های فوق نشان می‌دهند که سرمایه‌های دارای نرخ سود یکسان می‌توانند مقادیر بسیار متفاوت نرخ استثمار داشته باشند. زیرا هر یک از آن‌ها بنا به ترکیب ارگانیک

نابرابر حوزه‌های مختلفِ تولید° مقادیر نابرابری از کار زنده را به جریان می‌اندازد. به همین دلیل حجم اضافه‌ارزش تولیدشده در صنایع ترکیب‌پایین با تعداد کارگران زیاد بیشتر از حجم اضافه‌ارزش تولیدشده در صنایع ترکیب‌بالا با تعداد کارگران اندک است. در این شرایط اگر سود هر سرمایه‌دار برابر با اضافه‌ارزش استخراج‌شده توسط خود او باشد شاخه‌های ترکیب‌پایین با تکنولوژی عقب‌افتاده می‌توانند سود بیشتری به دست دهند. اما این وضعیت با گرایش درونی سرمایه مبنی بر افزایش سرمایهٔ ماشین‌آلات در تعارض است. قانون ارزش به نحوی توزیع سودها را تنظیم می‌کند که اولاً افزایش بارآوری هر سرمایه‌دار منفرد (یعنی کاهش تعداد کارگران و کاهش حجم اضافه‌ارزش استخراج‌شده) منجر به کاهش سود او نشود؛ و ثانیاً اصل سود برابر برای سرمایه‌های برابر مراعات شود. مارکس در این مورد می‌نویسد:

> سرمایه‌داران محیط‌های مختلف اضافه‌ارزشی را که در محیط ویژهٔ خود با تولید کالاها به بار آورده‌اند به دست نمی‌آورند؛ فقط مقداری از اضافه‌ارزش و لذا سود نصیب آن‌ها می‌شود که بر حسب تقسیم یکسان کل اضافه‌ارزش اجتماعی {...} به هر واحد از سرمایه اختصاص می‌یابد. (مارکس سرمایه جلد سه فصل نه)

همان‌طور که پیشتر توضیح داده شد بروز این پدیده از طریق رقابت سرمایه‌ها و کوچ پیوسته‌آن‌ها میان حوزه‌های تولید امکان‌پذیر می‌شود و از این رو مشروط به سه شرط است: الف) بازرگانی آزاد ب) جابه‌جایی آزادانهٔ نیروهای کار ج) مستولی شدن تولید سرمایه‌داری بر تمامی حوزه‌های تولید. اگر موانعی راه تحقق هر یک از این سه شرط را

سد کنند توزیع یکدست ارزش اضافی به هم می‌خورد. اما نرخ سود هر سرمایه‌دار با تحقق شروط سه‌گانه برابر خواهد بود با نرخ سود عمومی یا سود متعارف اجتماعی. مسأله را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم.

فرض می‌کنیم یک جامعه برای تولید تعداد مشخصی کالای نوع (i) مقدار مشخصی کار مرده (c) و مقدار مشخصی کار زنده (v + s) صرف کرده باشد. طبق توضیحات قبلی قیمت هر واحد از این کالا برابر است با: $K_i = \frac{c + v + s}{n}$

سود هر بنگاه نیز طبق این رابطه تعیین می‌شود: $P. = (n. \times k_i) - (c. + v.)$

که (n.) نماد تعداد کالاهای تولیدشدهٔ آن بنگاه و (p.) نماد سود تصاحب‌شدهٔ آن بنگاه است. از دو فورمول فوق نتیجه می‌شود که در مورد هر بنگاه منفرد:

$$\frac{n.}{\Sigma (n)} = \frac{c. + v. + p.}{\Sigma (c + v + s)}$$

یعنی نسبت تعداد تولیدات هر بنگاه بر کل تولیدات جامعه تعیین‌کنندهٔ سهم سود آن از کل اضافه‌ارزش اجتماعی است. بنابراین اولاً اگر بارآوری یک بنگاه (که توسط تعداد کالاهای تولیدشدهٔ آن تعیین می‌شود) بسیار پایین‌تر از بارآوری متعارف اجتماعی باشد آن بنگاه نمی‌تواند به سود متعارف اجتماعی دست یابد و در نتیجه سرمایه از بنگاه یادشده خارج می‌شود، خواه تدریجاً و به شکل تقلیل عایدات بنگاه به درآمدهای بخورونمیر خواه دفعتاً و به صورت ورشکستگی ناگهانی بنگاه. ثانیاً نتیجه می‌شود تمامی تولیدکنندگان ناچارند خود را به سطح بارآوری متعارف اجتماعی برسانند. بنابراین حرکت سرمایه میان بنگاه‌های مختلف باعث می‌شود بخش عظیمی از کالاها

عموماً در بنگاه‌هایی تولید شوند که ترکیب سرمایهٔ آن‌ها به سمت ترکیب متوسط گرایش دارد. در این شرایط در مورد تعداد کثیری از بنگاه‌ها خواهیم داشت:

$$\frac{c_0+v_0}{n_0} = \frac{c_1+v_1}{n_1} = \frac{c_2+v_2}{n_2} = \frac{c_3+v_3}{n_3} = \dots = \frac{\Sigma (c+v)}{\Sigma (n)}$$

$$P_0 = P_1 = P_2 = P_3 = \dots = P_M$$

از آنجا که این بنگاه‌ها اکثریت کالاهای موجود در بازار را تولید می‌کنند به همین دلیل سود متعارف عمومی را نیز تعیین می‌نمایند. اگر (p_I) نماد سود تعلق‌گرفته به هر سرمایه‌دار و (P'_I) نماد نرخ سود او و (P'_M) نماد نرخ سود میانگین باشد فارغ از اینکه سرمایه‌دار مربوطه چه مقدار ارزش اضافی از کارگران بیرون کشیده است سود متعارف او به این ترتیب محاسبه می‌شود:

$$P'_I = P'_M = \frac{\Sigma (s)}{\Sigma (c+v)} \quad \leftrightarrow \quad p_I = \frac{c+v}{\Sigma (c+v)} \times \Sigma (s)$$

وقتی می‌گوییم هر سرمایه‌دار منفرد از سود متعارف برخوردار می‌شود یعنی سود او برابر با اضافه‌ارزشی نیست که استخراج کرده است. بنابراین قیمت هر کالای منفرد برابر با ارزش انفرادی آن نیست. البته هنوز هم مجموع قیمت کل کالاها برابر با مجموع ارزش کل آنهاست. زیرا قیمت‌های پایین‌تر از ارزش در برخی کالاها با قیمت‌های بالاتر از ارزش سایر کالاها سربه‌سر می‌شوند.

قیمت‌هایی که از افزودن سود میانگین به هزینهٔ تمام‌شده ($c + v$) حاصل می‌شود قیمت‌های تولید نام دارند. اگر (pk) نماد قیمت تولید یک کالا و (P'_M) نماد نرخ سود میانگین باشد طبق فورمول زیر محاسبه می‌شود:

$$pk = c + v + [P'_M \times (c + v)] \quad \leftrightarrow \quad Pk = (c + v) \times (P'_M + ۱)$$

به این ترتیب کالاهای هم‌نوعی که تحت شرایط متفاوت و با زمان‌های انفرادی نابرابر یعنی (c + v + s) تولید شده‌اند قیمتی یکسان خواهند یافت که برابر با (c + v + p) است؛ البته فقط به شرطی که اولاً با قیود مربوط به «فورمول تعداد» سازگار باشند و ثانیاً قیمت تمام‌شدهٔ آن‌ها یعنی (c + v) با یکدیگر برابر باشد. در صورت برآورده شدن این دو شرط قیمت دو نوع کالا مساوی خواهد بود، ولو با متفاوت‌ترین مقادیر زمان کار انفرادی (و حتی اجتماعی) تولید شده باشند. در تمامی این موارد باید توجه داشت که بروز این وضعیت غیرعقلانی نتیجهٔ عملکرد قانون ارزش تحت شیوهٔ تولید سرمایه‌داری است نه نتیجهٔ نقض آن. زیرا همانطور که دیدیم قانون ارزش کلیت مبادلات کالایی را تنظیم می‌کند. به بیان دیگر در جامعهٔ سرمایه‌داری هر معامله توسط کلیت عرصهٔ تولید مشروط می‌شود نه توسط ارزش انفرادی دو کالای مورد معامله. بنابرین تمام ارزش منعقدشده در یک کالا در قیمت آن بیان نمی‌شود.

واضح است که سرمایه‌های ترکیب‌بالا کالاهایشان را با ارزشی کمتر از قیمت تولید اجتماعی آماده می‌کنند؛ زیرا با افزایش بارآوری نهایتاً کار کمتری صرف تولید کالاها کرده‌اند. به همین ترتیب سرمایه‌های ترکیب‌پایین کالاهایشان را با ارزشی بیش از قیمت تولید اجتماعی آماده می‌کنند؛ زیرا بارآوری پایین‌تری دارند. ارزش کالاها فقط در سرمایه‌های ترکیب‌متوسط برابر با قیمت تولیدشان است. به واسطهٔ توزیع متناسب و یکدست سود° مقداری از ارزش اضافی سرمایه‌های ترکیب‌پایین به سرمایه‌های ترکیب‌بالا

انتقال می‌یابد و در سود تحقق‌یافتهٔ آن‌ها بیان می‌شود. همهٔ تولیدکنندگان (غیر از تولیدکنندگان نامتعارف) تحت تأثیر این فرایند از سود متعارف برخوردار می‌شوند.

عملکرد نرخ میانگین سود و توزیع سود متعارف میان تمامی سرمایه‌داران اصلاً و ابداً ناقض ورشکستگی تولیدکنندگان فوق‌العاده عقب‌مانده نیست؛ همچنین این مناسبات منافاتی با سود فوق‌العادهٔ تولیدکنندگان بسیار پیشرفته ندارد. زیرا همان طور که می‌دانیم مبنای توزیع متعارف سود بر اساس «فورمول تعداد» و شرط سودآوری هر بنگاه است که به موجب آن داریم:

$$\frac{c_{\cdot} + v_{\cdot}}{n_{\cdot}} < \frac{\Sigma\,(c + v + s)}{\Sigma\,(n)}$$

سمت چپِ نامعادلهٔ فوق بیانگر شرایط بنگاه منفرد و سمت راست بیانگر شرایط کل سرمایهٔ اجتماعی است. فورمول فوق در حقیقت بیانی دیگر از قانون سود میانگین است و از آن مشتق شده است. بنابراین طبقِ خودِ قانون سود میانگین نهایتاً تولیدکنندگان بسیار عقب‌مانده متضرر می‌شوند و تولیدکنندگان بسیار پیشرفته سود فوق‌العاده می‌برند.

همانطور که دیدیم در هر جامعهٔ سرمایه‌داری لاجرم حجم بزرگی از تودهٔ کالاها بیانگر شرایط میانگین هستند. این حجم از تودهٔ کالاها در شرایط متعارف برابر با تقاضای متعارف جامعه است. بنابراین می‌توان گفت قیمت‌های تولید و نرخ سود متعارف نسبت عرضه‌وتقاضا را تنظیم می‌کنند. اما در شرایط استثنایی که نسبت عرضه و تقاضا کاملاً به هم می‌خورد قیمت‌های بازار از قیمت‌های تولید منحرف می‌شوند. طبق توضیح مارکس:

> اگر کمیت عرضه‌شدهٔ کالاها بسیار کمتر از تقاضای اجتماعی باشد {یعنی شرایط کمبود} کالاهایی که تحت بدترین شرایط تولید شده‌اند قیمت بازار را

تعیین می‌کنند. اگر کمیت عرضه‌شدهٔ کالاها بسیار زیاد باشد {یعنی شرایط وفور} کالاهای که تحت بهترین شرایط تولید شده‌اند قیمت بازار را تعیین می‌کنند. (مارکس سرمایه جلد سه فصل ده)

بنابراین افزایش و کاهش عرضه‌وتقاضا موجب نوسان قیمت‌های بازار حول قیمت‌های تولید می‌شود؛ دامنهٔ این نوسان محدود است به ارزش کالاهای ترکیب‌بالا به عنوان حد کمینهٔ قیمت‌ها و ارزش کالاهای ترکیب‌پایین به عنوان حد بیشینهٔ قیمت‌ها. نوسان قیمت‌ها حول این دو کران بالا و پایین باعث می‌شود سرمایه‌داران به تولید فلان کالا روی بیاورند یا از تولید آن دست بکشند. به این ترتیب مکانیسم قیمت‌ها باعث می‌شود بخش‌های جداگانهٔ جامعه با یکدیگر هماهنگ شوند؛ البته فقط به نحو غیرعقلانی و تصادفی.

۳–۶) قانون گرایش نزولی نرخ سود

همان‌طور که در سرفصل قانون عام انباشت بحث شد مهم‌ترین گرایش درونی سرمایه این است که سرمایهٔ ثابت را سریع‌تر از سرمایهٔ متغیر افزایش دهد. قانون عام انباشت° تأثیرات ترقی ترکیب ارگانیک را بر زندگی توده‌های خلق نمایان می‌سازد و قانون گرایش نزولی نرخ سود° تأثیرات آن را بر ارزش‌افزایی سرمایه بیان می‌کند. بنابراین «علل و اسبابی که موجب تنزل نرخ سود می‌شوند همان‌هایی هستند که باعث تشویق و تسریع انباشت یعنی تشکیل سرمایهٔ الحاقی می‌شوند.» (مارکس سرمایه جلد سه فصل سیزده)

اجازه دهید قطعه‌ای از کاپیتال را بازخوانی کنیم که این رابطه را مفصل‌تر تشریح کرده است:

تنزل نرخ سود و انباشت شتاب‌یافته از حیث اینکه هر دو بیانگر گسترش نیروی بارآور هستند فقط نمایش‌های گوناگونی از یک روند واحد به شمار می‌روند. تا آنجا که فرایند انباشت به تراکم کار در مقیاس بزرگ‌تر دامن می‌زند و ترکیب برتری از سرمایه را به وجود می‌آورد به نوبت خود در تنزل نرخ سود دخیل است. از سوی دیگر تنزل نرخ سود به نوبت خود تراکم سرمایه و تمرکز آن را از راه خلع‌ید سرمایه‌های کوچک‌تر تسریع می‌کند. (مارکس سرمایه جلد سه فصل پانزده)

بنابراین دو قانون مذکور اساساً دو وجه و دو شکلِ پدیداری از یک مسألهٔ واحد هستند. این مسأله را می‌توان به این شرح بیان کرد: افزایش بارآوری به خودیِ خود به معنای افزایش ارزش‌های مصرفی و ترقی ثروت اجتماعی است. اما این پیشرفت در جامعهٔ سرمایه‌داری از یکسو توده‌های خلق را به خاک سیاه می‌نشاند و از سوی دیگر موجب کاهش نرخ سود می‌شود و فاکتوری‌ها را می‌خواباند. البته این وضعیت از خود بارآوری فی‌نفسه ناشی نمی‌شود و ناشی از دوگانگی درونی کالاها یعنی جدایی ارزش استفاده از ارزش مبادله‌ای است.

نباید نزول نرخِ سود را به معنای کاهش حجم اضافه‌ارزش تفسیر کرد (دونایفسکایا با چنین تفسیری است که پایهٔ لق مارکسیسم–اومانیسم را بنا نهاده). مارکس در این مورد می‌نویسد:

{نظر به عملکرد قانون عام انباشت} ممکن است تعداد کارگران مورد استفادهٔ سرمایه و لذا حجم مطلق کاری که به وسیلهٔ سرمایه جذب می‌شود و لذا حجم مطلق کاری که به وسیلهٔ سرمایه به حرکت درآمده است و بنابراین

حجم مطلق کار اضافه‌ای که به وسیلۀ سرمایه جذب می‌شود و لذا حجم اضافه‌ارزش تولیدشدۀ سرمایه و بالنتیجه مقدار مطلق سودی که سرمایۀ مزبور به دست می‌آورد نمو کند و با وجود تنزل تدریجی نرخ سود تدریجاً افزایش یابد. این تنها یک امر ممکن‌الوقوع نیست. بر پایۀ تولید سرمایه‌داری – صرف‌نظر از نوسان‌های موقت – این امری لازم‌الوقوع است. (مارکس جلد سه فصل سیزده – تأکیدات از مارکس)

بنابراین حجم اضافه‌ارزش در جامعۀ سرمایه‌داری لاجرم افزایش می‌یابد. اما در مورد نرخ سود چه می‌توان گفت؟ آیا نرخ سود با هر واگرد سرمایۀ اجتماعی کاهش می‌یابد یا افزایش؟ پیش از کاوش این موضوع لازم است فورمول نرخ سود را مجدداً بررسی کنیم.

$$P' = \frac{s}{c + v} \quad \leftrightarrow \quad P' = \frac{S' \times v}{c + v}$$

به روشنی از شکل اولیۀ فورمول شرط افزایش نرخ سود پیداست: نرخ سود در صورتی افزایش می‌یابد که حجم ارزش اضافی نه تنها پابه‌پای افزایش کل سرمایه رشد کند که از آن جلو بیافتد.

واضح است که مقدار کل سرمایه در جریان واگردهای متوالی آن افزایش می‌یابد. این افزایش هم رشد (v) و هم رشد (c) را شامل می‌شود. از سوی دیگر ترقی ترکیب ارگانیک سرمایه باعث افزایش نرخ ارزش اضافی می‌گردد. پس به لحاظ ریاضیاتی این امکان وجود دارد که در جریان واگردهای متوالی و به‌هم‌پیوستۀ سرمایۀ اجتماعی تصاعد هندسی ($S' \times v$) نه تنها با تصاعد حسابی ($c + v$) برابری کند که از آن پیش

بیافتد و از سقوط نرخ سود جلوگیری کند (به این دلیل از واژه‌های تصاعد هندسی و تصاعد حسابی استفاده می‌کنم که رشد انباشت دو بار در عملیات ضرب ($S' \times v$) وارد می‌شود ولی فقط یک بار بر عملیات جمع ($c + v$) تأثیر می‌گذارد). با این توضیح ریاضیاتی چنین به نظر می‌رسد که قانون نزول نرخ سود به سادگی رد شده است. اما صورت‌بندی ریاضیاتی فوق مشکل بزرگی دارد: در اینجا محتوای اجتماعی یک رابطهٔ مشخص و متعین به صورت رابطه‌ای انتزاعی میان اعداد نشان داده شده و این ترفند همه چیز را در هاله‌ای از رمزوراز پنهان کرده است.

نزول نرخ سود مسأله‌ای است مربوط به تأثیرات انباشت بر دورپیمایی‌های متوالی سرمایه. همان‌طور که مارکس در تأیید تابلوهای اقتصادی دکتر کِنه می‌گوید مناسب‌ترین شکل برای مطالعهٔ فرایند دورپیمایی و خلاص شدن از شر رازآلودگی‌های آن بررسی دورپیمایی از منظر سرمایهٔ کالایی است. بنابراین ما نیز از همین روش استفاده می‌کنیم. کل سرمایهٔ اجتماعی را در دو بخش تولید وسایل‌تولید (I) و تولید سایل‌مصرف (II) در نظر می‌گیریم:

I: $c_I + v_I + s_I$

II: $c_{II} + v_{II} + s_{II}$

پیش از هر چیز سرعت رشد سرمایهٔ ثابت و سرمایه متغیر را بررسی می‌کنیم. همانطور که دیدیم کار انجام‌شده در تولید وسایل تولید وارد مصرف شخصی جامعه نمی‌شود و مشروط به حدود نیازهای معیشتی نیست. بنابراین بخش (I) می‌تواند بدون هیچ مشکل و محدودیتی به طور مداوم رشد کند و سرمایه ثابت کل جامعه را افزایش دهد.

اما رشد بخش (II) بر پایهٔ محدودتری صورت می‌گیرد و مشروط به «قدرت مصرف نسبی جامعه» است. بنابراین رشد دست‌مایهٔ سرمایهٔ متغیر آزادانه نیست. از سوی دیگر به لحاظ منطقی تنها منبع ممکن جامعه برای استخدام کارگر جدید همانا اضافه‌ارزش بخش (II) یعنی (s_{II}) است. اما بخشی از (s_{II}) فقط به شکل وسایل مصرف تجملی وجود دارد و بنابراین نمی‌تواند به عنوان مازاد اسباب معیشت برای استخدام کارگران جدید مورد استفاده قرار بگیرد. بخش دیگر (s_{II}) که به صورت وسایل مصرف لازم وجود دارد بار دیگر تقسیم می‌شود تا بخشی از آن به بقای جسمانی طبقات سرمایه‌دار و زمین‌دار اختصاص یابد. پس از کسرشدن این اجزاء نهایتاً باقیماندهٔ (s_{II}) می‌تواند به صورت سرمایهٔ متغیر جدید در خدمت انباشت قرار بگیرد. محدودیت رشد سرمایه متغیر اجتماعی زمانی کاملاً آشکار می‌شود که در نظر داشته باشیم مقیاس تولید در بخش (II) اقتصاد کوچک‌تر از مقیاس تولید بخش (I) اقتصاد است که وسایل تولید را تولید می‌کند.

نتیجهٔ الف: رشد سرمایهٔ متغیر در جریان انباشت بر پایه‌ای تنگ صورت می‌گیرد در حالی که رشد سرمایهٔ ثابت از منابع گسترده‌ای برخوردار است.

در مورد عامل سومی که تعیین‌کنندهٔ نرخ سود است یعنی نرخ ارزش اضافی چه می‌توان گفت؟ آیا در فورمول ($S'\times v$) رشد شتابان نرخ ارزش اضافی نمی‌تواند محدودیت‌های رشد سرمایهٔ متغیر را جبران نماید و از سقوط نرخ سود جلوگیری کند؟ برای پاسخ به این سوال کافی است توجه کنیم که افزایش نرخ استثمار در اینجا و طبق مفروضات واقعی انباشت صرفاً به واسطهٔ افزایش بارآوری امکان‌پذیر است. و این را پیشتر آموخته‌ایم که «برای اینکه ارزش نیروی کار پایین بیاید و اضافه‌ارزش نسبی شکل بگیرد

باید ترقی نیروی بارآور در آن شعبه‌هایی از صنعت فراگیر شود که ارزش نیروی کار وابسته به محصولات آن‌هاست؛ یعنی آن رشته‌هایی که یا به دایرهٔ وسایل عادی زندگی تعلق دارند یا می‌توانند جانشین آن‌ها شوند.» (مارکس سرمایه جلد یک فصل ده)

همانطور که دیدیم ترکیب سرمایه‌های تولیدکنندهٔ وسایل مصرف نمی‌تواند از حدود معینی بیشتر شود. حد و حدود (c_{II}) توسط ($v_I + s_I$) یعنی کار زندهٔ بخش (I) تعیین می‌شود. به محض اینکه بارآوری تولیدکنندگان کالاهای معیشتی بیش از حد افزایش یابد واکنشی معکوس در جهت مخالف آغاز می‌شود و سرمایهٔ ثابت و بارآوری بخش (II) را رو به زوال می‌برد. بنابراین رشد نرخ استثمار اجتماعی در محدوده‌ای بسیار تنگ رخ می‌دهد. البته این حد یک مانع ایستا نیست. با سرمایه‌گذاری بیشتر و گسترش مقیاس تولید در بخش (I) مجموع مقادیر (v_I) و (s_I) افزایش می‌یابد. بنابراین (c_{II}) نیز خواهد توانست در محدودهٔ بزرگ‌تری رشد کند و به ارزان‌سازی کالاهای معیشتی (و نیروی کار) بیانجامد. در نتیجه نرخ استثمار اجتماعی (S') افزایش خواهد یافت. اما بروز این وضعیت مشروط به آن است که سهم هر دم فزاینده‌ای از کار زندهٔ جامعه به تولید وسایل تولید اختصاص یابد.

نتیجهٔ ب: هرگونه افزایش نرخ استثمار در حدود معین مستلزم افزایش چندین برابری سرمایهٔ ثابت در حدودی نامعین است.

از (الف) و (ب) نتیجه می‌شود: آنچه که در نگاه نخست همچون یک تصاعد هندسی شتابناک به نظر می‌رسید به دلیل محدودیت‌های دو عامل (S') و (v) در حقیقت سلانه‌سلانه و با گام‌هایی نامطمئن قدم برمی‌دارد. اما آنچه که یک تصاعد حسابی

ملایم شمرده می‌شد به دلیل رشد آزادانۀ (c) همچون طوفانی غرنده به پیش می‌تازد. نه (S’) و نه (v) نمی‌توانند با چنان سرعتی رشد یابند که حاصل‌ضربشان افزایش دیوانه‌وار سرمایه ثابت (c) را جبران کند. بنابراین حجم ارزش اضافی لنگ‌لنگان در پس پشت صعود سرمایۀ ثابت بالا می‌رود و در نتیجه نرخ سود سقوط می‌کند.

سقوط نرخ سود همچون سایر گرایش‌های نظام با ضدگرایش‌هایی همراه است که منشأ یکسانی با خود آن دارند. ضدگرایش‌هایی که سقوط نرخ سود را کند و ضعیف می‌سازند عبارت‌اند از: (الف) افزایش شدت کار و تطویل کار روزانه (ب) کاهش دستمزد به زیر ارزش نیروی کار (ج) ارزان‌سازی عناصر سرمایۀ ثابت در اثر افزایش بارآوری تولید (د) استفاده از اضافه جمعیت نسبی در شاخه‌های عقب‌ماندۀ تولید (هـ) توسعۀ بازرگانی خارجی و جابه‌جا شدن نسبت‌های ارزشی (ز) افزایش نقش‌آفرینی سرمایۀ سهامی در صنایع با ترکیب فوق‌العاده بالا. (مارکس سرمایه جلد سه فصل چهارده) اما در اینجا نیز همچون سایر گرایش‌ها و ضدگرایش‌های سرمایه‌داری چیرگی با طرفِ تعیین‌کننده است نه با طرف تعدیل‌کننده. به همین دلیل سقوط نرخ سود نهایتاً به صورت قانون گرایش نزولی نرخ سود بیان می‌شود.

فرایند انباشت گرایش نزولی نرخ سود را به وجود می‌آورد. از سوی دیگر صاحبان سرمایه‌های کوچک و تولیدکنندگان خرد به خاطر تنزل نرخ سود نمی‌توانند به سطح سودی دست پیدا کنند که برای ادامۀ وضعیت سابق‌شان کافی است. تنزل نرخ سود عمومی با ورشکسته کردن این طبقات به تمرکز سرمایه دامن می‌زند و با فروبلعیدن سرمایه‌هایشان نظام اعتباری و بورس را گسترش می‌دهد. در تحلیل نهایی نزول

نرخ سود محرک فرایند انباشت سرمایه است نه عامل فروپاشی نظام سرمایه‌داری. این حکم به هیچ وجه بحران‌زا بودن کل رابطه را زیر سوال نمی‌برد. اما مسأله این است که بحران به گونه‌ای یکدست و همگن میان تمام اجزاء سرمایهٔ اجتماعی توزیع نمی‌شود بلکه قطب‌بندی سرمایه‌دارانه را تشدید می‌کند. توضیحات مارکس در این مورد بسیار روشنگر است:

> به محض آنکه سرمایهٔ الحاقی بیشتر از سرمایهٔ اولیه سود به بار نیاورد یک تنزل نیرومند و ناگهانی در نرخ عمومی سود به مناسبت تغییر در ترکیب سرمایه پدید می‌آید {...} در عمل وضع به اینسان نمایش پیدا می‌کند که جزئی از سرمایه خواه تماماً و خواه قسماً بیکار می‌ماند. زیرا برای آنکه سرمایهٔ مزبور بتواند باروری یابد مجبور است سرمایه‌ای را که فعلاً دست‌اندرکار است از مواضع خود بیرون براند {...} شیوهٔ مزبور با عاطل ساختن یا حتی انهدام جزئیِ سرمایه تا حد ارزشِ تمام سرمایهٔ تازه‌افزوده یا لااقل بخش مهمی از آن ملازمه دارد. به این ترتیب یک سرمایه بیکار می‌ماند و دیگری نابود می‌شود و سومی فقط به زیانی نسبی تن می‌دهد یا آنکه فقط دچار یک ارزش‌کاهی گذرا می‌شود و غیره {...} فزون بر این باید متذکر شد که روند بازتولید منوط است به روابط معین و از پیش مقررشدهٔ قیمت‌ها و لذا روند مزبور تحت‌تأثیر ارزش‌کاهی و سقوط عمومی قیمت‌ها دچار توقف و اختلال می‌شود. این اختلال و توقف وظیفهٔ پول را به مثابهٔ وسیلهٔ پرداخت فلج می‌سازد و سلسله تعهدات پرداختی مهلت‌دار را در صدها نقطه از هم می‌گسلد. گسیختگی اولیه بار دیگر در نتیجهٔ گسست سیستم اعتباری تشدید

می‌شود و به این‌سان کار را به بحران‌های حاد و ارزش‌کاهی‌های ناگهانی و قاهرانه و توقف و اختلال در روند بازتولید و از آنجا به کاهش واقعی بازتولید می‌کشاند. (مارکس سرمایه جلد سه فصل پانزده)

۳–۷) نظریهٔ نظام اعتباری

دیدیم که توقف‌گاه‌های سرمایهٔ صنعتی در مسیر دورپیمایی موانعی را در برابر شکل‌گیری نرخ عمومی سود به وجود می‌آورد که می‌تواند راه انباشت را سد نماید. غلبه بر این موانع و کوتاه کردن دوره‌های توقف° ضرورت شکل‌گیری و تکوین نظام اعتباری را ایجاب می‌کند. به قول مارکس:

> تا اندازه‌ای که با وجود یکسان ماندن مقیاس تولید از هزینه‌های دَوَران کاسته شود به همان اندازه نیروی بارآور کار اجتماعی بالا می‌رود. بنابراین تدابیری که با سیستم اعتباری گسترش می‌یابند به همان میزان که دارای چنین تأثیری باشند مستقیماً ثروت اجتماعی را زیادتر می‌کنند. بدیهی است که شیوه تولید سرمایه‌داری نمی‌توانست بدون نظام اعتباری به ابعاد کنونی خود رشد یابد {...} اما در عین حال باید از هرگونه تصورات عارفانه دربارهٔ نیروی بارآور نظام اعتباری بر حذر بود. (مارکس سرمایه جلد دو فصل شانزده)

نظام اعتباری در جریان تکامل خود به شکل‌های مختلفی همچون سرمایهٔ بهره‌دار و سرمایهٔ سهامی و سرمایهٔ بانکی پدیدار می‌شود. اما شکل نهایی آن سرمایهٔ مالی است که عبارت است از «پیوند خوردن سرمایهٔ صنعتیِ {انحصاری} و سرمایهٔ اعتباری و

استیلای آن بر تجارت» (هیلفردینگ سرمایهٔ مالی فصل سیزده). تک‌تک این کلمات از ارزش مفهومی بالایی برخوردارند: در شکلی که با نام «سرمایهٔ مالی» شناخته می‌شود در حقیقت این خود صنعت بزرگ است که بر تجارت استیلا می‌یابد.

انکشاف نظام اعتباری به شکل سرمایهٔ مالی نشان دهندهٔ تحولی کیفی در جامعهٔ بورژوایی است. زیرا از یکسو در حکم انکشاف مرحلهٔ امپریالیسم در درون خود شیوه تولید سرمایه‌داری است و از سوی دیگر آمادگی کامل نیروهای بارآور را برای انکشاف نظام عالی‌تر عیان می‌سازد. جوش خوردن سرمایهٔ بانکی و صنعتی بیانگر بالاترین حد تولید ترکیبی در محدودهٔ سرمایه‌داری است. بنابراین وظیفهٔ نظریهٔ نظام اعتباری از یکسو این است که دگرگونی کیفی سرمایه‌داری را تبیین کند و از سوی دیگر وظیفه دارد خصلت‌های تازهٔ بحران‌ها را مشخص سازد تا امکان گذار به صورت‌بندی اجتماعی عالی‌تر را بسنجد.

برای تبیین دگرگونی کیفی سرمایه‌داری از ساده‌ترین شکل نظام اعتباری یعنی سرمایهٔ بهره‌دار شروع می‌کنیم. در سرمایهٔ بهره‌دار «پول در توانایی‌اش به عنوان سرمایهٔ بالقوه یعنی به منزلهٔ وسیلهٔ تولید سود تبدیل به کالا می‌شود.» (مارکس سرمایه جلد سه فصل بیست‌ویک) آنچه در معاملات عادی به فروش می‌رسد ارزش استفاده کالاست نه ارزش مبادله‌ای آن. اما نزول‌خوار کدام ارزش استفاده را در ازای دریافت بهرهٔ پول می‌فروشد؟ «ارزش استفادهٔ پول وام‌داده‌شده عبارت از این است که بتواند به مثابهٔ سرمایه به کار بیافتد و به اینسان تحت شرایط متعارف سود متوسط به دست دهد {...} بهره همچون قیمتی عیان می‌گردد که بابت «ارزش‌افزایی» به سرمایه‌دار پولی پرداخت می‌شود.» (مارکس جلد سه فصل بیست‌ویک) مارکس در ادامه می‌افزاید:

بهره خصلت ارزش‌افزایی سرمایه را بدون رابطهٔ آن با کار و تنها به مثابهٔ رابطهٔ یک سرمایه‌دار نسبت به سرمایه‌دار دیگر و بنابراین مانند مفهومی خارج و بی‌تفاوت نسبت به رابطهٔ سرمایه و کار نشان می‌دهد {...} از سوی دیگر خود روند بهره‌کشی هم مانند روند سادهٔ کار جلوه می‌کند که در درون آن سرمایه‌دار فعال نیز کاری انجام می‌دهد که متفاوت از کار کارگران است، آنچنان که کار استثمارکننده و استثمارشونده هر دو یکسان فرض می‌شوند. تو گویی کار استثمارگر همانطور کار است که کار مورد استثمار. (مارکس سرمایه جلد سه فصل بیست‌وسه)

به این ترتیب نظام اعتباری مناسب‌ترین صورت‌بندی اجتماعی را برای شیوه تولید سرمایه‌داری فراهم می‌آورد. تحت این صورت‌بندی اجتماعی از یکسو بت‌وارگی سرمایه کامل می‌شود و خصلت ارزش‌افزایی از شر تمامی تعینات اجتماعی دست‌وپاگیرش خلاص می‌شود. در نتیجه در بالاترین مرحهٔ انکشاف می‌توان ارزش‌افزایی سرمایه را از بعدی صرفاً فنی یعنی به مثابهٔ ویژگی‌های مادی یک شیء مورد مطالعه قرار داد، درست همان‌طور که صداهای مختلف می‌توانند از حیث طول موج‌شان بررسی شوند. اگر به قول انگلس در یک دوران «بورژوازی نیازمند علمی بود که مشخصات فیزیکی اجسام طبیعی و حالات عملکرد نیروهای طبیعی را عیان سازد» امروزه سرمایه‌داران معاصر به علمی نیاز دارند که مشخصات متافیزیکی اجسام اجتماعی و حالات عملکرد نیروهای ماوراءالطبیعی را عیان سازد. تحت صورت‌بندی اجتماعی جدید این امکان برای سرمایه فراهم می‌شود که علوم شبه‌تجربی مورد نیازش را متناسب با عینیت

ملموس خویش کاملاً توسعه دهد و شاخه‌های جدیدی به وجود بیاورد و تخصص‌هایی را بپروراند که با حرکت کهکشانی بازارهای پولی و مالی و تقسیم جهانی کار متناظر آن کاملاً تناسب دارند. باید سیر قهقرایی دانشگاه‌ها را طی سدهٔ اخیر در رشته‌های گوناگون علوم در پیوند مستقیم با تکوین نظام اعتباری مدرن و تکمیل بت‌وارگی سرمایه درک کرد. علاوه بر این جناح‌های سیاسی مختلف با هر نظرگاهی درست همان‌طور که قانون جاذبهٔ نیوتن یا قوانین ترمودینامیک را بی‌چون‌وچرا می‌پذیرند ناچار می‌شوند به قوانین به‌اصطلاح عینی سرمایه نیز تن دهند. کافی است نگاهی به پارلمان کشورهای مختلف بیاندازیم و سیاست احزاب به‌اصطلاح مترقی عصر خویش را مرور کنیم تا این وجه از تحول کیفی جامعهٔ امپریالیستی یعنی بت‌واره‌شدن سرمایه به روشنی عیان شود.

از سوی دیگر تفاوت کیفی مزد کارگر و سود بنگاه‌دار به خاطر تکوین شکل بهره و تبدیل سود بنگاه‌دار به مزدِ نظارت به تفاوتی صرفاً کمی تبدیل می‌شود. این تفاوت کمی نیز به پیچیدگی کار نظارت و مدیریت در مقایسه با کار سادهٔ سایر کارگران نسبت داده می‌شود. به این ترتیب گویا دیگر سرمایه‌دار نیست که کارگر را استثمار می‌نماید؛ تو گویی کار پیچیده‌تر است که کار ساده را مدیریت می‌کند. این صورت‌بندی اجتماعی جدید مبنایی واقعی برای جایگزینی فاکتوری‌دار با مدیر صنعتی فراهم می‌آورد. این تمایز که نطفهٔ آن در تکوین اولیهٔ سرمایهٔ بهره‌دار بسته می‌شود در شکل‌های عالی‌تر نظام اعتباری به صورت تشکیل کارتل‌ها و تراست‌ها و شرکت‌های سهامی درمی‌آید. به گونه‌ای که در هر یک از این شکل‌ها مالکان منفرد° بخش هر دم فزاینده‌ای از اختیارات خویش را به مدیران صنعتی تفویض می‌نمایند. در تمامی این شکل‌ها توانایی دخالت در فرایند کار رفته‌رفته از چنگ

مالکان سرمایه خارج شده و تابع الزامات تولید ترکیبی در مقیاس گسترده می‌شود. افزایش تعداد شرکت‌های سهامی و توسعهٔ بورس به عنوان یکی از اجزاء تعیین‌کنندهٔ نظام اعتباری مدرن بدون شکل‌گیری و گسترش قشر بزرگی از مدیران صنعتی (یعنی بدون تبدیل تفاوت کیفی کار مدیران و کارگران به تفاوتی کمی) غیرممکن بود.

نتیجهٔ این تغییرات همانا رشد افسارگسیختهٔ سرمایه و تداوم و کش‌آمدن اضافه‌تولید اجتماعی است که باید به بازارهای خارجی اختصاص یابد. در نتیجه قطب‌بندی داخلی کار–سرمایه به موازات قطب‌بندی نظام اقتصاد جهانی تشدید می‌شود و نوع جدیدی از تقسیم کار بر فراز محدودهٔ اقتصاد ملی و در سطح بین‌المللی به وجود می‌آید. لنین در این مورد می‌نویسد:

> مهم‌ترین وجه تقسیم کار جهانی چندگانگی و تکامل نامتوازن نیروهای بارآور در کشورهای مختلف است که شکل‌های مختلف اقتصادی و حوزه‌های گوناگون تولید را تعیین می‌کند {...} در این مرحله تقسیم کار اجتماعی به بازار جهانی مشروط می‌شود و در نتیجه قیمت کالاها به تنهایی توسط هزینه‌های تولید در یک منطقهٔ مشخص تعیین نمی‌شود. (بوخارین امپریالیسم و اقتصاد جهانی، پیشگفتار لنین)

در این شرایط مراکز عمدهٔ سرمایه‌داری به مدد در هم آمیختن دورپیمایی‌های ملی و بین‌المللی می‌توانند تناقضات و بحران‌های درونی خود را به کشورهای عقب‌مانده‌تر منتقل کنند. به این ترتیب که اضافه‌تولید سرمایه و نزول نرخ سود در کشور پیشرفته به سادگی با نابودی سرمایه و شکل‌گیری مازاد جمعیت نسبی در کشور عقب‌مانده جبران

می‌شود. بنابراین در روابط بین‌الملل «باید امپریالیسم را به مثابهٔ سیاست تهاجمی سرمایهٔ مالی انحصاری تعریف کرد.» (لنین امپریالیسم به مثابهٔ بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری فصل یک)

آیا این سیاست می‌تواند به طور قطعی بر بحران غلبه کند؟ شکی نیست که مصونیت سرمایه‌های مالی ـ انحصاری در برابر ورشکستگی کامل که پیامد نهایی بحران است به لطف تمرکزشان افزایش می‌یابد. پیوند نزدیک سرمایهٔ صنعتی انحصاری با سرمایهٔ بانکی قدرت مقاومت آن را به طرز چشمگیری بالا می‌برد. به طوری که با بروز هر بحران سرمایهٔ مالی انحصاری نه فقط سرپا می‌ماند که با بلعیدن بنگاه‌های ورشکست‌شده بیش از پیش بر قدرت خویش می‌افزاید. اما در اینجا سوال بر سر ماهیت و ذاتِ خود بحران است نه واکنش یک بنگاه منفرد به آن. برای پاسخ به این پرسش باید از اشتباه فاحشی برحذر باشیم که هیلفردینگ در مورد آن چنین هشدار می‌دهد:

> ویژگی تقریباً تمامی نظریه‌پردازان بحران در حال حاضر این است که پدیدهٔ چرخهٔ کسب‌وکار را با توجه به تحولات سرمایهٔ اعتباری توضیح می‌دهند. به جای آن باید تلاطمات بازار پولی را با توجه به شرایط تولید توضیح دهیم. (هیلفردینگ سرمایهٔ مالی فصل نوزده)

به این منظور باز هم به ساده‌ترین شکل نظام اعتباری یعنی سرمایهٔ بهره‌دار برمی‌گردیم تا نشان دهیم تلاطمات و تغییرات نرخ بهره به عنوان قیمتِ سرمایه چگونه تعیین می‌شود و چگونه از روند چرخهٔ کسب‌وکار تأثیر می‌پذیرد. پاسخ به این پرسش خودبه‌خود عملکرد نظام اعتباری را در بطن بحران آشکار می‌سازد.

در اینجا بی‌درنگ مسألهٔ غامضی پیش می‌آید: در مورد کالاهای عادی ارزش کالا و نهایتاً قیمت آن توسط مقدار کار اجتماعاً لازمی که در کالا منعقد شده است تعیین می‌شود. اما خصلت ارزش‌افزایی سرمایه هیچ ربطی به مقدار کار انعقادیافته در وسایل تولید یا مواد خام ندارد. خصلت ارزش‌افزایی اولاً ناشی از رابطهٔ اجتماعی خاصی است که کار مرده با کار زنده برقرار می‌کند و ثانیاً متأثر از چگونگی توزیع سود اجتماعی است. بنابراین تشکیل قیمت سرمایه یعنی فرایند تعیین نرخ بهره نمی‌تواند از قواعد حاکم بر قیمت سایر کالاها پیروی کند؛ و پیروی هم نمی‌کند. به قول مارکس:

> در مورد کالاهای معمولی هر گاه عرضه‌وتقاضا یکدیگر را جبران نمایند آنگاه قیمت‌های بازار با قیمت‌های تولید انطباق می‌یابد. زیرا نوسان‌های عرضه و تقاضا چیزی جز انحرافات قیمت‌های بازار نسبت به قیمت‌های تولید را روشن نمی‌سازند. این انحرافات متقابلاً یکدیگر را جبران می‌کنند به گونه‌ای که در درازمدت قیمت‌های متوسط بازار با قیمت‌های تولید برابر می‌شوند. همچنین است در مورد دستمزد. هرگاه عرضه و تقاضا یکدیگر را جبران نمایند آنگاه تأثیر آن‌ها برطرف می‌گردد و دستمزد با ارزش نیروی کار برابر می‌شود. ولی در مورد بهرهٔ پول-سرمایه وضع به گونه‌ای دیگر است. در اینجا دیگر رقابت تعیین‌کنندهٔ انحراف از قانون نیست و هیچ قانونی به غیر از آنچه که توسط رقابت دیکته می‌شود وجود ندارد. آنجا که در نتیجهٔ تعادل میان تمام نیروهای رقابتی که متقابلا در یکدیگر تأثیر می‌کنند هر تعینی به طور کلی از بین

> می‌رود مورد تعین به صورت چیزی درمی‌آید که فی‌نفسه بی‌قانون و خودسرانه است. (مارکس سرمایه جلد سه فصل بیست‌ویک)

پس نرخ بهره به عنوان قیمت سرمایه از هیچ چیزی جز نوسانات عرضه‌وتقاضای سرمایهٔ پولی تأثیر نمی‌پذیرد. اما خود نوسانات عرضه و تقاضا چگونه رخ می‌دهند؟

عرضه در بازار سرمایه عبارت است از (الف) تل‌انبار شدن پس‌اندازهای بانکی خرد در مقیاسی انبوه و (ب) حجیم‌شدن ثروت‌های نجومی ازپیش‌انباشت‌شده. هر دو مورد وابسته به شکل‌گیری تودهٔ درآمدها در جریان واگردهای متوالی سرمایه هستند. تقاضا در بازار سرمایه عبارت است از اقبال به سرمایه‌گذاری‌های جدید در حوزه‌های متنوع تولید و توزیع. پس هم عرضه و هم تقاضا مستقیماً از سهولت و دشواری واگرد تأثیر می‌پذیرند. آن هم به نحوی که عرضه (تولید) نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کند و تقاضا تابع آن است. همان‌طور که مارکس می‌گوید:

> فراوانی اعتبار در چرخهٔ بازتولید (به جز اعتبار بانکی) به این معنی نیست که سرمایهٔ غیرفعالِ بسیار حجیمی مترصد یک فرصت سرمایه‌گذاری سودساز است؛ بلکه به معنای استفادهٔ عظیم از سرمایه در پروسهٔ بازتولید است {...} حداکثر اعتبار در اینجا برابر است با بالاترین حد به کارگیری سرمایهٔ صنعتی یعنی منتهی کشش نیروی بازتولید آن بدون توجه به محدوده‌های مصرفی {...} در خود بحران زمانی که همه مجبور به فروش هستند و نمی‌توانند بفروشند این نه حجم سرمایهٔ غیرفعال در جستجوی سرمایه‌گذاری بلکه

حجم سرمایهٔ متوقف‌شده در پروسهٔ بازتولید است که به حداکثر خود می‌رسد. (مارکس سرمایه جلد سه فصل سی)

پس عرضه و تقاضای سرمایهٔ پولی بیش از هر چیز توسط واگرد سرمایهٔ صنعتی تعیین می‌شود و نرخ بهره بیش از هر چیز متأثر است چرخهٔ صنعتی (چرخهٔ کسب‌وکار) است. با این توضیحات می‌توان تغییرات نرخ بهره را به شکل زیر تبیین کرد.

الف) در دورهٔ رونق اگرچه اقبال به سرمایه‌گذاری افزایش می‌یابد ولی نظر به ارزانی سرمایه و همچنین سهولت واگردهای متوالی* نظام اعتباری هیچ مشکلی برای تأمین این تقاضا ندارد. در نتیجه در این دوره نرخ بهره پایین است.

ب) در دورهٔ اضافه‌تولید حجم سرمایهٔ صنعتی دست‌اندرکار به طور روزافزون و به نحو غول‌آسایی رشد می‌کند و تقاضا برای سرمایه از عرضهٔ آن پیش می‌افتد. همچنین با حجیم شدن ذخایر کالایی لاجرم واگرد از سرعت می‌افتد و در نتیجه نرخ بهره بالا می‌رود.

ج) واگرد سرمایه در دورهٔ کسادی با اختلالات بیشتر روبرو می‌شود؛ به طوری که بخش بزرگی از سودهای فوق‌العاده تحقق نمی‌یابند و درآمدهای پولی نسبتاً منقبض می‌شوند. در نتیجه عرضهٔ اعتبار نسبت به تقاضای آن کاهش می‌یابد و افزایش نرخ بهره شتاب می‌گیرد.

د) در دورهٔ رکود با فلج شدن واگردهای متوالی و زمین‌گیر شدن حجم بزرگی از سرمایهٔ دست‌اندرکار از یکسو و از سوی دیگر با پاره شدن زنجیرهٔ تعهدات در صدها نقطه منابع

اعتباری منقبض می‌شوند و عرضهٔ سرمایهٔ پولی مطلقاً از تقاضای آن عقب می‌ماند؛ بنابراین نرخ بهره به یکباره عروج می‌کند تا به حد بیشینه برسد.

هـ) در دورهٔ فعالیت متوسط یعنی پس از پایان یافتن سقوط قیمت‌ها و برقراری تعادل سطح پایین بار دیگر واگردهای متوالی به سهولت انجام می‌شوند. بنابراین عرضهٔ اعتبار افزایش می‌یابد و رشد نرخ بهره متوقف می‌گردد و کم‌کم رو به کاهش می‌گذارد تا در دورهٔ رونق به حد کمینه برسد.

البته با توجه به اینکه «نرخ بهره به طور خودسرانه و بی‌قانون» تعیین می‌شود اینها روابطی‌اند که فقط به طور معمول مشاهده می‌شوند. همان‌طور که مارکس اشاره کرده: «ممکن است که بهرهٔ نازل با رکود همراه باشد و بالندگی بهره نیز تا حدی با جنب‌وجوش فزاینده هم‌عنان شود.» (مارکس سرمایه جلد سه فصل بیست‌ودو)

از تحلیل‌های فوق نتیجه می‌گیریم که بحران‌های اعتباری (بحران‌های پولی) جزو نتایج و تبعات بحران‌های صنعتی هستند و حیات مستقلی ندارند. بنابراین نظام اعتباری به خودیِ خود نه می‌تواند ایجادکنندهٔ بحران باشد نه می‌تواند راه حلی برایش ارائه دهد. اما تا آنجا که مالی‌گرایی را به معنای تکوین مرحلهٔ امپریالیستی در نظر داشته باشیم می‌توان گفت (همان‌طور که انگلس پیش بروز از جنگ جهانی اول به «یوتوپیست‌های اعتباری» هشدار داده بود) «نظام اعتباری با به تعویق انداختن بحران آن را گسترده‌تر شدیدتر و عمیق‌تر می‌سازد؛ طوری که فقط با جنگی ویران‌گر می‌توان بر آن فائق آمد.» (نی‌چنکو نظام پولی بین‌المللی فصل سه) و تا جایی که مالی‌گرایی را به معنای تبدیل

سرمایه‌های منفردِ شخصی به یک سرمایۀ مرکب اجتماعی در نظر بگیریم می‌توان گفت که نظام اعتباری شکل‌های نطفه‌ای سازماندهی انتقالی کار را به سوی شیوۀ تولید تکامل‌یافته‌تر نشان می‌دهد.

۳–۸) نظریۀ فوق‌سود امپریالیستی

در هر کشور سرمایه‌داری مستقل و یکپارچه لاجرم معیاری به نام زمان کار اجتماعاً لازم به وجود می‌آید؛ ولو به صورت غیرعقلانی و پرنوسان و از طریق عملکرد قانون ارزش: مقدار کل کار اجتماعی که صرف تولید توده‌ای از یک نوع کالای خاص می‌شود حول مقدار نیاز اجتماعی به آن نوع کالای خاص نوسان می‌کند. با افزایش بارآوری در هر کشور مستقل و یکپارچه نهایتاً زمان کمتری برای تأمین احتیاجات جامعه لازم خواهد بود. اگر نیاز اجتماعی به نان در یک کشور مفروض ۲ هزار تن و کار اجتماعاً لازم نان ۱۰ هزار ساعت باشد با دو برابر شدن بارآوری واضح است که کار اجتماعاً لازم نان به ۵ هزار ساعت کاهش خواهد یافت، اگرچه نیاز اجتماعی نان همان ۲ هزار تن سابق است.

اما در بازار جهانی وضع به گونه‌ای دیگر است. در اینجا به دلیل جدایی اقتصادی–اجتماعی–سیاسی–فرهنگی کشورها به هیچ وجه معیاری به نام زمان کار اجتماعاً لازم در میان‌شان شکل نمی‌گیرد. چرا که تقاضای اجتماعی هم به لحاظ کیفی و هم به لحاظ کمی از کشوری به کشور دیگر تفاوت می‌پذیرد. بنابراین تغییر بارآوری از کشوری به کشور دیگر به شکلی نامأنوس بروز می‌کند که شبیه تغییرات بارآوری در درون مرزهای یک کشور نیست. مارکس در این مورد می‌نویسد:

قانون ارزش هنگامی که در مقیاس بین‌المللی اعمال می‌گردد دچار تغییر می‌شود. این تغییر ناشی از آن است که در بازار جهانی کار ملی بارآورتر نیز مانند کاری به شمار می‌آید که با شدت بیشتری انجام شده است؛ و این تا زمانی است که ملت بارآورتر به وسیلهٔ رقابت مجبور نشده است قیمت فروش کالاهای خود را تا حد ارزش آن پایین بیاورد. در هر کشور تولید سرمایه‌داری به هر درجه پیشرفت کرده باشد به همان درجه نیز شدت و بارآوری کار ملی در آنجا بالاتر از سطح بین‌المللی قرار می‌گیرد. بنابراین مقادیر مختلفهٔ کالاهای هم‌نوع که در کشورهای گوناگون در زمان کار برابر تولید می‌شوند ارزش یکسان ندارند. آن‌ها دارای ارزش بین‌المللی نابرابر هستند که در قیمت‌های مختلفه بیان می‌شود؛ یعنی در مبالغی پول که بر حسب ارزش‌های بین‌المللی تفاوت می‌پذیرند. پس در نزد هر ملتی که شیوهٔ تولید سرمایه‌داری پیشرفته‌تر است ارزش نسبی پول کمتر از ملتی خواهد بود که نزد وی شیوهٔ مزبور رشد کمتری یافته است. (مارکس سرمایه جلد یک فصل بیست)

این قانون‌مندی را می‌توان به این صورت بیان کرد: افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه و ترقی بارآوری در چارچوب بازارهای ملی به صورت کاهش قیمت کالاها نمایان می‌شود. اما همین عامل در بازار جهانی نه در کاهش قیمت کالاها که در افزایش قدرت خرید پول ملی بیان می‌گردد: یک دلار (یا یک گرم طلا) در کشورهای عقب‌مانده (با بارآوری پایین) قدرت خرید بیشتری دارد تا در کشورهای پیشرفته (با

بارآوری بالا). زیرا بارآوری کمتر کشورهای توسعه‌نیافته در بازار جهانی به صورت کار کم‌شدت‌تر ظاهر می‌شود و قیمت کالاهایشان را پایین می‌آورد. نظر به رابطهٔ فوق و با توجه به اینکه سطح تکامل نیروهای بارآور در کشورهای مختلف بسیار ناهمگون است اقتصادهای پیشرفته‌تر می‌توانند چه در صادرات و چه در واردات «کار بیشتری را در ازای کار کمتر دریافت کنند» و این یعنی شکل‌گیری فوق‌سود امپریالیستی.

اما این سخن به معنای غارت سادهٔ سایر ملل توسط قطب‌های امپریالیستی نیست. البته می‌توان ساده‌اندیشانه برخورد کرد و ارزانی و گرانی نسبی کالاها در کشورهای گوناگون یعنی قدرت متفاوت پول‌های ملی را به عنوان منشأ فوق‌سودهای امپریالیستی در نظر گرفت. یعنی فرض کرد که پول ریشهٔ همهٔ مسائل است و به همین دلیل دارندگان پول قوی‌تر دارندگان پول ضعیف‌تر را استثمار می‌کنند. شکل ظاهری روابط نیز مؤید این استدلال است. اما در اینجا بی‌درنگ مشکلی پدیدار می‌شود: چنانچه بتوان فوق‌سودهای امپریالیستی را به استثمار و غارت سایر کشورها توسط کشور پیشرفته نسبت داد آنگاه باید تراز پرداخت‌ها در کشور پیشرفته‌تر همواره مثبت باشد؛ یعنی مجموع دریافت‌های آن باید بیش از مجموع پرداخت‌هایش باشد. در داخل یک اقتصاد ملی بنگاه‌های فوق‌پیشرفته و سرمایه‌های ترکیب‌بالا از چنین مزیتی برخوردارند. اما این مناسبات در بازارهای جهانی شکل نمی‌گیرند. به قول مارکس:

> در رابطه با صادرات و واردات باید توجه شود که تمام کشورها به ترتیب در بحران درگیر می‌شوند و به این ترتیب آشکار می‌شود که همهٔ آن‌ها بیش از حد وارد و صادر کرده‌اند به نحوی که همهٔ آن‌ها دارای موازنهٔ پرداختی

نامساعد می‌شوند. پس در واقع مسأله بر سر موازنهٔ پرداختی نیست. مثلاً انگلیس که از جریان خروجی طلا رنج می‌برد و بیش از حد وارد کرده است اما هم‌زمان همهٔ کشورهای دیگر لبریز از کالاهای انگلیسی‌اند. پس آن‌ها نیز بیش از حد وارد کرده‌اند یا مجبور به واردات بیش از حد شده‌اند. (مارکس سرمایه جلد سه فصل سی)

امروز می‌توان بدون هیچ‌گونه تحریف و دست‌کاری جهان واقعی واژهٔ «انگلستان» را از نقل قول بالا خط زد و به جای آن نوشت «ایالات متحدهٔ آمریکا» یعنی کشوری که اگرچه قطب مسلط امپریالیستی است اما دست کم در چند دههٔ اخیر تراز پرداخت‌های آن به شکل خطرناکی منفی بوده. با توجه به این واقعیات اگر بخواهیم عبارت «پرداخت کمتر در ازای دریافت بیشتر» را به معنای «استثمار کشورهای فقیر توسط کشورهای پیشرفته» تفسیر کنیم معنای فوق‌سود امپریالیستی بی‌درنگ بی‌معنا می‌شود و تا حد کج‌اندیشی‌های مرسوم بورژواهای ملی تنزل می‌یابد.[۲] برای رسیدن به درکی صحیح باید این مقوله را بر حسب تمایزات دورپیمایی بین‌المللی و دورپیمایی ملی فهم کنیم و حساب این دو را در هم نیامیزیم. برای فهم دقیق تمایز مذکور بار دیگر به مناسبات بنیادی کار و سرمایه برمی‌گردیم.

دستمزد یا سرمایهٔ متغیر در حقیقت بخشی از کار روزانه است که طبقهٔ سرمایه‌دار بر اساس استانداردهای معیشتی و معیارهای اخلاقی–فرهنگی یک جامعه حق تصرف آن را ندارد. این بخش از کار روزانه در قالب وسایل معاش طبقهٔ کارگر تعین می‌یابد که مقدار آن‌ها مشخص ولی ارزش‌شان متغیر است. از منظر ارزش‌های مصرفی مقدار این

وسایل معاش در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته بیشتر از کشورهای عقب‌مانده است. اما از منظر خودِ ارزش همین وسایل معاش عالی‌ترِ کشورهای پیشرفته با مقدار زمان کار بسیار کمتری تولید شده‌اند. بنابراین «مزدهای روزانه و هفتگی در کشور توسعه‌یافته بالاتر است در حالی که بهای نسبی کار یعنی بهای کار در مقایسه با ارزش‌اضافی و نیز با ارزش محصول در کشور توسعه‌نیافته بالاتر است.» (مارکس سرمایه جلد یک فصل بیست)

با توجه به این رابطه می‌توان گفت با اجرای دورپیمایی‌های بین‌المللی پس از پایان یافتن هر واگرد دستمزد کارگران (چه در کشورهای پیشرفته و چه در کشورهای عقب‌مانده) بازنمود درصد کمتری از ارزش تحقق‌یافتهٔ کارشان خواهد بود. به بیان روشن‌تر در جریان دورپیمایی بین‌المللی سرمایه بورژوازی کشور پیشرفته این امکان را می‌یابد که با پرداخت همان مقدار وسایل معاش بخش بزرگ‌تری از کار روزانهٔ کارگران داخلی را تصرف نماید. چرا که وسایل معیشت مربوطه در بعد بین‌المللی بازنمود مقدار کار کمتری هستند. بورژوازی کشورهای عقب‌مانده نیز می‌توانند بخش بزرگ‌تری از کار کارگران‌شان را تصرف کنند زیرا معیشت کارگران‌شان در بعد بین‌المللی بازنمود وسایل کمتری است. به این ترتیب است که تحول کیفی بارآوری به شدت کار شالودهٔ شکل‌گیری فوق‌سودهای امپریالیستی را پدید می‌آورد.

این تبیین نشان می‌دهد که چرا تراز پرداخت‌ها در هر دو سوی مناسبات امپریالیستی عموماً منفی است. در حوزه‌ای که بارآوری بالاتری دارد ارزش وسایل معاش کارگران در جریان دورپیمایی ملی کمتر از دورپیمایی بین‌المللی است. بنابراین پرولتاریای ملی به

بین‌الملل می‌پردازد ولی بورژوازی ملی «با پرداخت کار کمتر کار بیشتری دریافت می‌کند». در حوزه‌ای که بارآوری پایین‌تری دارد تراز پرداخت‌ها از آن رو منفی است که مقدار مطلق وسایل معاش در جریان دورپیمایی بین‌المللی بیشتر از دورپیمایی ملی است. بنابراین پرولتاریای ملی باز هم به بین‌الملل می‌پردازد و باز هم بورژوازی ملی «در ازای پرداخت کار کمتر کار بیشتری دریافت می‌کند.» به این ترتیب مسألهٔ غامض فوق‌سودهای امپریالیستی به سادگی حل می‌شود: فوق‌سود امپریالیستی یعنی استثمار پرولتاریای هر کشور توسط بورژوازی همان کشور به واسطهٔ دورپیمایی بین‌المللی سرمایه یا اگر بخواهیم ساده‌تر بگوییم یعنی استثمار بین‌المللی پرولترهای ملی توسط بورژواهای ملی.

پیشتر دیدیم که استثمار ملی پرولترها منجر به پیدایش چرخه‌های کسب‌وکار می‌شود که با افزایش عمومی قیمت‌ها در مراحل رونق و اضافه‌تولید و با سقوط ناگهانی قیمت‌ها در مرحلهٔ رکود همراه است. شکل‌گیری فوق‌سودهای امپریالیستی تا حد زیادی بر نحوهٔ نوسان قیمت‌ها تأثیر می‌گذارد. از آنجا که پرولتاریا کار کمتری از بین‌الملل دریافت می‌کند تا بورژوازی بتواند کار بیشتری از بین‌الملل بستاند، بنابراین شکل‌گیری فوق‌سود امپریالیستی در تورم داخلی قیمت‌ها تجلی می‌یابد. مارکس در این مورد می‌نویسد:

> هر چه که در یک کشور به عنوان مازاد واردات جلوه می‌کند در کشور دیگر به عنوان مازاد صادرات نمایان می‌شود و بالعکس. بنابراین مازاد واردات و صادرات که در تمام کشورها اتفاق افتاده است به معنای اضافه‌تولید است که توسط اعتبارات به پیش برده می‌شود و با تورم عمومی قیمت‌ها همراه است. (سرمایه جلد سه فصل سی)

نادرست‌ترین روش برای فهم رابطهٔ امپریالیستی حرکت بر مبنای این پیش‌فرض است که بورژوازی هند توسط بریتانیا یا بورژوازی بریتانیا توسط هند غارت می‌شود (تراز پرداخت‌های دو کشور در برخی سال‌های دوران استعمار به نفع هند بود). البته غارت غالباً رخ می‌دهد و یک واقعیت انکارناشدنی است. اما عنصر تعیین‌کننده برای فهم رابطهٔ امپریالیستی این است که طبقهٔ سرمایه‌دار ملی با متضرر کردن کل خلق کشور خویش سود بیشتری را در دورپیمایی‌های بین‌المللی سرمایه تصرف می‌نماید. به همین دلیل است که انکشاف امپریالیستی به تعمیق شکاف‌های طبقاتی در تمامی کشورها می‌انجامد: یعنی کاهش نسبی دستمزد (کاهش ارزش وسایل معاش) در کشورهای پیشرفته و افزایش شدت کار (کاهش حجم وسایل معاش) در کشورهای عقب‌مانده. به بیان ساده‌تر در جریان دورپیمایی بین‌المللی سرمایه استثمار نسبی کشور پیشرفته و استثمار مطلق ملت عقب‌مانده دو روی یک سکه هستند. با این حال از آنجا که کاهش نسبی دستمزد بر خلاف کاهش مطلق وسایل معاش° بلاواسطه ملموس و مشهود نیست چنین به نظر می‌رسد که «کشورهای متروپل کشورهای پیرامونی را استثمار می‌کنند.» چنان که گویی دستمزد کارگران متروپل نیز از محل همین استثمار خارجی پرداخت می‌شود! مارکس آن‌قدر هوشیار بود که فریب این رابطهٔ ظاهری را نخورد و بنویسد:

> اقوامی که تولید آن‌ها هنوز تحت شکل‌های دون و پستِ بندگی و رعیتی و غیره قرار گرفته است همین که به بازار بین‌المللی کشیده می‌شوند که تحت سلطهٔ شیوهٔ تولید سرمایه‌داری است و در نتیجهٔ این وضع° فروش محصولات آن‌ها به خارجه به صورت مهم‌ترین نفع‌شان درمی‌آید در نزد آن‌ها فجایع وحشیانهٔ بردگی سرواژ و غیره با شناعات و فجایع زیاده‌کاری متمدنانه در هم می‌آمیزد {...}

> مقایسهٔ ولع اضافه‌کار در امیرنشین‌های دانوبی با همین ولع در فاکتوری‌های انگلیسی به طور ویژه جالب است؛ زیرا اضافه‌کار در سرواژ دارای شکل مستقل و قابل لمسی است. (مارکس سرمایه جلد یک فصل هشت)

با توجه به بحث فوق تا جایی که از امپریالیسم به مثابهٔ بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری یعنی به مثابهٔ تقسیم جهانی کار سخن می‌گوییم منظورمان این است که مناسبات کار و سرمایه در این مرحله به واسطهٔ مناسبات بین‌المللی برقرار می‌شوند. بنابراین از یکسو تضاد درونی کار–سرمایه به شکل تخاصم با کشورهای خارجی بروز می‌یابد و بحران داخلی (مازاد نسبی جمعیت و مازاد مطلق سرمایه) با جنگ بین‌المللی حل‌وفصل می‌شود و از سوی دیگر استخراج و تصاحب ارزش اضافی در مقیاس گسترده بر مبنای مناسبات تولیدی‌ای امکان می‌پذیرد که شکل ظاهری و پدیداری‌شان شبیه مناسباتی نیست که میان وسایل تولید متراکم و کارگران مزدی برقرار است. در این مرحله شکل‌های غیراستاندارد و عقب‌مانده‌ای همچون صنعت خانگی و خوداشتغالی و تولید خرد دهقانی و تولید خرد پیشه‌وری و بردگی و تولید خودمدیریتی (و حتی تولیدِ شوراییِ در فاکتوری‌های جداگانه) پابه‌پای انکشاف سرمایه‌داری گسترش می‌یابند. به قول انگلس: «احیای نظم کهن در وابستگی به رشد تولید برای بازار جهانی».

آنچه این شکل‌های امپریالیستی را از گذشتهٔ باستانی‌شان متمایز می‌کند این است که مجموعهٔ پیچیده‌ای از روابط بین‌المللی به عنوان میانجی تصاحب کار اضافی تحت شکل‌های کهن و منسوخ عمل می‌کنند. از همین رو انکشاف سرمایه‌داری بسیار ناموزون‌تر از قبل پیش می‌رود. لنین در این مورد می‌نویسد:

این جمله که «سازمان‌های انحصاری اهمیت تعیین‌کننده‌ای کسب کرده‌اند» دقیق‌ترین فورمول‌بندی است و به این ترتیب همه چیز در مورد امپریالیسم گفته شده است. اما اصطلاح «در دست داشتن تولید سازماندهی‌شده توسط سازمان‌های انحصاری» در خور اعتراض است. این عبارت خیلی ناکافی است. زیرا نه فقط تولید سازمان‌یافتهٔ بزرگ‌مقیاس بلکه حتی تولیدی هم که آشکارا به وسیلهٔ سرمایه سازمان‌دهی نشده است (از قبیل تولید پیشه‌وران کوچک و دهقانان و تولیدکنندگان کوچک محصولات نساجی در مستعمرات و غیره و غیره) اساساً به سرمایهٔ مالی وابسته شده‌اند. وقتی ما از «سرمایهٔ جهانی به‌طور اعم» صحبت می‌کنیم (و در صورتی که نخواهیم دچار اشتباه شویم فقط باید از همین «سرمایهٔ جهانی» سخن بگوییم) و وقتی می‌گوییم «سازمان‌های انحصاری اهمیت تعیین‌کننده‌ای کسب کرده‌اند» هیچ تولیدکننده‌ای را از دایرهٔ شمول این اهمیت تعیین‌کننده مستثنی نساخته‌ایم. صحیح نیست که نفوذ سازمان‌های انحصاری را به «تولید سازمان‌یافته» محدود سازیم. (لنین دربارهٔ برنامهٔ حزب فصل بیست‌وشش)

با توجه به توضیحات ارائه‌شده تشکیل فوق‌سودهای امپریالیستی به معنای انکشاف بسیار ناموزون نیروهای تولید و غلبهٔ قسمت‌های پیشرفته بر قسمت‌های عقب‌مانده است. برای آنکه اسیر رازآلودگی‌هایی ذهنیت بورژوایی نشویم و پیچیدگی ظاهری روابط بین‌المللی ما را به خطا نیافکند به شکل‌های بسیط انکشاف ناموزون رجوع می‌کنیم تا مناسبات بنیادین امپریالیستی را در آن‌ها تشخیص دهیم. با توجه به تشخص

عوامل مرده و زندهٔ تولید در سه نوع عمدهٔ ماشین‌آلات و مواد خام و نیروی‌های کار می‌توان شکل‌های بسیط انکشاف ناموزون را بر اساس همین دسته‌بندی مطالعه کرد.

الف) انکشاف ناموزون ماشین‌آلات

شرط افزایش ماشین‌آلات در هر مرکز صنعتی تسریع روند تولید است؛ یعنی باید زمانی که کارگر صرف تولید هر کالای منفرد می‌کند کاهش یابد. کاهش زمان کار نمی‌تواند بر زمان کار اضافی سرشکن شود. زیرا این امر با خصلت ارزش‌افزایی سرمایه در تعارض است. کاهش زمان کار باید بر بخشی از کار روزانه اعمال گردد که معرف زمان کار لازم یا دستمزدهاست. همین شرط ساده به خودیِ خود موجب انکشاف ناموزون ماشین‌آلات می‌شود. مارکس در این مورد توضیح می‌دهد:

> هرگاه ماشین منحصراً به مثابهٔ وسیلهٔ ارزان‌سازی محصول مورد نظر قرار گیرد آنگاه مرز استفاده از ماشین‌آلات عبارت از این خواهد بود که تولید خود ماشین کمتر از کاری خرج بردارد که استعمال ماشین جایگزین آن می‌شود. حدومرز مزبور برای سرمایه حتی از این هم تنگ‌تر است. نظر به اینکه سرمایه‌دار فقط ارزش نیروی کار را می‌پردازد نه مابه‌ازای کل کار انجام‌شده را برای وی به کار بردن ماشین‌آلات محدود به تفاوتی است که میان ارزش ماشین و ارزش نیروی کار جانشین‌شده وجود خواهد داشت. از آنجا که تقسیم روزانهٔ کار به کار لازم و اضافه‌کار در کشورهای مختلف متفاوت است و حتی در کشور واحد بنا به دوران‌های مختلف و نیز در رشته‌های گوناگون تفاوت می‌پذیرد و باز نظر به اینکه دستمزد واقعی کارگران گاه پایین‌تر از

ارزش نیروی کار و گاه بالاتر از آن قرار می‌گیرد پس ممکن است تفاوت بین بهای ماشین‌آلات و قیمت نیروی کاری که ماشین جایگزین آن می‌شود بسیار متغیر باشد. از این روست که امروزه ماشین‌هایی در انگلستان اختراع می‌شوند که فقط در آمریکای شمالی مورد استعمال دارند {...} در کشورهای توسعه‌یافتهٔ قدیمی خودِ ماشین از طریق به کار رفتنش در برخی از شعب صنعت چنان سرریزی از کار در شعب دیگر به وجود می‌آورد که با سقوط دستمزد به زیر ارزش نیروی کار مانع استفاده از ماشین در آن شعب می‌شود و به کار بردن ماشین‌آلات را از نقطه‌نظر سرمایه‌دار زائد و غیرممکن می‌سازد. زیرا سود سرمایه‌دار از کاهش کار مورد استفاده ناشی نمی‌شود بلکه از کار نپرداخته سرچشمه می‌گیرد. (مارکس سرمایه جلد یک فصل سیزده)

انکشاف ناموزون ماشین‌آلات صرفاً به الگوی جغرافیایی توزیع آن خلاصه نمی‌شود. نتیجهٔ جایگزینی ماشین‌آلات به جای کار زنده تشکیل ارتش بزرگی از کارگران بیکار است که به نوبت خود باعث عقب‌گرد برخی مراکز تولید می‌شود. مارکس در این مورد می‌نویسد:

این احتمال وجود دارد که در برخی رشته‌های صنعت° فرمان‌برداری کمابیش ناقص کار از سرمایه ادامه پیدا کند و این وضع طولانی‌تر از آن ادامه یابد که در نخستین نگاه مقتضای حالت عمومی پیشرفت است. این امر نتیجهٔ وجود تودهٔ بزرگی از کارگران مزدی ارزان‌قیمت است که آماده به کار هستند یا بیکار شده‌اند و نیز پیامد مقاومت بیشتری است که برخی رشته‌های صنعت بنا به ماهیت خود در برابر تبدیل کار دستی به کار ماشینی نشان می‌دهند. از سوی دیگر رشته‌های

تولیدی جدیدی به ویژه در زمینهٔ وسایل مصرف تجملی تأسیس می‌شوند که این اضافه‌جمعیت نسبی یعنی جمعیتی را که غالباً در نتیجهٔ برتری یافتن سرمایه در رشته‌های دیگر بیکار شده است به مثابهٔ پایهٔ کار می‌پذیرند. رشته‌های جدید به نوبت خود بر پایهٔ برتری عنصر زندهٔ کار قرار می‌گیرند و سرمایهٔ متغیر ْ سهم قابل ملاحظه‌ای از کل سرمایه را تشکیل می‌دهد؛ اگرچه دستمزد پایین‌تر از حد متوسط است. (مارکس سرمایه جلد سه فصل چهارده)

سومین شکل انکشاف ناموزون ماشین‌آلات به چگونگی تشکیل نرخ سود عمومی برمی‌گردد. تشکیل نرخ سود عمومی در هر سطحی مستلزم آن است که اجزای مختلف سرمایهٔ اجتماعیْ جابجایی‌های فراوانی را میان حوزه‌های گوناگون تولید و مبادله انجام دهند. از این رو هم‌ترازی سودها آناً اتفاق نمی‌افتد.

با وجود تغییرات بزرگی که دائماً عارض نرخ‌های واقعی سود در محیط‌های مشخص تولید می‌شود یک دگرگونی واقعی در نرخ عمومی سود تا آنجا که استثنائاً به وسیلهٔ رویدادهای فوق‌العادهٔ اقتصادی برانگیخته نشده باشد نتیجهٔ بسیار کند یک رشته نوسان است که در طول مدت بسیار درازی گسترش می‌یابند یا به دیگر سخن معلول نوسان‌هایی است که زمان زیادی می‌خواهند تا بتوانند به صورت تغییری در نرخ عمومی سود تحکیم یافته و تثبیت شوند. (مارکس سرمایه جلد سه فصل نه).

در این فاصلهٔ زمانی نسبتاً طولانی «سرمایه‌داری که شیوهٔ تولید بهبودیافته‌ای را مورد استفاده قرار می‌دهد نسبت به سرمایه‌داران دیگری که در همان رشته مشغول‌اند دارای

نیروی بارآور استثنایی است که به مثابهٔ کار مضروباً توان‌دار عمل می‌کند یا به عبارت دیگر در فاصلهٔ زمانی مساوی° بیش از کار متوسط اجتماعی نوع خود° ارزش‌های استفاده ایجاد می‌نماید. او حتی اگر کالاهایش را پایین‌تر از ارزش اجتماعی‌شان بفروشد باز هم بالاتر از قیمت انفرادی‌شان است و از این راه می‌تواند اضافه‌ارزش فوق‌العاده‌ای را به چنگ آورد. به این ترتیب در کل تودهٔ کالاهایش بخش بزرگ‌تری از کار روزانه را به مثابهٔ اضافه‌ارزش تصرف می‌کند. (مارکس سرمایه جلد یک فصل ده) این سود فوق‌العاده در دورپیمایی بعدی برای خرید ماشین‌آلات جدیدتر مورد استفاده قرار می‌گیرد. به این ترتیب شکاف میان سرمایه‌های ترکیب‌بالا و ترکیب‌پایین عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌شود.

ب) انکشاف ناموزون منابع مواد خام

شکل حضور مواد خام در فرایند تولید یعنی شیوهٔ انتقال ارزش‌شان به پیکر کالا مواد خام را به صورت سرمایهٔ دوار در می‌آورد. یعنی استمرار فرایند بازتولید مستلزم آن است که در پایان هر واگرد بخش بزرگی از قیمت تحقق‌یافتهٔ کالاها که معرف ارزش مواد خام به کاررفته است مجدداً به خرید تودهٔ انبوهی از مواد خام اختصاص یابد.

از یک سو «به نسبتی که نیروی بارآور کار تکامل می‌یابد ارزش مادهٔ خام یک جزء پیوسته فزاینده از ارزش محصول-کالا را تشکیل می‌دهد نه تنها از این جهت که تماماً در کالا وارد می‌شود بلکه به این علت که سهمی که مربوط به فرسایش ماشین‌آلات و سهمی که مربوط به کار زندهٔ جدید است هر دو پیوسته به طور کاهش می‌یابند و در نتیجهٔ این حرکت نزولی° جزء ارزشی دیگر که از مادهٔ خام تشکیل می‌شود به طور نسبی نمو

می‌کند.» (مارکس سرمایه جلد سه فصل شش) از سوی دیگر فرایند واگرد در بطن انباشت سرمایه رخ می‌دهد. بنابراین از یک واگرد تا واگرد بعدی حجم مواد خام موردنیاز به صورت تصاعدی افزایش می‌یابد. این دو عامل سبب می‌شوند که هرگونه افزایش جزئی قیمت مواد خام به اختلالی گسترده در فرایند بازتولید اجتماعی بیانجامد. نظر به تأثیر چرخهٔ کسب‌وکار بر نوسان‌های قیمت‌ها بهای موادخام در داخل یک اقتصاد ملی دست‌کم در ٤ مرحلهٔ فعالیت متوسط و رونق و اضافه‌تولید و کسادی پیوسته با تورم همراه است. در نتیجه یا باید واگردهای متوالی تحت تأثیر تورم فلج شوند یا باید هر اقتصاد ملی مواد خام مورد نیازش را از بیرون چرخهٔ کسب‌وکار خویش یعنی از طریق تجارت خارجی فراهم کند. راه سومی نیست. به همین دلیل «در رشته‌های کلیدی صنعت پیوسته میان گرانی نسبی موادخام مأخوذ از طبیعت ارگانیک و ارزش‌کاهی بعدی ناشی از آن تناوبی مکرر به وجود می‌آید.» (مارکس سرمایه جلد سه فصل شش)

افزایش قیمت موادخام باعث می‌شود سرمایهٔ دوار قبلی برای استمرار بازتولید کفایت نکند. درنتیجه بسیاری از بنگاه‌های صنعتی ورشکست می‌شوند و سرمایهٔ انحصاری دارایی‌هایشان را به ارزان‌ترین قیمت تصاحب می‌کند. سپس سرمایهٔ انحصاری با واردات گستردهٔ موادخام ارزان از بازارهای دوردست ادامهٔ روند تولید را امکان‌پذیر می‌سازد. اما واردات گسترده به نوبت خود موجب کاهش قیمت موادخام در بازار داخلی می‌شود. در نتیجه سرمایه‌های داخلی بخش معدن و کشاورزی و غیره به‌ناچار تن به ارزش‌کاهی می‌دهند. کل این چرخه حاکی از آن است که منابع موادخام در چارچوب هر سرمایه‌داری ملی هرگز نمی‌توانند به نحو موزون انکشاف یابند.

ج) انکشاف ناموزون نیروهای کار

دیدیم که افزایش ماشین‌آلات ضرورتاً به معنای کاهش نسبی (نه مطلق) تعداد کارگران استخدام‌شده است. بنابراین از یک سو جمعیت مازادی شکل می‌گیرد که به شرایط تولید متعارف دسترسی ندارد و از سوی دیگر نرخ سود عمومی کاهش می‌یابد. این گرایش و ضدگرایش‌هایی که در قطب مخالف برمی‌انگیزد منجر به انکشاف ناموزون نیروهای کار می‌شود که به شرح زیر است.

اول آنکه به وجود آمدن مازاد نسبی جمعیت معنایی جز افزایش روزانهٔ کار ندارد. کارگران ناچارند زیر فشار رقابت بازار کار هر دم کمیت بزرگ‌تری از کار را در ازای همان دستمزدهای سابق تحویل دهند. در اینجا «به جای آنکه حفظ عادی نیروی کار تعیین‌کنندهٔ حدود روزانهٔ کار باشد حداکثر مصرف روزانهٔ نیروی کار که علی‌رغم شدت و رنج‌آوری آن امکان‌پذیر است حدود زمان استراحت کارگر را تعیین می‌کند. در اینجا سرمایه‌دار با کوتاه کردن عمر نیروی کار به حداکثر اضافه‌کار می‌رسد درست همان‌طور که کشاورز حریص با از بین بردن حاصل‌خیزی زمین بازده آن را بالا می‌برد.» (مارکس سرمایه جلد یک فصل هشت)

دیگر آنکه مازاد جمعیت در فعالیت‌های بزرگ‌مقیاسی به کار گرفته می‌شود که بر پایهٔ کار یدی زمخت انجام می‌گیرند یعنی بیش از آنکه محتاج ابزارهای تولید باشند بر قدرت جسمانی و زور بازوی نیروهای کار متکی‌اند. به همان نسبتی که ماشین‌آلات پیشرفت می‌کنند مقیاس این قبیل کارهای زمخت نیز گسترش می‌یابد. به قول مارکس:

تکثیر وسایل تولید و وسایل معاش به همراه کاهش نسبی تعداد کارگران استخدام‌شده موجب آزادسازی نیروهای کار و گسترش کار در رشته‌هایی از صنعت می‌شود که محصولات آن از قبیل کانال‌ها و انبارهای کالا و تونل‌ها و پل‌ها و غیره فقط در آیندهٔ دور ثمربخش هستند {...} افزایش تعداد کارگرانی که به وسیلهٔ این رشته‌ها جذب به کار می‌شوند به طور مستقیم با ضرورت انجام خشن‌ترین کارهای یدی بستگی دارد. در حال حاضر می‌توان به مثابهٔ عمده‌ترین صنایعِ این نوع به فاکتوری‌های تولید گاز و خطوط تلگراف و کشتی‌رانی بخار و راه‌آهن اشاره کرد. (مارکس سرمایه جلد یک فصل سیزده)

به‌علاوه مازاد جمعیت مناسب‌ترین پایه برای گسترش اشتغال نامنظم و تولید پراکنده است. مارکس در این مورد چنین توضیح داده است:

با پیشرفت و نفوذ سیستم فاکتوری و انقلاب کشاورزی که همراه آن است {...} سازمان تبلوریافتهٔ مانوفاکتوری که ناشی از تقسیم کار قدیم است متلاشی شده و راه برای تغییرات دائمی باز می‌شود. اینک بر خلاف دوران مانوفاکتوری قدیم نقشهٔ کار بر پایهٔ استفاده از کار زنان و کودکان و بر اساس گماشتن کارگران ناماهر و غیرمتخصص و به طور خلاصه بر مبنای آنچه انگلیسی‌ها به نحوی خصلت‌نما «کار ارزان» می‌نامند قرار می‌گیرد. این حکم به خصوص در مورد صنعت خانگی صادق است؛ اعم از اینکه صنعت مزبور در خانه‌های کارگری انجام شود یا در کارگاه‌های کوچک. این صنعت خانگی جدید با صنعت خانگی قدیم که مستلزم پیشهٔ شهری خودمختار و اقتصاد دهقانی مستقل بود هیچ چیز مشترکی جز اسم

ندارد. امروزه صنعت مزبور تبدیل به شعبهٔ خارجی فاکتوری‌ها و مانوفاکتورها شده است. در جنب کارگران فاکتوری که در یک مکان متمرکزند و مستقیماً تحت فرمان قرار گرفته‌اند سرمایه یک سپاه کارگری دیگر را که در حاشیهٔ شهرهای بزرگ و روستاها پراکنده‌اند و عبارت از کارگران خانگی هستند به وسیلهٔ تارهای نامرئی به حرکت در می‌آورد {...} این بهره‌کشی در به‌اصطلاح صنعت خانگی به مراتب شرم‌آورتر از مانوفاکتور و فاکتوری است؛ زیرا در نتیجهٔ پراکندگی کارگران از نیروی مقاومت آنان کاسته می‌شود؛ از سوی دیگر یک سلسله از مفت‌خوران راهزن نیز خود را واسط بین کارگران و کارفرمای اصلی قرار می‌دهند؛ و نیز به آن سبب که کار خانگی باید در همه جا با کار ماشینی در رقابتی نامنصفانه مبارزه کند. در این آخرین پناهگاهی که صنعت بزرگ برای کارگران «زائدشده» باقی گذارده است ناگزیر رقابت بین کارگران به سرحدات خود می‌رسد. (مارکس سرمایه جلد یک فصل سیزده)

***

اکنون با توجه به ابعاد سه‌گانهٔ انکشاف ناموزون می‌توان مسألهٔ فوق‌سودهای امپریالیستی را به سادگی درک کرد: «یک گام به پیش و دو گام به پس.» سرمایهٔ مالی (یعنی سرمایهٔ صنعتی انحصاری که به دم‌ودستگاه بانک‌ها مجهز گشته و بر تجارت خارجی مستولی شده است) در مرحلهٔ امپریالیستی می‌تواند انکشاف ناموزون ماشین‌آلات و مواد خام و نیروهای کار را در ابعاد بین‌المللی به خدمت خویش درآورد. یعنی رواج ماشین‌آلات پیشرفته و صنایع بزرگ در یک منطقه را به مدد جریان سیال

اعتبارات با زمخت‌ترین شکل استخراج مواد خام در منطقهٔ دوم و گسترش تولید خرد کالایی در منطقهٔ سوم همراه سازد و مبادلات‌شان را سازمان دهد. با توجه به اینکه بازارهای ۳ منطقهٔ مذکور در ۳ قلمرو اقتصادی-اجتماعی-سیاسی-فرهنگی مجزا و تحت ۳ واحد پولی متمایز عمل می‌کنند معیار کار اجتماعاً لازم در میان‌شان شکل نمی‌گیرد و سرمایهٔ مالی انحصاری می‌تواند بدون تن دادن به فرایند هم‌ترازسازی سودها و قیمت‌های تولید به فوق‌سود امپریالیستی برسد.

از سوی دیگر با توجه به اینکه بت‌وارگی سرمایه به کامل‌ترین شکل خود تکامل یافته است کل این حرکتِ نامشهود که به میانجی هزاران واسطه انجام می‌شود در پس پدیدارهای ظاهری‌ای همچون اقتصاد دانش‌بنیان و اقتصادِ دات‌کام و اقتصادپساصنعتی مستور می‌ماند و در پیچیدگی آن‌ها غیرقابل فهم می‌شود تا عده‌ای بتوانند ادعا کنند که منشأ سودهای اخیر به استثمار زحمت‌کشان برنمی‌گردد. پیچیدگی مسأله و رازوارگی فوق‌سودهای امپریالیستی با این واقعیت تشدید می‌گردد که تولیدکنندگان خرد و کارکنان خوداشتغالی و شاغلان مراکز تولیدی عقب‌مانده ظاهراً مستقل‌اند و هیچ پیوندی آشکار و ملموسی با صنایع پیشرفتهٔ امپریالیستی ندارند و چنان‌اند که گویی نه نیروی کارشان را به کسی می‌فروشند و نه ارزش اضافی تولید می‌کنند. اما راز تمامی صورت‌های بت‌واره‌ای که سرمایهٔ مالی در قالب‌شان رخ می‌نمایاند (از سرمایه‌سازی مجازی تا تلاطمات بازارهای بورس و از حرکات نرخ بهرهٔ بانکی و وام‌های مشتقه تا نوسان‌های نرخ ارز و طلا و غیره و غیره) چیزی جز تغذیهٔ جریان خام ارزش از طریق رشد الحاقی یا مرکب در ابعاد جهانی نیست: اقتصاد

پیشرفته با ترکیب ارگانیک بالا به عنوان بخش اصلیْ اقتصادهای عقب‌ماندۀ دارای ترکیب‌پایین را به بخش متمم خویش تبدیل می‌کند و از محل کار اضافی آن‌ها تغذیه می‌شود. (بوخارین امپریالیسم و اقتصاد جهانی فصل سه) توضیحات لنین در این خصوص بسیار روشن‌گر است:

> حجم عظیمی از سرمایۀ مالی در دست عدۀ معدودی متمرکز شده و شبکۀ انبوهی از مناسبات و ارتباطات را به وجود آورده است. دامنۀ این شبکه با چنان وسعت غیرقابل‌تصوری گسترش یافته که نه فقط تودۀ سرمایه‌داران بزرگ و صاحب‌کاران متوسط بلکه حتی خرده‌پاترین تولیدکنندگان را هم در دوردست‌ترین مناطق تابع سرمایۀ مالی نموده است. (لنین امپریالیسم به مثابۀ بالاترین مرحلۀ سرمایه‌داری فصل یک)

به این ترتیب سرمایۀ انحصاریِ بخش اصلی این امکان را می‌یابد که به مدد برنامه‌ریزی علمیْ ناموزون بودن انکشاف سرمایه‌داری را به صورت فوق‌سودهای امپریالیستی خودش عینیت بخشد. البته سرمایۀ مالی انحصاری هرگز قانون ارزش نقض نمی‌کند و هرگز قیمت‌های بالاتری را به مصرف‌کنندگان تحمیل نمی‌کند تا به سود بالاتری برسد. نه! سرمایۀ انحصاری هر چقدر هم که قوی باشد فقط در چارچوب قانون ارزش اعمال قدرت می‌کند. زیرا تنها ابزاری که برای تحمیل انحصار در اختیار دارد خودِ قانونِ غیرعقلانی ارزش است. از قضا قیمت فروش کالاهای سرمایۀ انحصاری بین‌المللی اغلب کمتر از قیمت تولید اجتماعی‌شان در هر اقتصاد ملی است. اما در همان حال سود بنگاه امپریالیستی هنوز بسیار بیشتر از سود عمومی هر اقتصاد ملی است. زیرا

موانع موجود بر سر راه سایر سرمایه‌ها باعث می‌شود در سطوح پایین‌تر به هم‌ترازی برسند. (میک پژوهشی در نظریهٔ ارزش-کار فصل هفت) همه چیز همانطور است که باید بر اساس قانون ارزش باشد. فقط اینکه با تعادل کاهندهٔ نرخِ سودِ عمومی هم بحران به عمق می‌رود و هم رشد نیروهای بارآور کند و ناموزون‌تر می‌شود.

چنین به نظر می‌رسد که رواج تولید خرد عقب‌مانده ناشی از راه نیافتن سرمایه‌داری به بخش متمم است. نه! حقیقت این است که گسترش تولید خرد نتیجهٔ انکشاف سرمایه‌داری و رواج ماشینیسم و دفع نیروهای کار از سایر شاخه‌های تولید است. چنین به نظر می‌رسد که بخش متمم به دلیل عدم رشد نیروهای بارآورش دچار وابستگی است و نمی‌تواند به طور مستقل انکشاف یابد. نه! حقیقت این است که بخش اصلی به دلیل رشد نیروهای بارآورش دچار انسداد شده و ناچار است در انگل‌وارگی و وابستگی به کارِ زندهٔ بخش متمم زندگی کند. چنین به نظر می‌رسد که بازاریاب‌های قهار بخش اصلی می‌خواهند تکنولوژی‌های منسوخ کشور خود را چند برابر قیمت به بخش متمم قالب کنند. نه! حقیقت این است که وفور بیش از حد سرمایهٔ واقعی در بخش اصلی اجازه نمی‌دهد ماشین‌آلاتی که هنوز به خوبی کارایی دارند در همان بخش اصلی توسط جمعیت بیکارش به کار بیافتند. چنین به نظر می‌رسد که تنگ‌نظری سرمایهٔ انحصاری اجازهٔ بهره‌برداری از پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها را به بخش متمم نمی‌دهد. نه! حقیقت این است که قیمت نازل نیروی کار در بخش متمم باعث می‌شود جایگزینی کار مرده به جای کار زنده به صرفه نباشد. چنین به نظر می‌رسد که دولت مرتجع بخش متمم می‌کوشد با کاهش دستمزدها نظر

مساعد بخش اصلی را برای سرمایه‌گذاری جلب کند. نه! حقیقت این است که کاهش دستمزدها معلول سرمایه‌گذاری‌های موفق پیشین است که به شکل‌گیری مازاد جمعیت در بخش متمم انجامیده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که استثمار و نابرابری اجتماعی در بخش اصلی کمتر از بخش متمم است. نه! حقیقت این است که نرخ استثمار در بخش اصلی بسیار بیشتر از بخش متمم است. آری ... چنین به نظر می‌رسد که انکشاف بیشتر سرمایه‌داری می‌تواند راه برون‌رفتی از این بن‌بست ارائه دهد. ولی نه ... حقیقت این است که بالاترین مرحلهٔ انکشاف سرمایه‌داری چیزی جز همین بن‌بست نیست.

۳–۹) نظریهٔ دستمزد

می‌توان ملاحظات مارکس راجع به دستمزد را به شرح زیر دسته‌بندی کرد:

(I) دستمزد بهایی است که سرمایه‌دار بابت استفاده از نیروی کار می‌پردازد.

در اینجا نیز همچون تمامی کالاهای دیگر ارزش نیروی کار با مقدار زمان لازم برای تولید آن تعیین می‌شود. «ارزش نیروی کار منوط به ارزش وسایل معیشتی است که بنا به روال معمول برای یک نفر کارگر متوسط ضروری است. حجم این وسایل معیشت در دورهٔ معین و در جامعهٔ مشخص معلوم است و لذا باید آن را به مثابهٔ مقداری ثابت تلقی نمود. آنچه تغییر می‌کند ارزش این مقدار است.» (مارکس سرمایه جلد یک فصل پانزده)

مقدار وسایل معاش لازم توسط سه عامل تعیین می‌شود: (الف) عامل فیزیولوژیک: مقدار کالایی که برای بقای صرف کارگر ضروری است و بنا به اصول زیست‌شناسی

تعیین می‌شود. (ب) عامل تاریخی-اجتماعی: مقدار کالایی که برای تطابق کارگر با سطح عمومی تمدن در همان جامعه ضروری است و بنا به وضعیت فرهنگی-اخلاقی تعیین می‌شود. (ج) عامل طبیعی: مقدار کالایی که برای پرورش و آموزش نسل بعدی کارگران ضروری است و بنا به شکل غالب زندگی خانوادگی تعیین می‌شود.

(II) قیمت نیروی کار نیز مانند هر کالای دیگری دچار نوسان است.

نوسان دستمزدهای متعارف عمدتاً ناشی از تغییر قیمت وسایل معاش است. هر گاه وسایل معاش به دلیل افزایش بارآوری ارزان شوند ارزان‌سازی نیروی کار رخ داده.

نوسان‌های عرضه‌وتقاضای کار نیز منجر به تغییر دستمزدها می‌شوند. عرضهٔ کار توسط ۳ عامل تعیین می‌گردد: (الف) تعداد کارگران جویای کار (ب) ساعات کار روزانه (ج) شدت کار. هر گونه نوسان در عرضه و تقاضای کار منجر به تغییر مقدار وسایل معاش می‌شود. اگر مقدار وسایل معاش تا آن اندازه کاهش یابد که فقط به عنصر فیزیولوژیک محدود گردد سقوط دستمزد به زیر ارزش نیروی کار رخ داده است.

تشکل‌یابی کارگران در سندیکاها می‌تواند تا حدودی بر عرضهٔ کار و نتیجتاً نوسانات قیمت نیروی کار تأثیر بگذارد اما فقط در حدود مشخص. در اینجا نیز همچون سایر موارد نقش عوامل عینی پررنگ‌تر از ارادهٔ مالکان کالاهاست.

(III) قیمت نیروی کار همچون قیمت کالاها از وضعیت چرخهٔ کسب‌وکار تأثیر می‌پذیرد.

دستمزدها از دورهٔ فعالیت متوسط تا دورهٔ کسادی رفته‌رفته افزایش می‌یابند اما در دورهٔ رکود ناگهان سقوط می‌کنند. از آنجا که چرخهٔ کسب‌وکار در دل فرایند انباشت سرمایه به حرکت درمی‌آید. باید تغییرات دستمزد را به مدد سطوح مختلف فرایند انباشت توضیح داد.

انباشت صرفاً کمی باعث می‌شود تقاضا برای استخدام کارگر افزایش یابد و نتیجتاً دستمزدهای پرداختی رشد می‌کنند.

با تراکم سرمایه تقاضا برای استخدام نیروی کار جدید همچنان رشد می‌کند؛ ولی نه با سرعت سابق. از سوی دیگر رشد بارآوری به ارزان‌سازی وسایل معاش می‌انجامد. در نتیجهٔ این دو عامل روند افزایش دستمزدها از سرعت می‌افتد و رفته‌رفته متوقف می‌شود.

فرایند تمرکز باعث شکل‌گیری ارتش ذخیرهٔ کار می‌شود. در نتیجه عرضهٔ کار به شدت افزایش می‌یابد و متعاقباً دستمزدها به زیر ارزش سقوط می‌کنند، یعنی تا حد وسایل معاش حیاتی و پایین‌تر از آن کاهش می‌یابند.

(IV) نرخ دستمزد پرداختی با چک‌وچانه‌زنی تعیین نمی‌شود بلکه قانون‌مندی‌های خاصی دارد. مارکس در این مورد توضیح می‌دهد:

> از قانون تولید سرمایه‌داری به طور ساده چنین نتیجه می‌شود که رابطهٔ بین سرمایهٔ انباشته و نرخ دستمزد چیزی نیست جز رابطهٔ بین کار اجرت‌نیافته‌ای که به سرمایه مبدل شده است و کار الحاقی‌ای برای به جریان افتادن سرمایهٔ الحاق‌شده لازم است. بنابراین رابطهٔ مزبور به هیچ وجه نسبت دو مقدار مستقل از یکدیگر یعنی از یکسو مقداری سرمایه و از سوی دیگر تعداد جمعیت

کارگری نیست. این رابطه در تحلیل نهایی فقط رابطهٔ بین کار بی‌اجرت و بااجرت در درون جمعیت واحد کارگری است. به این‌سان اگر حجم کار بی‌اجرتی که طبقهٔ کارگر تسلیم می‌کند و به وسیلهٔ طبقهٔ سرمایه‌دار انباشته می‌شود به آن اندازه بزرگ باشد که مبدل شدنش به سرمایه فقط از طریق الحاق کاری فوق‌العاده بزرگ امکان‌پذیر شود آنگاه دستمزد ترقی می‌کند. در این حالت در صورتی که سایر شرایط یکسان باقی بمانند از کار بی‌اجرت بالنسبه کاسته می‌شود. ولی به محض اینکه کاهش مزبور به نقطه‌ای برسد که دیگر اضافه‌کارِ تغذیه‌کنندهٔ سرمایه به میزان عادی تسلیم نشود آنگاه واکنشی دیگر پدیدار می‌گردد؛ یعنی سهم کمتری از درآمد به صورت سرمایه درمی‌آید و انباشت سست می‌شود و حرکت صعودی دستمزد سرکوب می‌شود. به این ترتیب ترقی قیمتِ کار در درون مرزهایی باقی می‌ماند که نه تنها اساس سیستم سرمایه‌داری را دست‌نخورده نگاه می‌دارد بلکه تجدیدتولید آن را به مقیاس رشدیابنده تضمین می‌کند. پس در واقع قانون عام انباشت سرمایه‌داری مبین آن است که ماهیت انباشت نافی هر آن‌چنان ترقی‌ای در بهای کار است که بتواند تجدیدتولید مناسبات سرمایه‌داری و تجدیدتولید گستردهٔ خود سرمایه را به خطر بیاندازد. (مارکس سرمایه جلد یک فصل بیست‌وسه)

(V) قیمت نیروی کار یا دستمزد با قیمت کار برابر نیست.

زمان کار به دو بخش تقسیم می‌شود: زمان کار لازم و زمان کار اضافی. سرمایه‌دار به هنگام پرداخت دستمزد فقط کار لازم یعنی ارزش وسایل معاش کارگر را می‌پردازد؛ اما در

عوض کار زندهٔ کارگر را می‌خرد که بسته به طول کار روزانه ارزش بزرگ‌تری را تولید خواهد کرد. اگر دستمزد با طول کار لازم سنجیده شود بهای نیروی کار و اگر با کل روزانهٔ کار سنجیده شود بهای خود کار است. به این ترتیب از تقسیم دستمزد بر کل زمان کار شاخصی به نام قیمت کار به دست می‌آید. البته قیمت کار مفهومی است متناقض. زیرا «کار به عنوان عنصر ارزش‌زا به تنهایی و جدا از وسایل تولید نمی‌تواند هیچ ارزشی داشته باشد. از این رو هیچ کمیت مشخصی از کار نیز نمی‌تواند دارای ارزشی باشد که تعبیر آن را به قیمت میسر سازد و در برابری با کمیت مشخصی از پول قرار دهد. دستمزد شکل استتاریافته‌ای است که در آن بهای روزانهٔ نیروی کار همچون قیمت کاری تلقی می‌شود که طی یک روز از آن نیرو تراوش می‌کند.» (مارکس سرمایه جلد دو فصل یک)

واضح است که هر چه مقدار کار اضافی بیشتر باشد قیمت کار ارزان‌تر خواهد بود. معمولاً به دلیل تفاوت در میزان بارآوری و نرخ استثمارْ قیمت کار در کشورهای پیشرفته ارزان‌تر از کشورهای عقب‌مانده است؛ اگرچه قیمت نیروی کار در کشورهای عقب‌مانده ارزان‌تر از کشورهای توسعه یافته است. به همین ترتیب قیمت نیروی کار ماهر گران‌تر از قیمت نیروی کار ساده است. ولی قیمتِ کارِ ساده گران‌تر از قیمت کار ماهر است. در این مورد باید توجه داشت که تمایز کارگر ساده و کارگر ماهر چندان تمایز معتبری نیست. به قول مارکس:

> تفاوت بین کار عالی‌تر و کار ساده یا کار آموزش‌یافته و کار بدون‌آموزش تا حدی فقط مبتنی بر تصورات است و تا حدی بنا بر تفاوت‌هایی است که مدت‌هاست واقعیت خود را از دست داده‌اند و تنها بر سبیل عادت بر جای

مانده‌اند و تا حدی نیز متکی به وضع وخیم قشرهایی از طبقهٔ کارگر است که کمتر از دیگران امکان یافته‌اند ارزش نیروی کار خویش را بازستانند. حوادث تصادفی نیز چنان نقش بزرگی ایفا می‌کنند که کارهای عالی و ساده جای خود را تغییر می‌دهند {...} از این گذشته نباید تصور کرد که به‌اصطلاح کار عالی مقام مهمی را در مجموع کار ملی احراز می کند. (مارکس سرمایه جلد یک فصل پنج)

(VI) تأثیرات نوسان‌های دستمزد بر قیمت کالا اصلاً شباهتی به نوسان‌های قیمت مواد خام و ماشین‌آلات ندارد.

افزایش قیمت مواد خام و ماشین‌آلات مستقیماً قیمت کالاها را افزایش می‌دهد؛ ولی تأثیر افزایش دستمزد بسته به شرایط می‌تواند به افزایش قیمت کالا یا ثبات قیمت کالا یا کاهش قیمت کالا بیانجامد. زیرا قیمت کالا از کل زمان کار تأثیر می‌پذیرد در حالی که دستمزد فقط بیانگر زمان کار لازم است و کار اضافی پرداخت‌نشده را شامل نمی‌شود.

اگر دستمزدها به صورت عمومی ترقی کنند این به معنای افزایش کار لازم و کاهش کار اضافی است. در این حالت کل زمان کار تغییر نمی‌کند بنابراین ارزش و قیمت کالا نیز ثابت می‌ماند. البته شکی نیست که با ترقی عمومی دستمزدها هزینه‌های سرمایه‌داران افزایش می‌یابد اما افزایش هزینه‌ها فقط موجب کاهش سود می‌شود. «آنچه در اینجا تغییر می‌کند قیمت کالا نیست. نسبتی که طبق آن قیمت کالا میان دستمزد و سود

تقسیم می‌شود تغییر می‌کند.» (مارکس سرمایه جلد دو فصل هفده) در چنین حالتی نرخ سود عمومی کاهش می‌یابد. بنابراین:

افزایش دستمزد در سرمایه‌های ترکیب‌متوسط کاملاً با کاهش نرخ سود جبران می‌شود و قیمت‌های تولید ثابت می‌ماند.

سرمایه‌های ترکیب‌بالا که به طئر نسبی تعداد اندکی کارگر در استخدام دارند بیش از آنکه از افزایش دستمزدها متأثر شوند از کاهش نرخ سود تأثیر می‌پذیرند. بنابراین در صورت افزایش عمومی دستمزدها نهایتاً قیمت تولید سرمایه‌های پیشرفته‌تر کاهش می‌یابد.

سرمایه‌های ترکیب‌پایین که کارگران زیادی در استخدام دارند بیشتر از افزایش دستمزدها تأثیر می‌پذیرند نه از کاهش نرخ سود؛ بنابراین در تحلیل نهایی قیمت تولیدشان افزایش می‌یابد.

کل حرکت حاکی از آن است که با تداوم افزایش دستمزد لاجرم قیمت‌ها رفته‌رفته به سمت قیمت تولید سرمایه‌های ترکیب‌بالا گرایش پیدا می‌کنند. یعنی در درازمدت با افزایش عمومی دستمزدها قیمت کالاها کاهش می‌یابد.

ترقی عمومی دستمزدها فقط در صورتی به افزایش عمومی قیمت‌ها می‌انجامد که افزایش دستمزد بیش از مقدار ارزش اضافی باشد.

(VII) کارگران بارآور خود مزد خویش را تولید می‌کنند. اما کار بارآور چیست؟

کار مزدی‌ای که ارزش اضافی تولید می‌کند کار بارآور است. «در اینجا مفهوم کار بارآور به رابطۀ بین کارگر و محصول کار او اشاره نمی‌کند بلکه نشان‌دهندۀ یک رابطۀ اجتماعی ویژه است.» (مارکس سرمایه جلد یک فصل چهارده) کار بارآور به عنوان یک رابطۀ اجتماعی ویژه عبارت است از خرید نیروی کار توسط سرمایه و استفاده از آن به عنوان تولیدکنندۀ ارزش و ارزش اضافی.

خرید نیروی کار به عنوان خدمت یعنی استفاده از آن به عنوان تولیدکنندۀ ارزش‌های استفاده آن را به کار بارآور تبدیل نمی‌کند. عموماً مزدِ خدمت با توجه به ارزشی که تولید کرده است تعیین می‌شود نه توسط لوازم معاشِ لازم برای خدمت‌کار. بنابراین مزدی که در اینجا پرداخت می‌شود به عنوان درآمد هزینه شده است نه به عنوان سرمایه. (در اینجا منظور از خدمت همان «بخش خدمات» نیست که تحت مناسبات اجتماعی کار مزدی سازمان یافته است. معنای خدمت همانا رفع احتیاجات شخصیِ انسان‌های دیگر در جریان یک رابطۀ منفرد است؛ مانند رابطۀ صاحب‌خانه با خدمتکار خانگی. این رابطه سراپا با مناسبات اجتماعی کارگران مزدی در بخش خدمات تفاوت دارد.)

علاوه بر این خرید نیروی کار با سرمایه و حتی انجام کار اضافی لزوماً کار را به کار بارآور تبدیل نمی‌کند. شرط نهایی بارآور بودن کار همانا تولید مستقیم ارزش اضافی یعنی منعقدکردن بلاواسطۀ کار اضافی در کالاست. بنابراین کار مزدی‌ای که خارج از عرصۀ تولید به انجام می‌رسد ولو حاوی کار اضافی باشد بارآور نیست؛ مثل کارگران مزدی سرمایۀ بازرگانی که میزان دستمزدشان با هزینه‌های بازتولید نیروی کار محاسبه

می‌شود و با این حال بارآور نیستند. زیرا کار اضافی آنان در جهت تولید هیچ محصولی نیست و فقط به تغییر شکل ارزش مربوط است.

البته برخی از هزینه‌های بازرگانی وارد ارزش کالا می‌شوند. بنابراین کارهای مربوطه بارآور هستند. «این قبیل هزینه‌ها ممکن است از روند تولید سرچشمه بگیرند ولی فقط در جریان دَوَران به انجام برسند. لذا خصلت بارآور آن‌ها زیر شکل دَوَرانی مستور می‌ماند.» (مارکس سرمایه جلد دو فصل شش) برای مثال هزینه‌های تشکیل ذخیرهٔ کالایی و انبارداری که از خود روند تولید نشأت می‌گیرد وارد ارزش کالا می‌شوند و بارآورند؛ گرچه فقط در جریان دَوَران ظاهر می‌شوند. (البته اگر انبارداری صرفاً به معنای احتکار کالاها باشد هزینه‌های آن وارد ارزش نمی‌شود.) به همین ترتیب هزینه‌های حمل‌ونقل کالاها نیز وارد ارزش کالا می‌شوند اگرچه فقط در محیط دوران به ظهور می‌رسند. بنابراین بخشی از کارگران تجارت‌خانه یعنی کارگران انبارداری و حمل‌ونقل بارآورند.

فعالیت‌هایی که در عرصهٔ نظام اعتباری به انجام می‌رسند هیچ یک بارآور نیستند. زیرا کلیهٔ این فعالیت‌ها صرفاً معطوف به تغییر شکل ارزش هستند. علاوه بر این حتی در خود محیط تولید نیز شکل‌هایی از کار نابارآور به منصهٔ ظهور می‌رسند. مارکس در این مورد می‌نویسد:

> از یک سو در همهٔ کارهایی که برای انجام آن افراد متعددی همکاری می‌کنند پیوستگی و وحدت روند ضرورتاً در ارادهٔ فرماندهی و در وظایفی تعبیر می‌شود که مربوط به کارهای جزء نیست و کل مانوفاکتور را در مجموع خود در

برمی‌گیرد؛ مانند وظیفه‌ای که یک رهبر ارکستر ایفا می‌نماید. این کار بارآوری است که ناگزیر باید در هر شیوهٔ تولید ترکیبی‌ای انجام شود. از سوی دیگر این کار مراقبت و کنترل در هر شیوهٔ تولیدی که مبتنی بر تضاد تولیدکنندگان مستقیم و مالکان وسایل تولید باشد ضروری است. هر قدر این تضاد بیشتر باشد به همان اندازه نیز نقشی که این کار مراقبت ایفا می‌کند بزرگ‌تر است {...} کار مدیریت و کنترل تا آنجا که وظیفهٔ ویژه‌ای نیست که از طبیعت هر کار اجتماعی ترکیبی ناشی می‌شود بلکه از تضاد میان صاحب وسایل تولید و نیروهای کار برمی‌خیزد یعنی وظیفه‌ای که ناشی از انقیاد تولیدکنندگان مستقیم است کار بارآور نیست. (مارکس سرمایه جلد سه فصل بیست‌وسه)

در تمامی این موارد دستمزد کارگر نابارآور نه محصول کار خود او که بخشی از ارزش اضافی استخراج‌شده از کارگران بارآور است.

(VIII) اگر (.n) نماد تعداد کالاهای تولیدشدهٔ یک بنگاه باشد شرط سودآوری بنگاه به شرح زیر است:

$$\frac{c.+v.}{n.} < \frac{\Sigma\,(c+v+s)}{\Sigma\,(n)}$$

در مرحلهٔ امپریالیسم تودهٔ بزرگی ازاضافه‌جمعیت به تولید خرد کالایی (خواه پیشه‌وری خواه دهقانی) کشانیده می‌شوند. اما کار خوداشتغالی در بنگاه‌هایی صورت می‌گیرد که دقیقاً معکوس شرط فوق در موردشان صادق است. فرایند کار در این بنگاه‌ها با چنان ابزارهای ابتدایی و چنان بارآوری نازلی انجام می‌شود که به موجب آن داریم:

$$\frac{c.+v.}{n.} \geq \frac{\Sigma\,(c+v+s)}{\Sigma\,(n)}$$

اگر دو طرف فورمول فوق برابر شوند این نوع بنگاه‌ها هیچ سود کسب نمی‌کنند و عایدات‌شان برابر با دستمزدهای متعارف خواهد بود. اگر سمت چپ بزرگ‌تر باشد کل درآمدخالص بنگاه (پس از کسر هزینهٔ استهلاک ابزارهای ابتدایی) حتی کمتر از مزد بخورونمیر یک کارگر ساده خواهد بود و فقط برای ادامه یک زندگی گیاه‌وار کفایت می‌کند.

تا جایی که این بنگاه‌های خوداشتغالیِ ظاهراً مستقل و ظاهراً مالک وسایل تولید با افزایش شدت کار و تشدید خوداستثماری (از طریق کار فامیلی کودکان و پدرسالاری شنیعانه) در مقابل ورشکستگی و خانه‌خرابی مالکان‌شان مقاومت می‌کنند جریانی از ارزش خام را به سوی سرمایه‌های ترکیب‌بالا جاری می‌سازند. برای مثال فرض می‌کنیم یک بنگاه خوداشتغالی عقب‌مانده کالایی را با ۱۰ ساعت زمان کار انفرادی تولید می‌کند که ارزش اجتماعی آن فقط ۱ ساعت است. در این حالت بنگاه مزبور در حقیقت ۹ ساعت کار اضافی انجام داده است که به صورت سود فوق‌العادهٔ بنگاه‌های پیشرفته مادیت می‌یابد. بنابراین اگرچه در اینجا ظاهراً نشانی از خریدوفروش نیروی کار به چشم نمی‌خورد اما تا جایی که امپریالیسم شکل غالب سرمایه‌داری باشد درآمد بنگاه‌های مزبور در حقیقت چیزی جز دستمزد نیست و کاری هم که انجام می‌دهند همانا کار بارآور حاوی ارزش اضافی است که سود آن به سرمایه‌های ترکیب‌بالا می‌رسد.

۳–۱۰) نظریهٔ اجاره‌بها

دیدیم که اگر ترکیب سرمایه کوچک‌تر از ترکیب میانگین اجتماعی باشد ارزش اضافی استخراج‌شده بزرگ‌تر از سود متعارف اجتماعی خواهد بود. اگر مانعی بر سر راه

تجارت آزاد وجود نداشته باشد پس از آنکه سرمایهٔ ترکیب‌پایین به سودش رسید مابه‌التفاوت ارزش اضافی وارد فرایند هم‌ترازسازی عمومی می‌شود و سر از بنگاه‌هایی درمی‌آورد که ترکیب ارگانیک بالاتری دارند.

همچنین دیدیم یک بنگاه می‌تواند با افزایش ترکیب سرمایه و ترقی بارآوری خویش در کوتاه‌مدت به فوق‌سودهای انحصاری دست یابد. اما اشاعهٔ تکنولوژی‌های نوین باعث می‌شود رفته‌رفته ترکیب ارگانیک تمام سرمایه‌ها افزایش پیدا کند و منشأ این سود فوق‌العاده از انحصار دربیاید. چنانچه مانعی بر سر راه حرکت آزادانهٔ سرمایه‌ها وجود نداشته باشد این دو فرایند پیوسته یکدیگر را تکمیل می‌کنند و به توزیع همگن ارزش اضافه می‌انجامند. در مورد بخش کشاورزی و سایر بخش‌های متکی به زمین مالکیت انحصاری ارضی همان مانعی است اجازهٔ بروز چنین روندی را نمی‌دهد.

مالکیت انحصاری زمین نظر به اهمیت آن در انباشت به‌اصطلاح بدوی و نقش آن در شکل‌گیری پرولتاریای آزاد جزو پیش‌شرط‌های انکشاف سرمایه‌داری است. البته در شیوه تولید سرمایه‌داری « مالکیت ارضی از طریق دورانداختن تمام تزئینات و ارتباطات قدیمی سیاسی و اجتماعی‌اش شکل خالص اقتصادی پیدا می‌کند {و حفظ می‌شود}.» (مارکس سرمایه جلد سه فصل سی‌وهفت) بنابراین حرکت سرمایه‌ها در بخش کشاورزی حتی در تکامل‌یافته‌ترین مرحلهٔ انکشاف به مانع برمی‌خورد و با سهولت انجام نمی‌گیرد. در این خصوص باید به این مسأله نیز توجه داشت که انکشاف ناموزون منابع مواد خام یکی از مهم‌ترین سلاح‌های سرمایهٔ مالی‌صنعتی جهت تحمیل انحصار است. بنابراین طبقهٔ زمین‌دار در دوران امپریالیسم به شدت تقویت می‌شود.

طبق توضیحات مارکس سرمایه‌ها به طور معمول فقط سود فوق‌العاده‌ای را مشروع می‌شمارند که در درون یک حوزۀ تولید توسط یک مرکز تولید پیشرفته به چنگ می‌آید و سود میانگین عمومی را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. این سود فوق‌العاده بنگاه‌های عقب‌مانده را تحریک می‌کند که بنیاد تکنیکی و سازمان فنی‌شان را ترقی دهند. اما این حکم در مورد سود فوق‌العادۀ یک حوزه نسبت به حوزه دیگر صادق نیست. در مورد اخیر سود فوق‌العاده به عنوان درآمدی مشروع به رسمیت شناخته نمی‌شود و سایر سرمایه‌ها به حوزۀ مربوطه هجوم می‌آورند تا به نوبت خویش از این سود فوق‌العاده تکه‌ای بردارند. بنابراین اگر سود فوق‌العاده‌ای در میان حوزه‌های مختلف تولید ظاهر شود نرخ سود عمومی را متأثر می‌سازد. اما اگر حرکت سرمایه‌ها با نیرویی بیگانه مواجه شود سود اضافی یک حوزه می‌تواند پابرجا باقی بماند. «مالکیت ارضی یک چنین محدودیت و قدرت بیگانه‌ای را در برابر سرمایه‌گذاری روی زمین نمایندگی می‌کند و اضافه‌سود را به صورت اجاره‌بهای ارضی تصاحب می‌نماید.» (مارکس سرمایه جلد سه فصل چهل‌وپنج)

پیش از آغاز بحث‌های اصلی دربارۀ قوانین رانت ارضی لازم است چند نکته روشن شود. اول آنکه ماهیت طبیعی کشاورزی مستلزم صرف مقدار فراوانی کار در بازه‌های زمانی کوتاه (همچون دوره‌های کاشت و برداشت محصول) و بیکار ماندن در سایر فصول است. بنابراین نیروی کار کشاورزی اکثراً از محل ارتش ذخیرۀ کار تأمین می‌شود و میزان دستمزدها در این حوزه بسیار پایین است. اما این موضوع در مفروضات مطالعۀ زیر لحاظ نشده زیرا هدف بحث‌مان صورت‌بندی قوانین عام کشاورزی سرمایه‌دارانه است.

دوم آنکه بخش صنعت (به خاطر حرکت آزادانهٔ سرمایه‌ها) در تعیین سود متعارف اجتماعی همواره نقش تعیین‌کننده‌تری از کشاورزی ایفا می‌کند. بنابراین تشکیل سود میانگین کشاورزی «مستلزم این است که شیوهٔ تولید سرمایه‌دارانه بر تمام حوزه‌های تولید و کل جامعهٔ بورژوایی حاکم باشد طوری که شرایط لازمه‌اش از جمله رقابت آزاد بین سرمایه‌داران و قابلیت انتقال سرمایه‌ها از یک حوزهٔ تولید به حوزهٔ دیگر و سطح مشابهی از سود میانگین و غیره در بلوغ کامل‌شان موجود باشند.» (مارکس سرمایه جلد سه فصل سی‌وهفت)

سوم آنکه حتی اگر کشاورز سرمایه‌دار خودش مالک زمین باشد قوانین اجاره‌بها به حال خود باقی‌اند. در این حالت خاص کل منافعی که کشاورز سرمایه‌دارِ مالکِ زمین به جیب می‌زند برابر است با سود میانگین سرمایه‌اش به اضافهٔ اجاره‌بهای زمینش. با این حال اوضاع خرده‌مالکان روستایی بسیار متفاوت است. خرده‌مالک روستایی زیر بار دیون بانکی و نفوذ سلف‌خرها و غیره تنها سهمی از محصول خود را تصاحب می‌کند که معادل دستمزد کارگر سادهٔ کشاورزی است. در اینجا سود میانگین و سود فوق‌العادهٔ بخش کشاورزی به شکل سود سلف‌خر و بهرهٔ وام درمی‌آید و سرمایهٔ تجاری و سرمایهٔ بانکی را تغذیه می‌کند.

چهارم آنکه اجاره‌بهای زمین از دو جزء تشکیل شده است: (الف) اجاره‌بهای مطلق (r_a) که بنا به «حق مقدس» مالکیت ارضی به یکسان به تمام زمین‌داران تعلق می‌گیرد و مقدار آن فقط با تغییر مساحت اراضی تغییر می‌کند. (ب) اجاره‌بهای تفاضلی (r_d) که بنا به درجه مرغوبیت اراضی (کیفیت خاک و دسترسی به منابع آبی و وضعیت

طبیعی زمین و غیره) یا میزان فاصلهٔ زمین از بازارهای اصلی به اجاره‌بهای مطلق اضافه می‌شود. بنابراین مقدار کل اجاره‌بها برابر است با: $r = r_a + r_d$

پنجم آنکه در شاخهٔ کشاورزی ارزش‌اضافی ناشی از تولید مهم‌ترین مواد غذایی تعیین‌کنندهٔ میزان اجاره‌بهای تمام زمین‌های زراعی و چراگاه‌هاست. در سایر حوزه‌های تولید که زمین نقش مهمی ایفا می‌کند (مثلاً ساختمان‌سازی و استخراج معدن) همین قوانین در رابطه با تولید کالاهای مربوطه صادق‌اند.

ششم آنکه قیمت زمین از طریق اجاره‌بهای آن تعیین می‌شود. به این ترتیب که نخست مقدار اجاره‌بهای زمین با توجه به مقدار ارزش اضافی فوق‌العادهٔ آن تعیین می‌شود و سپس این مقدار معین اجاره‌بهای ارضی وارد محاسبات نرخ بهره می‌شود تا مشخص گردد که معادل با بهرهٔ چه مقدار سرمایهٔ مفروض است. در نهایت ارزش این سرمایهٔ مجازی به خود زمین نسبت داده می‌شود و قیمت آن را تعیین می‌نماید. از آنجا که نرخ بهره (به تبعیت از نرخ سود) ضرورتاً گرایش نزولی دارد پس حتی اگر اجاره‌بهای زمین ثابت بماند باز هم این مقدار ثابت اجاره‌بها در هر سال معرّف سرمایهٔ مجازی بزرگ‌تری خواهد بود و از این رو قیمت زمین در جامعهٔ سرمایه‌داری پیوسته افزایش می‌یابد. به این ترتیب موقعیت انحصاری طبقهٔ زمین‌دار که نخست از طریق انباشت به‌اصطلاح بدوی به دست آمده بود توسط خود انباشت سرمایه و نزول نرخ سود تثبیت می‌شود.

هفتم آنکه مطالعهٔ قوانین حاکم بر مالکیت ارضی نمی‌تواند بر شاخصی همچون میانگین اجاره‌بها در هکتار متکی باشد. زیرا این شاخص عنصر تعیین‌کنندهٔ شیوه تولید کنونی

(یعنی سرمایه) را پیشاپیش از تحلیل حذف می‌کند. برای مطالعهٔ قوانین حاکم بر مالکیت ارضی لازم است از شاخص نرخ اجاره‌بها استفاده کنیم. این شاخص از تقسیم مجموع کل اجاره‌بها بر کل سرمایهٔ تخصیص‌یافته به دست می‌آید: $R' = \frac{r}{c + v}$
نرخ اجاره‌بها نشان می‌دهد که هر واحد سرمایه چه میزان اجاره‌بها داده است.

هشتم آنکه اصطلاح «اجاره‌بهای ارضی» فقط در چارچوب یک اقتصاد ملی کارایی دارد. محصولات ارضی‌ای که وارد دورپیمایی بین‌المللی سرمایه می‌شوند از مقولهٔ فوق‌سودهای امپریالیستی تبعیت می‌کنند و تشکیل قیمت‌شان ربطی به مقولهٔ رانت ندارد. برای مثال اصطلاح رایج «رانت ارزی نفت» یک اشتباه تئوریک فاحش است که نشان می‌دهد نظریه‌پردازان مربوطه نسبت به تفاوت‌های دورپیمایی ملی و بین‌المللی سرمایه یا جاهل‌اند یا دست‌کم خودشان را به خریت می‌زنند. در این مثال° نفت صادراتی ایران (یعنی در واقع بخش اعظم تولیدات این حوزه) فاقد اجاره‌بهای ارضی است و فقط نفت فروش‌رفته در داخل کشور حاوی رانت است.

با ملحوظ داشتن این نکات در بحث زیر سه نوع زمین را مفروض داشته‌ایم: (X) نماد نامرغوب‌ترین زمین‌هاست (Y) نماد زمین‌هایی با مرغوبیت متوسط است و (Z) نماد مرغوب‌ترین زمین‌هاست. وضعیت اجاره‌بها را در این اراضی بررسی می‌کنیم. نظر به اینکه اجاره‌بهای مطلق فقط به انحصار زمین اشاره دارد و اجاره‌بهای تفاضلی به تأثیرات و تفاوت‌هایی دلالت می‌کند که در شرایط تولید پدیدار می‌شوند پس برای فهم موضوع و پرهیز از رازورزی باید کارمان را از اجاره‌بهای تفاضلی به عنوان شکلی آغاز کنیم که شرایط تولید را منعکس می‌سازد.

واضح است که استفاده از زمین مرغوب‌تر (Z) موجب افزایش تولید می‌شود و حجم محصول برداشت‌شده و بارآوری را افزایش می‌دهد و یک سود فوق‌العاده ایجاد می‌کند. رقابت بین سرمایه‌دارها گرایش دارد این نابرابری‌ها را لغو نماید تا سودهای فوق‌العاده با گذشت زمان از بین بروند. اما نیروی بارآور افزایش‌یافته در اینجا نه از خود سرمایه نشأت می‌گیرد و نه از کار. این بارآوری افزایش‌یافته به یک نیروی طبیعی جوش خورده است. وانگهی این نیروی طبیعی در دسترس تمامی سرمایه‌داران قرار ندارد؛ زیرا حق استفاده از زمین و شرایط طبیعی آن به دلیل پیش‌شرط قرار دادن مالکیت ارضی انحصاری محدود است. بنابراین بارآوری ناشی از این نیروی طبیعی به شرایط عام تولید تعلق نمی‌گیرد. در چنین وضعیتی سود فوق‌العادهٔ ناشی از شرایط طبیعیِ مساعدتر به مالک انحصاری زمین می‌رسد. این سود فوق‌العاده اجاره‌بهای تفاضلی نامیده می‌شود.

کشت‌کار بدترین زمین فقط به شرطی می‌تواند به سود میانگین عمومی برسد که اجاره‌بهای تفاضلی ندهد. زیرا اگر اجاره‌دار (X) مجبور به پرداخت این مبلغ باشد ناچار است آن را از سود عمومی خویش بپردازد. با این حساب می‌توان گفت که قیمت تولید کالاهای کشاورزی توسط نامرغوب‌ترین زمین تنظیم می‌شود که فقط حاوی سود میانگین است (و خود این سود میانگین توسط صنعت بزرگ تعیین می‌شود). یعنی اگر (pk) نماد قیمت تولید هر کالای منفرد کشاورزی (P'_M) نماد نرخ میانگین سود صنعتی و (c_x) و (v_x) نماد مصرف سرمایهٔ ثابت و سرمایهٔ متغیر برای تولید هر واحد کالای کشاورزی در بدترین زمین باشد آنگاه داریم:

$$pk = c_x + v_x + \left[P'_M \times (c_x + v_x)\right] = (c_x + v_x) \times (P'_M + ۱)$$

همانطور که قیمت تولید بخش صنعت نسبت عرضه‌وتقاضا را تنظیم می‌کرد قیمت تولید کشاورزی نیز با دایر و بایر کردن زمین‌ها عرضهٔ محصولات کشاورزی را تنظیم می‌کند. اگر تقاضا از عرضه پیشی بگیرد و قیمت‌ها از (pk) بالاتر بروند آنگاه زمین‌های نامرغوب‌تر از (X) نیز می‌توانند با نرخ سود میانگین مورد بهره‌برداری قرار بگیرند و در نتیجه عرضه افزایش می‌یابد. اگر عرضه بیش از تقاضا باشد و قیمت‌ها از (pk) پایین‌تر بروند اجاره‌دار (X) نمی‌تواند به سود میانگین برسد بنابراین زمین‌های نوع (X) به حال خود رها می‌شوند و عرضه کاهش می‌یابد.

واضح است که زمین‌های (Y) و (Z) بیشتر از (X) محصول می‌دهند. بنابراین آن‌ها برای تولید هر کالای منفرد° سرمایهٔ ثابت و متغیر کمتری مصرف می‌کنند. ولی قیمت تولید هر کالای منفرد آنان در همان سطح (pk) تنظیم می‌شود. این کار لازم است تا اجاره‌داران (Y) و (Z) بتوانند با قیمت ($c_x + v_x + p_M$) علاوه بر کسب سود میانگین‌شان اجاره‌بهای تفاضلی نیز بپردازند. البته اجاره‌داران (Y) و (Z) به هیچ وجه گران‌فروشی نکرده‌اند. فقط این است که محصولات اضافی کارگران (Y) و (Z) به جای آنکه به صورت سود فوق‌العادهٔ سرمایه‌داران به زبان بیایند در قالب (c + v) زمین نوع (X) بیان و پنهان می‌شوند. اختصاص قیمت‌تمام‌شدهٔ بیشینه به محصولات این اراضی اینگونه توجیه می‌شود: «در اینجا مرغوبیت زمین است که به جای کارگران کار می‌کند» یا «مرغوبیت زمین هم مثل ماشین‌آلات است و مستهلک می‌شود». اما پس از فروش محصولات به این قیمت بلافاصله ارزش اضافی مزبور از (c + v) جدا می‌شود و در قالب شکل بیگانهٔ (r_d) به بیان در می‌آید و به اعماق جیب زمین‌دار

رانت‌خوار هبوط می‌کند. دیگر هیچ کس نمی‌گوید: «در اینجا جیب زمین‌دار است که به جای کارگر کار می‌کند» یا «جیب زمین‌دار هم مثل ماشین‌آلات است و مستهلک می‌شود.» از قضا این بار می‌گویند که غلبهٔ «اقتصاد رانتی» به معنای عدم تولید «ارزش افزوده» است!

تا اینجا فقط نوع اول اجاره‌بهای تفاضلی را توضیح دادیم که نتیجهٔ کشت همزمان قطعات جداگانهٔ زمین است. اما باردهی نابرابر دو سرمایهٔ کشاورزی می‌تواند به شکل دیگری نیز بروز کند و به شکل‌گیری اجاره‌بهای تفاضلی نوع دوم بیانجامد. اجاره‌بهای تفاضلی نوع دوم نتیجهٔ تغییر کیفیت زمینی واحد در اثر سرمایه‌گذاری‌های متوالی است: سرمایه‌گذاری اولیهٔ اجاره‌دارها باعث می‌شود در سرمایه‌گذاری بعدی شرایط تولید متفاوتی را تجربه کنند. مالکیت انحصاری به زمین‌دار امکان می‌دهد عایدات ناشی از این شرایط متفاوت را نیز تصاحب نماید. واضح است که سرمایه‌گذاری‌های متوالی می‌توانند تحت ۳ شرایط متفاوت انجام شوند. (الف) ممکن است سرمایه‌گذاری جدید تأثیری بر بارآوری نداشته باشد. یعنی مقدار محصول افزایش یابد ولی نسبت محصول برداشت‌شده به سرمایهٔ تخصیص‌یافته دستخوش تغییر نشود. (ب) ممکن است سرمایه‌گذاری جدید بارآوری را کاهش دهد. یعنی مقدار محصول افزایش یابد ولی نسبت محصول برداشت‌شده به سرمایهٔ تخصیص‌یافته کاهش یابد. (ج) ممکن است سرمایه‌گذاری جدید بارآوری را افزایش دهد. یعنی هم مقدار محصول و هم نسبت محصول برداشت‌شده به سرمایهٔ تخصیص‌یافته افزایش یابد.

کاهش نرخ اجاره‌بها مستلزم آن است که یا قیمت‌های تولید ثابت با بارآوری نزولی همراه شوند یا اینکه قیمت‌های تولید نزولی با بارآوری ثابت یا نزولی همراه شوند. این دو سنخ آخری کابوس زمینداران است. زیرا در آن‌ها هم نرخ اجاره‌بها کاهش می‌یابد هم بخشی از زمین‌ها از زیر کشت خارج می‌شوند. به جز این حالات (که عموماً در دوره‌های کسادی و رکود رخ می‌دهد) اجاره‌بهای تفاضلی تحت هر شرایط دیگری افزایش می‌یابد. انگلس در حاشیهٔ تحقیقات مارکس در این مورد می‌نویسد:

> هر چه سرمایهٔ بیشتری روی زمین گذاشته شود و هر چه کشاورزی و تمدن در یک کشور پیشرفته‌تر باشد همانقدر هم بهرهٔ ارضی بیشتر ترقی پیدا می‌کند و همانقدر هم باجی که جامعه به شکل اضافه‌سود به زمین‌داران بزرگ می‌دهد عظیم‌تر خواهد بود. (مارکس سرمایه جلد سه فصل چهل‌وسه)

اکنون به سراغ مطالعهٔ اجاره‌بهای مطلق می‌رویم. دیدیم که نامرغوب‌ترین زمین‌ها تنظیم‌کنندهٔ قیمت‌های تولید محصولات کشاورزی‌اند. واضح است که اگر قیمت‌های بازارِ محصولات کشاورزی برابر با قیمت‌های تولید باشند یا اجاره‌دار (X) نمی‌تواند به سود متعارف برسد (زیرا باید بخشی از سودش را به عنوان اجاره‌بهای مطلق واگذار نماید) یا زمین‌دار (X) نمی‌تواند از حق مالکیت انحصاری منتفع شود (زیرا باید از دریافت اجاره‌بها چشم بپوشد). در هر دو صورت «عدالت اجتماعی» بورژوایی نقض می‌شود.

شرط تحقق «عدالت اجتماعی» این است که هم مالک (X) اجاره‌بهایی دریافت کند هم اجاره‌دار (X) سود میانگینش را به چنگ بیاورد. در غیر این صورت زمین‌های نوع (X) زیر کشت نمی‌روند و عرضهٔ محصولات کشاورزی از تقاضا عقب می‌افتد و قیمت‌ها

افزایش می‌یابد و نوبت به زمین‌های نامرغوب‌تر از (X) می‌رسد که عدالت در موردشان اجرا شود. پس اجرای عدالت مستلزم آن است که قیمت اقلام کشاورزی آنقدر افزایش یابد که اجاره‌دار (X) بتواند علاوه بر کسب سودمیانگینش اجاره‌بهای مطلق زمین‌دار (X) را نیز بپردازد. این اگرچه به آن معناست که کالاهای کشاورزی همواره با قیمتی بالاتر از قیمت تولید به فروش می‌روند اما هرگز به معنای گران‌فروشی نیست.

سود متعارف صنعتی که به اجاره‌دار (X) می‌رسد لاجرم همواره کوچک‌تر از ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران کشاورزی (X) است. زیرا ترکیب ارگانیک سرمایه در صنعت بسیار بزرگ‌تر از ترکیب ارگانیک سرمایه در کشاورزی است؛ پس مقدار کار اضافی کشاورزی همواره بسیار بیشتر از سود متعارف صنعتی است. برای تحقق «عدالت اجتماعی» کافی است این مازاد به عنوان اجاره‌بهای مطلق پرداخت شود. بنابراین قیمت بازار اقلام کشاورزی به ارزش کالاهای بدترین زمین نزدیک می‌شود. اجاره‌داران (Y) و (Z) که اجاره‌بهای تفاضلی‌شان را با قیمت تولید (X) یعنی با ارزش اضافی فوق‌العاده‌شان نسبت به (X) پرداخته‌اند؛ این بار نیز با فروش کالایشان به ارزش کالاهای (X) اجاره‌بهای مطلق‌شان را از محل کار اضافی بیشتر بخش کشاورزی نسبت به بخش صنعت می‌پردازند. به این ترتیب مالکیت ارضی یک بار اجاره‌بهای تفاضلی را به خاطر بارآوری بیشتر نسبت به سایر زمین‌ها به جیب می‌زند؛ و بار دیگر امکان به جیب زدن اجاره‌بهای مطلق را به خاطر بارآوری کمتر نسبت به صنعت به دست می‌آورد.

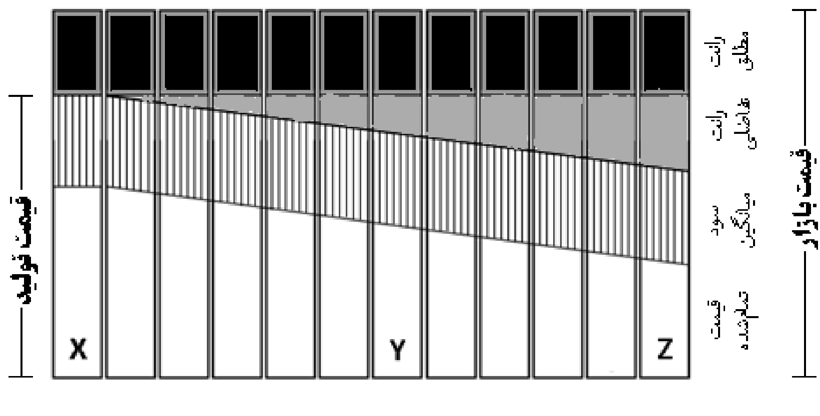
اگر در صنعت رقابتی با انحراف قیمت‌های بازار از ارزش سروکار داشتیم در شاخه‌های متکی بر زمین یعنی در کشاورزی و عمران و ساختمان و استخراج معادن و غیره با

انحراف قیمت‌های بازار به سمت ارزش تولیدات بدترین زمین روبروییم. علت بروز چنین پدیده‌ای همانا وجود مالکیت ارضی انحصاری است؛ یا به عبارت بهتر علت آن چیزی نیست جز ضرورت درونی سرمایه مبنی بر جدا کردن توده‌های خلق از زمین این «مادر همهٔ ثروت‌ها» و تبدیل انسان‌ها به فروشندگان نیروی کار. به این ترتیب با چیرگی طبقات زمین‌دار و سرمایه‌دار بر طبقهٔ کارگر «عدالت اجتماعی» تحقق می‌یابد.

یعنی: $c + (v + s) = c + v + (p + r_a + r_d)$

معادلهٔ فوق را می‌توان در نمودار زیر ترسیم کرد. در این نمودار، سایه‌ها بیانگر رانت تفاضلی و قسمت تاریک نمایان‌گر رانت مطلق و محوطهٔ هاشورخورده نمایانگر سود متعارف هر اجاره‌دار و محوطهٔ روشن بیانگرِ قیمت تمام‌شده در طیفی از زمین‌های مرغوب–نامرغوب است. مساحت کل مستطیل برابر با ارزش کل محصولات کشاورزی است که در عین حال قیمت‌شان نیز هست. (نیکیتین مبانی اقتصادسیاسی فصل پنج)

نمودار ۳–۱: قیمت تولید و قیمت بازار در محصولات ارضی



طبق نمودار فوق تا جایی که از اجاره‌بهای مطلق یا تفاضلی سخن می‌گوییم در هر دو مورد منظورمان استثمار غیرمستقیم کارگران کشاورزی هر زمین توسط مالک همان قطعه زمین است.

توضیحات

۱ لازم است در حاشیهٔ این فصل مروری بر دو رویکرد چپ و راست در قبال قانون ارزش داشته باشیم: تجدیدنظرطلبان چپ مدعی‌اند قانون ارزش باید بلافاصله و بدون هیچ نوع مرحلهٔ میانجی ملغی شود. اما از آنجا که گذار سوسیالیستی نه در ذهن بلکه در جهان واقعی رخ می‌دهد چنین خواست چپ‌روانه‌ای عملاً بی‌معنی است. زیرا جامعهٔ کنونی تماماً بر اساس همین قانون سازمان یافته است و نمی‌توان کلیهٔ اجزاء آن را یک‌شبه دگرگون کرد. تا مدت‌ها پس از نابودی طبقهٔ سرمایه‌دار مقولاتی همچون مزد و پول و کالا و دولت و حق و خانواده و غیره همچنان به حیات خود ادامه خواهند داد. الغای یک‌شبه و آنارشیستی این مقولات صرفاً به هرج و مرج اجتماعی دامن خواهد زد و سد راه پیشرفت واقعی خواهد شد. ریویزیونیسم چپ نظر به این واقعیت ناچار است به مشتی قیل‌وقال تئوریک اکتفا کند و در عمل از تجدیدنظرطلبان راست طرفداری نماید که مدعی‌اند قانون ارزش در دوران گذار حفظ خواهد شد ولی تحت برنامه‌ریزی سوسیالیستی تغییرشکل خواهد یافت و وظایف دیگری را ادا خواهد کرد.

این دیدگاه که نخستین بار توسط کارل کائوتسکی در جدل با رودبرتوس صورت‌بندی شد مخالفت سرسختانهٔ انگلس را برانگیخت. او در نامه‌ای به کائوتسکی (۲۰ سپتامبر ۱۹۸٤) به شدت علیه مفهوم‌پردازی «تغییرشکل قانون ارزش» موضع‌گیری کرد و ایدئالیسم ذهنیت‌گرایانهٔ آن را هدف گرفت. ادعای «تغییرشکل ارزش» در حکم تن دادن به این خرافه است که گویی یک بخش از بورژوازی ملّی که تغییرشکل داده است از قوانین حاکم بر جهان کالاها معاف شده و می‌تواند به دلخواه خویش حرکت کند. طبق استدلال‌های انگلس مقولهٔ ارزش به تولید کالایی تعلق دارد و در دوران گذار باید به همراه خود مناسبات کالایی–پولی رو به نابودی برود. دم زدن از تغییرشکل‌یافتن قانون مزخرف محض است.

انگلس در نامه‌ای دیگر خطاب به آگوست ببل (۲۰ ژانویهٔ ۱۹۸٦) ضرورت الغای قانون ارزش در دوران گذار (و نه تغییرشکل آن) را یادآور شد. او چنین استدلال کرد که محدود ساختن میدان عمل

ارزش در مرحلهٔ گذار مستلزم نظام همکاری برنامه‌ریزی‌شده میان کشاورزی و صنعت تحت مالکیت دولت پرولتری است تا تضاد شهر–روستا رفع شود. در غیر این صورت عملکرد قانون ارزش موجب خواهد شد که انباشت در برخی مناطق سریع‌تر از سایر نواحی انجام گیرد و در نتیجه طبقهٔ انحصارگر مجدداً احیا گردد. متأسفانه مجادلهٔ انگلس با کائوتسکی و ببل باعث نشد که بحث «ارزش تغییرشکل‌یافته» یا «ارزش جرح‌وتعدیل‌شده» خاتمه یابد. هر بار که تجدیدنظرطلبان چپ و راست کوشیدند نظام برنامه‌ریزی متمرکز را تضعیف کنند یا برای حفظ و گسترش مناسبات پولی–کالایی در جوامع انقلابی توجیه بتراشند به مفهوم‌پردازی «ارزش تغییرشکل‌یافته» درآویختند. بخش بزرگی از جدل‌های لنین علیه امپریوکرتیسیست‌ها در دههٔ ۱۹۱۰ بر سر همین موضوع بود.

در دههٔ ۱۹۲۰ و پس از درگذشت لنین بار دیگر شماری از اقتصاددانان اتحاد جماهیر شوروی در مناظره با مارکسیست‌لنینیست‌ها بحث «ارزش تعدیل‌شده» را پیش کشیدند. در بحث‌های صورت‌گرفته در «آکادمی کمونیستی» در سال ۱۹۲٤ بسیاری از انقلابیون سابق ادعا کردند که در مبادلات اقتصادیِ سوسیالیستی اگرچه شکل تنظیم‌گری سرمایه‌دارانه حفظ خواهد شد ولی محتوای آن تغییر خواهد کرد. برای مثال اوگنی پرابراژنسکی (شاخص‌ترین اقتصاددان بلوک تروتسکی–بوخارین) در کتاب «اقتصاد نوین» نوشت: «مقولات پول–کالا در بخش سوسیالیستی اقتصاد تغییرشکل یافته‌اند و نقش و کاردکردی متفاوت دارند. اقتصاد دولتی ما با کاربرد این قبیل شکل‌های مبادله‌ای جرح‌وتعدیل‌شده نشان داده است که محتوای این روابط علی‌رغم ثبات شکل‌شان در حال تغییر است. البته مارکس و انگلس تأکید داشتند که قانون ارزش در نهایت ملغی خواهد شد؛ ولی آنان هرگز دربارهٔ تغییرشکل قانون ارزش در دوران گذار تشکیک نکردند.»

این گرایش پس از جنگ جهانی دوم کاملاً تقویت شد؛ به طوری که در اواخر دههٔ ۱۹٤۰ در جریان نگارش کتاب «درس‌گفتارهای اقتصاد سیاسی» در آکادمی کمونیستی به مجادلات بی‌شمار دامن زد. استالین در واپسین کار فکریش (مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی) این قبیل لاطائلات تئوریک

هدف گرفت. او بر طبق نصّ صریح و روح نامهٔ انگلس به کائوتسکی این نظریه را رد کرد که گویا بر مبنای اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده قانون ارزش «جرح و تعدیل شده» یا «به نحو رادیکال تغییرشکل یافته است.» او با انتقادازخود پذیرفت «فورمول‌بندی‌هایی نظیر اینکه قوانین اقتصادی می‌توانند تغییرشکل یابند مدت‌های مدید بر سیستم فکری شوروی حاکم بوده‌اند ولی برای رسیدن به شفافیت و صراحت تئوریک باید آن‌ها را کنار بگذاریم.» طبق استدلال‌های استالین «از آنجا که قوانین اقتصاد سیاسی فارغ از ارادهٔ انسان‌ها و دولت شوروی و رهبری حزب عمل می‌کنند نمی‌توان از «تغییرشکل یافتن» آن‌ها دم زد. البته می‌توان حوزهٔ عمل یک قانون خاص را محدود ساخت ولی نمی‌توان آن را آفرید یا تغییرشکل داد.»

انگارهٔ «تولید کالایی تغییرشکل‌یافته» مجدداً پس از مرگ استالین در آثار تئوریک تجدیدنظرطلبان پدیدار شد. برای مثال در کتاب «درس‌گفتارهای اقتصادسیاسی» (۱۹۵٤) می‌خوانیم: «مجموعهٔ شرایطی که از پیروزی‌های سوسیالیسم به دست آمده‌اند ماهیت تولید کالا و گردش کالا و روابط ارگانیک این دو حوزه را تغییر داده‌اند.» به همین ترتیب نویسندگان کتاب ادعا دارند که ماهیت پول نیز تغییر کرده است: «پول یکی از مقولات اقتصادی است که شکل سابق خویش را حفظ کرده؛ اما ماهیت آن در تطابق با نیازهای انکشاف اقتصاد سوسیالیستی از بیخ و بن تغییر یافته است.» این تئوری‌ها انعکاس‌دهندهٔ تغییرات شومی بود که پس از مرگ استالین (مارس ۱۹۵۳) در زیربنای اقتصادی شوروی رخ داد. در نخستین قدمْ برنامهٔ مبادلهٔ محصولات صنایع دولتی و مزارع اشتراکی عملاً کنار رفت و جای خود را به اقداماتی در جهت گسترش حوزهٔ گردش کالاها داد. در قدم بعد نابودی نظام برنامه‌ریزی با تضعیف سازمان گوسپلان و افزایش قدرت وزارت‌خانه‌های منفرد آغاز شد. سپس حزب کمونیست اتحاد شوروی مجموعه سیاست‌هایی را در دستور کار قرار داد که پیشتر تحت عنوان «ریکویسم» رد شده بودند. این اقدامات به طور کلی عبارت بودند از حذف یکسری از عوامل تنظیم‌گر سود در مزارع اشتراکی و در نتیجه افزایش قیمت اقلام عمدهٔ کشاورزی به منظور گسترش مناسبات کالایی-پولی و احیای مجدد بورژوازی در بخش زراعی. تز «تغییرشکل قانون ارزش» در کتاب «درس‌گفتارهای اقتصادسیاسی» صرفاً برای این قبیل تغییرات خروشچفی توجیه می‌تراشید.

هم انگلس و هم استالین از این دیدگاه حمایت می‌کردند که اگرچه عمل قانون ارزش در دوران گذار ادامه می‌یابد اما باید حوزهٔ نفوذ آن را از طریق برنامه‌ریزی متمرکز و آگاهانه تنگ‌تر کرد تا رفته‌رفته زوال یابد. این کتاب نیز علیه ریویزیونیسم راست و چپ از همین دیدگاه طرفداری می‌کند.

۲ این درک از امپریالیسم در جزوهٔ «دربارهٔ تضاد» مائو حضور پررنگی دارد. البته تجزیه و تحلیل مائو دربارهٔ نقش امپریالیسم در چین کاملاً صحیح بود. اما بزرگ‌نمایی تعارض میان امپریالیسم و ملت‌های ستم‌دیده (یا میان ملت‌های ثروتمند و ملت‌های فقیر) صرفاً به تدوین و بدعت‌گذاری تز «سه جهان» کمک کرد که به قول حمید مومنی نمایانگر «گردش به راست در سیاست خارجی چین» بود. این تز اولاً تعارض آنتاگونیستی سوسیالیسم و امپریالیسم را نادیده می‌گرفت و ثانیاً به لحاظ سیاست داخلی نیز با بزرگ‌نمایی تضاد ملت ستمگر و ملت ستم‌دیده اکمک می‌کرد آنتاگونیسم میان بورژوازی ملی و خلق ستم‌کش نادیده گرفته شود. متأسفانه مائو در کارهای آتی‌اش همچون «حل صحیح تضادهای درون خلق» صراحتاً به این نتیجه رسید که آشتی میان پرولتاریا و بورژوازی ملی امکان‌پذیر است.

فرمانده ارنستو چه گوارا با رویکردی مارکسیست–لنینیستی یادداشتی بر حاشیهٔ جزوهٔ مائو می‌نویسد: «چینی‌ها تضاد میان امپریالیسم و خلق‌های ستم‌کش را عمده و بنیادی می‌دانند؛ زیرا پایه‌های وجود امپریالیسم بر گردهٔ خلق‌های ستم‌کش استوار است. امپریالیسم می‌تواند بدون سوسیالیسم وجود داشته باشد؛ اما بدون استثمار خلق‌ها نه. بنابراین از نظر آن‌ها عمده‌ترین جنگ˚ جنگ رهایی‌بخش خلق‌هاست. اما هیچ‌گونه آشتی‌ای در تضادهای آنتاگونیستی ممکن نیست. فقط کشورهای سوسیالیست در تضادی آنتاگونیستی با کشورهای امپریالیست قرار دارند. زیرا اگرچه کشورهای سوسیالیست راه‌حل تعارضات پیشین (تضاد آنتاگونیستی استثمارکنندگان و استثمارشوندگان) را در مقیاس ملی ارائه داده‌اند؛ اما هنوز تعارض را در سطح بین‌المللی حل نکرده‌اند.»

روش پژوهش

با توجه به مباحثِ فصول قبل برای این پژوهش ۹ پرسش کلی به شرح زیر مطرح می‌شود:

(الف) عرضه و تقاضای نیروی کار ایران چگونه تنظیم شده است؟ (ب) بازارهای ایران چگونه انکشاف یافته‌اند؟ (ج) انباشت به‌اصطلاح بدوی در چه ابعادی صورت گرفته و چه نقشی را در جامعه ایران ادا کرده است؟ (د) کدام سرمایه نقش مسلط و غالب را در تولید اجتماعی ایران ایفا کرده است؟ (هـ) جامعهٔ ایران کدام مراحل انکشاف را تجربه کرده است؟ (و) حرکات چرخهٔ کسب‌وکار در ایران به چه شکل نمود پیدا کرده است؟ (ز) مناسبات توزیع ایران بر اساس چه رابطه‌ای میان وسایل تولید و وسایل مصرف شکل گرفته‌اند؟ (ح) مازاد مطلق سرمایه و مازاد نسبی جمعیت چه ابعادی در ایران یافته است؟ (ط) فرایند انکشاف سرمایه‌داری در ایران در چه هیأتی بر اذهان پدیدار شده است؟

انتظار می‌رود پاسخ دادن به پرسش‌های فوق ما را به سوی تحقق این اهداف سوق دهد:

(الف) ارزیابی درجهٔ تکامل اجتماعی و فرهنگی ایران (ب) تبیین ابعاد و ریشه‌های بحران‌های کنونی (ج) شناخت طبقات تعیین‌کننده در ایران معاصر (د) تبیین ماهیت دولت و نظام سیاسی (هـ) تبیین رابطهٔ دورپیمایی بین‌المللی و ملی سرمایه (و) تشخیص گرایش‌های مترقی و ارتجاعی در فرهنگ توده‌ای (ز) ارائهٔ خطوط کلی برنامهٔ گذار سوسیالیستی.

۴–۱) روش‌شناسی

نخستین شرط پژوهش بی‌شک انطباق روش تحقیق با موضوع است. به بیان درست‌تر این خودِ موضوع است که روش مطالعه را ایجاب می‌کند. بنابراین اگر روش پژوهش همچون اجباری بیرونی بر موضوع تحمیل شود نتیجه یکی از این موارد خواهد بود: یا موضوع از آشکار شدن سر باز خواهد زد یا موضوع متقابلاً تغییر ماهیت خواهد داد تا با روش هم‌ساز شود. راز این که چرا در بسیاری از مطالعات معاصر راجع به انکشاف سرمایه‌داری در ایران خودِ مسألهٔ انکشاف نفی می‌شود در همین است.

برای مثال بنا به تجربهٔ تاریخی می‌دانیم که فرایند انکشاف لاجرم با بروز گرایش‌ها و ضدگرایش‌هایی همچون رقابت–انحصار و دمکراسی–سرکوب همراه است. اما روش یک‌سویهٔ احمد اشرف در کتاب «موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران» صرفاً معطوف به مطالعهٔ رقابت و سرکوب در میان خود سرمایه‌داران است و چشم بر رابطهٔ انحصارگرایانه و سرکوب‌گرانهٔ آنان با طبقهٔ کارگر می‌بندد. در نتیجهٔ این یکسونگری او اشتباهاً به جای رشد سرمایه‌داری رشد لیبرال‌دمکراسی را مطالعه می‌کند. کاملاً درست است که استبداد داخلی و استعمار خارجی راه لیبرال‌دمکراسی را سد می‌کنند اما در رابطه با خودِ سرمایه‌داری این حکم درست نیست و برای مثال استعمارگری بریتانیا به تسریع فرایند انکشاف در هند کمک کرد یا دولت استبدادی بیسمارک نقش به‌سزایی در رشد سرمایه‌داری آلمان داشت. در کتاب اشرف موضوع پژوهش در تطابق با روش پژوهش تغییر یافته و از سرمایه‌داری به لیبرال‌دمکراسی جابجا شده است.

روش پژوهش دربارهٔ انکشاف باید دقیقاً همچون خود فرایند انکشاف پذیرای هر دو قطبِ متضاد باشد و گرایش‌ها و ضدگرایش‌های متقابل را در قالب کلیتی غنی و پویا و یکه مطالعه کند. علاوه بر این روش باید بتواند «تضادهای واقعی و بحران‌های اجتماعی-اقتصادی را بر پایهٔ روابط تناقض‌بار و بنیادینی توضیح دهد که به طور تاریخی خاص همان جامعه‌اند.» (انگلس آنتی‌دورینگ بخش سه فصل دو) نام چنین روشی دیالکتیک است و روش دیالکتیکی پژوهش پیش رو مشخصاً بر دو آموزهٔ ماتریالیسم تاریخی (هیستومات) و ماتریالیسم دیالکتیکی (دیامات) متکی است.

٤-١-١) ماتریالیسم تاریخی

اساسی‌ترین جنبهٔ ماتریالیسم تاریخی تأکید بر تأثیرپذیری شکل مناسبات اجتماعی از وضعیت فنی ابزارهای تولید است. وجه تمایز اعصار مختلف تاریخی این نیست که انسان‌ها چه چیزهایی ساخته‌اند بلکه این است که مصنوعات آدمی چگونه و با چه ابزارهایی ساخته شده‌اند. ابزارهای کار از یکسو معیاری برای تشخیص درجهٔ بارآوری جامعه هستند و از سوی دیگر مناسباتی را نشان می‌دهند که انسان‌ها در چارچوب آن‌ها کار می‌کنند. مارکس در این مورد می‌نویسد:

> داروین توجه را به تاریخ تکنولوژی طبیعی یعنی ساختار اعضای نباتات و حیوانات که در زندگی آن‌ها به مثابهٔ وسایل تولید تلقی می‌شوند جلب نمود. آیا تاریخ تشکیل اعضای مولد انسان اجتماعی که پایهٔ مادی هر سازمان اجتماعی ویژه است شایستهٔ چنین توجهی نیست؟ {...} تکنولوژی آشکارکنندهٔ فعالیت انسان در برابر طبیعت و روند مستقیم تولید معیشت وی

> است. بنابراین تکنولوژی نشان‌دهندهٔ مناسبات اجتماعی زندگی انسان و مفاهیم معنوی‌ای است که از آن مناسبات سرچشمه می‌گیرند {...} این روش یگانه اسلوب ماتریالیستی و بنابراین یگانه اسلوب علمی است. (مارکس سرمایه جلد یک فصل سیزده)

با وجود نقش تعیین‌کننده‌ای که در روش ماتریالیسم تاریخی به فناوری‌ها نسبت داده می‌شود نمی‌توان این رویکرد را به جبرباوری تکنولوژیک جامعه‌شناسانی همچون وبلن تقلیل داد. زیرا در اینجا مناسبات اجتماعی و تکنولوژی‌های تولید در رابطه‌ای بی‌میانجی و انتزاعی قرار ندارند. مارکس در قطعه‌ای دیگر وساطت‌مندی روش ماتریالیسم تاریخی را اینگونه تشریح می‌کند:

> اگرچه کارگران و وسایل تولید همواره عامل تولید باقی می‌مانند ولی اینان تا زمانی که از هم جدایند فقط به صورت بالقوه عامل تولید به شمار می‌آیند. برای اینکه تولیدی انجام گیرد لازم است که این عوامل به هم پیوند یابند. نوع و شیوهٔ خاصی که به وسیلهٔ آن این پیوند برقرار می‌شود تمییزدهندهٔ دوران‌های مختلفِ اقتصادیِ ساختار جامعه است. (مارکس سرمایه جلد دو فصل یک)

بنابراین فناوری‌ها فقط به واسطهٔ تأثیرشان بر روابط تولید اهمیتی تعیین‌کننده می‌یابند. لیکن روابط تولید در جوامع مبتنی بر تصرف کار اضافی دو بعد متفاوت دارند: بعد افقی تقسیم کار که ناظر بر هماهنگی عوامل تولید است و مستقیماً از پیکر مادی فناوری تأثیر می‌پذیرد. و دیگری بعد عمودی تقسیم کار که ناظر بر کنترل سلطه‌گرانه است و تا حدی مستقل از پیکر مادی فناوری‌های تولید. عدم انطباق این دو بعد متفاوت و

چیرگی بعد عمودی بر بعد افقی نکته‌ای است که در دیدگاه وبلن مغفول مانده. ماتریالیسم تاریخی با توجه کردن به هر دو بعد فنی و سلطه‌گرانهٔ تقسیم کار هم از جبرباوری تکنولوژیک و هم از لاادری‌گری میکروارگانیستی متمایز می‌شود. مارکس در این مورد می‌نویسد:

شکل اقتصادی ویژه‌ای که تحت آن کار اضافی پرداخت‌نشدهٔ تولیدکنندهٔ مستقیم از او بیرون کشیده می‌شود تعیین‌کنندهٔ مناسبات بین ارباب و برده و فئودال و رعیت و سرمایه‌دار و کارگر است. این مناسبات بلاواسطه از خود تولید رشد یافته و متقابلاً به شکل تعیین‌کننده‌ای بر آن تأثیر می‌گذارند. تمام فرماسیون اقتصادی اجتماع و همچنین شکل سیاسی خاص آن نیز بر همین اساس بنا نهاده شده است و از درون خود مناسبات تولید رشد می‌کند. مناسبات بلاواسطهٔ مابین صاحبان شرایط تولید از یک طرف و تولیدکنندگان مستقیم از طرف دیگر طبیعتاً همیشه مطابق با یک پلهٔ تکاملی مشخص از شیوهٔ کار و نیروی بارآور اجتماعی کار است. راز درونی کل ساختار اجتماعی و نیز شکل سیاسی حق حاکمیت و وابستگی و به‌طور خلاصه شکل ویژهٔ دولت در هر زمان را می‌توان در همین مناسبات پیدا کرد. (مارکس سرمایه جلد سه فصل چهل‌وهفت)

به طور خلاصه: طبیعت به عنوان پیش‌شرط تولید، آغازگاه روش ماتریالیسم تاریخی است. بر بنیان این شالودهٔ طبیعی و در هماهنگی با آن نیروهای بارآور عمل می‌کنند که عبارت‌اند از: دانش فنی تولید و وسایل تولید و تولیدکنندگان مستقیم. شکل پیوند این ٤

عامل روابط تولید نامیده می‌شود که دارای دو بعد است: تقسیم کار افقیِ هماهنگ‌کننده و تقسیم کار عمودیِ سلطه‌گرانه. مجموع نیروهای تولید و روابط تولید در کل شیوهٔ تولید نام دارد. هر شیوهٔ تولید مناسبات توزیع خاص خود را به وجود می‌آورد که بر طبق آن اولاً وسایل تولید و نیروهای کار میان حوزه‌های مختلف تقسیم می‌شوند و ثانیاً محصولات کار به اهداف اجتماعی معین اختصاص می‌یابند. مجموع شیوهٔ تولید و مناسبات توزیع در کل ساختار اقتصادی جامعه نام دارد. هر یک از شکل‌های تاریخی جامعه از زیربنای اقتصادی خاص خود برخوردار است که بر اساس آن یک روبنای سیاسی و فرهنگی خاص به وجود می‌آید. از آنجا که شرایط طبیعی با کار انسان‌ها دگرگون می‌شود پیوسته لازم است ابزارهای کار در تطابق با شرایط جدید تغییر کنند. با تغییر ابزارهای کار و ترقی نیروهای بارآور لاجرم مناسبات تولید و توزیع نیز متأثر خواهند شد و فرایند دگرگونی اجتماعی آغاز می‌شود. به بیان مارکس:

> ساختار اقتصادی جامعه که از روابط تولیدی آن تشکیل می‌شود بنیاد واقعی جامعه است و مبنایی است که بر پایهٔ آن روبنای حقوقی و سیاسی قرار می‌گیرد. این روبنا منطبق با شکل‌های معینی از آگاهی اجتماعی است. از سوی دیگر روابط تولیدی جامعه با سطح معینی از رشد نیروهای بارآور تناسب دارد. به این ترتیب شیوهٔ تولید زندگی مادیْ فرایند زندگی اجتماعی سیاسی و فکری را در کل مشروط می‌سازد {...} همچنان که نیروهای تولید بالیدن می‌گیرند با روابط تولیدی سابق که مانعی در راه رشد هستند دچار تعارض می‌شوند. رفته‌رفته توده‌های خلق به شکلی کمابیش ایدئولوژیک از این تعارض آگاهی می‌یابند و در پی آن جامعه به

بخش‌های متخاصم تقسیم می‌شود. این تخاصم در نهایت به نفع نیروهای بارآور حل‌وفصل می‌شود و روابط تولیدی نوین و تکامل‌یافته‌تری سر بر می‌آورند که با رشد نیروهای تولید سازگاری دارند. (مارکس و انگلس نقد اقتصاد سیاسی ضمائم)

۴-۱-۲) ماتریالیسم دیالکتیک

ماتریالیسم دیالکتیک عبارت است از قوانین عام حرکت و تکامل طبیعت اندیشه و جامعهٔ انسانی {...} که می‌توان آن‌ها را به سه قانون عمده فروکاست: (الف) تبدیل کمی به کیفی و بالعکس (ب) وحدت اضداد (ج) نفی در نفی. (انگلس دیالکتیک طبیعت)

طبق قانون (الف) تغییرات تدریجی کمی منجر به دگرگونی کیفی انقلابی می‌شوند و بالعکس. طبق قانون (ب) دو قطب متضاد از هم مستقل نیستند و در کنش متقابل به سر نمی‌برند بلکه یکی از آن‌ها دیگری را تعیین می‌کند و قطب دوم نقش تعدیل‌کننده دارد. طبق قانون (ج) وحدت بی‌واسطهٔ آغازین لاجرم از هم می‌گسلد سپس این جدایی بار دیگر نفی می‌شود تا وحدتی نوین که هر دو امر نفی‌شده را به عنوان میانجی دیگری حفظ کرده در مرحلهٔ بالاتر رخ بنمایاند.

می‌توان گفت نفی در نفی مهم‌ترین جزء دستگاه ماتریالیسم دیالکتیک است، زیرا تغییرات کیفی و وحدت اضداد در جریان پروسهٔ نفی در نفی به منصهٔ ظهور می‌رسند.

البته باید توجه داشت هر نوع نفی لزوماً آغازگر گذارهای دیالکتیکی نیست. انگلس در قطعه‌ای روشنگر در این مورد می‌نویسد:

> در پروسهٔ تکامل دیالکتیکی باید نفی اول را به گونه‌ای انجام داد که نفی دوم ممکن شود یا ممکن بماند. این نوع نفی اولاً به وسیلهٔ طبیعت عام و ثانیاً به وسیلهٔ طبیعت خاص پروسه تعیین می‌شود. هر نوعی از اشیا طبیعت خاص خود را دارد و باید به گونه‌ای نفی شود که نتیجه‌اش نوعی تکامل باشد. (انگلس آنتی‌دورینگ بخش یک فصل سیزده)

۴–۲) ضرورت بازنگری در رویکردهای کمی و کیفی

مطالعهٔ انکشاف سرمایه‌داری مستلزم استفادهٔ تلفیقی از انواع رویکردهای کمی و کیفی است. زیرا تا جایی که دگرگونی زیربنای اقتصادی (شالودهٔ طبیعی و نیروهای بارآور و مناسبات تولید و مناسبات توزیع) مدنظر است گریزی از رویکردهای کمی نیست و تا جایی که به دگرگونی روبنای فرهنگی–سیاسی مربوط می‌شود ماهیت موضوع ایجاب می‌کند که رویکردهای کیفی مورد استفاده قرار بگیرند. البته از آنجا که دگرگونی‌های زیربنایی هم موجب دگرگونی‌های روبنایی می‌شوند و هم از آن تأثیر می‌پذیرند لازم است این رویکرد تلفیقی به نحو متناسب و عقلانی پیاده شود تا به دام التقاط‌گرایی درنغلتیم.

در اینجا نمی‌توان رویکرد کمی را به چیزهایی همچون مطالعهٔ همبستگی و کشف رابطهٔ معنادار میان داده‌های خام اقتصادی تقلیل داد. زیرا داده‌های کمی اقتصادی صرفاً

بیانگر مناسبات اجتماعی میان اشیاء هستند. بنابراین همبستگی‌ها و روابط معناداری که نشان می‌دهند چیزی جز صورت وارونه‌شدۀ مناسبات واقعی نیست. برای مثال ساده‌ترین شکل‌ها را در نظر می‌گیریم: شکل ظاهری دست‌مزد حاکی از آن است که سرمایه‌دار هزینۀ معاش کارگر را به او می‌پردازد. در حالی که واقعیت کارِ مزدی این است که کارگر علاوه بر تولید هزینۀ معاش خودش کار اضافه‌ای را نیز به سرمایه‌دار تحویل می‌دهد. واضح است که دو متغیرِ کار لازم و کار اضافه هم‌ریشه‌اند و افزایش هر یک از آن‌ها به کاهش دیگری می‌انجامد. اما با شیء‌واره کردن کار لازم به صورت قیمت کار و شیء‌واره کردن کار اضافی به صورت سودِ مبادله یعنی در واقع با تبدیل این دو دادۀ هم‌ریشه به دو متغیر جداگانه احتمالاً می‌توان به همبستگی‌ها و روابط معنادار گمراه‌کننده‌ای رسید. مثلاً اینکه گسترش بازار و افزایش «ارزش افزوده» ترقی دستمزدها را به دنبال خواهد آورد. چنین حکمی شاید (فقط شاید) در مورد رابطۀ یک سرمایه‌دار منفرد و کارگرانش در یک بنگاه معین درست باشد اما به هیچ وجه در مورد کل طبقۀ سرمایه‌دار و کل طبقۀ کارگر صادق نیست. زیرا تصرف کارِ اضافی برای گسترش بازارها در حقیقت به معنای کاهش دستمزدهاست.

اندیشه فقط در صورتی در مقابل شیء‌وارگی جهان اجتماعی وانمی‌ماند که داده‌های خام و منفرد را طبق اسلوبی آگاهانه به مثابۀ سویه‌های متنوع و گوناگونِ یک کلیت اجتماعی واحد مطالعه کند. به قول انگلس در کتاب «دیالکتیک طبیعت» جوهرۀ روش ماتریالیسم دیالکتیک عبارت است از «مطالعۀ عینیات وساطت‌مندشده» نه عینیات بی‌میانجی و انتزاعی و زمخت و مکانیکی (بد نیست در این مورد نقدهای لنین علیه

امپریوکریتیسیزم را هم به یاد داشته باشیم). به همین دلیل نمی‌توان برای مطالعهٔ زیربنای اقتصادی جامعه به همان داده‌های خامی اتکا کرد که برای مثال در اقتصادسنجی مورد استفاده قرار می‌گیرند یا در جداول حساب‌های ملی ثبت می‌شوند. مطالعهٔ زیربنای اقتصادی مستلزم تحلیل داده‌هایی است که مناسبات عینی و متضاد انسان‌ها را در خود بیان می‌کنند نه صرفاً تناسبات میان مقدار مشخصی پول و مقدار مشخصی کالا را.

مطالعهٔ کیفی روبنای فرهنگی–سیاسی نیز نمی‌تواند به تفسیرهای هرمنوتیکی و تبارشناسانه و تحلیل گفتمانی تقلیل یابد. زیرا یافته‌های کیفی ما صرفاً بازتاب ذهنی عینیات بت‌واره هستند. بنابراین «افق‌های تأویل» و «معانی ذهنی»ای که از خلال آن‌ها آشکار می‌شود چیزی جز کژدیسگی خود واقعیت عینی نیست. برای مثال ساده‌ترین شکل‌ها را در نظر می‌گیریم: باور به فیض و برکت الهی حاکی از آن است که غنا و ثروت افراد از فعالیت‌های روزانهٔ خود آنان سرچشمه نمی‌گیرد. این باور مبتنی بر وجود نیروهای ناشناختهٔ ماورائی است که رزق‌وروزی را تعیین می‌کنند. می‌توان با تفسیر هرمنوتیکی این باور به نتایج گمراه‌کننده‌ای رسید؛ برای مثال اینکه فرهنگ کار و سخت‌کوشی در میان خلق ما رواج ندارد. اما باید توجه داشت شیوع باور مربوطه ناشی از آن است که قیمت‌ها به طور مداوم از مقدار کار منعقده در کالاها منحرف می‌شوند؛ به گونه‌ای که ممکن است کارِ کمینه در قیمت بیشینه نمود یابد یا ممکن است کارِ بیشینه در نازل‌ترین قیمت‌ها بیان شود. در نتیجه تولیدکنندگان خرد با وجود تلاش طاقت‌فرسایی که هر روز انجام می‌دهند در برخورد با بت‌وارگی قیمت‌ها لاجرم بهروزی و رفاه را همچون فیض و برکت الهی یعنی همچون چیزی مرموز و رازآلود و بیگانه فهم می‌کنند.

کافی نیست در رویکرد کمی شیءوارگی مناسبات اجتماعی را مطالعه کنیم؛ باید در رویکرد کیفی نیز شخصیت‌یافتن کالاها را تشخیص بدهیم. در این پژوهش ابتدا وارونگی جهان عینی را به مدد رویکرد کمی ملاحظه می‌کنیم و سپس به مدد رویکرد کیفی درمی‌یابیم که مناسبات اجتماعی وارونه‌شده چه شکل‌هایی از آگاهی را بر ذهنیت انسان تحمیل می‌کنند و چگونه کنش‌هایش را مشروط می‌سازند تا بازتولید سیستم (یا دگرگونی آن) ممکن شود. باید توجه داشت هر آگاهی ایدئولوژیک صرفاً نادرست و غلط نیست. طبق آموزه‌های ماتریالیسم تاریخی هر شکل آگاهی[٥] بازتاب یک ساختار اجتماعی ویژه است.

٤-٢-١) تبدیل داده‌های خام اقتصادی به شاخص‌های طبقاتی

داده‌های کمی پژوهش حاضر ابتدا به روش اسنادی و کتابخانه‌ای از محل جداول حساب‌های ملی و جداول موجودی سرمایه و جداول داده–ستانده و جداول حساب جریان وجوه و سالنامه‌های آماری و انتشارات مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی و گزارشات سازمان صنایع کوچک و شهرک‌های صنعتی و سری‌های زمانی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کل کشور و سری‌های زمانی بانک مرکزی و سری‌های زمانی وزارت کار و سری‌های زمانی وزارت اقتصاد و آمارنامه‌های جهاد کشاورزی و ترازنامه‌های انرژی وزارت نیرو و گزارشات سازمان ملی بنادر و دریاداری و آمارنامه‌های وزارت راه و گزارشات سالانهٔ وزارت‌خانه‌های نفت و اقتصاد و صنعت و معدن و تجارت و آمارنامه‌های سازمان تأمین اجتماعی و گزارشات هیأت مدیرهٔ شرکت‌های سهامی به مجامع عمومی و سایر کتب و مقالات مرتبط جمع‌آوری شده‌اند و سپس به شرحی که در ادامه خواهد آمد تغییر شکل یافته‌اند تا به صورت عینیات وساطت‌مندشده در بیایند.

سازمان‌ها و ارگان‌های فوق‌الذکر داده‌هایشان را با هدفی غیر از مطالعهٔ مناسبات زیربنایی جامعه جمع‌آوری کرده‌اند. این قبیل اطلاعات مبتنی بر مقولاتی هستند که هیچ رابطهٔ اجتماعی‌ای را بیان نمی‌کنند. برای مثال در جداول حساب‌های ملی ارزش‌افزودهٔ هر رشته‌فعالیت صرفاً بیانگر میزان سوددهی آن است و هیچ چیز دیگری را بیان نمی‌کند. به طوری که اگر در یک رشته فعالیت ۱۰ واحد کار انجام شده باشد ولی سود آن ۱ واحد باشد جداول حساب‌های ملی و (GDP) صرفاً رقم ۱ را بیان می‌کنند و چگونگی انجام و توزیع کار اجتماعی را توضیح نمی‌دهند (واقعاً روش اصحاب علوم اجتماعی که در مورد مسائل اقتصادی بر اساس جی‌دی‌پی اظهارنظر می‌کنند دست‌کمی از رویکرد رمالی ندارد). علاوه بر این شاخص‌های رسمی نه فقط رابطهٔ اجتماعی انسان‌ها بلکه حتی رابطهٔ اجتماعی کالاها را نیز پنهان می‌کنند. جداول حساب‌های ملی حتی این را هم نمی‌گویند که مجموع قیمت کل کالاها چقدر بوده است. بنابراین انجام پژوهش پیش رو مستلزم تبدیل داده‌های رسمی و خام به داده‌هایی است که از شفافیت اجتماعی برخوردار باشند.

همانطور که لنین در رسالهٔ «سرمایه‌داری و کشاورزی در آمریکا» می‌گوید اگر جمع‌آوری داده‌های خام با مقولات مناسب انجام نگیرد بسیاری از اطلاعات ارزشمند نیست‌ونابود خواهند شد؛ اما باز هم می‌توان با تکیه بر ذکاوت پژوهشگر و کمی سماجت در نهایت تصویر تقریبی قابل قبولی را از وضع امور به دست آورد. من نیز در بسیاری موارد از همان روش‌های تطبیقی لنین استفاده کرده‌ام – خوانندگان پیگیر می‌توانند ردپای این روش‌ها را در کتاب «دربارهٔ مسائل ارضی» (انتشارات سمندر ۱۳۹۶) بیابند. اما

حتی بازسازی وسواس‌آمیز داده‌ها نیز به ناگزیر با درصدی خطا همراه خواهد بود و این تصویر فقط به طور تقریبی درست است. کوشیده‌ام با افزایش دقت محاسبات و مقابلهٔ منابع گوناگون و امتحان انواع و اقسام فورمول‌های ممکن و بازبینی چندبارهٔ روابط حوزه‌های مختلف تولید و توزیع این تقریب را به حد قابل قبولی برسانم.

واضح است که برای انجام مقایسه در سال‌های مختلف باید از حساب‌های ملی به قیمت ثابت استفاده کرد تا تأثیر تورم خنثی شود. قیمت‌های ثابت بر مبنای سال ۱۳۸۳ به عنوان سال پایهٔ محاسبات انتخاب شد. زیرا بررسی‌های اولیه نشان دادند که سال ۱۳۸۳ بیش از ۲ سال پایهٔ دیگر بانک مرکزی (۱۳۷۶ و ۱۳۹۰) به دوران رونق و تشکیل نرخ سود متعارف نزدیک است. قیمت‌های ثابت سال‌های ۱۳۷۶ و ۱۳۹۰ به دلیل درآمیختن با سودهای فوق‌العاده نمی‌توانند به نحو مناسبی فرایند تشکیل قیمت را آشکار کنند.

داده‌هایی که در پایان این عملیات به دست خواهند آمد در مجموع کلیتی نظام‌مند را برمی‌سازند که هر یک از آن‌ها توسط دیگری متعیّن شده است. تحلیل چنین داده‌هایی حرکات و دگرگونی‌های عمیق ولی نامحسوس جامعهٔ سرمایه‌داری را آشکار می‌سازد. برای مثال تغییرات نرخ سود در کنار تغییرات قیمت بازار حاکی از مراحل مختلف چرخهٔ کسب‌وکار است و تغییرات تعداد شاغلان در کنار تغییرات سرمایهٔ ماشین‌آلات سطوح مختلف فرایند انباشت را مشخص می‌کند.

در ادامه چگونگی تبدیل داده‌های خام به عینیات وساطت‌مند را توضیح خواهم داد.

***

(I) تعداد کارکنان بارآور

سری‌های زمانیِ سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی° تعداد شاغلان هر رشته فعالیت را طی سال‌های ۱۳۳۹–۱۳۹۰ ارائه کرده است. تعداد شاغلان علاوه بر کارگران مزدی هر بخش شامل کارفرمایان و کارکنان خوداشتغالی و کارکنان فامیلی بدون مزد و کارکنان اداری نیز هست. آمار نیروهای حراستی حوزه‌های مختلف در این جدول زیر مقولهٔ «بخش نظامی و انتظامی» گنجانده شده است.

کارکنان خوداشتغالی و کارکنان فامیلی بدون مزد تا جایی که برای بازار تولید می‌کنند طبق توضیحات سرفصل «نظریهٔ دستمزد» تحت شمول کارکنان بارآور قرار می‌گیرند. از سوی دیگر همان‌طور که در سرفصل مربوطه توضیح داده شد کارکنان اداری و کارفرمایان و مدیران فنی تا جایی که اجزاء مختلف کار جمعی را هماهنگ می‌کنند همچون یک رهبر ارکستر° کارِ مولد انجام می‌دهند؛ اما تا جایی که وظایف مربوط به مدیریت ارزش‌افزایی و استثمار را به انجام می‌رسانند کارشان نامولد است. بنابراین کار این پرسنل را فقط تا جایی بارآور به شمار می‌آوریم که که دریافت کنندهٔ حداقل دستمزد باشد و به استثمار سایرین مربوط نشود. برای مثال چنانچه حداقل دستمزد ۸۰۰ هزار تومان و جبرن خدمات یک مدیر صنعتی ۸ میلیون تومان باشد آنگاه فقط ۱۰ درصد کار او بارآور است و باقی زمان کار ماهیانه‌اش به مدیریت استثمار کارگران مربوط می‌شود. با چنین قیود و شروطی کلیهٔ شاغلان حوزه‌های کشاورزی و معدن و نفت و صنعت و ساختمان‌سازی و آب و برق و گازرسانی و حمل‌ونقل و انبارداری و ارتباطات و رستوران و هتل‌داری و آموزش (عمومی و دانشگاهی و فنی‌وحرفه‌ای) و بهداشت و خدمات

اجتماعی و خدمات فنی و مهندسی و خدمات تفریحی و خدمات شهری تحت شمول کار بارآور قرار می‌گیرند. فقط کارکنان مؤسسات مالی و مؤسسات بازرگانی و مستغلات و خدمات شخصی و خدمات مذهبی و سیاسی و کارکنان نظامی و انتظامی و خدمت‌کاران خانگی تحت مقولهٔ کار نامولد قرار می‌گیرند. البته بخش کوچکی از کارهای مقولهٔ نظامی و انتظامی (همچون راهنمایی‌ورانندگی) از لحاظ اجتماعی بارآور هستند ولی به دلیل عدم امکان تفکیک آمار از بررسی کنار گذاشته شدند.

(II) سرمایهٔ متغیر

مقولهٔ جبران خدمات در جداول حساب‌های ملی برابر با سرمایهٔ متغیر نیست. زیرا سرمایهٔ متغیر بیانگر دستمزد کارکنان بارآور است ولی مقولهٔ «جبران خدمات» مجموع حقوق و دستمزد کارکنان بارآور و نابارآور را بیان می‌کند. وانگهی تا جایی که کارکنان خوداشتغالی و فامیلی بدون مزد به قول لنین «تحت مناسبات سرمایهٔ انحصاری متعین می‌شوند» وسایل معاش آنان نیز جزو سرمایهٔ متغیر خواهد بود. ولی جداول حساب‌های ملی این قبیل هزینه‌های معیشتی را با حساب سودهای خوداشتغالی در هم آمیخته‌اند و آن را تحت عنوان درآمد مختلط بیان کرده‌اند.

از آنجا که طبق قواعد منحنی نرمال[°] بیشترین پراکندگی داده‌ها حول میانگین رخ می‌دهد می‌توان فرض کرد دستمزدهای فوق‌العاده بالا و فوق‌العاده پایین اولاً پدیده‌هایی استثنایی و کم‌شمارند و ثانیاً تأثیر هر یک بر مقدار کل سرمایهٔ متغیر با تأثیر متقابل دیگری خنثی می‌شود. بنابراین کافی است نرخ میانگین دستمزد را در تعداد کارگران

بارآور ضرب کنیم و عدد حاصله با تقریب قابل‌قبولی بیانگر کل سرمایهٔ متغیر خواهد بود. در اینجا دستمزدهای مصوب دولت که از حمایت قانونی برخوردارند و به عدهٔ کثیری از کارگران تعلق می‌گیرند به عنوان دستمزد میانگین در محاسبات وارد می‌شوند.

(III) ارزش اضافی

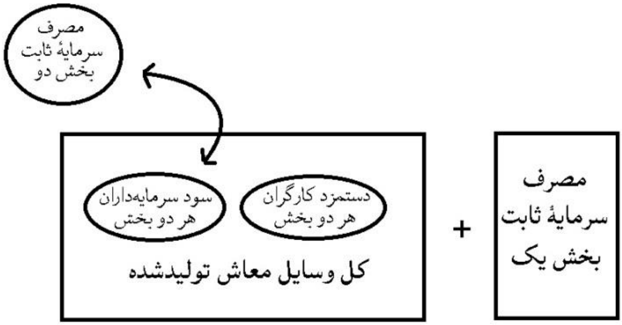
مقدار ارزش افزوده در جدول حساب‌های ملی برابر است با مجموع دستمزدها به‌اضافهٔ استهلاک سرمایه به‌اضافهٔ مجموع سود و بهره و اجاره‌بها. بنابراین با کسر سرمایهٔ متغیر و استهلاک سرمایهٔ پایای بخش‌های بارآور از این رقم آنچه باقی می‌ماند برابر است با کل سود در تمامی اشکال مختلفش من‌جمله اجاره‌بها و بهره. اما کل سود هنوز بیانگر کل ارزش اضافی نیست. زیرا قیمت‌های بازار (و در نتیجه کل سود) در مراحل مختلف چرخهٔ کسب‌وکار به تناوب بالا و پایین می‌شوند و در نتیجه حساب سودهای فوق‌العاده (یا ضرر و زیان‌های بازاری) با حساب ارزش‌اضافی در هم می‌آمیزد؛ به گونه‌ای که با وجود ثابت ماندن حجم ارزش‌اضافی حجم کل سود کاهش و افزایش می‌یابد.

همه می‌دانیم استخراج کار اضافی از کارگران منوط به چگونگی تحقق سود نیست. بنابراین برای تعیین مقدار ارزش اضافی باید حساب سودها را کنار بگذاریم. به جایش باید اثرات نوسان قیمت‌ها را از طریق تجزیه و تحلیل کل کار انجام‌شده خنثی کنیم تا به خودِ ارزش برسیم. پس از انجام این مراحل می‌توان ارزش اضافی را با کسر کردن دستمزدها از ارزش نوپدید محاسبه کرد.

(IV) قیمت کل کالاها

قیمت کل کالاها ظاهراً جزو ساده‌ترین مقولات است. اما در این پژوهش فهم مقولات ساده و بسیط بسیار مشکل‌تر از فهم مقولات پیچیده بود. من در اینجا مجموع قیمت کل کالاها را از طریق چگونگی مصرف تولیدات حساب می‌کنم.

اگر روابط دو بخش (I) و (II) را با فرض بازتولید ساده در نظر بگیریم روشن می‌شود که مجموع تولیدات این دو بخش برابر خواهد بود با مصارف معیشتی جامعه به اضافهٔ مصرف سرمایهٔ ثابت بخش (I). در این حالت مصرف سرمایهٔ ثابت بخش (II) از طریق خریدهای معیشتی سرمایه‌داران و کارگران بخش (I) جبران می‌شود و لازم نیست دوباره در معادلات محسوب شود. کل تولید برابر است با:



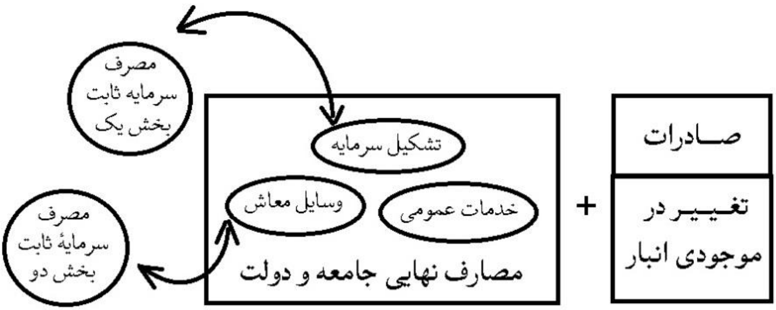
اما جامعهٔ سرمایه‌داری بازتولید گسترده انجام می‌دهد نه ساده. بنابراین مجموع قیمت کالاها برابر است با مصارف معیشتی اجتماعی و مصارف دولت به اضافهٔ انباشت سرمایهٔ پایا به اضافهٔ تشکیل سرمایهٔ ساختمان و ماشین‌آلات در بخش‌های نابارآور به

اضافهٔ صادرات به اضافهٔ تغییر در موجودی انبار. بخش (I) در این حالت° مصرف سرمایهٔ ثابت خویش را همچون حالت قبلی از طریق مبادلهٔ درونی محصولات جبران نمی‌کند. این بار سودهای سایر سرمایه‌داران (تشکیل سرمایهٔ پایای سایرین) است که به این بخش پرداخت می‌شود و مصرف سرمایهٔ ثابت آن را جبران می‌کند. بنابراین در حالت بازتولید گسترده مصرف سرمایهٔ ثابت (I) از معادلات حذف می‌شود و قیمت کل کالاها به دست می‌آید. همچنین مواد خام مصرف‌شده نیز از طریق محاسبهٔ مصرف نهایی محصولات وارد قیمت کل می‌شود.

در این روش به هیچ وجه لازم نیست سرمایه‌گذاری‌های مالی را در محاسبات بگنجانیم. زیرا واضح است که سرمایه‌گذاری‌های مالی در حساب مصرف محصولات نمی‌گنجند بلکه نخست خرید و مصرف محصولات رخ می‌دهد و پس از آن است که منابع مالی شکل می‌گیرند. بنابراین گنجاندن سرمایه‌گذاری مالی در محاسبات به معنای جمع زدن مضاعف یک رقم واحد خواهد بود.

همچنین شکی نیست که بخشی از مصارف نهایی از طریق واردات تأمین می‌شود. اما باز هم لازم نیست حساب واردات را از کل قیمت‌ها کم کنیم تا به قیمت کل محصولات برسیم. زیرا هزینهٔ واردات یا از طریق کار جدید تأمین شده است یا از طریق کار گذشته. حالت نخست مانند این است که خود جامعه در سال جاری کالاهای مربوطه را تولید کرده باشد. در حالت دوم هزینهٔ واردات از محل تغییر در موجودی انبار پرداخت می‌شود. به این ترتیب محاسبات تغییر در موجودی انبار اثر واردات را جبران خواهد کرد.

بنابراین اگر جزمیات آدام اسمیتی را کنار بگذاریم قیمت کل کالاهای تولیدشده برابر است با مجموع مصارف نهایی جامعه و مصارف نهایی دولت و صادرات کالا و خدمات و تغییر در موجودی انبار.



البته جداول حساب‌های ملی بر اساس جزمیات آدام اسمیتی تنظیم شده‌اند و مبتنی بر این فرض نادرست هستند که کل تولید برابر است با کل مصرف. تنظیم‌کنندگان این جداول انتظار دارند که با کسر واردات از مصارف نهایی به ارزش‌افزودهٔ سال جاری برسند. اما تولید ناخالص صرفاً کار تازه انجام‌شده را نشان می‌دهد در حالی که کل مصرف برابر است با قیمت کل کالاهای تازه تولیدشده. واضح است که قیمت کالا بیشتر از کارِ تازه‌ای است که صرف آن شده زیرا هر کالا علاوه بر کار تازهٔ زنده حاوی مقداری مواد خام و کار مردهٔ گذشته نیز هست. بنابراین روش جداول حساب‌های ملی در جریان کسرِ واردات از کل مصارف نهایی آن هم برای رسیدن به ارزش تازه تولیدشده مطلقاً جزم‌گرایانه و بی‌معنی است. این دو رقم به هیچ وجه با هم جفت و جور نمی‌شوند. به همین دلیل در جداول هزینهٔ ناخالص ملی ردیفی وجود دارد که ظاهراً اشتباهات آماری را بیان می‌کند. ارقام ردیف اشتباهات آماری در تمامی سال‌ها مقادیر بسیار بزرگی را نشان می‌دهند. من‌باب نمونه حتی یک جدول هزینهٔ

ناخالص داخلی یافت نمی‌شود که حاوی به‌اصطلاح «اشتباهات آماری» نباشد. زیرا این ارقام در واقع بیانگر اشتباهات آماری نیستند. بلکه بیانگر شیوهٔ ابلهانهٔ نظریهٔ اقتصادی حاکم در برخورد با زیربنای اقتصادی جامعه‌اند. واضح است که این برخورد ابلهانه علاوه بر حماقت اقتصاددانان حاوی مقادیر معتنابهی منفعت طبقاتی نیز هست که اندازهٔ دقیق آن را می‌توان از روی ردیف «اشتباهات آماری» تشخیص داد.

(V) سرمایهٔ ثابت و سرمایهٔ پایا و سرمایهٔ دوار

جدول حساب‌های ملی حاوی جزمیات دیگری نیز هست و متأسفانه باز هم بر طبق اشتباه قدیمی آدام اسمیت° حساب سرمایهٔ ثابت با سرمایهٔ پایا یکسان فرض می‌شود. آن هم در حالی که سرمایهٔ ثابت به جز سرمایهٔ پایا سرمایهٔ مواد خام را نیز در بر می‌گیرد. واقعاً که این شلختگی‌ها باعث می‌شود انسان در مواجهه با جداول حساب ملی سردرد بگیرد.

البته در این مرحله محاسبهٔ قیمت مواد خام چندان دشوار نیست. قیمت کل کالاها قبلاً به دست آمده است و می‌توان مقدار ارزش‌افزودهٔ ناخالص (یعنی کار زنده به‌اضافهٔ استهلاک سرمایهٔ پایا) را نیز از جداول حساب‌های ملی استخراج کرد. با کسر کردن ارزش افزوده از مجموع قیمتِ کل کالاها رقم به‌دست‌آمده برابر ارزش موارد خام مصرف‌شده خواهد بود.

موجودی سرمایهٔ پایا (ماشین‌آلات و ساختمان) نیز از جداول حساب موجودی سرمایه قابل استخراج است. سرمایهٔ ثابت نیز با جمع زدن مواد خام و سرمایهٔ پایا به دست می‌آید. برای محاسبهٔ ارزش سرمایهٔ دوار کافی است ارزش سرمایهٔ متغیر را به قیمت کل مواد خام اضافه کنیم.

(VI) ترکیب سرمایه

متأسفانه تمامی آمارهای موجود صرفاً بر اساس قیمت‌ها و ارزش‌های مبادله‌ای تنظیم شده‌اند و هیچ داده‌ای در مورد تعداد یا وزن کل ماشین‌آلات و مواد خام تخصیص‌یافته در دست نیست تا بتوان بر این اساس ترکیب فنی سرمایه را محاسبه کرد. بنابراین در پژوهش جاری صرفاً به ترکیب ارزشی سرمایه استناد می‌شود. ترکیب ارزشی سرمایه‌های مختلف فقط در یک سال واحد تقریباً بیانگر ترکیب فنی‌شان است و بنابراین فقط طی یک سال می‌تواند به عنوان ترکیب ارگانیک سرمایه مورد استفاده قرار بگیرد. ولی طی چندین سال متوالی بنا به نحوهٔ سرمایه‌گذاری‌های ناموزون در حوزه‌های مختلف° ترکیب ارزشی از ترکیب فنی منحرف می‌شود و بیانگر ترکیب ارگانیک نیست.

(VII) دورهٔ واگرد

طول دورهٔ واگرد برابر است با زمان تولید کالا به اضافهٔ زمان دَوَران کالا. این مقوله به وضوح جزو مقولات پیچیده است؛ ولی دقیقاً به همین دلیل می‌توان آن را به سادگی حل و فهم کرد. اگرچه هیچ داده‌ای در مورد زمان تولید کالاها و زمان دَوَران‌شان در دست نیست.

مقدار سود واقعاً تحقق‌یافتهٔ سرمایهٔ بارآور را می‌توان به سادگی از جداول حساب‌های ملی برداشت کرد. اگر (p) نماد سود واقعاً تحقق‌یافته (C) نماد کل سرمایه (v) نماد سرمایهٔ متغیر (r) نماد مواد خام (F) نماد سرمایه پایا (f) نماد مصرف سرمایهٔ پایا (T) نماد زمان

واگرد کل سرمایه (T_f) نماد زمان واگرد سرمایهٔ پایا و (T_c) نماد واگرد سرمایهٔ دوار باشد معادلات زیر مجهولات مورد نظر را به دست می‌آورند:

$$T_f = \frac{F}{f} \qquad T_c = \frac{v + r}{v + r + p} \qquad T = \frac{C + p}{f + r + v + p}$$

واضح است که زمان واگرد فقط برای سرمایهٔ بارآور محاسبه می‌شود. سرمایهٔ نابارآور در حقیقت واگرد نمی‌کند؛ این سرمایه صرفاً به مصرف می‌رسد و هزینهٔ آن از محل کار اضافی کارکنان بارآور پرداخت می‌شود.

(VIII) نرخ استثمار و نرخ ارزش اضافی

همانطور که توضیح دادم و خواهیم دید کار اضافی سالانهٔ یک اقتصاد ملی هرگز برابر با سود سالانهٔ آن نیست، اگرچه این دو در بازه‌ای طولانی‌تر (دست‌کم به اندازهٔ یک چرخهٔ کسب‌وکار) برابر می‌شوند. بنابراین محاسبهٔ نرخ استثمار مستلزم تعیین مقدار کل کار انجام شده از طریق مطالعهٔ تاریخی ارزش (نه قیمت) است.

در پژوهش جاری نرخ ارزش‌اضافی را از نرخ استثمار جدا کرده‌ام. نرخ استثمار با تقسیم اضافه‌ارزش سالانه بر کل دستمزد یک سال به دست می‌آید. برای محاسبهٔ نرخ ارزش اضافی باید واگرد سرمایهٔ دوار را در محاسبات‌مان لحاظ کنیم زیرا ممکن است سرمایهٔ متغیر بیش از یک بار واگرد کرده باشد. در این صورت محاسبهٔ نرخ ارزش اضافی بر اساس کل دستمزد سالانه نادرست خواهد بود. در این حالت باید نرخ ارزش اضافی را بر مبنای سرمایهٔ متغیر پیش‌ریخته محاسبه کرد نه بر مبنای مجموع دستمزد کارگران بارآور.

(IX) میزان تولید وسایل تولید

برای تعیین ابعاد بخش (I) اقتصاد لازم است هم ارزش مواد خام و هم ارزش ماشین‌آلات و ابزارهایی را محاسبه کنیم که برای مصرف بارآور تولید می‌شوند. در این راستا محاسبات مواد خام بر اساس ماتریس داده–ستانده انجام می‌شود که یک ابزار تحلیل فوق‌العاده قوی است (این ماتریس را لئونتیف اقتصاددان نابغهٔ روس بر اساس تابلوهای اقتصادی دکتر کنه توسعه داده است: سطرهای ماتریس لئونتیف نشان می‌دهند که یک محصول چقدر در سایر فعالیت‌ها مصرف شده است. ستون‌های ماتریس لئونتیف نیز نشان می‌دهند که یک فعالیت تولیدی برای رسیدن به محصول نهایی‌اش چقدر از محصولات سایر شاخه‌ها استفاده کرده است). مطالعهٔ تولید سرمایهٔ پایا نیز به کمک ردیف تشکیل سرمایهٔ ساختمان و ردیف تشکیل سرمایهٔ ماشین‌آلات در جدول‌های هزینهٔ ناخالص داخلی (به تفکیک رشتهٔ فعالیت برای مستثنی کردن شاخه‌های نامولد) امکان‌پذیر است.

(X) نرخ سود متعارف

می‌دانیم در هر سال برخی بنگاه‌ها سود فوق‌العاده و سود انحصاری دارند و نسبت دادن این فوق‌سودها به کل جامعه باعث می‌شود نرخ سود متعارف رقمی بالاتر از نرخ واقعی باشد. بنابراین محاسبهٔ نرخ سود عمومی مشروط به محاسبهٔ قیمت‌های تولید است و بر اساس قیمت‌های بازار ممکن نیست. وانگهی پس از محاسبهٔ قیمت تولید باید بر اساس حرکات آن و نوسان‌های قیمت بازار[۵] سال‌های دوران رونق را تشخیص داد. نرخ سود متعارف در این سال‌ها تثبت می‌شود و تا چرخهٔ بعدی کسب‌وکار به مثابهٔ یک قرارداد نانوشتهٔ اجتماعی

بردوام باقی می‌ماند. بنابراین محاسبهٔ نرخ سود متعارف مستلزم مقایسهٔ دقیق سودها و قیمت‌های تولید و قیمت‌های بازار در سال‌های رونق است.

(XI) انتقال خام ارزش

انتقال خام ارزش یکی از مباحث روش‌شناسانهٔ محوری این اثر به شمار می‌رود. این مفهوم میراثی از اوگنی پرابراژنسکی بلشویک و اقتصاددان نابغهٔ روس است که در سال‌های ابتدایی شکل‌گیری شوروی برای تحلیل بازارهای کالایی سادهٔ این کشور ارائه شد تا بتوان با کمک آن «لایه‌های بی‌شمار واقعیت طبقاتی» را تبیین کرد. شکل اولیهٔ ارائهٔ این مفهوم بسیار خام و نارس بود اما تا آغاز نپ کاملاً انکشاف یافت و به یک ابزار فوق‌العاده قدرتمند به سازماندهی جنبش تعاونی‌ها کمک کرد. متأسفانه بعدها این مفهوم به یکی از مهم‌ترین ابزارهای بلوک تجدیدنظرطلب تبدیل شد و در دههٔ ۱۹۳۰ برای حمایت از سیاست فرصت‌طلبانهٔ «مبادلهٔ برابر کارها» مورد استفاده قرار گرفت. من بدون حمایت از شعار ارتجاعی «مبادلهٔ برابر کارها» از مفهوم‌پردازی «انتقال خام ارزش» برای مقاصد دیگر استفاده می‌کنم.

در این مرحله کافی است که انتقال خام ارزش را در ساده‌ترین شکل آن توضیح دهیم. دو بخش کشاورزی و صنعت را در نظر می‌گیریم که دو کالای مختلف را به قیمت یکسان ۱۰۰ روبل تولید می‌کنند. بخش صنعت بارآوری بالاتر و بخش کشاورزی بارآوری پایین‌تری دارد. بخش صنعت برای تولید کالای خویش ۱ ساعت زمان صرف کرده و بخش کشاورزی برای تولید آن ۱۰ ساعت زمان صرف نموده است. بنابراین در

جریان مبادلهٔ برابر ۱۰۰ روبل با ۱۰۰ روبل در حقیقت ۹ ساعت کار از بخش کشاورزی به بخش صنعت انتقال می‌یابد. این ۹ ساعت را جریان انتقال خام ارزش می‌نامیم. مارکس نظریهٔ «توزیع یکدست و متناسب ارزش اضافی» را برای «تبیین نرخِ عمومی سود در بازارهای رقابتی آزاد» ارائه داد. مفهوم «جریان انتقال خام ارزش» بر اساس همین نظریهٔ مارکسیستی شکل گرفته است ولی می‌تواند بسیاری از مسائل همچون تشکیل سودهای فوق‌العاده در دورهٔ اضافه‌تولید و رونق یا ضرر و زیان‌های دورهٔ رکود یا تشکیل سودهای انحصاری و فوق‌سودهای امپریالیستی را تبیین نماید.

برای آگاهی یافتن از جریان انتقال خام ارزش باید کار منعقدشدهٔ انفرادی را با کار میانگین اجتماعی و با ارزش‌افزودهٔ خالص هر بنگاه مقایسه کنیم.

٤-۲-۲) تکنیک‌ها و ابزارهای استفاده‌شده در پژوهش کیفی

برای انجام تحقیق کیفی یعنی مطالعهٔ ذهنیات راجع به فرایند تاریخی انکشاف سرمایه‌داری به مدت ۸ هفته در روستای صلوات‌آبادِ بیجار سکنی گزیدم و علاوه بر رابطهٔ نزدیک با اهالی دِه به عنوان کارگر موقت و سادهٔ استخر پرورش ماهیان سردآبی مشغول به کار شدم. این روستا با ۳۰ خانوار ساکن دائم ۱۳۷ نفر جمعیت دارد که در فصول کاری جمعیت آن تا حول‌وحوش ۸۰۰ نفر افزایش می‌یابد. صلوات‌آباد در ۱۵ کیلومتری شمال غرب شهرستان بیجار در کنارهٔ یکی از شاخه‌های فرعی رودخانهٔ قزل‌اوزن واقع شده است که در حال حاضر یک رودخانهٔ فصلی است. فعالیت اصلی ساکنان این روستا زراعت (گندم و جو و لوبیا و نخود و عدس و سیب‌زمینی و پیاز و صیفی‌جات و سبزی‌جات) دامداری (عمدتاً

گوسفند مرغ و یک مزرعهٔ پرورش ماهی و تک‌وتوک گاو) و باغداری (عمدتاً سیب و انگور) است. در دههٔ ۱۳۷۰ کارخانهٔ سیمان کردستان در اراضی جنوبی روستا مشرف بر رودخانهٔ قزل‌اوزن به افتتاح رسید.

نخستین تکنیک مورد استفاده در این پژوهش کیفی مشاهدهٔ مشارکتی بود. در این تکنیک اگر چه محقق در میان مردم زندگی و فعالیت می‌کند اما ثبت جزئی‌ترین مشاهدات باید در اولویت باشد. به همین دلیل طی اقامتم در صلوات‌آباد به طور مداوم از وضعیت اراضی و ماشین‌آلات کشاورزی و دام‌وطیور و شیوه‌های اسکان و گله‌وشکایت‌های کوتاه حین کار و نیز گپ‌وگفت‌های دوستانه در قهوه‌خانهٔ روستا یادداشت‌برداری کردم. حجم این یادداشت‌ها ۱۲ دفترچهٔ جیبی است. علاوه بر این جهت انسجام دادن به اطلاعات خویش از تکنیک مصاحبهٔ نیمه‌سازمان‌یافتهٔ عمیق نیز بهره بردم. در این تکنیک پژوهشگر ابتدا مجموعه‌ای از سوالات اصلی را حول موضوع مطالعه طراحی می‌کند. سپس سوالات را رفته‌رفته با نخستین مصاحبه‌شونده در میان می‌گذارد. اگر روشن شدن یک موضوع نیازمند سوالات تکمیلی بود آن‌ها را نیز پیش می‌کشد. سپس در صورت لزوم بر اساس یافته‌های جدید سوالات تازه‌ای طرح می‌کند و به سراغ مصاحبه‌شوندهٔ بعدی می‌رود. این روند تا جایی ادامه می‌یابد که مصاحبهٔ جدید هیچ اطلاعات تازه‌ای خلق نکند. همچنین پژوهشگر باید اطمینان یابد که با تمامی گروه‌های ذی‌نفع گفتگو کرده باشد. به این منظور ابتدا بر مبنای مشاهداتم ساکنان روستای صلوات‌آباد را بر اساس طبقهٔ اجتماعی سن و جنسیت در ۱۸ گروه ذینفع گنجاندم. سپس

با استفاده از تکنیک گزینش تصادفی مصاحبه‌هایی را با اعضای هر مقوله ترتیب دادم. مقولات و فراوانی مصاحبه‌ها به شرح زیر است.

جدول ٤-١: فراوانی مصاحبه‌های عمیق نیمه‌سازمان‌یافته در هر گروه ذینفع (نفر)

گروه‌های ذینفع	زمین‌دار	سرمایه‌دار	خرده‌مالک	کارگر ساده	ییلاق‌نشین
پیرمرد	١	-	١	-	-
پیرزن	-	-	١	-	-
مرد میان‌سال	١	١	١	-	١
زن میان‌سال	-	-	٠	١	٠
مرد جوان	-	١	٢	٣	٠
زن جوان	-	٠	٠	١	٠

منظور از زمین‌دار کسی است که اراضی فراوانی را تحت مالکیت دارد ولی آن‌ها را به دیگران اجاره می‌دهد. منظور از سرمایه‌دار کسی است که یا اراضی فراوانی دارد و با استخدام کارگران روستایی اراضی مذکور را زیر کشت می‌برد یا اینکه اراضی دیگران را اجاره می‌گیرد و با استخدام کارگران روستایی آن‌ها را زیر کشت می‌برد یا اینکه در قطعه زمینی کوچک با استخدام کارگران دائم به تولید متمرکز می‌پردازد (در صلوات‌آباد معمولاً هر سه شکل به موازات یکدیگر توسط یک سرمایه‌دار واحد دنبال می‌شوند). منظور از خرده‌مالک روستائیانی هستند که فقط با نیروی کار خانوادگی از اراضی محدود خویش بهره‌برداری می‌کنند. منظور از کارگر روستایی کسانی‌اند که اگرچه اکثراً قطعه زمینی کوچک در اختیار دارند (معمولاً زیر ٢ هکتار) ولی در عین حال به طور مداوم به کارهای موقت مزدی برای دیگران مشغول‌اند. منظور از ییلاق‌نشین کسانی‌اند که در اراضی

اطراف روستا خانه‌باغی احداث کرده‌اند و تعطیلات‌شان را در صلوات‌آباد می‌گذرانند. از آنجا که ساکنان روستا همگی پیرو مذهب شیعه و کرد گروس هستند نیازی به قشربندی بر اساس مذهب و قومیت و زبان نبود. علامت «–» در برابر برخی مقوله‌ها به این معنی است که مصداقی برای آن در میان اهالی روستا وجود نداشت. در مقولاتی که تعداد مصاحبه‌شونده‌ها صفر است به دلیل محدودیت‌های فرهنگی–جنسیتی یا سایر محدودیت‌ها امکان مصاحبه برایم فراهم نشد.

مصاحبه‌ها بر اساس ۵ سوال زیر که به صورت غیرمستقیم از پرسش‌های جزئی این پژوهش استخراج شده‌اند انجام گرفته‌اند. سوال (ب) و سوال (هـ) در جریان مصاحبه‌ها به سوالات قبلی اضافه شد:

(الف) پربرکت‌ترین دورهٔ زندگی شما چه زمانی بود؟ (ب) وضع دیگران در آن دوره چطور بود؟ (ج) این دوره در چه زمانی و به چه دلیلی خاتمه یافت؟ (د) احداث فاکتوری سیمان چه تأثیراتی بر زندگی صلوات‌آباد گذاشته است؟ (هـ) مشکلات کنونی روستا چیست و چه راه‌حلی دارد؟

نتایج این مصاحبه‌ها بر اساس نقاط اشتراک و اختلاف پاسخ‌ها تحت سه «تیپ اجتماعی» دسته‌بندی شده‌اند. این تیپ‌های اجتماعی نه بر اساس خاستگاه‌های طبقاتی که صرفاً بر اساس فرم کلی آگاهی اجتماعی تعریف شده‌اند. البته در نهایت می‌توان رابطهٔ فرم‌های آگاهی را با زیربنای اقتصادی جامعه توضیح داد.

عیوب موروثی

در جوار مصائب جدید یک سلسله از عیوب موروثی که زاییدهٔ درجا زدن دائمی ما در شیوه‌های تولید باستانی و منسوخ است با کلیهٔ عواقبی که نابه‌هنگام در زمینهٔ مناسبات اجتماعی از آن‌ها ناشی می‌شود ما را تحت فشار قرار می‌دهند. (مارکس سرمایه جلد یک دیباچه)

در این بخش در نخستین قدم توصیفی از انکشاف سرمایه‌داری ایران تا پیش از دههٔ ۱۳۵۰ ارائه می‌شود. ارائهٔ این توصیف از آن رو ضرورت دارد که مرده‌ریگ انکشاف پیشین هنوز در بطن جامعه عمل می‌کند و سنت‌های تبلوریافتهٔ آن تا حد زیادی بر فرایند انکشاف ناموزون تأثیر می‌گذارد. از آنجا که مناسبات سرمایه‌داری در خلأ به وجود نمی‌آیند و بر مبنای شرایط پیشین رشد می‌کنند درک روند آن‌ها بدون آگاهی از شرایط قبلی ممکن نیست.

در قدم دوم با کمک جداول و نمودارها توصیفی کلی از انکشاف سرمایه‌داری ایران از سال ۱۳۵۰ تا دههٔ ۱۳۹۰ ارائه می‌شود. این توصیف کمک می‌کند تا کلیت فرایند انباشت (به لحاظ عامل تعیین‌کنندهٔ آن در ایران) پیش چشم آید. به این ترتیب می‌توان قانون‌مندی اجزای نظام اجتماعی را با دیدی فراخ مطالعه کرد.

۵-۱) توصیف شرایط پیشینی انکشاف سرمایه‌داری تا دههٔ ۱۳۰۰ شمسی

طی قرون متمادی زیربنای اقتصادی جامعهٔ ایران مبتنی بر پیوند اندام‌وار دهات و شهرها بود. بر طبق این شیوهٔ تولید° بخش کشاورزی وظیفهٔ تأمین مواد خام را بر عهده داشت و صنایع‌دستی نیز به مثابهٔ بخش مکمل وظیفهٔ تبدیل مواد خام به وسایل معیشت و وسایل تولید را به انجام می‌رساند. مازاد تولیدات کشاورزی و صنایع دستی پس از اخذ خراج حکومت (گزیت) صرف تجارت تحت مدیریت دیوان‌سالاران شهری می‌شد.[۱] گستردگی دامنهٔ فعالیت بازرگانی گاه از چین تا اروپای مرکزی می‌رسید و عایدات چشمگیری را روانهٔ خزانهٔ حکومت می‌کرد. بخشی از منابع خزانه به مصرف عملیات عمرانی آب‌رسانی (بند و قنات و غیره) می‌رسید و تداوم و تکامل کشاورزی را امکان‌پذیر می‌ساخت.[۲] در دل این نظام اقتصادی° ایلات کوچ‌نشین قرار داشتند که نظر به عدم وابستگی‌شان به تولیدات شهر و روستا از خودکفایی اقتصادی و استقلال سیاسی چشمگیری برخوردار بودند. عظمت جمعیت کوچ‌نشین که نیمی از ساکنان ایران را در بر می‌گرفت آن را در رقابت با حکومت مرکزی به یک نیروی سیاسی زیروروکننده تبدیل می‌کرد. اما نظر به جوش‌خوردن کشاورزی و صنایع‌دستی هیچ یک از «طوفان‌های سهمگین سیاسی» طی قرون متمادی نتوانستند تأثیر چندانی بر زیربنای اقتصادی جامعه بگذارند.

مهم‌ترین تحول زیربنای اقتصادی ایران تبدیل بخش بزرگی از رعایای حکومت به «دهقانان مستقل» در اواخر قرن اول میلادی بود. در این دوران به دلیل گسترش جنگ‌های ایران و روم° مسیر تجارت چین–اروپا رفته‌رفته از خاک ایران به عربستان انتقال یافت. از این رو با کاهش عایدات بازرگانی° عملیات‌های عمرانیِ آب‌رسانیِ مرکزی متوقف

شد. با بروز قحطی و ناآرامی در روستاها و شکل‌گیری قیام‌هایی همچون جنبش مزدکیان[۵] حکومت مرکزی به‌ناگزیر اصلاحاتی را در نظام مالیاتی پدید آورد. طبق اصلاحات انوشیروان اخذ خراج‌های کشاورزی نه بر اساس کل محصول برداشت‌شده که بر مبنای مساحت واحد بهره‌برداری انجام گرفت و به مقداری ثابت تقلیل یافت. بدین ترتیب بخش بزرگی از مازاد تولید کشاورزی در روستا باقی می‌ماند و صرف رفاه دهات می‌شد.[۳] اما تبعات اجتماعی اصلاحات انوشیروان بسیار فراتر از این رفاه آنی بود. زیرا تحت این شکلِ مالیات‌ستانی از یک سو نفوذ دیوان‌سالاری در کشاورزی و انجام پروژه‌های بزرگ‌مقیاس آب‌رسانی کاهش یافت و از سوی دیگر طبقه‌ای از دهقانان مستقل به وجود آمدند که چگونگی تصرف کار اضافی آنان سنگ‌بنای نظام «اقطاع» را طی قرون آتی استوار کرد.

پس از فروپاشی ساسانیان و شکل‌گیری امپراطوری اسلامی بار دیگر دیوان‌سالاری توانست سازماندهی تجارت خارجی را در دست گیرد و عایدات بازرگانی را گسترش دهد. اما در خلال قرون ۲ و ۳ هجری شمسی با از بین رفتن مرکزیت سیاسی خلافت اسلامی و بروز جنگ‌های داخلی متعدد[۵] هزینه‌های نظامی حکومت‌های اسلامی چنان افزایش یافت که مجموع خراج‌های کشاورزی کفاف هزینه‌های سنگین قشون را نمی‌داد. بنابراین حکومت‌ها به فروش امتیاز بهره‌برداری اراضی دهات روی آوردند و به این ترتیب نظام «اقطاع» زاده شد.[۴] این امتیازات که عمدتاً به سران نظامی قشون واگذار می‌شد به اقطاع‌دار اختیار می‌داد که به جای حاکم[۵] خراج روستاییان را بر مبنای مساحت واحد بهره‌برداری به شکل بهرهٔ مالکانه اخذ نماید. نظام اقطاع رفته‌رفته به صورت مرده‌ریگ حاکم بر کشاورزی ایران درآمد و استقلال طبقهٔ برزگر را نابود ساخت

و تحت عناوین مختلفی همچون سیورغال (سلجوقیان) و تیول (صفویان) تا میانهٔ سدهٔ ۱۳ شمسی شکل غالب مناسبات ارباب–رعیتی را شکل داد. پابه‌پای گسترش نظام اقطاع نظام تجاری شهرها به صورت مناسبات پیچیده‌ای از مدیریت مستوفیان و نظارت محتسب‌ها و کنترل اصناف تولیدی تکامل یافت.[۵]

طی این قرون اگرچه زیربنای اقتصادی ایران تحت تأثیر نیروهای بیرونی قرار می‌گرفت اما به تغییر بنیادین تن نمی‌داد. مهم‌ترین دگرگونی بیرونی تغییر مسیر تجارت اروپا–چین بود که پس از کشف خط دریایی اروپا–هند توسط واسکو دوگاما رفته‌رفته و برای همیشه از جادهٔ ابریشم به مسیرهای آبی انتقال یافت. به همین دلیل از اوایل قرن ۱۷ میلادی تجارت خارجی ایران به سرحدات عثمانی و آسیای میانه محدودیت یافت و کاهش چشمگیری در عایدات تجاری حکومت مرکزی پدیدار شد.[۶]

حکومت صفوی برای جبران کسری عایدات و تأمین هزینهٔ قشون ناچار بود مالیات بیشتری از تیول‌داران بستاند و کاراضافی بزرگ‌تری را بر رعایا تحمیل کند. در نتیجه از اواسط قرن ۱۷ میلادی نارضایتی رعایا و شورش‌های پراکندهٔ خوانین محلی به صورت قیام‌های سازمان‌یافتهٔ قومی–قبیله‌ای اوج گرفت تا اینکه به اضمحلال دولت مقتدر صفوی در ۱۷۲۰ میلادی انجامید.[۷] در این شرایط هیچ یک از جانشینان موقت سلسلهٔ صفوی نتوانستند در کنترل امور و حفظ ثبات توفیق یابند. زیرا با وجود دگرگونی‌های سیاسی پی‌درپی و دست به دست شدن حکومت میان ایلات گوناگون جامعهٔ ایران قادر نبود هیچ راه حل درون‌زایی برای غلبه بر بحران اقتصادی‌اش ارائه کند. در سراسر این دوران نیروهای بارآور در جامعهٔ ایران عقب‌گرد کردند.

از اواسط قرن ۱۹ میلادی با گسترش فعالیت‌های کمپانی هند شرقی و رونق گرفتن دارالتجارهٔ بریتانیایی بوشهر و دارالتجارهٔ روسی باکو کشاورزی ایران به عنوان منبع غنی مواد خام صنایع اروپایی انکشاف یافت. با وصول این عایدات اوضاع نابه‌سامان خزانه موقتاً سروسامان گرفت و قدرت سلسلهٔ قاجار تثبیت شد به طوری که حتی کمبود شدید غلات و بروز قحطی ناشی از تغییر کاربری زمین به جز شورش‌های ضعیف و پراکندهٔ دهقانی هیچ خطر سیاسی حادی برای سلطنت قجر ایجاد نکرد. مجموع درآمد دولت مرکزی (شامل خراج ارضی و گمرکات و سیورسات یا همان خراج‌های فوق‌العاده) که در سال ۱۲۰۵ شمسی (۱۸۲٦ میلادی) تقریباً برابر با ۲۵ میلیون قران بود تا سال ۱۲٤۵ شمسی (۱۸۸٦ میلادی) رفته‌رفته افزایش یافت و به ۵۵ میلیون قران رسید. بالغ بر ۳۵ درصد این درآمد صرف قشون و ۱٦ درصد صرف ابنیهٔ حکومتی و خرید کشتی‌های بخار و ۱٦ درصد صرف هزینه‌های جاری شاه و حرمسرا و شاهزادگان و ۱۵ درصد صرف پرداخت به روحانیون و ۱۵ درصد صرف وزارت خارجه و ۳ درصد صرف سایر ادارات شد.[۸]

تا دههٔ ۱۲٤۰ شمسی (یعنی پیش از انعقاد پیمان تجاری ایران–انگلیس) صادرات ٤ قلم مواد خام در مدار دورپیمایی سرمایهٔ بین‌المللی بیش از سایرین اهمیت یافت: اول تنباکوی ایران که به دلیل مرغوبیتش شهرت جهانی داشت و نمایندگی کمپانی هند شرقی سالانه ۲۰ هزار تن از آن را به اقصی نقاط جهان صادر می‌کرد. دوم پنبه که عرضهٔ جهانی آن به سبب جنگ‌های داخلی آمریکا مختل شده بود و سالانه ۳ هزار تن به بریتانیا صادر می‌شد – صادرات پنبه به روسیه در همین حدود بود. سوم ابریشم که صنایع نساجی فرانسه و ایتالیا را تغذیه می‌کرد و سالانه ۲ هزار تن صادرات داشت؛ چهارم تریاک که سالانه ۳۰۰ تن شیرهٔ آن

به شرق آسیا صادر می‌شد و سود سرشاری را به هزینهٔ تیره‌روزی خلق چین به جیب تجار بریتانیایی می‌ریخت.[۹] عایدات تجارت خارجی[°] خوانین محلی را هم راضی نگه می‌داشت و آنان را در سرکوب شورش‌های دهقانی با حکومت مرکزی متحد می‌ساخت.

اواخر دههٔ ۱۲٤۰ شمسی اثر افیون پرید و بار دیگر دگرگونی‌های ناشی از توسعهٔ اقتصادی اروپا به شکل مشکلات داخلی جامعهٔ ایران رخ نمود. در اوایل دههٔ ۱۸٦۰ میلادی با تشکیل «اتحادیهٔ پولی لاتین» میان کشورهای اروپایی (که پایهٔ پرداخت‌هایشان طلا بود) از اهمیت نقره در بازارهای جهانی کاسته شد.[۱۰] این تغییر بر اقتصاد ایران (که پول نقره داشت) تأثیرات نامطلوبی به جای نهاد. از یک سو قیمت مواد خام صادراتی سقوط کرد و از سوی دیگر قیمت اقلامی نظیر پارچه و منسوجات که تولید داخلی‌شان زیر فشار «اقمشهٔ فرنگ» نابود شده بود به شدت بالا رفت و به نرخ‌های سرسام‌آور تورم داخلی دامن زد. به طوری که قیمت هر ۱ پوند استرلینگ از ۱۲ قران در سال ۱۲۰۰ شمسی تا پایان دههٔ ۱۲٤۰ به بیش از ۲۲ قران رسید؛ این روند تا دوران انقلاب مشروطه تداوم یافت به طوری که در پایان دههٔ ۱۲۸۰ نرخ هر پوند استرلینگ برابر با ۵۵ قران بود.[۱۱]

اما این سکه روی دیگری هم داشت. پابه‌پای بی‌ثباتی نظام پولی کشورهای عقب‌مانده (خاورمیانه و آفریقا و شرق آسیا) نظام پولی بین‌المللی ثبات یافت و ساختارهای اعتباری در کشورهای اروپایی به تکاملی شگرف رسیدند. گسترش نظام اعتباری به نوبت خود امکان سرمایه‌گذاری‌های نجومی را در پروژه‌های بزرگ‌مقیاس فراهم کرد. مهم‌ترین این پروژه‌ها افتتاح کانال سوئز میان دریای سرخ و دریای مدیترانه در اوایل دههٔ ۱۸۷۰ و گسترش خطوط تلگراف خاورمیانه در دههٔ ۱۸۸۰ بود که باعث شد حجم مبادلات تجاری

با اروپا به شکل چشمگیری افزایش پیدا کند. به طوری که ارزش اقلام صادراتی ایران از ابتدا تا انتهای قرن ۱۹ میلادی با وجود کاهش ۵۰۰ درصدی ارزش ریال بیش از ۱.۲ هزار درصد افزایش یافت.[۱۲] یعنی در واقع حجم تجارت خارجی تقریبا ٦ هزار برابر شد.

قشر بازرگان همگام با رشد سرسام‌آور تجارت خارجی رفته‌رفته به صورت یک نیروی اجتماعی تعیین‌کننده در جامعهٔ ایران بالید و رشد کرد آن هم در حالی که بازرگانان ثروتمند کشورمان به دلیل چیرگی بانک‌های روسی و انگلیسی بر دارالتجاره‌های ایرانی در حقیقت جز کارگزاران سرمایه‌های خارجی هیچ نبودند.[۱۳] وانگهی بهره‌مندی سرمایهٔ خارجی از معافیت‌های گمرکی گوناگون لاجرم به زوال سازمان‌دهی سه‌وجهی مستوفیان–محتسبان–اصناف انجامید. از سوی دیگر گرایش به افزایش تولید مواد خام نقش سایر نیروهای بارآور را در فعالیت کشاورزی پررنگ‌تر کرد. به همین دلیل در این دوران شکل غالب روابط ارباب–رعیتی به صورت مزارعه درآمد.[۱٤] بر طبق اصول مزارعه مالکیت هر یک از عوامل پنجگانهٔ تولید کشاورزی (زمین و آب و بذر و کار و گاو نر) سهم طرفین را از کل خرمن تعیین می‌نمود. تحت این شکلْ مردی که رعیت به دنیا می‌آمد و روی زمین کار می‌کرد عملاً با حیوان چهارپا مقایسه‌پذیر می‌شد. بی‌سبب نیست که یکی از اشکال جدیدِ مجازات محکومان در دوران سلطنت قجر «به سان اسب نعل‌کوب کردن یعنی کوبیدن میخ به پاشنه‌های پا و گوشت برهنه» بود.[۱۵] از ستم بر رعایای زن سخنی به میان نمی‌آورم. یکی دیگر از پی‌آمدهای مهم گسترش صادرات موادخامْ رشد گرایش به یکجانشینی و بهره‌برداری از منابع ارضی موجود بود. ایلات کوچنده که سابقاً نیمی از جمعیت ایران را شامل می‌شدند طی این سال‌ها به ۲۵ درصد کل جمعیت کاهش یافتند.[۱٦]

جامعهٔ ایران که زمانی با پیوند ارگانیک صنعت دستی شهرها و کشاورزی دهات تشخص می‌یافت تحت‌تأثیر تجارت جهانی به محیطی تبدیل شد که در آن تضاد شهر–روستا بیداد می‌کرد. اصلی‌ترین تجلی این تضاد را می‌توان در شورش‌های دهقانی پی‌درپی علیه اربابان زمین‌دار یافت که مهم‌ترین قشر طبقهٔ حاکم بودند.

نتیجهٔ تعادل جدید نیروها و تضادهای ناشی از آن (که دیگر هیچ شباهتی به ساختار پیشینی جامعهٔ ایران نداشت) بروز انقلاب مشروطه در دههٔ ۱۲۸۰ شمسی (دههٔ ۱۹۰۰ میلادی) بود. در پی آن آتش جنگ‌های داخلی تا بیش از دو دهه شعله‌ور شد. در جریان این جنگ‌ها جبهه‌های متخاصم داخلی تحت هدایت اربابان زمین و اشراف دربار و سران ایلات و روحانیون برجسته و بازرگانان بزرگ به تناوب به زیر پرچم روسیه و انگلستان و فرانسه و تا حدودی آمریکا درآمدند.

۵-۲) توصیف شرایط انکشاف سرمایه‌داری از دههٔ ۱۳۰۰ تا پیش از دههٔ ۱۳۵۰

رشد اقتصادی ایران که با احداث کانال سوئز و افزایش تجارت خارجی تحریک شده بود با فرونشستن آتش جنگ‌های داخلی و تثبیت دولت مرکزی پهلوی خصلتی انفجاری به خود گرفت. به خصوص باید توجه داشت که در پی فروپاشی امپراطوری عثمانی و انعقاد عهدنامه‌های سایکس–پیکوت و سورِس[۰] آتش جنگ‌های داخلی در جهان عرب و ترک زبانه کشید و بدین ترتیب دولت نظامی پهلوی به صورت نقطهٔ ثقل خاورمیانه درآمد و سرمایه‌گذاری‌های خارجی بیشتری را به خود جلب کرد.[۱۷] با مقایسهٔ ارقام جدول زیر تغییرات تجارت خارجی طی

دورهٔ زمانی ۱۳۰۰ تا ۱۳٤۰ به روشنی آشکار می‌شود. توضیح آنکه درآمد ارزی نفت ایران در سال ۱۳۰۷ تقریبا برابر با ٤ میلیون دلار و در سال ۱۳٤۰ تقریباً برابر با ۵۲۰ میلیون دلار بوده است. بنابراین تراز پرداخت‌ها حتی با وجود صادرات نفت باز هم منفی باقی می‌ماند.

جدول ۵-۱: مبادلات خارجی غیرنفتی ایران در سال‌های ۱۳۰۷ و ۱۳٤۰ (هزار تن و میلیون دلار)

	صادرات		واردات		تراز تجاری
	وزن	قیمت	وزن	قیمت	
۱۳۰۷	۱۹٦	٤۸۰	۳۲۳	۸۲۰	-۳٤۰
۱۳٤۰	۵۵۱	۹۵۹۳	۱٦۱۹	٤۷۱۷۱	-۳۷۵۷۸

به نقل از: سوداگر رشد روابط سرمایه‌داری در ایران: مرحلهٔ انتقالی. ۲۳۱

این حجم مبادلات خارجی سهولت گردش کالاها را در داخل کشور ایجاب می‌کرد. بنابراین تأثیر تجارت بین‌المللی پیش از هر جای دیگر در گسترش صنعت حمل‌ونقل مشهود شد که وظیفه داشت مناطق دورافتادهٔ ایران را به یکدیگر پیوند دهد. کشوری که تا پیش از این «ممالک محروسه» نامیده می‌شد با گسترش صنعت حمل‌ونقل به صورت یک واحد اقتصادی-اجتماعی-سیاسی یک‌پارچه درآمد. به سبب همین یک‌پارچگی است که از دههٔ ۱۳۳۰ به این‌سو در هیچ یک از دهات سابقاً تک‌افتاده و منزوی کشور کوششی برای تعمیر دیوار قلاعِ گرداگرد روستا انجام نگرفته است.[۱۸] جدول زیر رشد صنعت حمل‌ونقل را در دورهٔ زمانی مورد بحث نشان می‌دهد.

جدول ۵-۲: وضعیت راه‌ها تعداد وسایل نقلیه و تعداد شرکت‌های حمل‌ونقل طی سال‌های ۱۳۰۵-۱۳٤۰

	طول راه‌ها (هزار کیلومتر)			وسایل نقلیه موتوری	شرکت‌های حمل‌ونقل	
	ریل	آسفالته	شوسه	(هزار دستگاه)	تعداد	سرمایه (میلیون‌ریال)
۱۳۰۵	۰.۲	-	۲.٤	٤	-	-
۱۳۱۷	۱.٦	۰.۱	۱۲.۱	۲۳	۳۳	۲۱
۱۳٤۰	۳.۱	۲.۸	۲۹.۲	۱۵۲	۲۳۲	۲۲۵۸

به نقل از: سوداگر رشد روابط سرمایه‌داری در ایران: مرحلهٔ انتقالی ۲۳۳. و عیسوی تاریخ اقتصادی ایران: ۵۹٤.

در سال ۱۳٤۰ حمل بار از تهران تا بوشهر فقط به ۳ روز زمان نیاز داشت اما در سال ۱۳۰۵ پیمودن این فاصله در بهترین حالت ۳۰ روز طول می‌کشید. به همین دلیل تا پیش از توسعهٔ نظام ترابری گردش کالاها در داخل مرزهای کشور به نحو یکدست صورت نمی‌پذیرفت و نرخ‌های مبادله در مناطق مختلف ایران بسیار متنوع بود. جدول زیر قیمت یک باتمان (تقریباً ۵ کیلوگرم) اقلام عمدهٔ خوراکی را در مهم‌ترین شهرهای ایران در سال ۱۲۸۰ نشان می‌دهد. ملاحظه می‌شود اختلاف قیمت کالاها در شهرهای گوناگون در اکثر موارد بسیار چشمگیر است به طوری که دست‌کم در ۳ مورد (گندم و نان و برنج) به حول و حوش ۳۰۰ درصد می‌رسد و از آن نیز فراتر می‌رود و در ۱ مورد (جو) این اختلاف ۵۰۰ درصد است.

جدول ۵-۳: قیمت اقلام عمدهٔ خوراکی در مهم‌ترین مراکز شهری در سال ۱۲۸۰ شمسی (قران)

	تهران	تبریز	رشت	یزد	همدان	اصفهان	شیراز	بوشهر
گندم	۵.۲	۳.۲	۲.۵	۲.۵	۲.۷	۱.۹	۱.۷	۱.۵
جو	۳	۲.٦	۲.۵	۱.۸	۲	۱.٤	۰.٦	۰.۸
نان	٤	۱.۸	۳.۲	۲.۲	۲.۳	۱.۸	۱.٤	۲.۷
برنج	۸	۱۰	٦.۵	۵	۸	۳.۸	۲.٦	۳.۵
گوشت	۱۳	۸.۷	۹	۸	۸	٦.۷	۵.۷	۵.۳

به نقل از عیسوی تاریخ اقتصادی ایران ۵۳۱.

تحت این شرایط سرمایهٔ تجاری با خرید در یک شهر و فروش در شهر دیگر می‌توانست بدون آنکه شیوهٔ تولید سنتی را دگرگون سازد سود سرشاری را از اختلاف قیمت شهرها به جیب بزد. توسعهٔ مستقل و غالب بازرگانی داخلی باعث شد قشر بازاریان سنتی به صورت قدرتمندترین فراکسیون بورژوایی ایران درآیند. اما رشد صنعت حمل‌ونقل طی سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۴۰ رفته‌رفته وضعیت را دگرگون ساخت و با انتقال گستردهٔ کالاها از مناطق وفور به مناطق کمبود به برابری نسبی قیمت کالاها در مناطق مختلف کشور کمک کرد. در نتیجه یکه‌تازی بازاریان و رشد مستقل و غالب بازرگانی داخلی با تمام تبعات اجتماعی ناگوارش تا حد زیادی تعدیل شد. جدول زیر نشان می‌دهد که در دوران جدید چگونه سرمایهٔ شرکت‌های فعال در میان شاخه‌های مختلف اقتصاد تقسیم شد و به تعادلی تازه رسید.

جدول ۵-۴: میزان سرمایهٔ شرکت‌های شاخه‌های مختلف به ترتیب بزرگی در سال‌های ۱۳۱۴ و ۱۳۴۰ (میلیون ریال)

۱۳۱۴		۱۳۴۰	
شاخه‌ها	سرمایه شرکت‌ها	شاخه‌ها	سرمایه شرکت‌ها
بازرگانی	۹۹۲	بازرگانی	۲۵۱۶۹
صنعت	۱۴۰	صنعت	۲۱۸۸۴
معدن	۵۲	عمران‌وساختمان	۶۱۴۲
کشاورزی	۴۲	آب‌وبرق	۲۷۴۴
عمران‌وساختمان	۲۴	معدن	۲۳۵۶
حمل‌ونقل	۲۱	حمل‌ونقل	۲۲۵۸
آب‌وبرق	۶	کشاورزی	۱۳۱۳

به نقل از سوداگر رشد روابط سرمایه‌داری در ایران: مرحلهٔ انتقالی ۲۲۱.

مشاهده می‌کنید که در سال ۱۳۱٤ سرمایۀ شرکت‌های بازرگانی تقریباً ۷ برابر بزرگ‌تر از سرمایۀ شرکت‌های صنعتی بوده است اما در سال ۱۳٤۰ علی رغم ۲۵ برابر شدن سرمایۀ بازرگانی حجم آن فقط ۱۵ درصد بزرگ‌تر از سرمایۀ شرکت‌های صنعتی است که رشد غول‌آسایی داشته‌اند و ۱٥٦ برابر شده‌اند. علاوه بر این صنعت عمران‌وساختمان و صنعت آب‌وبرق نیز توانسته‌اند با صعودی چشمگیر شرکت‌های سابقاً مسلط کشاورزی و معدنی را به زیر کشند. برای آن که ابعاد این تحول را به درستی دریابیم بد نیست میانگین سرمایۀ شرکت‌های مزبور را با یکدیگر مقایسه کنیم. زیرا میانگین سرمایۀ شرکت‌ها بیانگر میزان تمرکز سرمایه در هر یک از حوزه‌های اقتصاد است. داده‌های لازم در جدول زیر آمده‌اند:

جدول ٥ –٥: میانگین سرمایۀ شرکت‌ها در شاخه‌های مختلف به ترتیب بزرگی در سال‌های ۱۳۱٤ و ۱۳٤۰ (هزارریال)

۱۳۱٤		۱۳٤۰	
شاخه‌ها	میانگین سرمایۀ هر شرکت	شاخه‌ها	میانگین سرمایۀ هر شرکت
معدن	۳۰۷۰	صنعت	۲۲٤۹۰
کشاورزی	۲۳۳۰	معدن	۱۲٦٦۰
بازرگانی	۱٥۲۰	آب‌وبرق	۱۲٤۰۰
صنعت	۹٥۰	بازرگانی	۱۱۰۲۰
حمل‌ونقل	٦۳۰	حمل‌ونقل	۹۷۳۰
ساختمان	٥۸۰	ساختمان	٤٦۳۰
آب‌وبرق	۲٦۰	کشاورزی	۳۲۱٥

به نقل از سوداگر رشد روابط سرمایه‌داری در ایران: مرحلۀ انتقالی ۲۲۱.

داده‌های جدول نشان می‌دهد که مرکز ثقل سرمایه از شاخه‌های سنتی معدن و کشاورزی و بازرگانی داخلی به صنعت نوظهور مدرن منتقل شده. این امر حاکی از آن

است که دوران تسلط بازاریان سنتی پایان یافته و تحولی کیفی را در زیربنای اقتصادی رخ داده. تحول کیفی مزبور خود را در یک رشته تغییرات کمی آشکار می‌سازد: در سال ۱۳۰۵ میزان سرمایه‌گذاری در کشور برابر با ۸.۳ میلیارد ریال بود. این رقم در سال ۱۳۱۷ به ۱٦.۸ میلیارد ریال رسید و با نوساناتی سیر صعودی خود را ادامه داد تا به ۲٤ میلیارد ریال در سال ۱۳۲۹ رسید.[۱۹]

تحت تأثیر این سرمایه‌گذاری‌ها اقتصاد زراعی ایران که با مناسبات ارباب–رعیتی اداره می‌شد رفته‌رفته رنگ باخت. در سال ۱۲۸۰ نزدیک به ۹۰ درصد نیروی کار کشور رعیتی بود اما در سال ۱۳۰۵ تقریباً ۸۵ درصد و در سال ۱۳۲۵ تقریبا ۷۵ درصد و در اوایل دهۀ ۱۳٤۰ یعنی پیش از آغاز اصلاحات ارضی فقط ٦۰ درصد نیروی کار کشور را رعایا تشکیل می‌دادند.[۲۰] جریان خروجی کار زنده از بخش کشاورزی در اواخر دهۀ ۱۳۳۰ با جریان ورودی ماشین‌آلات جبران شد و در بازۀ زمانی ۱۳۳٦ تا ۱۳٤۰ که با نام «جنبش مکانیزاسیون کشاورزی» شناخته می‌شود تعداد تراکتورهای کشور از ۷۲۵ دستگاه به ٦٦۲۰ دستگاه رسید و وزن ادوات کشاورزی از ٦۰۰ تن به ۱۱ هزار تن افزایش یافت. ارزش سرمایۀ ابزارها و ماشین‌ها نیز از ۱۷ میلیون ریال به ۱۲۲۱ میلیون ریال رسید (تقریباً ۹۵ درصد این سرمایه‌گذاری‌ها دولتی بود). البته این ماشین‌آلات اجازه نیافتند در اراضی دایر اربابی به کار افتند و به کشت‌کاری ۱.۵ میلیون هکتار از اراضی بایر اختصاص یافتند.[۲۱]

نیروهای کاری که از بخش کشاورزی و مناسبات ارباب–رعیتی خارج می‌شدند توسعۀ صنایع جدید شهری و معادن را تغذیه می‌کرند. تا سال ۱۳۰٤ فقط ۸ کارخانۀ مبتنی بر صنایع ماشینی در ایران شکل گرفته بود که همگی اقلام مصرفی تولید می‌کردند. تعداد

کارگران این فاکتوری‌ها کمتر از ٤ هزار نفر بود. در سال‌های ١٣١١ تا ١٣١٧ نخستین موج صنعتی‌سازی در ایران با احداث ٦٣ فاکتوری شکل گرفت که در مجموع بیش از ٣٠ هزار کارگر صنعتی را جذب کرد.[٢٢] سرمایه‌گذار اصلی این صنایع دولت بود و تمامی آن‌ها اقلام مصرفی تولید می‌کردند. دومین موج صنعتی‌سازی در سال‌های اولیهٔ دههٔ ١٣٣٠ تحت هدایت دولت بر احداث فاکتوری‌های سیمان و نساجی و قند و توسعهٔ معادن تمرکز یافت. به این ترتیب در سال ١٣٣٥ تعداد مراکز صنعتی ایران به ٢٤٧٣ مانوفاکتور و فاکتوری رسید. تعداد کارگران صنایع بزرگ و خرد در سال ١٣٣٥ برابر با ٨١٥ هزار نفر بود که ٢٧.٥ درصد از آن‌ها در فاکتوری‌های دولتی شاغل بودند. تعداد کل کارگران صنعتی در سال ١٣٤٥ به ١.٢٦ میلیون نفر رسید.[٢٣]

با تأسیس سازمان برنامه‌وبودجه در سال ١٣٣٢ تمرکز برنامه‌ریزی صنعتی ایران به دست این سازمان دولتی افتاد. به این ترتیب در حالی که بخش خصوصی بیشتر بر ساختمان‌سازی متمرکز می‌شد بخش دولتی توسعهٔ سایر صنایع را هدایت می‌کرد. طی سال‌های ١٣٣٤ تا ١٣٤٠ سرمایه‌گذاری بخش دولتی از ٧.٤ میلیارد ریال به ٢٥.٦ میلیارد ریال افزایش یافت.[٢٤] تحت نظارت سازمان برنامه عمدهٔ این سرمایه‌گذاری‌ها به سمت توسعهٔ زیرساخت‌ها و تولید وسایل تولید هدایت شد. تأثیر این سرمایه‌گذاری را می‌توان در نوع محصولات تولیدشده بازیافت. در سال ١٣٣٢ سهم کالاهای مصرف آنی از ارزش کل محصولات معادل ٩٧ درصد بود و کالاهای سرمایه‌ای و کالاهای مصرف غیرآنی تقریباً فقط ٣ درصد ارزش محصولات را شامل می‌شدند. اما طی سال‌های ١٣٣٨ تا ١٣٤٦ تولید کالاهای مصرف غیرآنی و کالاهای سرمایه‌ای با رشد میانگین ٢٧ درصد افزایش

یافت. به طوری که در سال ۱۳٤٦ سهم آن‌ها از ارزش کل محصولات تقریباً به ۱۱ درصد رسید.[۲۵] جهت‌گیری جدید صنایع کشور به سوی تولید وسایل تولید منجر به دگرگونی ترکیب فنی سرمایه شد. در سال ۱۳٤۱ بالاترین سهم از کل سرمایهٔ پایای کشور به ترتیب در شاخه‌های صنایع غذایی (۳٤%) نساجی (۲۵%) محصولات معدنی (۱۱%) و دخانیات (۸%) به کار گرفته شده بود. اما در سال ۱۳۵۱ بیشترین سهم از سرمایهٔ پایای کشور به ترتیب به شاخه‌های استخراج و تولید فلزات اساسی (۱۷%) صنایع غذایی (۱۷%) صنایع شیمیایی (۱۲%) صنایع نساجی (۱۰%) تولید وسایل نقلیه (۷%) تولید محصولات معدنی (٦%) و تولید محصولات فلزی (۵%) تعلق داشت.[۲٦] جدول ۵-٦ نشان می‌دهد که دگرگونی مذکور از یکسو به رشد تولید ناخالص داخلی انجامیده است و از سوی دیگر (و بسیار مهم‌تر) نرخ انباشت سرمایه را به شدت افزایش داده.

جدول ۵-٦: تولید ناخالص و انباشت ماشین‌آلات طی سال‌های ۱۳۳۸-۱۳٤۵ به قیمت جاری (هزارمیلیاردریال)

	تولید ناخالص داخلی	تشکیل سرمایهٔ ماشین‌آلات	تشکیل سرمایهٔ ماشین‌آلات از محل تولیدات داخلی
۳۸	۲۸٤.۷	۳۳.۰	۳.۸
٤۰	۳۲٦.۸	۳۰.۱	۷.۸
٤۵	٤۹۸.۷	۵۵.٤	۲۰.۵

مأخذ: ادارهٔ حساب‌های اقتصادی. حساب‌های ملی ایران ۱۳۳۸-۱۳۹۳.

بر این اساس می‌توان دههٔ ۱۳٤۰ را دورانی دانست که طبقهٔ جدیدی از سرمایه‌داران صنعتی در جامعهٔ ایران نضج می‌یابند. طبقه‌ای که بر خلاف بازاریان سنتی سلطهٔ واقعی سرمایه را بر کار اعمال می‌کنند. در عین حال داده‌ها حاکی از آن هستند که بنیانِ خودِ این صنعت نوظهور مدرن بر بازرگانی بین‌المللی (واردات ماشین‌آلات از خارج) استوار است.

بنابراین نمی‌توان این وضع را به معنای تبعیت سرمایهٔ تجاری از سرمایهٔ صنعتی تفسیر کرد. در این سال‌ها اگرچه سرمایهٔ تجاری داخلی دیگر مسلط نیست اما سرمایهٔ تجاری خارجی همچنان غالب است و حتی تغذیهٔ سرمایهٔ صنعتی را نیز بر عهده دارد.

افزایش سهم ماشین‌آلات در دههٔ ۱۳٤۰ با آزادسازی قطعی نیروی کار روستایی از مناسبات ارباب–رعیتی همراه شد. سیاست اصلاحات ارضی به شکلی که توسط دولت پهلوی انجام گرفت نتیجه‌ای جز تجزیهٔ کامل اقشار روستایی به طبقات کارگر و سرمایه‌دار نداشت. در جریان تقسیم اراضی قریب به ۱.٤ میلیون نفر خوش‌نشین روستایی مطلقاً هیچ زمینی دریافت نکردند. اراضی دریافتی اکثر دهقانان صاحب‌نسق نیز بسیار کمتر از ۷ هکتاری بود که در آن زمان برای امرار معاش یک خانوادهٔ متوسط روستایی لازم بود.[۲۷] نحوهٔ توزیع اراضی را در جدول زیر ملاحظه می‌کنید:

جدول ۵–۷: مساحت اراضی تعلق گرفته به دهقانان پس از اجرای اصلاحات ارضی در سال ۱۳٤۹

مساحت قطعه زمین (هکتار)	بهره‌برداران (هزار نفر)	نسبت بهره‌برداران به کل مالکان	مجموع اراضی (میلیون هکتار)	نسبت مجموع اراضی به کل اراضی زراعی
کوچک‌تر از ۵	۱۵۹۸	٪ ۷۸.۵	۲.٤٤	٪ ۱۵
۵–۵۰	٤۰۳	٪ ۱۹	۷.۹۷	٪ ٤۹
۵۰–۱۰۰	۲٦	٪ ۱.۳	۳.۵۳	٪ ۲۱
بزرگ‌تر از ۱۰۰	۸.۳	٪ ۰.۰٤	۲.٤۸	٪ ۱۵

به نقل از: سوداگر رشد روابط سرمایه‌داری در ایران: مرحلهٔ گسترش ۳٤۱.

داده‌های جدول حاکی از آن است که ۸۵ درصد از اراضی زراعی کشور تحت تملک ۲۰ درصد از مالکان است؛ در حالی که ۸۰ درصد مالکان فقط ۱۵ درصد اراضی زراعی را در

اختیار دارند. در واقع ۱.٦ میلیون نفر خرده‌دهقان به همراه ۱.٤ میلیون نفر خوش‌نشین سابق می‌بایستی برای لقمه‌ای نان به بازار کار سرمایه‌داری سرازیر می‌شدند. بدین ترتیب مهاجرت روستاییان به حاشیهٔ شهرهای صنعتی با فروپاشی نظام ارباب–رعیتی گسترش یافت. خصلت‌های ویژهٔ انکشاف سرمایه‌داری ایران در پایان دههٔ ۱۳٤۰ (و سرنوشت آن تا چند دههٔ آتی) به روشنی در وضع همین مهاجران هویدا می‌شود. جدا کردن روستاییان از زمین و گسیل آنان به مراکز صنعتی الگویی است که در تمامی کشورهای سرمایه‌داری (از بریتانیا تا ژاپن) تکرار شده است و ما آن را با نام «انباشت به‌اصطلاح بدوی» می‌شناسیم. اما در ایران مهاجرت روستاییان به حاشیهٔ شهرهای بزرگ دارای رنگ و بوی ویژه‌ای بود و با ممانعت حکومت مرکزی روبرو شد. در سال ۱۳۵۵ به موجب قانون «حفاظت از محدودهٔ شهری» دولت تهاجم همه جانبه‌ای را به بیغوله‌های مهاجران حاشیه‌نشین آغاز کرد که با واکنش‌های تند و خشن «جنبش خارج از محدوده» در سال ۱۳۵٦ پاسخ گرفت. در سرتاسر سال‌های بعد نیز واپس‌زنی نیروهای کار آزادشده به عنوان یکی از خصوصیات اصلی نظام سرمایه‌داری ایران باقی ماند.

۵-۳) توصیف اجمالی انکشاف سرمایه‌داری از دههٔ ۱۳۵۰ تا دههٔ ۱۳۹۰

به باور بسیاری از تحلیل‌گران برجسته‌ترین ویژگی نظام اقتصادی ایران همانا افزایش درآمدهای نفتی از دههٔ ۱۳۵۰ به بعد است. اقتصادگرایان مبتذل (خواه در مجموعهٔ علوم اجتماعی خواه در مجموعهٔ علوم اقتصادی) که پیوسته می‌کوشند بازتولید حیات مادی را از شکل‌های اجتماعی آن منتزع کنند شکل دلخواه خود را در همین درآمدهای نفتی بازمی‌یابند و کل نظریه‌شان را صرفاً بر همین اساس استوار می‌کنند. در تمامی این

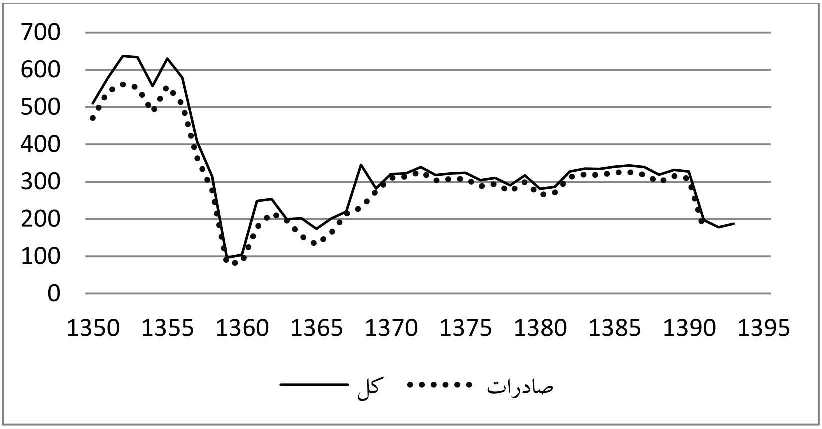
نظریات بی‌دروپیکر (از دولت رانتیر گرفته تا استبداد نفتی) جامعهٔ ایران همچون نظامی به تصویر کشیده می‌شود که بدون هیچگونه تولید و اشتغال واقعی فقط به مدد فعالیت تعداد قلیلی از شاغلان بخش استخراج نفت (۱۰۰ الی ۲۰۰ هزار نفر) این مادهٔ اولیه را از دل طبیعت بیرون می‌کشد و درآمدهای آن را با درجاتی از نابرابری به سوی کل جمعیت گسیل می‌دارد. انصافاً بوی گند این قبیل مباحث حتی از خود نفت هم بیشتر است. پس بگذارید من هم به نوبت خود کمی نفتی شوم و به قول معروف «پترواکونومی» را مهم‌ترین ویژگی اقتصاد ایران به شمار آورم. جدول ۵-۸ قیمت کل محصولات نفتی-گازی و درآمد صادراتی آن‌ها را در دورهٔ مورد بحث نشان می‌دهد. نمودار ۵-۱ بر اساس داده‌های جدول فوق ترسیم شده است.

جدول ۵-۸: قیمت کل و درآمد صادراتی نفت طی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۳ به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزارمیلیاردریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
قیمت‌کل	۵۰۹.۸	۵۷۸.۰	۶۳۷.۱	۶۳۳.۹	۵۵۶.۱	۶۳۰.۱	۵۷۸.۲	۴۰۷.۵	۳۱۴.۳	۹۶.۴
صادرات	۴۷۰.۳	۵۴۱.۹	۵۶۰.۷	۵۵۲.۷	۴۸۶.۹	۵۵۶.۵	۵۰۷.۶	۳۶۴.۱	۲۷۷.۴	۸۱.۲
قیمت‌کل	۱۰۳.۹	۲۴۸.۲	۲۵۳.۴	۱۹۹.۱	۲۰۲.۲	۱۷۳.۸	۲۰۰.۹	۲۲۰.۰	۲۳۴.۵	۲۸۱.۷
صادرات	۸۳.۶	۱۷۷.۷	۲۱۵.۵	۱۹۶.۴	۱۵۳.۹	۱۳۱.۷	۱۶۲.۹	۲۱۴.۳	۲۲۹.۹	۲۷۴.۰
قیمت‌کل	۳۲۰.۵	۳۲۲.۱	۳۳۸.۹	۳۱۷.۹	۳۲۱.۷	۳۲۳.۴	۳۰۴.۲	۳۱۰.۵	۲۹۰.۶	۳۱۶.۷
صادرات	۳۰۹.۸	۳۱۳.۲	۳۲۶.۰	۳۰۳.۶	۳۰۷.۴	۳۰۷.۵	۲۸۷.۵	۲۹۳.۶	۲۷۴.۲	۲۹۹.۳
قیمت‌کل	۲۸۰.۹	۲۸۶.۰	۳۲۷.۶	۳۳۴.۷	۳۳۳.۸	۳۴۰.۲	۳۴۳.۶	۳۳۹.۳	۳۱۸.۷	۳۳۱.۶
صادرات	۲۶۴.۹	۲۷۰.۳	۳۱۲.۶	۳۱۹.۲	۳۱۷.۷	۳۲۴.۵	۳۲۵.۹	۳۱۹.۱	۲۹۹.۳	۳۱۵.۴
قیمت‌کل	۳۲۷.۰	۱۹۶.۹	۱۷۷.۶	۱۸۷.۱						
صادرات	۳۰۸.۶	۱۷۲.۲	-	-						

مأخذ: قیمت کل بر اساس محاسبات از روی حساب‌های ملی ایران ۱۳۳۸-۱۳۹۳: ۱۴۶-۱۴۹. و صادرات همان ۳۱۲-۳۲۳

نمودار ۵-۱: قیمت کل و درآمد صادراتی نفت (۱۳۵۰-۱۳۹۳) به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزار میلیارد ریال)



در این نمودار ملاحظه می‌کنید که سیر کلی درآمدهای نفتی ایران نزولی است. همانطور که در ادامه خواهیم دید با وجود سقوط درآمدهای نفتی اقتصاد ایران در سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۰ به طور کلی روندی صعودی را پیموده است. منحنی ترسیم‌شده صرف نظر از این حقیقت آشکار حاوی نکتهٔ بسیار مهم‌تری است. در منحنی می‌بینید که درآمد صادراتی نفت کمابیش مساوی با قیمت کل آن است. در واقع در اکثر این سال‌ها همواره بیش از ۹۵ درصد درآمدهای نفتی نه به صورت ریالی که به صورت ارز خارجی وصول شده‌اند. بنابراین نمی‌توان حصول درآمدهای نفتی را طبق الگویی انتزاعی به یک رابطهٔ بی‌واسطهٔ رابینسون کروزوئه‌وار با منابع طبیعی فروکاست. رابطهٔ ما با منابع نفتی‌مان توسط نظام بین‌المللی سرمایه‌داری وساطت‌مند شده است. به طوری که دلارهای نفتی تنها می‌توانند در بازارهای خارجی به گردش بیافتند و سپس از طریق واردات کالاها به

دورپیمایی ملی راه یابند. به این ترتیب نفت خامِ وساطت‌مندشده طی یک وارونگی دیالکتیک به میانجی اصلی روابط کشورمان با نظام جهانی تبدیل می‌شود.

جدول ۵–۹ نقشی را که نفت به مثابهٔ سرمایهٔ ارزی ایفا می‌کند نمایان می‌سازد. این جدول نشان می‌دهد اکثراً بیش از ۸۰ درصد کل دریافت‌های ارزی کشور و بیش از ۳۵ درصد منابع ارزی دولت (گاه ۷۰ درصد) توسط نفت تأمین شده است.

جدول ۵–۹: سهم صادرات نفتی در دریافت‌های ارزی کشور و منابع ارزی دولت از ۱۳۴۵ تا ۱۳۸۵ (درصد)

	۱۳۴۵	۱۳۵۰	۱۳۵۵	۱۳۶۰	۱۳۶۵	۱۳۷۰	۱۳۷۵	۱۳۸۰	۱۳۸۵
کل دریافتها	۷۶	۷۷	۷۹	۸۱	۸۴	۸۲	۸۶	۸۱	۸۲
منابع دولت	۶۴	۴۴	۶۹	۳۵	۲۴	۵۱	۶۱	۴۶	۴۷

مأخذ: رزاقی ۷۱۸–۷۶۰

بنابراین برای شناخت نقش نفت در اقتصاد ایران باید نگاه‌مان را از این مادهٔ سیاه و لزج برگیریم و به جای آن به چگونگی مصرف دلارهای نفتی توجه کنیم؛ یعنی باید ترکیب کالاهای وارداتی را بررسی نماییم. واضح است که این برخورد هیچ منافاتی با روش ماتریالیستی ندارد و از قضا جوهرهٔ روش ماتریالیسم دیالکتیک است. زیرا ماتریالیسم دیالکتیک هیچ ماده‌ای را به شکلی زمخت و بت‌واره بر اندیشه حاکم نمی‌کند بلکه آن را با تمام مناسبات واقعی‌اش در آگاهی بازمی‌سازد. از قضا این از کژاندیشی‌های خود بورژوازی است که آنجا که باید به شکل روابط توجه کند فقط محتوای مادی را می‌بیند و آنجا که باید محتوای مادی را ببیند فقط به شکل روابط توجه می‌کند. ما برخلاف بورژوازی نفت را ابتدا به شکل دلار و سپس دلار را به شکل واردات کالای خارجی

مطالعه می‌کنیم. جدول ۵–۱۰ مطالعهٔ چگونگی مصرف ارز یعنی ترکیب کالاهای وارداتی را به لحاظ ارزش‌های استفاده امکان‌پذیر می‌سازد.

جدول ۵–۱۰: ترکیب وزنی واردات طی سال‌های ۱۳۸۷–۱۳۹٦ (میلیون تن)

	۷۸	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹٤	۹۵	۹٦
مواد خام	۳٤.٤	۳۹.٦	۳۲.٦	٤.۲	۲.۳	۲.۹	۳٦.۹	۳۱.۳	۲٦.۰	۲۹.۱
ماشین‌آلات	۱.۰	۰.۹	۱.۰	۲۵.۰	۲۲.۳	۲۹.۳	۰.۹	۰.۷	۰.۸	۰.۹
معیشتی	٦.۲	۹.۱	۳.۲	۱.۱	۰.۷	۰.٦	۲.۳	۲.۱	۲.۲	۳.٤

مأخذ: سری‌های زمانی بانک مرکزی.

می‌بینید که کفهٔ وسایل تولید (مجموع مواد خام و ماشین‌آلات) بسیار سنگین‌تر از کفهٔ وسایل معاش است. داده‌ها حاکی از آن‌اند که طی دورهٔ ۳ سالهٔ ۱۳۹۰–۱۳۹۲ واردات ماشین‌آلات به طرز چشمگیری افزایش یافته است و در سال پایانی این دوره به ۲۹ میلیون تن رسیده. واردات مواد خام نیز در سال ۱۳۸۸ به ٤۰ میلیون تن می‌رسد. این در حالی است که واردات کالاهای معیشتی در اکثر سال‌ها همواره زیر ٤ میلیون تن باقی مانده است. جدول ۵–۱۱ نشان می‌دهد ترکیب ارزشی واردات نیز دقیقاً از همین الگو تبعیت می‌کند.

جدول ۵–۱۱: ترکیب ارزشی واردات طی سال‌های ۱۳۸۷–۱۳۹٦ (میلیارد دلار)

	۷۸	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹٤	۹۵	۹٦
مواد خام	۳۷.٤	۳٦.٦	۳۵.۷	٦.۵	۵.۵	۷.٤	۳٤.۹	۲۷.۱	۲٦.۰	۳۱.۷
ماشین‌آلات	۹.۲	۸.۱	۸.۳	۳٤.٤	۲۸.٦	۳۳.۷	۹.۲	۷.٤	۸.۱	۸.٤
معیشتی	۷.۱	۸.۵	۵.۵	۹.۳	٦.۵	۷.۱	۷.۰	۵.٤	٦.۳	۹.۸

مأخذ: سری‌های زمانی بانک مرکزی.

فعلاً به این موضوع نمی‌پردازیم که ۳٤ میلیارد دلار واردات ماشین‌آلات یا ۳۷ میلیارد دلار واردات مواد خام حاوی چه مقدار فوق‌سود امپریالیستی است. آنچه در درجهٔ اول اهمیت قرار دارد نقش‌آفرینی ارزهای نفتی به عنوان سرمایهٔ مواد خام و سرمایهٔ ماشین‌آلات یا به عبارت بهتر به عنوان «سرمایهٔ مالی–صنعتی انحصاری» است که از شکل ارز–سرمایه به شکل وسایل تولید درمی‌آید و وارد فرایند ارزش‌افزایی صنعتی می‌شود.

کافی است ارقام جدول فوق را با وام‌های اخذشده از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی مقایسه کنیم تا به درکی روشن از معنای نفت برسیم: مقدار کل وام‌های خارجی مصوب از محل بانک جهانی در برنامهٔ اول توسعه برابر با ۲۷.٤ میلیارد دلار و در برنامهٔ دوم توسعه برابر با ۹.٦ میلیارد دلار بوده است. همچنین در جریان برنامهٔ سوم توسعه در ازای اجرای «بستهٔ اصلاحات ساختاری برای اقتصاد ایران» ۱.۱ میلیارد دلار وام از محل صندوق بین‌المللی پول دریافت شده است.[۲۸] یعنی در مجموع ۳۸.۱ میلیارد دلار وام خارجی طی سه برنامهٔ توسعه در عرض تقریباً دو دهه. این رقم به شکلی معنادار فقط با واردات مواد خام در سال ۱۳۸۷ یا واردات ماشین‌آلات در سال ۱۳۹۰ برابری می‌کند. در مقایسه با مقدار ناچیز وام‌های خارجی طی دو دهه فقط در دورهٔ سه سالهٔ ۱۳۸۲–۱۳۸٤ از محل صندوق ذخیرهٔ نفتی تقریباً ۱٤ میلیارد دلار وام ارزی به بخش صنعت تعلق گرفت.[۲۹]

واضح است آنچه از منظر ما به مثابهٔ واردات سرمایه دیده می‌شود از منظر سرمایهٔ مالی–صنعتی بین‌المللی به منزلهٔ صادرات سرمایه است. بنابراین نفت در نظام اجتماعی معاصر ایران هرگز یک مادهٔ اولیهٔ خام و نارس نیست. نفت مجموعهٔ پیچیده‌ای از مناسبات سرمایه‌دارانهٔ بین‌المللی یعنی یک نظام مالی–صنعتی انحصاری است که در

قالب این مایع بدبو شیئیت یافته. برای مثال کافی است توجه کنیم در بحبوحهٔ افزایش قیمت نفت در دههٔ ۱۳۵۰ به موجب قرارداد «همکاری‌های اقتصادی و بازرگانی ایران–ایتالیا» در سال ۱۳۵۳ سرمایه‌گذاری شرکت‌های ایتالیایی در کشورمان در زمینه‌ی تولید ماشین‌آلات صنعتی و کشاورزی به بیش از ۳ میلیارد دلار رسید.[۳۰]

از ۱۳۵۰ تاکنون این ماده محمل چنین مناسباتی بوده است. سر آنتونی پارسونز که در اوایل دههٔ ۱۳۵۰ به عنوان سفیر انگلستان در ایران منصوب شده بود بازدید خود از اسکله‌های خرمشهر را چنین روایت می‌کند:

> پس از ترک بوشهر از اسکله‌های خرمشهر در منتهی‌الیه خلیج فارس نیز دیدن کردم و در آنجا از مشاهدهٔ کوه‌های انباشتهٔ ماشین‌آلات که شاید هرکول را هم به وحشت می‌انداخت شگفت‌زده شدم.

ایشان به عنوان یکی از نمایندگان بورژوازی بزرگ بریتانیای کبیر هرگز چنین حجم عظیمی از «سرمایه» را یکجا ندیده بود. واردات ماشین‌آلات و مواد خام چنان گزاف بود که وزیر راه‌وترابری وقت ناچار شد دستور دهد «به علت تراکم بالا جهت انبار و تمرکز کالاها از خیابان‌ها و محوطه‌های آزاد و راه‌های ورودی بنادر جنوبی» استفاده شود.[۳۱] در نهایت ازدیاد سرمایهٔ وارداتی اوضاع بنادر جنوب را بحرانی کرد و ارتش شاهنشاهی ناچار شد برای انتقال آن رأساً و با قاطعیت مداخله نماید. طی سال‌های بعد وزن «این کوه عظیم ماشین‌آلات که هرکول را هم به وحشت می‌انداخت» تماماً بر گردهٔ طبقهٔ کارگر ایران نهاده شد. لازم به ذکر است که وزن ماشین‌آلات وارداتی در این سال تقریباً یک‌بیستم سال ۱۳۹۰ بود.

همانطور که در ادامه خواهیم دید این وسایل تولید نه برای تسهیل فعالیت طبقهٔ کارگر که برای استثمارشان وارد کشور می‌شوند؛ و به همین دلیل به جای بهبود شرایط اشتغال به افزایش مازاد جمعیت نسبی و بیگانگی از شرایط متعارف تولید دامن می‌زنند.

«ای کاش ماشینِ کاری بودم من به پیچیدگی ماشین چمن‌زنی.»

توضیحات

[۱] خسرو خسروی. جامعهٔ دهقانی در ایران. ص ۱۱
[۲] همان. ص ۱۸
[۳] همان. ص ٤٠ و ٤١
[٤] همان. صص ٤٢-٤٦
[۵] همان. ص ٦٨
[٦] ال. اس. استاوریانوس. شکاف جهانی: سیر شکل‌گیری جهان سوم. ص ٢٦٢
[۷] محمدرضا سوداگر. نظام ارباب-رعیتی در ایران. ص ۳۹
[۸] چارلز عیسوی. تاریخ اقتصادی ایران. صص ۵۲۷-۵۲۸
[۹] همان. صص ۳۵۵-۳۸۱
[۱۰] استاد نی‌چنکو. نظام پولی بین‌الملل. ص ۹۷
[۱۱] چارلز عیسوی. تاریخ اقتصادی ایران. صص ۵۲۵ و ۵۳۸
[۱۲] همان. ص ۱۰۷
[۱۳] ال. اس. استاوریانوس. شکاف جهانی: سیر شکل‌گیری جهان سوم. ص ۲۶۷
[١٤] خسرو خسروی. جامعهٔ دهقانی در ایران. ص ۱۰۳
[۱۵] ال.اس. استاوریانوس. شکاف جهانی: سیر شکل‌گیری جهان سوم. ص ٤٥٢
[١٦] خسرو خسروی. جامعهٔ دهقانی در ایران. ص ۷۹
[۱۷] ال. اس. استاوریانوس. شکاف جهانی: سیر شکل‌گیری جهان سوم. صص ٦٢٢-٦٥٠
[۱۸] اریک هوگلاند. زمین و انقلاب در ایران. ص ٤٦
[۱۹] محمدرضا سوداگر. رشد روابط سرمایه‌داری در ایران: مرحلهٔ انتقالی. ص ٦٣
[۲۰] همان. ص ۸۱
[۲۱] همان. صص ١١٤-١١٥
[۲۲] همان. صص ۱۰۸-۱۰۹
[۲۳] همان. ص ۲۰۷

[24] همان. ص ۱۲۰

[25] همان. ص ۳۵۱

[26] محمدرضا سوداگر. رشد روابط سرمایه‌داری در ایران: مرحلهٔ گسترش. ص ۱۳۷

[27] اریک هوگلاند. زمین و انقلاب در ایران. ص ۲۱۲

[28] ابراهیم رزاقی. اقتصاد ایران زمین. صص ۲۰۹-۲۱۳

[29] همان. ص ۳۳۶

[30] عمادالدین فیاضی. تاریخ روابط اقتصادی ایران و ایتالیا. ص ۱۶۰

[31] مرکز پژوهش سنجش و اسناد ریاست‌جمهوری. مجموعهٔ مقالات تاریخی و اسناد: جلد اول اقتصاد. صص ۷۸-۸۵

بازنمود قانون ارزش در ایران

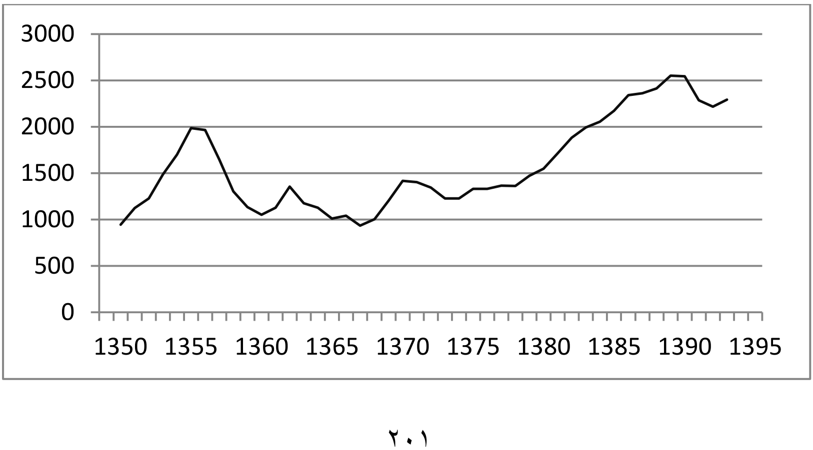
آغازگاه هر گونه تحلیل راجع به انکشاف سرمایه‌داری باید بررسی تغییرات کمی کالاها باشد. در ابتدای کار صرفاً بر تغییرات کمی قیمت کل کالاها به عنوان بسیط‌ترین مقوله تمرکز می‌کنیم. داده‌های مورد نظر در جدول ٦-١ ارائه و در نمودار ٦-١ منعکس می‌شود.

جدول ٦-١: قیمت کل کالاهای تولیدشده از ١٣٥٠ تا ١٣٩٣ به قیمت ثابت ١٣٨٣ (هزار میلیارد ریال)

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
٥٠	٩٤٥.٨٢	١١٢٥.٢	١٢٢٩.١	١٤٨٥.١	١٦٩٨.٣	١٩٨٤.٤	١٩٦٥.٩	١٦٤٧.٩	١٣٠٣.٠	١١٣٣.٤
٦٠	١٠٥٢.٠	١١٢٧.٠	١٣٥٤.٢	١١٧٥.٧	١١٢٨.٠	١٠١٢.٢	١٠٤١.٩	٩٣٣.٨١	١٠٠٢.٦	١٢٠٣.٨
٧٠	١٤١٥.٧	١٤٠٣.٢	١٣٤٤.٣	١٢٢٧.١	١٢٢٦.١	١٣٢٩.٦	١٣٣١.٢	١٣٦٤.٠	١٣٦٠.٩	١٤٧٣.٣
٨٠	١٥٤٨.٧	١٧١٤.٠	١٨٨١.٣	١٩٩٣.٣	٢٠٥٤.١	٢١٧٠.٨	٢٣٤١.٧	٢٣٦١.٢	٢٤١١.٨	٢٥٥١.٥
٩٠	٢٥٤٢.٢	٢٢٨٥.٦	٢٢١٧.٩	٢٢٩٣.٦						

مأخذ: محاسبات بر اساس ادارهٔ حساب‌های اقتصادی ١٣٩٣:٨٢. جدول هزینهٔ ناخالص داخلی.

نمودار ٦-١: قیمت کل محصولات تولیدشده از ١٣٥٠ تا ١٣٩٣ به قیمت ثابت ١٣٨٣ (هزار میلیارد ریال)



بر روی نمودار ملاحظه می‌کنید که سیر صعودی منحنی با نوسان‌هایی چشمگیر به چهار دورهٔ تاریخی تقسیم شده است: دور اول با نقطه اوج ۱۳۵۵ و سقوط ۱۳۶۰ ـ دور دوم با نقطه اوج ۱۳۶۲ و سقوط ۱۳۶۷ ـ دور سوم با نقطه اوج ۱۳۷۰ و سقوط ۱۳۷۵ ـ دور چهارم با نقطه اوج ۱۳۸۹ و سقوط ۱۳۹۲. پرسش این است که چرا مقدار قیمت کل با حرکات صعودی و نزولی متناوب افزایش یافته است؟ واضح است که این افزایش نتیجهٔ تورم نیست. زیرا ما تأثیر تورم را با استفاده از قیمت‌های ثابت خنثی کرده‌ایم. بنابراین افزایش قیمت کل کالاها فقط می‌تواند نتیجهٔ افزایش مقیاس تولید یعنی نتیجهٔ افزایش تعداد کل کالاها باشد.

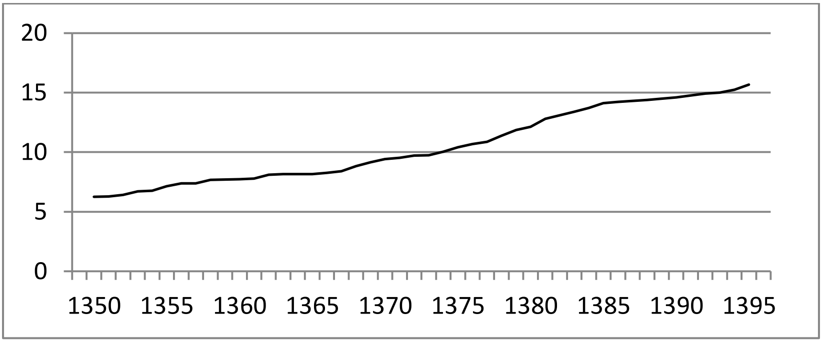
اما چرا منحنی قیمت کل کالاها به جای آنکه در روندی صعودی به طور یکنواخت افزایش یابد در برخی دوره‌ها به شدت نزول کرده است؟ واضح است که کاهش ادواری قیمت کل کالاها نمی‌تواند بیانگر افزایش بارآوری باشد. زیرا افزایش بارآوری فقط قیمت هر کالای منفرد را پایین می‌آورد. اما با ترقی بارآوری تعداد کل کالاهای تولیدشده افزایش می‌یابد و در نتیجه مجموع کل قیمت‌ها دست‌نخورده باقی می‌ماند. پس تنها دو امکان باقی است: یا تعداد کل کالاها یا دست کم مقدار کار مولد اجتماعی باید کاهش یافته باشد. همان‌طور که در ادامه خواهیم دید تعداد کل کالاها در همهٔ ادوار کمابیش رشد کرده و فرض اول صحیح نیست. اما در مورد فرض دوم چه می‌توان گفت؟ آیا سقوط منحنی کالاها ناشی از کاهش کار بارآور است؟ در جدول زیر داده‌های تعداد شاغلان بارآور قید شده است. برای ساده‌تر شدن کار داده‌ها را در نمودار ۶–۲ منعکس می‌سازیم.

جدول ۶-۲: تعداد شاغلان بخش‌های بارآور اقتصاد ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۳۹۵ (میلیون نفر)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
۵۰	۶.۲۵	۶.۲۸	۶.۴۳	۶.۷۰	۶.۷۶	۷.۱۴	۷.۳۷	۷.۳۷	۷.۶۸	۷.۷۰
۶۰	۷.۷۲	۷.۷۸	۸.۱۲	۸.۱۵	۸.۱۵	۸.۱۶	۸.۲۸	۸.۳۹	۸.۸۲	۹.۱۴
۷۰	۹.۴۱	۹.۵۳	۹.۷۲	۹.۷۴	۱۰.۰۳	۱۰.۴۱	۱۰.۶۸	۱۰.۸۶	۱۱.۳۸	۱۱.۸۵
۸۰	۱۲.۱۳	۱۲.۸۱	۱۳.۰۹	۱۳.۳۹	۱۳.۷۰	۱۴.۱۲	۱۴.۲۱	۱۴.۲۹	۱۴.۳۸	۱۴.۴۹
۹۰	۱۴.۶۱	۱۴.۷۶	۱۴.۹۳	۱۵.۰۱	۱۵.۲۳	۱۵.۶۶				

مأخذ: تا ۱۳۹۰ بر اساس امور اقتصاد کلان ۵۲:۱۳۹۳ و بعد بر اساس دفتر جمعیت نیروی کار و سرشماری ۴۸:۱۳۹۷.

نمودار ۶-۲: تعداد شاغلان بخش‌های بارآور اقتصاد ایران طی سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۹۵ (میلیون نفر)



ملاحظه می‌کنید علی‌رغم سقوط منحنی قیمت‌ها منحنی تعداد شاغلان بارآور طی پنج دههٔ اخیر هرگز دچار افت نشده و به طور مداوم با شیبی تقریباً یکدست افزایش یافته است. بنابراین کاملاً بی‌معنی است که سقوط منحنی کالاها را به کاهش تعداد کارگران بارآور (به عنوان شاخص کار انجام‌شده) نسبت دهیم. این برخورد هم کاملاً بی‌معناست که مجموع کل قیمت‌های هر سال را بر تعداد شاغلان مولد تقسیم کنیم و روندهای

نزولی را ناشی از کاردهی پایین‌تر شاغلان بدانیم. در جدول زیر میانگین ساعات کاری شاغلان ایران طی آخرین دورهٔ سقوط ارائه می‌شود.

جدول ٦-٣: گروه‌بندی شاغلان بر حسب ساعات کار میانگین هفتگی طی سال‌های ١٣٨٨-١٣٩٣ (هزارنفر)

	١٣٨٨	١٣٨٩	١٣٩٠	١٣٩١	١٣٩٢	١٣٩٣
کمتر از ١٦ ساعت	١٥١٢	١٤٦٣	١٢١٠	١٢٥٦	١٢٠١	١١٧٣
١٧-٢٤ ساعت	١٨٤٠	١٨١٣	١٤٧٩	١٥٢٧	١٤٨٥	١٤٩٩
٢٥-٣٢ ساعت	١٤٣١	١٥٤٦	١٥٣٥	١٥٧٠	١٥٩٩	١٦٣٥
٣٣-٤٠ ساعت	١٦٤٨	١٥٧٧	١٦٩٩	١٨٢٤	١٩٢٠	١٨٨٦
٤١-٤٨ ساعت	٥٣٤٩	٥٣٣٣	٥٨٠٩	٥٦٠٨	٦١٠٦	٦٤٤٤
بیش از ٤٩ ساعت	٨٩٦٣	٨٥٤٥	٨٤٨٦	٨٥٧٩	٨٨٤٢	٨٤٤٨

مأخذ: مرکز آمار و اطلاعات راهبردی. شاخص‌های کلیدی بازار کار روند ١٠ ساله در ایران. صص ٤١-٤٦

اگر ارقام سال ١٣٩٢ را به عنوان دوران سقوط قیمت کالاها با ارقام سال ١٣٨٩ به عنوان نقطهٔ اوج قیمت کالاها مقایسه کنیم به این نتایج می‌رسیم: اول آنکه تعداد کارکنانی که ساعت کار میانگین هفتگی‌شان کمتر از حد متعارف ٣٢ ساعت است کاهش یافته؛ دوم آنکه تعداد کارکنان با ساعات کاری متعارف ٣٣-٤٨ ساعت به طرز چشمگیری اوج گرفته است؛ سوم آنکه تعداد کارکنان با ساعات کاری ٤٨ ساعت به بالا افزایش یافته است. بنابراین می‌توان گفت ساعات کار هفتگی کل جامعه سیری صعودی داشته و کاردهی شاغلان افزایش یافته اگرچه منحنی قیمت کالاها سقوط کرده است.

اگر بخواهیم روندهای نزولی قیمت کالاها را به کاهش کار بارآور اجتماعی ربط دهیم نتیجه‌اش همانقدر پوچ و احمقانه است که کسی بخواهد با انجام یکسری محاسبات پیچیدهٔ

ریاضیاتی به این نتیجه برسد که کاهش طول روز در اواخر پاییز و اوایل زمستان ناشی «تندتر شدن آهنگ گذشت زمان» است. ما به چنین برخورد احمقانه و عالم‌نمایانه‌ای می‌خندیم ولی اصحاب علوم اجتماعی به چنین علم انتقادی‌ای فخر می‌فروشند. همان‌طور که فهم بلندای شب یلدا در فلان روستای دورافتاده مستلزم تجزیه و تحلیل حرکات کل منظومهٔ شمسی بر اساس قوانین فیزیک است به همین ترتیب فهم سقوط منحنی کالاها نیز مستلزم تجزیه و تحلیل کل نظام طبقاتی بر اساس قانون ارزش است.

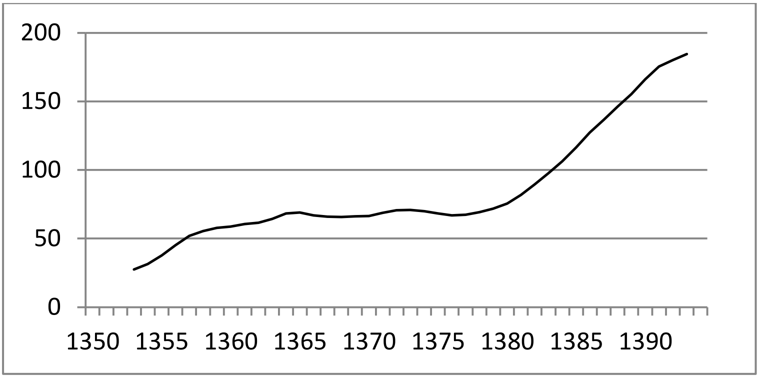
برای مطالعهٔ ارزش کالاها باید کل قیمت را به اجزای سازندهٔ آن تجزیه کنیم. جدول ٦–٤ نشان می‌دهد که در هر سال برای تولید کالاهای مربوطه چه مقدار سرمایهٔ پایا مصرف شده است. داده‌های جدول در نمودار ٦–٣ منعکس شده است. می‌بینید که رشد شتابناک و بی‌نوسان مصرف سرمایهٔ پایا هیچ چیز دربارهٔ حرکات سینوسی منحنی قیمت نمی‌گوید. بنابرین آن را موقتاً کنار می‌گذاریم.

جدول ٦–٤: سرمایهٔ پایای مصرف‌شدهٔ بخش‌های بارآور در سال‌های ١٣٥٣–١٣٩٣ به قیمت ثابت ١٣٨٣ (هزارمیلیاردریال)

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
٥٠	–	–	–	٢٧.٥	٣١.٤	٣٧.٨	٤٥.١	٥٢.٠	٥٥.٤	٥٧.٧
٦٠	٥٨.٨	٦٠.٥	٦١.٥	٦٤.٤	٦٨.٢	٦٩.٠	٦٦.٩	٦٦.٠	٦٥.٦	٦٦.١
٧٠	٦٦.٣	٦٨.٨	٧٠.٥	٧٠.٩	٦٩.٨	٦٨.٣	٦٦.٩	٦٧.٣	٦٩.٣	٧١.٧
٨٠	٧٥.٥	٨١.٨	٨٩.٤	٩٧.٧	١٠٦.٤	١١٦.٤	١٢٧.٣	١٣٦.٧	١٤٦.١	١٥٥.٤
٩٠	١٦٦.١	١٧٥.٥	١٨٠.٠	١٨٤.٥						

مأخذ: ادارهٔ حساب‌های اقتصادی ١٣٩٦ موجودی سرمایه ج ٨ صص ١٠٢–١٠٥

نمودار ٦-٣: مصرف سرمایه پایا طی سال‌های ١٣٥٣-١٣٩٣ به قیمت ثابت ١٣٨٣ (هزار میلیارد ریال)



با کنار گذاشتن مصرف سرمایهٔ پایا نوبت به مصرف مواد خام و کل ارزش افزوده می‌رسد تا نوسان قیمت‌ها را در حرکات‌شان دنبال کنیم. داده‌های مربوطه در جداول ٦-٥ و ٦-٦ قید شده است و نتیجهٔ نهایی محاسبات موادخام و ارزش‌افزوده در منحنی ٦-٤ ترسیم می‌شود.

جدول ٦-٥: سرمایهٔ مواد خام ١٣٥٣-١٣٩٣ به قیمت‌های ثابت سال ١٣٨٣ (هزار میلیارد ریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰٥	۰٦	۰٧	۰٨	۰٩
٥۰	١٢٢.۰	١٨١.٩	٢١٥.٦	٤١٢.٨	٦٢٩.٤	٧٢۰.٤	٧٣٧.۰	٥٧٦.٨	٣٦۰.٧	٣٩٤.٦
٦۰	٣٥٥.٣	٢٦٨.٩	٤۰۰.٩	٢٩۰.٥	٢٢٦.٢	١٩٨.٧	٢٢٩.٨	١٧١.١	١٩٣.١	٢٨٤.٢
٧۰	٣٧٩.٢	٣٣٢.٥	٢٨٩.٤	١٩۰.١	١٦٤.٢	٢۰۰.٣	١٨٦.٦	١٩٥.٦	١٦٩.١	٢١١.٨
٨۰	٢٥٧.١	٣١٨.۰	٣٦٤.٧	٤١۰.٩	٤۰٥.١	٤٢٧.٨	٤٣٩.٨	٤٤١.٧	٤٤٧.٩	٤٥٨.٤
٩۰	٣٧۰.٦	٢٥٧.٥	٢٢٨.٦	٢١٧.٩						

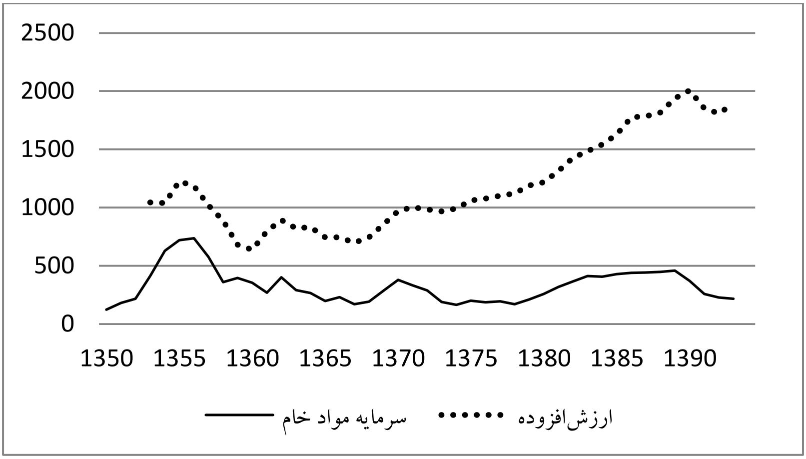
مأخذ: بر اساس ادارهٔ حساب‌های اقتصادی ١٣٩٣. جداول هزینهٔ ناخالص داخلی و تولید ناخالص. صص ٧٨ و ٨٢

جدول ٦-٦: ارزش افزودهٔ خالص ۱۳۵۳-۱۳۹۳ به قیمت‌های ثابت ۱۳۸۳ (هزار میلیارد ریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰۵	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
۵۰	–	–	–	۱۰٤٤.۸	۱۰۳۷.۵	۱۲۲٦.۲	۱۱۸۳.۸	۱۰۱۹.۱	۸۸۷.۰	٦۸۱.۱
٦۰	٦۳۷.۹	۷۹۷.۷	۸۹۱.۸	۸۲۰.۸	۸۳۳.٦	۷٤٤.۵	۷٤۵.۲	٦۹٦.۷	۷٤۳.۹	۸۵۳.۵
۷۰	۹۷۰.۲	۱۰۰۱.۹	۹۸٤.٤	۹٦٦.۱	۹۹۲.۱	۱۰٦۱.۰	۱۰۷۷.۷	۱۱۰۱.۱	۱۱۲۲.۵	۱۱۸۹.۸
۸۰	۱۲۱٦.۱	۱۳۱٤.۲	۱٤۲۷.۲	۱٤۸٤.۷	۱۵٤۲.٦	۱٦۲٦.٦	۱۷۷٤.٦	۱۷۸۲.۸	۱۸۱۷.۸	۱۹۳۷.۷
۹۰	۲۰۰۵.۵	۱۸۵۲.٦	۱۸۰۹.۳	۱۸۹۱.۲						

مأخذ: ادارهٔ حساب‌های اقتصادی. حساب‌های ملی ایران ۱۳۳۸-۱۳۹۳. جدول تولید ناخالص داخلی

نمودار ٦-٤: ارزش افزودهٔ خالص و مواد خام مصرف‌شده به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزار میلیارد ریال)



شکل منحنی حاکی از آن است که اگرچه سرمایهٔ مواد خام تا حد زیادی همچون قیمت کل کالاها نوسان می‌کند اما نمی‌تواند همچون ابزاری تبیین‌گر به کار برده شود. برای مثال سرمایهٔ مواد خام در سال‌های ۱۳۸۲-۱۳۸۹ در برخی دوره‌های ثابت می‌ماند اما

در همان حال قیمت کل کالاها افزایش می‌یابد. یا دیگر اینکه از ۱۳۹۲ به بعد قیمت کالاها روندی صعودی دارد در حالی که قیمت مواد خام کاهش می‌یابد. از میان کل منحنی‌ها فقط منحنی ارزش افزوده است که مطابق نوسان‌های قیمت کالاها بالا و پایین می‌رود یعنی فراز و فرود آن صرف‌نظر از شیب منحنی کمابیش منطبق بر فراز و فرود قیمت کالاهاست. بنابراین باید آن را دقیق‌تر بررسی کنیم.

ارزش افزودهٔ خالص به دو جزء سرمایهٔ متغیر و کل سودها تقسیم می‌شود. بنابراین لازم است دستمزدهای میانگین را به قیمت ثابت سال ۱۳۸۳ مطالعه کنیم تا بتوانیم تجزیه و تحلیل منحنی ارزش افزوده را ادامه دهیم. در جدول ۶–۷ حداقل دستمزدها بر اساس قیمت‌های ثابت سال ۱۳۸۳ محاسبه شده است. البته با قید این نکته که نرخ‌های تورم اعلام‌شدهٔ بانک مرکزی[۵] میانگین افزایش قیمت تمام کالاهای مصرفی را برای کل جامعه اعلام می‌کنند. بنابراین در اینجا ضریب تأثیر افزایش قیمت مسکن در حدود ۲۷ درصد و ضریب تأثیر افزایش قیمت مواد غذایی در حدود ۳۲ درصد است. اما در جهان واقعیت تقریباً ۵۰ درصد از درآمد دهک‌های پایین درآمدی صرف اجاره‌بهای مسکن و ٤۵ درصد آن صرف خرید مواد غذایی می‌شود. به همین دلیل خلق ایران در زندگی روزمرهٔ خویش تورم را به گونه‌ای تجربه می‌کند که با نرخ‌های رسمی اعلام‌شده تفاوت‌های مهمی دارد.

در اینجا ناچاریم کارمان را با نرخ‌های میانگین بانک مرکزی پیش ببریم تا محاسبات اولیه به سرانجام برسد. در مراحل بعدی تفاوت تورم تجربه‌شده و تورم واقعی به طور مفصل تجزیه و تحلیل خواهد شد.

جدول ٦-٧: نرخ تورم و حداقل دستمزد ماهیانه به قیمت‌های جاری و ثابت (مبنای ۱۳۸۳) طی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۵ (هزار ریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰۵	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
الف	۵.۵	٦.۳	۱۱.۲	۱۵.۵	۹.۹	۱٦.٦	۲۵.۱	۱۰.۰	۱۱.٤	۲۳.۵
ب	۲.۰	۲.۳	۲.۷	۳.۲	۳.۹	٤.٦	۵.٤	٦.۳	۱۷.۰	۱۹.۱
ج	۵۰۰.۰	۵٤۷.٦	۵۷٤.۵	۵۹۲.٦	٦٦۱.۰	٦٦٦.۷	٦۲۰.۷	٦٦۳.۲	۱٦۰۳.۸	۱٤۵۸.۰
الف	۲۲.۸	۱۹.۲	۱٤.۸	۱۰.٤	٦.۹	۲۳.۷	۲۷.۷	۲۸.۹	۱۷.٤	۹.۰
ب	۱۹.۱	۱۹.۱	۱۹.۱	۱۹.۱	۲۱.٦	۲۱.٦	۲۲.۸	۲٤.۹	۲٤.۹	۳۰.۰
ج	۱۱۸٦.۳	۹۹٤.۸	۸٦۸.۲	۷۸٦.۰	۸۳۰.۸	٦۷۲.۹	۵۵٦.۱	٤۷۰.۷	٤۰۱.۰	٤٤۳.۱
الف	۲۰.۷	۲٤.٤	۲۲.۹	۳۵.۲	٤۹.٤	۲۳.۲	۱۷.۳	۱۸.۱	۲۰.۱	۱۲.٦
ب	۵۰.۰	٦۸.۰	۸۹.۸	۱۱٦.۸	۱٦۰.۰	۲۰۷.۲	۲۵٤.۵	۳۰۱.۵	۳٦۱.۸	٤۵۸.۰
ج	٦۱۲.۰	٦٦۹.۳	۷۱۹.۰	٦۹۱.۹	٦۳٤.٤	٦٦٦.۹	٦۹۸.۲	۷۰۰.۵	٦۹۹.۸	۷۸٦.۸
الف	۱۱.٤	۱۵.۸	۱۵.٦	۱۵.۲	۱۰.٤	۱۱.۹	۱۸.٤	۲۵.٤	۱۰.۸	۱۲.٤
ب	۵٦۷.۹	٦۹۸.۵	۸۵۳.٤	۱۰٦٦.۰	۱۲۲۵.۹	۱۵۰۰.۰	۱۸۳۰.۰	۲۱۹٦.۰	۲٦۳۵.۲	۳۰۳۰.۰
ج	۸۷۵.۷	۹۳۰.۲	۹۸۳.۱	۱۰٦٦.۰	۱۱۱۰.٤	۱۲۱٤.۲	۱۲۵۱.۱	۱۱۹۷.۳	۱۲۹٦.۹	۱۳۲٦.٦
الف	۲۱.۵	۳۰.۵	۳٤.۷	۱۵.٦	۱۱.۹	۹.۰	۹.٦		الف: نرخ تورم	
ب	۳۳۰۳.۰	۳۹۰۰.۰	٤۸۷۲.۰	٦۰۸۹.۱	۷۱۲٤.۳	۸۱۲۱.۷	۹۲۹۹.۳		ب: دستمزدها به قیمت جاری	
ج	۱۱۹۰.۱	۱۰۷٦.۹	۹۹۸.٦	۱۰۷۹.۷	۱۱۲۸.۹	۱۱۸۰.۷	۱۲۳۳.٤		ج: دستمزدها به قیمت ثابت	

مأخذ: نرخ تورم براساس سری زمانی بانک مرکزی و حداقل دستمزد براساس سری زمانی وزارت تعاون کار و رفاه اجتماعی

جدول ٦-۸: مجموع دستمزد کارکنان بارآور طی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۵ به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزارمیلیاردریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰۵	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
۵۰	۳۷.۵	٤۱.۳	٤٤.۳	٤۷.٦	۵۳.٦	۵۷.۱	۵٤.۹	۵۸.۷	۱٤۷.۸	۱۳٤.۷
٦۰	۱۰۹.۹	۹۲.۹	۸٤.٦	۷٦.۹	۸۱.۲	٦۵.۹	۵۵.۳	٤۷.٤	٤۲.٤	٤۸.٦
۷۰	٦۹.۱	۷٦.۵	۸۳.۹	۸۰.۹	۷٦.٤	۸۳.۳	۸۹.۵	۹۱.۳	۹۵.٦	۱۱۱.۹
۸۰	۱۲۷.۵	۱٤۳.۰	۱۵٤.٤	۱۷۱.۳	۱۸۲.۵	۲۰۵.۷	۲۱۳.۳	۲۰۵.۳	۲۲۳.۸	۲۳۰.۷
۹۰	۲۰۸.٦	۱۹۰.۷	۱۷۸.۹	۱۹٤.۵	۲۰٦.۳	۲۲۱.۹				

محاسبات بر اساس جداول ٦-۲ و ٦-۷

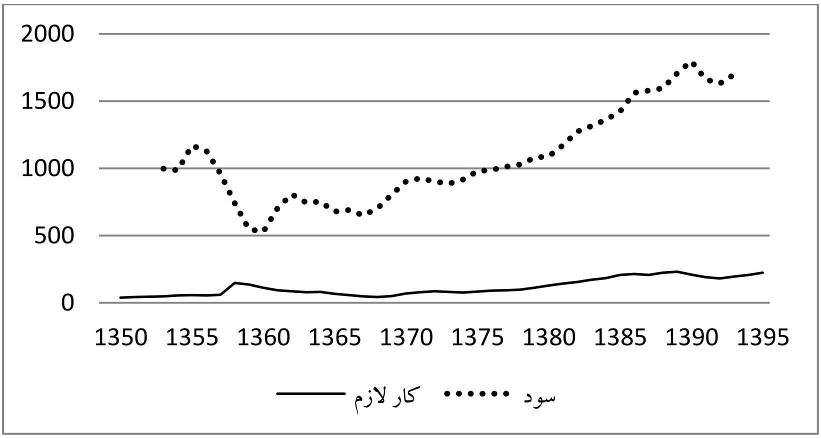
جدول ٦-٩: کل سود کسب‌شده طی سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۹۳ به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزارمیلیاردریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰۵	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
۵۰	-	-	-	۹۹۷.۲	۹۸۳.۹	۱۱٦۹.۱	۱۱۲۸.۹	۹٦۰.٤	۷۳۹.۲	۵٤٦.٤
٦۰	۵۲۸.۰	۷۰٤.۸	۸۰۷.۲	۷٤۳.۹	۷۵۲.٤	٦۷۸.٦	٦۸۹.۹	٦٤۹.۳	۷۰۱.۵	۸۰٤.۹
۷۰	۹۰۱.۱	۹۲۵.٤	۹۰۰.۵	۸۸۵.۲	۹۱۵.۷	۹۷۷.۷	۹۸۸.۲	۱۰۰۹.۸	۱۰۲٦.۹	۱۰۷۷.۹
۸۰	۱۰۸۸.٦	۱۱۷۱.۲	۱۲۷۲.۸	۱۳۱۳.٤	۱۳٦۰.۱	۱٤۲۰.۹	۱۵٦۱.۳	۱۵۷۷.۵	۱۵۹٤.۰	۱۷۰۷.۰
۹۰	۱۷۹٦.۹	۱٦٦۱.۹	۱٦۳۰.٤	۱٦۹٦.۷						

محاسبات بر اساس جداول ٦-٦ و ٦-٩

نمودار ٦-۵ بر اساس داده‌های فوق ترسیم شده است. ملاحظه می‌کنید حرکات صعودی و نزولی سود بیش از سایر منحنی‌ها بر نوسان‌های قیمت منطبق است. همچنین افزایش کل سود لزوماً با کاهش دستمزدها همراه نیست و به همین ترتیب افزایش دستمزدها سقوط سود را تبیین نمی‌کند.

نمودار ٦-۵: دستمزد کارکنان بارآور و کل مازاد طی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۵ به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزارمیلیاردریال)



می‌توان عجولانه حکم داد که مقدار کار انجام‌شده به هیچ وجه مقدار سود را توضیح نمی‌دهد. اما کار علمی صبر و حوصله می‌خواهد. برای برجهیدن از فراز مغاک خرافات باید پیش‌داوری شتابزده را کنار بگذاریم و چندین قدم دورخیز کنیم. روابط ظاهری‌ای که در این منحنی مشاهده می‌شوند حاکی از آن هستند که دستمزدها با افزایش سودها ترقی می‌کنند. اما این رابطهٔ ظاهری کاذب است زیرا هیچ چیز دربارهٔ منشأ سود یا علت نوسان‌های آن نمی‌گوید. واضح است که همبستگی‌های ظاهری و روابط تصادفی متغیرهای پادرهوا و نامتعین هیچ کمکی به کشف روابط حقیقی نخواهد کرد. تبیین رابطهٔ دستمزد با سود مستلزم تحلیل‌های ژرف‌تر است.

با این حال تا جایی که بحث را به حرکات منحنی سود محدود کنیم می‌توان برخی قانون‌مندی‌ها را در آن تشخیص داد. نخست این که پس از هر عروج چشمگیر نوبت به سقوطی متعاقب می‌رسد و منحنی سود هرگز نمی‌تواند شیب تند صعودی‌اش را حفظ کند. دوم این که کمینهٔ منحنی سود در هر دور همواره بیش از کمینهٔ دور قبل است. بنابراین می‌توان گفت حجم کل سود با وجود تمامی سقوط‌های تاریخی همواره در حال رشد است. سوم آنکه در اکثر موارد کمینهٔ حجم سود در هر دور از بیشینهٔ حجم سود در دور قبل بزرگ‌تر است. این الگو فقط در برخی موارد نادر نقض می‌شود. این قبیل موارد استثنایی با بحران‌های حاد و فراگیر اجتماعی (مواردی همچون انقلاب و جنگ) همراه بوده‌اند.

برای روشن شدن معانی اجتماعی منحنی قیمت‌ها لازم است آن را با دقتی بیشتر تجزیه و تحلیل نماییم. یعنی باید سایر داده‌ها را بر اساس مباحث مطرح‌شدهٔ فصول قبلی

سازماندهی کنیم تا بتوانیم به درک درستی از منحنی قیمت‌ها برسیم. در جریان پژوهش حول این پرسش‌ها مفاهیم و مقولاتی آشکار می‌شوند که نمی‌توان معنای کامل‌شان را در همان سطح بحث روشن ساخت. از خواننده انتظار دارم با صبر و حوصله تکامل پژوهش تجربی را دنبال کند و اجازه دهد مفاهیم در جریان همین پژوهش انکشاف یابند.

گسترش بازار نیروی کار

دیدیم که گسترش بازار نیروی کار با سه مشخصهٔ اصلی همراه است: نخست جدایی تولیدکنندگان مستقیم از وسایل تولید و دوم ورود بخش‌های سابقاً غیرفعال جمعیت به جمعیت فعال اقتصادی و سوم مسلط‌شدن شکل کار مزدی بر تمامی حوزه‌های اقتصاد.

برای نشان دادن جدایی تولیدکنندگان از وسایل تولید آغازگاه بحث نمی‌تواند بر مفهوم «انباشت به‌اصطلاح بدوی» استوار شود. زیرا بروز این فرایند به عنوان «پیشاتاریخ سرمایه‌داری» در قرن بیست‌ویکم خود به تبیین و توضیح جداگانه‌ای نیاز دارد و نمی‌تواند در آغاز کار به عنوان توضیحی برای سایر مسائل ارائه شود. کاربرد نابه‌جای این مقوله در ابتدای بحث می‌تواند به گفتمان‌های پوچ و فریب‌کارانه‌ای همچون «انباشت به مدد سلب مالکیت» دامن بزند. به جای این قبیل تحلیل‌های ابلهانه و آبکی باید جدایی وسایل تولید از کارکنان را با خود فرایند انباشت سرمایه توضیح داد. دیدیم که استفادهٔ بارآور از نیروی کار در جامعه سرمایه‌داری نیازمند کمینه‌ای از ماشین‌آلات است که مقدار آن توسط ترکیب ارگانیک میانگین تعیین می‌شود. اگر سرمایهٔ ماشین‌آلات کمتر از این مقدار متوسط باشد بارآوری تولیدکننده پایین‌تر از جامعه قرار خواهد گرفت و کالاهایش را به بهایی بالاتر از قیمت میانگین اجتماعی تولید خواهد کرد. نتیجهٔ چنین تولید جز ورشکستگی نیست، خواه رفته‌رفته خواه دفعتاً.

با مفروض داشتن این منطق° مناسب‌ترین معیار برای تشخیص جدایی تولید کنندگان از ابزارهای تولید این است که میزان اختلاف دستمزدها و حد کمینهٔ ماشین‌آلات (ترکیب میانگین) را اندازه بگیریم. هر چه این اختلاف بیشتر باشد فاصلهٔ کارگران از تملک وسایل تولید بیشتر خواهد بود.

در نخستین قدم با محاسبهٔ ارزش کل ماشین‌ها و تقسیم آن بر تعداد کل شاغلان مولد شاخصی به دست می‌آید که معرف سرانهٔ ماشین‌آلات (و ترکیب ارگانیک میانگین) است.

جدول ۷-۱: خالص سرمایهٔ ماشین‌آلات بخش‌های بارآور به قیمت جاری ۱۳۵۳-۱۳۹۲ (هزارمیلیاردریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰۵	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
۵۰	–	–	–	۱.۰	۱.٤	۱.۸	۲.٦	٤.۱	٤.٤	٤.۹
٦۰	۵.۷	۷.۱	۷.۷	۹.۵	۱۰.۱	۱۳.۰	۱۲.۷	۱۱.۷	۱۳.۵	۱۹.۸
۷۰	۳٦.۲	۳۹.۹	٦۳.٤	۱۰۲.۵	۱٤۵.۲	۲۰۰.۷	۲۵۳.۳	۲۹۳.۷	۳۹٦.۹	۵۱٦.۵
۸۰	۵۹۰.۲	۷۵۹.۱	۹۲۵.۹	۱۱۱٤.٦	۱۳٦٦.٦	۱٦۳۳.٤	۱۸۸۹.۵	۲۳۰۵.۲	۲۵۲۷.٦	۲۸۲۹.۲
۹۰	۳۲۸۲.۱	۵۳۰۵.۸	۷٦۵۵.۳							

مأخذ: ادارهٔ حساب‌های اقتصادی ۱۳۹٦ صص ۸۲-۸۵

جدول ۷-۲: میانگین سرمایه ماشین‌آلات به ازای هر یک شغل در بخش‌های بارآور به قیمت جاری ۱۳۵۳-۱۳۹۲ (میلیون‌ریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰۵	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
۵۰	–	–	–	۰.۱۵	۰.۲۱	۰.۲۵	۰.۳۷	۰.۵۸	۰.٦۳	۰.۷۰
٦۰	۰.۸۲	۱.۰۲	۱.۰۹	۱.۳۲	۱.٤۳	۱.۸۷	۱.۸۲	۱.٦۸	۱.۸۹	۲.٦٦
۷۰	۳.٤۳	۵.۰۰	۷.۷۵	۱۲.۱۲	۱٦.٦۰	۲۱.۸٦	۲٦.٦۵	۳۸.۰۲	۳۸.٦٤	٤۷.۹۵
۸۰	۵۲.٤۲	٦۲.۱۵	۷٤.۱٦	۸۷.۵۹	۱۰٤.۷٤	۱۲۰.۸۵	۱۳۹.٦۲	۱٦۹.٤۳	۱۸۳.۵۲	۲۰۳.۹٦
۹۰	۲۳۲.۰۳	۳۵۱.۸۵	۵۳٦.۰۰							

محاسبات بر اساس جداول ٦-۲ و ۷-۱

با تقسیم سرانهٔ سرمایهٔ ماشین‌آلات بر دستمزدهای میانگین شاخصی به دست می‌آید که درجهٔ جدایی از وسایل تولید را نشان می‌دهد.

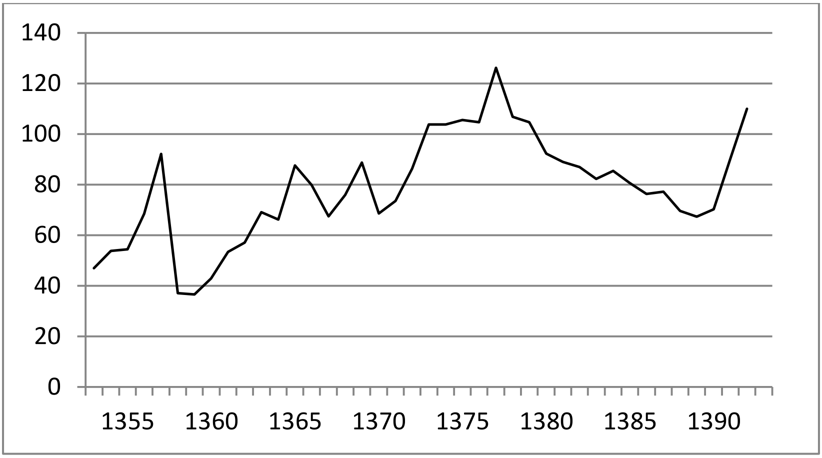
جدول ۷–۳: درجهٔ جدایی تولیدکنندگان مستقیم از شرایط تولید طی سال‌های ۱۳۵۳–۱۳۹۲

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰۵	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
۵۰	–	–	–	٤٦.۹	۵۳.۸	۵٤.٤	٦۸.۵	۹۲.۱	۳۷.۱	۳٦.٦
٦۰	٤۲.۹	۵۳.٤	۵۷.۱	٦۹.۱	٦٦.۲	۸۷.٦	۷۹.۸	٦۷.۵	۷۵.۹	۸۸.۷
۷۰	٦۸.٦	۷۳.۵	۸٦.۳	۱۰۳.۸	۱۰۳.۸	۱۰۵.۵	۱۰٤.۷	۱۲٦.۱	۱۰٦.۸	۱۰٤.۷
۸۰	۹۲.۳	۸۹.۰	۸٦.۹	۸۲.۲	۸۵.٤	۸۰.٦	۷٦.۳	۷۷.۲	٦۹.٦	٦۷.۳
۹۰	۷۰.۲	۹۰.۲	۱۱۰.۰							

محاسبات بر اساس جداول ٦–۷ و ۷–۲

اعداد این جدول در واقع نشان‌دهندهٔ تعداد ماه‌هایی هستند که یک کارگر باید کار کند و همهٔ مزدش را تا ریال آخر بیاندوزد (مطلقاً هیچ چیز نخورد) تا بتواند برای خودش یک مرکز تولیدی با بارآوری میانگین اجتماعی مهیا سازد. بنابراین برای مثال درجهٔ ۱۲۰ به معنای ۱۰ سال کار مداوم برای خرید کمینهٔ ماشین‌آلات لازم است. آن هم در حالی که طی این مدت هم کیفیت و هم ارزش ماشین‌آلات اجتماعاً لازم به نحو چشمگیری افزایش یافته. در اینجا سایر سرمایه‌های ضروری (تأسیسات و مواد خام) از تحلیل کنار گذاشته شده‌اند. زیرا خود سرمایهٔ ماشین است که باعث می‌شود سایر عوامل نیز در نقش اجتماعی سرمایه ظاهر شوند و از تولیدکنندگان مستقیم بیگانه گردند. داده‌ها را در نمودار ۷–۱ منعکس می‌کنیم. نمودار نشان می‌دهد هرگاه میزان بیگانگی تولیدکنندگان مستقیم از شرایط تولید طی سالیان متمادی اندکی کاهش یافته و رو به نزول رفته درجهٔ جدایی به ناگاه طی مدت زمانی کوتاه دوباره در سطوح فوق‌العاده بالا احیا شده است.

نمودار ۷-۱: درجهٔ جدایی تولیدکنندگان مستقیم از شرایط تولید طی سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۹۲



دوره‌های تشدید بیگانگی به وضوح بر دوره‌های سقوط منحنی قیمت‌ها منطبق‌اند. همچنین حد کمینهٔ بیگانگی در هر دور همواره بیشتر از دور قبل است به گونه‌ای که میزان جدایی تولیدکنندگان از وسایل تولید با وجود تمام نوسان‌ها در مجموع افزایش می‌یابد و از ٥٤ واحد در سال ۱۳۵۳ به ۱۱۰ واحد در سال ۱۳۹۲ می‌رسد. کل حرکت حاکی از آن است که وابستگی تولیدکنندگان مستقیم به مالکان وسایل تولید تشدید شده است و زحمت‌کشان چاره‌ای جز فروش نیروی کارشان ندارند.

دومین وجه مسألهٔ گسترش بازار کار° ورود بخش‌های بزرگ‌تری از ساکنان کشور به درون جمعیت شاغل است. واضح است که با افزایش تعداد شاغلان نسبت به کل جمعیت° امکان کاهش دستمزدها فراهم می‌شود. زیرا وسایل معاش لازم برای تولید

نسل بعدی کارگران به جای آن که تماماً به یک شاغل پرداخت گردد میان تمامی کارکنان خانواده (خانوادۀ میانگین اجتماعی) تقسیم می‌شود و در نتیجه کار اضافی بیشتری از کل خانواده استخراج می‌گردد. برای سنجش این وجه بازار کار° شاخص نرخ تکفل را با تقسیم کل جمعیت بر تعداد شاغلان محاسبه می‌کنیم. نرخ تکفل نشان می‌دهد که هر شغل به طور میانگین چند نفر را تغذیه می‌کند.

جدول ۷-٤: تغییرات کل جمعیت شاغل و نرخ تکفل طی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۵ (میلیون نفر)

	۱۳۵۰	۱۳۵۵	۱۳٦۰	۱۳٦۵	۱۳۷۰	۱۳۷۵	۱۳۸۰	۱۳۸۵	۱۳۹۰	۱۳۹۵
کل جمعیت	۲۹.۵٤	۳۳.۷۱	٤۱.۲۲	٤۹.٤۵	۵۵.۸٤	٦۰.۰٦	٦۵.۳۰	۷۰.۵۰	۷۵.۱۵	۷۹.۹۳
جمعیت‌شاغل	۷.٦۱	۸.۸۰	۹.۸۹	۱۱.۰۰	۱۳.۱۰	۱٤.۵۷	۱۷.۱۱	۲۰.٤۸	۲۰.۵۵	۲۲.۵۸
تکفل (نفر)	۳.۸۸	۳.۸۳	٤.۱۷	٤.۵۰	٤.۲٦	٤.۱۲	۳.۸۲	۳.٤٤	۳.٦٦	۳.۵٤

مأخذ: دفتر جمعیت نیروی کار و سرشماری، سالنامه‌های آماری کشور ۱۳٦۵-۱۳۹۵ جداول ۱ و ۲

شاخص نرخ تکفل نشان می‌دهد که طی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۵ به طور کلی هر فرد شاغل تعداد کمتری از افراد جامعه را تحت پوشش گرفته است؛ یعنی تعداد بیشتری از اعضای خانوادۀ میانگین اجتماعی مجبور به فروش نیروی کارشان شده‌اند. این شاخص حاکی از آن است که بازار نیروی کار از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵ گسترش یافته اما پس از آن (علی‌رغم افزایش مطلق تعداد شاغلان) به طور نسبی منقبض شده است: در سال ۱۳٦۵ دستمزد هر فرد شاغل به طور متوسط زندگی ٤.۵ نفر را بازتولید کرده است در حالی که این رقم در سال ۱۳۵۵ برابر با ۳.۸ نفر بوده. از ۱۳٦۵ به بعد همراه با افزایش مطلق تعداد شاغلان بازارهای کار نیز گسترش یافته‌اند به طوری که در سال ۱۳۸۵ دستمزد هر فرد شاغل فقط حیات ۳.٤ نفر را بازتولید می‌کند.

سومین وجه مسألۀ گسترش بازارهای کار ناظر بر غلبۀ کارِ مزدی در حوزه‌های گوناگون تولید است. جدول ۷–۵ عمده‌ترین شکل‌های مناسبات تولید را در اقتصاد ایران نشان می‌دهد.

جدول ۷–۵: شکل غالب مناسبات تولید طی سال‌های ۱۳۴۵–۱۳۹۵ (درصد)

	۱۳۴۵	۱۳۵۵	۱۳۶۲	۱۳۶۵	۱۳۷۰	۱۳۷۵	۱۳۸۰	۱۳۸۵	۱۳۹۰	۱۳۹۵
کارفرمایان بخش خصوصی	۲.۱	۲.۰	۳.۰	۳.۱	۳.۱	۳.۶	۴.۵	۵.۶	۴.۰	۳.۶
مزدبگیران بخش خصوصی	۳۷.۰	۳۴.۹	۱۶.۰	۱۶.۸	۱۷.۹	۲۲.۴	۲۸.۳	۳۲.۵	۳۸.۴	۳۸.۵
مزدبگیران بخش عمومی	۹.۳	۱۹.۰	۸.۱	۳۱.۴	۳۳.۲	۲۹.۲	۲۱.۸	۱۸.۵	۱۷.۴	۱۶.۵
کارکنان خوداشتغالی	۳۷.۳	۲۲.۳	۴۳.۰	۴۰.۳	۴۱.۶	۳۵.۶	۳۶.۲	۳۲.۲	۳۳.۰	۳۶.۱
کارکنان فامیلی بی‌مزد	۹.۳	۱۹.۱	۲۵.۴	۴.۴	۲.۶	۳.۲	۸.۹	۱۰.۶	۶.۷	۵.۳
تولید برای خودمصرفی	۵.۰	۲.۵	۴.۵	۴.۰	۱.۶	۶.۰	۰.۳	۰.۶	۰.۵	۰.۰

مأخذ: دفتر جمعیت نیروی کار و سرشماری. نتایج سرشماری نیروی کار سال‌های ۱۳۴۵–۱۳۹۵ و رزاقی ۸۷

در این جدول مشاهده می‌شود تعداد کارکنان مقولۀ «تولید برای خودمصرفی» با افت‌وخیز روندی نزولی داشته و رفته‌رفته اهمیت خود را در جامعۀ ایران از دست داده است. بنابراین می‌توان گفت هدف فعالیت اکثریت قاطع شاغلان جز تولید برای بازار نیست. در حقیقت سقوط ارقام مقولۀ خودمصرفی نشان‌دهندۀ گسترش بازار کالایی است. اما داده‌های فوق به طرز متناقض‌نمایی حاکی از آن‌اند که با وجود بیگانگی فزایندۀ نیروهای کار از وسایل تولید و با وجود سرریز بخش هر دم بزرگ‌تری از ساکنان کشور به درون جمعیت شاغل، کار مزدی هنوز به طور کامل بر تمامی حوزه‌های اقتصاد غلبه نیافته است. کارکنان خوداشتغالی در اکثر سال‌ها بیش از یک‌سوم کل شاغلان را شامل می‌شوند. علاوه بر این تعداد «کارکنان فامیلی بدون مزد» نیز وزنۀ سنگینی است. در تمامی سال‌های این ۵ دهه مجموع دو مقولۀ کارکنان فامیلی بدون مزد و کارکنان خوداشتغالی همواره بیش از ۴۰

درصد شاغلان را در بر می‌گیرند. در سال ۱۳٦۲ تعداد آنان به طور استثنایی به حدود ۷۰ درصد شاغلان رسیده است. اشتغال این جمعیت تحت شکل‌هایی است که به مناسبات مشهود و ملموس کار مزدی شباهتی ندارد: نه می‌توان آنان را کارگر مزدی قلمداد کرد و نه می‌توان تحت مقولهٔ «کارفرمایان بخش خصوصی» گنجاندشان. در جدول ۷-٦ پراکندگی این شاغلان در میان مهم‌ترین حوزه‌های تولید ارائه می‌شود.

جدول ۷-٦: تعداد شاغلان غیرمزدی در بخش‌های کشاورزی صنعت ساختمان و حمل‌ونقل (میلیون نفر)

		۱۳۸۵	۱۳۹۰	۱۳۹۵
کشاورزی	کارکن خوداشتغالی	۱.۱٤	۱.۹٤	۲.۲۵
	کارکن فامیلی بدون مزد	۱.٦۱	۱.۰۵	۰.۹۲
صنعت	کارکن خوداشتغالی	۱.۰۲	۰.۷۸	۱.۰۸
	کارکن فامیلی بدون مزد	۰.۳۷	۰.۱۵	۰.۱۲
ساختمان	کارکن خوداشتغالی	۰.۳۳	۰.۵۸	۰.۷۷
	کارکن فامیلی بدون مزد	۰.۰۲	۰.۰۱	۰.۰۱
حمل‌ونقل	کارکن خوداشتغالی	۱.۰٦	۱.۲۲	۱.٤۳
	کارکن فامیلی بدون مزد	۰.۰۳	۰.۰۲	۰.۰۱
مجموع		۵.۵۸	۵.۷۵	٦.۵۹

مأخذ: دفتر جمعیت نیروی کار و سرشماری نتایج آمارگیری نیروی کار ۱۳۸۰-۱۳۹۵ جداول ٤-۱۰ و ٤-۱۱

مشاهده می‌کنید که مناسبات تولید غیرمزدی در ٤ حوزهٔ کشاورزی و صنعت و ساختمان و حمل‌ونقل با ارقام بالای ۵ میلیون نفر نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای دارد. برای آنکه وزن کارکنان فامیلی بدون مزد و کارکنان خوداشتغالی را در اقتصاد ایران به

درستی تشخیص دهیم باید میزان نقش‌آفرینی بنگاه‌های اقتصادی را که متکی به این نیروها هستند در کل مبادلات اقتصادی مطالعه کنیم.

درآمد این قبیل بنگاه‌ها در جداول حساب ملی تحت مقولهٔ «درآمد مختلط» ثبت می‌شود. درآمد مختلط درآمدی است که در آن سود بنگاه با هزینهٔ جبران خدمات کارکنان خوداشتغالی و کارکنان فامیلی بدون مزد درآمیخته و قابل تفکیک نیست. در سیستم حساب‌های ملی بنگاه‌های مبتنی بر کار مزدی به جای درآمد مختلط دارای «مازاد عملیاتی» هستند. مازاد عملیاتی عبارت است از کل ارزش افزودهٔ خالص منهای هزینهٔ جبران خدمات کارکنان مزدی. با این حساب سهم درآمد مختلط از کل مازاد هر بخش اقتصادی شاخصی از میزان غلبه یا عدم غلبهٔ کار مزدی است. این نسبت محاسبه شده و در جدول ۷-۷ ارائه می‌شود.

داده‌های جدول نشان می‌دهند که شاخه‌های استراتژیک استخراج نفت و امور مالی و نظامی و انتظامی مطلقاً مبتنی بر کار مزدی هستند. در شاخه‌های معدن و آب و برق و گازرسانی و آموزش و بهداشت و درمان˚ کارِ مزدی شکل غالب مناسبات تولید است. در شاخه‌های صنعت و ساختمان و هتل‌ورستوران و خدمات اجتماعی˚ کار مزدی فقط به طور بطئی بر سایر مناسبات تولید برتری دارد - و سیر روند به نفع غلبهٔ کارِ مزدی است. در شاخه‌های کشاورزی و بازرگانی و حمل‌ونقل و املاک و مستغلات˚ کار مزدی فقط به صورت حاشیه‌ای در کنار سایر مناسبات تولید حضور دارد. همچنین غلبهٔ کار غیرمزدی در بخش‌های کشاورزی و خدمات املاک و مستغلات حادتر از

بخش‌های بازرگانی و حمل‌ونقل است به طوری که حدود ۸۰ درصد مراکز تولید کشاورزی به کار غیرمزدی متکی‌اند.

جدول ۷-۷: نسبت بنگاه‌های مبتنی بر کار غیرمزدی به کل بنگاه‌های هر رشته طی سال‌های ۱۳۷۵-۱۳۸۴ (درصد)

	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
کشاورزی	۸۲.۲	۸۳.۳	۸۲.۲	۸۱.۸	۸۱.۲	۸۱.۰	۸۱.۳	۷۹.۶	۷۸.۷	۷۸.۷
معدن	۵.۷	۶.۴	۶.۴	۶.۵	۶.۴	۶.۴	۶.۴	۵.۲	۳.۷	۳.۷
نفت	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
صنعت	۳۶.۳	۳۹.۷	۳۹.۹	۳۹.۷	۳۸.۶	۳۸.۱	۳۸.۸	۳۴.۸	۳۰.۷	۳۰.۷
آب‌وبرق	۳.۲	۳.۵	۳.۶	۳.۷	۳.۷	۳.۷	۳.۷	۳.۱	۲.۶	۲.۶
ساختمان	۲۹.۹	۳۰.۱	۲۷.۱	۲۶.۹	۲۶.۵	۲۵.۷	۲۶.۴	۲۵.۷	۲۶.۱	۲۶.۱
بازرگانی	۶۳.۸	۶۴.۴	۶۱.۱	۶۰.۶	۶۰.۱	۵۹.۷	۶۰.۱	۵۷.۶	۵۵.۱	۵۵.۱
هتل‌ورستوران	۴۰.۳	۴۱.۱	۳۸.۲	۳۷.۸	۳۷.۲	۳۶.۸	۳۷.۲	۳۳.۵	۲۸.۷	۲۸.۷
ترابری‌وارتباطات	۵۳.۵	۵۵.۳	۵۳.۸	۵۳.۹	۵۳.۶	۵۳.۱	۵۳.۵	۵۱.۳	۴۹.۶	۴۹.۶
امور مالی	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
مستغلات	۹۰.۳	۹۱.۳	۹۱.۲	۹۰.۲	۹۰.۳	۹۱.۴	۸۹.۹	۸۹.۲	۸۶.۶	۸۶.۶
آموزش	۱.۲	۱.۴	۱.۵	۱.۵	۱.۵	۱.۵	۱.۵	۱.۵	۱.۹	۱.۹
بهداشت و درمان	۵.۲	۵.۹	۶.۲	۶.۴	۶.۳	۶.۳	۶.۳	۵.۶	۵.۲	۵.۲
نظامی و انتظامی	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
خدمات‌اجتماعی	۴۲.۴	۴۴.۴	۴۳.۲	۴۳.۳	۴۲.۹	۴۲.۵	۴۲.۹	۴۰.۰	۳۷.۳	۳۷.۳

مأخذ: بر اساس ادارهٔ حساب‌های اقتصادی. حساب تولید تا حساب مالی. صص: ۱۶۰-۱۷۱

برای فهم نقشی که کار غیرمزدی در اقتصاد ایران ایفا می‌کند شاخهٔ کشاورزی را به عنوان منش‌نمای مشاغل خوداشتغالی و کار فامیلی دقیق‌تر بررسی می‌کنیم - البته صرفاً به صورت اجمالی و تا حدی که برای بحث حاضر ضرورت دارد. مطالعهٔ مفصل

این موضوع در بخش‌های بعدی نوشته خواهد آمد. جدول ۷-۸ شمایی از نظام تولید کشاورزی ایران را به تصویر می‌کشد.

جدول ۷-۸: سطح زیرکشت و حجم تولید و کل ماشین‌آلات موجود بخش زراعی (میلیون هکتار میلیون تن و هزار دستگاه)

		۸۵	۹۰	۹۵		۸۵	۹۰	۹۵
سطح زیرکشت زراعی	آبی	۶.۷	۶.۶	۶.۰	تراکتور	۲۶۳	۳۷۸	۴۳۲
	دیم	۶.۷	۵.۸	۵.۱	کمباین غلات و برنج	۸.۵	۱۲.۵	۲۲
میزان تولید زراعی	آبی	۶۵.۳	۵۹.۶	۷۶.۴	دروگر علوفه	۱۳.۳	۱۲.۶	۷۴
	دیم	۸.۴	۵.۹	۵.۸	تیلر	۱۲۲	۱۴۹	۱۶۱
تن در هکتارِ گندم	آبی	۳.۸	۲.۴	۴.۳	ادوات خاک‌ورزی	۵۱۹	۷۷۳	۸۶۸
	دیم	۱.۲	۰.۷	۱	ادوات کاشت و داشت	۲۱۴	۳۲۱	۴۰۴
مصرف کود شیمیایی	داخلی	۲.۱	۱.۳	۱.۴	ادوات برداشت	۲۹۸	۳۶۹	۳۷۸
	خارجی	۲.۵	۰.۴	۰.۵	اسب بخار در هکتار	۰.۷	۱.۱	۱.۴

مأخذ: دفتر آمار و فناوری اطلاعات جهاد کشاورزی. مجموع آمارنامه‌های کشاورزی سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۹۵

ملاحظه می‌شود که از سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰ کاهشی اندک در مساحت زمین‌های زیرکشت با کاهشی اساسی در حجم کل محصولات همراه بوده است. این مسأله به روشنی در کاهش بارآوری گندم به چشم می‌آید. دلیل این وضع را باید در کاهش کاربرد کودهای شیمیایی جست که ناشی از افزایش بهای این اقلام پس از هدف‌مندی یارانه‌هاست. از سال ۱۳۹۰ تا سال ۱۳۹۵ خروج اراضی کشاورزی از سطح زیر کشت با سرعت بیشتری ادامه می‌یابد اما کاهش مساحت کل زمین‌های کشاورزی با ترقی بارآوری جبران می‌شود؛ به گونه‌ای که حجم کل محصولات بالا می‌رود. داده‌های نیمهٔ سمت چپ جدول حاکی از آن است که افزایش بارآوری در سال‌های ۱۳۹۰-۱۳۹۵

بیش از هر چیز متکی به افزایش کاربرد ماشین‌آلات بوده. این مسأله به لحاظ مناسبات اجتماعی اهمیت بسیار بالایی دارد.

کل هزینه‌ای که صرف خرید کودهای شیمیایی می‌شود با برداشت محصول به تولیدکننده بازمی‌گردد. اما با توجه به اینکه متوسط عمر مفید ماشین‌آلات کشاورزی ۱۳ سال است واگرد سرمایهٔ ماشین‌آلات بسیار بیشتر از واگرد کودهای شیمیایی طول می‌کشد. به همین دلیل تمامی تولیدکنندگان نمی‌توانند کنار نهادن کودهای شیمیایی را با خرید ماشین‌آلات جبران کنند. بنابراین روند تغییرات جدول فوق در حقیقت بدین معناست که کشاورزان خرده‌پا برای حفظ اشتغال‌شان به سرمایهٔ بزرگ وابسته شده‌اند و ناچارند یا مبالغ بیشتری را بابت کرایهٔ ماشین‌آلات بپردازند یا مبالغ بیشتری را بابت بهرهٔ وام‌های ماشین‌آلات پرداخت نمایند. بنابراین درآمد خالص‌شان در هر دو صورت رو به نزول می‌رود.

جدول زیر نشان می‌دهد در کل سال‌های ۱۳۷۰-۱۳۹۶ روند نزولی درآمدها بر کشاورزان خوداشتغال حاکم بوده است. در سال‌های ۱۳۸۵ ۱۳۹۰ و ۱۳۹۵ کارکنان خوداشتغالی بخش کشاورزی تقریباً ۱۰ درصد از کل شاغلان کشور را تشکیل داده‌اند. اما درآمدهای آنان فقط کمی بیشتر از ۳ درصد کل هزینه‌های مصرفی خانوارهای کشور است. این رقم به طور معناداری برابر با سهم دهک دوم (دومین دهک جمعیتی فقیر) است؛ یعنی درآمد شاغلان خوداشتغالی کشاورزی صرفاً برای ادامهٔ یک زندگی گیاه‌وار کفایت می‌کند.

جدول ۷-۹: سهم درآمد کارکنان خوداشتغالی کشاورزی از کل هزینه‌های مصرفی خانوارهای کشور (درصد)

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
٧٠	–	٤.٤	٤.٦	٥.٠	٤.٩	٤.٧	٤.٠	٤.٢	٤.٣	٤.١
٨٠	٤.٥	٤.٦	٤.٦	٤.٢	٤.٧	٤.١	٤.٠	٣.٥	٣.١	٣.٣
٩٠	٣.٤	٣.١	٣.٣	٣.٤	٣.٣	٣.٣	٣.١			

مأخذ: دایره بررسی بودجه خانوار. نتایج بررسی بودجه خانوارها در مناطق شهری و روستایی ایران ۱۳۷۵-۱۳۹۵ جدول ۷-۸

طبق داده‌های جدول فوق و با توجه به ماهیت کاربر شغل خرده‌دهقانان° هیچ دلیلی ندارد که این بخش از جمعیت شاغل را از مناسبات ارزش اضافی و استثمار مستثنی بدانیم؛ البته باید توجه داشت که بهره‌کشی از خرده‌دهقانان با نرخ‌های استثمار بسیار بالا به طور غیرمستقیم و از طریق نظام بانکی و نظام قیمت‌ها به انجام می‌رسد. اما وضع کارکنان خوداشتغالی با ترکیب سرمایهٔ بالا یا کارکنان خوداشتغالی بازرگانی و مستغلات کاملاً متفاوت از این تحلیل‌ها است. در واقع کارکنان خوداشتغالی نیز به نوبت خویش به دو طبقهٔ سرمایه‌دار و کارگر تقسیم می‌شوند.

با توجه به مجموع مباحث ارائه‌شده می‌توان چنین گفت که در جامعهٔ سرمایه‌داری ایران از دههٔ ۱۳۵۰ تاکنون بازارهای کار پیوسته گسترش یافته‌اند اما انکشاف آن‌ها بسیار ناموزون بوده و با مناسبات تولید خرد و کار خانوادگی بدون مزد همراه شده است.

انکشاف بازارهای سرمایه‌داری

در بخش قبلی دیدیم که از دههٔ ۱۳۵۰ تاکنون شمار هر دم فزاینده‌ای از شاغلان به منظور فروش کالاها و خدمات‌شان فعالیت کرده‌اند. این امر به خودیِ خود به معنای گسترش بازارهای کالایی است. اکنون گسترش این بازارها را دقیق‌تر مطالعه می‌کنیم.

واضح است که هیچ بازاری نمی‌تواند بدون توسعهٔ جغرافیایی انکشاف یابد. زیرا از یک‌سو مقدار نیازهای محلی با نرخ‌های بسیار پایین رشد می‌کند و در نتیجه هر گونه افزایش تولید بلافاصله به اشباع بازار خواهد انجامید و از سوی دیگر تنوع نیازهای محلی محدود است اما نیازها در مناطق مختلف بسیار ناهمسان‌اند؛ بنابراین غنای بازارها به لحاظ تنوع ارزش‌های استفاده در گرو گسترش جغرافیایی است. پس در نخستین قدم گسترش جغرافیایی بازارها را مطالعه می‌کنم. واضح است که در اینجا باید توجه خود را به ارزش‌های استفاده معطوف داریم نه ارزش‌های مبادله‌ای. از این رو وزن کالاهای جابه‌جاشده توسط صنعت حمل‌ونقل به عنوان معیاری برای پیشبرد بحث مورد استفاده قرار می‌گیرد و در جدول ۸-۱ ارائه می‌شود. ملاحظه می‌کنید طی سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۹۵ میزان انتقالات کالایی از طریق حمل‌ونقل جاده‌ای تقریباً ۱۰.۵ برابر و از طریق حمل‌ونقل ریلی تقریباً ۱۷.۵ برابر شده است. همچنین طی سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۵ میزان انتقالات کالایی از طریق حمل‌ونقل هوایی تقریباً ۲ برابر و از طریق حمل‌ونقل دریایی تقریباً ۹.۵ برابر شده است.

جدول ۸-۱: وزن کالاهای جابه‌جاشده توسط شاخه‌های مختلف صنعت حمل‌ونقل (میلیون تن)

	٤٧	٥٧	٦٠	٦٥	٧٠	٧٥	٨٠	٨٥	٩٠	٩٥
جاده‌ای	٤٥.٠	–	–	–	–	١٨٨.٨	٢٩٤.٩	٤٧٠.٦	٦١٣.١	٤٧٨.٣
ریلی	٢.٣	٦.٩	٦.٨	١٢.٧	١٧	٢٢.٦	٢٦.٤	٣٣.٠	٣٣.١	٤٠.٣
هوایی	–	٤٧.٧	٢٢.٠	٧٦.١	٦٨.٠	٧٢.٨	٨٣.١	١٥٤.٨	١٤٢.٥	٩٧.١
دریایی	–	١٥.٥	١١.٤	١٣.٢	٢٣.٦	٥٢.٦	٧٥.٣	١١٠.٢	١٣٥.٢	١٤٦.٠

مأخذ: ١٣٤٧ بر اساس عیسوی صص ٦٠٣-٦٠٦. و بعد بر اساس سری‌های زمانی بانک مرکزی

به درستی می‌توان جابه‌جایی کالا از طریق شاخه‌های ریلی و هوایی و دریایی (به عنوان بخش دوربرد صنعت حمل‌ونقل) را به بازرگانی با مناطق دوردست نسبت داد. بنابراین مجموع بار این سه شاخه را به عنوان شاخص بازارهای فرامنطقه‌ای مطالعه می‌کنیم. داده‌های جدول فوق نشان می‌دهند طی سال‌های ١٣٥٧ تا ١٣٩٥ میزان انتقالات کالایی فرامنطقه‌ای اقتصاد ایران از ٧٠ میلیون تن به بیش از ٢٨٠ میلیون تن رسیده و تقریباً ٤ برابر شده است.

از سوی دیگر رشد و بهبود زیرساخت‌های حمل‌ونقل جاده‌ای نمایان‌گر ادغام و درهم‌تنیدگی بازارهای محلی است: در سال ١٣٤٥ کل جاده‌های آسفالتهٔ ایران ٨.٦ هزار کیلومتر و کل راه‌های شوسه ٢٢.٣ هزار کیلومتر بود.[1] در سال ١٣٨٠ طول جاده‌های آسفالتهٔ ایران به ١٢٥ هزارکیلومتر رسید و ١٤.٥ برابر شد. در همین سال طول راه‌های شوسه ٤٩ هزار کیلومتر بود یعنی تقریباً ٢ برابر سال ١٣٤٥.[2]

کل این داده‌ها حاکی از گسترش جغرافیایی بازارهای کالایی ایران هم در بعد محلی و منطقه‌ای و هم در بعد فرامنطقه‌ای هستند به گونه‌ای که کالاهای سرمایهٔ بین‌المللی به سادگی به دورافتاده‌ترین روستاها راه می‌یابند.

در مورد تعداد مبادلات بازاری چه می‌توان گفت؟ آیا تعداد آن‌ها گام‌به‌گام با گسترش جغرافیایی افزایش یافته است؟ یا اینکه تعداد مبادلات کالایی با وجود گسترش جغرافیایی کاهش یافته؟ برای مطالعهٔ این موضوع نخست باید حجم کل مبادلات بازاری را به دست بیاوریم و سپس با تقسیم این عدد بر قیمت کل کالاها شاخصی را تعریف کنیم که صعود و نزول تعداد مبادلات بازاری را نشان می‌دهد. واضح است با افزایش تعداد دفعات خرید و فروش قیمت نهایی کالا تغییری نمی‌کند اما مجموع پول دست‌به‌دست‌شده برای گردش آن افزایش می‌یابد. پیشتر مقدار کل قیمت کالاها را محاسبه کردیم. اکنون حجم کل مبادلات با استفاده از ردیف ستانده‌های بازاری در جداول حساب‌های ملی ایران ارائه می‌شود.

جدول ٨–٢: حجم کل ارزش ستاندهٔ بازاری طی سال‌های ١٣٥٠–١٣٩١ به قیمت ثابت ١٣٨٣ (هزار میلیارد ریال)

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
٥٠	١٠٠٤.٣	١١٦٦.٦	١٢٨٦.٣	١٥٢٢.٤	١٥٧٣.٥	١٨٥٦.٣	١٧٤٧.٧	١٦١٢.٥	١٣٣٨.٠	١١١٨.٢
٦٠	١٠٥٣.٣	١٢١٦.٧	١٣٣٦.٥	١٢٦١.٧	١٢٥٩.٣	١١٦٣.٦	١١٦٧.٤	١٠٩٨.٥	١١٦١.٣	١٢٩٥.١
٧٠	١٤٢٦.٨	١٤٧٠.٥	١٥٠٧.٥	١٥١١.٩	١٥٣٦.١	١٦٤٧.٨	١٦٨٦.٧	١٧٢٧.٥	١٧٦٥.٨	١٨٦٨.٣
٨٠	١٩٥٩.٤	٢١٣٥.٦	٢٣٥٣.٢	٢٥٠١.٥	٢٦٩٨.٠	٢٨٨١.٦	٣١٣٤.٢	٣١٨٥.٩	٣٣٤٠.٨	٣٥٨٥.٤
٩٠	٣٧٥٥.٩	٢٩٤٤.١								

مأخذ: ادارهٔ حساب‌های اقتصادی. حساب‌های ملی ١٣٣٨–١٣٩٣. جداول ٣٣، ٣٤، ،٣٥ ٣٨، ٣٩،٤٠، ٤٢.

شاخص مبادلات در جدول ٨–٣ ارائه می‌شود. ارقام کوچک‌تر از ١ حاکی از آن‌اند که بخش بزرگی از کالاهای تولیدشده به فروش نرسیده است. سرمایه‌داری ایران فقط در سال‌های ١٣٥٤ تا ١٣٥٩ دچار چنین وضعیتی بوده و در سایر دوران‌ها (به جز چند استثنای گذرا در دههٔ ١٣٦٠) تعداد مبادلات° گام‌به‌گام با افزایش مقیاس تولید° ترقی کرده و از آن جلو زده: شاخص مبادلات از رقم ١.٠٦ در سال ١٣٥٠ به رقم ١.٤١ در سال ١٣٨٩ صعود نموده است.

جدول ۸-۳: شاخص تعداد مبادلات بازاری طی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۱ (بدون واحد)

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
٥٠	١.٠٦	١.٠٤	١.٠٥	١.٠٣	٠.٩٣	٠.٩٤	٠.٨٨	٠.٨٤	١.٠٣	٠.٨٧
٦٠	١.٠٠	١.٠٨	٠.٩٩	١.٠٧	١.١٢	١.١٥	١.١٢	١.١٨	١.١٦	١.٠٨
٧٠	١.٠١	١.٠٥	١.١٢	١.٢٣	١.٢٥	١.٢٤	١.٢٧	١.٢٧	١.٣٠	١.٢٧
٨٠	١.٢٧	١.٢٥	١.٢٥	١.٢٥	١.٣١	١.٣٣	١.٣٤	١.٣٥	١.٣٩	١.٤١
٩٠	١.٤٨	١.٢٩								

محاسبات بر اساس جداول ٦-١ و ٨-٢

با توجه به گسترش جغرافیایی بازارها و افزایش تعداد مبادلات شکی باقی نمی‌ماند که بازارهای کالایی ایران توسعه یافته‌اند. با این حال نمی‌توان توسعهٔ بازارهای کالایی را به سادگی به عنوان انکشاف بازارهای سرمایه‌داری قلمداد کرد. این دو بازار به لحاظ کیفی از یکدیگر متمایزند. در بازارهای سرمایه‌داری تولیداتی مبادله می‌شوند که مبتنی بر کار مزدی هستند. بارآوری هر دم فزاینده‌ای که در این سنخ مناسبات تولید به دست می‌آید بازارهای سرمایه‌داری را از بازارهای کالایی ساده متمایز می‌سازد. آن هم به این نحو که افزایش عرضهٔ یک نوع کالا در بازار سرمایه‌داری الزاماً با کاهش عرضهٔ سایر کالاها همراه نیست. اما در بازار کالایی ساده هر گونه افزایش در عرضهٔ یک نوع کالا ضرورتاً کاهش عرضهٔ سایر کالاها را به دنبال می‌آورد. زیرا در اینجا «باید از چیزی کاست تا به چیزی افزود.» با این توضیحات روشن می‌شود که برای مطالعهٔ انکشاف بازارهای سرمایه‌داری در درجهٔ نخست باید افزایش تولید ارزش‌های استفاده را در ازای کار یکسان بررسی نماییم.

صرف‌نظر از اهمیت کشاورزی و صنعت برای حیات جامعه این دو شاخه برای ما از حیث وضعیت خاص‌شان اهمیت دارند. همان‌طور که دیدیم کار مزدی هنوز به مناسبات غالب

بخش کشاورزی تبدیل نشده و غلبهٔ آن در صنعت حالت بطئی دارد. بنابراین باید دید آیا بازارهای سرمایه‌داری با وجود این وضعیت انکشاف یافته‌اند یا نه؟ به این منظور تعداد شاغلان و مقدار تولید ارزش‌های استفاده را در هر بخش را بررسی می‌کنیم.

جدول ٨-٤: تعداد شاغلان بخش‌های کشاورزی و صنعت از ١٣٥٠-١٣٩٦ (میلیون نفر)

	٥٠	٥٥	٦٠	٦٥	٧٠	٧٥	٨٠	٨٥	٩٠	٩٥
کشاورزی	٣.٢٧	٢.٩٩	٣.٠٧	٣.١٩	٣.٢٢	٣.٣٦	٣.٥٦	٣.٦٩	٣.٩٠	٤.٠٦
صنعت	١.٤٣	١.٦٦	١.٥٢	١.٤٤	٢.٠١	٢.٥٣	٣.٠٥	٣.٤٥	٣.٠٦	٣.٨٢

مأخذ: تا ٩٠ بر اساس سری‌های زمانی معاونت اقتصاد کلان سازمان برنامه. و بعد بر اساس گروه نیروی انسانی ص ٤٨

جدول ٨-٥: تولید اقلام منتخب صنعتی از ١٣٥٠ تا ١٣٩٦ (میلیون تن و هزار دستگاه)

	٥٠	٥٥	٦٠	٦٥	٧٠	٧٥	٨٠	٨٥	٩٠	٩٥
فولاد خام	–	١.٥	٠.٥	٠.٨	٢.٤	٥.٩	٦.٩	١٠.٠	١٤.١	١٨.٨
پتروشیمی	١.٣	٢.١	٠.٢	٠.٥	٤.٣	١٠.٣	١٢.٥	١٨.٠	٤٢.٧	٥٠.٦
سیمان	–	٤.٦	٩.٢	١٢.٤	١٥.٢	١٧.٨	٢٦.٦	٣٥.٣	٦٦.٥	٥٥.٥
خودرو	–	٧٣.٠	–	٢٢.٩	٤٨.٨	٩٤.٤	٣٢١.٣	٩١٩.٤	١٤١٢.٢	١٢٥٥.٢

مأخذ: سری‌های زمانی بانک مرکزی. و سال ١٣٥٣ بر اساس رزاقی ص ٧٨٧.

جدول ٨-٦: تولید اقلام منتخب کشاورزی از ١٣٥٠ تا ١٣٩٦ (میلیون تن)

	٥٠	٥٥	٦٠	٦٥	٧٠	٧٥	٨٠	٨٥	٩٠	٩٥
جو	٠.٩	١.٥	٢.٠	٢.٥	٣.١	٢.٧	٢.٤	٣.٠	٢.٥	٣.٧
برنج	٠.٩	١.٦	١.٠	١.٨	٢.٤	٢.٧	٢.٠	٢.٦	١.٩	٢.٩
سیب‌زمینی	–	٠.٦	٠.٨	٢.٣	٢.٦	٣.١	٣.٥	٤.٢	٤.٧	٥.٠
مرغ‌وتخم‌مرغ	–	٠.٤	٠.٥	٠.٦	٠.٨	١.٢	١.٥	٢.٠	٢.٥	٣.٠

مأخذ: سالنامه‌های کشاورزی ١٣٥٠-١٣٩٥ و مرکز آمار ایران سری زمانی نشانگرها و شاخص‌های ٥٠ ساله

با استفاده از این سه جدول می‌توان درصد رشد شاغلان و درصد رشد تولیدات را به دست آورد. ملاحظه می‌شود از ۱۳۵۰ تا ۱۳۹۵ تعداد شاغلان بخش صنعت با ۱۶۷.۱ درصد رشد تقریباً ۲.۵ برابر شده است؛ اما تولید فولاد ۱۲.۵ برابر و تولیدات پتروشیمی ۳۹ برابر و تولید سیمان ۱۲ برابر و تولید خودرو ۱۷ برابر شده است. در بخش کشاورزی نیز تعداد شاغلان با ۲٤.۲ درصد شد تقریباً ۱.۲ برابر شده است؛ اما تولید جو ٤ برابر و تولید برنج ۳.۵ برابر و تولید سیب‌زمینی ۸.۵ برابر و تولید مرغ‌وتخم‌مرغ ۷.۵ برابر شده است. بنابراین با قاطعیت می‌توان ادعا کرد با وجود تأثیرات غیرقابل کار غیرمزدی بر وضعیت بخش‌های صنعت و کشاورزیْ بازارهای سرمایه‌داری این دو بخش کاملاً انکشاف یافته‌اند. البته انکشاف بازارهای سرمایه‌داری در بخش کشاورزی بسیار ضعیف‌تر از صنعت بوده است. اما حتی در اینجا نیز افزایش عرضهٔ یک نوع کالا منجر به کاهش منابع سایر کالاها نشده است. وضعیت بازار بخش کشاورزی که هنوز در ابعاد وسیع در چنبرهٔ کار غیرمزدی گرفتار است به خودیِ خود ثابت می‌کند در سایر شاخه‌هایی که رواج کار مزدی در آن‌ها به طرز چشمگیری بالاتر است انکشاف بازار سرمایه‌داری کاملاً تحقق یافته. به بیان دیگر توسعهٔ بازارهای کالایی (گسترش جغرافیایی و افزایش تعداد مبادلات) توسط انکشاف بازارهای سرمایه‌داری تعیین شده است.

سرعت گردش سرمایه وجه دیگر انکشاف بازار سرمایه‌داری است. البته هنوز نه لازم است و نه می‌توان دربارهٔ زمان واگرد اظهار نظر کرد. بنابراین برای سنجش گردش سرمایه در بازار ایران زمان برگشت اصل سرمایهٔ بارآور را مطالعه می‌کنیم. با تقسیم سرمایهٔ پایا بر استهلاک آن زمان برگشت سرمایهٔ پایا به دست می‌آید. زمان برگشت کل سرمایهٔ بارآور نیز با تقسیم مجموع سرمایه‌های پایا و دوار بر سود تحقق‌یافته محاسبه می‌شود.

با دردست داشتن قیمت کل کالاها و ارزش مواد خام و سرمایهٔ متغیر و کل سود و مصرف سرمایهٔ پایا (که قبلاً محاسبه کردیم) تنها لازم است ارزش سرمایهٔ پایا را نیز داشته باشیم تا بتوان محاسبات آتی را انجام داد. داده‌های مورد نیاز در جدول ۸–۷ ارائه می‌شود.

جدول ۸–۷: ارزش سرمایه پایا طی سال‌های ۱۳۵۳–۱۳۹۳ به قیمت‌های ثابت ۱۳۸۳ (هزار میلیارد ریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
۵۰	–	–	–	۵۸٤	۷۰۷.۷	۸۸۵.٤	۱۰۱۵.۷	۱۰۹۳.٦	۱۱۰٦.۳	۱۱۰۸.٤
٦۰	۱۱۱۵.۲	۱۱۱۲.٦	۱۱٤۰.۵	۱۱۷۹.٤	۱۱٦۲.۲	۱۲۲٦.۵	۱۰٦۰.۸	۱۰۲۹.۵	۱۰۲۸.۹	۱۰۱۷.۷
۷۰	۱۰۸۹.۲	۱۱٤۲	۱۱۷٤.۵	۱۱۵۵.٦	۱۱۹۲.٤	۱۲۲۱.۲	۱۲٦۹.۷	۱۳۳۳.۹	۱٤۰۲.۵	۱٤۷۸.۱
۸۰	۱٦۰۲.٦	۱۷۲۵.۸	۱۸٦٦.۲	۲۰۳۰.۳	۲۲۰۲.٦	۲۳۵٤.۳	۲٤۸۹.۷	۲٦۳۵.۵	۲۷۸۸.۱	۲۹۳۳.۵
۹۰	۳۰۸۳.۰	۳۱۰۰.۱	۳۰۹۸.٦	۳۱۰۲.٦						

مأخذ: محاسبات بر اساس اداره حساب‌های اقتصادی موجودی سرمایه در ایران. صص ۸٦–۹۷

داده‌های جدول ۸–۸ بر مبنای محاسبات پیش‌گفته ارائه شده‌اند. این جدول نشان می‌دهد که ماشین‌آلات و تأسیسات اگر صرفاً در محیط تولید در نظر گرفته شوند به تقریباً ۲۰ سال زمان نیاز دارند تا اصل سرمایهٔ اولیهٔ خویش را یک دور به گردش بیاندازند. اما اگر به واسطهٔ تولیدات‌شان در پیوند با مبادلات بازاری در نظر گرفته شوند تقریباً به ۱.۵ سال یعنی ۱۸ ماه زمان نیاز دارند تا اصل سرمایهٔ اولیهٔ خویش را به همراه مجموع دستمزدها و ارزش مواد خام یک دور به گردش بیاندازند. در سال ۹۳ صحبت از برگشت ۳.٤ میلیون میلیارد ریال سرمایهٔ صنعتی از طریق گردش کالاهاست. بازارهای سرمایه‌داری ایران چنان تکامل یافته‌اند که این وظیفه را در عرض ۵۵۰ روز (با احتساب زمان تولید) به انجام می‌رسانند و تقریباً ۱٦ سال در زمان برگشت سرمایهٔ ماشین‌آلات صرفه‌جویی می‌کنند.

جدول ۸–۸: زمان برگشت اصل سرمایهٔ بارآور و زمان برگشت سرمایهٔ پایا طی سال‌های ۱۳۵۳–۱۳۹۳ (سال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰۵	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
سرمایهٔپایا	–	–	–	۲۱.۲	۲۲.۵	۲۳.٤	۲۲.۵	۲۱.۰	۲۰.۰	۱۹.۲
کل‌سرمایهٔمولد	–	–	–	۰.۷۰	۰.۸۲	۰.۸٤	۰.۹۲	۱.۰۵	۱.۲٤	۱.٤٤
سرمایهٔ پایا	۱۹.۰	۱۸.٤	۱۸.۵	۱۸.۳	۱۷.۰٤	۱۷.۸	۱۵.۹	۱۵.٦	۱۵.۷	۱۵.٤
کل‌سرمایهٔمولد	۱.۵۰	۱.۳۱	۱.۲۰	۱.۳۲	۱.۳۰	۱.٤۷	۱.۲۹	۱.۳٤	۱.۲٦	۱.۱۲
سرمایهٔ پایا	۱٦.٤	۱٦.٦	۱٦.۷	۱٦.۳	۱۷.۱	۱۷.۹	۱۹.۰	۱۹.۸	۲۰.۲	۲۰.٦
کل‌سرمایهٔمولد	۱.۰۹	۱.۱۱	۱.۱۵	۱.۱٦	۱.۱۷	۱.۱۳	۱.۱٦	۱.۱۹	۱.۲۳	۱.۲۲
سرمایهٔ پایا	۲۱.۲	۲۱.۱	۲۰.۹	۲۰.۸	۲۰.۷	۲۰.۲	۱۹.٦	۱۹.۳	۱۹.۱	۱۸.۹
کل‌سرمایهٔمولد	۱.۲۸	۱.۲۸	۱.۲۷	۱.۳۱	۱.۳٦	۱.۳۸	۱.۳٤	۱.۳۹	۱.٤۳	۱.٤۲
سرمایهٔ پایا	۱۸.٦	۱۷.۷	۱۷.۲	۱٦.۸						
کل‌سرمایهٔمولد	۱.٤٤	۱.۵۵	۱.۵۸	۲.۵						

محاسبات بر اساس جداول ٦–۵، ٦–۸، ٦–۹، ۸–۷.

مطالعات فوق نشان می‌دهد که بازارهای کالایی ایران به لحاظ جغرافیایی کاملاً گسترش یافته‌اند و به لحاظ تعداد مبادلات رشد کرده‌اند و به لحاظ عرضهٔ سرمایه‌دارانه انکشاف یافته‌اند و به لحاظ سرعت گردش سرمایه به خوبی با الزامات تولید پیشرفتهٔ ماشینی و صنعت بزرگ سازگار شده‌اند.

در عین حال انکشاف ناموزون نیروهای بارآور به بازارهای سرمایه‌داری ایران رنگ‌وبوی خاصی داده است. سه نوع کالا در این بازارها گردش دارند: نخست کالاهای سرمایهٔ مالی–انحصاری بین‌المللی با ترکیب ارگانیک فوق‌العاده بالا و بارآوری توفنده؛ دوم کالاهای سرمایهٔ ملی با ترکیب ارگانیک و بارآوری میانگین؛ سوم کالاهای تولید خوداشتغالی با ترکیب ارگانیک فوق‌العاده نازل و بارآوری کاهنده.

بازارهای این سه نوع چنان در هم آمیخته‌اند که عملاً نمی‌توان آن‌ها را از یکدیگر تمییز داد و به سادگی تحت دو مقولهٔ جداگانهٔ بازارهای اصلی و بازارهای متمم دسته‌بندی نمود. در واقع بازارهای متمم ایران جزء مهمی از بازارهای اصلی‌اند.

برای مثال صنعت پارچه و پوشاک را (شامل فعالیت‌های ریسندگی و بافندگی و خیاطی) در نظر می‌گیریم. در سال ۱۳۹۲ تقریباً ٤٥ هزار نفر از مجموع ۳۰۰ هزار نفر شاغل این صنعت در مراکز بالای ۱۰۰ نفر کارکن و تقریباً ۳۵ هزار نفر در مراکز بین ۱۰ تا ۱۰۰ نفر کارکن و ۲۲۰ هزار نفر در مراکز زیر ۱۰ نفر کارکن مشغول به کار بوده‌اند. در مراکز بالای ۱۰۰ نفر کارکن عمدهٔ فعالیت کارکنان (۳۵ هزار نفر از ٤٥ هزار شاغل) معطوف به آماده‌سازی الیاف ریسندگی بافندگی و تولید منسوجات است. تولید منسوجات و پوشاک در مراکز بین ۱۰ تا ۱۰۰ نفر کارکن به یکسان رواج دارد و در مراکز زیر ۱۰ نفر کارکن عمدهٔ فعالیت‌ها تولید پوشاک است. صادرات این صنعت در مجموع ۹٤۰ میلیون دلار و واردات مواد خام و ماشین آلات ۱۵۰ میلیون دلار بوده است.[۳] در همین سال کشورمان علاوه بر مواد خام ۱٤۲۰ میلیون دلار واردات پوشاک داشت. این حجم از واردات با انتقادات گسترده‌ای از سوی حامیان کالای ایرانی روبرو شد.

بورژوازی ملی بخش پوشاک بانگ برمی‌دارد: «عاقلانه نیست که با واردات البسه از ترکیه زنجیرهٔ تولید داخلی را به دست خودمان نابود کنیم. اکنون بسیاری از مراکز تولیدی به دلیل عدم تأمین مواد خام زیر ظرفیت کار می‌کنند. دولت می‌تواند با وضع تعرفه‌های گمرکی علیه واردات لباس و تسهیل واردات مواد اولیهٔ صنعت پوشاک به این تولیدکنندگان کمک کند و زنجیرهٔ تولید داخلی را تقویت نماید.» اما بلافاصله بورژوازی

ملی بافندگی چنین می‌غرد: «واردات گستردهٔ پارچه از چین و کرهٔ جنوبی در حال نابود کردن صنایع بافندگی است. صنعت پارچهٔ ما با تلاش شبانه‌روزی کارکنانش رشد خوبی داشته و برخی از اقلام‌مان نظیر پارچهٔ فاستونی توانسته‌اند در صادرات موفق ظاهر شوند و برای کشور ارزآوری داشته باشند. ولی به خاطر واردات گسترده هنوز نتوانسته‌ایم پارچهٔ چادرسیاه را به عنوان یک کالای استراتژیک ملی به دست خودمان تولید کنیم. دولت وظیفه دارد جلوی واردات پارچه را بگیرد و به جای آن با تسهیل وارداتِ مواد اولیهٔ بافندگی به رشد این صنعت کمک کند.» اکنون نوبت به بورژوازی ملی بخش ریسندگی می‌رسد که از واردات گستردهٔ الیاف خارجی لب به انتقاد بگشاید. «به دلیل مالیات‌های سنگین وارداتی نمی‌توانیم مواد خام مورد نیاز صنعت ریسندگی را به نحو مطلوبی تأمین کنیم. از این رو صنایع ریسندگی‌مان زیر ظرفیت کار می‌کنند. آن هم در حالی که با وادرات الیاف سالانه یک میلیون دلار ارز از کشور خارج می‌شود. دولت می‌تواند تعرفه‌های گمرکی سنگین‌تری را بر واردات الیاف اعمال نماید و به رقابت‌پذیری کالاهای تولید داخل کمک کند. همچنین می‌تواند با تسهیل واردات مواد اولیه صنعت ریسندگیٔ زنجیرهٔ تولید داخلی را تقویت نماید.» واضح است که بورژوازی ملی بخش استحصال پشم نیز ساکت نمی‌نشیند و به این حقیقت اشاره می‌کند که ۲.۷ درصد دام‌های گوسفندی جهان در ایران متمرکز شده‌اند ولی بازار پشم به خاطر واردات گستردهٔ تولیدات خارجی محدود مانده است. پس از آن نوبت به بورژوازی ملی بخش دامداری و نیز بخش غذای دام‌وطیور می‌رسد و سپس بورژوازی ملی بخش زراعت است که فریاد واالسفا می‌کشد.

کمر هر تولیدکننده‌ای زیر فشار واردات خم شده است و هر تولیدکننده‌ای افزایش تعرفه‌های گمرکی و «ایجاد دیوارهای حمایتی» را مطالبه می‌کند. در عین حال هر «سرمایه‌دار ملی» برای گسترش مقیاس تولیدات خویش نیازمند «تسهیل واردات» و رفع موانع گمرکی است. به گونه‌ای که روشن می‌شود مشکل ابداً به واردات مربوط نیست. در واقع همانطور که انگلس نشان داده است این از خصوصیات برجستهٔ اقتصاد سرمایه‌داری است که سطح تولید را از منابع محدود محلی فراتر می‌برد و آن را به بازارهای جهانی پیوند می‌زند. به این ترتیب است که نظام سرمایه‌داری ملل سابقاً مستقل را به یکدیگر وابسته می‌سازد. البته پیوندهای بین‌المللی به دلیل خصلت تضادآمیز مناسبات سرمایه‌داری عملاً به شکل رقابت خصومت‌آمیز جهانی پدیدار می‌شوند. تلاش بخش‌های مختلف بورژوازی ملی برای وضع تعرفه‌های گمرکی و حمایت از بازار داخلی نیز انعکاس همین رقابت بین‌المللی امپریالیستی است و هیچ ربطی به منافع خلق ایران ندارد.

ماهیانه چندین هزار کیلو کاغذ در نشریاتی همچون دنیای اقتصاد و تجارت فردا و غیره هدر می‌روند و با خزعبلات تناقض‌باری در مورد «تسهیل واردات» و در عین حال «ایجاد دیوارهای حمایتی» سیاه می‌شوند بدون آنکه هیأت تحریریه به خاطر این تناقض‌گویی خم به ابرو بیاورد. گفتن ندارد که این قیل‌وقال‌های نامربوط هرگز نمی‌تواند تضادهای بازارهای سرمایه‌داری ایران را حل کند. تنها نتیجه‌ای که از آن حاصل می‌شود وارونه‌نمایی مسائل اجتماعی و لاپوشانی تضادهای «سرمایهٔ ملی» است. به همین دلیل است که دم‌ودستگاه ایدئولوژیک بورژوازی بزرگ از این بحث استقبال کرده و تریبون‌های فراوانی را

به نقد واردات اختصاص داده است. پس اجازه دهید ما نیز در عوض به ترکیب ارزشی صادرات غیرنفتی نگاهی بیاندازیم. جدول ۸–۹ وضعیت صادرات ایران را نشان می‌دهد.

جدول ۸–۹: ترکیب ارزشی کالاهای صادراتی غیرنفتی طی سال‌های ۱۳۵۰–۱۳۹٤ (میلیارد دلار)

	۵۰	۵۵	٦۰	٦۵	۷۰	۷۵	۸۰	۸۵	۹۰	۹٤
کالاهای سنتی و کشاورزی	۰.۲٦	۰.۳۸	۰.۳۲	۰.۷۸	۱.۹٤	۱.۲۵	۱.۷۲	۳.٤۸	۵.۵٦	۵.٦٤
کلوخه‌های معدنی	۰.۰۲	۰.۰۱	۰.۰۰	۰.۰۲	۰.۰۵	۰.۰۵	۰.۰۳	۰.۲۳	۱.۱۷	۱.۸٤
کالاهای صنعتی	۰.۰٦	۰.۱۵	۰.۰۱	۰.۱۱	۰.٦٤	۱.۵۸	۲.۸۵	۱۱.۵۵	۲۵.۱۲	۳۲.۲۲

مأخذ: سری‌های زمانی بانک مرکزی

داده‌ها حاکی از آن‌اند که طی تمام این سال‌ها صادرات غیرنفتی ما رشد داشته و در مجموع ۱۲۰ برابر بزرگ‌تر شده است. این افزایش به خودیِ خود به معنای تسخیر بخشی از بازارهای بین‌المللی توسط سرمایه‌داری ملی است. همچنین مشاهده می‌شود صادرات کالاهای صنعتی تقریباً ۵٤۰ برابر بزرگ‌تر شده است در حالی که صادرات کلوخه‌های معدنی فقط ۹۰ برابر و صادرات کالاهای سنتی و کشاورزی فقط ۲۲ برابر شده. در نتیجه صادرات صنعتی در سال ۱۳۹٤ تقریباً ٤ برابر بزرگ‌تر از مجموع کالاهای سنتی و کشاورزی است. تردیدی باقی نمی‌ماند که تسخیر بازارهای بین‌المللی اساساً با تکیه بر رشد نیروهای بارآور حاصل آمده. بنابراین می‌توان گفت افزایش واردات نیز به نوبت خود صرفاً به معنای افزایش مصرف مولد داخلی است و هیچ تفسیر دیگری به آن نمی‌چسبد. از سوی دیگر رقم گزاف ۵.٦ میلیارد دلاری صادرات کالاهای سنتی و کشاورزی در سال ۱۳۹٤ (که اکثراً توسط کار فامیلی بدون

مزد و کار خوداشتغالی تولید شده‌اند) نشان می‌دهد که حتی بازارهای متمم غیرمزدی داخلی نیز تحت شمول سرمایه‌داری بین‌المللی قرار دارند.

همانطور که در بخش‌های بعدی خواهیم دید تناقضات زیربنای اقتصادی بیش از آنکه در واردات منعکس شوند خود را در افزایش صادرات متجلی می‌سازند. زیرا اگر منطقی برخورد کنیم صادرات هر کشور انعکاسی از اضافه‌تولید آن است و اساسی‌ترین عرصه‌ای است که شکاف غیرعقلانی میان تولید و مصرف را آشکار می‌سازد. البته تفکر بورژوایی درکی وارونه از مسأله دارد و مشکل را در واردات می‌جوید. بورژوازی حتی این را هم نمی‌بیند که افزایش واردات اساساً از محل کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای و پاسخگوی نیازهای تولیدِ گسترش‌یابنده بوده است. ذهنیت بورژوایی معلول را با علت اشتباه می‌گیرد. به همین دلیل راه‌هایی که برای حل مشکل ارائه می‌کند از یکسری تلاش‌های قانونی بی‌رمق برای دولتی کردن واردات در دهۀ ۱۳۶۰ فراتر نرفته است – که البته این لوایح نیز با مقاومت بخش‌های عقب‌مانده‌تر طبقۀ حاکم به سرعت از دستور کار مجلس خارج شدند. و جالب اینکه گذشت فقط ۱۵ سال کافی بود که جناح‌های به‌اصطلاح مترقی طبقۀ حاکم در نقشی کاملاً متفاوت ظاهر شوند و موضع عقب‌مانده‌ها را پرکنند.

توضیحات

[1] چارلز عیسوی. تاریخ اقتصادی ایران. ص ٦٠٦

[2] ابراهیم رزاقی. اقتصاد ایران زمین. صص ۷۸۷-۷۸۹

[3] محمد رحمان‌زادهٔ هروی. نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران. ص ۹۷

تناقضات انباشت به‌اصطلاح بدوی: احیای مکرر تولید خرد

دیدیم که کارکنان خوداشتغالی در دوران مورد بحث همواره دست کم یک‌سوم جمعیت شاغل را در بر می‌گیرند. همچنین دیدیم بخش بزرگی از آنان تحت چنان شرایط نامساعدی کار می‌کنند که درآمدشان نه فقط شامل سود نیست که عملاً در بسیاری از موارد حتی کمتر از دستمزدهای متعارف است. همچنین دیدیم جریان خامی از ارزش از سمت آنان به طرف سرمایه‌های بزرگ جاری می‌شود. نظر به این سه دلیل باید بسیاری از کارکنان خوداشتغالی را پرولترهایی به حساب آورد که تحت سیطرهٔ سرمایهٔ انحصاری به نحو خاصی استثمار می‌شوند.

برای فهم معنای سلب‌مالکیت از به‌اصطلاح «تولیدکنندگان آزاد و مستقل» و درک معنای حقیقی «انباشت به‌اصطلاح بدوی» وضعیت کارکنان خوداشتغالی بخش کشاورزی را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم زیرا «مشاغل آزاد و مستقل» در این شاخه رواج بیشتری دارند. پیش از هر چیز باید به این واقعیت اشاره کرد که تولید خرد یکی از مهم‌ترین عوامل تخریب محیط طبیعی کشاورزی و از دست رفتن اراضی مالکان کوچک است. مطالعات مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌دهد شیوه‌های غیرعقلانی کشاورزی خرد منجر به از دست رفتن ۱.٤ درصد از خاک‌های حاصل‌خیز ایران در هر سال می‌گردد.[۱] از سوی دیگر این وضعیت فقط به نابودی اراضی منجر نمی‌شود. بخش

بزرگی از کارکنان خوداشتغالی ناچارند عدم دسترسی مناسب به ماشین‌آلات را با افزایش مصرف کودهای شیمیایی جبران کنند به طوری که از دههٔ ۱۳٦۰ به بعد مصرف کود فسفات آمونیوم در بخش زراعی به طور متوسط ۱۰ درصد در هر سال رشد داشته و در سرتاسر دههٔ ۱۳۸۰ کشور ما جزو ۸ مصرف‌کنندهٔ بزرگ این کود بوده است. مصرف بالای کودهای فسفاتی باعث می‌شود ساختارهای پیچیدهٔ اسید فیتیک در گیاهان شکل بگیرد که مانع جذب موادمعدنی مهمی همچون آهن و کلسیم و روی و انواع ویتامین‌ها و فقر غذایی خلق می‌شوند.[۲] این وضعیت (فقیرسازی خاک و فقیرسازی خلق) نتیجهٔ غیرعقلانی بودن خود مناسبات سرمایه‌داری است نه نتیجهٔ ناآگاهی دهقانان خرد.

در سال ۱۳۸۲ تعداد شاغلان بخش کشاورزی ۳.٦ میلیون نفر بوده است که ۱.۳ میلیون نفر از آنان کارکن خوداشتغالی ۱.۹ میلیون نفر کارکن فامیلی بدون مزد و مابقی کارگر آزاد و کارفرمای خصوصی بوده‌اند. تعداد واحدهای بهره‌برداری کشاورزی (طبق استانداردهای مرکز آمار: واحدهای بهره‌برداری با بیش از ٤۰۰ متر مربع وسعت) برابر با ٤.۳ میلیون واحد بوده است (توضیح آنکه بنا به نظام قطعه‌بندی زمین که مرده‌ریگ نسق‌های ارباب–رعیتی است در بسیاری از موارد یک شغل واحد در چند واحد بهره‌برداری جداگانه به انجام می‌رسد). از کل واحدهای فعال کشاورزی تعداد ۳.۵ میلیون واحد توسط خود مالکان مورد بهره‌برداری قرار گرفته و ۰.۸ میلیون واحد یا به صورت اجاره‌داری یا به صورت شرکت سهامی اداره شده‌اند.[۳] جدول ۹–۱ الگوی توزیع اراضی کشاورزی را میان واحدهایی نشان می‌دهد که توسط خودِ مالکان بهره‌برداری شده‌اند.

جدول ۹-۱: الگوی توزیع اراضی میان واحدهای خودبهره‌بردار کشاورزی در سال ۱۳۸۲

	کمتر از ۱ هکتار	بین ۱ تا ۵ هکتار	بین ۵ تا ۲۰ هکتار	بین ۲۰ تا ۵۰ هکتار	بزرگتر از ۵۰ هکتار	کل
تعداد واحدها (هزار واحد)	۱۲۰۵	۱۳۲۰	۷۸۶	۱۳۶	۳۴	۳۴۸۱
مجموع مساحت اراضی (هزار هکتار)	۴۰۷	۳۰۳۲	۷۰۱۹	۳۷۳۶	۳۴۷۰	۱۷۶۶۵
میانگین مساحت هر واحد بهره‌برداری (هکتار)	۰.۳	۲.۴	۸.۹	۲۷.۵	۱۰۲.۱	۵.۱
سهم تعداد واحدها از کل واحدهای بهره‌برداری (درصد)	۳۴.۶	۳۷.۹	۲۲.۶	۳.۹	۱.۰	–
سهم مساحت اراضی واحدها از کل اراضی (درصد)	۲.۳	۱۷.۲	۳۹.۷	۲۱.۲	۱۹.۶	–

مأخذ: رزاقی ۴۲۳

در کنار این جدول باید بررسی کنیم که پیوند واحدهای بهره‌برداری با ماشین‌آلات چگونه برقرار می‌شود. جدول ۹-۲ شرایط استفاده از ماشین‌آلات کشاورزی را در سال ۱۳۸۲ به تصویر می‌کشد. از میان داده‌های این جدول بیشتر بر سه نوع تراکتور و تیلر و سمپاش تأکید می‌کنیم که کاربرد آن‌ها در تمامی انواع اراضی زراعی و باغی رواج دارد.

جدول ۹-۲: وضع ابزارآلات و ماشین‌آلات به کار رفته در واحدهای زراعی و باغی در سال ۱۳۸۲

	تراکتور	تیلر	کمباین	تریلر	خرمن‌کوب	خیش	دیسک	انواع سمپاش	پمپ آب
تعداد بهره‌برداری (میلیون قطعه)	۲.۴	۰.۴	۱.۰	۱.۵	۱.۵	۲.۱	۱.۱	۱.۷	۱.۱
درصد بهره‌برداران از کل کشاورزان	۶۹.۵	۱۲.۲	۲۹.۲	۴۳.۱	۴۲.۹	۵۸.۹	۳۰.۸	۴۹.۹	۳۰.۷
درصد مالکان از کل بهره‌برداران	۱۲.۲	۲۹.۷	۱.۳	۱۶.۶	۸.۰	۱۲.۳	۱۱.۸	۱۴.۳	۸۹.۴

مأخذ: رزاقی ۴۳۳-۴۳۵

جدول نشان می‌دهد که اولاً کار ماشینیزه نفوذ کاملی در بخش کشاورزی نداشته و در بسیاری موارد کمتر از ۵۰ درصد واحدهای بهره‌برداری از ماشین‌آلات استفاده می‌کنند. همچنین درصد کمی از استفاده‌کنندگان مالک ماشین‌ابزارند. برای مثال تنها ۱۲ درصد از واحدهای استفاده‌کنندهٔ تراکتور° مالک این ماشین نیرومحرکه بوده‌اند و ۸۸ درصد باقی‌مانده آن را به صورت کرایه به کار گرفته‌اند. ۷۰ درصد کاربران تیلر نیز آن را کرایه کرده‌اند. نرخ کرایهٔ سمپاش‌های تراکتوری برابر با ۹۱ درصد و نرخ کرایهٔ سمپاش‌های موتوری برابر با ۸۵ درصد بوده است. در تمامی این موارد میزان خدمت‌دهی تعاونی‌های تولید روستایی به کارکنان خوداشتغالی بسیار پایین و کمتر از ۰.۱ درصد است.[٤] سایر ماشین‌آلات و ابزارآلات کشاورزی نیز وضع مشابهی دارند. البته سهم کرایهٔ پمپ آب بسیار پایین در حدود ۱۰ درصد و سهم کرایهٔ کمباین بسیار بالا و حدود ۹۰ درصد است.

کرایهٔ این ماشین‌آلات فقط شامل هزینهٔ استهلاک‌شان نمی‌شود و حاوی درصدی بهرهٔ سرمایه نیز هست. بنابراین کشاورزان در ازای استفاده از ماشین‌آلات باید بخشی از ارزش اضافی واحد بهره‌برداری خویش را تسلیم نمایند. تحت این شرایط کاربرد ماشین‌آلات فقط در صورتی امکان‌پذیر است که نرخ و حجم ارزش اضافی به اندازهٔ کافی بزرگ باشد تا بتوان از بخشی از آن دست شست. بنابراین تولید خرد دهقانی قاعدتاً به ماشین‌آلات متعارف کشاورزی دسترسی ندارد. از سوی دیگر با توجه به مالکیت انحصاری تراکتور و کمباین در دست ۱۲ درصد و ۱ درصد واحدهای بهره‌برداری می‌توان حدس زد کرایهٔ این ماشین‌آلات در ابعاد گسترده چه حجمی از ارزش تولیدشدهٔ کشاورزی را به واحدهای پیشرفته منتقل می‌سازد.

ملاحظه می‌شود ۸۰ درصد از واحدهای بهره‌برداری از انواع ماشین‌آلات نیرومحرکه (تراکتور و تیلر) استفاده کرده‌اند. سهم استفاده از تراکتور (۲.٤ میلیون واحد بهره‌برداری) تقریباً برابر با مجموع واحدهای خودبهره‌بردار بالای یک هکتار (۲.۳ میلیون واحد بهره‌برداری) است. بنابراین می‌توان این دو مقوله را به هم مرتبط دانست و ادعا کرد تمامی واحدهای کشاورزی بالای ۱ هکتار با استفاده از نیرومحرکهٔ تراکتور به بهره‌برداری رسیده‌اند. از سوی دیگر نیرومحرکهٔ تیلر به لحاظ فنی فقط در اراضی زیر ۱ هکتار کارآیی دارد. بنابراین می‌توان ۰.٤ میلیون کاربر تیلر را به واحدهای زیر ۱ هکتار نسبت داد. با این حساب ۰.۸ میلیون واحد کشاورزی یعنی کمتر از ۲۰۰ هزار هکتار از کل اراضی کشاورزی ایران مطلقاً بدون استفاده از نیرومحرکهٔ ماشین‌آلات به بهره‌برداری رسیده‌اند. واضح است که بارآوری کار در نبود ماشین‌آلات نیرومحرکه شدیداً پایین‌تر از حد متعارف اجتماعی قرار می‌گیرد. از سوی دیگر مساحت میانگین پایین‌تر از ۰.۳ هکتار نیز مزید بر علت می‌شود و به نوبت خود به اتلاف بخش بزرگی از نیروی کار و خاک زراعی برای انجام عملیات‌های مرزبندی و نهرکشی و غیره می‌انجامد. بنابراین باردهی این اراضی بار دیگر پایین می‌آید. اینکه چنین قطعاتی تحت این شرایط نامساعد توسط خودِ مالکان زیر کشت می‌روند و در ازای دریافت اجاره واگذار نمی‌شوند نشان می‌دهد مالکان مربوطه هیچ دارایی دیگری ندارند و حیات‌وممات‌شان به کار روی همان قطعه زمین وابسته است. بنابراین به درستی می‌توان فرض کرد تعداد این واحدهای بهره‌برداری تقریباً برابر با تعداد شاغلان آن‌هاست. به عبارت دیگر ۰.۸ میلیون نفر از ۱.۳ میلیون نفر کارکن خوداشتغالی بخش کشاورزی مطلقاً از شرایط متعارف تولید جدا شده‌اند. هرچند آنان به تکه زمینی لخت

و خشک و خالی گره خورده‌اند و مالک به شمار می‌آیند ولی اوضاع معیشتی‌شان بسیار پایین‌تر از استانداردهای متعارف کارگران آزاد است: همانطور که دیدیم درآمد مشاغل آزاد کشاورزی حول‌وحوش درآمد فقیرترین دهک‌های جمعیتی است.

به جدول ۹-۲ برمی‌گردیم. از مجموع ۳.۵ میلیون واحد فعال کشاورزی خودبهره‌بردار فقط ۱.۷ میلیون واحد از انواع گوناگون سمپاش استفاده کرده‌اند. از این میان حدود ۰.۷ میلیون واحد از سمپاش تراکتوری و ۰.٤ میلیون واحد از سمپاش موتوری بهره گرفته‌اند. ۰.٦ میلیون واحد نیز از انواع سمپاش‌های پشتی استفاده کرده‌اند. مجموع کاربران سمپاش‌های تراکتوری و موتوری (۱.۱ میلیون واحد خودبهره‌بردار) فقط کمی بزرگ‌تر از کل واحدهای زراعی بالای ۵ هکتار (۱ میلیون واحد خودبهره‌بردار) است. به درستی می‌توان فرض کرد ۰.۱ میلیون سمپاش موتوری باقی‌مانده در اراضی بین ۱-۵ هکتار مورد استفاده قرار گرفته‌اند. بنابراین باید ۰.٦ میلیون واحد کاربر سمپاش پشتی را به ۲.٤ میلیون واحد کشاورزی باقی‌مانده نسبت دهیم که وسعت هر یک از آنها بین ۰.۰٤ تا ۵ هکتار است. با این توصیف روشن می‌شود ۱.۸ میلیون واحد کشاورزی خودبهره‌بردار از هیچ نوع ابزارآلات سمپاشی مدد نگرفته‌اند. این واحدها یا اصلاً سموم آفت‌کش استفاده نکرده‌اند یا عملیات سمپاشی را با استفاده از شیوه‌های ابتدایی و عقب‌مانده (برای مثال پراکندن سم مایع با استفاده از جارودستی) به انجام رسانده‌اند. واضح است که ۰.۸ میلیون نفر کارکن خوداشتغال مصیبت‌زدهٔ فاقد تراکتور و تیلر لاجرم جزو این دسته قرار می‌گیرند. اما فقط این نیست. ۱ میلیون واحد بهره‌برداری کوچک‌تر از ۵ هکتار باقی می‌ماند که توان پرداخت هزینهٔ ضروری ماشین‌آلات سمپاشی را ندارند. به درستی می‌توان فرض کرد این ۱ میلیون

واحد تحت‌تملک باقی‌ماندهٔ ۰.۵ میلیون نفری کارکنان خوداشتغالی بخش کشاورزی است که اگرچه اراضی بیشتری را نسبت به همگنان مصیبت‌زدهٔ خویش در اختیار دارند و اوضاع مالی‌شان نسبتاً بهتر است (طوری که می‌توانند هزینهٔ کرایهٔ تیلر و تراکتور را بپردازند) اما از پسِ مخارج سمپاشی برنمی‌آیند و برای تداوم تولید، جان و سلامتی خود و خانواده‌هایشان را در معرض تماس مداوم با سموم شیمیایی قرار می‌دهند.

مابقی واحدهای کشاورزی خودبهره‌بردار عموماً ربطی به مقولهٔ خوداشتغالی ندارند. یعنی ۱.۷ میلیون واحد از کل واحدهای خودبهره‌بردار توسط تعداد قلیلی از کارفرمایان خصوصی با استثمار کار مزدی و اجرتی و به شیوهٔ سرمایه‌دارانه موردبهره‌برداری قرار می‌گیرند. به درستی می‌توان فرض کرد نیروی کار مورد نیاز این واحدها در فصول مورد نیاز از طریق کار موقت کارکنان خوداشتغالی مصیبت‌زده تأمین می‌شود.

در جدول ۷-۸ دیدیم که طی سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۵ ادوات خاک‌ورزی ۱.۷ برابر و ادوات کاشت و داشت ۱.۹ برابر افزایش یافته‌اند در حالی که ادوات برداشت فقط ۱.۲ برابر رشد داشته‌اند. یعنی زمین‌های بیشتری با استفاده از تراکتور و گاوآهن شخم زده شده و زیر کشت رفته‌اند اما این برداشتِ افزایش‌یافته صرفاً متکی به نیروی کار موقت بوده و از ماشین‌آلات بهره نگرفته است. چند میلیون نفر کارکن خوداشتغالی کشاورزی را در نظر بگیرید که درآمدهایشان نه تنها کفاف استفادهٔ کامل از ماشین‌آلات نیرومحرکه و سم‌پاش را نمی‌دهد بلکه در اغلب موارد فقط برای ادامهٔ یک زندگی فوق‌العاده فقیرانه و گیاه‌وار مناسب است و آنان ناچارند به عملگی اجرتی روی زمین‌های دیگران روی بیاورند. در نظر داشته باشید که این مشاغل فقط با تحمیل بدترین شرایط بر کارکنان

فامیلی بدون مزد سرِ پا مانده‌اند. واضح است که چنین تولیدکنندگانی تا چه حد از نوسان‌های قیمت‌های بازار تأثیر می‌پذیرند و با کوچک‌ترین کاهشی در قیمت فروش محصولات‌شان خانه‌خراب می‌شوند. کاهش نسبی قیمت‌ها نخستین سلاح بورژوازی برای خلع ید از این قبیل شاغلان است. برای مطالعهٔ این نوع خلع ید بهای خرید تضمینی گندم را به عنوان عمده‌ترین محصول بخش کشاورزی بررسی می‌کنیم.

جدول ٩-٣: قیمت خرید تضمینی یک کیلوگرم گندم طی سال‌های ١٣٧٢-١٣٩٤ و شاخص بهای گندم (ریال و درصد)

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
خریدتضمینی	-	-	٢٢٥	٢٦٠	٣٣٠	٤١٠	٤٨٠	٦٠٠	٦٧٢	٨٧٥
شاخص‌بها	-	-	١٠٠	١١٥.٦	١٤٦.٧	١٨٢.٢	٢١٣.٣	٢٦٦.٧	٢٩٨.٧	٣٨٨.٩
خریدتضمینی	١٠٥٠	١٣٠٠	١٥٠٠	١٧٠٠	٢٠٥٠	٢٠٥٠	٢٢٥٠	٣٠٥٠	٣٣٠٠	٣٦٠٠
شاخص‌بها	٤٦٦.٧	٥٧٧.٨	٦٦٦.٧	٧٥٥.٦	٩١١.١	٩١١.١	١٠٠٠.٠	١٣٥٥.٦	١٤٦٦.٧	١٦٠٠.٠
خریدتضمینی	٣٩٥٠	٥٥٠٠	١٠٥٠٠	١١٥٠٠	١٢٧٠٥					
شاخص‌بها	١٧٥٦	٢٤٤٤	٤٦٦٧	٥١١١	٥٦٤٧					

مأخذ: سری‌های زمانی شورای اقتصاد وزارت جهاد کشاورزی

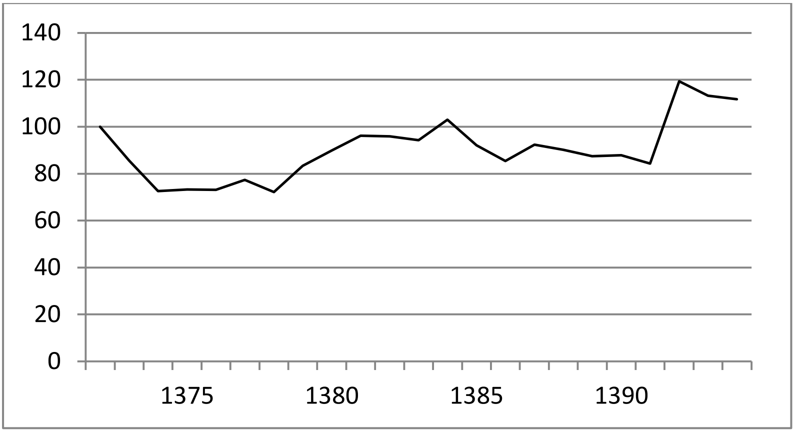
جدول ٩-٤: نرخ تورم و شاخص بهای کالاهای مصرفی بر مبنای سال ١٣٧٢ (درصد)

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
نرخ تورم	-	-	٢٢.٩	٣٥.٢	٤٩.٤	٢٣.٢	١٧.٣	١٨.١	٢٠.١	١٢.٦
شاخص قیمت	-	-	١٠٠	١٣٥.٢	٢٠٢.٠	٢٤٨.٩	٢٩١.٩	٣٤٤.٧	٤١٤.٠	٤٦٦.٢
نرخ تورم	١١.٤	١٥.٨	١٥.٦	١٥.٢	١٠.٤	١١.٩	١٨.٤	٢٥.٤	١٠.٨	١٢.٤
شاخص قیمت	٥١٩.٣	٦٠١.٤	٦٩٥.٢	٨٠٠.٩	٨٨٤.٢	٩٨٩.٤	١١٧١.٥	١٤٦٩.٠	١٦٢٧.٧	١٨٢٩.٥
نرخ تورم	٢١.٥	٣٠.٥	٣٤.٧	١٥.٦	١١.٩					
شاخص قیمت	٢٢٢٣	٢٩٠١	٣٩٠٧	٤٥١٧	٥٠٥٥					

مأخذ: سری‌های زمانی بانک مرکزی

قدرت خرید گندم نسبت به سال ۱۳۷۲ بر اساس داده‌های دو جدول فوق محاسبه شده و در نمودار ۹-۱ ترسیم می‌شود.

نمودار ۹-۱: قدرت خرید گندم طی سال‌های ۱۳۷۲-۱۳۹٤ (۱۳۷۲=۱۰۰درصد)



نمودار حاکی از آن است که قدرت خرید گندم به طور سینوسی کاهش و افزایش می‌یابد و می‌توان به سبک ریاضی‌دان‌ها با خیال آسوده از ثبات نسبی وضع میانگین گندم‌کاران دم زد. ولی فارغ از قواعد ریاضیاتی واضح است که کشاورزان خرده‌پا و فقیر در دوره‌های کاهش قدرت خرید، ناچار به واگذاری اراضی‌شان می‌شوند. بنابراین منافع ناشی از افزایش قدرت خرید اساساً باید به حساب کشاورزان سرمایه‌دار نوشته شود، آن هم در حالی‌که کشاورزان خرده‌پا طی تمام سال‌های ۱۳۷۲-۱۳۸۲ و ۱۳۸٦-۱۳۹۰ ناچار شده‌اند برای جبران کاهش قدرت خریدشان به کارکنان فامیلی بدون مزد فشار بیاورند. وانگهی باید توجه داشت که بازار تولیداتی همچون گندم که برای کشور

اهمیت استراتژیک دارند زیر به‌اصطلاح «چتر حمایتی دولت» بسیار با ثبات‌تر از بازار اقلامی نظیر گوجه‌فرنگی و خیار و هندوانه و انواع میوه‌هاست. ما مطالعهٔ خود را به همین «بازار باثبات حمایتی» محدود می‌کنیم اگرچه می‌دانیم «خانواده‌های ثروتمند شبیه یکدیگر می‌زیند ولی خانواده‌های فقیر هر یک بدبختی خاص خودشان را دارند.»

واضح است که کاهش قدرت خرید باعث می‌شود پس‌اندازهای ناچیز خرده‌دهقانی بیش از پیش تقلیل یابد و تداوم بازتولید به دریافت اعتبارات و وام‌های بانکی مشروط گردد. در این شرایط کوچک‌ترین افزایش در نرخ بهرهٔ تسهیلات کشاورزی می‌تواند این کارکنان «آزاد و مستقل» را بر باد فنا بدهد و آنان را از شرایط متعارف بیگانه‌تر سازد. جدول ۹–۵ نرخ بهرهٔ وام‌های کشاورزی را طی سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۹٦ نشان می‌دهد. مشاهد می‌کنید در حالی که کاهش نسبی بهای خرید تضمینی[۵] عمده‌ترین قلمرو انباشت به‌اصطلاح بدوی را در بخش کشاورزی شکل می‌دهد در دهۀ ۱۳۹۰ نرخ بالای بهرهٔ بانکی به اهرم کمکی این فرایند تبدیل شده است.

جدول ۹–۵: نرخ بهرهٔ اعتبارات بانکی کشاورزی طی سال‌های ۱۳۷۰–۱۳۹۵ (درصد)

	۷۰	۷۵	۸۰	۸۵	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹٤	۹۵
نرخ‌بهره	۹	۱٦	۱۵	۱٤	۱۵	۱۵	۱۵	۲٤	۲۱	۱۸

مأخذ: بانک مرکزی جداول سری‌های زمانی.

مطالعات قبلی‌مان در سر فصل «نظریه نظام اعتباری» نشان داد تنها قانون‌مندی حاکم بر نوسان خودسرانۀ نرخ‌های بهره چیزی جز تغییرات عرضه و تقاضا نیست. بنابراین افزایش نرخ بهرهٔ اعتبارات کشاورزی از ۹ درصد در سال ۱۳۷۰ تا بالای ۲۰ درصد در دهۀ

۱۳۹۰ نشان‌دهندۀ آن است که اولاً حجم سرمایۀ دست‌اندرکار در مزارع سرمایه‌داری به شدت افزایش یافته و ثانیاً خرده‌دهقانان تا خرخره به وام‌های بانکی وابسته شده‌اند. در واقع کارکنان خوداشتغالی کشاورزی که هیچ مفری جز وابستگی کامل به اعتبارات برایشان باقی نمانده کل زندگی‌شان را نزد نظام بانکی گرو می‌گذارند تا اجازه یابند کار اضافی خویش را به شکل بهرۀ وام تسلیم سرمایۀ مالی انحصاری نمایند. می‌دانیم به لحاظ مناسبات تولید اینکه تحقق ارزش اضافی به شکل سود صنعتی یا بهرۀ بانکی باشد تغییری در کل رابطه ایجاد نمی‌کند. همچنین می‌دانیم بازپرداخت بهرۀ ۲۴ درصدی در توان کارکن خوداشتغالی کشاورزی نیست. بنابراین یا اراضی زیر کشت نمی‌روند و به حال خود رها می‌شوند یا برای رد دیون بانکی واگذار می‌شوند.

با توجه به مجموع این مباحث به منظور ارائۀ تصویری شفاف از انباشت به‌اصطلاح بدوی در بخش کشاورزی[°] توزیع اراضی زراعی بر حسب مساحت واحد بهره‌برداری در دو سال منتخب ۱۳۷۱ و ۱۳۹۳ در جدول ۹–۶ مقایسه می‌شود.

جدول ۹–۶: الگوی توزیع زمین بر حسب مساحت واحدهای بهره‌برداری در سال‌های ۱۳۷۱ و ۱۳۹۳		کمتر از ۱ هکتار	بین ۱ تا ۵ هکتار	بین ۵ تا ۲۰ هکتار	بین ۲۰ تا ۵۰ هکتار	بزرگتر از ۵۰ هکتار
تعداد واحدها (هزار واحد)	۱۳۷۱	٤۹٤	۱۰٤۷	۹٤٦	۷۵	۳۱
	۱۳۹۳	۵۹۸	۱۰۵٦	٦۵۵	۱۲۷	۳٤
مجموع مساحت اراضی (هزار هکتار)	۱۳۷۱	۲۲۱	۲۵۲۸	۹۹۹۵	۲٤۵۷	۳۰۱٦
	۱۳۹۳	۲۰۷	۲۲۱۰	۵٤۷٦	۳۳٦٤	۳٤۳۰

مأخذ: رحمان‌زاده هروی ۳۸۵ و رزاقی ٤۹۸

ملاحظه می‌کنید مجموع مساحت واحدهای کمتر از ۱ هکتار و بین ۱ تا ۵ هکتار و بین ۵ تا ۲۰ هکتار در هر سه مورد کاهش یافته است و در مقابل مجموع مساحت واحدهای بالاتر از ۲۰ هکتار افزایش یافته. این داده‌ها نشان می‌دهد به طور متوسط کشت زمین‌های زیر ۲۰ هکتار در شرایط کنونی ایران به‌صرفه نیست. شکی نمی‌ماند که انباشت به‌اصطلاح بدوی به‌مدد اختلاف درجهٔ بارآوری و به ضرب‌وزور قیمت‌گذاری‌های دولتی و نقش‌آفرینی سرمایهٔ بانکی به انجام رسیده و از طریق کاهش مساحت واحدهای بهره‌برداری[٥] تولید خرد دهقانی را بیش‌ازپیش از شرایط متعارف تولید بیگانه کرده است.

اما انباشت به‌اصطلاح بدوی از ۱۳۷۰ تا ۱۳۹۳ با خصلت‌های عجیب و ویژه‌ای همراه بوده که شباهتی را به الگوی کلاسیک آن نشان نمی‌دهد. مشاهده می‌کنید از میان تمام واحدها فقط تعداد واحدهای بهره‌برداری بین ۵ تا ۲۰ هکتار کاهش یافته که تحلیل‌هایمان نشان داد هیچ ربطی به کارکنان خوداشتغالی ندارند. در قلمرو کارکنان به‌اصطلاح آزاد و مستقل یعنی در واحدهای زیر ۵ هکتار به جای آنکه تعداد بهره‌برداری‌های خرد دهقانی کاهش یابد افزایش یافته است و از ۱.۵ میلیون واحد به ۱.۷ میلیون واحد رسیده. در همین دوران تعداد کل شاغلان خوداشتغالی بخش کشاورزی از ۱.۲ میلیون نفر به ۲ میلیون نفر صعود کرده.[٥] یعنی تعداد شاغلان آزاد کشاورزی به جای آنکه همچون مساحت زمین‌هایشان کاهش یابد رو به صعود رفته است. جدول ۹-۷ نشان می‌دهد سیر صعودی تعداد کارکنان خوداشتغالی کمابیش بر کل اقتصاد ایران حاکم است.

جدول ۹-۷: تعداد شاغلان خوداشتغالی و کارکنان فامیلی بدون مزد کل شاخه‌های اقتصاد طی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۵ (میلیون نفر)

	۵۰	۵۵	٦۰	٦۵	۷۰	۷۵	۸۰	۸۵	۹۰	۹۵
کارکن خوداشتغالی	۲.۸	۲.۰	٤.۳	٤.٤	۵.٤	۵.۲	٦.۲	٦.٦	٦.۸	۸.۲
کارکن فامیلی بی‌مزد	۰.۷	۱.۷	۲.۵	۰.۵	۰.۳	۰.۵	۱.۵	۲.۲	۱.٤	۱.۲

محاسبات بر اساس جداول ۷-٤ و ۷-۵.

مطالعهٔ ما در مورد انباشت به‌اصطلاح بدوی در بخش کشاورزی شرایط تمامی این چند میلیون شاغل «آزاد و مستقل» را در تمامی بخش‌ها آشکار می‌سازد. اوضاع این قبیل کارکنان در رشته‌های تولید محصولات غذایی و تولید پوشاک که تحت مقولهٔ صنعت قرار می‌گیرند یا رانندگان وسایل نقلیهٔ شهری که تحت مقولهٔ حمل‌ونقل گنجانده می‌شود کمابیش تحت شمول همین قوانین عینی است و به فقر و فلاکت و بیگانگی از شرایط متعارف تولید گره خورده. البته دلیلی ندارد که کارکنان خوداشتغالی غیربارآور (برای مثال بخش بازرگانی و بخش املاک و مستغلات) را تحت این مقوله بگنجانیم زیرا درآمدهای آنان از محل ارزش اضافی استثمارشدهٔ سایر کارکنان پرداخت می‌شود و بر خلاف مشاغل زحمت‌کشان حاوی لقمه‌های چرب و نرم با چاشنی پدرسوختگی و دغل‌بازی است. آمارهای رسمی تمامی این اقشارِ متفاوت را تحت مقولهٔ «مشاغل آزاد غیرکشاورزی» در هم آمیخته‌اند و تصویری مطلوب و دلخواسته از وضعیت فلاکت‌بارشان ترسیم کرده‌اند.

داده‌های ما نشان می‌دهند که انباشت به‌اصطلاح بدوی در سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۰ به آزادسازی نیروی کار شاغلان غیرمزدی نیانجامیده و فقط شرایط تولید آنان را نامساعدتر کرده است یعنی بدون آن که قیدوبندهای سنتی را از دست‌وپایشان باز کند قیدوبندهای تازه‌ای بر آن‌ها افزوده. در واقع این خود دولت است که با پیش کشیدن برنامه‌هایی

همچون طرح خوداشتغالی (دولت اصلاحات) و طرح مهرورزی (دولت عدالت) و طرح‌های توانمندسازی (دولت اعتدال) حجم بزرگی از اعتبارات بانکی را به سوی تولید خرد سرازیر می‌کند و با احیا و سلب‌مالکیت مداوم آن منبعی دائمی برای تغذیهٔ سرمایهٔ مالی انحصاری به وجود می‌آورد. داستان همان داستان است ولی با نام‌های متفاوت.

طی سال‌های ۱۳۸٤ تا ۱۳۹۲ تقریباً ۲۵.۷ درصد اعتبارات پرداختی بانک‌ها به اجرای طرح بنگاه‌های کوچک و زودبازده تعلق گرفت و تا سال ۱۳۹۵ تقریباً ۳۹ درصد از این بنگاه‌های تازه تأسیس به ورشکستگی افتاده و بدهکار نظام بانکی شدند.[٦] با این همه ریاست وقت بانک مرکزی (که همین اواخر گند اختلاس چند هزار میلیاردی‌اش درآمد) در «همایش بنگاه‌های کوچک و زودبازده» (مرداد ۱۳۹۳) می‌فرمایند: «بانک مرکزی نسبت به اولویت تأمین مالی این بنگاه‌ها تأکید دارد.» باید پرسید اولویت چه چیز؟ اولویت تحمیل کردن بهره یا اولویت ورشکسته کردن خلق یا اولویت دامن زدن به رشد ناموزون؟ «بانک مرکزی نسبت به اولویت تأمین مالی این بنگاه‌ها تأکید دارد.» ما تمامی این کردوکارهای دولتی را تحت مقولهٔ انباشت به‌اصطلاح بدوی می‌گنجانیم. زیرا این خود دولت است که تولید خرد را به مثابهٔ زائدهٔ صنعت بزرگ احیا می‌کند. این خود دولت است که از هزار مجرا به تضییع آشکار حقوق زنان یاری می‌رساند و به این ترتیب تودهٔ بزرگی از مصالح انسانی استثمارپذیر را به صورت کارکنان فامیلی بدون مزد به وام‌های بانکی خوداشتغالی گره می‌زند. بدون نقض مداوم حقوق زنانْ احیای مداوم تولید خرد شهری و روستایی ممکن نیست.[۷]

باید توجه داشت تعداد شاغلان غیرمزدی در دورانی رو به رشد می‌رود که بازارهای سرمایه‌داری کاملاً تکامل یافته‌اند و حجم سرمایهٔ پایا (ماشین‌آلات و تأسیسات) به طرز

چشمگیری از سرمایهٔ متغیر پیش افتاده است. می‌توان گفت انباشت به‌اصطلاح بدوی در چند دههٔ اخیر نه به مثابهٔ پیشاتاریخ سرمایه‌داری که بر مدار دورپیمایی سرمایهٔ صنعتی عمل کرده است. مسأله را دقیق‌تر وامی‌شکافیم.

دو سال نمونهٔ ۱۳۸۵ و ۱۳۸٦ را در نظر بگیرید. مقدار کل قیمت کالاها به قیمت ثابت ۱۳۸۳ از ۱.٦ میلیون میلیارد ریال به ۱.۸ میلیون میلیارد ریال رسیده است. در همین دوران تعداد کارکنان بارآور از ۱٤.۱ میلیون نفر ۱٤.۲ میلیون نفر افزایش یافته. ظاهر امر حاکی از آن است که کار انجام‌شده توسط هر کارکن بارآور از ۱۱۵ میلیون ریال به ۱۲۵ میلیون ریال صعود کرده. اما واضح است که چنین چیزی ممکن نیست. نه میانگین ساعات کار روزانه و نه شدت کار و نه ترکیب این دو عامل نمی‌تواند با چنین سرعت سرسام‌آوری افزایش یابد. هر دونده به سادگی می‌تواند از سرعت ۳ کیلومتر در ساعت به سرعت ٦ کیلومتر در ساعت برسد ولی نمی‌تواند به همین سادگی از سرعت ۱۷ کیلومتر در ساعت به سرعت ۲۰ کیلومتر در ساعت ترقی کند. به همین ترتیب افزایش کاردهی از ۱۱۵ میلیون ریال به ۱۲۵ میلیون ریال مستلزم یک‌سری تغییرات اساسی در سازواره‌های زنده طی مدت زمانی طولانی است و جز با تربیت مستمر و سخت‌گیرانهٔ نیروهای کار به دست نمی‌آید. در کوتاه‌مدت اگر (L) نماد کار زندهٔ منعقدشده توسط هر زحمت‌کش باشد طی دو سال متوالی عموماً داریم:

$$L_2 = L_1 \leftrightarrow s_2 + v_2 = s_1 + v_1 \leftrightarrow \Delta v = \Delta s$$

به عبارت ساده‌تر افزایش بارآوری طی دو سال متوالی با ارزان کردن کالاهای معیشتی باعث می‌شود مقدار کار لازم کاهش یابد و در تناسب با این تغییر° مقدار کار اضافی افزایش می‌یابد. بنابراین ارزش اضافی فقط همان‌قدر رشد می‌کند که وسایل معاش

ارزان می‌شوند. این توضیح کاملاً واقع‌گرایانه است و مو لای درز آن نمی‌رود. اما باید توجه داشت که خود واقعیتِ ظاهری به هیچ وجه منطقی نیست. همانطور که دیدیم در جهان واقعی بنا به مناسبات قیمت‌ها ظاهراً چنین وضعی پیش می‌آید:

$$L_2 > L_1 \quad \leftrightarrow \quad |\Delta s| > |\Delta v|$$

طبق این داده‌ها میزان افزایش ارزش اضافی به طرز عجیبی بیشتر از مقدار ارزان‌شدن کالاهای معیشتی است. یعنی افزایش کار اضافی بیش از کاهش کار لازم است. پس ارزش اضافیِ افزایش‌یافته از کجا می‌آید؟ واضح است که اضافه‌ارزشِ افزایش‌یافته نمی‌تواند از عالم ملکوت بیاید. اضافه‌ارزش باید روی همین زمین شکل بگیرد. بنابراین در هر صورت (ΔV) باید تا سطح (ΔS) عروج کند تا دو طرف به برابری برسند. پس علاوه بر ارزان شدن کالاهای معیشتی باید حجم مطلق وسایل معاش نیز کاهش یابد. انباشت به‌اصطلاح بدوی با محروم کردن تودهٔ جمعیت زحمت‌کش از وسایل معاش متعارف[٥] وظیفهٔ مذکور را به انجام می‌رساند. این نقش انباشت به‌اصطلاح بدوی دقیقاً توسط رشد گزاف سودهای فوق‌العاده و در جریان دورپیمایی سرمایهٔ صنعتی (فرایند تولید – فروش – خرید عوامل تولید – تولید و ... الی غیرالنهایة) تعین می‌یابد. یعنی از ۱۳۵۰ تا ۱۳۹۰ فرایند انباشت بدوی بر مدار دورپیمایی سرمایهٔ صنعتی صورت گرفته است و به همین دلیل رنگ‌وبوی آن با شکل کلاسیک‌اش تفاوت دارد. مهمل‌بافی‌هایی نظیر «انباشت به مدد سلب مالکیت» یا «سازوکار چپاول» صرفاً این چهرهٔ شوم سرمایهٔ صنعتی را پنهان می‌سازند. البته دغل‌بازی و فریب‌کاری این قبیل نظریات به هیچ وجه نافی بلاهت و ابتذال درون‌ماندگارشان نیست. درست همانطور که زرنگ‌بازی دلال‌ها چیزی از حماقت ابدی‌شان نمی‌کاهد.

برای تکمیل مطالعات‌مان دربارهٔ انباشت به‌اصطلاح بدوی باید وضعیت وسایل معاش متعارف را مطالعه کنیم. وسایل معاش متعارف برابر است با میانگین هزینه‌های مصرفی خانوارها (سرمایه‌گذاری‌های غیرمالی و مالی خانوارهای سرمایه‌دار وارد این هزینه‌ها نمی‌شود). به این منظور با استفاده از جداول مصرف در حساب‌های ملی ایران[۵] ترکیب ارزشی اقلام معیشتی متعارف خانوارهای متوسط ایران را طی سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۹۰ بررسی می‌کنیم. مجموع اقلام ضروری معاش شامل مسکن و تغذیه و بهداشت و درمان و پوشاک و حمل‌ونقل و لوازم منزل بر طبق این جدول‌ها مشخص شده و سهم آن‌ها از کل درآمد متوسط خانوارها محاسبه می‌شود.

جدول ۹-۸: سهم اقلام معاش ضروری از درآمد متوسط خانوارها طی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۰ (درصد)

	۵۰	۵۵	٦۰	٦۵	۷۰	۷۵	۸۰	۸۵	۹۰
اقلام‌ضروری	۹۲.۵	۹۱.٤	۹۲.۳	۹٦.۵	۹٤.٦	۹٤.۹	۹۲.۲	۹۲.٤	۹۱.٤

مأخذ: ادارهٔ حساب‌های اقتصادی حساب‌های ملی ایران ۱۳۳۸-۱۳۹۳. صص ۱۷۰-۱۷۸

در تمام سال‌های مورد بحث اقلام ضروری بیش از ۹۰ درصد درآمد متوسط خانواده‌ها را جذب کرده‌اند و کمتر از ۱۰ درصد درآمدها صرف سایر نیازهای انسانی شده است. البته این درصدها با فرض توزیع یک‌دست کلیهٔ وسایل مصرفی محاسبه شده‌اند؛ آن هم در حالی که درآمد دهک‌های یکم تا هفتم عملاً زیر مصرف متعارف قرار می‌گیرد. با این توضیحات می‌توان گفت در تمامی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۰ درآمد ۷۰ درصد از خانواده‌ها هیچ تناسبی با نیازهای متنوع انسانی و اجتماعی نداشته و عموماً به نیازهای فیزیولوژیک محدود شده است. حال باید دید ارزش استفادهٔ اقلام معیشتی چه تغییراتی را از سر گذرانده است. مصرف سرانهٔ برخی از مهم‌ترین مواد غذایی در جدول ۹-۹ ارائه می‌شود.

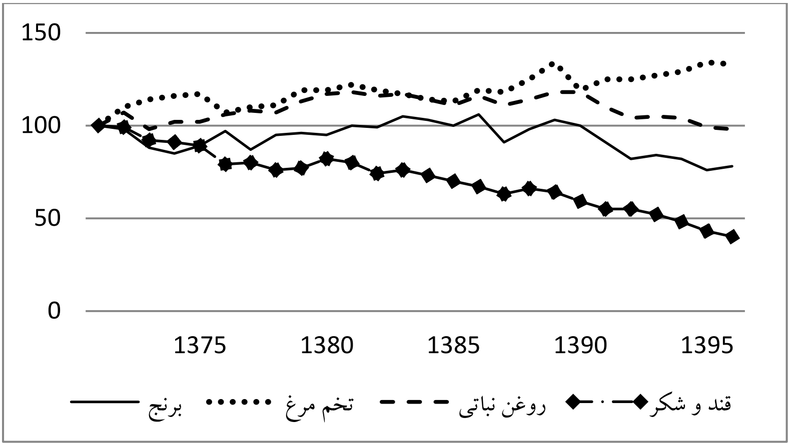
جدول ٩-٩: سرانهٔ مصرف سالیانهٔ مهم‌ترین اقلام غذایی طی سال‌های ١٣٧١-١٣٩٦ (کیلوگرم)

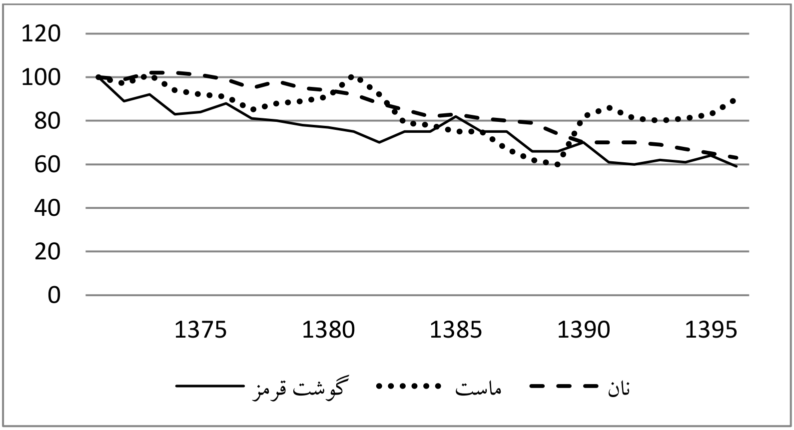
	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
برنج	-	٤١.٦	٤٠.٨	٣٦.٤	٣٥.٢	٣٧.١	٤٠.٥	٣٦.١	٣٩.٣	٤٠.١
نان	-	١٤٣.٨	١٤٢.٢	١٤٦.٩	١٤٧.٢	١٤٥.٥	١٤٢.٥	١٣٧.٢	١٤٠.٤	١٣٧.٣
گوشت قرمز	-	١٩.٣	١٧.٢	١٧.٧	١٥.٩	١٦.٢	١٧.٠	١٥.٧	١٥.٤	١٥.١
ماست	-	٢٩	٢٨.٠	٢٩.٤	٢٧.٣	٢٦.٧	٢٦.٤	٢٤.٦	٢٥.٤	٢٥.٧
تخم مرغ	-	٨.٣	٩.١	٩.٥	٩.٦	٩.٧	٨.٩	٩.١	٩.٢	٩.٩
روغن نباتی	-	١٠.٣	١١.٠	١٠.١	١٠.٥	١٠.٥	١٠.٩	١١.١	١١.٠	١١.٦
قند و شکر	-	١٧.٣	١٧.٢	١٦.٠	١٥.٧	١٥.٤	١٣.٧	١٣.٩	١٣.٢	١٣.٤
برنج	٣٩.٥	٤١.٩	٤١.٣	٤٣.٦	٤٢.٨	٤١.٥	٤٤.١	٣٧.٨	٤٠.٩	٤٢.٩
نان	١٣٤.٧	١٣٢.٢	١٢٦.٤	١٢٢.٥	١١٨.٦	١٢٠.٠	١١٥.٩	١١٥.٣	١١٣.٠	١٠٦.٨
گوشت قرمز	١٤.٨	١٤.٥	١٣.٥	١٤.٥	١٤.٤	١٥.٨	١٤.٤	١٤.٥	١٢.٨	١٢.٧
ماست	٢٦.٣	٢٩.٣	٢٦.٨	٢٣.٠	٢٢.٥	٢١.٧	٢١.٨	١٩.٤	١٨.١	١٧.٣
تخم مرغ	٩.٩	١٠.١	٩.٩	٩.٧	٩.٥	٩.٤	٩.٩	٩.٨	١٠.٤	١١.١
روغن نباتی	١٢.١	١٢.٢	١١.٩	١٢.١	١١.٧	١١.٤	١١.٩	١١.٤	١١.٧	١٢.٢
قند و شکر	١٤.١	١٣.٨	١٢.٨	١٣.١	١٢.٧	١٢.١	١١.٦	١٠.٩	١١.٤	١١.١
برنج	٤١.٦	٣٧.٩	٣٤.٣	٣٤.٩	٣٤.٣	٣١.٨	٣٢.٣			
نان	١٠٠.٨	١٠٠.٣	١٠٠.٩	٩٩.٧	٩٧.٠	٩٣.٤	٩٠.٩			
گوشت قرمز	١٣.٦	١١.٨	١١.٥	١١.٩	١١.٨	١٢.٣	١١.٣			
ماست	٢٣.٨	٢٤.٩	٢٣.٦	٢٣.٣	٢٣.٤	٢٤.٠	٢٦.٢			
تخم مرغ	٩.٩	١٠.٤	١٠.٤	١٠.٥	١٠.٧	١١.١	١١.٠			
روغن نباتی	١٢.٢	١١.٣	١٠.٧	١٠.٨	١٠.٧	١٠.٢	١٠.١			
قند و شکر	١٠.٢	٩.٥	٩.٥	٩.٠	٨.٣	٧.٥	٧.٠			

مأخذ: دایره بررسی بودجه خانوار. نتایج بررسی بودجه‌خانوار. ١٣٨١: صص ٢٦-٣٣. ١٣٩١: صص ٢٣-٢٧. و ١٣٩٦: صص ٢٤-٢٨.

برای تسهیل مطالعهٔ داده‌ها نمودار ۹-۲ بر اساس جدول فوق به صورت شاخص درصدی اقلام غذایی ترسیم شده است. یعنی مصرف را در سال پایه برابر با ۱۰۰ درصد گرفته‌ایم.

نمودار ۹-۲: مصرف سرانهٔ مهم‌ترین اقلام مواد غذایی سالیانه طی سال‌های ۱۳۷۱-۱۳۹۶ (۱۳۷۱=۱۰۰ درصد)





نمودار نشان می‌دهد که در سال ۱۳۹۶ نسبت به سال ۱۳۷۱ مصرف سرانهٔ قندوشکر ۶۰ درصد و مصرف سرانهٔ گوشت قرمز ۴۰ درصد و مصرف سرانهٔ نان ۴۰ درصد و مصرف سرانهٔ برنج ۲۰ درصد و مصرف سرانهٔ ماست پس از سقوط تا ۶۰ درصد موقتاً ۵ درصد و مصرف سرانهٔ روغن نباتی ۲ درصد کاهش یافته است. در میان تمام این کالاها فقط مصرف سرانهٔ تخم‌مرغ افزایش یافته و به ۱۳۵ درصد رسیده است. و نباید یادمان برود که با وجود کاهش مصرف سرانهٔ این اقلام خوراکیْ هنوز هم بیش از ۹۰ درصد هزینهٔ متوسط خانوارها به نیازهای صرفاً فیزیولوژیک اختصاص می‌یابد.

شاید کاهش مصرف سرانهٔ گوشت قرمز به میزان ۷ کیلوگرم طی ۲۵ سال گذشته مسألهٔ مهمی به نظر نرسد اما در حقیقت کل حرکات سرمایه خود را در همین ۷ کیلوگرم گوشت نمایان می‌سازد: اگر زمانی شایلوک رباخوار در نمایشنامهٔ «تاجر ونیزی» شکسپیر به کندن ۱۰۰ گرم از گوشت بدن بدهکاران‌اش راضی می‌شد اکنون سرمایه جز با کندن ۵۰۰ میلیون کیلوگرم از گوشت تن طبقهٔ کارگر آرام نمی‌گیرد. کاهش ۵۰ کیلوگرمی مصرف سرانهٔ نان نیز ابعاد هول‌انگیزی دارد. زیرا در سه دهک پایین درآمدی عموماً ۷۰ درصد انرژی مورد نیاز بدن توسط نان تأمین می‌شود.[۸]

مبنای مطالعات ما در مورد نظام تغذیهٔ ایران بر پایهٔ سال ۱۳۷۱ بود؛ یعنی فرض کردیم مصرف ۱۰۰ درصدی مواد غذایی در این سال همهٔ نیازهای بدن را برآورده می‌کرده است. اما چنین فرضی خوش‌خیالی است. حتی در این سال هم شرایط معیشتی جامعه وخیم بوده. نتایج «مطالعات جامع مصرف مواد غذایی و تغذیه ایران» نشان داده است که در سال ۱۳۷۲ از هر ۱۰ نفر ۲ نفر کمبود دریافت انرژی داشته‌اند یعنی در هر روز کمتر از

۲.۷ کیلوکالری انرژی غذایی دریافت کرده‌اند. از لحاظ تأمین ریزمغذی‌ها اوضاع بسیار وخیم‌تر بوده است به طوری که کمبود دریافت آهن و ویتامین آ و ید و کلسیم سلامتی بیش از ۵۰ درصد جمعیت را به مخاطره افکنده. «مطالعات جامع سلامت عمومی» وزارت بهداشت درمان و آموزش پزشکی نشان می‌دهد در سال ۱۳۷۵ بیش از ۱۱.۱ درصد کودکان زیر ۵ سال دچار کم‌وزنی شدید بوده‌اند و ۱۵.٤ درصد کودکان زیر ۵ سال شهری و ۲۱.۸ درصد کودکان زیر ۵ سال روستایی با تأخیر در رشد مواجه شده‌اند.[۹] در سال ۱۳۸٤ سهم جمعیت فاقد امنیت غذایی از کل جمعیت کشور برابر با ۳۹.۹ درصد بوده است. این نسبت در سال ۱۳۹٤ با ۱۰.۵ درصد افزایش به ٤۳.۳ درصد می‌رسد و با تداوم وضع موجود در افق چشم‌انداز ۱٤۰٤ سهم جمعیت دچار به فقر غذایی به ۵۱.۷ درصد خواهد رسید.[۱۰]

«از انسانی که تویی قصه‌ها می‌توانم کرد غم نان اگر بگذارد.»

توضیحات

۱ دفتر مطالعات زیربنایی. استراتژی دستیابی به امنیت غذایی. ص ۳۸

۲ همان. ص ٤۰

۳ ابراهیم رزاقی. اقتصاد ایران زمین. ص ٤۱۰

٤ همان. ص ٤۳۷

٥ معاونت امور اقتصاد کلان. گزیدهٔ آمارها و اطلاعات کلان اقتصادی. ص ٦۷

٦ محمد رحمان‌زادهٔ هروی. نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران. ص ٥۲

۷ یکی از تناقضات آشکار «چپ‌گرایام علوم اجتماعی» این است که در عین دفاع ظاهری از حقوق زنان به بهانهٔ «دمکراسی اقتصادی» از بقا و گسترش تولید خرد حمایت می‌کنند. پروژه‌های آکادمیک-پولی این چپ‌گرایان برای بازسازی مناطق سیل‌زده و اشتغال‌آفرینی در مناطق محروم و تبلیغ تاب‌آوری و به‌اصطلاح رفع تضاد مرکز-پیرامون بهترین شاهد و مدرک این ادعاست. کار فکری این چپ‌گرایانِ متقلب یکی از مصادیق بارز تحریف امپریالیستی مطالبات خلقی است.

۸ دفتر مطالعات زیربنایی. استراتژی دست‌یابی به امنیت غذایی. ص ۷۱

۹ همان. صص ۲۳-۲٥

۱۰ همان. ص ۱۰٤

شکل مسلط و غالب

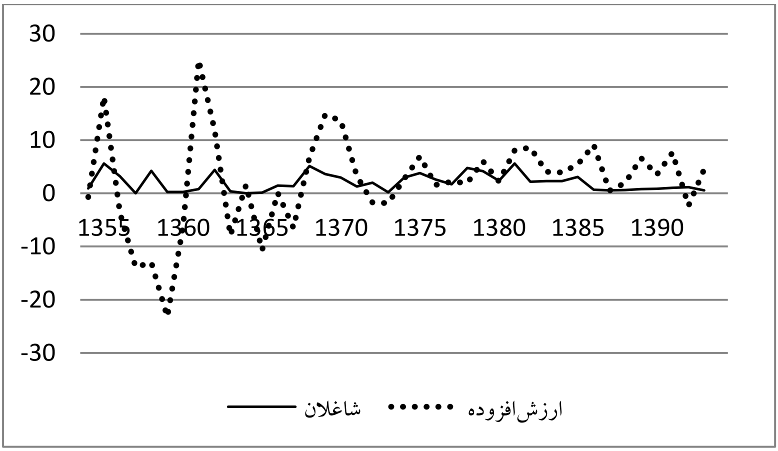
دیدیم سرمایهٔ بازرگانی بدون آنکه شرایط تولید را دگرگون سازد سود را صرفاً از طریق مبادلهٔ کالایی محصولات تحقق می‌بخشد. اگر سرمایهٔ بازرگانی غالب باشد سود خویش را مبنای تمامی معاملات قرار می‌دهد و سود رشته‌های مختلف تولید را به نحو خودسرانه تعیین می‌نماید. فقط در صورت غلبه یافتن سرمایهٔ صنعتی است که سود متعارف توسط شرایط عمومی تولید تعیین می‌شود و سرمایهٔ بازرگانی ناچار خواهد شد از همین سود متعارف تبعیت کند. بنابراین برای پاسخ دادن به مسألهٔ چیرگی یا تابعیت سرمایهٔ بازرگانی باید در مورد تشکیل نرخ عمومی سود تحقیق کنیم: آیا نرخ سود از شرایط عمومی تولید تبعیت می‌کند؟ یا اینکه نرخ سود به نحو خودسرانه نوسان می‌کند و جز تأثیرات عرضه و تقاضا هیچ قانون‌مندی‌ای بر آن حاکم نیست؟ برای پاسخ به این سوال باید نوسان‌های ارزش افزودهٔ خالص (مجموع کل سود و سرمایهٔ متغیر) را دقیق‌تر مطالعه کنیم و ببینیم چه رابطه‌ای با کار زندهٔ انجام‌شده دارد؟ به این منظور درصد تغییرات ارزش افزودهٔ خالص و درصد تغییرات کل شاغلان بخش‌های بارآور (به عنوان شاخصی از کار زنده) محاسبه می‌شود. داده‌های لازم در جدول ۱۰-۱ محاسبه شده و در نمودار ۱۰-۱ منعکس گردیده است. با کمی دقت می‌توان دریافت که صعود و نزول ارزش‌افزودهٔ خالص خودسرانه نیست و حول منحنی رشد شاغلان نوسان می‌کند.

جدول ۱۰-۱: نرخ رشد ارزش افزودهٔ خالص و تعداد شاغلان بخش‌های بارآور طی سال‌های ۱۳۵۴-۱۳۹۳ (درصد)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
شاغلان	-	-	-	-	۰.۸۹	۵.۶۲	۳.۲۲	۰.۰۰	۴.۲۰	۰.۲۶
ارزش‌افزوده	-	-	-	-	۰.۶۹-	۱۸.۱۹	۳.۴۶-	۱۳.۹۱-	۱۲.۹۶-	۲۳.۲۱-
شاغلان	۰.۲۶	۰.۷۸	۴.۳۷	۰.۳۷	۰.۰۰	۰.۱۲	۱.۴۷	۱.۳۳	۵.۱۳	۳.۶۳
ارزش‌افزوده	۶.۳۴-	۲۵.۰۵	۱۱.۸۰	۷.۹۶-	۱.۵۶	۱۰.۶۹-	۰.۰۹	۶.۵۱-	۶.۷۷	۱۴.۷۳
شاغلان	۲.۹۵	۱.۲۸	۱.۹۹	۰.۲۱	۲.۹۸	۳.۷۹	۲.۵۹	۱.۶۹	۴.۷۹	۴.۱۳
ارزش‌افزوده	۱۳.۶۷	۳.۲۷	۱.۷۵-	۱.۸۶-	۲.۶۹	۶.۹۴	۱.۵۷	۲.۱۷	۱.۹۴	۶.۰۰
شاغلان	۲.۳۶	۵.۶۱	۲.۱۹	۲.۲۹	۲.۳۲	۳.۰۷	۰.۶۴	۰.۵۶	۰.۶۳	۰.۷۶
ارزش‌افزوده	۲.۲۱	۸.۰۷	۸.۶۰	۴.۰۳	۳.۹۰	۵.۴۵	۹.۱۰	۰.۴۶	۱.۹۶	۶.۶۰
شاغلان	۰.۸۳	۱.۰۳	۱.۱۵	۰.۵۴						
ارزش‌افزوده	۳.۵۰	۷.۶۲	۲.۳۴-	۴.۵۳						

محاسبات بر اساس جداول ۶-۲ و ۶-۶

نمودار ۱۰-۱: نرخ رشد ارزش افزودهٔ خالص و تعداد شاغلان بخش‌های مولد از ۱۳۵۴ تا ۱۳۹۳ (درصد)



ملاحظه می‌کنید در سال‌های ۱۳۷٤ و ۱۳۷۷ و ۱۳۸۰ و ۱۳۸۷ نرخ رشد ارزش افزودهٔ خالص تقریباً برابر با نرخ رشد شاغلان است به گونه‌ای که نرخ رشد ارزش افزودهٔ خالص به ترتیب فقط ۰.۲۹ درصد کمتر و ۰.٤۸ درصد بیشتر و ۰.۱۵ درصد کمتر و ۰.۱۰ درصد کمتر از نرخ رشد شاغلان است. بنابراین در سال‌های مربوطه تغییرات ارزش افزوده (نه لزوماً مقدار آن) تا بیش از ۹۹ درصد توسط تغییرات کارِ انجام‌شده تعیین شده است. از این رو ٤ سال مذکور را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم.

جدول ۱۰-۲: تغییرات ارزش افزوده خالص و شاغلان بارآور به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزارمیلیارد ریال و میلیون نفر)

	۱۳۷٤	۱۳۷۷	۱۳۸۰	۱۳۸۷
تغییرات مقدار ارزش افزودهٔ خالص	۲٦.۰	۲۳.٤	۲٦.۳	۸.۲
تغییرات تعداد شاغلان	۰.۲۹	۰.۱۸	۰.۲۸	۰.۰۸
متوسط تغییر ارزش‌افزوده با افزودن یک شاغل	۸۹.٦٦	۱۳۰.۰۰	۹۳.۹۲	۱۰۲.۵

محاسبات بر اساس جداول ٦-۲ و ٦-٦

با توجه به این که نرخ رشد ارزش افزوده در سال ۱۳۷۷ بیش از نرخ رشد شاغلان و در سه سال دیگر کمتر بوده است میانگین چهارسالهٔ رشد آن به ازای افزایش هر یک نفر شاغل با تقریب مناسبی بیانگر میانگین ارزش تولیدشدهٔ هر زحمت‌کش مولد در طول سال خواهد بود. (بد نیست داخل پرانتز دربارهٔ کل این محاسبات تذکر دهم درستیِ روش برخورد ما خیلی پیش‌تر تحت عنوان «قضیهٔ لاگرانژ» به اثبات رسیده است که به طور خلاصه این‌چنین بیان می‌شود:

$$a < b < c \longrightarrow f(c) - f(a) = (c - a) \times f'(b)$$

در اینجا (a و b و c) متغیرهای مستقل (در مسألۀ ما زمان کار اجتماعی) و (f) تابع عمل‌گر (در مسألۀ ما ارزش‌افزودۀ کل) و (f’) مشتق تابع عملگر (در مسألۀ ما نرخ رشد ارزش‌افزوده) است.)

مطابق توضیحات فوق‌الذکر° میانگین ارزش سالانه‌ای که هر کارگر بارآور ایرانی تولید می‌کند برابر با ۱۰٤.۰۲ میلیون ریال (به قیمت ثابت سال ۱۳۸۳) محاسبه می‌شود. بیان مطلب به این شکل هیچ فرقی با این سخن ندارد که بگوییم هر شاغل به طور متوسط ۲٤۰۰ ساعت در سال کار کرده است. یک بار کار مجرد را در قالب زمان بیان کرده‌ایم و بار دیگر ارزش محصولات این کار را در قالب ریال نشان داده‌ایم. آنچه کار مجرد را ایجاب می‌نماید جدایی تولیدکنندگان از وسایل تولید است نه شکل بیان کار مجرد در قالب دقایق یا طلا یا ریال. فقط این است که با بیان کار مجرد در قالب ریال می‌توان حساب کرد که کل شاغلان بارآور در هر سال چند ریال ارزش تولید کرده‌اند؛ البته صرف نظر از اینکه تحت‌تأثیر سایر عوامل چه مقدار سود در هر سال تصاحب شده است. ارقامی که از این طریق به دست می‌آیند بیانگر ارزش نوپدید یعنی کار زندۀ منعقدشده هستند. همچنین باید توجه داشت که تغییرات شدت کار فقط وقتی بر مقدار ارزش منعقدشده تأثیر می‌گذارد که به طور همزمان میان واحدهای مختلف حادث شده باشد. اما افزایش شدت کار در بلندمدت به معیار متعارف تبدیل می‌شود. به بیان دیگر اگر در دو دورۀ تاریخی متفاوت دو مقدار کار به لحاظ زمانی یکسان با شدت متعارف تاریخی دورۀ خود به انجام برسند در هر دوره ارزشی برابر با دورۀ دیگر خلق می‌شود. با این توضیحات مقدار واقعی ارزش نوپدید و کل ارزش کالاها در جدول زیر محاسبه شده است.

جدول ۱۰–۳: مقدار ارزش نوپدید و کل ارزش کالاها از ۱۳۵۰ تا ۱۳۹۵ به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزارمیلیاردریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰٥	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
الف	٦٥۰.۱	٦٥۳.۳	٦٦۸.۹	٦۹٦.۹	۷۰۳.۲	۷٤۲.۷	۷٦٦.٦	۷٦٦.٦	۷۹۸.۹	۸۰۱.۰
ب	–	–	–	۱۱۳۷.۲	۱۳٦٤.۰	۱٥۰۰.۹	۱٥٤۸.۷	۱۳۹٥.٤	۱۲۱٥.۰	۱۲٥۳.۳
الف	۸۰۳.۰	۸۰۹.۳	۸٤٤.٦	۸٤۷.۸	۸٤۷.۸	۸٤۸.۸	۸٦۱.۳	۸۷۲.۷	۹۱۷.٥	۹٥۰.۷
ب	۱۲۱۷.۱	۱۱۳۸.۷	۱۳۰۷.۰	۱۲۰۲.۷	۱۱٤۲.۲	۱۱۱٦.٥	۱۱٥۸.۰	۱۱۰۹.۸	۱۱۷٦.۲	۱۳۰۱.۰
الف	۹۷۸.۸	۹۹۱.۳	۱۰۱۱.۱	۱۰۱۳.۲	۱۰٤۳.۳	۱۰۸۲.۸	۱۱۱۰.۹	۱۱۲۹.۷	۱۱۸۳.۷	۱۲۳۲.٦
ب	۱٤۲٤.۳	۱۳۹۲.٦	۱۳۷۱.۰	۱۲۷٤.۲	۱۲۷۷.۳	۱۳٥۱.٤	۱۳٦٤.٤	۱۳۹۲.٦	۱٤۲۲.۱	۱٥۱٦.۱
الف	۱۲٦۱.۸	۱۳۳۲.٥	۱۳٦۱.٦	۱۳۹۲.۸	۱٤۲٥.۱	۱٤٦۸.۸	۱٤۷۸.۱	۱٤۸٦.٤	۱٤۹٥.۸	۱٥۰۷.۲
ب	۱٥۹٤.٤	۱۷۳۲.۳	۱۸۱٥.۷	۱۹۰۱.٤	۱۹۳٦.٦	۲۰۱۳.۰	۲۰٤٥.۲	۲۰٦٤.۸	۲۰۸۹.۸	۲۱۲۱.۰
الف	۱٥۱۹.۷	۱٥۳٥.۳	۱٥٥۳.۰	۱٥٦۱.۳	۱٥۸٤.۲	۱٦۲۹.۰		الف: کل ارزش نوپدید		
ب	۲۰٥٦.٤	۱۹٦۸.۳	۱۹٦۱.٦	۱۹٦۳.۷	–	–		ب: کل ارزش کالاها		

محاسبات بر اساس جداول ٦–۱ و ٦–۲ و ۱۰–۲

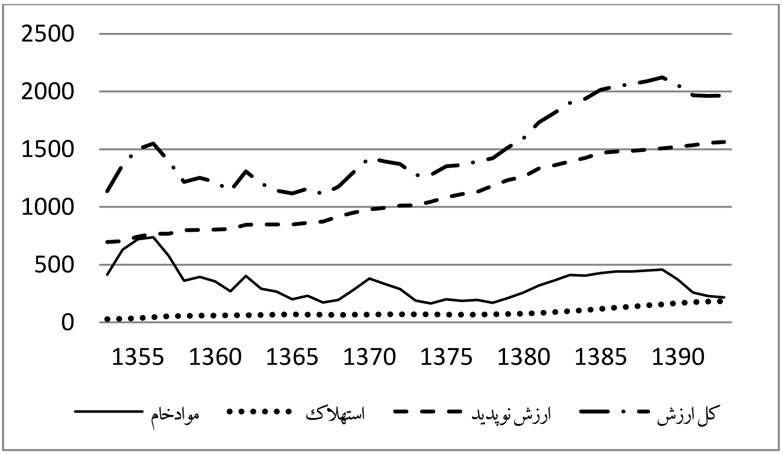
نتایج این محاسبات در نمودار ۱۰–۲ ترسیم شده است. ملاحظه می‌کنید که حرکات ظاهراً خودسرانهٔ منحنی قیمت‌ها در حقیقت کاملاً مشروط به منحنی ارزش است، یعنی مجموع کار زندهٔ منعقدشده به‌اضافهٔ مصرف سرمایهٔ پایا به‌اضافهٔ مصرف مواد خام کاملاً تعیین‌کنندهٔ دامنهٔ نوسان قیمت‌هاست. آن هم به طوری که هرگونه صعود قیمت به بالاتر از ارزش در یک دوره با سقوط آن به پایین‌تر از ارزش در دورهٔ بعد جبران می‌شود. برای مثال مساحت مثبت ناحیهٔ بین دو منحنی در سال‌های ۱۳۵۳–۱۳۵۷ (سودهای فوق‌العادهٔ عصر اضافه‌تولید) با مساحت منفی ناحیهٔ بین دو منحنی در سال‌های ۱۳۵۸–۱۳۷۱ (زیان‌های عصر کسادی) جبران می‌شود. البته صعود قیمت‌ها به وضوح بیشتر از سقوط قیمت‌ها است و بنابراین مقابلهٔ سودها و زیان‌ها کامل نیست. همان‌طور که توضیح داده شد این مابه‌التفاوت از طریق انباشت به‌اصطلاح بدوی جبران می‌شود. نظام سرمایه‌داری از طریق این فرایند° توده‌های خلق را از وسایل معاش بیگانه‌تر

می‌سازد و آنان را وامی‌دارد روزانهٔ کارشان را چند شیفت افزایش دهند. به این ترتیب کسری ارزش نسبت به قیمت‌ها بازپرداخت می‌شود.

نمودار ۱۰-۲: کل ارزش و کل قیمت کالاها از ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۳ به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزارمیلیاردریال)



نمودار ۱۰-۳: تغییرات کل ارزش برحسب اجزای آن از ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۳ به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزارمیلیاردریال)



ملاحظه می‌کنید که می‌توان صعود عمومی منحنی ارزش را به سادگی با افزایش مقدار کار اجتماعاً انجام‌شده (ارزش نوپدید) توضیح داد. نوسان‌های موادخام نیز نوسان‌های کل ارزش را توضیح می‌دهد. همانطور که در فصل «قانون ارزش» دیدیم گسترش مقیاس تولید در دورهٔ رونق و اضافه‌تولید موجب افزایش تقاضای موادخام و صعود قیمت آن می‌شود که ورشکستگی شماری از سرمایه‌های بارآور و ارزان‌سازی متعاقبِ موادخام را به دنبال می‌آورد. واضح است این حرکت در درون خود سرمایهٔ صنعتی اجرا می‌شود و ربطی به خودسری‌های سرمایهٔ بازرگانی ندارد. بنابراین در کل هیچ نوسان نامشروطی حادث نشده و شکی باقی نمی‌ماند که از ۱۳۵۰ به بعد سرمایهٔ بازرگانی هرگز غالب نبوده است. اما هنوز معلوم نیست عدم غلبهٔ سرمایهٔ بازرگانی به معنای چیرگی چه چیزی است.

تبعیت قیمت از ارزش می‌تواند نتیجهٔ مجموعه عوامل متنوعی باشد. برای مثال انگلس در مؤخرهٔ کاپیتال نشان داده است که در مبادلهٔ پایاپای غیرسرمایه‌دارانه نیز قیمت‌ها از ارزش تبعیت می‌کنند. همچنین ممکن است عدم غلبهٔ سرمایهٔ بازرگانی نتیجهٔ مداخلات دولتی (همچون مورد ماندارین‌های چین) باشد. در این قبیل موارد معنای نوسان قیمت حول ارزش این است که در برخی دوره‌ها قیمت محصولات چنان پایین آورده می‌شود که نه تنها هیچ سودی از تولید به دست نمی‌آید بلکه به خاطر شرایط نامساعد° ضرر به بار می‌نشیند. حاشیهٔ سود صنعتی فقط در صورت چیرگی سرمایهٔ صنعتی تضمین می‌شود. پس باید در مورد غلبه یا تضعیف سرمایهٔ صنعتی جداگانه پژوهش کنیم:

آیا نوسان‌های منحنی قیمت باعث شده است کل سود سرمایهٔ بارآور نابود گردد؟

واضح است که سرمایهٔ مولد در هیچ دوره‌ای نمی‌تواند تمامی ارزش نوپدید را به خود اختصاص دهد. بخشی از ارزش نوپدید باید دستمزد کارکنان و استهلاک ماشین‌آلات و تأسیسات بخش نامولد را پرداخت نماید. علاوه بر این سود بخش نامولد و اجاره‌بهای منابع ارضی نیز از محل همین ارزش نوپدید تأمین می‌شود. مازاد باقی‌مانده پس از کسر این مبالغ به صورت ارزش افزودهٔ بخش مولد پرداخت می‌گردد. بنابراین برای پژوهش دربارهٔ سود سرمایهٔ مولد باید وضع بخش‌های نامولد را نیز در مطالعات‌مان بگنجانیم. داده‌های بخش‌های نامولد در دو جدول زیر ثبت شده است. در مورد این داده‌ها ذکر دو نکته ضروری است. در مورد جدول نخست: بانک مرکزی قیمت زمین را در بخش سرمایهٔ ساختمان گنجانده است. میزان اجاره‌بها نیز در ردیف مصرف سرمایهٔ ساختمان نهفته است. بنابراین محاسبات نهایی ما خواه‌ناخواه کل سود صنعتی منهای اجاره‌بها را بیان می‌کند.

جدول ١٠-٤: مصرف ماشین‌آلات و تأسیسات بخش نامولد از ١٣٥٣ تا ١٣٩٣ به قیمت ثابت ١٣٨٣ (هزارمیلیارد ریال)

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
٥٠	–	–	–	٢٦.٧	٣٠.١	٣٥	٤٠.٥	٤٧.٧	٥٢.٥	٥٧.٩
٦٠	٦٢.٤	٦٦.٦	٦٨.٧	٧٢.١	٧٧.٣	٨٠.٤	٨٠.٨	٨٣.٢	٨٥.٦	٨٧.٨
٧٠	٩٠.٣	٩٢.١	٩٤.٢	٩٥.٢	٩٥.٦	٩٧.٧	١٠٠.٦	١٠٤.٤	١٠٨.١	١١٢.٧
٨٠	١١٦.٨	١٢٠.٤	١٢٥.٨	١٣٤.٣	١٤١.١	١٤٧.٩	١٥٣.٤	١٥٨.٩	١٦٤.٥	١٧١.٢
٩٠	١٧٩	١٨٨	١٩٥.٧							

مأخذ: ادارهٔ حساب‌های اقتصادی موجودی سرمایه در اقتصاد ایران صص ٧٨-٨١ و ١٠٢-١٠٥

و دربارهٔ جدول دوم: مزد کارکنان نامولد بر اساس حقوق پایهٔ استخدام‌شدگان کشوری و لشگری (کارمندان بانک و نیروهای نظامی و انتظامی و غیره) محاسبه شده است.

جدول ۱۰-۵: تعداد شاغلان نامولد از ۱۳۵۰ تا ۱۳۹۵ (میلیون نفر) و حقوق به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزار میلیارد ریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
تعدادکارکنان	۱.۳۶	۱.۴۲	۱.۴۸	۱.۴۲	۱.۴۹	۱.۶۶	۱.۶۵	۱.۸۴	۱.۸۶	۱.۹۸
حقوق‌دریافتی	۱۶.۳	۱۸.۷	۲۰.۴	۲۰.۲	۲۳.۶	۲۶.۶	۲۴.۶	۲۹.۳	۳۵.۸	۳۴.۶
تعدادکارکنان	۲.۱۷	۲.۴۰	۲.۴۱	۲.۵۱	۲.۷۸	۲.۹۰	۳.۰۹	۳.۲۳	۳.۱۱	۳.۴۱
حقوق‌دریافتی	۳۰.۹	۲۸.۷	۳۷.۷	۴۷.۳	۵۵.۴	۴۶.۸	۴۱.۲	۳۶.۵	۲۹.۹	۳۶.۳
تعدادکارکنان	۳.۶۹	۳.۷۳	۳.۶۹	۳.۹۵	۴.۰۳	۴.۱۶	۴.۲۸	۴.۵۱	۴.۵۹	۴.۸۱
حقوق‌دریافتی	۵۴.۲	۵۹.۹	۶۳.۷	۶۵.۶	۶۱.۴	۶۶.۶	۷۱.۷	۷۵.۸	۷۷.۱	۹۰.۸
تعدادکارکنان	۴.۹۸	۵.۰۷	۵.۳۱	۵.۷۰	۶.۰۰	۶.۳۶	۶.۲۸	۶.۲۱	۶.۱۲	۶.۰۳
حقوق‌دریافتی	۱۰۴.۷	۱۱۳.۲	۱۲۵.۳	۱۴۵.۸	۱۵۹.۹	۱۸۵.۳	۱۸۸.۶	۱۷۸.۴	۱۹۰.۵	۱۹۲.۰
تعدادکارکنان	۵.۹۴	۵.۸۳	۵.۶۹	۶.۱۹	۶.۷۳	۶.۹۲				
حقوق‌دریافتی	۱۶۹.۷	۱۵۰.۷	۱۳۶.۴	۱۴۴.۴	۱۶۴.۱	۱۷۶.۴				

مأخذ: تا ۱۳۹۰ امور اقتصاد کلان ۱۳۹۳. و بعد بر اساس دفتر جمعیت نیروی کار و سرشماری ۱۳۹۷:۴۸.

مجموع دستمزد کارکنان مولد و نامولد به اضافهٔ مجموع استهلاک همهٔ ماشین‌آلات و ساختمان‌ها به اضافهٔ کل ارزش همهٔ موادخام برابر است با قیمت تمام‌شدهٔ اجتماعی سیستم.

جدول ۱۰-۶: قیمت تمام‌شده اجتماعی سیستم از ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۲ به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزار میلیارد ریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
۵۰	–	–	–	۵۳۴.۸	۷۶۸.۱	۸۷۶.۹	۹۰۲.۱	۷۶۴.۵	۶۵۲.۲	۶۷۹.۵
۶۰	۶۱۷.۳	۵۱۷.۶	۶۵۳.۴	۵۵۱.۲	۵۰۸.۳	۴۶۰.۸	۴۷۴.۰	۴۰۴.۲	۴۱۶.۶	۵۲۳
۷۰	۶۵۹.۱	۶۲۹.۸	۶۰۱.۷	۵۰۲.۷	۴۶۷.۴	۵۱۶.۲	۵۱۵.۳	۵۳۴.۴	۵۱۹.۲	۵۹۸.۹
۸۰	۶۸۱.۶	۷۷۶.۴	۸۵۹.۶	۹۶۰.۰	۹۹۵.۰	۱۰۸۳.۱	۱۱۲۲.۴	۱۱۲۱.۰	۱۱۷۲.۸	۱۲۰۷.۷
۹۰	۱۰۹۴.۰	۹۶۲.۴	۹۱۹.۶							

محاسبات بر اساس جداول ۶-۴ و ۶-۵ و ۶-۸ و ۱۰-۴ و ۱۰-۵

این ارقام کل هزینه‌ای است که طبقهٔ سرمایه‌دار طی یک سال خواه در بخش مولد خواه در بخش نامولد برای بازتولید سیستم صرف کرده است. بنابراین (الف) اگر تفاضل قیمت تمام‌شدهٔ اجتماعی از کل ارزش کالاها را محاسبه کنیم رقم حاصل همان مازاد قابل‌پرداخت (یعنی ارزش اضافی باقی‌مانده) است که جامعه می‌تواند آن را به عنوان سود طبقهٔ حاکم بپردازد. (ب) اگر تفاضل قیمت تمام‌شدهٔ اجتماعی از قیمت کل کالاها را حساب کنیم رقم حاصل برابر با مقدار سودِ تحقق‌یافته است که جامعه واقعاً آن را به عنوان سود طبقهٔ حاکم پرداخته. هر دو رقم قابل‌پرداخت و تحقق‌یافته فقط حاوی بهره و سود هستند زیرا طبقهٔ حاکم پیشتر اجاره‌بها را با پنهان کردن آن در ردیف مصرف سرمایهٔ ساختمان ستانده است. با ذکر این توضیحات ارقام محاسبه‌شده در جدول ۱۰–۷ می‌آید.

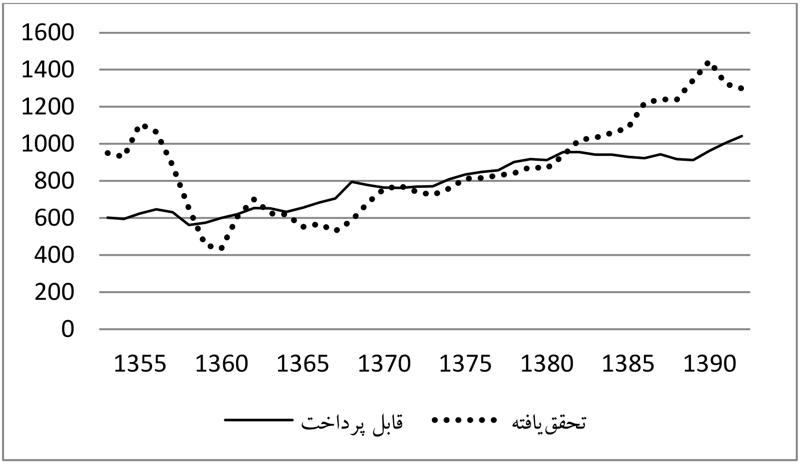
جدول ۱۰–۷: مازاد قابل‌پرداخت و سود تحقق‌یافته از ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۲ به قیمت‌های ثابت ۱۳۸۳ (هزارمیلیاردریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰۵	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
الف	–	–	–	٦۰۲.٤	۵۹۵.۹	٦۲٤.۰	٦٤٦.٦	٦۳۰.۹	۵٦۲.۸	۵۷۳.۸
ب	–	–	–	۹۵۰.۳	۹۳۰.۲	۱۱۰۷.۵	۱۰٦۳.۸	۸۸۳.٤	٦۵۰.۸	٤۵۳.۹
الف	۵۹۹.۸	٦۲۱.۱	٦۵۳.٦	٦۵۱.۵	٦۳۳.۹	٦۵۵.۷	٦۸٤.۰	۷۰۵.٦	۷۵۹.٦	۷۷۸.۰
ب	٤۳٤.۷	٦۰۹.٤	۷۰۰.۸	٦۲٤.۵	٦۱۹.۷	۵۵۱.٤	۵٦۷.۹	۵۲۹.٦	۵۸٦.۰	٦۸۰.۸
الف	۷٦۵.۲	۷٦۲.۸	۷٦۹.۳	۷۷۱.۵	۸۰۹.۹	۸۳۵.۲	۸٤۹.۱	۸۵۸.۲	۹۰۲.۹	۹۱۷.۲
ب	۷۵٦.٦	۷۷۳.٤	۷٤۲.٦	۷۲٤.٤	۷۵۸.۷	۸۱۳.٤	۸۱۵.۹	۸۲۹.٦	۸٤۱.۷	۸۷٤.٤
الف	۹۱۲.۸	۹۵۵.۹	۹۵٦.۱	۹٤۱.٤	۹٤۱.٦	۹۲۹.۹	۹۲۲.۸	۹٤۳.۸	۹۱۷.۰	۹۱۳.۳
ب	۸٦۷.۱	۹۳۷.٦	۱۰۲۱.۷	۱۰۳۳.۳	۱۰۵۹.۱	۱۰۸۷.۷	۱۲۱۹.۳	۱۲٤۰.۲	۱۲۳۹.۰	۱۳٤۳.۸
الف	۹٦۲.٤	۱۰۰۵.۹	۱۰٤۲.۰				الف: مازاد قابل‌پرداخت			
ب	۱٤٤۸.۲	۱۳۲۳.۲	۱۲۹۸.۳				ب: سود تحقق‌یافته			

محاسبات بر اساس جداول ٦–۱ و ۱۰–۳ و ۱۰–٦.

مطابق معمول داده‌ها را در نمودار منعکس می‌کنیم. نمودار ۱۰–٤ نشان می‌دهد که طی دهه‌های ۱۳۵۰–۱۳۹۰ سود تحقق‌یافته همواره حول مازاد قابل‌پرداخت نوسان کرده. یعنی حتی در دوره‌های اوج بحران نیز جامعهٔ مدنی (بورژوایی) ایران هرگز ناچار نشده است برای جبران فوق‌سودهای دوره‌های قبلی کل مازاد قابل‌پرداخت کنونی را واگذار نماید بلکه همواره بخش بزرگی از آن را (دست‌کم ٤۰۰ هزار میلیارد ریال) تصرف کرده است.

نمودار ۱۰–٤: مازاد قابل‌پرداخت و سود تحقق‌یافته از ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۲ به قیمت‌های ثابت ۱۳۸۳ (هزارمیلیاردریال)



ما دو منحنی فوق را با فرض عدم افزایش ساعات کار روزانه ترسیم کرده‌ایم. اما در جهان واقعی فرایند انباشت بدوی همواره فعال بوده و کل مازاد را افزایش داده است. بنابراین جامعهٔ بورژوایی در دوره‌های سقوط قیمت‌ها عملاً کمتر از آنچه که منحنی‌های ما نشان می‌دهند تحت فشار بوده است. اما درست همان‌طور که فیزیک‌دانان برای مطالعهٔ قانون جاذبه عاملِ مقاومت هوا را حذف می‌کنند ما نیز باید این بحث را کنار بگذاریم. همچنین

باید توجه داشت ما از کل جامعهٔ مدنی (بورژوایی) صحبت می‌کنیم نه از هر سرمایه‌دار منفرد. واضح است که برخی سرمایه‌داران علی‌رغم افزایش حاشیهٔ سود عمومی ورشکست می‌شوند: همانطور که با وجود افزایش مجموع پول هر دو جیب یک جیب می‌تواند خالی شود. اگرچه درک این موضوع سخت نیست بسیاری از آشفته‌فکران اجتماعی از فهم آن عاجزند و بحران را چنان وامی‌نمایانند که گویی کل بورژوازی متضرر شده است.

تا اینجای کار نشان داده شد که اولاً قیمت‌های بازار حول ارزش نوسان می‌کنند ثانیاً نوسان سودهای تحقق‌یافته حول مازاد قابل‌پرداخت است. یعنی در تمام سال‌های ۱۳۵۰–۱۳۹۰ جامعه قادر بوده است سود متعارفی را به تمام سرمایه‌ها بپردازد. اما شرایط امکان یک پدیده از شرایط تحقق آن متمایز است. برای بررسی نرخ سود متعارف باید جریان‌های انتقال خام ارزش را مطالعه کنیم. این مطالعه مستلزم بررسی مناسبات حوزه‌های مختلف تولید در یک سال واحد است. برای این کار سال ۱۳۸۱ را بر می‌گزینیم که سه خصلت برجسته دارد: اولاً مجموع کل قیمت‌ها کمابیش با کل ارزش برابر است؛ ثانیاً سود تحقق‌یافته کمابیش با مازاد قابل‌پرداخت برابر است؛ ثالثاً بازپرداخت سودهای فوق‌العادهٔ دوره‌های قبل به تکمیل رسیده و قیمت‌های عمومی در حال افزایش‌اند و بنابراین جریان‌های انتقال خام ارزش[۵] بیانگر وضعیت عادی تولیدند و ربطی به سودهای فوق‌العاده یا ورشکستگی‌های گسترده ندارند. به منظور مطالعهٔ جریان انتقال خام ارزش در سال ۱۳۸۱ اجاره‌بها را که در مصرف سرمایهٔ ساختمان بیان شده است از ارزش‌افزوده کسر نمی‌کنیم زیرا منظور ما مطالعهٔ چگونگی تحقق ارزش نوپدید است.

جدول ۱۰-۸: انتقال ارزش میان گروه‌های عمدهٔ فعالیت در سال ۱۳۸۱ به قیمت‌های ثابت ۱۳۸۳ (هزارمیلیاردریال و درصد)

	تعداد شاغلان	کار زنده منعقدشده	ارزش افزوده خالص	انتقال خام ارزش	سهم گروه در تشکیل ارزش نوپدید (درصد)	سهم گروه از تحقق ارزش افزوده (درصد)	نسبت تصاحب ارزش به تولید ارزش
کشاورزی	۳.۶۲	۳۷۶.۶	۱۰۵.۲	-۲۷۱.۴	۲۸.۳	۷.۹	۲/۷
نفت	۰.۱۲	۱۲.۵	۲۹۲.۹	۲۸۰.۴	۰.۹	۲۲.۰	۲۴/۱
معدن	۰.۰۶	۶.۲	۶.۲	۰.۰	۰.۵	۰.۵	۱/۱
صنعت	۳.۱۳	۳۲۵.۶	۱۷۶.۸	-۱۴۸.۸	۲۴.۴	۱۳.۳	۱/۲
آب‌وبرق‌وگازرسانی	۰.۱۹	۱۹.۸	۶.۳	-۱۳.۵	۱.۵	۰.۵	۱/۳
ساختمان	۲.۳۵	۲۴۴.۴	۱۰۵.۴	-۱۳۹.۰	۱۸.۳	۷.۹	۲/۵
حمل‌ونقل	۱.۳۱	۱۳۶.۳	۶۹.۲	-۶۷.۱	۱۰.۲	۵.۲	۱/۲
ارتباطات	۰.۱۴	۱۴.۶	۴.۰	-۱۰.۶	۱.۱	۰.۳	۲/۷
هتل‌ورستوران	۰.۲۵	۲۶.۰	۴.۸	-۲۱.۲	۲.۰	۰.۴	۱/۵
خدمات‌اجتماعی	۱.۶۴	۱۷۰.۶	۴۱.۷	-۱۲۸.۹	۱۲.۸	۳.۱	۱/۴
بازرگانی	۲.۰۹	۰.۰	۱۷۵.۶	۱۷۵.۶	۰.۰	۱۳.۲	∞
املاک‌ومستغلات	۰.۳۱	۰.۰	۱۷۸.۷	۱۷۸.۷	۰.۰	۱۳.۴	∞
مؤسسات مالی	۰.۲۳	۰.۰	۳۹.۴	۳۹.۴	۰.۰	۳.۱	∞
نظامی و غیره	۲.۴۴	۰.۰	۱۲۲.۷	۱۲۲.۷	۰.۰	۹.۲	∞
جمع کل	۱۷.۸۸	۱۳۳۲.۵	۱۳۲۸.۹	-۳.۶	۱۰۰.۰	۱۰۰.۰	

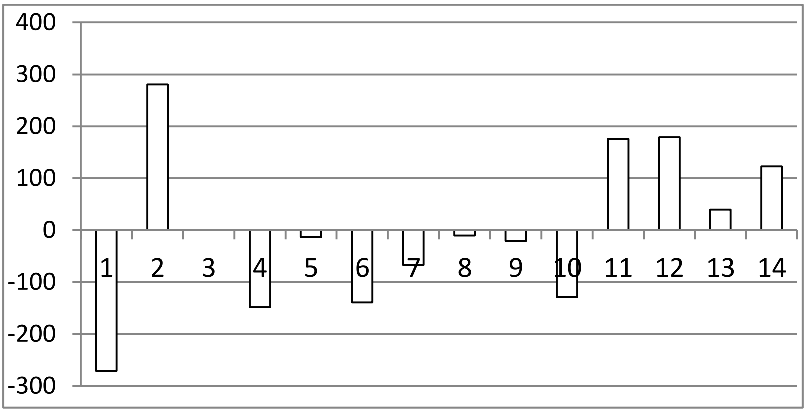
مأخذ: شاغلان بر اساس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی (۱۳۹۴) و ارزش افزوده بر اساس بانک مرکزی (۱۳۹۶)

این جدول برای فهم مناسبات ارزش و قیمت در اقتصاد ایران فوق‌العاده اهمیت دارد. اعداد منفی در ستون انتقال خام ارزش حاکی از آن هستند که بخشی از کارِ اجتماعاً انجام‌شده از حوزهٔ مربوطه خارج شده است و اعداد مثبت نیز نشان می‌دهند که کار اجتماعاً انجام‌شدهٔ سایر فعالیت‌ها در قیمت کالاهای حوزهٔ مربوطه تحقق یافته است. ملاحظه می‌کنید سهم شاخه‌های مختلف در تولید ارزش نوپدید به هیچ وجه تناسبی با سهم دریافتی آن‌ها از ارزش‌افزوده ندارد. برای مثال تقریباً ۲۸ درصد از کل ارزش نوپدید در کالاهای کشاورزی منعقد شده است ولی فقط ۸ درصد از کل ارزش افزوده در آن‌ها تحقق یافته. یا بخش نفت کمتر از ۱ درصد کل ارزش نوپدید را تولید نموده است ولی ۲۲ درصد از کل ارزش افزوده را جذب کرده. همچنین جدول نشان می‌دهد مقدار کاری که بخش صنعت در کالاها منعقد ساخته است بسیار بالاست. این وضع را می‌توان با رواج کار خوداشتغالی در صنایع خرد توضیح داد. به طور کلی شاخه‌های کشاورزی و صنعت و ساختمان و خدمات اجتماعی (آموزش و بهداشت‌ودرمان و غیره) و حمل‌ونقل بیشترین مقدار ارزش اجتماعی را تولید کرده‌اند و بیشترین ارزش اجتماعی توسط شاخه‌های نفت و املاک‌ومستغلات و صنعت و بازرگانی تصاحب شده است.

چگونگی انتقال خام ارزش میان حوزه‌های مختلف تولید بر اساس داده‌های جدول ۱۰–۸ در نمودار ۱۰–۵ به تصویر کشیده شده است. نمودار به روشنی نشان می‌دهد که در سال ۱۳۸۱ صنعت نفت تعیین‌کننده‌ترین نقش را در انتقال خام ارزش ایفا کرده است؛ البته نه به آن شیوه‌ای که اقتصاددانان ابتذال‌گرا با تکیه بر روابط ظاهری به شکلی واژگونه بیانش می‌کنند. نمودار انتقال خام ارزش نشان می‌دهد که بخش نفت مقدار گزافی از ارزش سایر بخش‌ها را فروبلعیده است. در حقیقت این نفت نیست که به سایر بخش‌های جامعه

می‌پردازد. کاملاً برعکس! کار انجام‌شده در کشاورزی و صنعت و ساختمان و حمل‌ونقل و آموزش و بهداشت به جای آنکه در قیمت کالاهای خودشان تجلی یابد از این بخش‌ها خارج می‌شود و در قیمت نفت مادیت می‌یابد. به عبارت دیگر قیمت بالای تولیدات نفتی در دورپیمایی بین‌المللی لاجرم بازنمود کار اجتماعی سایر بخش‌ها در دورپیمایی ملی است، زیرا همانطور که پیشتر خواندیم دورپیمایی‌های ملی و بین‌المللی سرمایه عمیقاً در هم تنیده‌اند. انتقال خام ارزش به این معناست که کار یک کارکن متعارف بخش نفت با کار میانگین چندین کارکن ملی برابر شمرده می‌شود. وقتی از «جابه‌جا شدن نسبت‌های ارزشی تحت‌تأثیر تجارت خارجی» صحبت می‌کنیم به این مناسبات اشاره داریم.

نمودار ۱۰-۵: انتقال ارزش در گروه‌های عمدهٔ فعالیت در سال ۱۳۸۱ به قیمت‌های ثابت ۱۳۸۳ (هزارمیلیاردریال)



۱- کشاورزی و دامداری. ۲- نفت و گاز. ۳- معدن. ٤- صنعت. ٥- آب و برق و گازرسانی. ٦- عمران و ساختمان. ۷- حمل و نقل. ۸- پست و محابرات. ۹- خدمات غذاخوری‌ها و میهمان‌پذیرها. ۱۰- خدمات اجتماعی. ۱۱- بازرگانی. ۱۲- خدمات املاک و مستغلات. ۱۳- خدمات مالی و بیمه. ١٤- خدمات نظامی و انتظامی.

در صورت جابه‌جایی آزاد سرمایه میان حوزه‌های گوناگون تولید و یعنی در صورت توزیع یکدست سود متناسب با حجم سرمایه باید شاهد الگویی می‌بودیم که در جدول ۱۰–۹ آمده است. واضح است که در این الگو نیز انتقال خام ارزش رخ می‌دهد. برای مثال در بازار رقابتی کامل در حالی که بخش کشاورزی بیش از ۲۰ درصد ارزش نوپدید را تولید کرده است پس از تصرف اجاره‌بها و غیره متناسب با اندازهٔ سرمایه‌اش فقط ٤.٦ درصد از سودها را به تصرف درمی‌آورد.

جدول ۱۰–۹: توزیع فرضی سود متعارف در تناسب با حجم سرمایه در سال ۱۳۸۱ به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزارمیلیاردریال)

	کشاورزی	نفت	معدن	صنعت	آب و برق	ساختمان	حمل و نقل	ارتباطات	مستغلات	سایر
الف	۱٦۱.۹	۲۳۰.٥	۳۷.۹	٤۲۷.٦	۳۳۳.۹	۲۱.۹	٤۲٥.۷	۸٦.۳	۳۳٤۸.۱	۱٦۱.۹
ب	۷٥.۰	۲٦.٦	۲.۷	۲٦۹.۹	٤٥.٦	۱۳٤.۸	٤۹.۰	۰.٦	۱۱٥.۱	۷٥.۰
ج	٤۰.٤	۱.۳	۰.۷	۳٤.۹	۲.۱	۲٦.۲	۱٤.٦	۱.٦	۱٥۲.٦	٤۰.٤
د	۲۷۷.۳	۲٥۸.٤	٤۱.۳	۷۳۲.٤	۳۸۱.٦	۱۸۲.۹	٤۸۹.۳	۸۸.٥	۳٥۱٥.۸	۲۷۷.۳
هـ	٤.٦	٤.۳	۰.۷	۱۲.۳	٦.٤	۳.۱	۸.۲	۱.٥	٥۸.۹	٤.٦
و	٤۳.۱	٤۰.۳	٦.٦	۱۱٥.۳	٦۰.۰	۲۹.۱	۷٦.۹	۱٤.۱	٥٥۲.۰	٤۳.۱

الف: سرمایهٔ ماشین‌آلات ب: سرمایهٔ مواد خام ج: دستمزدها
د: کل سرمایهٔ هر حوزه هـ: نسبت سرمایهٔ هر حوزه به کل سرمایه (درصد) و: سود میانگین فرضی
محاسبات بر اساس بانک مرکزی موجودی سرمایه در اقتصاد ایران. و سری‌های زمانی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی.

در عمل الگوی توزیع سود میان بخش‌های مختلف به شکل جدول ۱۰–۹ نیست بلکه به شکلی است که آن را در جدول ۱۰–۱۰ منعکس می‌کنیم. با توجه به وضعیت عمومی سال ۱۳۸۱ تفاوت سودهای واقعاً تحقق‌یافته با فرضاً سود میانگین° نتیجهٔ نوسان‌های

موقت قیمت نیست. اختلاف مربوطه فقط می‌تواند از عملکرد انحصارات نشأت گرفته باشد. بنابراین اختلاف مذکور را در ردیف تأثیر سرمایهٔ انحصاری ثبت می‌کنیم. ارقام مثبت حاکی از آن هستند که یک شاخه تحت تأثیر انحصارات توانسته است جلوی خروج مقداری از ارزش را بگیرد. به همین ترتیب ارقام منفی حاکی از آن‌اند که تأثیر انحصارات باعث شده است مقدار ارزش بیشتری از یک شاخه خارج شود.

جدول ۱۰–۱۰: توزیع واقعی سود در سال ۱۳۸۱ به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۸۳ (هزار میلیارد ریال)

	کشاورزی	نفت	معدن	صنعت	آب و برق	ساختمان	حمل‌ونقل	ارتباطات	مستغلات	سایر
الف	۱۰۵.۲	۲۹۲.۹	۶.۲	۱۷۶.۸	۶.۳	۱۰۵.۴	۶۹.۲	۴.۰	۱۷۸.۷	۳۸۲.۲
ب	۴۰.۴	۱.۳	۰.۷	۳۴.۹	۲.۱	۲۶.۲	۱۴.۶	۱.۶	۶.۹	۱۴۵.۷
ج	۲.۷	۶.۹	۰.۴	۳.۳	۰.۰	۲.۰	۲.۹	۰.۸	۷۶.۶	۱۹.۵
د	۶۲.۱	۲۸۴.۷	۵.۱	۱۳۸.۶	۴.۲	۷۷.۲	۵۱.۷	۱.۶	۹۵.۲	۲۱۶.۸
هـ	۱۹.۰	۲۴۴.۴	-۱.۵	۲۳.۳	-۵۵.۸	۴۸.۱	-۲۵.۲	-۱۲.۵	-۲۴۰	
و	۲۲.۳	۱۱۰.۱	۱۲.۳	۱۸.۹	۱.۱	۴۲.۲	۱۰.۶	۱.۸	۸.۹	

الف: ارزش‌افزودهٔ خالص　　ب: حقوق‌ودستمزد　　ج: اجاره‌بها

د: سود تحقق‌یافته　　هـ: تأثیر سرمایهٔ انحصاری　　و: نرخ سود هر حوزه (درصد)

محاسبات بر اساس جداول ۱۰–۸ و ۱۰–۹

ما در واقعیت ظاهری فقط مناسبات مندرج در این جدول را تجربه می‌کنیم و در نتیجه چنین به نظرمان می‌رسد که بخش ساختمان و کشاورزی و صنعت بخشی از سود سایر بخش‌ها را تصرف کرده‌اند. اما معنای واقعی داده‌ها این است که در صورت فقدان سرمایهٔ انحصاری و توزیع یکدست سود، خروج ارزش از بخش کشاورزی ۱۹ هزار

میلیارد ریال بیشتر از حالت واقعی می‌بود و با سود مفروضی که در جدول قبلی به دست آمد انطباق می‌یافت. این رقم در بخش صنعت برابر با ۲۳ هزار میلیارد ریال و در بخش ساختمان برابر با ٤٨ هزار میلیارد ریال است. نقش‌آفرینی سرمایهٔ نفت باعث شده کار نسبتاً کمتری از این بخش‌ها خارج شود. از طرف دیگر در صورت غیاب سرمایهٔ انحصاری جریان خروجی ارزش از بخش معدن ۲ هزار میلیارد و از بخش آب و برق و گاز رسانی ٥٦ هزار میلیارد ریال و از بخش حمل‌ونقل ۲٥ هزار میلیارد ریال و از بخش ارتباطات ۱۳ هزار میلیارد ریال کاهش می‌یافت و این بخش‌ها می‌توانستند ارزش اضافی بیشتری را تصاحب نمایند. یعنی تأثیر سرمایهٔ انحصاری خروج خام ارزش از این بخش‌ها را تشدید کرده است. بخش مستغلات و سایر خدمات (من‌جمله بانکداری و دلالی) نیز ۲٤۰ هزار میلیارد ریال کمتر سود برده‌اند و به سهم ۲۱۷ هزار میلیارد ریالی «قناعت» کرده‌اند. بر اساس تجربیات می‌توان چنین فرض کرد که بخش بزرگی از این ۲۱۷ هزار میلیارد شامل کار اضافی انجام‌شده در مدارس و بیمارستان‌های دولتی و خدمات اجتماعی دولتی و نیز غذاخوری‌ها و سایر خدمات مولد است. ارزش اضافی از این حوزه‌ها خارج می‌شود و به شکل سود سایر حوزه‌ها واقعیت می‌یابد.

در جدول ۱۰-۹ نرخ سود میانگین (با فرض توزیع همگن و یکدست ارزش اضافی) تقریباً برابر با ١٦.٧ محاسبه می‌شود. اما در جهان واقعیت نرخ سود متعارف در سطوح بسیار پایین‌تری به همترازی رسیده است. اگر صنایع ارتباطات و آب‌وبرق (که هنوز بخش بزرگی از آن‌ها دولتی است) را از تحلیل کنار بگذاریم واضح است که نرخ سود متعارف نمی‌تواند بزرگ‌تر از ١٠.٦ درصد (حمل‌ونقل) باشد. با توجه به خصلت دیرپای

قیمت‌های تولید می‌توان گفت نرخ سود متعارفی که در سال ۱۳۸۱ تحت‌تأثیر انحصارات شکل گرفته است دست‌کم تا دور بعدی چرخهٔ کسب‌وکار بر اقتصاد ایران حاکم خواهد بود.

فاصلهٔ میان نرخ سود ۱٦.۷ درصدی در توزیع همگن با نرخ سود ۱۰.٦ درصدی در توزیع انحصاری بیانگر آن است که دست کم ٦ درصد از سود اجتماعی وارد فرایند هم‌ترازسازی نمی‌شود و از طریق انتقال خام ارزش صرفاً به صورت سود انحصاری تحقق می‌یابد. به این ترتیب است که بخش نفت در مجموع ۲٦ درصد از کل سودها را به خود اختصاص می‌دهد. تقریباً یک‌هفتم سود نفت معادل سود میانگین این بخش (جریان متعارف انتقال ارزش) و تقریباً شش‌هفتم سود آن معادل فوق‌سود امپریالیستی (جریان انحصاری انتقال ارزش) است.

با توجه به اهمیت بخش نفت در تشکیل سود متعارف لازم است ورود خام ارزش به بخش نفت را در دوره‌ای طولانی‌تر محاسبه کنیم. داده‌های مورد نیاز در جدول ۱۰–۱۱ قید شده و نتایج آن در نمودار ۱۰–٦ انعکاس یافته است.

داده‌ها به وضوح نشان می‌دهد که تا اواسط دههٔ ۱۳٤۰ نفت نقش سرمایهٔ غالب و مسلط را برعهده نداشته است. در واقع عدم نوسان منحنی ارزش افزوده حول منحنی ارزش نوپدید حاکی از غلبهٔ سرمایهٔ بازرگانی (خواه ملی خواه بین‌المللی) و تبعیت سرمایهٔ صنعتی از آن تا پیش از دههٔ ۱۳۵۰ است. از اواخر دههٔ ۱۳٤۰ به بعد با نقش‌آفرینی سرمایهٔ مالی–صنعتی انحصاری این وضع دگرگون می‌شود.

جدول ۱۰-۱۱: انتقال ارزش به بخش نفت از ۱۳۴۰ تا ۱۳۹۳ به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزارمیلیارد ریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
الف	۰.۰۵	۰.۰۵	۰.۰۵	۰.۰۵	۰.۰۴	۰.۰۴	۰.۰۴	۰.۰۴	۰.۰۴	۰.۰۴
ب	۵.۲	۵.۲	۵.۲	۵.۲	۴.۲	۴.۲	۴.۲	۴.۲	۴.۲	۴.۲
ج	۱۴۶.۰	۱۶۳.۳	۱۷۵.۳	۱۹۳.۰	۲۲۳.۱	۲۵۳.۵	۲۸۴.۳	۳۳۰.۲	۳۹۶.۵	۴۴۱.۷
د	۱۴۱.۲	۱۵۸.۱	۱۷۰.۱	۱۸۸.۲	۲۱۸.۹	۲۴۹.۳	۲۸۰.۱	۳۲۶.۰	۳۹۲.۳	۴۳۷.۵
الف	۰.۰۴	۰.۰۴	۰.۰۴	۰.۰۵	۰.۰۵	۰.۰۶	۰.۰۶	۰.۰۶	۰.۰۶	۰.۰۶
ب	۴.۲	۴.۲	۴.۲	۵.۲	۵.۲	۶.۲	۶.۲	۶.۲	۶.۲	۶.۲
ج	۵۰۹.۴	۵۷۷.۸	۶۳۷.۱	۶۳۳.۹	۵۵۶.۱	۶۳۰.۱	۵۷۸.۲	۴۰۴.۵	۳۱۴.۳	۹۶.۴
د	۵۰۵.۲	۵۷۳.۶	۶۳۲.۹	۶۲۸.۷	۵۵۰.۹	۶۲۳.۹	۵۷۲.۰	۳۹۸.۳	۳۰۸.۱	۹۰.۲
الف	۰.۰۶	۰.۰۶	۰.۰۶	۰.۰۷	۰.۰۷	۰.۰۷	۰.۰۷	۰.۰۷	۰.۰۹	۰.۱۰
ب	۶.۲	۶.۲	۶.۲	۷.۳	۷.۳	۷.۳	۷.۳	۷.۳	۹.۴	۱۰.۴
ج	۱۰۳.۹	۲۴۸.۲	۲۵۳.۴	۱۹۹.۱	۲۰۲.۲	۱۷۳.۸	۲۰۰.۹	۲۲۰.۰	۲۳۴.۵	۲۸۱.۷
د	۹۷.۷	۲۴۲.۰	۲۴۷.۲	۱۹۱.۸	۱۹۴.۹	۱۶۷.۵	۱۹۳.۶	۲۱۲.۷	۲۲۵.۱	۲۷۱.۳
الف	۰.۰۹	۰.۰۹	۰.۰۹	۰.۱۰	۰.۱۰	۰.۱۰	۰.۱۱	۰.۱۱	۰.۱۱	۰.۱۱
ب	۹.۴	۹.۴	۹.۴	۱۰.۴	۱۰.۴	۱۰.۴	۱۱.۴	۱۱.۴	۱۱.۴	۱۱.۴
ج	۳۲۰.۵	۳۲۲.۱	۳۳۸.۹	۳۱۷.۹	۳۲۱.۷	۳۲۳.۲	۳۰۴.۲	۳۱۰.۵	۲۹۰.۶	۳۱۶.۷
د	۳۱۱.۱	۳۱۰.۷	۳۲۹.۵	۳۰۷.۵	۳۱۱.۳	۳۱۳.۸	۲۹۲.۸	۲۹۹.۱	۲۷۹.۲	۳۰۵.۳
الف	۰.۱۱	۰.۱۲	۰.۱۲	۰.۱۲	۰.۱۲	۰.۱۲	۰.۱۳	۰.۱۳	۰.۱۳	۰.۱۳
ب	۱۱.۴	۱۲.۵	۱۲.۵	۱۲.۵	۱۲.۵	۱۲.۵	۱۳.۵	۱۳.۵	۱۳.۵	۱۳.۵
ج	۲۸۰.۹	۲۹۲.۹	۳۲۷.۶	۳۳۵.۰	۳۳۳.۸	۳۴۰.۲	۳۴۳.۵	۳۳۹.۳	۳۱۸.۷	۳۳۱.۶
د	۲۶۹.۵	۲۸۰.۵	۳۱۵.۱	۳۲۳.۰	۳۲۱.۳	۳۲۷.۷	۳۳۰.۰	۳۲۵.۸	۳۰۵.۲	۳۱۸.۱
الف	۰.۱۵	۰.۱۵	۰.۱۶	۰.۱۶						
ب	۱۵.۶	۱۵.۶	۱۶.۶	۱۶.۶						
ج	۳۲۷.۱	۱۹۶.۹	۱۷۷.۶	۱۸۷.۱						
د	۳۱۱.۵	۱۸۱.۳	۱۶۱.۰	۱۷۰.۵						

الف: تعداد شاغلان نفت

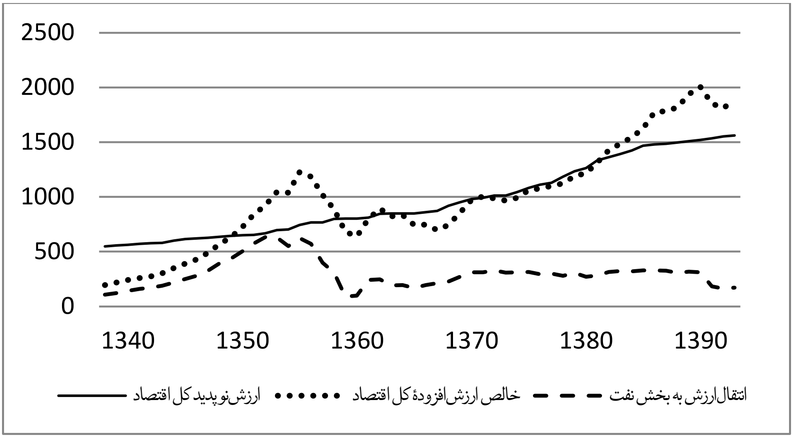
ب: ارزش نوپدید کل اقتصاد

ج: کل ارزش افزودهٔ خالص

د: انتقال ارزش به بخش نفت

مأخذ: تعداد شاغلان معاونت اقتصاد کلان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی. سری‌های زمانی اقتصاد ایران. ۱۳۹۴. و ارزش افزودهٔ خالص بر مبنای ادارهٔ حساب‌های اقتصادی. حساب‌های ملی ایران ۱۳۹۶.

نمودار ۱۰-٦: ورود خام ارزش به بخش نفت و سیر کلی اقتصاد از ۱۳۳۸ تا ۱۳۹۳ به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزارمیلیاردریال)



نمودار نشان می‌دهد تا پیش از سلطهٔ سرمایهٔ مالی-صنعتیِ نفت[۵] بخش بزرگی از کار زندهٔ منعقدشدهٔ تمامی بخش‌ها بدون آن که وارد دورپیمایی ملی سرمایه شود از طریق تجارت خارجی به دورپیمایی بین‌المللی انتقال می‌یافت. به طوری که در سال ۱۳۳۸ تقریباً فقط یک‌سوم از کل کارِ انجام‌شدهٔ ملی وارد دورپیمایی داخلی سرمایه شده و به شکل ارزش افزودهٔ خالص تجلی یافته است؛ تو گویی دوسوم کار ملی اصلاً انجام نگرفته است. از اواخر دههٔ ۱۳٤۰ بخش نفت با فروبلعیدن ارزش منعقدشدهٔ سایر بخش‌ها مانع از انتقال کار ملی به دنیای خارج می‌شود. به این ترتیب سرمایهٔ انحصاری می‌تواند منحنی ارزش افزوده (و قیمت‌ها) را به منحنی ارزش نوپدید (و ارزش) مقید کند و با تنظیم بازار ملی سرمایه‌داری سرانجام طومار سلطهٔ سرمایهٔ بازرگانی (خواه داخلی خواه بین‌المللی) را در هم بپیچد.

انکشاف سرمایه‌داری در ایران و تبعیت بخش بازرگانی از شرایط عمومی تولید فقط از طریق غلبهٔ سرمایهٔ انحصاری مالی-صنعتی ممکن شد. زیرا کشورمان زمانی قدم به جادهٔ انکشاف نهاد که نظام بین‌المللی سرمایه در کلیت جهان‌شمول خویش وارد مرحلهٔ امپریالیسم شده بود. می‌توان گفت نظام سرمایه‌داری ایران فقط دو مرحله از سه مرحلهٔ انکشاف را پیموده است. یعنی از مرحلهٔ پیدایش که با غلبهٔ سرمایهٔ بازرگانی و تبعیت سرمایهٔ صنعتی مشخص می‌شود مستقیماً به بالاترین مرحلهٔ انکشاف قدم نهاده است که با غلبهٔ سرمایهٔ مالی-صنعتی انحصاری تشخص می‌یابد.

بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری

بازارهای کار گسترش یافته‌اند اما به نحو بسیار ناموزون و با رشد چشمگیر تعداد کارکنان غیرمزدی؛ بازارهای سرمایه‌داری گسترش یافته‌اند اما به نحو بسیار ناموزون و از طریق ادغام روزافزون بازارهای اصلی و بازارهای متمم؛ فرایند انباشت بدوی بر مدار دورپیمایی سرمایهٔ صنعتی عمل می‌کند و کارکنان خوداشتغالی را از وسایل معاش و وسایل تولید بیگانه می‌سازد اما آنان را از مناسبات تولیدی عقب‌مانده خلاص نمی‌کند؛ و در کنار همهٔ این‌ها سرمایهٔ مالی–صنعتی انحصاری با تنظیم جریان‌های خام ارزش° سایر بخش‌ها را متناسب با الزامات و منافع خویش سروسامان می‌دهد. تمامی این مناسبات نشان می‌دهند که نظام سرمایه‌داری ایران در بالاترین مرحلهٔ انکشاف قرار گرفته است. بسیار احمقانه است که ناموزونی‌های پدیدارشده را از کلیتی که به آن تعلق دارند جدا سازیم و آن‌ها در انفرادشان به شکلی وارونه تفسیر کنیم و وجودشان را به مثابهٔ عدم انکشاف سرمایه‌داری جا بزنیم. البته این واقعیت که ساختار اقتصادی ایران به صورت امپریالیستی سازمان‌یافته است به هیچ وجه به این معنی نیست که دولت ایران در پهنهٔ بین‌المللی همچون دولتی امپریالیستی ظاهر می‌شود. طبق آموزه‌های مارکس° اوضاع و احوال کاملاً مشابه در زیربنای اقتصادی کشورهای مختلف می‌تواند به شکل‌گیری روبناهای سیاسی کاملاً نایکسان منجر شود:

> شکل ویژهٔ دولت در هر زمان را می‌توان در مناسبات تولید پیدا کرد. اما این امر مانع از آن نمی‌شود که همان پایهٔ اقتصادی به سبب اوضاع بسیار متفاوت

تجربی و شرایط طبیعی و روابط نژادی و تأثیرات تاریخی که از بیرون اثر می‌گذارند نتواند تغایر و گوناگونی در نمود خود نشان دهد؛ چیزی که تنها می‌تواند از طریق آنالیز این اوضاع مشخص تجربی درک شود. (مارکس سرمایه جلد سه فصل چهل‌وهفت)

اگر واقع‌بین باشیم قدرت نظامی-اقتصادی ایران و شرایط ژئوپولیتیک هرگز به شکلی نبوده که دولت بورژوایی کشورمان بتواند نقشی تعیین‌کننده در امور داخلی سایر کشورها ایفا کند و رأساً به مثابهٔ قطبی امپریالیستی ظاهر شود. مفهوم‌پردازی «خرده‌امپریالیسم» نیز کاملاً پوچ و بی‌معنی است: یک دولت سرمایه‌داری یا امپریالیستی است و می‌تواند منافع سرمایه‌داران ملی‌اش را بر سایر کشورها تحمیل کند یا نیست - شق دیگری وجود ندارد. همان‌طور که عباراتی همچون «نیمه‌تحمیل» یا «خرده‌تحمیل» بی‌معنی‌اند یگانه معنای واژهٔ «خرده‌امپریالیسم» نمی‌تواند چیزی جز «خرده‌جفنگیات» باشد. ولی به هر حال انکشاف سرمایه‌داری در کشورمان «بر مدار امپریالیسم» بوده است و از این رو بورژوازی ایران به‌ناچار به نیابت از دوَل معظم امپریالیستی عمل می‌کند. یعنی قطب‌بندی ملّی کار-سرمایه در ایران پیشاپیش وام‌دار رشد ناموزون قطب‌های امپریالیستی است و سرمایه‌داران کشورمان هرگز نمی‌توانند همچون فرانسهٔ عصر روبسپیر در نقش بورژوازی ملی ظاهر شوند. همانطور که دیدیم ساختار اقتصادی ایران (همچون همهٔ کشورهایی که با تأخیر بسیار قدم به جادهٔ سرمایه‌داری نهادند) مستقیماً از مرحلهٔ انتقالی به مرحلهٔ امپریالیسم جهش یافته و هرگز در هیچ زمانی مرحلهٔ گسترش را تجربه نکرده و نخواهد کرد.

۱۱–۱) جوش خوردن سرمایهٔ اعتباری و سرمایهٔ صنعتی

اجازه دهید نگاهی به اعتبارات بانکی صنایع بزرگ بیاندازیم تا در مورد جوش خوردن سرمایهٔ اعتباری و سرمایهٔ صنعتی انحصاری تحقیق کنیم. جدول ۱۱–۱ فروش ۱۰ شرکت صنعتی بزرگ کشور و سهم اعتبارات بانکی را از فروش محصولات‌شان نمایش می‌دهد.

جدول ۱۱–۱: هزینه‌های بانکی ۱۰ شرکت صنعتی بزرگ کشور در سال ۱۳۹٤ به قیمت جاری (هزار میلیارد ریال)

	فروش سالانه	سهم دیون بانکی از کل فروش (درصد)		فروش سالانه	سهم دیون بانکی از کل فروش (درصد)
ایران‌خودرو	۲۵۷.۹	٦.۷	گروه مپنا	۳۲.۲	۱۵.۷
فولادمبارکه	۷۸.۲	۱۱.٤	ذوب‌آهن اصفهان	۲۸.۷	۲۲.۰
سایپا	۵۸.۹	۱۳.۳	کیسون	۱۰.۱	۷.۵
پارس‌خودرو	٤۳.۳	٦.۰	زامیاد	۷.٦	۷.۱
فولادخوزستان	٤۲.۰	٤.۵	کنتورسازی ایران	۷.۵	۷.۱

مأخذ: رحمان‌زادهٔ هروی ۵۰۵

به هنگام مطالعهٔ این جدول باید در نظر داشت که بانک‌ها بخش بسیار کوچکی از نظام مالی ایران را تشکیل می‌دهند و در رابطه با شرکت‌های خصوصی و صنعتی تلاش دارند اعتبارات را به تأمین سرمایهٔ دوار محدود کنند. بنابراین سهم‌بری بانک‌ها از ۲۲ درصد فروش ذوب آهن اصفهان یا ۱٦ درصد فروش مپنا یا ۱۳ درصد فروش سایپا اکثراً به اعتبارات کوتاه‌مدت (تأمین سرمایهٔ دوار) مربوط می‌شود و بیانگر اعتبارات بلندمدت (تأمین سرمایهٔ پایا) نیست. اعتبارات سرمایهٔ پایا عمدتاً از طریق سایر بازارهای مالی تأمین می‌گردد. اما همین بانک‌ها به عنوان بخش کوچک از سرمایهٔ مالی توانستند در

جریان بحران پولی سال ۱۳۹۱ تعداد فراوانی از بنگاه‌های اقتصادی را به تصرف خویش درآورند. طبق گزارش سالانهٔ بانک مرکزی ۹ بانک دولتی و ۲۰ بانک خصوصی در سال ۱۳۹۱ مالکیت بیش از ٦۰۰ شرکت و هولدینگ و فاکتوری و مانوفاکتور را در اختیار گرفتند که در ازای بازپرداخت بدهی‌های مالی‌شان واگذار شدند.

باید توجه داشت اهمیت سرمایهٔ مالی ربطی به جوسازی فکری فلان حلقهٔ فکری نولیبرال در نیاوران یا جای دیگر ندارد. در حقیقت پااندازان شبه‌علمی بازار آزاد با مدرک‌های پولی‌شان از «یونیورسیتی»های اسکاتلند و کانادا بسیار حقیرتر از آن‌اند که بتوانند چنین نتایج گسترده‌ای به بار بیاورند. جایگاه کنونی سرمایهٔ بانکی نتیجهٔ منطقی گسترش مقیاس تولید و ضرورت تأمین کوهی از مواد خام در فواصل زمانی کوتاه است. برای مثال نگاهی به شرکت هولدینگ توسعهٔ صنایع بهشهر می‌اندازیم که یکی از شرکت‌های وابستهٔ آن (صافولا بهشهر) انواع روغن‌های نباتی بهار و لادن و ٦ مارک تجاری دیگر را تولید می‌کند. در سال ۱۳۵۷ ظرفیت تولید سالیانهٔ این شرکت ۷۵ هزار تن بود که در سال ۱۳۹٤ به ۵۰۰ هزار تن رسید و تقریباً ۷ برابر شد.[1] گفتن ندارد که این حجم تولید به معنای مصرف چه مقدار دانه‌های روغنی است. در سال ۱۳۹٤ هزینهٔ مواد خام داخلی این شرکت ۵ هزار میلیارد ریال و هزینهٔ مواد خام وارداتی آن ۱۰ هزار میلیارد ریال بود. بسیار احمقانه است اگر فرض کنیم می‌توان این مقدار مواد خام را بدون دریافت اعتبارات مالی تأمین کرد. چنین کاری عملاً به معنای آن است که شرکت صافولا چندین ماه دست از کار بکشد تا قوطی‌های روغن‌اش دانه‌دانه به فروش برسند و سپس از پول فروش‌شان هزینه‌های دور بعدی تولید را بردارد.

روند تکاملی صنایع دارویی کشور به روشنی پیوند سرمایهٔ مالی را با سرمایهٔ صنعتی آشکار می‌کند. در سال ۱۳۵۵ به لحاظ وزنی تقریباً ۲۰ درصد از نیاز دارویی جمعیت ۳۵ میلیون نفری ایران از طریق تولید داخلی و ۸۰ درصد از طریق واردات تأمین می‌شد و ۹۰ درصد مواد خام مصرف‌شده نیز وارداتی بود. در سال ۱۳۵۹ سازمان صنایع ملی ایران با تجمیع فاکتوری‌های پراکندهٔ داروسازی در «گروه دارویی ملی ایران» این شاخه از تولید را متمرکز کرد و تحت کنترل دولت درآورد. به گونه‌ای که تأمین سرمایهٔ این صنایع بدون اعتبارات مالی و فقط از طریق درآمدهایشان انجام می‌شد. در سرتاسر این دوران نیاز داخلی دارو تقریباً ۵ برابر بزرگ‌تر از تولیدات فاکتوری‌های داروسازی بود. از میانه‌های دههٔ ۱۳۷۰ به بعد تحولی چشمگیر در تأمین مالی این صنایع پدیدار شد. به این نحو که با فروش سهام شرکت‌های دارویی در بورس سرمایهٔ هنگفتی جذب این بخش شد و فاکتوری‌های داروسازی به شکل غول‌آسایی رشد کردند. در پایان دههٔ ۱۳۷۰ بیش از ۹۶ درصد نیازهای دارویی جمعیت ٦۵ میلیون نفری ایران از محل تولیدات داخلی تأمین می‌شد ۵۱ درصد مواد خام نیز تولید داخل بود. در واقع بازار بورس با تأمین اعتبار سرمایهٔ پایای صنایع داروسازی آن را به یکی از بخش‌های پیشرو سرمایه‌داری ایران تبدیل کرد.

در دههٔ ۱۳۸۰ که ایران به قطب داروسازی منطقه تبدیل شد مقیاس تولید چنان افزایش یافت که صادرات دارو از واردات آن سبقت گرفت. در سال ۱۳۹۰ صادرات سالانهٔ این بخش به ۱۲ هزار تن رسید. اما روی دیگر گسترش مقیاس تولید بروز فرایند تمرکز در صنایع داروسازی است. در سال ۱۳۹٤ تعداد مراکز تولیدی این حوزه ۱۸۵ فاکتوری بوده که ٦۵ فاکتوری بزرگ در مجموع بیش از ۲۲ هزار کارگر و ۱۲۰ فاکتوری متوسط در

مجموع ۵ هزار کارگر داشته‌اند. اکثر این فاکتوری‌ها در اختیار سرمایهٔ انحصاری قرار دارند و سود انحصاری آن‌ها نیرو محرکهٔ اصلی شرکت‌هایی نظیر «تیپیکو» است. تیپیکو مدیریت ۱۲ فاکتوری بزرگ داروسازی (برای مثال فاکتوری‌های پارس‌دارو و فارابی و رازک و ابوریحان و کاسپین و کلرپارس و سیماشیمی و غیره) را با بیش از ۱۰ هزار کارگر در اختیار دارد و در مجموع ۵۲ درصد بازار داروی کشور را تصرف کرده است، یعنی بیش از ۷۰ درصد بازار مواد خام دارو و ۳۰ درصد بازار محصولات درمانی. سودهای صنعتی انحصاری این امکان را برای تیپیکو فراهم کرده‌اند که در بازارهای مالی تحرکات فراوانی داشته باشد و بخش اعظم یا تمام سهام شرکت‌های بزرگ پخش و توزیع دارو (برای مثال داروپخش و هجرت و اکسیر و اوزان) را به مالکیت خود درآورد و بدین ترتیب تقریباً تمامی داروخانه‌های کشور را زیر چنگ خود بگیرد. این منابع به تیپیکو اجازه می‌دهد در قالب شرکت تأمین سرمایه نیز ظاهر شود و نه تنها در تأمین اعتبارات بانک رفاه (زیر مجموعهٔ شستا) نقشی اساسی ایفا کند بلکه از طریق خرید سهام بانک تجارت در بورس به طور غیرمستقیم بر مجموعهٔ بزرگی از مراکز تولید کوچک‌تر سیطره یابد. تیپیکو با چنین پشتوانه‌ای به خرید سهام‌های بین‌المللی نیز روی آورده و بدین ترتیب با یافتن شرکای خارجی موفق شده است بازار فروش خود را در ۵۰ کشور بگسترانـد.

حیات صنعت دارو که تیپیکو نمونهٔ نوعی آن است سه مرحلهٔ متفاوت از پیوند سرمایهٔ اعتباری و سرمایهٔ صنعتی را آشکار می‌سازد: در مرحلهٔ نخست که فاکتوری بزرگ هنوز انکشاف نیافته است هرگونه پیشرفت صنعتی منوط به دریافت اعتبارات مالی است، بنابراین سرمایهٔ مالی بر سرمایهٔ صنعتی مستولی می‌شود. در مرحلهٔ دوم پس از انکشاف فاکتوری

بزرگ آنچنان سودهای هنگفتی به دست می‌آیند که به تنهایی برای سرمایه‌گذاری مجدد صنعتی کافی هستند، در این مرحله صنعت بزرگ رفته‌رفته از استیلای سرمایهٔ اعتباری خلاص می‌شود. در مرحلهٔ آخرْ سود فاکتوری‌های بزرگ و پیشرفته آنچنان رشد می‌کند که سرمایهٔ صنعتی حتی می‌تواند بر بازارهای مالی نیز سیطره یابد و آن‌ها را مطابق الزامات گسترش خویش سروسامان دهد تا بند انحصارش را محکم‌تر کند. اگر مسیر بهره‌های بانکی و سود سهام را با دقت دنبال کنیم در نهایت به سرمایهٔ صنعتی انحصاری و فاکتوری‌های بزرگی خواهیم رسید که در دورپیمایی‌های بین‌المللی نقش‌آفرینی دارند و دورپیمایی‌های ملی را نیز به مدد جریانات مالی سازماندهی می‌کنند. هنگامی که از «جوش خوردن سرمایه‌های بانکی و صنعتی» سخن می‌گوییم چنین مناسباتی را در نظر داریم.

اکنون باید مناسباتی را بررسی کنیم که در وادی مه‌آلود نظام مالی (خواه بانک یا بورس یا اوراق مشارکت دولتی یا ذخایر ارز و طلا) میان سرمایه‌های مختلف برقرار می‌شود. این مناسبات بنیادین فارغ از ارادهٔ عاملان انسانی حاکم‌اند و از آن تأثیر نمی‌پذیرند. بنابراین من نیز عاملان انسانی را کنار می‌گذارم و به «روح مطلق» می‌پردازم. یعنی نقل و انتقالات مالی را در پیوند با نوسان منحنیِ قیمت‌ها و حرکات چرخهٔ صنعتی مطالعه می‌کنم. درست همان‌طور که باید تکوین مذهب را بر اساس تضادهای جهان واقعی درک کرد حرکات سرمایهٔ اعتباری را نیز باید بر اساس بنیان مادی آن بازشناخت.

به سراغ خالص سرمایه‌گذاری‌های مالی می‌رویم که داده‌هایشان در جدول ۱۱–۲ قید شده است. در این جدول ارقام خالص سرمایه‌گذاری مالی پس از موازنهٔ دریافت‌ها و پرداخت‌های اعتباری به دست آمده‌اند و بیانگر مقدار مطلق سرمایه‌گذاری و

سرمایه‌گیری مالی نیستند. برای مثال پرداخت‌های نفت دولتی به سایر بخش‌های دولت در این جدول منعکس نشده است. در این جدول ارقام منفی به معنای دریافت سرمایهٔ اعتباری و ارقام مثبت بیانگر پرداخت سرمایهٔ اعتباری است.

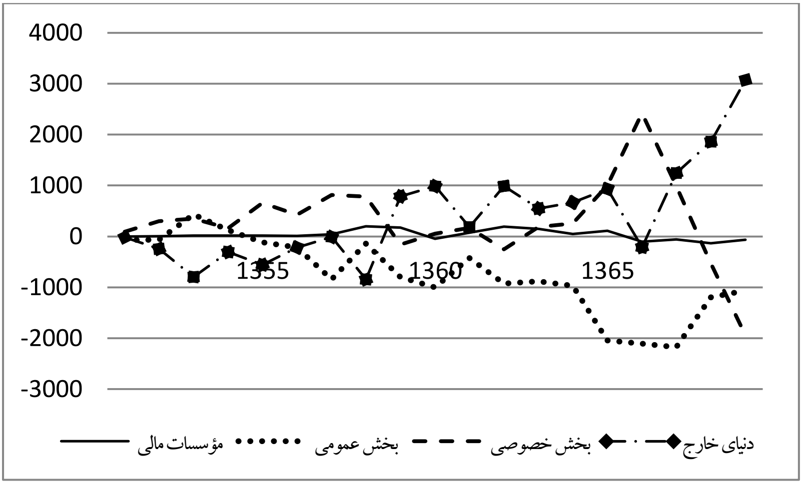
جدول ۱۱-۲: خالص سرمایه‌گذاری مالی ۱۳۵۱-۱۳۷۵ به قیمت جاری (تا ۷۶ به میلیاردریال و بعد به هزارمیلیاردریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
الف	-	۰.۰	۴	۱۶	۱۵	۱۶	۱۱	۴۴	۲۰۰	۱۷۲
ب	-	-۷۱.۵	-۶۳	۴۳۰	۱۲۵	-۱۱۶	-۲۱۶	-۸۴۶	-۱۳۹	-۸۰۰
ج	-	۸۹.۵	۳۰۱	۳۵۰	۱۶۲	۶۵۵	۴۲۴	۸۱۱	۷۸۱	-۱۶۲
د	-	-۱۸	-۲۴۲	-۷۹۶	-۳۰۲	-۵۵۵	-۲۱۹	-۹	-۸۴۲	۷۹۰.۰
الف	-۴۴	۷۵	۱۹۴	۱۴۹	۴۷	۱۰۹	-۱۰۵	-۵۹	-۱۳۸	-۶۶
ب	-۱۰۰۱	-۴۲۵	-۹۲۵	-۸۸۴	-۹۷۰	-۲۰۴۲	-۲۱۰۶	-۲۱۷۶	-۱۱۹۳	-۱۰۶۳
ج	۵۵	۱۶۵	-۲۵۶	۱۸۶	۲۵۶	۱۰۰۳	۲۴۲۲	۹۹۰	-۵۳۳	-۱۹۴۶
د	۹۹۰	۱۸۵	۹۸۷	۵۴۹	۶۶۷	۹۳۰	-۲۱۱	۱۲۴۴	۱۸۶۴	۳۰۷۶
الف	-۲۶۱	-۷۲۲	-۱۸۵	-۷۲۰	-۱۹۳	-۴۶۸	۰.۷	-۰.۳	۲.۳	۲.۹
ب	-۱۰۴۸	-۱۴۸۰	-۶۸۱۰	۲۵۷۹	-۲۵۲۱	۲۴۱۶	۸.۶	-۱۰.۵	۱۳.۹	۳۵.۹
ج	-۵۸۷۵	-۵۷۰۶	۱۳۱۷۷	۱۸۴۸۲	۱۷۳۴۴	۱۰۹۸۹	-۴.۰	-۳.۲	۲.۵	-۲۷.۲
د	۷۱۸۴	۷۹۰۸	-۶۱۸۲	-۲۰۳۴۱	-۱۴۶۳۰	-۱۲۹۳۶	-۵.۳	۱۴.۰	-۱۸.۷	-۱۱.۶
الف	-۰.۳	۱.۹	۲.۰	۱۳.۴	۱.۵	۴.۶	۱۲.۲	۲۲.۷	۱۵.۱	۳۷.۵
ب	۲۴.۶	۵۸.۴	۱۹۰.۷	۸۰.۴	۱۰۳.۳	۱۱۵.۹	۳۱۹.۳	۲۱۷.۵	-۲۰.۰	۱۲۴.۴
ج	-۳۶.۸	-۵۰.۷	-۲۰۸.۳	-۱۰۹.۲	۱۷.۳	۳۹.۷	-۷۵.۷	-۴۲.۳	۶۷.۱	۸۱.۷
د	۱۲.۵	-۹.۵	۱۵.۶	۱۵.۴	-۱۲۲.۱	-۱۶۰.۲	-۲۵۵.۷	-۱۹۷.۹	-۶۲.۲	-۲۴۳.۷
الف	۵۳.۹	-۸۶.۶	-۶۲.۳	-۱۱۹.۷			الف: مؤسسات مالی			
ب	۵۷۲.۵	۳۸۴.۷	۶۳۷.۸	-۱۷۴.۴			ب: بخش خصوصی			
ج	-۶۴.۶	-۳۰۶.۵	۲۶.۱	۶۴۶.۹			ج: بخش دولتی			
د	-۵۶۱.۸	۷.۴	-۶۰۱.۶	-۳۵۲.۸			د: دنیای خارج			

مأخذ: اداره حساب‌های اقتصادی. حساب جریان وجوه در اقتصاد ایران. ۱۳۹۷. صص ۵۵-۷۹ و ۲۳۳-۲۵۰

به منظور انجام مطالعه‌ای دقیق روی داده‌های این جدول نمودارهای مربوطه به چند بازهٔ زمانی شکسته می‌شوند تا سیر حرکات‌شان با وضوح بیشتری آشکار شود. ابتدا سال‌های پرشتاب و ناآرام ۱۳۵۱ تا ۱۳۶۹ را مطالعه می‌کنم.

نمودار ۱۱-۱: خالص سرمایه‌گذاری مالی بخش‌های نهادی اقتصاد از ۱۳۵۱ تا ۱۳۶۹ به قیمت جاری (میلیارد ریال)



دیدیم که از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ هم کل ارزش و هم مجموع قیمت‌ها سیر صعودی دارند و علاوه بر این قیمت‌ها بالاتر از ارزش هستند. دولت در ابتدا وام‌دهی‌های چشمگیری به خارج دارد اما از سال ۱۳۵۵ به بعد رفته‌رفته اعتبارات بیشتری از بخش خصوصی می‌گیرد. بخش خصوصی نیز که در ابتدا خواهان وام‌دهی به خارج بود رفته‌رفته به سرمایه‌گذاری مالی روی طرح‌های دولتی اقبال بیشتری نشان می‌دهد.

در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ هم ارزش و هم قیمت کالاها کاهش می‌یابد اما سقوط قیمت‌ها بسیار شدیدتر از کاهش ارزش است. به گونه‌ای که در سال ۱۳۵۸ کل مازاد قیمت نسبت به ارزش بر باد می‌رود و قیمت‌ها با ارزش برابر می‌شوند. در این دوران وام‌دهی ایران به دنیای خارج کاملا کاهش می‌یابد و در سال ۱۳۵۷ به صفر می‌رسد. در عوض وام‌گیری دولت از بخش خصوصی به طرز چشمگیری رشد می‌کند (به استثنای سال ۱۳۵۸ که بخش خصوصی به سرمایه‌گذاری مالی خارجی روی می‌آورد). در تمام این مدت سرمایه‌گذاری‌های مالی بخشی خصوصی پیوسته افزایش می‌یابند.

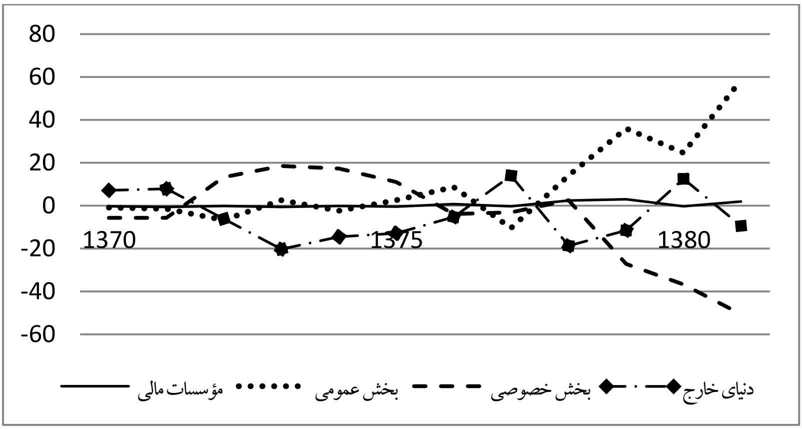
در سال‌های ۱۳۵۹–۱۳٦٤ قیمت‌ها با روند نزولی خویش به زیر ارزش سقوط می‌کنند اما سپس از سال ۱۳٦۱ به بعد رشد کرده و دوباره با ارزش برابر می‌شوند. در این دوران بخش خصوصی عملاً نقش چندانی در سرمایه‌گذاری مالی ایفا نمی‌کند. اما دنیای خارج که تا پیش از این سرمایه‌گذاری‌های مالی ایران را جذب می‌کرد اکنون بلافاصله پس از شکل‌گیری دولت بورژوایی جدید در مقام وام‌دهنده ظاهر می‌شود و تا سال ٦٤ اعتبارات بزرگی را به سوی دولت ایران سرازیر می‌کند (البته به استثنای سال ۱۳٦۱).

طی سال‌های ۱۳٦۵–۱۳٦۹ مقدار کل ارزش افزایش می‌یابد؛ اما قیمت‌ها به زیر آن سقوط می‌کنند. بیشترین سقوط در سال ۱۳٦۷ رخ می‌دهد. پس از آن قیمت‌ها رفته‌رفته رشد می‌کنند و در پایان دوره به ارزش بسیار نزدیک می‌شوند؛ آن هم در حالی که خودِ منحنیِ ارزش با افت‌وخیزهایی سیر صعودی دارد. در این دوره وام‌گیری دولت تا سال ۱۳٦۸ به طرز چشمگیری افزایش می‌یابد البته به شکلی که دولت اعتبارات کمتری از دنیای خارج و اعتبارات بیشتری از بخش خصوصی می‌گیرد. در سال ۱۳٦٦

کل وام‌های دولت از طریق بخش خصوصی تأمین می‌شود. از ۱۳٦٦ به بعد وام‌گیری بخش خصوصی از دنیای خارج به شدت افزایش می‌یابد.

کل حرکات سرمایهٔ مالی در سال‌های پرشتاب ۵۱ تا ٦۹ حاکی از آن است که با سقوط قیمت‌ها به زیر ارزش و بروز بحران اقتصادی-اجتماعی-سیاسی° جذب سرمایه‌های مالی توسط دولت افزایش می‌یابد. تا جایی که بخش خصوصی توان مالی تأمین اعتبارات را داشته باشد دولت به این بخش تکیه می‌کند؛ اما اگر بحران عمیق شود و توان مالی بخش خصوصی را محدود نماید سرمایهٔ مالی بین‌المللی اعتبارات مورد نیاز دولت ملی را تأمین می‌کند. اعتبارگیری دولت تا آغاز دورهٔ فعالیت متوسط ادامه می‌یابد.

نمودار ۱۱-۲: خالص سرمایه‌گذاری مالی بخش‌های نهادی اقتصاد از ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۱ به قیمت جاری (هزار میلیارد ریال)



اکنون جریان سرمایه‌گذاری مالی را در سال‌های نسبتاً آرام و باثبات ۱۳۷۰-۱۳۸۱ پی می‌گیریم که بیانگر پایان رکود و تداوم فعالیت متوسط است.

طی سال‌های ۱۳۷۰–۱۳۷۳ ارزش کالاها پایین می‌آید و با این حال قیمت‌ها کمابیش بر ارزش منطبق‌اند. دولت در این دوران نقش مالی چندانی ایفا نمی‌کند. همچنین میزان وام‌گیری بخش خصوصی از دنیای خارج رفته‌رفته متوقف شده و به جای آن بخش خصوصی به سرمایه‌گذاری مالی در دنیای خارج روی می‌آورد. از ۱۳۵۸ به بعد بخش خصوصی چنین فعالیتی نداشت.

طی سال‌های ۱۳۷۴–۱۳۷۸ قیمت‌ها به جز رشدی ملایم هیچ نوسانی ندارند. در این سال‌ها میزان مبادلات مالی تمام طرف‌ها به سطوح بسیار پایینی می‌رسد. اما در سال ۱۳۷۷ وام‌گیری دولت از دنیای خارج افزایش می‌یابد و سپس در سال ۱۳۷۸ دنیای خارج از دولت اعتبار می‌گیرد. از ۱۳۵۳ این نخستین بار است که دولت روی به سرمایه‌گذاری خارجی می‌آورد. در سال پایانی این دوره اعتبارگیری بخش خصوصی از دولت افزایش می‌یابد.

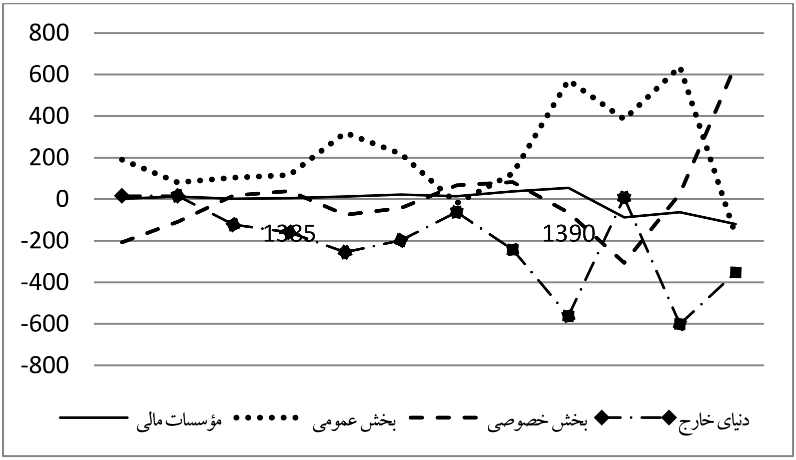
طی سال‌های ۱۳۷۸–۱۳۸۱ ارزش کالاها افزایش می‌یابد و قیمت‌های نیز روندی صعودی دارند به گونه‌ای که در تمام سال‌ها کمابیش بر ارزش منطبق‌اند. در این دوران وام‌دهی دولت به بخش خصوصی به طرز چشمگیری رشد می‌کند. بخش خصوصی از دنیای خارج نیز کسب اعتبار می‌نماید و به این ترتیب مجموع جذب اعتبارات آن به شدت افزایش می‌یابد.

کل نقل و انتقالات مالی این دوره حاکی از آن هستند که پس از سپری شدن بحران و با تثبیت فعالیت متوسط و فرا رسیدن طلیعهٔ انوار رونق° بخش خصوصی رفته‌رفته از سرمایه‌گذاری مالی دست می‌شوید و به تولید روی می‌آورد، چرا که سودهای صنعتی روبه‌رشدند. طبقهٔ متوسط (بورژوازی غیردولتی) با مناسب دیدن حوزهٔ تولید حتی وام

نیز می‌گیرد و آن را به سرمایهٔ بارآور تبدیل می‌کند. دولت نیز با پشتیبانی مالی خویش رونق بخش خصوصی را تسهیل می‌کند. دنیای خارج نیز که حاشیهٔ سود صنعتی را مناسب می‌بیند به سرمایه‌گذاری مالی در داخل کشور و تغذیهٔ صنعت روی می‌آورد.

اکنون باید خالص سرمایه‌گذاری‌های مالی را در عصر شکوفایی مطالعه کنیم.

نمودار ۱۱–۳: خالص سرمایه‌گذاری مالی بخش‌های نهادی اقتصاد از ۱۳۸۲ تا ۱۳۹۳ به قیمت جاری (هزارمیلیاردریال)



طی سال‌های ۱۳۸۲–۱۳۸۸ ارزش کالاها صعود می‌کند اما قیمت کالاها بسیار سریع‌تر افزایش می‌یابد. به طوری که منحنی قیمت در سال ۱۳۸۸ با ۵۰۰ هزار میلیارد ریال فزونی نسبت به ارزش به بیشترین حد خود می‌رسد. در سال‌های ابتدایی این دوران وام‌گیری بخش خصوصی از دولت همچنان ادامه می‌یابد و به ۳ برابر دورهٔ قبل می‌رسد اما از ۱۳۸۴ به بعد بخش خصوصی نه وامی به سایر بخش‌ها می‌دهد (چرا که

سرمایه‌گذاری صنعتی سودآورتر از وام‌دهی است) و نه از سایر بخش‌ها وام می‌گیرد (چرا که سودهای فوق‌العادهٔ صنعتی برای تأمین اعتبار بخش خصوصی کافی‌اند). در همین حال دولت به سرمایه‌گذاری مالی گسترده در دنیای خارج روی می‌آورد. البته در سال ۱۳۸۸ کل انتقالات مالی بخش‌های نهادی به طور ناگهانی و استثنایی متوقف می‌شود.

طی سال‌های ۱۳۸۸–۱۳۹۳ ارزش کالاها کاهش می‌یابد اما سقوط قیمت‌ها شدیدتر است به طوری که فاصلهٔ قیمت از ارزش به ۲۵۰ هزار میلیارد ریال می‌رسد. با این حال سقوط منحنی قیمت در سال ۱۳۹۲ متوقف می‌شود و بار دیگر نسبت به ارزش افزایش می‌یابد. در این سال‌ها میزان وام‌دهی دولت تا ۱۳۹۲ به طور کلی رشد می‌کند. به استثنای سال ۱۳۹۱ تمام سرمایه‌گذاری‌های مالی دولت رو به سوی دنیای خارج دارند. در سال ۱۳۹۲ مقصد اصلی وام‌ها به سوی بخش خصوصی و بانک‌هاست. طی سال‌های ۱۳۵۱–۱۳۹۲ این نخستین بار است که خالص وام‌گیری بانک‌ها رشد می‌کند. در سال ۱۳۹۳ بخش خصوصی در نقش وام‌دهندهٔ اصلی ظاهر می‌شود و بخشی از سودهای صنعتی‌اش را در دنیای خارج سرمایه‌گذاری مالی می‌کند و بخشی دیگر به دولت وام داده می‌شوند.

مطالعهٔ فوق کلیت حرکات سرمایهٔ مالی را آشکار ساخت. اکنون فقط باید نتیجهٔ آن را منظم‌ومرتب تدوین کنیم.

در سرتاسر دوره‌ای که معرف کسادی و رکود و بحران سیاسی–اجتماعی و جنگ است بخش خصوصی بیشتر از آنکه سرمایهٔ اعتباری دریافت کند سرمایه‌گذاری مالی می‌کند. طبقهٔ متوسط در این دورهٔ پرآشوب ترجیح می‌دهد به گرفتن بهرهٔ سرمایهٔ

اعتباری اکتفا کند و «پس‌انداز» خود را با تبدیل آن به سرمایهٔ صنعتی به خطر نیافکند. اما با صعود تدریجی قیمت‌ها ناگهان وام‌گیری بخش خصوصی شتاب می‌گیرد و از سرمایه‌گذاری‌های مالی‌اش پیش می‌افتد. آمارهای مربوط به وسایل تولید در فصول آتی نشان خواهد داد این اعتبارات به مصرف سرمایه‌گذاری واقعی می‌رسند.

فعالیت مالی دنیای خارج بیانگر توان ملی در تشکیل سرمایهٔ صنعتی است. دنیای خارج در آخرین سال‌های عصر رونق° مازاد اقتصاد ملی را به شکل سرمایهٔ مالی جذب می‌کند، زیرا سرمایهٔ پایای داخلی چنان متراکم شده است که برای سرمایه‌گذاری جدید جا باز نمی‌کند. اما پس از آنکه فرایند ارزش‌کاهی به انجام رسید وام‌گیری از دنیای خارج اوج می‌گیرد، زیرا در این دوران شرایط تشکیل سرمایهٔ پایا مساعد می‌شود.

در دوره‌ای که اقتصاد ملی دچار کسادی و رکود می‌شود و فرصت سرمایه‌گذاری سودآور صنعتی در آن کاهش می‌یابد سرمایهٔ دولتی (بخش انحصاری) به طرزی باورنکردنی وام می‌گیرد و بر خلاف طبقهٔ متوسط به سرمایه‌گذاری مالی روی نمی‌آورد. از سوی دیگر دقیقاً در دوران رونق است که انحصار مالی–صنعتیِ دولتی به سرمایه‌گذاری مالی روی می‌آورد و منابعش را به وام‌دهی اختصاص می‌دهد. در یک کلمه: آن دم که تمامی بازارها دچار رکود شده‌اند سرمایهٔ انحصاریِ دولتی چنان وام می‌گیرد که گویی در دوران رونق خویش قرار دارد. با آغاز دوران رونق عمومی اما سرمایهٔ انحصاریِ دولتی اکثر منابعش را به سرمایه‌گذاری مالی اختصاص می‌دهد و آنچنان خود را از شر پس‌اندازهایش می‌رهاند که گویی در دوران رکود قرار گرفته است. پرسش این است: چرا سرمایهٔ مالی–صنعتی انحصاری چنین روش نامأنوسی دارد؟

برای فهم این موضوع بار دیگر به مناسبات بنیادین کار بازمی‌گردیم و به جریان انتقال خام ارزش توجه می‌کنیم. در سال ۱۳٦۰ یعنی سالی که قیمت کالاها به قعر منحنی سقوط کردند انتقال خام ارزش به بخش نفت تقریباً ۱۰۰ هزار میلیارد و ارزش افزودهٔ خالص کل جامعه تقریباً ٦٤۰ هزار میلیارد ریال بود. بنابراین سرمایهٔ انحصاری دولتی می‌توانست با کار ٦۰ هزار نفر کارکن نفت کار ۱٦ درصد شاغلان بارآور یعنی کار ۱.۲ میلیون نفر را بخرد. یا به بیان روشن‌تر با کار ۱ نفر کار ۲۰ نفر را.

در سال ۱۳٦۷ یعنی وقتی دومین دور سقوط سررسید انتقال خام ارزش به بخش نفت تقریباً برابر با ۲۱۰ هزار میلیارد و کل ارزش افزودهٔ خالص برابر با ۷۰۰ هزار میلیارد ریال بود. بنابراین سرمایهٔ انحصاری دولتی می‌توانست با کار ۷۰ هزار نفر شاغل بخش نفت کار ۲.۵ میلیون شاغل بارآور را بخرد؛ یعنی با کار ۱ نفر کار ۳۵ نفر را.

در سال ۱۳۸۰ که قیمت‌ها کمابیش به ارزش نزدیک شدند انتقال خام ارزش به بخش نفت تقریباً ۲۷۰ هزار میلیارد ریال و ارزش افزودهٔ خالص جامعه تقریباً برابر با ۱.۲۱ میلیون میلیارد ریال بود. بنابراین سرمایهٔ انحصاریِ دولتی می‌توانست با کار ۱۱۰ هزار نفر کارکن نفت کار ۲.۷ میلیون نفر را بخرد یعنی با کار ۱ نفر کار ۲٤ نفر را.

در سال ۱۳۹۰ که ارزش افزودهٔ خالص جامعه در نقطهٔ اوج بود و قیمت‌ها بسیار بالاتر از ارزش قرار گرفتند انتقال خام ارزش به بخش نفت ۳۱۰ هزار میلیارد ریال و ارزش افزودهٔ خالص کل جامعه ۲ میلیون میلیارد ریال بود. بنابراین سرمایهٔ انحصاریِ دولتی

می‌توانست با کار ۱۵۰ هزار نفر شاغل نفت کار ۲.۳ میلیون شاغل بارآور را بخرد؛ یعنی با کار ۱ نفر کار ۱۵ نفر را.

به این ترتیب معمای غامض ما حل شده و هیچ ابهامی باقی نمانده است. مناسبات فوق به روشنی وضعیت سرمایهٔ مالی–صنعتی را آشکار می‌کنند. سرمایهٔ مالی–صنعتی انحصاری در نقطهٔ حضیض بحران اقتصادی با کار ۱ نفر کار ۳۵ نفر را خریده بود اما در نقطهٔ اوج رشد اقتصادی با کار ۱ نفر فقط کار ۱۵ نفر را خریده است. اکنون روشن می‌شود که چرا فعالیت مالی سرمایهٔ انحصاری اینچنین عجیب و غریب است. فوق‌سود سرمایهٔ انحصاری در دوران رونق کاهش می‌یابد، پس سرمایهٔ انحصاری علاقه‌ای به گسترش تولید ندارد و فقط وام می‌دهد. فوق‌سود سرمایهٔ انحصاری در دوران رکود سر به فلک می‌کشد، بنابراین سرمایهٔ انحصاری دقیقاً در همین دوره زیر بار وام می‌رود تا مقیاس تولیدش را به شدت گسترش دهد.

درست همان‌طور که می‌توان تکوین مذهب را بر اساس تضادهای دنیای واقعی توضیح داد حرکات سرمایهٔ مالیِ انحصاری نیز بر اساس تضادها و تناقضات دنیای صنعت توضیح‌پذیر است. البته شاید عرفایی پیدا شوند و بخواهند در رازورمزها و اشارات و کنایات وام‌های مشتقه و «سرمایه‌داری مجازی» غوطه‌ور شوند. اما من این قبیل بحث‌های عارفانه را به «اهل نظر» وامی‌گذارم و به سراغ وجه دوم «بالاترین مرحلهٔ انکشاف» در ایران می‌روم. سایره وجوه امپریالیسم در نظم سرمایه‌داری ایران یا امکان انکشاف نیافته‌اند یا تعیین‌کننده نیستند.

۱۱–۲) گندیدگی مناسبات توزیع و انسداد نیروهای بارآور

دیدیم که در مرحلهٔ امپریالیسم انکشاف نیروهای تولید بسیار ناموزون می‌شود. اکنون وضعیت صنایع کشور را به منظور مطالعهٔ چندوچون رشد ناموزون نیروهای مولد به طور نمونه‌وار در سال ۱۳۹۳ وامی‌کاویم. لازم به توضیح است که مراکز زیر ۱۰ نفر کارکن را از این مطالعه کنار گذاشته‌ام. زیرا اکثر این مراکز در واقع قلمرو کارکنان خوداشتغالی و کارکنان فامیلی بدون مزد هستند. همانطور که مطالعات‌مان در بخش‌های پیشین نشان داد مناسبات تولید غیرمزدی هیچ نقشی در رشد نیروهای مولد ایفا نمی‌کنند و نقش‌آفرینی‌شان صرفاً با کردوکارهای انباشت به‌اصطلاح بدوی تبیین می‌شود. ذکر این نکته لازم است که داده‌های زیر حاوی آمار صنایع نظامی نیست.

در تمامی جدول‌های زیر ستون «مازاد خالص» حاصل تفاضل استهلاک از ارزش افزوده است. این رقم نهایتاً به دستمزدها و اجاره‌بها و سود بنگاه‌دار تقسیم خواهد شد. عدم تفکیک این سه و مطالعهٔ یک‌کاسهٔ آن‌ها برای کشف جریان انتقال خام ارزش لازم است. از آنجا که فقط یک سال واحد را بررسی می‌کنیم ارقام این جدول‌ها به قیمت‌های جاری ارائه می‌شود. همچنین ترکیب ارزشی سرمایه‌های مختلف در یک سال واحد می‌تواند نشان‌دهندهٔ ترکیب فنی آن‌ها نسبت به یکدیگر و بنابراین بیانگر ترکیب ارگانیک‌شان باشد.

در سال ۱۳۹۳ در صنایع ۱۰–۵۰ نفر کارکن تعداد مراکز صنعتی ۹.۸ هزار مرکز و تعداد شاغلان صنعتی ۲۲۱ هزار نفر و قیمت کل محصولات ۲۹۸.۹ هزار میلیارد ریال و ارزش افزوده ۹۲.۲ هزار میلیارد ریال و ارزش سرمایهٔ پایا به اضافهٔ قیمت زمین ۱۳.۶

هزار میلیارد ریال بوده است. در دو جدول زیر توزیع کار و سرمایه را در میان این قبیل مراکز مطالعه می‌کنیم.

جدول ۱۱-۳: الگوی توریع کار در مراکز زیر۵۰ در سال ۱۳۹۳ (نفر و میلیارد ریال)

	تعدادمراکز	تعدادشاغلان	ارزش‌افزوده	استهلاک	مازادخالص
صنایع غذایی و آشامیدنی	۱۹۲۸	٤٥۰٦۰	۲۲٦۲٤	٤۱۷	۲۲۲۰۷
صنایع ریسندگی‌بافندگی	٦۳۸	۱٥۰۷۱	٥٥۰٥	۲۸۱	٥۲۲٤
صنعت پوشاک	۸٥	۱۷٥٥	۳۸٥	۸	۳۷۷
فراوری چرم	۱۱۱	۲٤۹۳	۷۹۹	۱۳	۷۸٦
صنایع تولیدات چوبی	٦۰	۱۳۱۲	۳٥۹	٤	۳٥٤
صنایع تولید کاغذ و مقوا	۲۱۰	٥۱۲۸	۱٦۷٤	۳٤	۱٦٤۰
صنعت نشر	۱۲۱	۲٤۲۲	۷٦۸	۱٦	۷٥۲
صنایع پتروشیمی	۱۰٦	۲۳۹۳	۱۷٥۹	۲۷	۱۷۳۲
صنایع تولیدات شیمیایی	٦۰٥	۱٤۳۰۷	۸۱۲۱	۱٤۱	۷۹۸۰
صنایع لاستیک‌وپلاستیک	۷۲٦	۱٦٦۷٤	۷٦۹۷	۱۱۰	۷٥۸۷
فراوری کان‌های غیرفلزی	۲۳۸۳	٤۸۱٤۱	۱۷٦٤۹	٤٥۳	۱۷۱۹٦
فراوری فلزات اساسی	۳٥٥	۸۹۲۰	٤٥٦۲	۱۰۳	٤٤٥۹
فابریک محصولات فلزی	۷۰۹	۱٦۲۲٥	٦۲٦۰	۱۳۰	٦۱۳۰
تجهیزات صنعتی‌زراعی‌اداری	٦۳٤	۱٥۲٤۸	٤٦٦۲	۱۰۸	٤٥٥٤
تولید تجهیزات صنعت‌برق	۲٥٦	٦۳۳۸	۲۸٦٤	۳٤	۲۸۳۰
صنایع رادیویی‌تلویزیونی	۳۷	۹٤٦	٤۰۰	٥	۳۹٥
تجهیزات پزشکی‌اپتیکی	۷۲	۱۹٤٥	٦۷۲	۱۱	٦٦۱
صنایع تولید وسایل نقلیه	۳٥۳	۸٦۷٤	۳۰٤٥	۹٥	۲۹٥۰
تولیدات تفریحی‌تجملی	۳۰۲	٦۲٦٤	۱۷٥۲	۳۳	۱۷۱۹
صنایع بازیافت ضایعات	۱۱	۲۱۳	٥۸	۱	٥۷

مأخذ: مرکز آمار ایران. نتایج طرح آمارگیری از کارگاه‌های صنعتی ۱۰-٤۹ نفر کارکن ۱۳۹۳. صص ۲٥ و ۲٤۰-۲٥۰

جدول ١١-٤: الگوی توریع سرمایه در مراکز زیر٥٠ در سال ١٣٩٣ (میلیارد ریال)

	سرمایه پایا	مواد خام	دستمزدها	کل سرمایه
صنایع غذایی و آشامیدنی	٢٦٩٨	٧٨٧٩٥	٥١٧٥	٨٦٦٦٨
صنایع ریسندگی‌بافندگی	٢٦٤٩	٩٤٩٨	١٧٥٠	١٣٨٩٧
صنعت پوشاک	١٣	٥٢٢	١٦١	٦٩٦
فراوری چرم	٣٧	١٧٨٥	٣٠٨	٢١٣٠
صنایع تولیدات چوبی	١٥١	٥٥٠٥	١٤٩	٥٨٠٥
صنایع تولید کاغذ و مقوا	١٩٩	٣٠٨٥	٦٠٧	٣٨٩١
صنعت نشر	٩٢	١٢٩٦	٣٤٦	١٧٣٤
صنایع پتروشیمی	٩٤	٤٤٩٩	٣٣٣	٤٩٢٦
صنایع تولیدات شیمیایی	١٠٢٩	١٨٧٤٥	١٩٦٩	٢١٧٤٣
صنایع لاستیک‌وپلاستیک	١٠٣٦	١٧٣٠٧	٢٠٦٠	٢٠٤٠٣
فراوری کان‌های غیرفلزی	١٧٧٨	١٦٩٤٤	٥٨٢٥	٢٤٥٤٧
فراوری فلزات اساسی	٣٩٩	١٦٧٠٧	١٢٤١	١٨٣٤٧
فابریک محصولات فلزی	١٥٨٦	١٣٠٢١	٢٠٥٨	١٦٦٦٥
تجهیزات صنعتی‌زراعی‌اداری	٧٧٧	٥٤١٩	١٩٥٢	٨١٤٨
تولید تجهیزات صنعت‌برق	٢٦٠	٥٦٦٩	٨٣٤	٦٧٦٣
صنایع رادیویی‌تلویزیونی	١١	٩٣١	١٢٤	١٠٦٦
تجهیزات پزشکی‌اپتیکی	٥٤	٦٩٠	٢٨٠	١٠٢٤
صنایع تولید وسایل نقلیه	٢٨٠	٨٠٢٨	١٣٢٦	٩٦٣٤
تولیدات تفریحی‌تجملی	٢٧٦	٢٤٠٤	٧٢٣	٣٤٠٣
صنایع بازیافت ضایعات	٩	٥٤٣	٢٦	٥٧٨

مأخذ: مرکز آمار ایران. نتایج طرح آمارگیری کارگاه‌های صنعتی ١٠-٤٩ نفر کارکن ١٣٩٣. صص ٢٥ و ٢٥١-٢٥٦ و ١١٥-١٢٥

در مراکز بالای ٥٠ نفر تعداد مراکز صنعتی ٤.٧ هزار دستگاه و تعداد شاغلان ١٠٨٧.٩ هزار نفر و قیمت کل محصولات ٤٧٩٧.٤ میلیارد ریال و ارزش افزوده ١٢٤٠.٠ هزار

میلیارد ریال و ارزش سرمایهٔ پایا با قیمت زمین ۱۲۷.٦ هزار میلیارد ریال بوده است. توزیع این مقادیر را میان حوزه‌های مختلف تولید بررسی می‌کنیم.

جدول ۱۱–۵: الگوی توریع کار در مراکز بالای۵۰ در سال ۱۳۹۳ (نفر و میلیارد ریال)

	تعدادمراکز	تعدادشاغلان	ارزش‌افزوده	استهلاک	مازادخالص
صنایع غذایی و آشامیدنی	۸۵۱	۱۷۱۰۹٦	۱۲۰۹۰۹	۳٤۳۳	۱۱۷٤۷٦
فراوری توتون و تنباکو	۵	۷۱۱۰	۳٤۰۷	۳۹	۳۳٦۸
صنایع ریسندگی‌بافندگی	۳۸۰	٦۸۸٦۷	۲۳٤۱۷	۷٤۲	۲۲٦۷۵
صنعت پوشاک	۳٤	۵۸۱۱	۲۱۵۸	٤۱	۲۱۱۷
فراوری چرم	۳۰	٤۷۵۷	۲۰۵۹	۱٤	۲۰٤۵
صنایع تولیدات چوبی	۵۱	۷۸۰۹	٤۵۳۱	۱۸۳	٤۳٤۸
صنایع تولید کاغذ و مقوا	۱۱۸	۱۸۳٤۹	۱۳۱۲۰	۲۰۲	۱۲۹۱۸
صنعت نشر	۲۹	۵۱۳٦	۳۳۳۹	۱۰۲	۳۲۳۷
صنایع پتروشیمی	٤۲	۲۳۸۷۸	۹۱۷۹۸	۱۷۵٤	۹۰۰٤٤
صنایع تولیدات شیمیایی	٤۳٤	۱۲۲۰۳٤	۳٤۷۷۹۰	۱۳۳۱۲	۳۳٤٤۷۸
صنایع لاستیک‌وپلاستیک	۲۷۹	٤٦۵۵٦	۲۷۷۸٦	۲۱٤	۲۷۵۷۲
فراوری کان‌های غیرفلزی	۵۹۵	۱۲۱۸٦٦	۹٦۳۵۲	٤٦٦۷	۹۱٦۸۵
فراوری فلزات اساسی	۳۱۸	۱۲۵۸۵۷	۲۳٦۲۵۱	۷۵٤۷	۲۲۸۷۰٤
فابریک محصولات فلزی	۳٦۳	٦۰٤۵۲	۲۹٦۹۲	۲٤٦٦	۲۷۲۲٦
تجهیزات صنعتی‌زراعی‌اداری	۳۷۷	۷۲٤۱۹	٤۵۳۰۳	۸٦٦۹	۳٦٦۳٤
تولید تجهیزات صنعت‌برق	۲۱۹	٤۲۲۹۵	۲۵٦۲۵	۵۳۹	۲۵۰۸٦
صنایع رادیویی‌تلویزیونی	۳۲	٦٦۹۱	٦۸٤٤	۲۵	٦۸۱۹
تجهیزات پزشکی‌اپتیکی	٦۵	۱۱۸۵۸	٦۲۳۰	٦٤	٦۱٦٦
صنایع تولید وسایل نقلیه	۳۷٤	۱۵۳۰۹۲	۲۳۲٤۷۲	۹٦۵۲	۲۲۲۸۲۰
تولیدات تفریحی‌تجملی	۸۸	۱۱۸۹۲	۳۸۵٦	۵٦۰	۳۲۹٦
صنایع بازیافت ضایعات	۱	۸۹	۳٦	۱	۳۵

مأخذ: مرکز آمار ایران. نتایج طرح آمارگیری از کارگاه‌های صنعتی ۵۰ نفر کارکن وبیشتر ۱۳۹۳. صص ۲۵ و ۲٤۱–۲۵۱

جدول ۱۱-٦: الگوی توریع سرمایه در مراکز بالای۵۰ در سال ۱۳۹۳ (میلیارد ریال)

	سرمایه پایا	مواد خام	دستمزد	کل سرمایه
صنایع غذایی و آشامیدنی	١٥٨٧٤	٢٨٣٦٤	٢٨٩٦٥	٧٣٢٠٣
فراوری توتون و تنباکو	٢١٢	٤٣٥٤٠	٢١١٧	٤٥٨٦٩
صنایع ریسندگی‌بافندگی	٤٣٠٣	٤٦٥٦٢	٩٦٧٦	٦٠٥٤١
صنعت پوشاک	٩٧	٢٤١٩	٧٨٧	٣٣٠٣
فراوری چرم	١٧٣	٣٥٣٣	٥٩٨	٤٣٠٤
صنایع تولیدات چوبی	٩٢٠	١٢٥٤٠	١٤٤٤	١٤٩٠٤
صنایع تولید کاغذ و مقوا	١٩٨٦	٢٦٦٤٧	٣١٦٧	٣١٨٠٠
صنعت نشر	٢٣	٤٧٦٠	١١٢٨	٥٩١١
صنایع پتروشیمی	١٠٠٣١	١٥١٠١٧٥	١٥٠٢٥	١٥٣٥٢٣٠
صنایع تولیدات شیمیایی	٢٦٠٣٥	٥١٨٠١٩	٣٦٢٧٢	٥٨٠٣٢٦
صنایع لاستیک‌وپلاستیک	٤٤٠٣	٥١١٣٠	١٤٢٤٨	٦٩٧٨١
فراوری کان‌های غیرفلزی	١١٢٦٤	٥٨٠٩١	٢٤٧١٠	٩٤٠٦٥
فراوری فلزات اساسی	٢٤٤٧٣	٣٨٧٣٩١	٤٢٥٩٧	٤٥٤٤٦١
فابریک محصولات فلزی	٣٧٨٧	٥١١٣٠	١١٩٢٣	٦٦٨٤٠
تجهیزات صنعتی‌زراعی‌اداری	٤٢٩١	٨٠٣٤٥	١٤٨٣٥	٩٩٤٧٠
تولید تجهیزات صنعت‌برق	٥٠٤٠	٥١٨٦١	٨٤٧٢	٦٥٣٧٣
صنایع رادیو‌یی‌تلویزیونی	٢٢٣	٢٠٣٠٩	١١٦٣	٢١٦٩٥
تجهیزات پزشکی‌اپتیکی	٦٤٢	٨٣٣٣	١٩٧٣	١٠٩٤٨
صنایع تولید وسایل نقلیه	١٣٣٥٩	٣٥٠٩٧٢	٤٥٦٩٢	٤١٠٠٢٤
تولیدات تفریحی‌تجملی	٤١٦	٦٨٨٦	٢٠٦٢	٩٣٦٤
صنایع بازیافت ضایعات	٧	٣٢٧	١٢	٣٤٦

مأخذ: مرکز آمار ایران. نتایج آمارگیری کارگاه‌های صنعتی ۵۰ نفر کارکن و بیشتر ۱۳۹۳. صص ۲۵ و ۲۵۲-۲۵۷ و ۱۱۵-۱۲۵

دو جدول ۱۱–۳ و ۱۱–٤ نشان می‌دهند در صنایع زیر۵۰ مراکز فراوری کان‌های غیرفلزی (موزاییک‌سازی‌ها و بلوک‌زنی‌ها و آجرپزی‌ها و ..) و صنایع غذایی نه فقط بیشترین تعداد نیروی کار را جذب کرده‌اند که بیشترین حجم سرمایه را نیز در اختیار دارند.

دو جدول ۱۱–۵ و ۱۱–٦ نشان می‌دهند که در صنایع بزرگ بیشترین تعداد کارگران جذب صنایع غذایی و صنایع تولید وسایل نقلیه و صنایع شیمیایی و صنایع تولید فلزات اساسی شده‌اند. اما بیشترین سرمایه در اختیار صنایع پتروشیمی و صنایع شیمیایی و صنایع تولید فلزات اساسی و صنایع تولید وسایل نقلیه قرار دارد. در واقع قطب‌بندی کار و سرمایه در صنایع بزرگ بسیار شدیدتر و حادتر از صنایع کوچک است.

با استفاده از این جداول می‌توان جریان انتقال خام ارزش را در درون بخش صنعت بررسی کرد و تشخیص داد که به چه نحو بر رشد نیروهای بارآور تأثیر می‌گذارد. به این منظور درجهٔ رشد نیروهای بارآور را با محاسبهٔ ترکیب ارگانیک سرمایهٔ هر حوزه به دست می‌آوریم. بر اساس داده‌های فوق ترکیب ارگانیک میانگین کل صنعت ۱۲.۳ (بدون واحد) محاسبه شده است. معنایش این است که هر واحد کار زنده تقریباً ۱۲ واحد کار مرده (ماشین‌آلات و مواد خام) را به کار انداخته. ترکیب ارگانیک پایین‌تر به معنای عقب‌ماندن نیروهای بارآور و ترکیب ارگانیک بالاتر به معنای پیش‌افتادن نیروهای بارآور است. اندازهٔ نسبی کاردهیِ هر شاخه با استفاده از نسبت شاغلان آن حوزه به کل شاغلان صنعتی به دست می‌آید. درصد سهم‌بری از کل مازاد خالص نیز برای محاسبهٔ انتقالات خام ارزش محاسبه می‌شود. سهم نسبی سرمایهٔ هر حوزه از کل

سرمایهٔ صنعتی کمک می‌کند پی ببریم در صورت توزیع یکدست سود جریان انتقال خام ارزش چگونه عمل می‌کرد و اندازهٔ سود متعارف در چه حدودی بود.

در جدول زیر شاخه‌های مختلف بر حسب ترکیب ارگانیک و سود دریافتی مشخص شده‌اند. مشاهده می‌کنید که شاخه‌هایی که ترکیب ارگانیک پایین‌تری دارند و باید ارزش نوپدید بیشتری را طبق الگوی همگن توزیع سود از دست بدهند در الگوی واقعی توانسته‌اند جریان خروجی ارزش‌شان را در سایهٔ حمایت انحصارات کاهش دهند. البته اختلاف دو الگوی انتقال ارزش در این سال تا حدی از سودهای فوق‌العاده نیز تأثیر می‌پذیرد ولی در تحلیل نهایی حتی شکل‌گیری سودهای فوق‌العاده نیز وابسته به تحرکات سرمایهٔ انحصاری در دورپیمایی‌های بین‌المللی است. به این معنا عامل اساسی و نهایی در اینجا همانا فرماندهی مرکزی سرمایهٔ انحصاری است که می‌تواند وضعیت بازار را تا حد زیادی تعیین کند. همچنین باید توجه داشت که هر دو الگوی همگن و واقعی پس از انتقال ارزش به بخش نفت شکل گرفته‌اند. زیرا کل ارزش افزودهٔ بخش صنعت که مبنای محاسبات ما بود با کارِ واقعاً انجام شدهٔ صنعتی برابر نیست بلکه برابر با بخش باقی‌ماندهٔ آن در درون بخش صنعت پس از اجرای فرایند همترازسازی حوزه‌های مختلف تولید است.

اگرچه صنعت بازیافت ترکیب ارگانیک بسیار بالایی دارد ولی نظر به تعداد اندک فاکتوری‌ها آن را از تحلیل‌ها کنار می‌گذارم. زیرا در شرایط حال حاضر حجم تولیدات‌اش به قدری نیست که نقشی تعیین‌کننده ایفا نماید و به همین دلیل حذف آن از بررسی هیچ مشکلی به وجود نمی‌آورد.

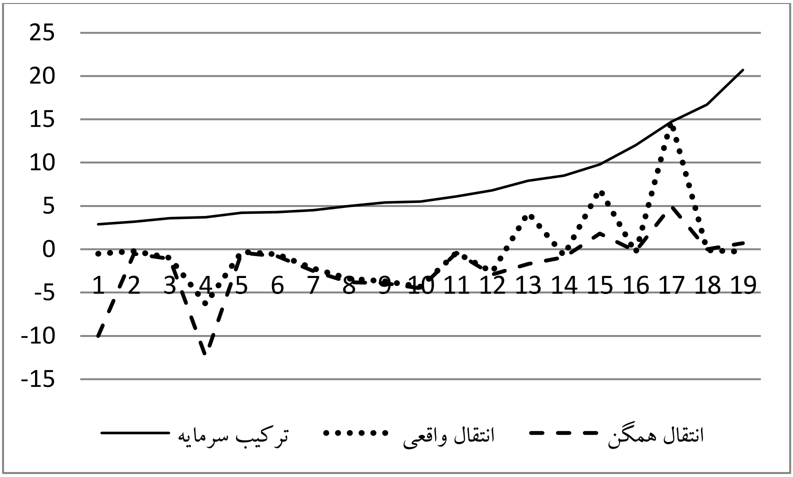
جدول ۱۱-۷: انتقال خام ارزش درون بخش صنعت در سال ۱۳۹۳ (درصد)

	ترکیب ارگانیک	سهم از کل شاغلان	سهم از کل ارزش افزوده	سهم از کل سرمایه	انتقال واقعی	انتقال با فرض توزیع همگن سود
صنایع غذایی و آشامیدنی	۳.۷	۱٦.٥	۱۰.۲	٤.۱	-٦.۳	-۱۲.٤
فراوری توتون و تنباکو	۲۰.۷	۰.٥	۰.۲	۱.۲	-۰.۳	۰.۷
صنایع ریسندگی‌بافندگی	٥.٥	٦.٤	۲.۱	۱.۹	-٤.۳	-٤.٥
صنعت پوشاک	۳.۲	۰.٦	۰.۲	۰.۱	-۰.٤	-۰.٥
فراوری چرم	٦.۱	۰.٦	۰.۲	۰.۲	-۰.٤	-۰.٤
صنایع تولیدات چوبی	۱۲.۰	۰.۷	۰.۳	۰.٥	-۰.٤	-۰.۲
صنایع تولید کاغذ و مقوا	۸.٥	۱.۸	۱.۱	۰.۹	-۰.۷	-۰.۹
صنعت نشر	٤.۲	۰.٦	۰.۳	۰.۲	-۰.۳	-۰.٤
صنایع پتروشیمی	۹۹.۳	۲.۰	٦.۸	۳۹.٤	٤.۸	۳۷.٤
صنایع تولیدات شیمیایی	۱٤.۷	۱۰.٤	۲٥.۲	۱٥.٤	۱٤.۸	٥.۰
صنایع لاستیک‌وپلاستیک	٤.٥	٤.۸	۲.٦	۲.۳	-۲.۲	-۲.٥
فراوری کان‌های غیرفلزی	۲.۹	۱۳.۰	۸.۰	۳.۰	-٥.۰	-۱۰.۰
فراوری فلزات اساسی	۹.۸	۱۰.۳	۱۷.۲	۱۲.۱	٦.۹	۱.۸
فابریک محصولات فلزی	٥.۰	٥.۹	۲.٥	۲.۱	-۳.٤	-۳.۸
تجهیزات صنعتی‌زراعی‌اداری	٥.٤	٦.۷	۳.۰	۲.۸	-۳.۷	-۳.۹
تولید تجهیزات صنعت‌برق	٦.۸	۳.۷	۲.۱	۱.۸	-۲.٦	-۲.۹
صنایع رادیویی‌تلویزیونی	۱٦.۷	۰.٦	۰.٥	۰.٦	-۰.۱	۰.۰
تجهیزات پزشکی‌اپتیکی	٤.۳	۱.۱	۰.٥	۰.۳	-۰.٦	-۰.۸
صنایع تولید وسایل نقلیه	۷.۹	۱۲.٤	۱٦.٦	۱۰.۷	٤.۲	-۱.۷
تولیدات تفریحی‌تجملی	۳.٦	۱.٤	۰.٤	۰.۳	-۱.۰	-۱.۱

محاسبات بر اساس جداول ۱۱-٤ و ۱۱-٥ و ۱۱-٦ و ۱۱-۷

با در نظر داشتن این توضیحات داده‌های جدول ۱۱-۷ را در نمودار ۱۱-٤ منعکس کرده‌ام. از آنجا که بزرگی ارقام پتروشیمی (ترکیب ارگانیک ۹۹.۳) باعث می‌شود سایر داده‌های به چشم نیایند آن را وارد نمودار نمی‌کنم. اما به خاطر می‌سپاریم که پتروشیمی در الگوی واقعی فقط ۵ درصد کل ارزش نوپدید را فروبلعیده نه ۳۷ درصد متعارف در الگوی توزیع همگن را.

نمودار ۱۱-٤: انتقال خام ارزش بر حسب ترکیب ارگانیک سرمایه در حوزه‌های تولید در سال ۱۳۹۳ (درصد)



۱- فراوری کان‌های غیرفلزی ۲-تولید پوشاک ۳-تولیدات تجملی و تفریحی ٤- صنایع غذایی و آشامیدنی ۵- صنعت نشر ٦- تولید ابزارهای دقیق پزشکی و اپتیک ۷- لاستیک‌سازی و پلاستیک‌سازی ۸- تولید محصولات فلزی فابریکی ۹- تولید ماشین‌آلات صنعتی کشاورزی و اداری ۱۰- صنعت ریسندگی و بافندگی ۱۱- صنعت چرم ۱۲- تولید ژنراتور و تجهیزات انتقال برق ۱۳- تولید وسایل نقلیه ۱٤- تولید کاغذ و مقوا ۱۵- تولید فلزات اساسی ۱٦- صنعت چوب ۱۷- صنایع شیمیایی ۱۸- تولید تجهیزات تلویزیونی و رادیویی ۱۹- صنعت دخانیات

نمودار نشان می‌دهد که با وجود تأثیرات سرمایهٔ انحصاری هنوز هم صنایعی که ترکیب ارگانیک پایین‌تری دارند و نیروی بارآورشان به خوبی رشد نکرده است دچار جریان خروج ارزش می‌شوند و کار انجام‌شدهٔ خویش را به سایر صنایع وامی‌گذارند و هنوز هم صنایعی که ترکیب ارگانیک بالاتری دارند و نیروی بارآورشان به خوبی رشد کرده است ارزش سایر بخش‌ها را جذب خود می‌کنند و به سودهای خوبی می‌رسند. به این ترتیب جریان خام ارزش رشد نیروی بارآور جامعه را تغذیه می‌کند.

اما در اینجا دو مسأله وجود دارد: اولاً در حالی که ترکیب ارگانیک میانگین ملی تقریباً ۱۲.۳ محاسبه شد در عمل (بنا به تأثیر انحصارات) این ترکیب به عنوان ترکیب میانگین عمل نمی‌کند و تنظیم کنندهٔ قیمت‌ها نیست؛ بلکه صنایعی به مثابهٔ ترکیب‌متوسط نقش‌آفرینی می‌کنند که ترکیب ارگانیک‌شان حول و حوش ۵ واحد در نوسان است. ملاحظه می‌کنید سه گروه «تولید محصولات فلزی فابریکی» و «تولید ماشین‌آلات صنعتی و کشاورزی و اداری» و «صنعت ریسندگی و بافندگی» به ترتیب با نرکیب ارگانیک ۵ و ۵.٤ و ۵.۵ انتقال ارزش‌شان حول صفر است. به این ترتیب صنایع با ترکیب پایین‌تر از ۵ دارای انتقال ارزش منفی (جریان خروجی) و صنایع با ترکیب ارگانیک بالاتر از ۵ دارای انتقال ارزش مثبت (جریان ورودی) هستند. در حالی که تمامی صنایع با ترکیب ارگانیک زیر ۱۲ قاعدتاً بایستی دچار جریان خروج ارزش می‌شدند.

و فقط این نیست. ملاحظه می‌کنید صنایع عقب‌مانده به طور نسبی (نسبت به توزیع همگن در بازار آزاد) ارزش اضافی کمتری را از دست می‌دهند و ناچار نمی‌شوند زیر فشار رقابتی و قانون سود میانگین بر حجم ماشین‌آلات‌شان بیافزایند و ترکیب فنی

سرمایهٔ خویش را ترقی دهند. به این ترتیب این قبیل صنایع اجازه می‌یابند بر پایهٔ همان نیروهای بارآور عقب‌مانده رشد کنند. برای مثال صنایع فراوری کان‌های غیرفلزی (ساخت قطعات قالب‌ریزی‌شدهٔ گچی و سیمانی و کوره‌های آجرپزی و تولیدکنندگان موزاییک و غیره) با ترکیب ارگانیک ۲.۹ به لحاظ رشد نیروهای بارآور جزو عقب‌مانده‌ترین حوزه‌های صنعتی کشور است و با این حال فقط مقدار بسیار ناچیزی از ارزش تولیدشدهٔ آن به سایر بخش‌ها انتقال می‌یابد. در نتیجه مانوفاکتورهای کوچک این صنعت می‌توانند در عین عقب‌ماندگی مفرط خویش با تحقق ۱۷.٦ هزار میلیارد ریال ارزش افزوده به تنهایی ۱۹.۱ درصد از ارزش افزودهٔ صنایع کوچک را به خود اختصاص دهند. باید توجه داشت فاکتوری‌های سیمان با سرمایه‌های ترکیب‌بالا جزو فاکتوری‌های بزرگ بالای ۵۰ نفر دسته‌بندی می‌شوند و ربطی به این بحث ندارند. بنابراین تحقق ۱۷.٦ هزار میلیارد ریال ارزش باید تماماً به حساب صنایع عقب‌مانده نوشته شود. صنایع غذایی نیز با ترکیب ارگانیک ۳.۷ هنوز با ترکیب میانگین اجتماعی ۱۲.۳ فاصلهٔ بسیار زیادی دارند و به لحاظ رشد نیروهای بارآور مطلقاً عقب‌مانده‌اند. اما مانوفاکتورهای این صنعت نیز توانسته‌اند با تحقق ۲۲.٦ هزار میلیارد ریال ارزش افزوده به تنهایی ۲٤.۵ درصد از ارزش افزودهٔ صنایع کوچک را به خود اختصاص دهند. بنابراین دو شاخهٔ عقب‌ماندهٔ صنایع غذایی و فراوری کان‌های غیرفلزی در مجموع ٤۳.٦ درصد از سودهای صنایع کوچک را جذب خود کرده‌اند.

از سوی دیگر برخی صنایع که از سرمایهٔ ترکیب‌متوسط برخوردارند تحت تأثیر سرمایهٔ انحصاری دچار جریان خروجی ارزش‌اند. صنعت تولید مصنوعات چوبی با ترکیب

ارگانیک ۱۲ (تقریباً برابر با ترکیب ارگانیک میانگین) با جریان منفی انتقال ارزش تشخص یافته است. صنعت سیگارسازی نیز با ترکیب ارگانیک ۲۰.۷ به عنوان سرمایه‌ای پیشرفته به جای آنکه توسط جریان ورودی ارزش تقویت شود با جریان خروجی ارزش تضعیف می‌شود.

در عین حال بسیاری از صنایع متوسط در مجموع ارزش اضافی بیشتری را کسب می‌کنند و منابع فراوان‌تری برای افزایش حجم تولیدات خویش به دست می‌آورند. برای مثال صنایع تولید محصولات شیمیایی (زائدهٔ سرمایهٔ انحصاری پتروشیمی) با ترکیب ارگانیک ١٤.٧ جرو متوسط به بالای کشور محسوب می‌شود و فاکتوری‌های آن توانسته‌اند با تحقق ٣٤٧.٨ هزار میلیارد ریال ۲۸.۱ درصد از ارزش افزودهٔ صنایع بزرگ را به خود اختصاص دهند. مراکز تولید محصولات فلزی فابریکی و صنایع خودرو سازی نیز به ترتیب با تصرف ۱۹.۵ و ۱۱.۳ درصد از ارزش افزودهٔ صنایع بزرگ در رتبه‌های بعدی ایستاده‌اند؛ هرچند ترکیب ارگانیک آن‌ها به ترتیب برابر با ۹.۸ و ۷.۹ کمی پایین‌تر از ترکیب میانگین ارگانیک است و قاعدتاً باید مقدار قابل توجهی از این ارزش افزوده را از دست می‌دادند. با این حال در هر سه مورد نیروی بارآور بخش‌های مربوطه به رشد خویش ادامه می‌دهد.

از بخش قبل به یاد داریم که جریان خروجی ارزش از بخش صنعت تحت تأثیر سرمایهٔ انحصاری نفت بسیار کمتر از حد متعارف بود. اکنون روشن می‌شود که کارِ باقی‌مانده در بخش صنعت صرف احیای سرمایه‌های عقب‌مانده و پایین‌تر از میانگین شده است. ظهور این وضعیت در بخش صنعت نتیجهٔ این واقعیت است که فاکتوری‌های

پتروشیمی با ترکیب ارگانیک فوق‌العاده بالای ۹۹.۳ (۸ برابر بارآورتر از میانگین اجتماعی) به جای آنکه طبق الگوی متعارف انتقال خام ارزش و توزیع همگن سود ۳۷ درصد از ارزش افزودهٔ سایر صنایع را فروببلعند فقط ۵ درصد از آن را جذب کرده‌اند. باید توجه داشت قیمت محصولات فاکتوری‌های بزرگ این صنعت برابر با ۱۶۱۷.۹ میلیارد ریال و معادل ۳۳.۷ درصد از قیمت کل محصولات فاکتوری‌هاست و نقشی تعیین‌کننده در سامان‌یابی بازار و تشکیل قیمت سایر کالاها ایفا می‌کند. بنابراین کاهش انتقال خام ارزش به بخش پتروشیمی ناشی از مکانیسم درونی خود این صنعت است و هیچ ربطی به هیچ اجبار بیرونی و بیگانه‌ای ندارد.

می‌دانیم که پتروشیمی زائده‌ای از سرمایهٔ مالی-صنعتی انحصاری نفت است که در چند دههٔ اخیر فارغ از جریان انتقال خام ارزش و نرخ سود متعارف همواره تقریباً ۱۰ درصد از کار اجتماعیِ نظام سرمایه‌داری ایران را از طریق جوش خوردن به دورپیمایی بین‌المللی و کسب سودهای انحصاری به تصرف درآورده است. واضح است که هر چه مقدار کل کار اجتماعی بیشتر باشد سهم ۱۰ درصدی صنعت نفت بیانگر مقدار ثروت بیشتری خواهد بود. به همین دلیل صنعت پتروشیمی به عنوان زائدهٔ بخش نفت به گونه‌ای عمل می‌کند که صنایع عقب‌مانده که کار زندهٔ بیشتری را به حرکت می‌اندازند پیوسته گسترش یابند. با افزایش حجم بخش‌های کاربر لاجرم حجم اضافه‌ارزش اجتماعی رشد می‌کند و جریان انتقال خام ارزش به بخش نفت تقویت می‌شود.

منحنی توزیع همگن سود در نمودار ۱۱-٤ بر اساس موجودی سرمایهٔ حوزه‌های مختلف تولید ترسیم شده است و شکی نیست که حتی خود منحنی توزیع همگن نیز مرده‌ریگ ۵

دهه انباشت امپریالیستی است. در حقیقت بایستی تمامی صنایع ترکیب‌پایین (یعنی تمامی صنایع روی نمودار تا پیش از صنعت چوب) در این منحنی با جریان منفی انتقال ارزش تشخص می‌یافتند و کار انجام‌شدهٔ آن‌ها به انکشاف سرمایه‌دارانهٔ صنایع پیشرفته‌تر اختصاص می‌یافت. اما طی ۵ دههٔ گذشته موجودی سرمایهٔ بخش‌های عقب‌مانده چنان تقویت شده است که حتی با فرض توزیع همگن سود در بازار رقابتی کامل باز هم کار اجتماعاً انجام‌شده نمی‌تواند از بخش عقب‌مانده خارج شود و به تراکم سرمایهٔ اجتماعی اختصاص پیدا کند. زیرا مجموع حجم سرمایهٔ بنگاه‌های عقب‌افتاده چنان گزاف است که حتی در فقدان حمایت‌های سرمایه‌های انحصاری و در شرایط رقابت کامل باز هم می‌تواند سود خوبی جذب نماید. بنابراین حتی بازار آزاد نولیبرالی نیز نمی‌تواند گندیدگی مناسبات توزیع سرمایه‌داری را درمان کند و طبق معمول نوشداروی تقلبی «رقابت کامل» دوای هیچ دردی نیست. پس بهتر است بازاریاب‌های نولیبرالیسم دست از لفاظی‌های شبه‌علمی بردارند و آب حیات افسانه‌ای‌شان را با شرمندگی ته کشکول خرافات‌شان پنهان کنند.

همانطور که در ادامه خواهیم دید وضعیت نمونه‌وار صنعت تقریباً بر کل بخش‌های بارآور اقتصاد ایران حاکم است. وضعیت موجود گواهی می‌دهد که رشد نیروهای بارآور تحت مناسبات امپریالیستی بسیار ناموزون‌تر از «عصر گسترش» انجام می‌گیرد. در حالیکه پیشرفته‌ترین بخش‌ها به جدیدترین ماشین‌آلات مجهز می‌شوند، سایر بخش‌ها عقب‌گرد می‌کنند. نیروهای مولد اجتماعی با گرفتارشدن در چنبرهٔ توسعهٔ الحاقی (مناسبات بخش اصلی–بخش متمم) دچار انسداد شده‌اند و بخش‌های عقب‌مانده آزادانه به رشد و گسترش خویش ادامه می‌دهند.

توضیحات

۱ محمد رحمان‌زادهٔ هروی. نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران. ص ۱٤۸

بر مدار بحران

۱۲–۱) افسانهٔ رکود تورمی

تاکنون منحنی کالاها را بر اساس قیمت ثابت ۱۳۸۳ بررسی کردیم و دیدیم حرکات آن با سقوط‌ها و عروج‌های ادواری روبرو بود. اما برای بررسی چرخه‌های کسب‌وکار که مهم‌ترین مشخصهٔ آن قیمت کالاهاست باید به قیمت‌های جاری استناد کرد. واضح است که به دلیل وجود تورم تازنده در اکثر سال‌ها قیمت ریالی کالاها به جای حرکات سینوسی دائماً سیری صعودی دارد. دوره‌هایی که ما از آن با عنوان سقوط قیمت یاد کردیم در زندگی واقعی خلق ایران به شکل افزایش سرسام‌آور قیمت کالاها نمایان شده‌اند. جدول ۱۲–۱ شاخص قیمت کالاها را به ریال (با فرض سال ۱۳۵۰ به عنوان سال پایه) بیان می‌کند.

سیر صعودی قیمت کالاها در این جدول آشکار است و درک آن نیازی به رسم نمودار ندارد. ملاحظه می‌کنید شاخص بهای کالاها از ۱ واحد در سال ۱۳۵۰ به تقریباً ۳ هزار واحد در سال ۱۳۹۶ رسیده است. همانطور که در سرفصل نظریهٔ ارزش دیدیم چنین تورم تازنده‌ای ناشی از وضعیت اضافه‌تولید اجتماعی است که به موجب آن انبوهی از تولیدات به صادرات اختصاص می‌یابند و سود انحصاریِ بورژوا–امپریالیست‌ها به صورت تورم داخلی بر سر خلق زحمت‌کش آوار می‌شود.

جدول ۱۲-۱: نرخ تورم و شاخص ریالی قیمت کالاها طی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۶

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
الف	–	۶.۳	۱۱.۲	۱۵.۵	۹.۹	۱۶.۶	۲۵.۱	۱۰.۰	۱۱.۴	۲۳.۵
ب	۱	۱.۶	۱.۸	۲.۱	۲.۳	۲.۷	۳.۴	۳.۷	۴.۱	۵.۱
الف	۲۲.۸	۱۹.۲	۱۴.۸	۱۰.۴	۶.۹	۲۳.۷	۲۷.۷	۲۸.۹	۱۷.۴	۹.۰
ب	۶.۲	۷.۴	۸.۵	۹.۴	۱۰.۱	۱۲.۵	۱۵.۹	۲۰.۵	۲۴.۱	۲۶.۲
الف	۲۰.۷	۲۴.۴	۲۲.۹	۳۵.۲	۴۹.۴	۲۳.۲	۱۷.۳	۱۸.۱	۲۰.۱	۱۲.۶
ب	۳۱.۷	۳۹.۴	۴۸.۴	۶۵.۵	۹۷.۸	۱۲۰.۵	۱۴۱.۴	۱۶۷.۰	۲۰۰.۵	۲۲۵.۸
الف	۱۱.۴	۱۵.۸	۱۵.۶	۱۵.۲	۱۰.۴	۱۱.۹	۱۸.۴	۲۵.۴	۱۰.۸	۱۲.۴
ب	۲۵۱.۵	۲۹۱.۳	۳۳۶.۷	۳۸۷.۹	۴۲۸.۲	۴۷۹.۲	۵۶۷.۳	۷۱۱.۴	۷۷۸.۳	۸۸۶.۰
الف	۲۱.۵	۳۰.۵	۳۴.۷	۱۵.۶	۱۱.۹	۹.۰	۹.۶	الف: نرخ تورم		
ب	۱۰۷۶.۵	۱۴۰۴.۹	۱۸۹۲.۴	۲۱۸۷.۶	۲۴۴۷.۹	۲۶۶۸.۲	۲۹۲۴.۳	ب: شاخص قیمت		

مأخذ: بانک مرکزی. جداول سری‌های زمانی اقتصاد ایران.

اقتصاددانان ابتذال‌گرا میل وافری دارند در سطح ظاهری واقعیت باقی بمانند تا با تکیه بر همین روابط تصادفی بتوانند تناقضات سرمایه را در قالب مفهوم «رکود تورمی» یا «استگفلیشن» محو کنند. این مفهوم‌پردازی که ظاهراً پیوندهای تنگاتنگی با واقعیت‌های اقتصادی دار نهایتاً جز یک ایدئولوژی کاذب در خدمت منافع طبقاتی هیچ نیست.

مکاتب گوناگون بورژوایی ایده‌های ضدونقیضی دربارهٔ پدیدهٔ توهمی «استگفلیشن» ارائه می‌دهند. طرفداران بازار رقابتی از کمبود مواد خام می‌نالند (که گویا از یکسو فاکتوری‌ها را به تعطیلی می‌کشاند و از سوی دیگر قیمت‌ها را بالا می‌برد) و بلافاصله خواهان آزادی تجارت برای حل مشکل «رکود تورمی» می‌شوند. در سمت مقابل‌شان طرفداران نهادگرایی هستند که از اتکای اقتصاد کشور به فروش مواد خام گله دارند (که

گویا از یک سو سد راه گسترش مشاغل است و از دیگر سو به خاطر ارزان‌فروشی و خام‌فروشی به کاهش ارزش پول دامن می‌زند) و بلافاصله خواهان منع تجارت آزاد جهت حمایت از سرمایه‌داران صنعتی داخلی برای حل‌وفصل «رکود تورمی» می‌شوند. بس است! در بحث‌های قبلی راجع به زنجیرهٔ تولید پوشاک دیدیم کل این مجادلهٔ بی‌سروته صرفاً انعکاس رقابت میان قطب‌های امپریالیستی بین‌المللی است و هیچ دردی را از خلق درمان نمی‌کند. پس دیگر لازم نیست سر خود را با گوش دادن به دعواهای زرگری درد بیاوریم. کافی است یادمان باشد «وقتی دو دزد یقهٔ هم را می‌گیرند انسان باشرف جایگاه واقعی خود را پیدا می‌کند.»

«رکود تورمی» اگرچه مفهومی مطلقاً بی‌معنی است اما منافع طبقاتی خاصی را به همراه دارد و به همین خاطر همه جا جار زده می‌شود. همانطور که «بیمار خیالی» مولیر نهایتاً جیب «پزشک قلابی» را پر می‌کرد «رکود تورمی» نیز به طبقهٔ حاکم امکان می‌دهد: اولاً سطح معیشت پرولتاریا را به منظور کاهش تقاضای مؤثر و کنترل تورم (کذا) پایین بیاورند. ثانیاً نرخ بهره را افزایش دهند تا دارندگان پول ترغیب شوند دارایی‌شان را به بانک‌ها بسپارند و به این ترتیب در «کاهش حجم نقدینگی» مشارکت کنند (کذا). ثالثاً فاکتوری‌های بزرگ را از مالیات معاف کنند تا تولید افزایش بیابد و رونق اقتصادی به بار بنشیند (کذا). اگر چه مولیر جزو نوابغ نمایشنامه‌نویسی بود اما حتی او هم نتوانست این‌چنین درمانگر شیاد و این‌چنین مرض قلابی‌ای را شخصیت‌پردازی کند.

واژهٔ «رکود تورمی» نخستین بار در دههٔ ۱۹۷۰ با تبلیغات بی‌امان مجلهٔ اکونومیست ورد زبان بورژواها شد. اکونومیست با آب و تاب فراوان نوشت: «این پدیدهٔ کاملاً نوینی است

که هیچ یک از اقتصاددانان حتی فکرش را هم نمی‌کردند». بیایید بپرسیم چرا فکرش را نمی‌کردند؟ پاسخ ساده است. زیرا حتی مبتذل‌ترین اقتصاددان قبلی (مثلاً ویلیام پتی) جرأت نداشتند تا این حد حماقت از خود نشان دهند. ماجرای ابلهانهٔ استگفلیشن خیلی ساده است: تا پیش از دههٔ ۱۹٤۰ پول کاغذی هر کشور نمادی از یک مقدار مشخص طلا به شمار می‌رفت. طی قرارداد بین‌المللی برتون‌وودز (۱۹٤۵) کشورهای سرمایه‌داری توافق کردند پول ملی هر کشور بیانگر مقدار مشخصی دلار باشد و آمریکا نیز تعهد داد در ازای هر ۳۵ دلار یک اونس طلا به کشورهای متقاضی بپردازد. به این ترتیب تا دههٔ ۱۹۷۰ هنوز پول‌های ملی کشورهای مختلف بیانگر مقدار مشخصی پول واقعی (طلا) بود و از این رو اضافه‌تولید و رکود به روشنی و بی‌هیچ پیچیدگی به ترتیب با تورم مثبت و تورم منفی بازشناخته می‌شد. پس از آنکه ایالات متحده در پی افتضاحات جنگ ویتنام (دههٔ ۱۹٦۰) به تنگناهای مالی افتاد ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور وقت آمریکا در سال ۱۹۷۱ به سبک معمول یانکی‌ها زیر قرارداد برتون‌وودز زد و ارزش دلار را نسبت به طلا کاهش داد تا بتواند کسری بودجه را برطرف نماید. این اقدام در اقتصاد جهانی با عنوان «شوک ویلسون» شناخته می‌شود. از این دوران به بعد دیگر پول ملی هیچ یک از کشورهای سرمایه‌داری برابر با مقدار مشخصی طلا نیست و به اصطلاح «نرخ شناور» دارد. و دقیقاً در سال ۱۹۷۱ بود که مجلهٔ وزین اکونومیست با استناد به قیمت‌های شناور توانست برای نخستین بار سکهٔ «استگفلیشن» را ضرب بزند. و هنوز که هنوز است سکهٔ تقلبی «رکود تورمی» به عنوان هم‌ارز «استگفلیشن» میان جناح‌های مختلف بورژوازی ایران (از مجلس‌نشین‌ها بگیر تا لس‌آنجلس‌نشین‌ها) دست به دست می‌شود؛ اگرچه دیگر رابطهٔ هم‌ارزیِ مشخصی میان ریال و دلار وجود ندارد. اما اگر

نخواهیم خودمان و دیگران را بفریبیم برای تحقیق در مورد قیمت‌های جاری نباید آن را با معیاری بی‌ثبات و شناور بسنجیم؛ درست همانطور که نباید عرض و طول یک اتاق را با استفاده از کش یا فنر اندازه بگیریم. زیرا اگر فنر را کش بیاورید اندازهٔ اتاق به شکلی عجیب و فهم‌ناپذیر آب می‌رود و اگر فنر را جمع کنید اندازهٔ اتاق کش می‌آید. حتی خرفت‌ترین انسان‌ها هم دست به چنین خریتی نمی‌زنند. با درجه‌ای از هوش و ذکاوت متوسط و حتی زیرمتوسط هم می‌توان فهمید که طول و عرض واقعی اتاق بر خلاف ادعای تحلیل‌گران متقلب و اقتصاددانان پرطمطراق به هیچ وجه کاهش نیافته است و «رکود تورمی» حادث نگشته؛ بلکه این خود مقیاس اندازه‌گیری است که یک بار کش آمده و یک بار فشرده شده.

برای سنجش قیمت کالاها در چارچوب یک اقتصاد ملی باید به یک معیار باثبات استناد کرد. این معیار باثبات اندوخته‌های بانک مرکزی است که نقش پشتوانهٔ ریال را ایفا می‌کند. به موجب قانون پولی و بانکی سال ۱۳۳۹ (۱۹٦۰) تقریباً ٤۰ درصد پشتوانهٔ اسکناس‌های چاپ‌شده را طلا و مابقی را اوراق بهادار تشکیل می‌داد. قانون پولی و بانکی مصوب ۱۳۵۱ (۱۹۷۲) استفاده از دلار را جایز شمرد و ۲۵ درصد از اندوخته‌های پشتوانه‌ای بانک مرکزی به دلار تبدیل شد. از آن زمان تا خود امروز دلارهای ایالات متحدهٔ آمریکا نقش هر دم فزاینده‌ای را به عنوان پشتوانهٔ ریال جمهوری اسلامی ایران ایفا کرده‌اند. بنابراین نخستین سنجهٔ تغییر قیمت کالاهای ایرانی چیزی جز دلار نیست. البته در نهایت باید از طلای واقعی به عنوان معیار ثابت قیمت‌ها استفاده کرد و این را سنجید که قیمت یک کالا برابر با چند گرم طلا بوده است، زیرا از یک‌سود خود دلار نیز بر اساس سیستم شناور سامان یافته

است و از سوی دیگر پیکر مادی طلا چیزی جز تجسد کار مجرد اجتماعی نیست. اما باید توجه داشت که «طلا به عنوان پول جهانی» چنین نقشی را ایفا می‌کند نه «طلا به عنوان وسیلهٔ زراندوزی». از این رو باید در ابتدا نرخ هم‌ارزی ریال و دلار و سپس قیمت جهانی طلا را در محاسبات‌مان وارد کنیم. آن هم نه فقط به خاطر پشتوانه‌های ارزی بانک مرکزی بلکه بیشتر به این دلیل که ۹۵ درصد از درآمدهای بخش نفت (به عنوان نقطه ثقل منحنی قیمت‌ها) به شکل ارز خارجی و مخصوصاً دلار وصول می‌شود.

جدول ۱۲-۲: نرخ دلار و نرخ جهانی طلا طی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۶ (ریال و دلار)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰۵	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
الف	۷٦	٦۹	٦۸	٦۸	٦۸	۷۱	۷۱	۱۰۰	۱٤۱	۲۰۰
ب	۵۸.۲	۹۷.۱	۱۵۸.۸	۱٦۰.۹	۱۲٤.۸	۱٤۷.۸	۱۹۳.٦	۳۰۷.۱	٦۱٤.۸	٤۵۹.۲
الف	۲۷۰	۳۵۰	٤۵۰	۵۸۰	٦۱٤	۷٤۲	۹۹۱	۹٦٦	۱۲۰۷	۱٤۱۲
ب	۳۷٦.۱	٤۲۳.۷	۳٦۰.۷	۳۱۷.٤	۳٦۸.۲	٤٤٦.۸	٤۳٦.۸	۳۸۱.۳	۳۸۳.۷	۳٦۲.۳
الف	۱٤۲۰	۱٤۹۸	۱۸۰٦	۲٦۳۵	٤۰۳٦	٤٤٤٦	٤۷۸۲	٦٤٦۸	۸٦۳٤	۸۱۳۱
ب	۳٤۳.۹	۳٦۰.۱	۳۸٤.۲	۳۸٤.۱	۳۸۷.۷	۳۳۱.۰	۲۹٤.۱	۲۷۸.۹	۲۷۹.۳	۲۷۱.۲
الف	۷۹۲۵	۷۹۹۱	۸۳۲۳	۸۷٤۷	۹۰٤۲	۹۲۲٦	۹۳۵۷	۹٦٦۷	۹۹۷۹	۱۰٦۰۱
ب	۳۱۰.۱	۳٦۳.۸	٤۰۹.۵	٤٤۵.۰	٦۰٤.۳	٦۹٦.٤	۸۷۲.٤	۹۷۳.۷	۱۲۲٦.۷	۱۵۷۳.۲
الف	۱۳۵٦۸	۲٦۰۵۹	۳۱۸۳۹	۳۲۸۰۱	۳٤۵۰۱	۳٦٤٤۰	٤۰٤۵۳		الف: نرخ دلار (به ریال)	
ب	۱٦٦۸.۹	۱٤۰۹.۵	۱۲٦٦.۱	۱۱۵۸.۹	۱۲۵۱.۹	۱۲٦۰.٤	۱۲٦۸.۹		ب: نرخ طلا (به دلار)	

مأخذ: دلار بر اساس سری‌های زمانی بانک مرکزی و طلا بر اساس بانک جهانی.

نرخ تورم ریالی و شاخص قیمت‌ها پیشتر در جدول ۱۲-۱ ارائه شد. اکنون می‌توانیم این دو شاخص را ابتدا با دلار و سپس با معیار پول واقعی (طلای جهانی) اندازه بگیریم.

جدول ١٢–٣: شاخص قیمت‌ها و نرخ تورم بر مبنای دلار

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
الف	١٣.٢	٢٣.٢	٢٦.٥	٣٠.٩	٣٣.٨	٣٨.٠	٤٧.٩	٣٧.٠	٢٩.١	٢٥.٥
ب	–	٧٥.٨	١٤.٢	١٦.٦	٩.٣	١٢.٤	٢٦.١	-٢٢.٨	-٢١.٤	-١٢.٤
الف	٢٣.٠	٢١.١	١٨.٩	١٦.٢	١٦.٤	١٦.٨	١٦.٠	٢١.٢	٢٠.٠	١٨.٦
ب	-٩.٨	-٨.٣	-١٠.٤	-١٤.٣	١.٢	٢.٤	-٤.٨	٣٢.٥	-٥.٧	-٧.٠
الف	٢٢.٣	٢٦.٣	٢٦.٨	٢٤.٩	٢٤.٢	٢٧.١	٢٩.٦	٢٥.٨	٢٣.٢	٢٧.٨
ب	١٩.٩	١٧.٩	١.٩	-٧.١	-٢.٨	١٢.٠	٩.٢	-١٢.٨	-١٠.١	١٩.٨
الف	٣١.٧	٣٦.٥	٤٠.٥	٤٤.٣	٤٧.٤	٥١.٩	٦٠.٦	٧٣.٦	٧٨.٠	٨٣.٦
ب	١٤.٠	١٥.١	١١.٠	٩.٤	٧.٠	٩.٥	١٦.٨	٢١.٥	٦.٠	٧.٢
الف	٧٩.٣	٥٣.٩	٥٩.٤	٦٦.٧	٧١.٠	٧٣.٢	٧٢.٢	الف: شاخص قیمت‌ها		
ب	-٥.١	-٣٢.٠	١٠.٢	١٢.٣	٦.٤	٣.١	-١.٤	ب: نرخ تورم		

محاسبات بر اساس جداول ١٢–١ و ١٢–٢.

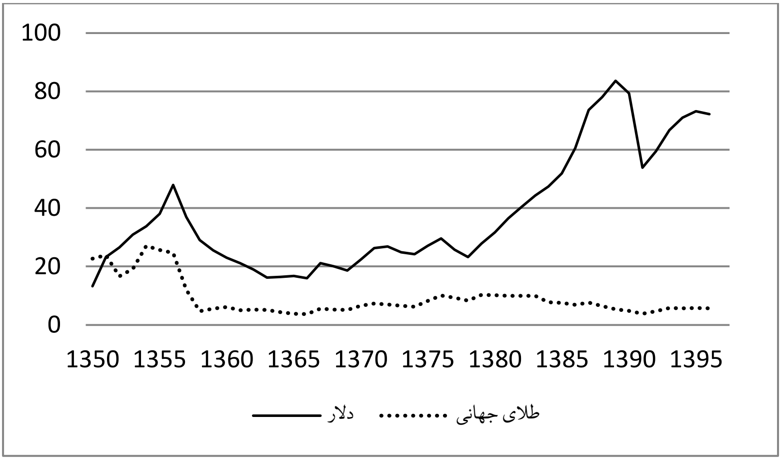
جدول ١٢–٤: شاخص قیمت‌ها و نرخ تورم بر مبنای طلای جهانی (گرم و درصد)

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
الف	٢٢.٧	٢٣.٩	١٦.٧	١٩.٢	٢٧.١	٢٥.٧	٢٤.٧	١٢.٠	٤.٧	٥.٦
ب	–	٥.٢	-٣٠.١	١٥.٠	٤١.١	-٥.٢	-٣.٩	-٥١.٤	-٦٠.٨	١٩.١
الف	٦.١	٥.٠	٥.٢	٥.١	٤.٤	٣.٨	٣.٧	٥.٦	٥.٢	٥.١
ب	٨.٩	-١٨.٠	٤.٠	-١.٩	-١٣.٧	-١٣.٦	-٢.٦	٥١.٤	-٧.١	-١.٩
الف	٦.٥	٧.٣	٧.٠	٦.٥	٦.٢	٨.٢	١٠.١	٩.٣	٨.٣	١٠.٣
ب	٢٧.٥	١٢.٣	-٤.١	-٧.١	-٤.٦	٣٢.٢	٢٣.٢	-٧.٩	-١٠.٨	٢٤.١
الف	١٠.٢	١٠.٠	٩.٩	١٠.٠	٧.٨	٧.٥	٦.٩	٧.٦	٦.٤	٥.٣
ب	-٠.١	-٠.٢	-٠.١	٠.١	-٢٢.٠	-٣.٨	-٨.٠	١٠.١	-١٥.٨	-١٧.٢
الف	٤.٨	٣.٨	٤.٧	٥.٨	٥.٧	٥.٨	٥.٧	الف: شاخص قیمت‌ها		
ب	-٩.٤	-٢٠.٨	٢٣.٧	٢٣.٤	-١.٧	١.٨	-١.٧	ب: نرخ تورم		

محاسبات بر اساس جداول ١٢–١ و ١٢–٢ و ١٢–٣.

طبق روال معمول داده‌های فوق را در نمودارها منعکس می‌کنیم. نمودار ۱۲-۱ شاخص بهای کالاها بر دو مبنای دلار و طلای جهانی نشان می‌دهد.

نمودار ۱۲-۱: شاخص قیمت کالاها با معیار طلای جهانی و دلار طی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۶



ملاحظه می‌کنید دو منحنی اولاً هیچ شباهتی به صعود دائمی قیمت‌های ریالی ندارند و ثانیاً حرکات خودشان هم سرتاپا متفاوت است. این تفاوت‌ها به لحاظ مناسبات طبقاتی بسیار مهم‌اند و نباید سرسری از کنارشان گذشت.

حرکات چرخهٔ کسب‌وکار به روشنی در شاخص دلاری قیمت‌ها آشکار است. تا سال ۱۳۵۶ قیمت کالا پیوسته افزایش می‌یابد و به ٤۸ دلار می‌رسد. این دوران بیانگر تولید بیش از حد است و افزایش قیمت‌های کالاهای ایرانی بر دلاردارها آشکار می‌شود. سپس قیمت کالا تا سال ۱۳٦٦ سقوط می‌کند و به ۱٦ دلار می‌رسد. این سال‌ها معرف

دوران کسادی و رکود هستند که طی آن بسیاری از سرمایه‌های خرد و متوسط با ورشکستگی از چرخهٔ بازتولید خارج می‌شوند؛ البته باز هم فقط دلاردارها هستند که ارزان شدن کالاهای ایرانی را تجربه می‌کنند. پس از آن قیمت کالا پیوسته نوسان می‌یابد اما روند کلی آن صعودی است به گونه‌ای که در سال ۱۳۷۸ به ۲۳ دلار می‌رسد. این دوران معرف فعالیت متوسط است. از ۱۳۷۹–۱۳۸۹ قیمت کالا افزایش می‌یابد تا در نهایت به ۸٤ دلار برسد. این سال‌ها معرف دوران رونق و اضافه‌تولید است. از ۱۳۸۹ قیمت کالاها بار دیگر دچار نزول و صعود می‌شود و باز هم فقط دلاردارها این نوسانات را احساس می‌کنند. این سال‌ها بیانگر دوران کسادی و تلاش برای حفظ رونق ظاهری با استفاده از سیاست‌های مالی و پولی است. البته تجربهٔ سال‌های بعد نشان داد توان سیاست‌گذاری دولت در برابر قانون ارزش چندان زیاد نیست و دوران کسادی طبق قانونی تخطی‌ناپذیر به رکود می‌انجامد: تشکیل سودهای فوق‌العاده و سرمایه‌گذاری مجدد آن‌ها در تولید باید با نابودی و ارزش‌کاهی بخشی دیگر از سرمایه‌های بارآور جبران شود. سیاست‌های مالی و پولی دولت برای حفظ رونق ظاهری و جلوگیری از کاهش قیمت‌ها فقط باعث می‌شود سقوط بعدی بسیار شدیدتر باشد و به قول انگلس مسائلی که روی هم انباشته می‌شوند فقط از طریق یک جنگ بزرگ قابل حل باشند.

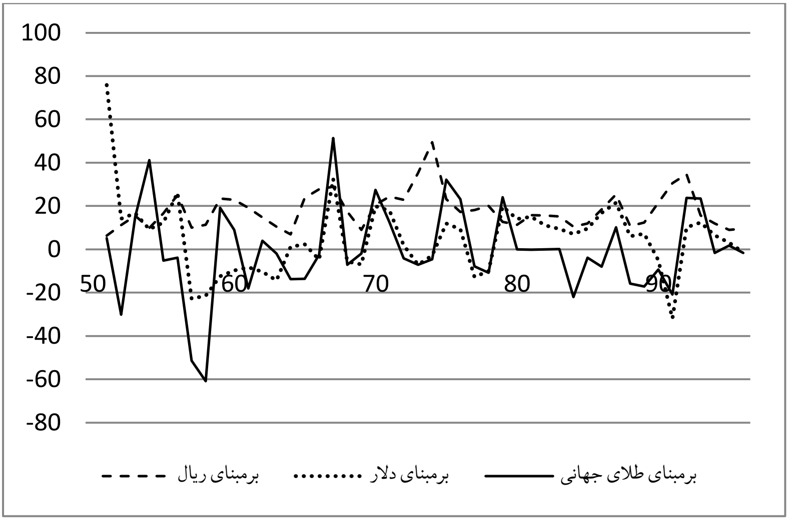
همانطور که توضیح دادم خلق ایران به هیچ وجه ارزان شدن کالاها را تجربه نمی‌کنند. فقط کشورهای امپریالیستی‌اند که در دوره‌های رکود و کسادی می‌توانند کالاهای ایرانی را با نرخ‌های بسیار نازل‌تر خریداری کنند و به این ترتیب تبعات ناگوار ارزش‌کاهی سرمایه را بر خلق‌مان ایران سرشکن کنند. مادامی که پشتوانهٔ پولی ایران

یکی از ارزهای امپریالیستی است اقتصاد کشورمان به مثابهٔ سپربلای سرمایه‌داری ایالات متحدهٔ آمریکا عمل خواهد کرد. البته ناگفته نماند که بورژوازی بزرگ داخلی نیز (که انحصار دلار را در داخل کشور در دست دارد) می‌تواند در دوران رکود از طریق صادرات و واردات به فوق‌سودهای هنگفتی برسد. همان‌طور که در فصل قبل دیدیم دوران رکود ملی برای بورژوازی بزرگ و سرمایهٔ انحصاری عملاً در حکم رونق و «جهش تولید» است. اما در سویِ مقابلِ بورژوازی بزرگ و امپریالیسم کل خلق زحمت‌کش ایران قرار دارند که در تمامی سال‌ها فقط تورم تازنده را تجربه کرده‌اند. آنان برخلاف دلاردارها هیچ تجربه‌ای از ارزان‌شدن کالاهای داخلی ندارند.

در مورد سایر کشورهای خارجی (کشورهای غیرامپریالیستی) چه؟ منحنی شاخص قیمت‌ها بر مبنای طلای جهانی نشان می‌دهد آنان نیز نمی‌توانند به مدد چرخه‌های سرمایه‌داری ایران به سودهای فوق‌امپریالیستیِ هنگفتی برسند زیرا آنان شاخص طلای جهانی را تجربه می‌کنند و می‌بینید که این شاخص سیری تقریباً یکنواخت دارد. فقط در جریان یک فروپاشی سرتاسری (همچون اواخر دههٔ ۱۳۵۰) است که کشورهای غیرسرمایه‌داری می‌توانند تغییر نسبت‌های ارزشی ایران را به نحو ملموسی تجربه کنند. این وضعیت نشان می‌دهد استفاده از اصطلاحات نادرست «جهانی‌سازی سرمایه» یا «بین‌المللی‌شدن سرمایه» به جای مفهوم دقیق «امپریالیسم» تا چه حد گمراه کننده است. همانطور که می‌بینید مناسبات خاص امپریالیستی اساساً از مبادلات عام بین‌المللی متمایزند و تفاوتی کیفی میان‌شان به چشم می‌خورد: مبادلهٔ خاص امپریالیستی به تشدید قطب‌بندی طبقاتی می‌انجامد ولی مبادلهٔ عام بین‌المللی چنین

نیست. اینکه قطبی‌شدن امپریالیستی را با سایر مناسبات بین‌المللی یکسان بیانگاریم رویکردی عمیقاً ضدپرولتری است. بگذریم. داده‌های مربوط به تورم در نمودار ۱۲–۲ منعکس می‌شوند. در این نمودار می‌بینید نرخ تورم دلاری گاهی از نرخِ تورم طلایی و گاهی از نرخ تورم ریالی تبعیت می‌کند. علاوه بر این در اکثر سال‌ها تورم طلایی یا دلاری منفی به شکل تورم ریالی مثبت بر خلق ایران پدیدار می‌شود.

نمودار ۱۲–۲: تغییرات نرخ تورم طی سال‌های ۱۳۵۰–۱۳۹۶ (درصد)



پرسش این است که چرا کاهش قیمت‌های حقیقی و تورم منفی در زندگی ملموس و مشاهده‌پذیر (یا به قول اصحاب علوم اجتماعی در تجربهٔ زیسته) به صورت افزایش قیمت‌ها و تورم تازنده پدیدار می‌گردد؟ برای پاسخ دادن به این پرسش باید بار دیگر به

مناسبات بنیادین ارزش بازگردیم. فرض می‌کنیم برای تولید یک واحد کالا ۱۰ واحد کار میانگین اجتماعی انجام می‌گیرد. بنابراین جامعه برای به دست آوردن کالای مربوطه ۱۰ واحد ارزش پرداخته است. اما با بروز تورم منفی ۲۰ درصدی[٥] قیمت کالا فقط با ۸ واحد ارزش برابر می‌شود. در واقع جامعه برای خرید ۸ واحد ارزش ۱۰ واحد کار اجتماعی پرداخته و کالای مربوط را گران‌تر خریده است. در نتیجه نرخ تورم تجربه‌شدهٔ خلق به جای آن که منفی ۲۰ درصد باشد مثبت ۲۰ درصد است.

در سال ۱۳٦۰ با سقوط قیمت به زیر ارزش جامعه برای دریافت کالاهایی به قیمت تقریباً ۱ میلیون میلیارد ریال ناچار شده است تقریباً ۱.۲ میلیون میلیارد ارزش (کار منعقدشده) بپردازد. در سال ۱۳٦۷ که قیمت‌ها بار دیگر به زیر ارزش نزول می‌کنند جامعه برای دریافت کالاهایی به قیمت ۹۳۰ هزار میلیارد ریال تقریباً ۱.۱ میلیون میلیارد ریال ارزش (کار منعقدشده) می‌پردازد. در هر دو مورد قیمت کالاها کاهش یافته ولی جامعه کار بیشتری را در ازایشان پرداخته و در نتیجه تجربهٔ زیسته حاکی از تورم مثبت است. هیچ چیز عجیبی در کل این مناسبات وجود ندارد.

اما چرا در دوره‌های فعالیت متوسط و رونق و اضافه‌تولید باز هم نرخ تورم تجربه‌شده مثبت است ؟ برای مثال در سال ۱۳۸۵ جامعه برای دریافت ۲.۲ میلیون میلیارد ریال کالا فقط ۲ میلیون میلیارد ریال پول پرداخته است اما نرخ تورم تجربه شده و نرخ تورم حقیقی هر دو مثبت ۹.۵ درصد بوده‌اند. برای فهم این پدیده باید توجه داشت که دورهٔ اضافه‌تولید با ورود گستردهٔ سرمایه‌های ترکیب‌پایین به بازار همراه است. بنابراین برخلاف آنچه به نظر می‌رسد این دوره دورهٔ وفور نیست بلکه به دلیل گسترش مقیاس

تولید و افزایش هنگفت تقاضای مواد خام و ماشین‌آلات لاجرم دورۀ کمبود نسبی است. از این‌رو در دورۀ اضافه‌تولید حرکت قیمت‌های بازار به سمت تولیدکنندگانی است که ابزارهای عقب‌مانده و بارآوری پایین دارند و زمان تولیدشان خیلی بیشتر از زمان میانگین اجتماعی است. بدین معنا جامعه باز هم ناچار می‌شود برای دریافت مقدار مشخصی ارزش° کار بیشتری بپردازد و از این رو تورم واقعی و تورم تجربه‌شده در زندگی خلق هر دو مثبت‌اند. همه چیز همانطور است که باید بر طبق نظریۀ ارزش–کار باشد: قانون کورِ میانگین‌های اجتماعی° تمام اجزای نظام سرمایه را با جبران‌های متقابل به تعادل می‌رساند.

۱۲–۲) نزول نرخ سود

مطالعات‌مان نشان داد که ذات بحران چیزی نیست جز تضاد میان هدف محدود سرمایه‌داری (افزایش ارزش خودارزش‌افزا) با وسایل کسب این هدف (انکشاف نامحدود نیروهای بارآور). همچنین دیدیم که بحران مزبور دو تجلی اساسی دارد: یکی تشکیل مازاد نسبی جمعیت در کنار مازاد مطلق سرمایه و دیگری نزول نرخ سود. مورد اول موضوع قانون عام انباشت سرمایه است و در بخش‌های بعدی مطالعه خواهد شد. در این بخش مطالعۀ خود را به نزول نرخ سود محدود می‌کنم؛ البته با قید این تذکر که تقلیل بحران سرمایه‌داری به نزول نرخ سود در واقع حاکی از یک کژفهمی عمیق دربارۀ موضوع است. درست همانطور که نازک‌شدن هلال ماه صرفاً تجلی حرکات زمین و قمرش در منظومۀ شمسی است به همین ترتیب نزول نرخ سود نیز با خودِ بحران یکی نیست؛ بلکه صرفاً یکی از تجلیات آن است.

دیدیم که نرخ سود با تقسیم ارزش اضافی بر مقدار کل سرمایهٔ اجتماعی به دست می‌آید. واضح است که ارزش اضافی در هر سال طبق منحنی ارزش تعیین می‌شود نه طبق منحنی قیمت کالاها. بنابراین برای به دست آوردن ارزش اضافی باید سرمایهٔ متغیر را از ارزش نوپدید کسر کنیم. مقدار ارزش اضافی تصرف‌شده و ارزش کل سرمایهٔ بارآور در هر سال بر اساس داده‌های پیشین محاسبه شده و در جداول ۱۲–۵ و ۱۲–۶ قید می‌شود.

جدول ۱۲–۵: مقدار ارزش اضافی از ۱۳۵۰ تا ۱۳۹۵ به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزار میلیارد ریال)

۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
۶۱۲.۶	۶۱۲.۰	۶۲۴.۶	۶۴۹.۳	۶۴۹.۶	۶۸۵.۶	۷۱۱.۷	۷۰۷.۹	۶۵۱.۱	۶۶۶.۳
۶۹۳.۱	۷۱۶.۴	۷۶۰.۰	۷۷۰.۹	۷۶۶.۶	۷۸۲.۹	۸۰۶.۰	۸۲۵.۳	۸۷۵.۱	۹۰۲.۱
۹۰۹.۷	۹۱۴.۸	۹۲۷.۲	۹۳۲.۳	۹۶۶.۹	۹۹۹.۵	۱۰۲۱.۴	۱۰۳۸.۴	۱۰۸۸.۱	۱۱۲۰.۷
۱۱۳۴.۳	۱۱۸۹.۵	۱۲۰۷.۲	۱۲۲۱.۵	۱۲۴۲.۶	۱۲۶۳.۱	۱۲۶۴.۸	۱۲۸۱.۱	۱۲۷۲.۰	۱۲۷۶.۵
۱۳۱۱.۱	۱۳۴۴.۶	۱۳۷۴.۱	۱۳۶۶.۸	۱۳۷۷.۹	۱۴۰۷.۱				

محاسبات بر اساس جداول ۶–۸ و ۱۰–۳

جدول ۱۲–۶: ارزش کل سرمایه بخش‌های بارآور از ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۳ به قیمت ثابت (هزارمیلیاردریال)

۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
–	–	–	۱۰۴۴.۴	۱۳۹۰.۷	۱۶۶۲.۹	۱۸۰۷.۶	۱۷۲۹.۱	۱۶۱۴.۸	۱۶۳۷.۷
۱۵۸۰.۴	۱۴۷۴.۴	۱۶۲۶.۰	۱۵۴۶.۸	۱۴۶۹.۶	۱۴۹۱.۱	۱۳۴۵.۹	۱۲۴۸.۰	۱۲۶۴.۴	۱۳۵۰.۵
۱۵۳۷.۵	۱۵۵۱.۰	۱۵۴۷.۸	۱۴۲۶.۶	۱۴۳۳.۰	۱۵۰۴.۸	۱۵۴۵.۸	۱۶۲۰.۸	۱۶۶۷.۲	۱۸۰۱.۸
۱۹۸۷.۲	۲۱۸۶.۸	۲۳۸۵.۳	۲۶۱۲.۵	۲۷۹۰.۲	۲۹۸۷.۸	۳۱۴۲.۸	۳۲۸۲.۵	۳۴۵۹.۸	۳۶۲۲.۶
۳۶۶۲.۲	۳۵۴۸.۳	۳۵۰۶.۱	۳۵۱۵.۰						

محاسبات بر اساس جداول ۶–۵ و ۶–۸ و ۸–۷.

واضح است که تمام اضافه‌ارزش استخراج‌شده نمی‌تواند به صورت سود در بیاید. بخشی از آن باید به عنوان حقوق کارکنان نامولد پرداخت شود و بخشی از آن باید استهلاک ساختمان‌ها و ماشین‌آلات بخش نامولد را جبران کند و بخش دیگر نیز باید به عنوان اجاره‌بها پرداخت شود و در نهایت بهرهٔ اعتبارات دریافتی هم از محل همین اضافه‌ارزش پرداخت می‌شود. آنچه پس از کسر این مبالغ باقی می‌ماند کل سود بخش‌های بارآور است. با این حال ما در ابتدا هیچ یک از قلم‌های مذکور را از ارزش اضافی کسر نمی‌کنیم: فرض‌مان این است که سرمایهٔ مولد تحت مساعدترین شرایط فعالیت می‌کند و کل ارزش اضافی را به شکل سود دریافت می‌دارد.

از سوی دیگر برای مطالعهٔ تغییرات نرخ سود باید حجم ارزش اضافی بر کل سرمایهٔ اجتماعی تقسیم شود. اما ما در محاسبات‌مان مقدار ارزش اضافی را صرفاً بر کل سرمایهٔ مولد تقسیم می‌کنیم. زیرا قصد داریم نرخ سود را در مطلوب‌ترین شرایط بررسی نماییم. فرض‌مان این است که یک دولت عقلانی سرمایه‌داری در ایران بر سر کار است که طبق دلخواه جامعه‌شناسان مبتذل از رشد سرمایهٔ نامولد ممانعت به عمل آورده و کل هزینه‌های دَوَران را به هزینه‌های حمل‌ونقل تقلیل داده است. در واقع در مطالعهٔ پیش رو فرض کرده‌ایم که یک چنین دولتی با بسیج کردن تمامی ضدگرایش‌ها علیه گرایش نزولی نرخ سود موفق شده است تأثیر آن را در ایران کُند سازد تا سقوط نرخ سود چندان شدید نباشد. بگذارید ببینیم که قانون گرایش نزولی نرخ سود تحت زمام‌داری چنین دولت معقولی چگونه عمل می‌کند؟ نرخ سود آرمانی بر اساس داده‌های فوق در جدول ۱۲–۷ محاسبه شده است.

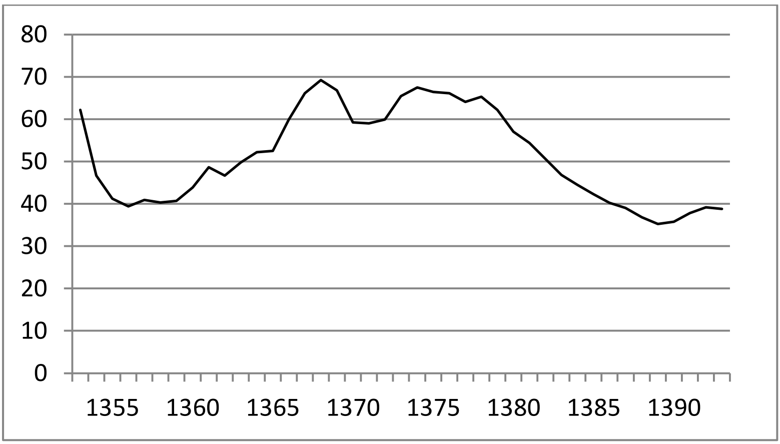
جدول ١٢-٧: تغییرات نرخ سود آرمانی طی سال‌های ١٣٥٣-١٣٩٣ (درصد)

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
٥٠	-	-	-	٦٢.٢	٤٦.٧	٤١.٢	٣٩.٤	٤٠.٩	٤٠.٣	٤٠.٧
٦٠	٤٣.٩	٤٨.٦	٤٦.٧	٤٩.٨	٥٢.٢	٥٢.٥	٥٩.٩	٦٦.١	٦٩.٢	٦٦.٨
٧٠	٥٩.٢	٥٩.٠	٥٩.٩	٦٥.٤	٦٧.٥	٦٦.٤	٦٦.١	٦٤.١	٦٥.٣	٦٢.٢
٨٠	٥٧.٠	٥٤.٤	٥٠.٦	٤٦.٨	٤٤.٥	٤٢.٣	٤٠.٢	٣٩.٠	٣٦.٨	٣٥.٢
٩٠	٣٥.٨	٣٧.٨	٣٩.٢	٣٨.٨						

محاسبات بر اساس جداول ١٢-٥ و ١٢-٦

ملاحظه می‌کنید با وجود بسیج شدن همهٔ ضدگرایش‌ها باز هم نرخ سود همچون «فرود موقرانهٔ برگی خشکیده» از ٦٢ درصد سال ١٣٥٣ به ٣٥ درصد سال ١٣٨٩ کاهش یافته است. برای مطالعهٔ دقیق‌تر داده‌ها را در نمودار ١٢-٣ منعکس می‌کنیم.

نمودار ١٢-٣: نرخ سود آرمانی جامعه طی سال‌های ١٣٥٣-١٣٩٣ (درصد)



نمودار حاکی از آن است که نرخ سود آرمانی در دوره‌های رکود و رونق و اضافه‌تولید کاهش می‌یابد؛ اما در دوره‌های کسادی و فعالیت متوسط به طرز سرسام‌آوری رشد می‌کند. بنابراین برخلاف آنچه می‌گویند بروز رونقْ مدیون بحران‌های قبلی است نه مدیون سیاست عقلانی دولت. همچنین تقصیر پدید آمدن بحران بر گردن خود عصر رونق است که نرخ سود را کاهش می‌دهد. می‌بینید تداوم رونق و اضافه‌تولید در سرتاسر دهۀ ۱۳۸۰ (در نتیجۀ سیاست‌های عقلانی دولت مفرض ما) به این بحران انجامیده که نرخ سود در دهۀ ۱۳۹۰ به کمترین حد ۵۰ ساله رسیده است. چرا که در کل دهۀ ۸۰ حجم ماشین‌آلات تولیدی به طرز چشمگیری افزایش یافته و بنابراین مقدار نسبی کار زنده (و ارزش‌اضافی) رو به نزول رفته و به کسادی و ارزش‌کاهی و ورشکستگی دامن زده است. با در نظر داشتن این منطق به سراغ مطالعۀ تغییرات سرمایۀ پایا می‌رویم.

جدول ۱۲–۸: ارزش ماشین‌آلات و تأسیسات بخش مولد از ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۳ به قیمت ثابت (هزارمیلیاردریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
الف	–	–	–	۳۵۶.۴	۴۴۹.۱	۵۵۴.۵	۶۳۵.۲	۶۵۴.۶	۶۴۶.۲	۶۳۱.۲
ب	–	–	–	۲۲۷.۶	۲۵۸.۶	۳۳۰.۹	۳۸۰.۵	۴۳۹.۰	۴۶۰.۱	۴۷۷.۲
الف	۶۲۴.۴	۶۰۳.۸	۶۱۵.۹	۶۴۴.۷	۶۲۳.۱	۶۷۹.۳	۵۰۴.۴	۴۷۱.۰	۴۶۷.۷	۴۶۱.۴
ب	۴۹۰.۸	۵۰۸.۸	۵۲۴.۶	۵۳۴.۷	۵۳۹.۱	۵۴۷.۲	۵۵۶.۴	۵۵۸.۵	۵۶۱.۲	۵۵۶.۳
الف	۵۱۹.۹	۵۵۹.۹	۵۶۴.۰	۵۵۲.۲	۵۴۰.۰	۵۴۸.۶	۵۷۶.۷	۶۲۰.۳	۶۶۲.۵	۷۱۰.۹
ب	۵۶۹.۳	۵۸۲.۱	۶۱۰.۵	۶۳۳.۴	۶۵۲.۴	۶۷۲.۶	۶۹۳.۰	۷۱۳.۶	۷۴۰.۰	۷۶۷.۲
الف	۸۰۸.۴	۸۹۴.۵	۹۹۵.۶	۱۱۱۴.۶	۱۲۳۱.۷	۱۳۳۰.۸	۱۴۱۸.۴	۱۵۰۹.۸	۱۶۰۱.۰	۱۷۰۰.۷
ب	۷۹۴.۲	۸۳۱.۳	۸۷۰.۶	۹۱۵.۷	۹۷۰.۹	۱۰۲۳.۵	۱۰۷۱.۳	۱۱۲۵.۷	۱۱۸۷.۰	۱۲۳۲.۸
الف	۱۸۰۲.۲	۱۸۰۵.۰	۱۷۹۴.۰	۱۷۸۶.۵		الف: ماشین‌آلات				
ب	۱۲۸۰.۸	۱۲۹۵.۰	۱۳۰۴.۶	۱۳۱۶.۱		ب: ساختمان و تأسیسات				

مأخذ: اداره حساب‌های اقتصادی. موجودی سرمایه در اقتصاد ایران. صص ۸۶–۸۹ و ۹۴–۹۷

بر اساس داده‌های این جدول می‌توان مقدار انباشت خالص سرمایهٔ پایا را تشخیص داد. این مقادیر محاسبه شده و در جدول ۱۲–۹ قید شده‌اند. ارقام منفی در هر سطر بیانگر آن است که نه تنها انباشتی صورت نگرفته است که بخشی از سرمایه‌های پیشین یا نابود شده‌اند یا دست‌کم تن به ارزش‌کاهی داده‌اند. واضح است که این ارقام میانگین به هیچ وجه نمی‌توانند وضعیت دقیق انباشت سرمایه را روشن کنند. زیرا ممکن است که ارزش‌کاهی در بخش کشاورزی با انباشت در بخش صنعت جبران شده باشد. وضعیت دقیق انباشت سرمایه در فصل‌های آتی مطالعه خواهد شد. در اینجا قصدمان صرفاً نیم‌نگاهی به کل اقتصاد است. به این منظور داده‌های جدول ۱۲–۹ در نمودار ۱۲–٤ منعکس می‌شوند.

جدول ۱۲–۹: انباشت ماشین‌آلات و تأسیسات در بخش مولد از ۱۳٥٤ تا ۱۳۹۳ به قیمت ثابت (هزارمیلیارد ریال)

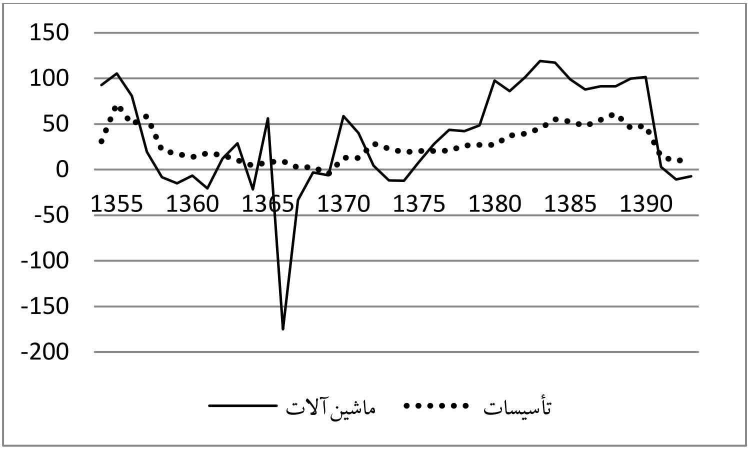
	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰٥	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
الف	–	–	–	۹۲.۷	۱۰٥.٤	۸۰.۷	۱۹.٤	-۸.٤	-۱٥.۰	۹۲.۷
ب	–	–	–	۳۱.۰	۷۲.۳	٤۹.٦	٥۸.٥	۲۱.۱	۱۷.۱	۳۱.۰
الف	-٦.۸	-۲۰.٦	۱۲.۱	۲۸.۸	-۲۱.٦	٥٦.۲	-۱۷٤.۹	-۳۳.٤	-۳.۳	-٦.۳
ب	۱۳.٦	۱۸.۰	۱٥.۸	۱۰.۱	٤.٤	۸.۱	۹.۲	۲.۱	۲.۷	-٤.۹
الف	٥۸.٥	٤۰.۰	٤.۱	-۱۱.۸	-۱۲.۲	۸.٦	۲۸.۱	٤۳.٦	٤۲.۲	٤۸.٤
ب	۱۳.۰	۱۲.۸	۲۸.٤	۲۲.۹	۱۹.۰	۲۰.۲	۲۰.٤	۲۰.٦	۲٦.٤	۲۷.۲
الف	۹۷.٥	۸٦.۱	۱۰۱.۱	۱۱۹.۰	۱۱۷.۱	۹۹.۱	۸۷.٦	۹۱.٤	۹۱.۲	۹۹.۷
ب	۲۷.۰	۳۷.۱	۳۹.۳	٤٥.۱	٥٥.۲	٥۲.٦	٤۷.۸	٥٤.٤	٦۱.۳	٤٥.۸
الف	۱۰۱.٥	۲.۸	-۱۱.۰	-۷.٥						
ب	٤۸.۰	۱٤.۲	۹.٦	۱۱.٥						

الف: ماشین‌آلات

ب: ساختمان و تأسیسات

محاسبات بر اساس جدول ۱۲–۸

نمودار ۱۲-٤: انباشت ماشین‌آلات و تأسیسات بخش‌های مولد از ١٣٥٤ تا ١٣٩٣ به قیمت ثابت (هزار میلیارد ریال)



منحنی نشان می‌دهد که انباشت سرمایهٔ ماشین‌آلات در دوره‌های رونق و اضافه‌تولید با سرعت بیشتری از انباشت سرمایهٔ ساختمان انجام می‌گیرد. واضح است که رشد و ترقی ماشین‌آلات به معنای گسترش غول‌آسای مقیاس تولید و افزایش مصرف مواد خام است. با تداوم این روند اگرچه انباشت ماشین‌آلات همچنان ادامه می‌یابد اما نظر به کاهش نرخ سود از سرعت آن کم می‌شود. هرگاه نرخ سود چنان کاهش یابد که ماشین‌آلات جدید نتوانند به نسبت ارزش‌شان ارزش‌افزایی کنند حرکتی در جهت معکوس آغاز می‌گردد و نه تنها انباشت ماشین‌آلات متوقف می‌شود که بخش بسیار بزرگی از صنایع دچار بحران شده و با نابودی یا ارزش‌کاهی خویش به افزایش نرخ سود کمک می‌کنند. همانطور که انباشت ماشین‌آلات در دورهٔ رونق و اضافه‌تولید بسیار

سریع‌تر از انباشت ساختمان است به همین ترتیب در دورهٔ رکود نیز نابودی و ارزش‌کاهی ماشین‌آلات بیش از ساختمان‌هاست.

می‌بینید که انباشت سرمایهٔ ساختمان در کل دوران مورد مطالعه فقط در سال ۱۳۶۹ منفی شده که البته مقدار آن بسیار جزئی و ناچیز است. اما سرمایهٔ ماشین‌آلات هم در دورهٔ جنگ هم در دورهٔ صلح بارها و بارها تن به کوچک شدن می‌دهد. این وضع نشان می‌دهد که جنگ به خودیِ خود نقش تعیین‌کننده‌ای در نابودی ماشین‌آلات و تجهیزات بارآور نداشته است و صرفاً یکی از وسایل اعمال قانون ارزش بوده. باید توجه داشت که بمباران‌های هوایی و حملات موشکی عمدتاً تأثیر مخرب‌تری بر خود ساختمان‌ها می‌گذارند تا تجهیزات درون ساختمان. «مثل لانهٔ مورچه‌ها که اگر خرابش کنی لاروها آسیب نمی‌بینند.» اینکه در سال‌های ۱۳۵۸–۱۳۶۱ و ۱۳۶۶–۱۳۶۸ و ۱۳۷۴–۱۳۷۵ و ۱۳۹۱–۱۳۹۳ «آب در لانهٔ مورچگان» افتاده است و بخش عظیمی از ماشین‌آلات تن به ارزش‌کاهی داده‌اند ناشی از ناسازگاری رشد نیروهای مولد با هدف غایی سرمایه‌داری یعنی تولید ارزش خودارزش‌افزاست.

البته ارقام ۲۰ درصد و ۳۰ درصد سود واقعاً آرمانی هستند و بروز بحران را ایجاب نمی‌کنند. با این حال روند نزولی نرخ سود تبیین‌گر گذار از رونق به کسادی و رکود است. ما تحلیل‌مان را با چنین مفروضاتی پیش بردیم تا به منطق درونی بحران برسیم: اینکه چرا مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری ایران با وجود رشد مقیاس تولید و افزایش حجم ارزش اضافی دچار آشفتگی شده‌اند. پس از دست‌یابی به این منطق به جهان واقعیت بازمی‌گردیم و تغییرات نرخ سود واقعی را اندازه می‌گیریم.

برای بررسی تغییرات نرخ سود واقعی لازم است ارزش کل سرمایه‌های بارآور و نابارآور را محاسبه نماییم. با استفاده از داده‌های پیشین ارزش کل سرمایهٔ نابارآور و ارزش کل سرمایهٔ اجتماعی محاسبه می‌شود.

پیشتر مقدار مازاد قابل‌پرداخت و سود تحقق‌یافته را در جدول ۱۰–۷ محاسبه کردیم. اکنون با تقسیم سود تحقق‌یافته بر کل سرمایهٔ اجتماعی نرخ سود به دست خواهد آمد. همچنین با تقسیم مازاد قابل‌پرداخت بر کل سرمایهٔ اجتماعی نرخ مازاد به دست خواهد آمد. برای محاسبهٔ کل سرمایهٔ اجتماعی لازم است ارزش تجهیزات و بنا و دستمزدهای کارکنان نابارآور را به ارزش سرمایهٔ بخش بارآور بیافزاییم. این ارقام در جداول ۱۲–۱۰ و ۱۲–۱۱ و ۱۲–۱۲ محاسبه گشته و در نمودار ۱۲–۵ منعکس می‌شوند.

جدول ۱۲–۱۰: ارزش تجهیزات‌وبنای نامولد و کل سرمایهٔ نامولد از ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۳ به قیمت ثابت (هزار میلیارد ریال)

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
الف	–	–	–	٩٠٦	١٠٥٢.٣	١٢٦٨.٦	١٤٥١.٣	١٦٤٤.٤	١٧٨٥.٧	١٩١٨.٦
ب	–	–	–	٩٢٦.٢	١٠٧٥.٩	١٢٩٥.٢	١٤٧٥.٩	١٦٧٣.٧	١٨٢١.٥	١٩٥٣.٢
الف	٢٠١١.٨	٢٠٨٦.٤	٢٢١٥.٥	٢٣٢٦.٦	٢٣٩٧.٨	٢٣٠٣.٥	٢٥٠٤.٢	٢٥١٦.٥	٢٥٦٠.١	٢٥٥٠.٣
ب	٢٠٤٢.٧	٢١١٥.١	٢٢٥٣.٢	٢٣٧٣.٩	٢٤٥٣.٢	٢٣٥٠.٣	٢٥٤٥.٤	٢٥٥٣.٠	٢٥٩٠.٠	٢٥٨٦.٦
الف	٢٦٣١.٨	٢٧١٣.٠	٢٧٦٨.٥	٢٨٤٥.٤	٢٨٥١.٦	٢٩١٨.٨	٢٩٨٣.٣	٣٠٣٣.١	٣٠٨٧.٥	٣١٥٢.٩
ب	٢٦٨٦.٠	٢٧٧٢.٩	٢٨٣٢.٢	٢٩١١.٠	٢٩١٣.٠	٢٩٨٥.٤	٣٠٥٥.٠	٣١٠٨.٩	٣١٦٤.٦	٣٢٤٣.٧
الف	٣٢٤١.٤	٣٣٤٨.٢	٣٤٥٢.٨	٣٥٥٢.٧	٣٦٥٢.٤	٣٧٤٨.٧	٣٩٠١.٣	٤٠٩٢.٥	٤٢٧٨.٩	٤٤٨٢.٥
ب	٣٣٤٦.١	٣٤٦١.٤	٣٥٧٨.١	٣٦٩٨.٥	٣٨١٢.٣	٣٩٣٤.٠	٤٠٨٩.٩	٤٢٧٠.٩	٤٤٦٩.٤	٤٦٧٤.٥
الف	٤٦٨٧.٠	٤٨٣٨.٩	٥٠٨٥.٤			الف: تجهیزات و بنای بخش نامولد				
ب	٤٨٥٦.٧	٤٩٨٩.٦	٥٢٢٩.٨			ب: کل سرمایهٔ نامولد				

محاسبات بر اساس جدول ۱۰–۵ و اداره حساب‌های اقتصادی، موجودی سرمایه در ایران. صص ۸۶–۹۷

جدول ۱۲-۱۱: ارزش کل سرمایهٔ اجتماعی از ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۳ به قیمت ثابت (هزار میلیارد ریال)

٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
–	–	–	١٩٧٠.٦	٢٤٦٦.٦	٢٩٥٨.١	٣٢٨٣.٥	٣٤٠٢.٨	٣٤٣٦.٣	٣٥٩٠.٩
٣٦٢٣.١	٣٥٨٩.٥	٣٨٧٩.٢	٣٩٢٠.٧	٣٩٢٢.٨	٣٨٤١.٤	٣٨٩١.٣	٣٨٠١.٠	٣٨٥٤.٤	٣٩٣٧.١
٤٢٢٣.٥	٤٣٢٣.٩	٤٣٨٠.٠	٤٣٣٧.٦	٤٣٤٦.٠	٤٤٩٠.٢	٤٦٠٠.٨	٤٧٢٩.٧	٤٨٣١.٨	٥٠٤٥.٥
٥٣٣٣.٣	٥٦٤٨.٢	٥٩٦٣.٤	٦٣١١.٠	٦٦٠٢.٥	٦٩٢١.٨	٧٢٣٢.٧	٧٥٥٣.٤	٧٩٢٩.٢	٨٢٩٧.١
٨٥١٨.٩	٨٥٣٧.٩	٨٦٠٣.٩	٨٧٤٤.٨						

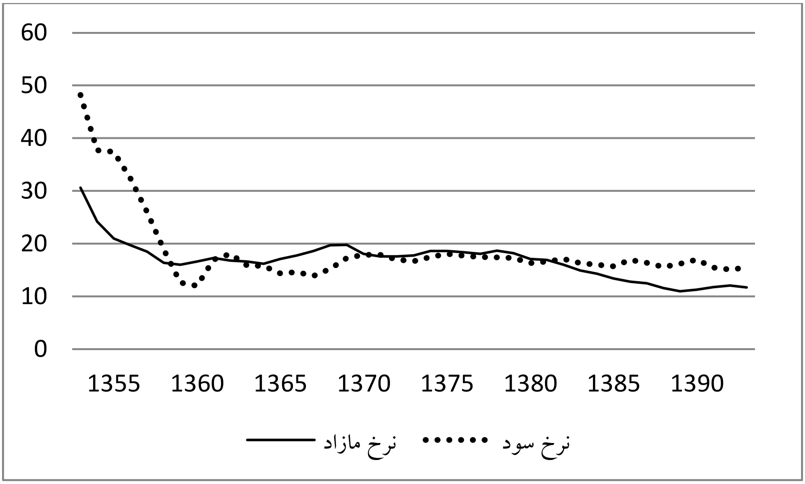
محاسبات بر اساس جداول ٦-٥ و ٦-٨ و ٨-٧ و ١٢-١٠

جدول ۱۲-۱۲: نرخ مازاد قابل‌پرداخت و نرخ سود پرداخت‌شده طی سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۹۳ (درصد)

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
مازاد	–	–	–	٣٠.٦	٢٤.٢	٢١.٠	١٩.٧	١٨.٥	١٦.٤	١٦.٠
سود	–	–	–	٤٨.٢	٣٧.٧	٣٧.٤	٣٢.٤	٢٦.٠	١٨.٩	١٢.٦
مازاد	١٦.٦	١٧.٣	١٦.٨	١٦.٦	١٦.٢	١٧.١	١٧.٨	١٨.٦	١٩.٧	١٩.٨
سود	١٢.٠	١٧.٠	١٨.١	١٥.٩	١٥.٨	١٤.٤	١٤.٦	١٣.٩	١٥.٢	١٧.٣
مازاد	١٨.١	١٧.٦	١٧.٦	١٧.٨	١٨.٦	١٨.٦	١٨.٤	١٨.١	١٨.٧	١٨.٢
سود	١٧.٩	١٧.٩	١٧.٠	١٦.٧	١٧.٥	١٨.١	١٧.٧	١٧.٥	١٧.٤	١٧.٣
مازاد	١٧.١	١٦.٩	١٦.٠	١٤.٩	١٤.٣	١٣.٤	١٢.٨	١٢.٥	١١.٦	١١.٠
سود	١٦.٣	١٦.٦	١٧.١	١٦.٣	١٦.٠	١٥.٧	١٦.٩	١٦.٤	١٥.٦	١٦.٢
مازاد	١١.٣	١١.٨	١٢.١	١١.٧						
سود	١٧.٠	١٥.٥	١٥.١	١٥.٥						

محاسبات بر اساس جداول ١٠-٧ و ١٢-١١.

نمودار ۱۲-۵: نرخ مازاد قابل‌پرداخت و نرخ سود پرداخت‌شده طی سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۹۳ (درصد)



می‌بینید که سال‌های ابتدایی و میانی دهۀ ۱۳۵۰ با نرخ‌های سود فوق‌العاده بالا (بیش از ۴۰ درصد) تشخص یافته‌اند. از همین روست که در دوران مذکور سرمایه‌های هنگفتی از اقصانقاط جهان به کشورمان سرازیر شدند و حجم سرمایۀ ثابت چنان بالا رفت که نرخِ مازاد قابل‌پرداخت پیوسته کاهش یافت و به زیر ۲۰ درصد رسید. واضح است در حالی که نرخ قابل‌پرداخت چنین روند نزولی‌ای را می‌پیماید نرخ سود نمی‌تواند در همان سطوح بالا سیر کند. بایستی نرخ سود با بروز بحران به زیر نرخ مازاد سقوط کند تا این دو به تعادلی جدید برسند. این تعادل جدید اولاً مستلزم یک رشته ورشکستگی و نابودی و ارزش‌کاهی سرمایه‌های موجود است (رکود) و ثانیاً مستلزم یک رشته جابه‌جایی سرمایه میان حوزه‌های مختلف است تا سود همۀ شاخه‌ها همگن شود (تولید

متوسط). مجموع تحلیل‌های پیشین نشان داد که حرکت اول تا سال‌های میانی دهۀ هفتاد طول کشیده و حرکت دوم نیز تا سال ۱۳۸۱ تداوم داشته است. در پی آن و پس از رونقی کوتاه بلافاصله عصر تولیدبیش‌ازحد سرمی‌رسد. ملاحظه می‌کنید در سال ۱۳۹۳ کار به جایی کشیده که جامعه در ازای ۱۰۰ واحد سرمایه فقط توان پرداخت ۱۱.۷ واحد مازاد را دارد؛ اگرچه عملاً با تکیه بر سودهای فوق‌العاده ۱۵.۵ واحد سود می‌پردازد.

نرخ سود بالای ۱۵ درصد در بسیاری از سال‌ها را نباید به معنای سود متعارف عمومی تفسیر کرد. سود متعارف ۱۰.٦ درصدی در سال ۱۳۸۱ تثبیت شده است. بنابراین نوسان نرخ‌های سود در حدود ١٦ درصد بیانگر سودهای فوق‌العاده و سودهای انحصاری است. کاهش ملایم نرخ‌های سود حاکی از گذار مرحلۀ اضافه‌تولید به مرحلۀ کسادی است. اما این وضع به خودیِ خود به معنای گذار به دوران رکود نیست. زیرا در اینجا کاهش نرخ سود عموماً از محل سودهای فوق‌العاده و انحصاری رخ می‌دهد. نرخ مازاد هنوز آنقدر بالا هست که بتواند پرداخت سود متعارف را تضمین کند. رکود فقط وقتی حادث می‌شود که نرخ مازاد به زیر نرخ سود متعارف سقوط کند و نتواند آن را تغذیه نماید. اگر این وضع حادث شود خیل عظیمی از سرمایه‌ها خصلت سودآوری‌شان را از دست می‌دهند. از ابتدای دهۀ ۱۳۹۰ نوسان‌های نرخ مازاد کمی بالاتر از ۱۱ درصد است و بسیار به نرخ سود متعارف نزدیک شده. بنابراین تا سال ۱۳۹۳ نظام سرمایه‌داری ایران فقط بر لبۀ پرتگاه ایستاده و هنوز سقوط واقعی منحنی قیمت‌ها با تمام تبعات اقتصادی-اجتماعی-سیاسی‌اش آغاز نشده است.

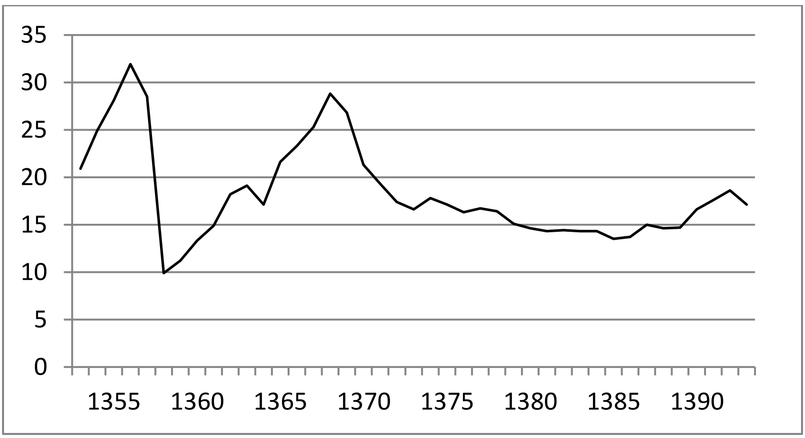
باید توجه داشت که در همین دوران نیروهای بارآور رشد چشمگیری داشته‌اند و بحرانی شدن اوضاع ناشی از عدم تکامل آن‌ها نیست. از قضا بروز بحران دقیقاً ناشی از رشد نیروهای بارآور و افزایش بیش از حد ماشین‌آلات است – البته «بیش از حد» در مقایسه با الزامات سرمایه و نه در تناسب نیازهای انسان اجتماعی. برای مطالعهٔ رشد نیروهای بارآور° ترکیب ارزشی سرمایه در هر سال محاسبه شده است و در جدول ۱۲–۱۳ می‌آید.

جدول ۱۲–۱۳: ترکیب ارزشی سرمایه طی سال‌های ۱۳۵۳–۱۳۹۳ (بدون واحد)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰۵	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
۵۰	–	–	–	۲۰.۹	۲٤.۹	۲۸.۱	۳۱.۹	۲۸.۵	۹.۹	۱۱.۲
٦۰	۱۳.۳	۱٤.۹	۱۸.۲	۱۹.۱	۱۷.۱	۲۱.٦	۲۳.۳	۲۵.۳	۲۸.۸	۲٦.۸
۷۰	۲۱.۳	۱۹.۳	۱۷.٤	۱٦.٦	۱۷.۸	۱۷.۱	۱٦.۳	۱٦.۷	۱٦.٤	۱۵.۱
۸۰	۱٤.٦	۱٤.۳	۱٤.٤	۱٤.۳	۱٤.۳	۱۳.۵	۱۳.۷	۱۵.۰	۱٤.٦	۱٤.۷
۹۰	۱٦.٦	۱۷.٦	۱۸.٦	۱۷.۱						

محاسبات بر اساس جداول ٦–۵ و ٦–۸ و ۸–۷

نمودار ۱۲–٦: ترکیب ارزشی سرمایه طی سال‌های ۱۳۵۳–۱۳۹۳ (بدون واحد)



واضح است که داده‌های فوق فقط برای سرمایهٔ بخش مولد محاسبه شده‌اند. مطالعهٔ نیروهای مولد ابداً ربطی به بخش‌های نامولد ندارد. نمودار نشان می‌دهد که طی سال‌های ۱۳۵۰–۱۳۵۵ رشد نیروهای مولد چشمگیر بوده است. اما نتیجهٔ این وضعیت، کاهش نسبی کار زنده در مقایسه با کار مرده و سقوط چشمگیر نرخ مازاد است که دیگر نمی‌تواند نرخ سود را تغذیه کند. بنابراین با بروز رکود و ارزش‌کاهی و نابودی سرمایه‌ها طی سال‌های ۱۳۵۶–۱۳۵۷ مقدار نسبی کار زنده در مقایسه با ارزش سرمایهٔ ثابت افزایش می‌یابد و ترکیب سرمایه کم می‌شود. طی سال‌های ۱۳۶۰–۱۳۶۸ نیروهای بارآور علی رغم وقوع جنگ رشد چشمگیری دارند و بار دیگر به همان سطح پیش از بحران می‌رسند. این رشد در آغاز با افزایش نرخ مازاد همراه است. اما از ۱۳۶۵ نرخ مازاد اندک اندک کاهش می‌یابد و توان پرداخت نرخ سود را از دست می‌دهد. بنابراین صعود نرخ سود در سال ۱۳۶۹ متوقف می‌شود. همراه با آن منحنی قیمت‌ها بار دیگر به زیر ارزش سقوط می‌کند و بخشی از سرمایه‌ها تن به ارزش‌کاهی می‌دهند و نیروی بارآور جامعه بار دیگر کاهش می‌یابد. در سرتاسر دوران فعالیت متوسط و رونق و اضافه‌تولید طی سال‌های ۱۳۷۵–۱۳۸۵ سرمایهٔ اجتماعی با ترکیب ارزشی ۱۵ به کارش ادامه می‌دهد. البته همانطور که دیدیم بسیاری از شاخه‌ها بدون رشد نیروهای بارآور و بر پایهٔ عقب‌مانده‌ترین ابزارها و تجهیزات گسترش می‌یابند؛ اما ترکیب سرمایه در برخی شاخه‌ها همچون پتروشیمی به شدت رشد می‌کند و به ۹۹ می‌رسد. در دل این تعادل اگرچه نرخ مازاد تا سال ۱۳۸۱ ثابت می‌ماند ولی پس از آن در حدودی کاهش می‌یابد که مشکلی برای پرداخت نرخ متعارف پیش نیاید. سیر صعودی

ترکیب ارزشی و رشد نیروهای بارآور در سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۹۲ کاملاً مشهود است. اما روی دیگر این سکه همانا کاهش نسبی کار زنده در مقایسه با ارزش ماشین‌آلات تأسیسات و مواد خام است. نرخ مازاد هم گام‌به‌گام با کاهش کار زنده به شکل نگران‌کننده‌ای پایین می‌آید و به سختی می‌تواند نرخ سود متعارف را بپردازد. بنابراین با سقوط قیمت‌ها به زیر ارزش و ارزش‌کاهی سرمایه بار دیگر رشد نیروهای مولد متوقف می‌گردد. فقط به واسطهٔ همین بحران است که سهم نسبی کار زنده به کار مرده رشد می‌کند و نرخ سود احیا خواهد شد.

اکنون باید بروز بحران را در کنار تغییرات نرخ ارزش اضافی مطالعه کنیم. یعنی باید این را بسنجیم که آیا کاهش نرخ سود نتیجهٔ کاهش استثمار است یا رابطهٔ دیگری میان این دو وجود دارد. طبق فورمول‌های ارائه‌شده در فصل روش‌شناسی برای مطالعهٔ نرخ ارزش اضافی باید نخست واگرد سرمایهٔ متغیر را حساب کنیم. به این منظور ابتدا ارزش افزودهٔ بخش‌های بارآور از جداول حساب‌های ملی استخراج می‌شود و مصرف سرمایهٔ پایا و دستمزدها و اجاره‌بها از آن کسر می‌گردد تا به سود خالص بخش‌های مولد برسیم.

جدول ۱۲-۱٤: سود خالص بخش‌های مولد اقتصاد از ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۳ به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزار میلیارد ریال)

۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰۵	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
–	–	–	۸۰۹.۹	۷٦۱.۷	۹۰٦.۸	۸۲۰.۲	٦۷٦.٤	۵۵۲.۱	۳۳٤.۵
۳۱٤.۹	٤٦٦.۷	۵۱۲.۲	٤٤٤.٤	٤۵۵.۰	٤۲٦.۱	٤۳۵.٤	٤۲۱.۲	٤۵۵.۲	۵۳۸.۳
٦۲۱.٤	٦٤۷.٤	٦۷۰.۱	٦٤۰.۷	٦٤۹.٦	٦۹۷.٤	۷۰۲.۰	۷۰٦.٦	۷۱۰.۱	۷۷٦.۷
۷۷۷.۸	۸۲٤.۹	۹۱۵.۸	۹۳۷.۸	۹۸۸.٤	۱۰۳۲.۷	۱۱۰۱.۱	۱۱۱۳.٦	۱۱٤۵.۸	۱۲۱۸.۰
۱۲۵۱.۱	۱۰۹۵.۹	۱۰٦٦.۰	۱۱۱۱.۷						

محاسبات ارزش افزوده بر اساس بانک مرکزی: جدول حساب‌های ملی به قیمت ثابت ۱۳۸۳

اکنون با در دست داشتن نرخ سود خالص بخش مولد می‌توانیم محاسبات واگرد سرمایه را طبق فورمول‌های ارائه‌شده در فصل روش‌شناسی انجام دهیم.

جدول ١٢–١٥: تعداد واگردهای سرمایهٔ دوار در هر سال طی سال‌های ١٣٥٣–١٣٩٣

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
٥٠	–	–	–	٢.٧٦	٢.١٢	٢.١٧	٢.٠٤	٢.٠٦	٢.٠٩	١.٦٣
٦٠	١.٦٨	٢.٢٩	٢.٠٥	٢.٢١	٢.٤٨	٢.٦١	٢.۵٣	٢.٩٣	٢.٩٣	٢.٦٢
٧٠	٢.٣٩	٢.۵٨	٢.٧٨	٣.٣٦	٣.٧٠	٣.٤٦	٣.۵٤	٣.٤٦	٣.٦٨	٣.٤٠
٨٠	٣.٠٢	٢.٧٩	٢.٧٦	٢.٦١	٢.٦٨	٢.٦٣	٢.٦٩	٢.٧٢	٢.٧١	٢.٧٧
٩٠	٣.١٦	٣.٤٥	٣.٦٢	٣.٧٠						

محاسبات بر اساس جداول ٦–٤ و ٦–٥ و ٦–٨ و ٨–٧ و ١٢–١٤.

اگر سرمایهٔ دوار در هر سال ٢ بار واگرد کرده باشد به آن معناست که دستمزد کارگران فقط در ٦ ماه نخست سال توسط سرمایه‌دار پرداخت شده است و در ٦ ماه باقی‌ماندهٔ سال هزینهٔ دستمزدها از محل فروش تولیدات تأمین شده است. این امر باعث انحراف نرخ ارزش اضافی از نرخ استثمار می‌شود. زیرا در ٦ ماه دوم پرداخت دستمزد از محل سرمایهٔ پیش‌ریخته نیست و این امر باید در محاسبات وارد شود.

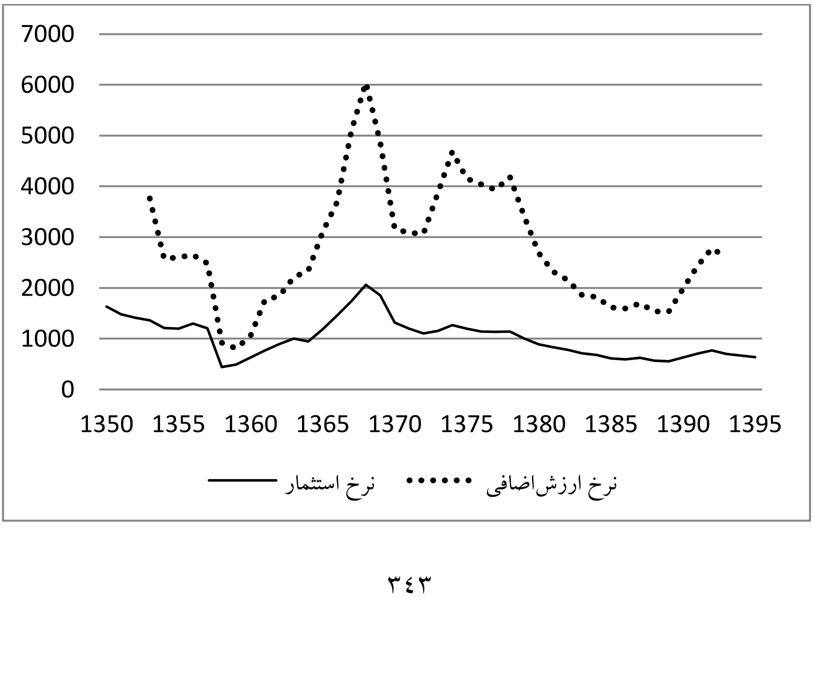
ابتدا نرخ استثمار را با تقسیم اضافه‌ارزش سالانه بر دستمزدهای سالانه محاسبه می‌کنیم و سپس برای محاسبهٔ نرخ ارزش اضافی° تعداد واگردهای هر سال را در نرخ استثمار سال مربوطه ضرب می‌کنیم. نتیجهٔ نهایی این محاسبات در جدول ١٢–١٦ آمده و در نمودار ١٢–٧ منعکس شده است.

جدول ۱۲-۱۶: نرخ استثمار و نرخ ارزش اضافی طی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۵ (درصد)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
الف	۱۶۳۳.۶	۱۴۸۱.۸	۱۴۰۹.۹	۱۳۶۴.۱	۱۲۱۱.۹	۱۲۰۰.۷	۱۲۹۶.۴	۱۲۰۶.۰	۴۴۰.۵	۴۹۴.۷
ب	-	-	-	۳۷۶۴.۹	۲۵۶۹.۲	۲۶۰۵.۵	۲۶۴۴.۷	۲۴۸۴.۴	۹۲۰.۶	۸۰۶.۴
الف	۶۳۰.۷	۷۷۱.۲	۸۹۸.۳	۱۰۰۲.۵	۹۴۴.۱	۱۱۸۸.۰	۱۴۵۷.۵	۱۷۴۱.۱	۲۰۶۳.۹	۱۸۵۶.۲
ب	۱۰۵۹.۶	۱۷۶۶.۰	۱۸۴۱.۵	۲۲۱۵.۵	۲۳۴۱.۴	۳۱۰۰.۷	۳۶۸۷.۵	۵۱۰۱.۴	۶۰۴۷.۲	۴۸۶۳.۲
الف	۱۳۱۶.۵	۱۱۹۵.۸	۱۱۰۵.۱	۱۱۵۲.۴	۱۲۶۵.۶	۱۱۹۹.۹	۱۱۴۱.۲	۱۱۳۷.۳	۱۱۳۸.۲	۱۰۰۱.۵
ب	۳۱۴۶.۴	۳۰۸۵.۲	۳۰۷۲.۲	۳۸۷۲.۱	۴۶۸۲.۷	۴۱۵۱.۷	۴۰۳۹.۸	۳۹۳۵.۱	۴۱۸۸.۶	۳۴۰۵.۱
الف	۸۸۹.۶	۸۳۱.۸	۷۸۱.۹	۷۱۳.۱	۶۸۰.۹	۶۱۴.۰	۵۹۲.۹	۶۲۴.۰	۵۶۸.۴	۵۵۳.۳
ب	۲۶۸۶.۶	۲۳۲۰.۷	۲۱۵۸.۰	۱۸۶۱.۲	۱۸۲۴.۸	۱۶۱۴.۸	۱۵۹۴.۹	۱۶۹۷.۳	۱۵۴۰.۴	۱۵۳۲.۶
الف	۶۲۸.۵	۷۰۵.۱	۷۶۸.۱	۷۰۲.۷	۶۶۷.۹	۶۳۴.۱			الف: نرخ استثمار	
ب	۱۹۸۶.۱	۲۴۳۲.۶	۲۷۸۰.۵	۲۶۰۰.۰	-	-			ب: نرخ ارزش اضافی	

محاسبات بر اساس جداول ۶-۵ و ۱۰-۲ و ۱۲-۱۵.

نمودار ۱۲-۷: نرخ استثمار و نرخ ارزش اضافی طی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۵ (درصد)



نخستین چیزی که در این نمودار جلب نظر می‌کند نوسان نرخ استثمار بین ۵۰۰ الی ۲۰۰۰ درصد و نوسان نرخ ارزش‌اضافی بین ۸۰۰ الی ٦۰۰۰ درصد است. با توجه به این نرخ‌های سرسام‌آور شاید چنین به نظر برسد که افزایش چنددرصدی دستمزدها برای سرمایه مشکلی ایجاد نخواهد کرد. اما اگر توجه داشته باشیم که برای مثال در سال ۱۳۹۳ سرمایهٔ متغیری به حجم ۱۹۵ هزار میلیارد ریال باید سرمایهٔ اجتماعی‌ای به حجم ۸۷٤۵ هزار میلیارد ریال را با نرخ سود حداقل ۱۰.٦ درصد تغذیه کند آنگاه معنای این چنددرصد افزایش دستمزد به روشنی معلوم خواهد شد. با توجه به اینکه نرخ مازاد در سال ۱۳۹۳ فقط ۱۱ درصد است افزایش حداقل دستمزدها می‌تواند به سادگی به بروز رکود منجر شود. بنابراین مسألهٔ سرکوب دستمزدها در شرایط کنونی برای بورژوازی ایران مسألهٔ مرگ و زندگی است و ربطی به حرص و آز طمع‌کارانه‌اش ندارد؛ در عین حال افزایش دستمزدها برای کارگران نیز به مسألهٔ مرگ و زندگی تبدیل شده است. به این ترتیب تضادهای طبقاتی در عصر ما شکل حادی می‌گیرند. در چنین دورانی بورژوازی حداقل دستمزدها را فقط تا حدی بالا می‌برد که بتواند نرخ ارزش اضافی را با افزایش سرعت واگردها بالا ببرد و کاهش نرخ استثمار را جبران کند. طبقهٔ حاکم فقط در درون چنین مرز تنگی تن به افزایش دستمزد می‌دهد.

منحنی نرخ استثمار نشان می‌دهد در سرتاسر دوره‌های فعالیت متوسط و رونق و اضافه‌تولید و کسادی همواره نرخ استثمار رو به نزول می‌رود. بنابراین کاهش درجهٔ استثمار نمی‌تواند به خودیِ خود موجد بحران باشد، زیرا دوره‌های رونق نیز با همین ویژگی همراه‌اند. کاهش نرخ استثمار فقط زمانی بحران‌زا می‌شود که نرخ مازاد در

نزدیکی نرخ سود متعارف نوسان کند. وانگهی می‌بینید که نرخ استثمار پس از بروز رکود به سرعت احیا می‌گردد و با افزایش ناگهانی خویش° روند کاهندهٔ دورهٔ رونق را جبران می‌کند. از اینجا بی‌پایه و اساسی تمامی نظریاتی آشکار می‌شود که دستمزد پایین کارگران و به اصطلاح «مسألهٔ کم‌مصرفی» را ریشهٔ بحران‌های سرمایه‌داری معرفی می‌کنند. در حقیقت سرمایه‌داری نه تنها با کم‌مصرفی کارگران هیچ مشکلی ندارد که در دوره‌های رکود نیز با تکیه بر همین کم‌مصرفی از خاکستر خویش برمی‌خیزد و از نو احیا می‌شود. «آنچه مرا نابود نکند قوی‌ترم می‌سازد.» چنین گفت بورژوازی.

اما به راستی در مورد نرخ‌های استثمار (و نه نرخ ارزش اضافی) بالای چند هزار درصد در «دههٔ طلایی ۱۳۶۰» چه می‌توان گفت؟ در این دهه بر سردر بسیاری از فاکتوری‌ها حک شده بود: «انقلاب یعنی این که بیشتر کار کنید و کمتر مصرف کنید.» طی این سال‌ها مصرف مواد غذایی کل خانوارها از ٦٠.٦ هزار میلیارد ریال به ٤٦.١ هزار میلیارد ریال و مصرف خدمات آموزشی و تفریحی از ۱.۲ هزار میلیارد ریال به ٠.٦ هزار میلیارد ریال کاهش یافت (به قیمت ثابت سال ۱۳۸۳). «انقلاب یعنی اینکه بیشتر کار کنید و کمتر مصرف کنید.» البته در بسیاری از موارد (برای مثال در جریان اعتصاب کارگران کارخانهٔ کفش ملی کرج) علاوه بر این قبیل کلمات قصار از زره‌پوش‌های ارتش نیز برای تثبیت نظم نوین استفاده شد. زهی مصرف و به ویژه زهی انقلاب.

سند «برنامه‌های اقتصادی دولت جمهوری اسلامی» (۱۳۵۹) بهتر از تمامی کلمات ما این وضعیت را توضیح می‌دهد: «مالکیت از دیدگاه اسلام به معنای مطلق از آنِ خداوند متعال می‌باشد. خداوند مالک مطلق است و مالکیت او طراز و هم‌معنی با رحمت،

قدرت، علم، اولویت و آخریت، ظاهریت و باطنیت و همهٔ صفات «عین ذات» اوست. آنچنان که میان او و ملکش ذره‌ای جدایی نیست؛ چرا که ملکش تجلی و ظهور خود اوست. از جود و کرم اوست که همین صفت ذاتی‌اش یعنی مالکیت را در بین مخلوقات و بندگان اعتبار داده و جاری فرموده تا زمینهٔ حرکت، رشد، آزمایش و جزا را به بندگان ارزانی دارد. نتیجتاً مالکیت انسان، وکالت از جانب خداست. مالک مسلمان بار بر دوش است. او در مورد برخوردی که با مایملک خود می‌کند مورد سوال واقع می‌شود و ولایت جامعه خواهد جست که آیا بر حسب تعهد عمل می‌کند یا پیمان می‌شکند؟ مالک اگر از اجرای صفت «خلیفه رب» عدول کند از وکالت مقدسی که بر او اکرام شده است معزول می‌شود.»

به این ترتیب مالکیت خصوصی به جای آن که ملغی شود تا مرتبهٔ یکی از صفات روح مطلق عروج یافت و به «خلیفه رب» منتسب شد که چیزی نبود مگر قوهٔ قضاییهٔ سرمایهٔ مالی–صنعتی انحصاری که قوهٔ مجریه و قوهٔ مقننه را به دنبال خود می‌کشاند.

تولید وسایل تولید

بازارها در نظام سرمایه‌داری به حساب وسایل تولید رشد می‌کنند نه وسایل مصرف. این وضعیت به خصوص در دورهٔ انکشاف امپریالیستی بغرنج‌تر می‌شود. زیرا از یکسو باید تولید وسایل تولید افزایش یابد و از سوی دیگر باید رشد نیروهای بارآور محدود شود. مطالعهٔ این پارادوکس در زیربنای اقتصادی ایران موضوع پژوهش فصل جاری است.

بار دیگر مناسبات بنیادین تولیدکنندگان وسایل تولید و تولیدکنندگان وسایل مصرف را طبق روش دکتر کنه بررسی می‌کنیم. تمامی مشتریان بخش (I) فقط سرمایه‌داران هستند (خواه دولت خواه بخش خصوصی). می‌توان منابع آنان برای خرید از بخش (I) را در دو مقولهٔ جداگانه گنجاند: الف) بخشی از قیمت کالاهای فروخته‌شده که بازنمود ارزش مواد خام و سرمایهٔ پایای مصرف‌شده است. ب) بخشی از قیمت کالاهای فروخته‌شده که بازنمود سود است. بخش (I) در بازارهای داخلی به جز دو منبع (الف) و (ب) مشتری دیگری ندارد.

واضح است که مشتریان نوع (الف) فقط دو چیز می‌خرند: یا مواد خام یا تعمیرات جزئی. این مشتریان اگر از بخش (I) باشند منابع حاصله از خریدهایشان بار دیگر به جبران استهلاک سرمایهٔ پایا و خرید مجدد مواد خام برای تولید وسایل تولید اختصاص خواهد یافت. باقی مشتریان نوع (الف) که از بخش (II) اقتصاد آمده‌اند با

خریدهایشان هم معیشت سرمایه‌دارانهٔ بورژوازی بخش (I) را تأمین می‌نمایند و هم دستمزدی را تأمین می‌کنند که این بخش باید به کارگران بپردازد. بنابراین هیچ یک از مشتریان نوع (الف) با خریدهایشان منابع لازم را در اختیار بخش (I) قرار نمی‌دهند تا بتواند سرمایه‌های جدید تشکیل دهد و فرایند بازتولید گسترده را به انجام برساند.

انباشت و گسترش مقیاس تولید بخش (I) مستلزم وجود مشتریان نوع (ب) است؛ یعنی مشتریانی که از محل سودشان خرید می‌کنند. این قبیل مشتریان اگر از بخش (I) اقتصاد آمده باشند با خریدهایشان منابعی را در اختیار می‌گذارند که انباشت سرمایهٔ پایا و سرمایهٔ مواد خام را امکان‌پذیر می‌سازد و اگر از بخش (II) اقتصاد آمده باشند انباشت سرمایهٔ متغیر را ممکن می‌کنند.

از سوی دیگر واضح است که هر سرمایه‌دار فقط در اولین واگرد است که هزینهٔ مواد خام را از محل سود خویش می‌پردازد و جزو مشتریان نوع (ب) به شمار می‌آید. طی واگردهای بعدی (با فرض بازتولید ساده) او هزینهٔ خرید مواد خامش از منبع (الف) خواهد پرداخت و دیگر انباشت بخش (I) را تغذیه نخواهد کرد. بنابراین در تحلیل نهایی فقط خریداران جدید سرمایهٔ پایا هستند که منبعی دائمی برای بازتولید گستردهٔ بخش (I) به شمار می‌آیند. البته با قید این نکته که بازتولید گستردهٔ بخش (I) شرط لازم و ضروری برای حفظ تعادل و رشد کل سیستم است. در غیر این صورت بخش (II) نمی‌تواند به ماشین‌آلات و مواد خام اضافی دست یابد تا بر حجم سرمایهٔ بارآور خویش بیافزاید. از سوی دیگر بدون گسترش مقیاس تولید در بخش (II) منابع لازم برای پرداخت معیشت کارگران جدید و افزایش کارمنعقدشده مهیا نخواهد شد. در

نتیجه اگر خریداران سرمایهٔ پایای جدید به اندازهٔ کافی زیاد نباشند آنگاه بازتولید سیستم فلج می‌شود و واردات کالاهای معیشتی مواد خام و ماشین‌آلات به شکل توأمان و سرسام‌آور افزایش می‌یابد و تورم فراتازنده (چند هزار درصدی) ناشی از غلبهٔ تجارت خارجی و رکود داخلی شرایط را وخیم‌تر می‌سازد و کل اقتصاد در ابعاد بی‌سابقه به دنیای خارج وابسته می‌شود. دیدیم نظام اقتصادی ایران مدت‌هاست از این قبیل خودسری‌ها و چیرگی‌های بازرگانی خارجی رها شده و در عوض به سیطرهٔ سرمایهٔ مالی-صنعتی انحصاری (با بحران‌های خاص آن) تن داده است.

پس از ذکر این توضیحات باید ببینیم چند درصد از سودها در بخش (I) خرج می‌شوند و به انکشاف وسایل تولید اختصاص می‌یابند.

۱۳-۱) تولید سرمایهٔ ثابت: ساختمان‌ها

نخست به سرمایهٔ ساختمان می‌پردازم. قبل‌تر انباشت خالص سرمایهٔ ماشین‌آلات و تأسیسات بخش‌های بارآور را مطالعه کردیم. اهداف مطالعهٔ قبلی ما را ناگزیر می‌ساخت که سرمایه‌های ازدورخارج‌شده و نیز میزان استهلاک (مادی و معنوی) را در محاسبات دخیل کنیم تا ماهیت بحران را بشناسیم. اما در این بخش قصد داریم قوانین حاکم بر تولید سرمایهٔ پایا را مطالعه کنیم. بنابراین محاسبات استهلاک و نابودی را کنار می‌گذاریم. بر اساس حساب‌های ملی اقتصاد ایران میزان تشکیل سرمایهٔ ساختمان در بخش‌های بارآور (به جز خدمات بارآور که امکان تفکیک آن از سایر خدمات وجود نداشت) در جدول ۱۳-۱ ارائه می‌شود. ارزش کل ساختمان‌های

تولیدشده نیز از همین جدول استخراج می‌شود. لازم به ذکر است واردات ساختمان به ایران در تمامی سال‌های مربوطه صفر بوده است.

جدول ۱۳-۱: تشکیل سرمایه ساختمان در بخش مولد و کل تولید ساختمان از ۱۳۵۰ تا ۱۳۸۹ (هزارمیلیاردریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
الف	۲۳.۸	۲۲.۹	۲۲.۳	۳۲.۰	۳۵.۷	۷۷.٦	۵۵.۵	٦۵.۸	۲۹.۳	۲۷.۸
ب	۱۵۰.٦	۱۷٦.٦	۲۰۱.۸	۲٤۲.٤	۳۳۰.۷	٤٦۷.۳	۳۹۸.٦	۳۷۰.۸	۲٦۱.۳	۲٦۷.۷
الف	۲٤.۳	۳۱.۳	۳۰.۲	۲۲.۹	۱۹.۳	۲۷.۱	۲٤.٤	۱۷.۷	۱۵.۷	۲۱.۵
ب	۲۳٦.٤	۲۵۷.٤	۳۵۳.۵	۳۱۵.٤	۲٦٤.۷	۲٤۹.۱	۲۳۹.۲	۱۸۰.٦	۱۹۳.۷	۲۰۲.۷
الف	۲٦.٦	۲٦.۵	٤۲.۵	۳۷.۵	۳۳.۹	۳۵.٦	۳٦.۲	۳۷.۲	٤۳.۱	٤٤.۸
ب	۳۰۹.۱	۲۹٤.۵	۲۵۳.٦	۲۲۳.٤	۲۰۸.۵	۲٦۱.۸	۲۸۱.۱	۲۸۵.٤	۳۰۰.۰	۳۲۵.٤
الف	٤۵.٤	۵٦.۲	۵۹.۱	٦۵.٦	۷٦.۷	۷۵.۲	۷۱.٦	۷۹.۵	۸۷.۵	۷۳.۲
ب	٤۰۵.٤	٤۳۲.۵	٤٦۰.۰	٤۹٦.٤	۵۱۹.٤	۵۱۲.۲	۵٦۹.۲	٦۳۱.۷	٦۵۰.۳	٦۷۵.۳

الف: تولید ساختمان برای بخش مولد ب: تولید ساختمان برای کل بخش‌ها

مأخذ: حساب‌های ملی ایران ۱۳۳۹–۱۳۹۳. جدول هزینهٔ ناخالص داخلی

اکنون می‌توان حساب کرد که چه مقدار از تولیدات بخش عمران و ساختمان به وسایل تولید (ساختمان فاکتوری و مانوفاکتور یا بنای سد و غیره) مربوط می‌شوند.

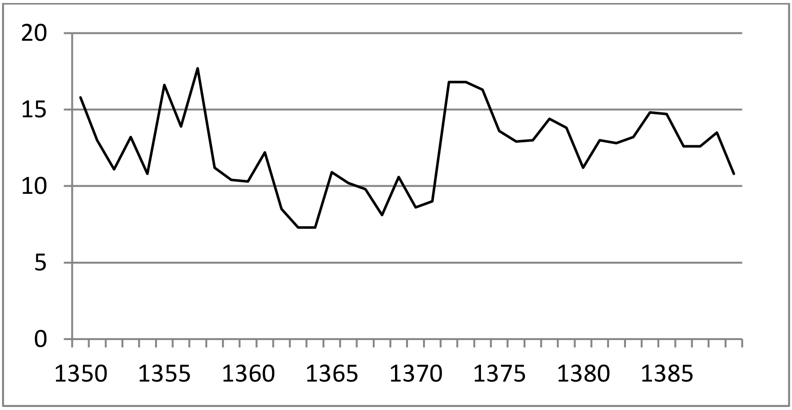
جدول ۱۳-۲: تشکیل سرمایه ساختمان در بخش مولد نسبت به کل ساختمان‌های تولیدشده از ۱۳۵۰ تا ۱۳۸۹ (درصد)

۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
۱۵.۸	۱۳.۰	۱۱.۱	۱۳.۲	۱۰.۸	۱٦.٦	۱۳.۹	۱۷.۷	۱۱.۲	۱۰.٤
۱۰.۳	۱۲.۲	۸.۵	۷.۳	۷.۳	۱۰.۹	۱۰.۲	۹.۸	۸.۱	۱۰.٦
۸.٦	۹.۰	۱٦.۸	۱٦.۸	۱٦.۳	۱۳.٦	۱۲.۹	۱۳.۰	۱٤.٤	۱۳.۸
۱۱.۲	۱۳.۰	۱۲.۸	۱۳.۲	۱٤.۸	۱٤.۷	۱۲.٦	۱۲.٦	۱۳.۵	۱۰.۸

محاسبات بر اساس جدول ۱۳-۱

با نیم‌نگاهی به جدول فوق می‌توان دریافت قسمت کوچکی از ساختمان‌ها به مثابهٔ وسایل تولید به کار گرفته می‌شوند. این نسبت در بهترین حالت حتی به ۲۰ درصد هم نمی‌رسد و در بسیاری سال‌ها به زیر ۱۰ درصد سقوط می‌کند - داده‌های فوق را طبق روال معمول برای تجزیه و تحلیل بیشتر در نمودار منعکس می‌کنیم.

نمودار ۱۳-۱: سهم تشکیل سرمایه ساختمان بخش مولد از کل ساختمان‌های تولیدشده از ۱۳۵۰ تا ۱۳۸۹ (درصد)



منحنی نشان می‌دهد که بازارهای سرمایه‌داری در بخش ساختمان چندان انکشاف نیافته‌اند. سهم بیشینهٔ ۲۰ درصدی در دوره‌های فعالیت متوسط و اضافه‌تولید تحقق می‌یابد. اما در سرتاسر دوره‌های رونق و کسادی و رکود° همواره سهم بخش (I) در حوزهٔ عمران و ساختمان کاهش می‌یابد. یعنی گسترش بازار حوزهٔ عمران و ساختمان مبتنی بر انکشاف سرمایه‌دارانه نیست. از اینجا بی‌پایه و اساسی تمامی نظریات «انتقادی»ای آشکار می‌شود که با مفهوم‌پردازی‌هایی نظیر «شهری شدن سرمایه»

سعی دارند انکشاف سرمایه‌داری را از طریق تحولات شاخه‌های معماری و شهرسازی توضیح دهند آن هم در حالی که صنعت عمران و ساختمان به تولید وسایل مصرف (خواه مصرف خانواده خواه مصرف بخش‌های نابارآور) محدود شده است و هرگز نمی‌تواند مبین تحولات فرایند انباشت باشد؛ چرا که ترکیب ارگانیک این بخش همچون سایر سرمایه‌های بخش (II) نمی‌تواند آزادانه رشد کند. تغییرات ترکیب سرمایه را در بخش عمران و ساختمان بررسی می‌کنیم.

جدول ۱۳-۳: سرمایه پایا و موادخام و سرمایه متغیر بخش ساختمان از ۱۳۵۰ تا ۱۳۸۹ به قیمت ثابت ۱۳۸۳(هزارمیلیارد ریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
الف	۴.۲	۴.۸	۵.۹	۶.۴	۷.۵	۹.۵	۸.۹	۹.۵	۲۲.۹	۲۰.۸
ب	۳۰.۲	۳۵.۶	۳۹.۸	۴۲.۴	۵۵.۱	۶۱.۰	۶۰.۰	۵۶.۴	۵۲.۱	۴۹.۲
ج	۵۶.۱	۶۰.۰	۶۵.۶	۸۶.۰	۹۸.۷	۱۶۹.۷	۱۳۸.۵	۱۷۵.۳	۱۲۱.۱	۱۲۱.۹
الف	۱۷.۱	۱۴.۳	۱۲.۶	۱۱.۴	۱۲.۱	۹.۸	۸.۱	۶.۸	۵.۸	۶.۶
ب	۴۸.۱	۴۹.۳	۵۲.۰	۵۴.۲	۵۴.۶	۴۹.۹	۴۵.۱	۴۰.۶	۳۶.۹	۳۴.۳
ج	۹۸.۰	۱۱۰.۸	۱۳۵.۴	۱۰۸.۹	۱۰۴.۷	۱۲۶.۸	۱۱۷.۶	۷۸.۶	۷۶.۷	۷۰.۹
الف	۱۰.۱	۱۱.۳	۱۲.۹	۱۲.۷	۱۲.۱	۱۳.۲	۱۴.۱	۱۴.۲	۱۵.۵	۱۸.۶
ب	۴۰.۸	۴۳.۱	۴۱.۳	۳۷.۸	۳۴.۶	۳۳.۰	۳۰.۸	۲۷.۷	۲۵.۱	۲۳.۰
ج	۸۶.۴	۸۹.۱	۹۷.۲	۹۲.۵	۸۴.۹	۹۷.۵	۹۴.۹	۹۰.۹	۹۷.۹	۱۰۱.۶
الف	۲۲.۰	۲۶.۲	۲۸.۹	۳۲.۴	۳۴.۰	۳۸.۳	۴۰.۸	۴۰.۴	۴۵.۳	۴۷.۹
ب	۲۲.۴	۲۱.۹	۲۳.۹	۲۷.۴	۳۱.۱	۳۴.۵	۳۶.۶	۳۹.۰	۴۰.۵	۴۲.۲
ج	۱۱۵.۹	۱۳۴.۸	۱۴۳.۵	۱۴۵.۷	۱۶۰.۱	۱۶۰.۴	۱۸۸.۹	۲۱۵.۶	۲۳۱.۷	۲۳۳.۱

الف: سرمایهٔ متغیر   ب: سرمایهٔ پایا   ج: سرمایهٔ مواد خام

مأخذ: سرمایه متغیر بر اساس محاسبات از روی تعداد شاغلان مندرج در سری‌های زمانی معاونت امور اقتصاد کلان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی (۱۳۹۴) سرمایه پایا بر اساس حساب موجودی سرمایه در اقتصاد ایران (۱۳۹۷) و مصرف واسطه بر اساس حساب‌های ملی ایران (۱۳۹۶).

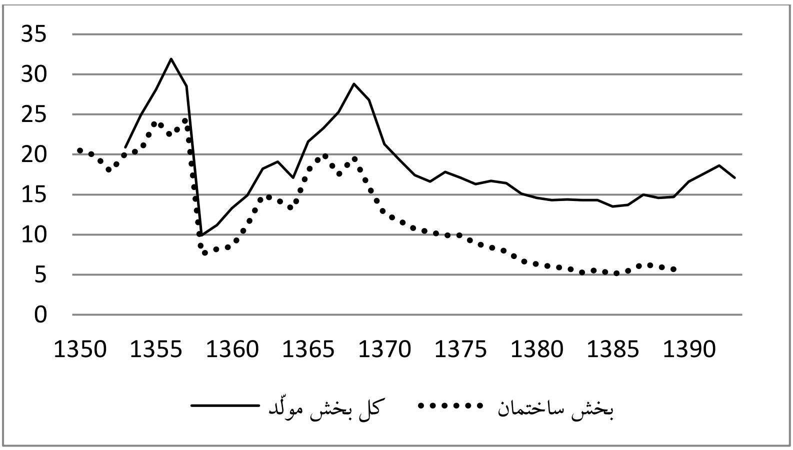
با جمع سرمایهٔ پایا و ارزش مواد خام مقدار کل سرمایهٔ ثابت به دست می‌آید و از این طریق می‌توان ترکیب ارزشی سرمایهٔ عمران و ساختمان را به دست آورد.

جدول ۱۳–۴: ترکیب ارزشی سرمایه عمران و ساختمان طی سال‌های ۱۳۵۰–۱۳۸۹ (بدون واحد)

۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
۲۰.۵	۱۹.۹	۱۷.۹	۲۰.۱	۲۰.۵	۲۴.۳	۲۲.۳	۲۴.۴	۷.۶	۸.۲
۸.۵	۱۱.۲	۱۴.۹	۱۴.۳	۱۳.۲	۱۸.۰	۲۰.۱	۱۷.۵	۱۹.۶	۱۵.۹
۱۲.۶	۱۱.۷	۱۰.۷	۱۰.۳	۹.۹	۹.۹	۸.۹	۸.۴	۷.۹	۶.۷
۶.۳	۶.۰	۵.۸	۵.۳	۵.۶	۵.۱	۵.۵	۶.۳	۶.۰	۵.۷

محاسبات بر اساس جدول ۱۳–۳

نمودار ۱۳–۲: ترکیب ارزشی سرمایه عمران و ساختمان در مقایسه با ترکیب ارزشی کل از ۱۳۵۰ تا ۱۳۸۹ (بدون واحد)



نمودار نشان می‌دهد سرمایهٔ عمران و ساختمان کمابیش شبیه کل سرمایهٔ بارآور حرکت کرده؛ اگرچه در تمامی سال‌ها ترکیب پایین‌تری داشته است. اما صرف نظر از این

شباهت ظاهری حرکت دو نمودار از بیخ‌وبن تفاوت دارد: ترکیب سرمایهٔ کل بخش بارآور با وجود تمام افت‌وخیزهایش نهایتاً نسبت به قعر دوران سقوط افزایش یافته است و از ۱۰ واحد در سال ۱۳۵۸ به ۱۸ واحد در سال ۱۳۹۰رسیده؛ یعنی نیروهای بارآور آن رشد کرده‌اند و بازارهایش به صورت سرمایه‌دارانه انکشاف یافته‌اند. اما ترکیب سرمایهٔ عمران و ساختمان در همین دوران کاهش یافته و از ۸ واحد به ٦ واحد نزول کرده است؛ یعنی نیروهای بارآور آن به قهقرا رفته‌اند و بازارهایش به صورت بازار کالایی ساده رشد کرده‌اند. این تفاوت بنیادین ناشی از آن است که سرمایهٔ عمران و ساختمان اساساً در بخش تولید وسایل مصرف واقع شده است. بنابراین سرمایهٔ ثابت و بارآوری آن به گونه‌ای نوسان می‌کند که اساساً ربطی به انباشت سرمایهٔ اجتماعی ندارد.

نظریهٔ «اوربانیزیشن» با تمام نمایندگان فکری فرصت‌طلب و جارچیان فضل‌فروش‌اش برای تبیین عملکرد نظام سرمایه‌داری صرفاً به همین حرکات نامربوط استناد می‌کند. این کار مانند آن است که برای مطالعهٔ قانون جاذبه به جای حرکات عمودی به سراغ حرکات افقی برویم و این کار را نیز نه روی سطح زمین که در فضای بین‌سیاره‌ای و در شرایط نبود جاذبه انجام دهیم. واضح است قوانینی که در جریان این قبیل مطالعات کشف می‌شوند هیچ ربطی به قانون جاذبه نخواهند داشت. در مورد پروفسور هاروی اوضاع از این هم بدتر است و ایشان علاوه بر قاطی کردن محورهای افقی و عمودی° به جای مطالعهٔ حرکت سهواً یا عمداً سکون را مطالعه کرده است: در نظریهٔ شهری شدن سرمایه بحث فقط بر سر ساختمان‌های تجاری و تفرج‌گاه‌ها و منازل مسکونی است و کوچک‌ترین اشاره‌ای به ساختمان‌های مراکز تولیدی نشده. تک‌تک قوانینی که تحت

این شرایط «کشف می‌شوند» نه فقط به قانون‌مندی‌های سرمایه ربطی نخواهند داشت که اساساً به هیچ چیز هیچ ربطی ندارند.

مطالعات قبلی‌مان نشان داد که خروج ارزش از بخش عمران و ساختمان در سایهٔ حمایت انحصارات خیلی کمتر از آن چیزی است که باید باشد؛ و البته این وضعیت مستقل از عملکرد قوانین اجاره‌بها رخ می‌دهد. وانگهی در بررسی مراکز صنعتی نیز دیدیم صنایع غذایی (که فقط می‌توانند وسیلهٔ مصرف تولید کنند) وضعیت مشابهی دارند و با وجود قرار گرفتن در سطوح پایین ترکیب سرمایه دچار جریان خروج ارزش نمی‌شوند. سایر شاخه‌هایی که به نحوی از انحاء به وسایل مصرف گره خورده‌اند و با بخش (II) هم‌پوشانی دارند تحت شمول همین قانون هستند و بازارهایشان را بدون افزایش بارآوری گسترش می‌دهند. به بیان دیگر این شاخه‌ها الزامی به ترقی ترکیب سرمایه‌شان نداشته‌اند. (البته وضعیت بخش‌هایی همچون کشاورزی و فراوری کان‌های غیرفلزی بسیار پیچیده است و باید در بخش‌های بعدی به دقت واکاویده شود.) همچنین آن دسته از تولیدکنندگان وسایل مصرف که ترکیب سرمایهٔ بالایی دارند (برای مثال فاکتوری‌های سیگارسازی) با جریان خروجی ارزش تضعیف می‌شوند.

بنابراین در کل می‌توان به این جمع‌بندی رسید که جریان انتقال خام ارزش به افزایش ترکیب سرمایهٔ بخش (I) و کاهش ترکیب سرمایهٔ بخش (II) دامن می‌زند و رشد وسایل تولید یک بخش در کنار کاهش وسایل تولید بخش دیگر رخ می‌دهد؛ یعنی همان شرط پارادوکسیکالی که لازمهٔ بازتولید امپریالیستی است.

۱۳–۲) تولید سرمایهٔ ثابت: ماشین‌آلات

اکنون باید شرایط تولید ماشین‌آلات را مطالعه کنیم. با توجه به این که بخشی از ماشین‌آلات‌مان° وارداتی هستند پیش از هر چیز به این مسأله می‌پردازیم.

جدول ۱۳–٥: تشکیل سرمایه ماشین‌آلات از محل تولید داخل و واردات از ۱۳٥۰ تا ۱۳۹۲ به قیمت ثابت (هزارمیلیارد ریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰٥	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
الف	۱٤.۳	۲۱.٦	۲٥.٥	۳٦.٥	۳۹.۲	٤٥.۹	٤۳.۸	۳۰.۱	۲۳.٦	۳۷.۳
ب	٤٥.٥	٥۸.۰	٦۰.۱	٦٥.۲	۱۳۱.۸	۱٤۷.۱	۱۳۱.٥	٥۹.٥	۳٥.۰	۲۸.۸
الف	۳۹.۸	٤۰.٥	٦۱.٦	۷۱.٦	٥۹.٤	۲۸.۹	۳۳.٤	۲۸.٤	۳۱.۱	۳٦.۰
ب	۳۳.۹	۳٤.۲	٦۸.۲	٦۳.٥	۳٤.۹	۱۸.۹	۱۷.۸	۲۷.٤	٤۰.۱	٤۸.۷
الف	٤۳.٦	٤۳.٥	۳٥.۱	۳۱.٤	۳۱.٥	٤٥.۰	٦۰.۸	٦۳.٤	۷۰.٤	۸۳.۰
ب	۱۱۷.۳	۹٦.٦	٥٥.۱	۳٥.۲	۳۲.۱	٤۷.۲	٥۷.٤	٦۹.٦	٦۱.٥	٦۳.۸
الف	۱۲٥.۹	۱۱۰.۷	۱۲۰.۱	۱۳۹.۱	۱٤۲.۲	۱٥۰.٤	۱٥۷.۳	۱۷۰.۹	۱۸٥.٥	۲۰۹.٦
ب	۷٦.۳	۸۲.۲	۹۲.۸	۱۰۷.۰	۱۰۹.۹	۹۷.٦	۹٤.٥	۹۹.٤	۹۱.۹	۹۰.۰
الف	۲۳٤.٥	۱٥۱.٤								
ب	۸٤.۹	٥٤.۱								

الف: تولید داخلی ماشین‌آلات

ب: واردات ماشین‌آلات

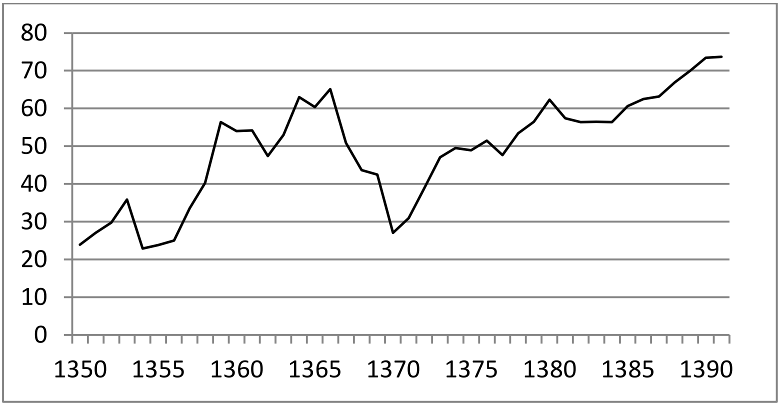
مأخذ: حساب‌های ملی ایران سال‌های ۱۳۳۸–۱۳۹۳. جداول ۸٥ و ۸٦.

جدول ۱۳–٦: سهم تولیدات داخلی از انباشت سرمایه ماشین‌آلات طی سال‌های ۱۳٥۰–۱۳۹۲ به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (درصد)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰٥	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
٥۰	۲۳.۹	۲۷.۱	۲۹.۸	۳٥.۹	۲۲.۹	۲۳.۸	۲٥.۰	۳۳.٦	٤۰.۳	٥٦.٤
٦۰	٥٤.۰	٥٤.۲	٤۷.٤	٥۳.۰	٦۳.۰	٦۰.٤	٦٥.۱	٥۰.۹	٤۳.۷	٤۲.٥
۷۰	۲۷.۱	۳۱.۰	۳۸.۹	٤۷.۱	٤۹.٥	٤۸.۹	٥۱.٥	٤۷.۷	٥۳.٤	٥٦.٥
۸۰	٦۲.۳	٥۷.٤	٥٦.٤	٥٦.٥	٥٦.٤	٦۰.٦	٦۲.٥	٦۳.۲	٦٦.۹	۷۰.۰
۹۰	۷۳.٤	۷۳.۷								

محاسبات بر اساس جدول ۱۳–٥.

نمودار ۱۳-۳: سهم تولیدات داخلی از انباشت سرمایه ماشین‌آلات طی سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۲ (درصد)



صعود منحنی در سال‌های ۱۳۵۸-۱۳٦۷ ناشی از کاهش واردات و سقوط آن در سال‌های ۱۳٦۸-۱۳۷۰ ناشی از افزایش واردات بوده است. اما از ۱۳۷۱ تا ۱۳۹۱ افزایش سهم تولیدات داخلی در انباشت سرمایۀ ماشین‌آلات با وجود رشد چشمگیر واردات حاصل شده است. تأمین ۸۰ درصد از انباشت سرمایۀ ماشین‌آلات توسط تولیدات داخلی اساساً قابل مقایسه با روند صنعتی شدن دهۀ ۱۳٤۰ نیست که ۸۰ الی ۹۰ درصد ماشین‌آلات از طریق واردات تأمین می‌شدند و سرمایۀ صنعتی همچون زائدۀ صرف بازرگانی خارجی رشد می‌کرد. تئوری «سلطۀ تجارت خارجی بر سرمایه‌داری ایران» و «سرمایه‌داری وابسته» در شرایط خاص دهۀ ۱۳٤۰ و ابتدای دهۀ ۱۳۵۰ یک جهت‌گیری فکری کاملاً درست و منطقی بود؛ آن هم نه صرفاً به دلیل واردات کالاهای معیشتی بلکه به دلیل واردات گستردۀ ماشین‌آلات از چکسلواکی و رومانی و شوروی و آلمان (شرقی و غربی) و ایالات متحدۀ آمریکا و ایتالیا و ژاپن. اما دست‌کم از ۱۳۵۰ به

بعد با رشد صنایع تولیدکنندهٔ ماشین‌آلات° شرایط سرتاپا تغییر یافته است و نظریهٔ مذکور دیگر در نظام سرمایه‌داری ایران مصداقی نمی‌یابد. «تئوری خاکستری است رفیق من. سبز درخت زندگی است.» همانطور که دیدیم به واسطهٔ چیرگی سرمایهٔ مالی–صنعتی انحصاری که بورژوازی کاملاً تکامل‌یافتهٔ ایران را به سرمایهٔ بین‌المللی پیوند می‌زند، سلطهٔ بازرگانی خارجی برچیده شده است.

متأسفانه بر مبنای داده‌های موجود نمی‌توانیم دقیقاً تعیین کنیم که چه مقدار از تولیدات داخلی ماشین‌آلات به بخش‌های بارآور اختصاص یافته‌اند. اما در سرتاسر سال‌های ۱۳۵۰–۱۳۹۰ کل بخش خدمات در حدود ۲۵ درصد ارزش سرمایهٔ ماشین‌آلات کشور را به خود اختصاص داده است. این ۲۵ درصد شامل است بر ماشین‌آلات خدمات مولد یعنی خدمات درمانی و خدمات تعمیراتی و خدمات آموزشی و فرهنگی و خدمات تفریحی؛ و همچنین شامل است بر ماشین‌آلات خدمات نامولد یعنی مؤسسات مالی و بخش بازرگانی و بنگاه‌های املاک و مستغلات. ماشین‌آلات بخش نظامی و انتظامی (غیربارآور) در ردیف مصارف عمومی دولت ثبت می‌شود و ربطی به محاسبات ما ندارد. با این حساب انبوه ماشین‌آلات بخش خدمات درمانی باعث می‌شود کفهٔ ترازو به نفع خدمات مولد سنگینی کند. در بدبینانه‌ترین حالت و با «انتقادی‌ترین» رویکرد هرگز بیش از ۱۰ درصد کل ماشین‌آلات کشور به بخش نامولد اختصاص نمی‌یابد. درب‌های اتوماتیک و آسانسورها و پله‌های برقی مراکز خرید که در داخل تولید می‌شوند طبق استانداردهای بانک مرکزی (و دستورالعمل سازمان ملل متحد) در ردیف تشکیل سرمایهٔ ماشین‌آلات نیامده‌اند و در ردیف تشکیل سرمایهٔ ساختمان

گنجانده شده‌اند. بنابراین صرف‌نظر از موجودیِ یخچال و ترازوی دیجیتالی مراکز عمده‌فروشی و خرده‌فروشی که تولید داخلی‌اند؛ مابقی ماشین‌آلات بخش نامولد عمدتاً تجهیزات الکترونیکی و ماهواره‌ایِ مؤسسات مالی هستند که به بهای گزاف از سرمایهٔ بین‌الملل خریداری می‌شوند. پس فرض اینکه فقط ۲ الی ۳ درصد از ماشین‌آلات بخش‌های نامولد تولید داخلی‌اند فرضی معقول و پذیرفتنی است (البته سرمایهٔ ساختمان بخش نامولد بسیار بزرگ‌تر از سرمایهٔ ساختمان بخش مولد است و نظریه‌پردازان انتقادی مکتب «اوربانیزیشن» می‌توانند خودشان را با انتقاد از آن سرگرم کنند). ما با برخوردی به‌اصطلاح «غیرانتقادی» بر این ۲–۳ درصد تخمینی نیز چشم می‌پوشیم و فرض را بر این می‌گیریم که تمام ماشین‌آلات تولید داخل به بخش‌های مولد اختصاص می‌یابند. بنابراین با جمع ساختمان‌های بخش مولد و ماشین‌آلات تولید داخلْ میزان فروش سرمایهٔ پایای بخش (I) اقتصاد به دست خواهد آمد.

جدول ۱۳–۷: فروش داخلی سرمایه پایای تولیدشده از ۱۳۵۰ تا ۱۳۹۱ به قیمت ثابت (هزار میلیارد ریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
۵۰	۳۸.۱	٤٤.۵	٤۷.۸	٦۸.۵	۷٤.۹	۱۲۳.۵	۹۹.۳	۹۵.۹	۵۲.۹	٦۵.۱
٦۰	٦٤.۱	۷۱.۸	۹۱.۸	۹٤.۵	۷۸.۷	۵٦.۰	۵۷.۸	٤٦.۱	٤٦.۸	۵۷.۵
۷۰	۷۰.۲	۷۰.۰	۷۷.٦	٦۸.۹	٦۵.٤	۸۰.٦	۹۷.۰	۱۰۰.٦	۱۱۳.۵	۱۲۷.۸
۸۰	۱۷۱.۳	۱٦٦.۹	۱۷۹.۲	۲۰٤.۷	۲۱۸.۹	۲۲۵.٦	۲۲۸.۹	۲۵۰.٤	۲۷۳.۰	۲۸۲.۸
۹۰	۳۱۱.۳	۱۹۵.۵								

محاسبات بر اساس جداول ۱۳–۱ و ۱۳–۵

ملاحظه می‌کنید حجم سرمایهٔ پایای درکاری که تولید داخل است طی ٤۰ سال تقریباً ۸ برابر شده و از ۳۸ هزار میلیارد ریال به ۳۱۱ هزار میلیارد ریال رسیده است. طی این

مدت تعداد نیروهای کار در اقتصاد ایران فقط ۳ برابر و کل جمعیت کشورمان فقط ۲.۵ برابر شده است. این مقایسه به خوبی نشان می‌دهد که تولید وسایل تولید تا چه حد بر تولید وسایل مصرف مسلط است.

اما مشتریان نوع (ب) یعنی کسانی که با سودشان خرید می‌کنند شامل سرمایه‌دارانی نیز هست که انباشت سرمایهٔ مواد خام را انجام می‌دهند. بنابراین باید جزء سوم بخش (I) یعنی تولید مواد خام را مطالعه کنیم.

۱۳–۳) تولید سرمایهٔ ثابت: مواد خام

منظور از مادهٔ خام هر نوع کالایی است که هنوز باید روی آن کار شود تا برای مصرف نهایی آماده گردد: پنبه و پشم ماده خامِ صنعت ریسندگی است – الیاف ریسیده‌شده ماده خامِ صنعت بافندگی است – در نهایت پارچهٔ بافته‌شده ماده خامِ صنعت پوشاک است. با این حساب واضح است که کل صنایع نساجی و پوشاک در تمامیت خویش فقط پنبه و پشم را به عنوان مادهٔ خام استفاده کرده‌اند و باقی قیمت پارچه صرفاً محصول کار است. اگر تولیدکنندگان پشم و پنبه را نیز وارد این زنجیره کنیم از منظر کلیت هیچ اثری از مادهٔ خام باقی نمی‌ماند و قیمت محصول نهایی با مجموع کارها برابر خواهد بود. یک اقتصاد ملی در کلیت خویش (با فرض حذف انبار سال قبل و واردات مواد خام) هیچ مادهٔ خامی نخواهد داشت و قیمت کالاها باید دقیقاً برابر با مجموع سود و مجموع دستمزدها و مجموع مصرف سرمایهٔ پایا باشد؛ البته هر یک از حوزه‌های تولید در انفراد خویش مصرف مواد خام خودشان را دارند که در حساب‌های

ملی در ردیف مصرف واسطه ثبت شده است. آنچه که در جداول و نمودارهای قبلی به عنوان سرمایهٔ مادهٔ خام ارائه شد در حقیقت خالص مواد خامی است که از انبار سال قبل یا از واردات به چرخهٔ تولید راه یافته و باعث نوسان منحنی ارزش (جابه‌جایی نسبت‌های ارزشی) شده‌اند.

روشن است که مجموع جبری تقاضای مواد خام بخش‌های بارآور برابر است با مجموع مصرف واسطهٔ آن‌ها. یک جزء از این تقاضا از محل انبار سال قبل یا واردات تأمین می‌گردد و یک جزء دیگر از طریق تولیدکنندگان وسایل تولید فراهم می‌شود که در مثال ما همان تولیدکنندگان پشم و پنبه و الیاف و پارچه هستند. البته لازم نیست مقدار واردات و انبار را از مجموع فروش کم کنیم. زیرا مواد خام وارداتی عمدتاً با دلارهای نفتی خریداری می‌شوند و به لحاظ مناسبات ارزش بیانگر کار انجام‌شده در بخش تولید مواد خام هستند. اما کل خرید مواد خام از بخش (I) برابر با مجموع جبری تقاضای مواد خام نیست. زیرا بخشی از مواد خام خریداری‌شده دوباره و سه‌باره در ردیف خرید به ثبت رسیده و وارد عملیات جمع شده‌اند. برای مثال پشم و پنبه یک بار در قالب قیمت خوشان نمایان می‌شوند یک بار در قالب قیمت الیاف و بار دیگر در قالب قیمت پارچه. در حالی که از منظر تولیدکنندگان لباس که در بخش (II) قرار دارند کل خرید مواد خام از بخش (I) فقط برابر است با خرید پارچه (که قیمت پنبه و پشم و الیاف و نخ ریسیده را در خود نهفته دارد).

رشد مجموع خرید مواد خام هر سال نسبت به سال قبل بیانگر میزان رشد کل فروش مواد خام است. زیرا در جریان عمل تفریق تولیدات یک سال از تولیدات سال بعد کل

زنجیرهٔ تکراری پنبه و پشم و غیره خودبه‌خود از معادلات حذف می‌شود. به این ترتیب مقدار انباشتِ سرمایهٔ مواد خام معلوم خواهد شد. بنابراین برای انجام این محاسبات باید در ابتدا مجموع کل مصارف واسطهٔ همهٔ بخش‌های مولد را از جداول حساب ملی استخراج کنیم.

جدول ۱۳–۸: مجموع مصرف واسطه بخش بارآور از ۱۳۵۰ تا ۱۳۹۱ به قیمت ثابت سال (هزار میلیارد ریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
۵۰	۱۴۷.۸	۱۶۶.۰	۱۸۱.۴	۲۲۳.۲	۲۴۴.۸	۳۳۹.۵	۳۱۴.۴	۳۳۴.۲	۲۵۹.۹	۲۶۱.۷
۶۰	۲۴۷.۶	۲۶۵.۰	۳۰۹.۵	۳۰۰.۳	۲۹۳.۷	۳۰۷.۱	۳۱۸.۱	۲۹۲.۳	۳۱۳.۰	۳۲۷.۸
۷۰	۳۳۸.۱	۳۴۹.۸	۳۶۱.۹	۳۷۳.۲	۳۸۱.۹	۴۲۲.۰	۴۴۳.۹	۴۵۱.۳	۴۷۹.۸	۵۰۳.۵
۸۰	۵۵۸.۴	۶۲۲.۶	۷۰۹.۷	۷۶۳.۴	۸۳۴.۶	۸۸۹.۰	۱۰۰۳.۳	۱۰۵۴.۸	۱۱۵۶.۱	۱۲۶۷.۸
۹۰	۱۳۵۷.۵	۱۰۳۲.۹								

مأخذ: حساب‌های ملی ایران ۱۳۳۸–۱۳۹۳. جداول ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۲.

جدول ۱۳–۹: انباشت سرمایه موادخام از ۱۳۵۰ تا ۱۳۹۱ به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزارمیلیارد ریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
۵۰	۱۴.۱	۱۸.۲	۱۵.۴	۴۱.۸	۲۱.۶	۹۴.۷	-۲۵.۱	۱۹.۸	-۷۴.۳	۱.۸
۶۰	-۱۴.۱	۱۷.۴	۴۴.۵	-۹.۲	-۶.۶	۱۳.۴	۱۱.۰	-۲۵.۸	۲۰.۷	۱۴.۸
۷۰	۱۰.۳	۱۱.۷	۱۲.۱	۱۱.۳	۸.۷	۴۰.۱	۲۱.۹	۷.۴	۲۸.۵	۲۳.۷
۸۰	۵۴.۹	۶۴.۲	۸۷.۱	۵۳.۷	۷۱.۲	۵۴.۴	۱۱۴.۳	۵۱.۵	۱۰۱.۳	۱۱۱.۷
۹۰	۸۹.۷	-۳۲۴.۶								

محاسبات برا اساس جدول ۱۳–۸

انباشت منفی مواد خام در جدول فوق یا ناشی از کاهش نسبی مقیاس تولید یا ناشی از کاهش قیمت مواد خام یا نتیجهٔ ترکیبی از این دو است. در اینجا مطابق مفروضات مطالعه‌مان می‌توانیم مقادیر منفی را با صفر برابر بگیریم. معنای صفر این است که هیچ

یک از خریداران مواد خام هزینه‌ای از محل سود نپرداخته و در زمره مشتریان نوع (ب) قرار نگرفته‌اند. با تجمیع مباحث قبلیْ کل سود خرج‌شده در بازارهای بخش (I) اقتصاد به دست می‌آید.

جدول ۱۳–۱۰: کل خرید از بازارهای بخش (I) از محل سودها به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (هزار میلیارد ریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
۵۰	۵۲.۲	۶۲.۷	۶۳.۲	۱۱۰.۳	۹۶.۵	۲۱۸.۲	۹۹.۳	۱۱۵.۷	۵۲.۹	۶۶.۹
۶۰	۶۴.۱	۸۹.۲	۱۳۶.۳	۹۴.۵	۷۸.۷	۶۹.۴	۶۸.۸	۴۶.۱	۶۷.۵	۷۲.۳
۷۰	۸۰.۵	۸۱.۷	۸۹.۷	۸۰.۲	۷۴.۱	۱۲۰.۷	۱۱۸.۹	۱۰۸.۰	۱۴۲.۰	۱۵۱.۵
۸۰	۲۲۶.۲	۲۳۱.۱	۲۶۶.۳	۲۵۸.۴	۲۹۰.۱	۲۸۰.۰	۳۴۳.۲	۳۰۱.۹	۳۷۴.۳	۳۹۴.۵
۹۰	۴۰۱.۰	۱۹۵.۵								

محاسبات بر اساس جداول ۱۳–۷ و ۱۳–۹

ملاحظه می‌کنید در ابتدای دوره فقط ۵۰ هزار میلیارد ریال از سودها به انباشت سرمایهٔ ثابت (از محل تولیدات داخلی) اختصاص می‌یافت. در سال ۱۳۹۰ این رقم ۸ برابر شده و ۴۰۰ هزار میلیارد ریال رسیده است. بنابراین مقدار سود اختصاص یافته به گسترش بخش (I) اقتصاد ایران به طور مطلق رشد چشمگیری داشته است. اما به لحاظ نسبی چطور؟

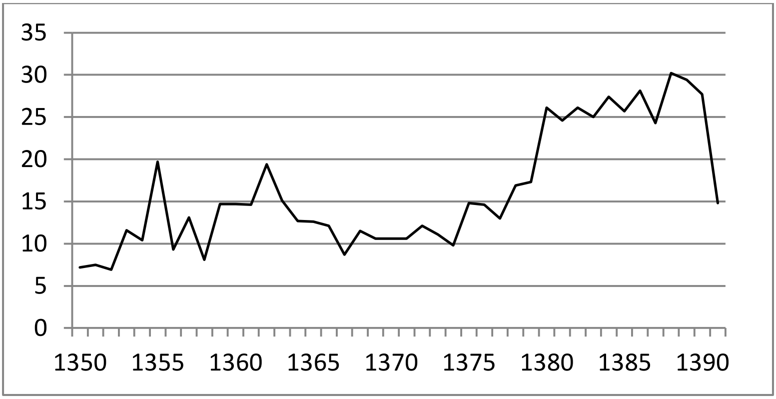
مقدار سود تحقق‌یافته طی سال‌های مورد بحث در بخش‌های قبلی محاسبه شد. اکنون می‌توان مشخص کرد که چند درصد از سودها به گسترش تولید وسایل تولید اختصاص یافته‌اند و به این ترتیب تغییرات نسبی را نیز آشکار ساخت.

جدول ۱۳-۱۱: درصد سود اختصاص‌یافته به گسترش بخش (I) اقتصاد از ۱۳٥۰ تا ۱۳۹۱ (درصد)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰٥	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
٥۰	٥۲.۲	٦۲.۷	٦۳.۲	۱۱۰.۳	۹٦.٥	۲۱۸.۲	۹۹.۳	۱۱٥.۷	٥۲.۹	٦٦.۹
٦۰	٦٤.۱	۸۹.۲	۱۳٦.۳	۹٤.٥	۷۸.۷	٦۹.٤	٦۸.۸	٤٦.۱	٦۷.٥	۷۲.۳
۷۰	۸۰.٥	۸۱.۷	۸۹.۷	۸۰.۲	۷٤.۱	۱۲۰.۷	۱۱۸.۹	۱۰۸.۰	۱٤۲.۰	۱٥۱.٥
۸۰	۲۲٦.۲	۲۳۱.۱	۲٦٦.۳	۲٥۸.٤	۲۹۰.۱	۲۸۰.۰	۳٤۳.۲	۳۰۱.۹	۳۷٤.۳	۳۹٤.٥
۹۰	٤۰۱.۰	۱۹٥.٥								

محاسبات بر اساس جداول ۱۰-۷ و ۱۳-۱۰

نمودار ۱۳-٤: سهم سود اختصاص‌یافته به گسترش بخش (I) اقتصاد از ۱۳٥۰ تا ۱۳۹۱ (درصد)



ملاحظه می‌کنید که روند نمودار به طور کلی صعودی است و در هر سال سهم بزرگ‌تری از سودها به گسترش بخش (I) اختصاص یافته‌اند، بنابراین اختصاص سودها به تولید وسایل تولید به طور نسبی نیز رشد کرده است. اوج گسترش بخش (I) اقتصاد در سال‌های دهۀ ۱۳۸۰ بوده که بالای ۲٥ درصد سودها صرف خرید از تولیدکنندگان وسایل تولیده شده. این رقم به هیچ وجه قابل مقایسه با سهم ۷ درصدی

سال ۱۳۵۰ نیست. اما در ابتدای دههٔ ۱۳۹۰ (یعنی با تثبیت کسادی) خرید سرمایهٔ ثابت از محل سود کاهش می‌یابد؛ به طوری که فقط ١٤ درصد از سودها در بازارهای بخش (I) اقتصاد خرج می‌شوند.

ما در بخش‌های قبلی محدودیت‌های رشد سرمایهٔ ثابت را به لحاظ کاهش نرخ سود و نرخ مازاد مطالعه کردیم. بنابراین اختصاص سهمی بیش از این به گسترش بخش (I) عملاً غیرممکن است. در حقیقت با توجه به نوسان نرخ مازاد در اطراف نرخ سود متعارف حتی همین ١٤ درصد سود اختصاص‌یافته به بخش (I) بیش از حد زیاد و خطرناک است و می‌تواند به بحرانی شدن اوضاع بیانجامد. از سوی دیگر اختصاص فقط ١٤ درصد از سودها خیلی کم است و با کند کردن گسترش بخش (I) احتمال دارد کل فرایند انباشت را فلج کند. با این حساب میزان خرج کردن سودها در بازارهای بخش (I) در آن واحد هم خیلی کم و هم خیلی زیاد است. فراکسیون‌های مختلف بورژوازی فقط یکی از طرفین پارادوکس را می‌بینند و بیانش می‌کنند: یک گروه از این می‌نالد که سرمایه‌گذاری‌های سنگین در پتروشیمی «اشتغال‌آفرین» نیست و گروه دیگر از عدم گسترش ماشین‌آلات نوین و تکنولوژی‌های مدرن شکایت دارد. جالب است که برخی آشفته‌فکران بورژوا در آن واحد از هر دو موضع متضاد حمایت می‌کنند.

وسایل تولید در عین حال هم اندک و هم اضافی‌اند. گرچه این یک تناقض است اما حقیقی است. این ١٤ درصد هم باید کاهش یابد هم باید افزایش یابد. بنابراین انکشاف سرمایه در ایران راهی جز ایجاد یک بخش متمم خارجی برای حل پارادوکس فوق ندارد. بخش متمم با جذب تولیدات بخش (I) اقتصاد ایران از یکسو منابع تازه‌ای برای

خرید وسایل تولید فراهم می‌آورد و به گسترش ابعاد بخش (I) کمک می‌کند؛ از سوی دیگر وجود بخش متمم باعث می‌شود بورژوازی ملی از الزام خرید وسایل تولید معاف گردد. به این ترتیب دیگر پارادوکسی وجود نخواهد داشت. اما با توجه به رقابت‌های پرتنش منطقه‌ای° ایجاد بخش متمم و «تقسیم مجدد خاورمیانه» کار ساده‌ای نیست و لاجرم با اصطکاک و درگیری‌های خون‌بار همراه خواهد بود. چنین کاری عملاً از عهدهٔ نظام سرمایه‌داری ایران خارج است. بنابراین بورژوازی بزرگ ایران چاره‌ای جز توسعهٔ بخش متمم داخلی‌اش ندارد.

۱۳–۳) تولید سرمایهٔ دوار: مواد خام

در فصل نظریهٔ ارزش دیدیم که دورپیمایی سرمایهٔ مواد خام در یک اقتصاد مبتنی بازار لاجرم به انکشاف ناموزون دامن خواهد زد. اکنون باید بررسی کنیم که نحوهٔ تولید و مصرف مواد خام چه تأثیری بر انکشاف ناموزون سرمایه‌داری ایران دارد. به این منظور سال‌های ۱۳٦۵ و ۱۳۷۸و ۱۳۹۰ را به طور نمونه‌وار مطالعه می‌کنیم. مهم‌ترین ابزار ما در این مسیر چیزی جز ماتریس‌های داده‌ستانده نیست. سطرهای ماتریس داده–ستانده بیانگر این‌اند که چه مقدار از تولیدات هر حوزه در سایر شاخه‌ها به نحو مولد مصرف شده است و ستون‌های این ماتریس نیز نشان می‌دهند که هر حوزهٔ تولید چه مقدار از محصولات سایر شاخه‌ها را به نحو مولد مصرف کرده است. از این جداول کلیهٔ بخش‌ها نامولد را حذف می‌کنیم تا بتوانیم مقدار مصرف مولد را اندازه بگیریم. البته مقدار مصرف درونی هر حوزه را از محاسبات حذف کرده‌ام؛ اگرچه برای مثال کلش برنج می‌تواند به مثابهٔ خوراک دام‌های سنگین مورد استفاده قرار بگیرد یا مدفوع حیوانی

بخش دامداری می‌تواند به مثابهٔ کود آلی وارد چرخهٔ زراعت شود. ولی مساله این است که با محاسبه مصرف درونی هر حوزه این احتمال پیش می‌آید که ارزش یک کالای واحد را به دلیل رفت و برگشت‌های دائمی مواد خام در هر حوزه دو باره و سه باره در محاسبهٔ ارزش نهایی محصول وارد کنیم و تصویری غیرواقعی از میزان مصرف مواد خام ترسیم نماییم. بنابراین برای پرهیز از بازشمردن دوباره و سه‌بارهٔ یک ارزش فقط جریان خروجی مواد خام را بررسی می‌کنم و بر تغذیهٔ درونی هر حوزه توسط مواد خام خودش چشم می‌پوشم.

جدول ۱۳-۱۲: نقل و انتقالات مواد خام میان حوزه‌های مختلف تولید در سال ۱۳٦٥ به قیمت جاری (میلیارد ریال)

	کشاورزی	نفت و گاز	معدن	صنعت	آب‌وبرق‌وگازرسانی	ساختمان	خدمات مولّد	جمع	درصد از کل تولیدکنندگان
کشاورزی	–	۰.۰	۰.۰	۱۷۱۰.۲	۰.۲	٦.۱	۱۹.۹	۱۷۳٦.٤	٤۱.۰
نفت و گاز	۰.۰	–	۰.۰	۲۱.۱	۱.۸	۰.۰	۰.۰	۲۲.۹	۰.٥
معدن	٦.۳	۰.۰	–	۹۰.۲	۰.۰	۲٥.٥	۰.۲	۱۲۲.۲	۲.۹
صنعت	۳٤۲.۲	٤.۲	۱۰.۳	–	۲٦.۷	۹۱۳.٦	۳۹٤.۳	۱٦۹۱.۳	۳۹.۹
آب‌وبرق‌وگاز	۳۹.٦	۱.۸	۱.٤	٥۰.۷	–	۰.۳	۱۱.٦	۱۰٥.٤	۲.٥
ساختمان	۱٤.٤	٥.۳	۰.۲	۷.۲	۱.۱	–	۱٦.۲	٤٤.٤	۱.۰
خدمات مولّد	۱۱۱.۰	۱۱.۰	٦.۹	۲٥۰.۰	۱٦.۷	۱۲۱.۸	–	٥۱۷.٤	۱۲.۲
جمع	٥۱۳.٥	۲۲.۳	۱۸.۸	۲۱۲۹.٤	٤٦.٥	۱۰٦۷.۳	٤٤۲.۲	٤۲٤۰	۱۰۰
درصد از کل مصرف‌کنندگان	۱۲.۱	۰.٥	۰.٤	٥۰.۲	۱.۱	۲٥.۲	۱۰.٤	۱۰۰	

مأخذ: مرکز آمار ایران. ماتریس داده-ستاندهٔ اقتصاد ایران در سال ۱۳٦٥

پیش از هر چیز توضیح این نکته ضروری است که طبق استانداردهای مرکز آمار ایران (بر اساس دستورالعمل سازمان ملل متحد) وسایل تولیدی که عمر مفیدشان کمتر از یک سال است در زمرهٔ مصارف واسطه گنجانده می‌شوند. بنابراین ارقام ثبت‌شده در مقابل سطر عمران و ساختمان اشاره به بناهای موقتی دارد که در جریان فعالیت برپا می‌شوند و با تکمیل کارها در کمتر از یک سال برچیده می‌شوند. همچنین اگرچه نمی‌توان خدمات بارآور را جزو مواد خام به حساب آورد ولی آن را برای مقاصد تحلیلی در جدول فوق گنجانده‌ام. این خدمات فقط بخشی از کل خدمات مولد را دربرمی‌گیرد و شامل مواردی نظیر خدمات دامپزشکی و خدمات فنی و مهندسی و خدمات تعمیراتی و خدمات حمل‌ونقل و خدمات ارتباطات و خدمات آموزشی و خدمات بهداشتی و درمانی است.

طبق داده‌های جدول فوق بخش کشاورزی با تأمین ٤١ درصد از مصارف واسطهٔ سایر بخش‌ها بزرگ‌ترین تولیدکنندهٔ مواد خام کشور بوده است. پس از بخش کشاورزی بخش صنعت با تأمین ٤٠ درصد از مصارف واسطه دومین تولیدکنندهٔ بزرگ مواد خام برای سایر بخش‌هاست. ملاحظه می‌کنید میزان استفادهٔ مولد از خدمات بارآور برابر با ارزش ١٢ درصد کل مواد خام بوده است.

از سوی دیگر در سال ١٣٦٥ بخش صنعت با مصرف ٥٠ درصد از کل مواد خام بزرگ‌ترین مصرف‌کنندهٔ مواد خام کشور است. بخش عمران و ساختمان و بخش کشاورزی نیز به ترتیب با ٢٥ درصد و ١٢ درصد در جایگاه‌های بعدی قرار دارند. با این حساب می‌توان گفت بخش صنعت نقش میانجی تمامی حوزه‌های تولید را ایفا می‌کند. یعنی ابتدا محصولات تمامی تولیدکنندگان را به مثابهٔ مواد خام دریافت می‌کند و سپس

تغییر شکل‌شان می‌دهد و محصولات جدید را به مثابهٔ مواد خام به تمامی حوزه‌های تولید بازمی‌گرداند. اگر چه شاخه‌های جداگانهٔ کار اجتماعی نهایتاً از طریق بازار و به واسطهٔ قیمت‌ها با یکدیگر پیوند می‌یابند؛ اما صرف‌نظر از شکل اجتماعی ارزش باید توجه داشت که محتوای مادی این پیوند در کردوکار خود صنعت تحقق می‌یابد. بگذریم از اینکه تفکر بورژوایی طبق معمول رابطهٔ عمیق میان شکل و محتوا را تشخیص نمی‌دهد.

یک دههٔ بعد یعنی در سال ۱۳۷۸ نقل و انتقالات مواد خام میان حوزه‌های تولید به شکل زیر تحقق یافته است.

جدول ۱۳-۱۳: نقل و انتقالات مواد خام میان حوزه‌های مختلف تولید در سال ۱۳۷۸ به قیمت جاری (میلیارد ریال)

	کشاورزی	نفت و گاز	معدن	صنعت	آب‌وبرق‌وگازرسانی	ساختمان	خدمات مولّد	جمع	درصد از کل تولیدکنندگان
کشاورزی	–	١٢	٣٥	٢٠١٦٩	١٧٥	٦٦	٤١٥	٢٠٨٧٢	٢٠.٤
نفت و گاز	٠	–	٠	٥٥٢٩	٢٧٠	٠	٠	٥٧٩٩	٥.٧
معدن	٨	١	–	٤٤٣٠	١٦	٢٩٩	١٠	٤٧٦٤	٤.٧
صنعت	٤٦٦٢	٨١	٣٢٤	–	١٨٠٣	٢٤٣٢٢	١٢٥٨٥	٤٣٧٧٧	٤٢.٨
آب و برق و گاز	١٥٥٠	٧٧	٧٢	٢١٣٥	–	٥٢	٩٥١	٤٨٣٧	٤.٧
ساختمان	٤٣	١٩٣	١٢	٣٠٤	٢٧٢	–	٦٤١	١٤٦٥	١.٤
خدمات مولّد	١٥٨٥	١٧٠	٢١٩	١٢٢٢٦	٥٨٠	٥٩١٩	–	٢٠٦٩٩	٢٠.٣
جمع	٧٨٤٨	٥٣٤	٦٦٢	٤٤٧٩٣	٣١١٦	٣٠٦٥٨	١٤٦٠٢	١٠٢٢١٣	١٠٠
درصد از کل مصرف‌کنندگان	٧.٧	٠.٥	٠.٦	٤٣.٨	٣.٠	٣٠.٠	١٤.٣	١٠٠	

مأخذ: مرکز آمار ایران. ماتریس داده-ستاندهٔ سال ۱۳۷۸.

مشاهده می‌کنید بخش کشاورزی جایگاه مسلط خویش را به لحاظ بزرگ‌ترین تولیدکنندهٔ مواد خام از دست داده و اکنون فقط ۲۰ درصد از مواد خام سایر حوزه‌های تولید را تأمین می‌کند. در عوض نقش خدمات مولد پررنگ‌تر شده است و استفاده از خدماتی نظیر حمل‌ونقل و دامپزشکی و فنی و مهندسی و تعمیرات در فرایند تولید[5] برابر با ۲۰ درصد از کل مصرف مواد خام است. بخش صنعت نیز به بزرگ‌ترین تولیدکنندهٔ مواد خام کشور تبدیل شده و به تنهایی ٤۳ درصد از مواد خام سایر بخش‌ها را عرضه می‌دارد. اما بیشترین رشد مربوط به بخش نفت است. سهم این بخش در تأمین مواد خام از ۰.۵ درصد سال ۱۳٦٥ به ٦ درصد رسیده است که نمایانگر رشد ۱۲ برابری تولید مواد خام در صنعت پتروشیمی است.

در سمت مصرف‌کنندگان مواد خام اوضاع کمابیش شبیه یک دهه قبل است. بخش صنعت با مصرف ٤٤ درصد مواد خام همچنان پیشتاز است و بخش‌های عمران و ساختمان و خدمات بارآور به ترتیب با ۳۰ و ١٤ درصد در جایگاه‌های بعدی قرار دارند. بخش صنعت دست‌کم طی دو دهه میانجی مادی سایر بخش‌های مولد بوده است.

چگونگی نقل‌وانتقالات مواد خام را یک دهۀ بعد و در سال ۱۳۹۰ بررسی می‌کنیم. در جدول زیر ملاحظه می‌کنید که طی این یک دهه تحولی عظیم رخ داده و الگوی نقل و انتقالات مواد خام میان حوزه‌های مختلف زیرورو شده است. نقش خدمات و کشاورزی در تأمین مصرف واسطه کاهش یافته و به ترتیب به ۱۳ و۱۲ درصد رسیده است. بخش صنعت نیز فقط ۲۷ درصد از بازار مواد خام را در اختیار دارد. در عوض بخش نفت که در سال ۱۳٦٥ فقط ۰.۵ درصد از مواد خام کشور را تولید می‌کرد اکنون

۳۵ درصد از بازار مواد خام را به خود اختصاص داده است. این رشد ۷۰ برابری بیش از هر چیز به انکشاف صنعت پتروشیمی مربوط می‌شود.

جدول ۱۳–۱٤: نقل و انتقالات مواد خام میان حوزه‌های مختلف تولید در سال ۱۳۹۰ به قیمت جاری (میلیارد ریال)

	کشاورزی	نفت و گاز	معدن	صنعت	آب‌وبرق‌وگازرسانی	ساختمان	خدمات مولّد	جمع	درصد از کل تولیدکنندگان
کشاورزی	–	٤	٨٢	٢٣٩٠٨٠	٧٣	٧٦٧	٨٧٠	٢٤٠٨٧٦	١١.٦
نفت و گاز	٠	–	٠	٧٢٧٣٢٩	٤٦٩	٠	٨٦٢	٧٢٨٦٦٠	٣٥.١
معدن	٥٢٤	١٥٠٦١	–	٤٤٢١٠	٩٠	٩٠٩٧	٣٠٥	٦٩٢٨٧	٣.٣
صنعت	٩١٣٠٨	٣٣٧٧	٨٤٥٣	–	٤٣٥٣١	٣٠١٥٧٤	١١٤٤٦٦	٥٦٢٧٠٩	٢٧.١
آب‌وبرق‌وگاز	٩٦٥٦	١٠٠٩	١٠٥٣	١٥٧٢٥٦	–	٣٢٩١	١٩٣٣٥	١٩١٦٠٠	٩.٢
ساختمان	١١٩٥	٠	١١٤٢	٤٢٤٨	٢٤٤٥	–	٢٩٥٢	١١٩٨٢	٠.٦
خدمات مولّد	٣٠٨٦٦	٦٥٧٠	١١٩٧٠	١١٧٧٥٧	٣٥٥٤٩	٦٧٠٨١	–	٢٦٩٧٩٣	١٣.٠
جمع	١٣٣٥٤٩	٢٦٠٢١	٢٢٧٠٠	١٢٨٩٨٨٠	٨٢١٥٧	٣٨١٨١٠	١٣٨٧٩٠	٢٠٧٤٩٠٧	١٠٠
درصد از کل مصرف‌کنندگان	٦.٤	١.٣	١.١	٦٢.١	٤.٠	١٨.٤	٦.٧	١٠٠	

مأخذ: مرکز آمار ایران. ماتریس داده–ستاندهٔ سال ۱۳۹۰.

در سمت مصرف‌کنندگان مواد خام نیز بخش صنعت با مصرف ٦۲ درصد از کل مواد خام به طرزی رقابت‌ناپذیر در صدر مصرف‌کنندگان قرار دارد. پشت سر آن بخش عمران و ساختمان ۱۸ درصد از تولیدات سایر بخش‌ها را به مثابهٔ مواد خام به مصرف می‌رساند. سایر بخش‌ها نقش چندان پررنگی در مصرف مواد خام ندارند. بخش خدمات نیز که این همه در مورد رشد آن داد و قال به پا شده است فقط ٦.۷ درصد از

مواد خام کشور را مصرف کرده است و هیچ نقش مهمی در نقل و انتقالات مواد خام ایفا نمی‌کند. البته مصرف خدمات نابارآور از این هم کمتر است.

حین مطالعهٔ این سه جدول باید توجه داشته باشیم که نقل و انتقالات مواد خام در حقیقت نقل و انتقالات کار زندهٔ منعقدشده است. پیش از این ناچار بودم جریان خام انتقال ارزش را بر اساس میانگین کار اجتماعی توضیح دهم. این شکل بحث کمی انتزاعی به نظر می‌رسید؛ هر چند کار میانگین اجتماعی هرگز یک بحث انتزاعی نیست و روابط واقعی انسان‌ها را در نهان‌گاه تولید بیان می‌کند. اکنون که کار میانگین اجتماعی در قالب مواد خام شیئیت یافته است خیلی آسان‌تر می‌توان نقش‌آفرینی انتقال خام ارزش را درک کرد.

تا پیش از دههٔ ۱۳۸۰ که پتروشیمی به مثابهٔ زائدهٔ سرمایهٔ مالی–صنعتی انحصاری در دل بخش صنعت رشد نکرده بود اقتصادِ عموماً دولتی نقش به‌سزایی در تشکیل قیمت‌ها ایفا می‌کرد و همچون گلخانه‌ای بزرگ به انکشاف سرمایهٔ مالی–صنعتی یاری می‌رساند. اما هر چه صنعت پتروشیمی بیشتر رشد یافت و هر چه بیشتر مواد خام سایر حوزه‌ها را تأمین نمود و هر چه بیشتر نقل‌وانتقالات خام ارزش را تعیین کرد، به همان میزان هم اقتصاد دولتی ضرورتش را از دست داد: گیاه کوچک به گلخانه نیاز دارد ولی درخت تنومند نه! بنابراین حذف سوبسید از کالاها و خصوصی‌سازی شرکت‌ها و آزادسازی قیمت‌ها و سایر وجوه تحول نولیبرالی هیچ یک بیانگر چرخشی اساسی در نظام اقتصادی ایران در نتیجهٔ نفوذ ایدئولوژیک فلان حلقهٔ فکری نیستند. در ٤ دههٔ اخیر فرایند تشکیل قیمت‌ها و تنظیم تقسیم کار اجتماعی طبق الگویی واحد و بر

اساس الزامات سرمایهٔ مالی-صنعتی انحصاری انجام گرفته است: یک بار از طریق مداخلهٔ دولتی در دورهٔ طفولیت صنعت پتروشیمی و بار دیگر از طریق نقل‌وانتقالات مواد خام در دوران بلوغ صنعت پتروشیمی.

اگر این تحلیل‌های تئوریک را بر موارد مشخص انطباق دهیم تأثیر قاطع دَوَران سرمایهٔ مواد خام به روشنی آشکار خواهد شد. به این منظور وضعیت صنایع بالادستی و پایین‌دستی صنعت پتروشیمی را دقیق‌تر مطالعه می‌کنیم. صنایع بالادستی پتروشیمی شامل پالایشگاه‌هایی می‌شود که نفت خام را به عناصر سازنده‌اش فرومی‌شکنند و محصول کارشان (اتیلن و پروپیلن و بنزن و برش C٤ و زایلن و تولوئن و پارافین و پروپیلن و بوتادین و بوتیلن و ایزوبوتان و اتان و کلرید و آمونیاک و گوگرد) را به عنوان خوراک فاکتوری‌های پایین‌دست به بازار عرضه می‌کنند. محصولات این فاکتوری‌ها نیز به نوبت خود همچون مواد خام سایر صنایع مصرف می‌شود.

زنجیرهٔ تولید ارزش در صنعت پتروشیمی ایران با این شکاف عمده دست به گریبان است که صنایع بالادست به واسطهٔ حجم عظیم ماشین‌آلات‌شان می‌توانند محصولات‌شان را در تناژ بالا و قیمت پایین به بازار عرضه کنند اما صنایع پایین‌دست بنا به پیجیدگی فرایند کار و باردهی پایین‌تر فاکتوری‌هایشان ناچارند محصولات‌شان را در تناژ پایین و قیمت بالا به بازارها بفرستند. همانطور که در بحث دورپیمایی سرمایهٔ صنعتی دیدیم عمده‌فروشی به افزایش سرعت واگرد کمک می‌کند و هرچه سرعت واگرد بیشتر باشد نرخ سود متعارف می‌تواند در حجم بزرگ‌تری از کالاها تحقق یابد. به این ترتیب یک سرمایه با وجود دریافت سود متعارف می‌تواند قیمت اجناسش را پایین

بیاورد. صنایع بالادستی با تکیه بر همین قیمت‌های ارزان به سهولت می‌توانند یکی از دو بازار داخلی یا خارجی را برای فروش محصولات‌شان انتخاب کنند ولی صنایع پایین‌دستی از این امکان برخوردار نیستند.

نظر به امکان تحرک بیشتر در صنایع بالادست این فاکتوری‌ها قادرند با صادرات گستردۀ محصولات به خارج و ایجاد کمبود ساختگی در داخل کشور به یک‌سری نوسان‌های موقت در بازار مواد خام دامن بزنند؛ به گونه‌ای که صنایع پایین‌دست هرازگاهی نمی‌توانند پس از فروش محصولات‌شان دوباره خوراک مورد نیاز خود را بخرند. از این رو پایین‌دستی‌ها در جریان نوسان‌های مواد خام بدهکار شده و رفته‌رفته به مالکیت بالادستی‌ها درمی‌آیند. نتیجۀ این وضعیت تقویت انحصارها در صنعت پتروشیمی و نفوذشان به سایر حوزه‌های تولید است که روز به روز بر ابعاد آن افزوده می‌شود. اگر بخواهیم به درک روشن‌تری از دامنۀ نفوذ سرمایۀ انحصاری برسیم کافی است تنوع بی‌پایان محصولات پتروشیمی را به مثابۀ مادۀ خام سایر صنایع در نظر داشته باشیم:

انواع پارازایلن‌ها و پروپیلن‌ها و هگزانول‌ها و سولفیدها مورد استفاده در تولید اسیدهای گوناگون برای آب‌کاری فلزات و آب‌کاری پلاستیک‌ها در صنایع مختلف؛ انواع هیپوکلریت‌ها و کلریدها و دی‌کربنات‌های مورد استفاده در انواع پاک‌کننده‌ها و گندزداها و چربی‌زداها در صنایع بهداشتی و درمانی؛ گاز کلر مورد استفاده در تصفیۀ آب آشامیدنی؛ گاز کربنیک مورد استفاده در صنعت نوشابه‌سازی و آتش‌نشانی؛ گاز آراگون مورد استفاده در صنایع لامپ‌سازی و جوشکاری؛ انواع گازهای بردوتی مورد استفاده در سردخانه‌ها؛ گوگرد و انواع دوده‌های صنعتی برای لاستیک‌سازی؛ انواع

اَستیک‌ها و اتیلن و گلایکول‌ها و هیدروکسیدها و بوتانول‌های مورد استفاده در تولید تینر و استن و سایر حلال‌های صنعتی در فاکتورهای مختلف؛ انواع آکریلات‌ها و کربنات‌های مورد استفاده در صنایع تولید کاغذ و مقوا؛ انواع پروپیونات‌ها و بنزوات‌های مورد استفاده در مواد نگهدارندهٔ صنایع غذایی؛ ترفتالیک‌های مورد استفاده در تولید الیاف مصنوعی صنعت نساجی؛ انیدریک و فتالیک و نیتریک مورد استفاده در صنعت چاپ و نشر؛ پارازایلن مورد استفاده در انواع حشره‌کش‌ها؛ آلاکلرها و بوتاکلرها و اورتوزایلن‌ها و پرکلرین‌های مورد استفاده در انواع آفت‌کش‌ها و سموم کشاورزی؛ انواع دی‌آمونیوم‌های مورد استفاده در کودهای شیمیایی؛ سولفات آمونیوم و کربنات‌های مورد استفاده در صنایع استحصال پشم و چرم؛ پلی‌کربنات و پلی‌پروپلین مورد استفاده در صنایع خودروسازی؛ انواع پلیمرها و پلی‌استرهای مورد استفاده در لوازم خانگی و ظروف و صنایع بسته‌بندی و تولید مبلمان و تولید تجهیزات و ابزارآلات؛ انواع فتالات‌ها و سولفات‌ها و زایلن‌ها و وینیل‌استات‌های مورد استفاده در صنایع رنگ‌سازی و تولید جلادهنده‌ها و چسب‌ها؛ انواع آپوکسی‌رزین‌ها و وی‌سی‌ام در لوله‌سازی؛ آلکین‌بنزن‌ها و بوتانول‌های مورد استفاده در ساخت روغن‌های صنعتی برای فاکتوری‌های مختلف؛ پلی‌پروپین‌ها و الاستومرها و پلی‌کلرایدهای مورد استفاده در انواع فیلترها؛ و غیره و غیره و غیره و غیره ...

مجموعهٔ گسترده و بی‌انتهای مواد خام تولیدشده در پتروشیمی تقریباً در همهٔ صنایع نفوذ دارد و فاکتوری‌های بالادستی این صنعت را به مرکز فرماندهی نقل‌وانتقالات خام ارزش تبدیل کرده. بدین ترتیب است که زمام تشکیل قیمت تمامی حوزه‌های تولید در

تحلیل نهایی در دست صنعت پتروشیمی است. این صنعت می‌تواند با ایجاد یک نوسان موقت در عرضهٔ مواد خام به سادگی هر یک از قلمروهای تولید را به سمت یکی از سطوح چهارگانهٔ انباشت سوق دهد و چرخه‌های کسب‌وکار آن‌ها را متأثر سازد و ترکیب سرمایه‌شان را تعیین کند. اگر سرمایهٔ پتروشیمی به مثابهٔ ژنرالی قدرقدرت بر بازارها سیطره نمی‌یافت و کنترل انحصاری آن‌ها را برعهده نمی‌گرفت بورژوازی بزرگ کشورمان هرگز نمی‌توانست «حمایت‌گرایی دولتی» را کنار بگذارد و از «آزادسازی اقتصادی» و «خودتنظیم‌گری بازار» دم بزند. بورژوازی ایران بر خلاف تمام دعاوی لیبرالی و نولیبرالی‌اش ناچار است که سلطنت‌طلب باشد؛ خواه به این شکل خواه به شکلی دیگر. زیرا همان‌طور که دیدیم هستی اجتماعی بورژوازی بزرگ و طبقهٔ متوسط ایران (هر دو) بر مدار امپریالیسم می‌چرخد.

مازاد جمعیت در کنار مازاد سرمایه

در بخش‌های قبلی° بحران را به لحاظ نزول نرخ سود بررسی کردم. در این بخش به وجه دیگر بحران یعنی مسألهٔ «مازاد نسبی جمعیت در کنار مازاد مطلق سرمایه» می‌پردازم. مفهوم‌پردازی بحران در قالب نزول نرخ سود° آن را همچون دوره‌ای متمایز از دوره‌های فعالیت متوسط و رونق و اضافه‌تولید به تصویر می‌کشد. این تصویر به طور کلی صحیح نیست. مطالعهٔ مسألهٔ «مازاد جمعیت در کنار مازاد سرمایه» نشان می‌دهد که بحران فقط در دوران رکود بروز نمی‌یابد بلکه حتی در دورهٔ رونق نیز حی و حاضر است.

ذات بحران عبارت است از اینکه هدف محدود سرمایه‌داری (یعنی تولید ارزش خودارزش‌افزا) با وسایل حصول این هدف (یعنی انکشاف نامحدود نیروهای تولید) ناسازگار است. نزول نرخ سود و ارتش ذخیرهٔ کار دو جلوهٔ متفاوت از این بحران واحد هستند و هیچ یک را نمی‌توان بدون دیگری به درستی درک کرد. مگر آنکه بخواهیم با خوش‌خیالی‌هایی نظیر «سقوط قریب‌الوقوع نظام بین‌المللی در نتیجهٔ نزول نرخ سود» خود و دیگران را بفریبیم؛ یا بدتر از آن وجود ارتش ذخیرهٔ کار را ناشی از عدم توسعهٔ پایدار قلمداد کنیم. اگر گزارهٔ نخست صرفاً ناشی از جهالت باشد گندوکثافت از سر و روی گزارهٔ خائنانهٔ دوم می‌بارد.

برای مطالعهٔ این وجه از بحران باید سطوح چهارگانهٔ فرایند انباشت سرمایه (یعنی انباشت صرفاً کمی و تراکم و تمرکز و انباشت با اهرم ارتش ذخیرهٔ کار) را در میان حوزه‌های مختلف تولید مطالعه کنیم و ببینیم که کدام یک از این سطوح انباشت در هر حوزهٔ تولید تا چه هنگام غالب بوده است.

از مطالعات قبلی نتیجه می‌شود که (الف) در «انباشت کمی» تعداد کارگران افزایش می‌یابد ولی ترکیب ارگانیک سرمایه تغییری نمی‌کند. (ب) در «تراکم» هم تعداد کارگران افزایش می‌یابد و هم ترکیب ارگانیک سرمایه رشد می‌کند. (ج) در «تمرکز» تعداد کارگران یا کاهش می‌یابد یا ثابت می‌ماند ولی ترکیب ارگانیک به شدت رشد می‌کند. (د) در نهایت در «انباشت با اهرم ارتش ذخیرهٔ کار» ترکیب ارگانیک سرمایه سقوط می‌کند و تعداد کارگران افزایش می‌یابد. اکنون باید این حرکات را در جهان واقعی دنبال کنیم.

متأسفانه از آنجا که مقدار مصرف مواد خام به تفکیک حوزه‌های مختلف تولید مشخص نیست در این مطالعه ناچارم به جای ترکیب ارگانیک سرمایه از شاخص «متوسط سرمایهٔ ماشین‌آلات به ازای هر یک نفر کارکن» (سرانهٔ ماشین‌آلات) استفاده کنم. مطالعات بخش‌های قبلی نشان داد که هر چه مقدار این شاخص افزایش یابد ترکیب ارگانیک سرمایه نیز در تناسب با آن رشد می‌کند. زیرا حجم مصرف مواد خام عموماً توسط درجهٔ کاربرد ماشین‌آلات تعیین می‌شود.

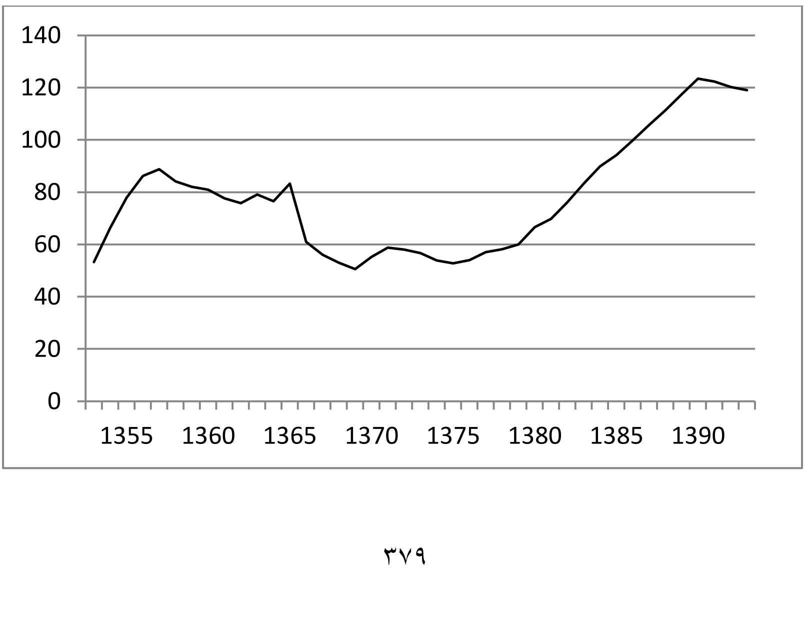
پیش از هر چیز باید سرانهٔ ماشین‌آلات کل بخش‌های بارآور را مطالعه کنیم تا بتوان حرکات هر حوزه را در مقایسه با آن بهتر درک کرد. تعداد شاغلان بارآور و کل سرمایهٔ ماشین‌آلات بارآور در بخش‌های قبلی ارائه شد. بر مبنای این داده‌ها سرانهٔ ماشین‌آلات به قیمت ثابت محاسبه می‌شود و در نمودار ١٤-١ منعکس می‌گردد.

جدول ١٤-١: سرانهٔ ماشین‌آلات کل بخش‌های مولد از ١٣٥٣ تا ١٣٩٠ به قیمت ثابت ١٣٨٣ (میلیون ریال)

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
٥٠	–	–	–	٥٣.٢	٦٦.٤	٧٧.٨	٨٦.٢	٨٨.٨	٨٤.١	٨٢.٠
٦٠	٨٠.٩	٧٧.٦	٧٥.٨	٧٩.١	٧٦.٥	٨٣.٢	٦٠.٩	٥٦.١	٥٣.٠	٥٠.٥
٧٠	٥٥.٢	٥٨.٨	٥٨.٠	٥٦.٧	٥٣.٨	٥٢.٧	٥٤.٠	٥٧.١	٥٨.٢	٦٠.٠
٨٠	٦٦.٦	٦٩.٨	٧٦.١	٨٣.٢	٨٩.٩	٩٤.٢	٩٩.٨	١٠٥.٧	١١١.٣	١١٧.٤
٩٠	١٢٣.٤	١٢٢.٣	١٢٠.٢	١١٩.٠						

محاسبات بر اساس جداول ٦-٢ و ٧-١.

نمودار ١٤-١: سرانهٔ ماشین‌آلات کل بخش‌های مولد از ١٣٥٣ تا ١٣٩٠ به قیمت ثابت ١٣٨٣ (میلیون ریال)



برای تفسیر نمودار باید توجه داشت که اولاً این منحنی صرفاً بیانگر میانگین اجتماعی است. بنابراین ممکن است افزایش سرانهٔ ماشین‌آلات در یک حوزه با کاهش سرانهٔ ماشین‌آلات در حوزهٔ دیگر همراه گردد و تأثیر آن در سرانهٔ اجتماعی ثبت نشود. ثانیاً کوچک‌ترین کاهش در سرانهٔ ماشین‌آلات عملاً به معنای در غلتیدن ده‌ها و صدها هزار نفر کارکن به عرصهٔ ارتش ذخیرهٔ کار است: یعنی شاغلانی که تحت نامساعدترین شرایط به زمخت‌ترین کارها و بدوی‌ترین ابزارهای تولید گره می‌خورند.

با توجه به نمودار فوق به طور کلی می‌توان گفت که کاهش کاربرد ماشین‌آلات از اواخر دورهٔ اضافه‌تولید آغاز می‌شود و ابعاد آن در سرتاسر دوره‌های کسادی و رکود رشد می‌کند و این روند تا اوایل دورهٔ فعالیت متوسط ادامه می‌یابد. در دورهٔ فعالیت متوسط سرانهٔ استفاده از ماشین‌آلات تقریباً ثابت می‌ماند. سپس کاربرد ماشین‌آلات از اواخر دوران فعالیت متوسط تا اواسط اضافه‌تولید به طرز چشمگیری رشد می‌کند. اما در اواخر دوران اضافه‌تولید و با آغاز کسادی بار دیگر کاربرد سرمایهٔ ماشین‌آلات کاهش می‌یابد. باید دید که این چرخهٔ ابدی سرمایه‌دارانه در حوزه‌های مختلف چگونه منعکس می‌شود.

۱۴–۱) انباشت سرمایهٔ کشاورزی

پیش از هر چیز به سراغ بخش کشاورزی می‌رویم تا سطوح چهارگانهٔ انباشت را در آن تشخیص دهیم. البته با در نظر داشتن این واقعیت که سرمایهٔ کشاورزی تعداد زیادی از نیروهای کار را تحت اشکال عقب‌ماندهٔ کار خانگی استثمار می‌کند.

جدول ۱٤–۲: ماشین‌آلات (هزارمیلیاردریال به قیمت ثابت ۱۳۸۳) و شاغلان کشاورزی (میلیون نفر) از ۱۳٥۳ تا۱۳۹۰

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰٥	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
الف	–	–	–	۱۲.۸	۱٥.۲	۱۷.٤	۱۸.٦	۱۸.٤	۱۷.۹	۱۷.٤
ب	–	–	–	۳.۱٤	۳.۰٦	۲.۹۹	۲.۹۹	۳.۰۰	۳.۰٤	۳.۰٦
الف	۱۷.۳	۱٥.۰	۱۳.۱	۱۲.۹	۱۲.۲	۷.٥	٥.٦	۳.۸	٥.۳	۳.٦
ب	۳.۰۷	۳.۱۱	۳.۱۳	۳.۱٦	۳.۱۸	۳.۱۹	۳.۱۹	۳.۱۹	۳.۲۰	۳.۲۱
الف	۷.۹	۱۰.٦	۱۲.٦	۱۳.٤	۱٤.۰	۱٥.۲	۱٦.۲	۱۷.۱	۱۸.۳	۱۹.٤
ب	۳.۲۲	۳.۲٤	۳.۲٥	۳.۲۷	۳.۳٤	۳.۳٦	۳.۳۸	۳.٤٥	۳.٤۸	۳.٥٤
الف	۲۳.٦	۲٦.٦	۳۰.۸	۳٥.٥	٤۰.۰	٤٦.٤	٥٥.٤	٦۲.۷	٦۷.۹	۷٥.٤
ب	۳.٥٦	۳.٦۲	۳.٦٤	۳.٦۷	۳.٦۸	۳.٦۹	۳.۷۳	۳.۷۷	۳.۸۱	۳.۸٥
الف	۸۲.٥	۸۳.٤	۸۸.۸							
ب	۳.۹۰	٤.۰۰	۳.۹۱							

الف: سرمایهٔ ماشین‌آلات

ب: تعداد شاغلان

مأخذ: شاغلان تا سال ۱۳۹۰ بر اساس سری‌های زمانی معاونت اقتصاد کلان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کل کشور؛ و بعد براساس بررسی شاخص‌های عمدهٔ بازار کار ایران در سال‌های ۱۳۸٤–۱۳۹٦ مرکز آمار ایران؛ و سرمایهٔ ماشین‌آلات بر اساس موجودی حساب سرمایهٔ ایران ادارهٔ حساب‌های اقتصادی.

جدول ۱٤–۳: سرانه سرمایهٔ ماشین‌آلات بخش کشاورزی طی سال‌های ۱۳٥۳–۱۳۹۲ (میلیون ریال)

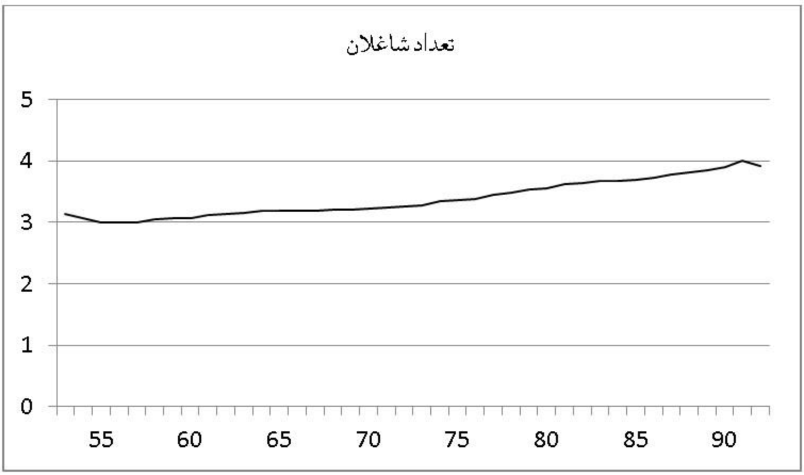
	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰٥	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
٥۰	–	–	–	٤.۰۸	٤.۹۷	٥.۸۲	٦.۲۲	٦.۱۳	٥.۸۹	٥.٦۹
٦۰	٥.٦٤	٤.۸۲	٤.۱۹	٤.۰۸	۳.۸٤	۲.۳٥	۱.۷٦	۱.۱۹	۱.٦٦	۱.۱۲
۷۰	۲.٤٥	۳.۲۷	۳.۸۸	٤.۱۰	٤.۱۹	٤.٥۲	٤.۷۹	٤.۹٦	٥.۲٦	٥.٤۸
۸۰	٦.٦۳	۷.۳٥	۸.٤٦	۹.٦۷	۱۰.۸۷	۱۲.٥۷	۱٤.۸٥	۱٦.٦۳	۱۷.۸۲	۱۹.٥۸
۹۰	۲۱.۱٥	۲۰.۸٥	۲۲.۷۱							

محاسبات بر اساس جدول ۱٤–۲

سرانهٔ ماشین‌آلات کشاورزی آشکارا پایین‌تر از سرانهٔ میانگین کل بخش‌های مولد است و در برخی سال‌ها حتی به ۱۰ درصد آن هم نمی‌رسد. می‌توان گفت انباشت سرمایهٔ کشاورزی در مقایسه با کل جامعه همواره با اهرم ارتش ذخیرهٔ کار به انجام رسیده است.

نمودار ۱۴–۲: ماشین‌آلات (میلیون ریال به قیمت ثابت ۱۳۸۳) و شاغلان کشاورزی (میلیون نفر) از ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۲





نمودار ۱٤-۲ که بر اساس داده‌های این دو جدول ترسیم شده است نشان می‌دهد که انباشت سرمایهٔ بخش کشاورزی تا سال ۱۳۵۵ در مرحلهٔ تمرکز قرار داشته است؛ یعنی نیروهای کار با ورود گستردهٔ ماشین‌آلات از این بخش دفع شده‌اند. طی سال‌های ۱۳۵۵–۱۳۷۰ انباشت در بخش کشاورزی با اهرم ارتش ذخیرهٔ کار به اجرا رسیده؛ یعنی کاربرد ماشین‌آلات به سطح نازلی تقلیل یافته و زمخت‌ترین شکل کار یدی جایگزین آن شده است. در تمامی سال‌های ۱۳۷۰–۱۳۹۰ الگوی تراکم بر انباشت سرمایهٔ کشاورزی حاکم است. یعنی اگرچه تعداد نیروهای کار افزایش می‌یابد ولی رشد ماشین‌آلات بسیار سریع‌تر از نیروهای کار است. البته ما از میانگین اجتماعی سخن می‌گوییم نه از تک‌تک موارد مشخص. همانطور که پیشتر دیدیم کاربرد ماشین‌آلات کشاورزی اکثراً به عملیات خاک‌ورزی محدود شده است و برداشت محصول اساساً با اهرم ارتش ذخیرهٔ کار اجرا می‌شود. نمودار نشان می‌دهد که در سال‌های ۱۳۹۱–۱۳۹۲ فرایند تمرکز رفته‌رفته به شکل غالب انباشت سرمایهٔ کشاورزی تبدیل شده است.

کل حرکت بخش کشاورزی به این معناست که نیروهای کار در دوره‌های بروز رکود با نامساعدترین شرایط ممکن° جذب مشاغل روستایی می‌شوند و کل کار اجتماعی منعقدشده (و نرخ مازاد) از این طریق افزایش می‌یابد. سرمایهٔ کشاورزی در دوره‌های فعالیت متوسط و رونق و تا اواخر دورهٔ اضافه‌تولید در مرحلهٔ تراکم باقی می‌ماند و نیروی کار را دفع نمی‌کند. دفع نیروهای کار از بخش کشاورزی و جایگزینی آن با ماشین‌آلات فقط در دوران کسادی آغاز شده است. بنابراین می‌توان گفت گذار سرمایه‌های بخش کشاورزی به مرحلهٔ تمرکز در مقایسه با کل سرمایهٔ اجتماعی با

تأخیر فروان انجام پذیرفته و سرعت آن بسیار کند بوده است. دلیل این وضعیت را باید در ترکیب‌پایین این بخش جست که فرایند انباشت را اساساً با اهرم ارتش ذخیرهٔ کار انجام می‌دهد و از دفع کارگران موقت و فصلی منتفع نمی‌شود. با توجه به غلبهٔ مناسبات خوداشتغالی و کار فامیلی بدون مزد جز این هم نمی‌تواند باشد.

برای مطالعهٔ دقیق‌ترِ این وضعیت باید تأثیرات کاربرد ماشین‌آلات را در سه مرحلهٔ کاشت و داشت و برداشت مطالعه کنیم. در ابتدا دستمزد کارگران بیل‌زن را بررسی می‌کنیم که به دلیل رشد ادوات خاک‌ورزی سهم‌شان در تولید کشاورزی به طور نسبی کاهش یافته است. دستمزد روزانهٔ میانگین این کارگران در سطح کشور و در ۱۰ استان منتخب در جدول ۱۴–٤ قید شده است. تمامی این کارگران مرد هستند و کاربرد نیروی کار زنان در عملیات خاک‌ورزی رایج نیست.

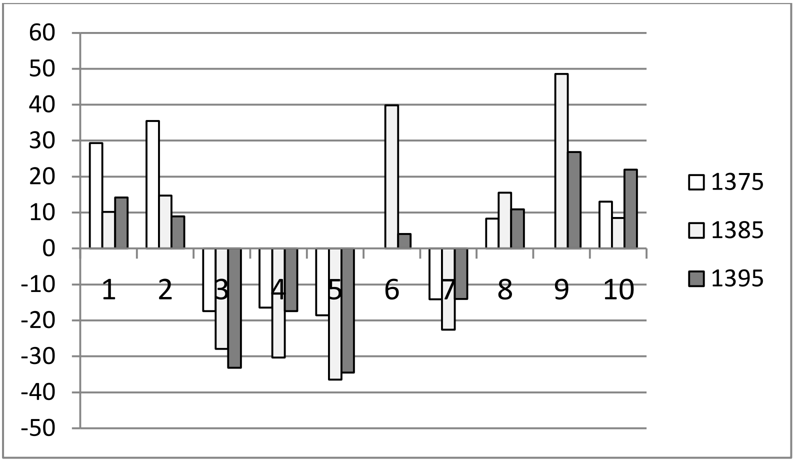
جدول ۱۴–٤: دستمزد روزانهٔ کارگران بیل‌زن در سال‌های ۷۵ و ۸۵ و ۹۵ به قیمت جاری (هزار ریال)

میانگین کشوری	آذربایجان غربی	چهارمحال و بختیاری	خراسان رضوی	خوزستان	سیستان و بلوچستان	قزوین	کرمان	کرمانشاه	گیلان	مرکزی
۱۳.۳	۱۷.۲	۱۸.۰	۱۱.۰	۱۱.۱	۱۰.۸	–	۱۱.٤	۱٤.٤	–	۱۵.۰
۸۵.٤	۹٤.۲	۹۷.۹	٦۱.٦	۵۹.۵	۵٤.۳	۱۱۹.٤	٦٦.۱	۹۸.۷	۱۲٦.۹	۹۲.۷
۵٤۵	٦۲۲	۵۹٤	۳٦٤	٤۵۰	۳۵۷	۵٦٦	٤٦۸	٦۰٤	٦۹۱	٦٦٤

مأخذ: مرکز آمار ایران. طرح آمارگیری از قیمت فروش محصولات و هزینهٔ خدمات کشاورزی در مناطق روستایی کشور سال‌های ۱۳۷۵ و ۱۳۸۵ و ۱۳۹۵.

بر اساس داده‌های این جدول نرخ انحراف از میانگین کشوری برای هر استان محاسبه شده و نمودار ١٤-٣ ترسیم می‌شود.

نمودار ١٤-٣: نرخ انحراف از میانگین دستمزد بیل‌زن‌ها از ١٣٧٥ تا ١٣٩٥ در ١٠ استان منتخب (درصد)



١- آذربایجان شرقی. ٢- چهارمحال و بختیاری. ٣- خراسان رضوی. ٤- خوزستان. ٥- سیستان و بلوچستان. ٦- قزوین. ٧- کرمان. ٨- کرمانشاه. ٩- گیلان. ١٠- مرکزی

ملاحظه می‌کنید در استان‌هایی که دستمزد کارگر بیل‌زن نسبت به میانگین کشوری بیشتر بوده است رواج ادوات خاک‌ورزی موجب کاهش این اختلاف شده و دستمزدها را به میانگین کشوری نزدیک‌تر کرده است (فقط استان مرکزی یک استثناست). اما در استان‌هایی که دستمزد کارگر بیل‌زن کمتر از میانگین کشوری است اوضاع کاملاً برعکس است. رواج ادوات خاک‌ورزی در این استان‌ها دستمزد کارگران بیل‌زن را بیش‌ازپیش از میانگین کشوری منحرف کرده است به طوری که برای مثال در خراسان

رضوی این انحراف از منفی ۱۷ درصد به منفی ۳۳ درصد رسیده و دستمزد کارگران بیل‌زن به شدت سقوط کرده است.

دیدیم که ماشین‌آلاتِ مرحلهٔ داشت نیز رشد خوبی در بخش کشاورزی داشته‌اند البته نه به اندازهٔ ادوات خاک‌ورزی. برای آنکه تأثیر این ماشین‌آلات بر انکشاف ناموزون نیروهای کار روستایی روشن شود دستمزد میانگین کارگران وجین‌کار زن و مرد را طی سال‌های ۱۳٦۵–۱۳۹۵ مقایسه می‌کنیم. داده‌های مورد نیاز در جدول ١٤–٥ قید شده‌اند. در این جدول می‌بینید دستمزد کارگر وجین‌کار زن در سال ۱۳٦۵ بیشتر از دستمزد مردان وجین‌کار است. با پایان جنگ این نسبت در ابتدای دههٔ ۱۳۷۰ به شدت سقوط می‌کند. اما با توجه به اینکه ماهیت وجین‌کاری مستلزم صرف نیروی عضلانی فراوانی نیست (اگر چه آسیب‌های بازگشت‌ناپذیری به ستون فقرات وارد می‌آورد) غلبهٔ کار زنان در این شاخه ادامه می‌یابد و بدون ورود گستردهٔ نیروهای کار مرد دستمزدها تا سال ۱۳۸۰ تقریباً به برابری می‌رسند. پس از آن تحت تأثیر رواج ماشین‌های داشت دستمزد زنان وجین‌کار به شدت سقوط می‌کند و به ٦۵ درصد دستمزد مردان می‌رسد.

جدول ١٤–٥: میانگین دستمزد روزانهٔ کارگران وجین‌کار زن و مرد از ۱۳٦۵ تا ۱۳۹۰ به قیمت جاری (هزار ریال)

	۱۳٦۵	۱۳۷۰	۱۳۷۵	۱۳۸۰	۱۳۸۵	۱۳۹۰
دستمزد مردان وجین‌کار	۱.۹۰	٤.۰٤	۱۳.٤۳	۲۸.۳۵	۸۰.۵۹	۱۸۲.۵۸
دستمزد زنان وجین‌کار	۱.۹۸	۲.۸۸	۱۱.۷۵	۲۵.۹۷	٦۵.۷٦	۱۱۷.٤۳
نسبت دستمزد زنان به مردان	۱.۰٤	۰.۷۱	۰.۸۷	۰.۹۲	۰.۸۲	۰.٦٤

مأخذ: مرکز آمار ایران. طرح آمارگیری از قیمت فروش محصولات و هزینهٔ خدمات کشاورزی در مناطق روستایی کشور سال‌های ۱۳٦۵ و ۱۳۷۰ و ۱۳۷۵ و ۱۳۸۰ و ۱۳۸۵ و ۱۳۹۰.

اکنون باید وضعیت مرحلهٔ برداشت را مطالعه کنیم که ماشین‌آلات در آن رواج چندانی ندارد. داده‌های مربوط به دستمزد میوه‌چین‌های مرد و زن در جدول ١٦-٤ قید می‌شود. ملاحظه می‌کنید در این شاخه دستمزدهای پایین‌تر زنان نسبت به مردان در همان سطوح پایین سابق منجمد شده و نسبت تناسب آن طی ٣٠ سال اخیر نه رشد کرده و نه کاهش یافته است. این نسبت همواره حدود ٦٠ الی ٧٠ درصد و به ضرر زنان بوده.

جدول ١٤-٦: میانگین دستمزد روزانهٔ کارگران میوه‌چین زن و مرد از ١٣٦٥ تا ١٣٩٥ به قیمت جاری (هزار ریال)

	٦٥	٧٩	٧٥	٨٠	٨٥	٩٠	٩٥
مزد میوه‌چین مرد	۲.۰۱	۴.۴۲	۱۴.۳۵	۲۸.۸۱	۸۰.۲۲	۱۸۳.۵۱	۴۸۹.۵۶
مزد میوه‌چین زن	۱.۳۵	۲.۹۴	۱۰.۳۶	۲۳.۱۸	۴۹.۵۹	۱۲۱.۶۶	۳۴۱.۱۲
نسبت مزد زن‌به‌مرد	۰.۶۷	۰.۶۷	۰.۷۲	۰.۷۹	۰.۶۲	۰.۶۶	۰.۶۹

مأخذ: مرکز آمار ایران. طرح آمارگیری از قیمت فروش محصولات و هزینهٔ خدمات کشاورزی در مناطق روستایی کشور سال‌های ١٣٦٥ و ١٣٧٠ و ١٣٧٥ و ١٣٨٠ و ١٣٨٥ و ١٣٩٠ و ١٣٩٥.

کل این داده‌ها نشان می‌دهند که نه مکانیزاسیون کشاورزی (رمانتیسیسم سرمایه‌دارانه) و نه انجماد کشاورزی در همان وضع سنتی سابق (رمانتیسیسم طبیعت‌گرایانه) نمی‌توانند مناسبات تبعیض‌آمیز جنسیتی حاکم بر روستاها درمان کنند. زیرا تبعیض جنسیتی یادشده مستقیماً از تضاد شهر-روستا سرچشمه می‌گیرد و یک رابطهٔ اجتماعی متعین است که تأثیرات مازاد جمعیت پنهان روستایی را برملا می‌کند. باید توجه داشت که انباشت با اهرم ارتش ذخیرهٔ کار در بخشی رخ می‌دهد که طی سال‌های ١٣٥٠-١٣٩٠ همواره دست‌کم ٢٠ درصد از کل شاغلان بارآور کشور را در خود جای داده است (اگرچه طی فرایند تشکیل قیمت‌ها تقریباً فقط ٥ درصد از ارزش‌افزودهٔ کل اقتصاد در آن تحقق یافته است).

۱۴–۲) انباشت سرمایهٔ نفت و گاز

اکنون به بخش نفت و گاز می‌پردازیم.

جدول ١٤–٧: ماشین‌آلات (هزارمیلیاردریال قیمت ثابت ١٣٨٣) و شاغلان (هزارنفر) نفت از ١٣٥٣ تا ١٣٩٠

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
الف	–	–	–	٣٠.٠	٣٢.٨	٣٥.٥	٣٩.١	٣٦.٩	٣٨.٨	٣٢.٥
ب	–	–	–	٤٧.٧	٥٠.٠	٥٥.٥	٥٨.٧	٥٩.٤	٦٠.٠	٦٠.٥
الف	٣١.٤	٢٩.٤	٣٥.٣	٤٢.٤	٣٠.٢	٢٠.٠	٧.٢	٣.٥	٢.٠	١.٦
ب	٥٩.٠	٦٠.٨	٦٢.٤	٦٥.٤	٦٥.٦	٦٦.٩	٦٥.٨	٧١.٨	٩٥.٠	٩٦.٥
الف	٤.١	٣.٣	٢.٧	٢.١	٢.٣	٨.١	١١.٦	١٥.٥	٢٥.٨	٣٩.٢
ب	٨٩.٧	٩٢.٧	٩٤.٦	١٠٢.٧	١٠٢.٩	١٠٤.٨	١٠٦.٢	١٠٧.٣	١٠٩.٥	١١٢.٣
الف	٥٥.٠	٦١.٢	٦٧.٣	٧٣.١	٧٩.٥	٧٩.٣	٨١.٦	٨٤.٨	٨٩.٨	٨٨.٠
ب	١١٣.٣	١١٧.١	١١٨.٣	١١٩.٠	١٢٢.١	١٢٤.٥	١٢٥.٨	١٢٦.٩	١٢٧.٧	١٣٤.٠
الف	٧٩.٩	٧٢.٥	٦٦.١							
ب	١٥٠.٩	١٥١.١	١٥١.٨							

الف: سرمایهٔ ماشین‌آلات

ب: تعداد شاغلان

مأخذ: شاغلان تا سال ۱۳۹۰ بر اساس سری‌های زمانی معاونت اقتصاد کلان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کل کشور؛ و بعد بر اساس مرکز آمار ایران بررسی شاخص‌های عمدهٔ بازار کار در سال‌های ١٣٨٤–١٣٩٦. سرمایهٔ ماشین‌آلات بر اساس موجودی حساب سرمایهٔ ایران ادارهٔ حساب‌های اقتصادی.

جدول ١٤–٨: سرانه ماشین‌آلات بخش نفت طی سال‌های ١٣٥٣–١٣٩٢ (میلیون ریال)

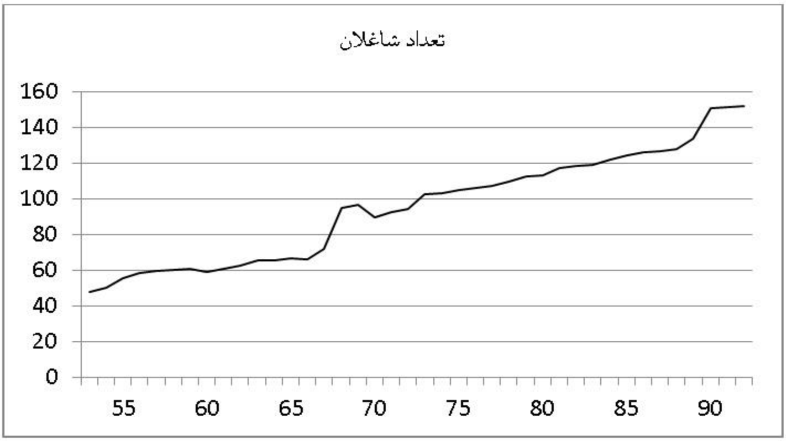
	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
٥٠	–	–	–	٦٢٨.٩	٦٥٦.٠	٦٣٩.٦	٦٦٦.١	٦٢١.٢	٦٤٦.٧	٥٣٧.٢
٦٠	٥٣٢.٢	٤٨٣.٥	٥٦٥.٧	٦٤٨.٣	٤٦٠.٤	٢٩٠.٠	١٠٩.٤	٤٨.٧	٢١.٠	١٦.٦
٧٠	٤٥.٧	٣٥.٦	٢٨.٥	٢٠.٤	٢٢.٤	٧٧.٣	١٠٩.٢	١٤٤.٥	٢٣٥.٦	٣٤٩.١
٨٠	٤٨٥.٤	٥٢٢.٦	٥٦٨.٩	٦١٤.٣	٦٥١.١	٦٣٦.٩	٦٤٨.٦	٦٦٨.٢	٧٠٣.٢	٦٥٦.٧
٩٠	٥٢٩.٥	٤٧٩.٨	٤٣٥.٤							

محاسبات بر اساس جدول ١٤–٧

داده‌های جدول فوق نشان می‌دهد سرانهٔ ماشین‌آلات بخش نفت در اکثر سال‌ها چندین برابر میانگین کل بخش‌های مولد است. بنابراین می‌توان گفت بخش نفت نسبت به سایر بخش‌های اقتصاد همواره در سطح تمرکز قرار دارد. این قاعده فقط در یک دورهٔ گذرا از ۱۳٦۷ تا ۱۳۷۵ نقض می‌شود. طبق روال معمول داده‌ها را در نمودار منعکس می‌کنیم.

نمودار ۱٤-٤: ماشین‌آلات (میلیون ریال به قیمت ثابت ۱۳۸۳) و شاغلان (هزار نفر) نفت از ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۲





نمودار نشان می‌دهد که صنعت نفت از ابتدای دوره تا سال ۱۳۶۵ با افت‌وخیزهایی گذرا در سطح انباشت صرفاً کمی قرار داشته است. اما از ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۵ سرانهٔ ماشین‌آلات نفت به نحو سرسام‌آوری سقوط می‌کند. به سختی می‌توان پذیرفت که این صنعت سرتاپا مکانیزه با زیرمجموعه‌های فوق‌پیشرفته‌ای همچون پالایشگاه‌ها و سایر صنایع پایین‌دست همچون پلیمرسازی‌ها در یک دوره از حیات خویش به انباشت با اهرم ارتش ذخیرهٔ کار روی آورده باشد. اما باید توجه داشت که اولاً تعداد شاغلان صنعت نفت دقیقاً در دوره‌ای افزایش یافته که سرمایهٔ ماشین‌آلات آن سقوط کرده است؛ و ثانیاً این وضعیت در سال آخر جنگ تازه آغاز می‌شود و ربطی به بمباران‌ها ندارد. واضح است که حفاری چاه نفت با بیل و کلنگ غیرممکن است. همچنین نمی‌توان نفت و گاز را با دست خالی و بدون کاربرد ماشین‌آلات «در آشپزخانه» پالایش کرد. اما می‌توان چندین هزار کارگر اجرتی را یک دههٔ تمام تحت استخدام موقت گرفت و احداث طویل‌ترین پروژهٔ خط لولهٔ انتقال گاز جهان را به زمخت‌ترین شکل ممکن توسط آنان به انجام رساند. تا پیش از دههٔ ۱۳۶۰ تنها خط لولهٔ انتقال گاز کشور به طول ۱ هزار کیلومتر در جریان «قرارداد کار ایران–شوروی» در دههٔ ۱۳۴۰ ساخته شده بود. این خط لوله اکنون با نام خط انتقال ۱ شناخته می‌شود. در سال ۱۳۵۰ میزان انتقال انرژی گاز از خط ۱ برابر ۱۰.۲ میلیون «بشکه معادل نفت» بود که در سال ۱۳۶۰ با حداکثر ظرفیت عملکرد به ۱۲.۹ میلیون بشکه معادل نفت رسید. عملیات احداث خطوط انتقال جدید از اوایل دههٔ ۱۳۶۰ توسط وزارت نفت آغاز شد. ترازنامه‌های انرژی کشور نشان می‌دهند که تا سال ۱۳۶۵ میزان انتقال انرژی گاز به ۲۸.۷ میلیون

بشکه معادل نفت رسید. در سال ۱۳٦۷ این رقم ۳۲.۹ میلیون بشکه معادل نفت در سال ۱۳۷۰ این رقم ۷۳.۸ میلیون بشکه معادل نفت در سال ۱۳۷۲ این رقم ۹۹.۳ میلیون بشکه معادل نفت و در سال ۱۳۷٤ این رقم ۱٤۰.۹ میلیون بشکه معادل نفت بود.[۱] یعنی بیش از ۱۰ برابر رشد در عرض یک دهه. در سال ۱۳۷۱ طول خطوط انتقال تازه‌احداث‌شده ۹۱٤ کیلومتر بود. ٦۹٤ کیلومتر در سال ۱۳۷۲ و ۵۵۱ کیلومتر در سال ۱۳۷۳ و ٤۵۲ کیلومتر در سال ۱۳۷٤ و ۱۰۵٤ کیلومتر در سال ۱۳۷۵ ارقامی هستند که در سرتاسر سال‌های مربوطه نظام سرمایه‌داری ایران را بدون رقیب در صدر جدول جهانی احداث خطوط انتقال قرار می‌دهند؛ به طوری که تا سال ۱۳۷۵ مجموع خطوط انتقال گاز ایران به بیش از ۹ هزار کیلومتر رسید.[۲] اگرچه در جریان این عملیات ماشین‌آلاتی همچون لودر و کامیون و خاور و جرثقیل کاربرد داشتند اما بار اصلی بر دوش هزاران کارگری بود که جز بیل و سرند و کلنگ به ابزار دیگری مجهز نبودند. در این پروژه میلیون‌ها ساعت کار زمخت برای سرندکرن خاک و جوشکاری لوله‌ها در محل نصب و جایگذاری آن‌ها انجام گرفت؛ آن هم توسط مکانیزه‌ترین صنعت ایران که سرانهٔ ماشین‌آلات‌اش چندین برابر بزرگ‌تر میانگین اجتماعی است.

فقط تحت تعادل‌های غیرعقلانی سرمایه‌داری است که صنعت فوق‌پیشرفته‌ای همچون پتروشیمی ناچار می‌شود به عصر آهن رجعت کند و بیش از ۱۰ هزار سال به عقب برگردد تا فرایند انباشت سرمایه را با بیل و کلنگ ارتش ذخیرهٔ کار به انجام برساند. نظریه‌پردازان «برجسته»ای (برجسته به لحاظ بلاهت) همچون ادوارد برنشتاین و پل سوئیزی و دیوید هاروی اعتقاد دارند که سرمایهٔ انحصاری هرگز با بحران مواجه

نمی‌شود. شاید این سخن (شاید) در مورد نزول نرخ سود صحیح باشد، اما در مورد خود بحران صادق نیست. منحنی ما نشان می‌دهد تمامی این تئوریسین‌های پرکبکبه و دبدبه مسألهٔ بحران را به شکلی وارونه تفسیر کرده‌اند و آن را از مناسبات بنیادین ارزش منتزع ساخته‌اند تا با واقعیت‌های وارونه تطبیق یابد. باید از این آقایان پرسید که انجام فرایند ارزش‌افزایی توسط سرمایهٔ فوق‌صنعتی به زمخت‌ترین شکل و با دستان خالی و بدون کاربرد ماشین‌آلات اگر دال بر بحران سرمایهٔ انحصاریِ فوق‌پیشرفته نباشد دال بر چیست؟

نمودار فوق نشان می‌دهد که اگرچه سرانهٔ ماشین‌آلات صنعت نفت بسیار بزرگ‌تر از میانگین اجتماعی است اما دقیقاً به همین دلیل گذار آن به دوران ارزش‌کاهی و صنعت‌زدایی با شیبی بسیار تندتر از سایر بخش‌ها رخ می‌دهد. در سال‌های اخیر نیز سقوط سرانهٔ ماشین‌آلات این بخش آشکارا شدیدتر از ارزش‌کاهی ماشین‌آلات کل بخش‌های مولد است.

۱۴–۳) انباشت سرمایهٔ معدن

اکنون باید به مطالعهٔ بخش معدن بپردازیم. در فصل قبلی دیدم که تقریباً تمامی تولیدات این حوزه در حقیقت جزو اساسی‌ترین مواد خام سایر صنایع محسوب شده و در بخش (I) اقتصاد قرار می‌گیرند. بنابراین انتظار می‌رود این حوزه همچون سایر سرمایه‌های بخش (I) ترکیب ارگانیک بالایی داشته باشد.

جدول ۱۴–۹: ماشین‌آلات (هزارمیلیاردریال قیمت ثابت ۱۳۸۳) و شاغلان (هزارنفر) معدن از ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۲

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
الف	–	–	–	۹.۷	۱۳.۰	۱۷.۳	۲۰.۱	۲۰.۹	۲۰.۵	۲۰.۰
ب	–	–	–	۳۳.۴	۳۹.۲	۴۴.۷	۴۳.۲	۴۱.۴	۳۶.۲	۳۴.۲
الف	۱۹.۳	۱۸.۴	۱۸.۴	۱۸.۷	۱۷.۸	۱۶.۵	۱۵.۳	۱۴.۳	۱۳.۴	۱۳.۰
ب	۳۳.۱	۳۲.۳	۳۰.۸	۲۹.۵	۲۷.۶	۲۷.۴	۲۷.۵	۲۷.۰	۲۶.۸	۲۶.۲
الف	۱۷.۶	۲۰.۵	۲۴.۰	۲۴.۱	۲۳.۰	۲۱.۸	۲۰.۵	۱۹.۲	۱۷.۷	۱۷.۲
ب	۲۵.۵	۲۸.۳	۲۹.۶	۳۵.۲	۳۳.۶	۴۰.۱	۴۴.۰	۴۵.۷	۴۷.۸	۵۰.۵
الف	۲۳.۶	۲۶.۸	۳۱.۷	۳۸.۶	۴۵.۳	۵۱.۵	۵۷.۲	۶۱.۵	۶۷.۷	۷۳.۷
ب	۵۳.۵	۵۵.۸	۵۶.۴	۵۷.۴	۵۹.۱	۶۶.۹	۷۱.۳	۷۵.۸	۸۰.۷	۸۵.۹
الف	۷۹.۴	۷۸.۸	۷۶.۹			الف: سرمایهٔ ماشین‌آلات				
ب	۹۱.۴	۸۸.۸	۹۰.۳			ب: تعداد شاغلان				

مأخذ: شاغلان تا سال ۱۳۹۰ بر اساس سری‌های زمانیِ معاونت اقتصاد کلان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کل کشور؛ و بعد بر اساس مرکز آمار ایران بررسی شاخص‌های عمدهٔ بازار کار در سال‌های ۱۳۸۴–۱۳۹۶. سرمایهٔ ماشین‌آلات بر اساس موجودی حساب سرمایهٔ ایران ادارهٔ حساب‌های اقتصادی.

جدول ۱۴–۱۰: سرانهٔ ماشین‌آلات بخش معدن از ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۲ به قیمت ثابت ۱۳۸۳ (میلیون ریال)

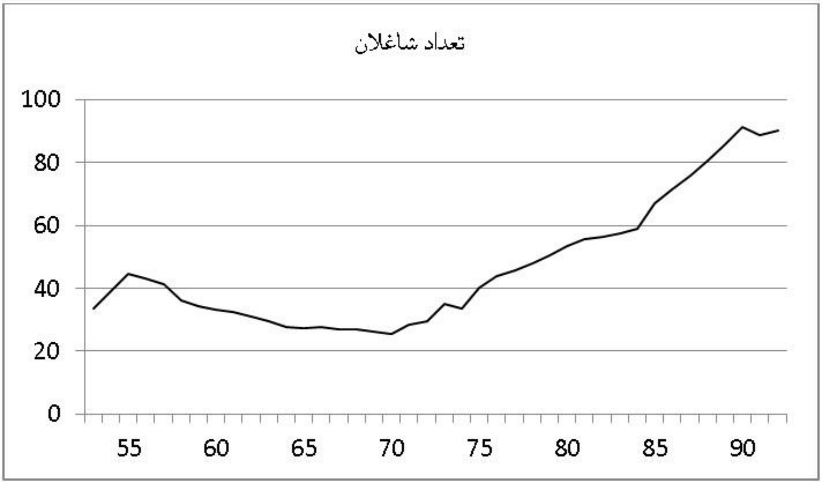
	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
۵۰	–	–	–	۲۹۰.۴	۳۳۱.۶	۳۸۷.۰	۴۶۵.۳	۵۰۴.۸	۵۶۶.۳	۵۸۴.۸
۶۰	۵۸۳.۱	۵۶۹.۷	۵۹۷.۴	۶۳۳.۹	۶۴۴.۹	۶۰۲.۲	۵۵۶.۴	۵۲۹.۶	۵۰۱.۰	۴۹۶.۲
۷۰	۶۹۰.۲	۷۲۴.۴	۸۱۰.۸	۶۸۴.۷	۶۸۴.۵	۵۴۳.۶	۴۶۵.۹	۴۲۰.۱	۳۷۰.۳	۳۴۰.۶
۸۰	۴۴۱.۱	۴۸۰.۳	۵۶۲.۱	۶۷۲.۵	۷۶۶.۵	۷۶۹.۸	۸۰۲.۲	۸۱۱.۳	۸۳۸.۹	۸۵۸.۰
۹۰	۸۶۸.۷	۸۸۷.۴	۸۵۱.۶							

محاسبات بر اساس جدول ۱۴–۹

می‌بینید که سرانه‌ی ماشین‌آلات بخش معدن به وضوح بسیار بزرگ است و این بخش نسبت به کل جامعه همواره در مرحله‌ی تمرکز قرار داشته است.

جدول ١٤-٩: ماشین‌آلات (هزارمیلیاردریال قیمت ثابت ١٣٨٣) شاغلان (هزارنفر) معدن از ١٣٥٣ تا ١٣٩٢





ملاحظه می‌کنید که تا اواسط دهۀ ١٣٥٠ انباشت سرمایۀ معدن در مرحلۀ تراکم بوده یعنی تعداد شاغلان رشد کرده و سرانۀ ماشین‌آلات نیز افزایش یافته است. در سال‌های ١٣٥٥-

۱۳٦۵ یعنی در قعر رکود انباشت سرمایهٔ معدن وارد مرحلهٔ تمرکز شده و کارگران را دفع کرده و ماشین‌آلات را جایگزین آنان نموده است. در سال‌های ۱۳٦۵–۱۳۷۰ تعداد شاغلان معدن تقریباً ثابت مانده ولی سرمایهٔ ماشین‌آلات به شکل چشمگیری کاهش یافته؛ یعنی در این سال‌ها فرایند انباشت با اهرم ارتش ذخیرهٔ کار انجام گرفته است. طی سال‌های ۱۳۷۰–۱۳۷۳ هم تعداد شاغلان افزایش یافته و هم سرانهٔ ماشین‌آلات رشد کرده و فرایند انباشت به مرحلهٔ تراکم پای نهاده است. اما بلافاصله پس از آن گام به گام با افزایش تعدا شاغلان سرانهٔ ماشین‌آلات معدنی سقوط می‌کند و در سال ۱۳۸۰ به قعر منحنی می‌رسد. یعنی طی سال‌های ۱۳۷۳–۱۳۸۰ فرایند انباشت در بخش معدن اساساً با اهرم ارتش ذخیرهٔ کار انجام گرفته است. از سال ۱۳۸۱ به بعد انباشت سرمایهٔ معدن وارد مرحلهٔ تراکم می‌شود و در عین جذب نیروی کار سرانهٔ ماشین‌آلات را نیز ترقی می‌دهد.

ملاحظه می‌کنید که رفتار بخش معدن در جریان چرخهٔ کسب‌وکار تقریباً هیچ شباهتی به رفتار کل بخش بارآور ندارد. آن دم که کل جامعهٔ سرمایه‌داری زیر فشار رکود به انباشت با اهرم ارتش ذخیرهٔ کار رومی‌آورد بخش معدن وارد مرحلهٔ تمرکز می‌شود و نیروی کار را دفع می‌کند. اما آن دم که مرحلهٔ فعالیت متوسط تثبیت می‌گردد و انوار رونق آرام آرام طلوع می‌کند و جامعهٔ بورژوایی به تراکم قدم می‌گذارد سرمایهٔ معدن به ارتش ذخیره رومی‌آورد و کارگران را به عقب‌افتاده‌ترین ابزارهای کار گره می‌زند.

برای درک این وضعیت فرایند کار را در یک معدن فرضی در نظر می‌گیریم که به سه مرحلهٔ عمده تقسیم می‌شود. یکم فرایند حفاری و برداشت که با مته کمپرسور یا بیل و کلنگ انجام می‌پذیرد و عمدتاً متکی به صرف نیروی عضلانی کارگران است؛ دوم فرایند انتقال که

اکثراً بدون دخالت نیروی بدنی کارگران و از طریق خط ریل نوار نقاله و مجموعه‌ای از بیل‌های مکانیکی و خاورها و دامپ‌تراک‌ها به انجام می‌رسد؛ سوم فرایند تصفیهٔ انباره (کانه‌آرایی) شامل مجموعه عملیات‌های فیزیکی و شیمیایی برای جدا کردن مواد باطله و تفکیک کانه‌ها از یکدیگر که عموماً بدون صرف نیروی عضلانی انسانی و توسط ماشین‌آلات اتوماتیک انجام می‌پذیرد. پس از انجام این سه مرحله محصول به‌دست‌آمده در بازارهای بخش (I) عرضه می‌شود. تمامی پیشرفت‌های فنی حاصل‌شده در بخش معدن صرفاً محدود به مراحل دوم و سوم هستند و مرحلهٔ حفاری و برداشت عموماً بر پایهٔ همان بنیادهای فنی سابق به انجام می‌رسد. بنابراین اگرچه کل بخش معدن نسبت به جامعه در حالت تمرکز قرار دارد؛ اما از نقطه‌نظر فرایند حفاری و برداشت بسیار پایین‌تر از حد میانگین کشور است و باید جزو بخش‌های عقب‌افتاده به شمار آید. واضح است که باردهی نهایی معدن توسط بیل و کلنگ‌های همین جزء عقب‌افتاده تعیین می‌شود. از این رو پس از هر سرمایه‌گذاری گسترده در ماشین‌آلات انتقال و کانه‌آرایی بلافاصله نوبت به انباشت با ارتش ذخیرهٔ کار در مرحلهٔ حفاری و برداشت می‌رسد تا حداکثر ظرفیت تولید حاصل شود. این نوسان دائمی به دلیل وسعت گستردهٔ بازارهای داخلی و خارجی مواد معدنی تا حد زیادی مستقل از چرخهٔ کسب‌وکار است و صرفاً توسط تقسیم کار درونی میان مراحل مختلف معدن‌کاری تعیین می‌شود. البته مرحلهٔ برداشت در معادن غیرمتشکلی نظیر معادن شن و ماسه می‌تواند به شکلی کاملاً مکانیزه به انجام برسد. اما با توجه به اینکه اکثر کارکنان خوداشتغالی و کارکنان فامیلی بدون مزد بخش معدن در همین نوع معادن مشغول‌اند، در اینجا نیز کار مکانیزه گسترش چندانی نداشته است. در معادن غیرمتشکلی همچون معادن نمک ارومیه بورژوازی روستا که مالکیت ماشین‌آلات تصفیهٔ

انباره را در اختیار دارد عملاً تمامی کارکنان خوداشتغالی و کارکنان فامیلی بدون مزد دهات را با خریدن برداشت‌های ارضی‌شان به انقیاد خود درمی‌آورد. این زحمت‌کشان ناچارند فرایند برداشت و انتقال نمک را با کمینهٔ ابزارآلات ضروری به انجام برسانند.

۱۴-۴) انباشت سرمایهٔ صنعت

اکنون باید به بخش صنعت بپردازیم که محمل نقل و انتقالات مواد خام میان تمامی حوزه‌های تولید است و هر تغییر و تحول در نظام تولید آن باعث می‌شود تغییرات گسترده‌ای در کل ساخت اقتصادی ایران به بار بیاید.

جدول ۱۴-۱۱: ماشین‌آلات (هزارمیلیاردریال قیمت ثابت ۱۳۸۳) و شاغلان (میلیون نفر) صنعت از ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۲

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰۵	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
الف	–	–	–	۹۳.٦	۱۲٦.۰	۱۷۱.۱	۱۹۹.۹	۲۰۸.۸	۲۰٦.۲	۲۰۰.۱
ب	–	–	–	۱.٤۸	۱.۵۰	۱.٦٦	۱.٦٤	۱.٦۲	۱.۵۵	۱.۵۳
الف	۱۹۲.٤	۱۷۷.۲	۱۷۰.۲	۱۷۱.۱	۱۵۷.۵	۱۲۹.۷	۱۱۵.٤	۱۰۵.۹	۱۰۵.۳	۱۰۸.٦
ب	۱.۵۲	۱.۵۱	۱.٤۹	۱.٤۷	۱.٤۵	۱.٤٤	۱.۵۵	۱.٦٤	۱.۷۲	۱.۹۱
الف	۱۲۷.۵	۱٤۷.۲	۱۵۳.٦	۱۵٤.۷	۱۵۲.۷	۱۵۹.۳	۱۷۵.۷	۲۰۷.۸	۲۳٦.۱	۲٦۱.۷
ب	۲.۰۱	۲.۰٦	۲.۱۰	۲.۲۰	۲.۳۲	۲.۵۳	۲.٦۵	۲.۷۳	۲.۸۷	۲.۹۹
الف	۳۰۰.٤	۳٤۲.۳	۳۸۳.۲	٤۳۱.۷	٤۷٦.۰	۵۱۲.۷	۵٤۵.۱	۵۷٦.۵	٦۰٦.٦	٦٤۱.۱
ب	۳.۰۵	۳.۱۳	۳.۱٦	۳.۲۰	۳.۳۷	۳.٤۵	۳.۳۷	۳.۲۹	۳.۲۱	۳.۱٤
الف	٦۷۳.٦	٦٦۹.۵	٦٦٤.۸							
ب	۳.۰٦	۳.۰۵	۳.۱۸							

الف: سرمایهٔ ماشین‌آلات
ب: تعداد شاغلان

مأخذ: شاغلان تا سال ۱۳۹۰ بر اساس سری‌های زمانیِ معاونت اقتصاد کلان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کل کشور؛ و بعد بر اساس مرکز آمار ایران، بررسی شاخص‌های عمدهٔ بازار کار در سال‌های ۱۳۸٤-۱۳۹٦. سرمایهٔ ماشین‌آلات بر اساس موجودی حساب سرمایهٔ ایران ادارهٔ حساب‌های اقتصادی.

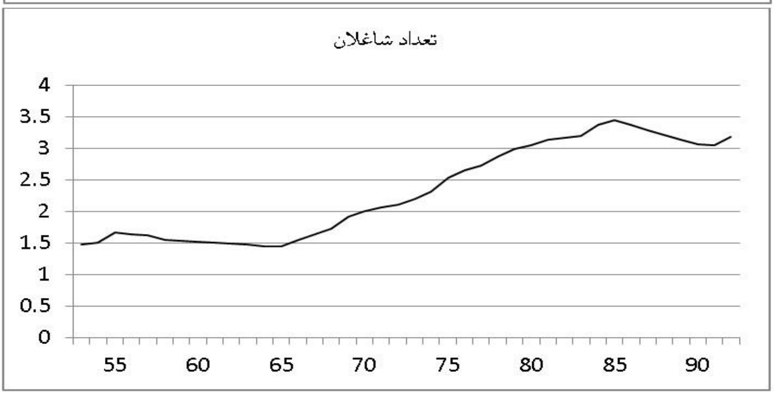
جدول ١٤-١٢: سرانهٔ ماشین‌آلات بخش صنعت از ١٣٥٣ تا ١٣٩٢ به قیمت ثابت ١٣٨٣ (میلیون ریال)

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
٥٠	–	–	–	٦٣.٢	٨٤.٠	١٠٣.١	١٢١.٩	١٢٨.٩	١٣٣.٠	١٣٠.٨
٦٠	١٢٦.٦	١١٧.٤	١١٤.٢	١١٦.٤	١٠٨.٦	٩٠.١	٧٤.٥	٦٤.٦	٦١.٢	٥٦.٩
٧٠	٦٣.٤	٧١.٥	٧٣.١	٧٠.٣	٦٥.٨	٦٣.٠	٦٦.٣	٧٦.١	٨٢.٣	٨٧.٥
٨٠	٩٨.٥	١٠٩.٤	١٢١.٣	١٣٤.٩	١٤١.٢	١٤٨.٦	١٦١.٨	١٧٥.٢	١٨٩.٠	٢٠٤.٢
٩٠	٢٢٠.١	٢١٩.٥	٢٠٩.١							

محاسبات بر اساس جدول ١٤-١١

جدول ١٤-١١: ماشین‌آلات (هزارمیلیاردریال قیمت ثابت ١٣٨٣) شاغلان (میلیون‌نفر) صنعت از ١٣٥٣ تا ١٣٩٢





انباشت صنعتی طی سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۵٦ یعنی در اوج دوران اضافه‌تولید در مرحلهٔ تراکم قرار دارد؛ یعنی هم تعداد شاغلان و هم سرانهٔ ماشین‌آلات افزایش می‌یابد. طی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳٦٥ هم سرانهٔ ماشین‌آلات و هم تعداد شاغلان نسبتاً ثابت می‌ماند و بدین معنا سرمایهٔ صنعتی در این سال‌ها صرفاً بازتولید ساده را از سر گذرانده، البته کاهش اندک تعداد کارگران و کاهش اندک سرمایهٔ ماشین‌آلات دال بر ورشکستگی و بروز فرایند تمرکز در برخی شاخه‌های صنعتی است. انباشت صنعتی طی سال‌های ۱۳٦٥-۱۳۷۰ یعنی در پایان عصر رکود و گذار به فعالیت متوسط از طریق ارتش ذخیرهٔ کار دنبال می‌شود: در این دوران هم سرانهٔ ماشین‌آلات به شدت سقوط می‌کند و هم تعداد شاغلان صنعتی به شدت افزایش می‌یابد. در عصر فعالیت متوسط طی سال‌های ۱۳۷۰-۱۳۷٥ سرانهٔ ماشین‌آلات حول‌وحوش رقم ٦٥ نوسان دارد و تقریباً ثابت می‌ماند ولی تعداد شاغلان رشد می‌کند؛ بنابراین انباشت صنعتی در سال‌های مربوطه صرفاً کمی بوده است. طی سال‌های ۱۳۷٥-۱۳۸٥ بخش صنعت به جذب نیروی کار ادامه می‌دهد اما پابه‌پای آن سرانهٔ ماشین‌آلات نیز افزایش می‌یابد؛ پس انباشت سرمایهٔ صنعتی در دوران رونق در سطح تراکم قرار داشته. طی سال‌های ۱۳۸٥-۱۳۹۱ نیروی کار از بخش صنعت دفع می‌شوند و سرمایهٔ ماشین‌آلات جای آنان را می‌گیرد. بنابراین سال‌های اضافه‌تولید مرحلهٔ تمرکز را نمایان می‌سازند. در سال ۱۳۹۲ که کسادی حاکم می‌شود نشانه‌هایی از انباشت با اهرم ارتش ذخیرهٔ کار به چشم می‌آید.

نظر به این که بخش صنعت از یکسو بخش بزرگی از شاغلان بارآور را در برگرفته است و از سوی دیگر بخش اعظم کل سرمایهٔ ماشین‌آلات را در اختیار دارد (در هر دو مورد تقریباً

یک‌سوم) لازم است حرکات این حوزۀ تولید را که با غنا و تنوع بی‌پایان محصولات و فعالیت‌هایش شناخته می‌شود دقیق‌تر بررسی کنیم. این کار ضرورت دارد زیرا بخش صنعت میانجی و محمل نقل و انتقالات مواد خام (یعنی نقل و انتقالات کار منعقدشده) میان تمامی حوزه‌های تولید است و کار اجتماعی تمامی حوزه‌های ظاهراً مستقل اساساً با وساطت بخش صنعت به هم پیوند می‌خورند (البته به لحاظ محتوای مادی کالاها و نه به لحاظ شکل اجتماعی ارزش؛ همانطور که می‌دانیم شکل ارزش توسط همین محتوای مادی تعیین می‌گردد). تغییرات رخ‌داده در مراکز صنعتی می‌تواند کل مناسبات تولید و توزیع را زیرورو کند. اگرچه پیشتر بخش پتروشیمی را تحت مقولۀ نفت و گاز مطالعه کردیم و آن را از بخش صنعت متمایز ساختیم اما لازم است وضعیت این شاخه نیز دقیق‌تر بررسی شود. از این رو آمارهای صنعت پتروشیمی در مطالعات زیر لحاظ شده است.

پیش از هر چیز باید تحقیق کنیم که چه تعداد از شاغلان صنعتی تحت غلبۀ مناسبات کار غیرمزدی هستند. از آنجا که کار غیرمزدی در کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر کارکن غلبه دارد و در مراکز بالای ۱۰ نفر کارکن غلبه با مناسبات کار مزدی است حساب آن‌ها را از هم جدا می‌کنیم. البته مطمئناً تعدادی از کارگران مراکز زیر ۱۰ نفر تحت مقولۀ شاغلان مزدی می‌گنجند و تعدادی از کارگران مراکز بالای ۱۰ نفر نیز تحت مقولات خوداشتغالی و شاغلان فامیلی بدون مزد قرار می‌گیرند. اما در هر صورت مناسبات غالب کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر و مراکز بالای ۱۰ نفر تحت‌تأثیر این استثنائات دگرگون نمی‌شود. کار کردن برای دریافت مزد در هر یک از این دو محیط رنگ‌وبوی اساساً

متفاوتی دارد. تعداد کل شاغلان کارگاه‌های زیر و مراکز بالای ١٠ نفر در جدول ١٤–١٣ می‌آید و در نمودار ١٤–٧ ترسیم می‌شود.

جدول ١٤–١٣: تعداد شاغلان مراکز صنعتی زیر و بالای ١٠ نفر کارکن از ١٣٥٨ تا ١٣٩٢ (میلیون نفر)

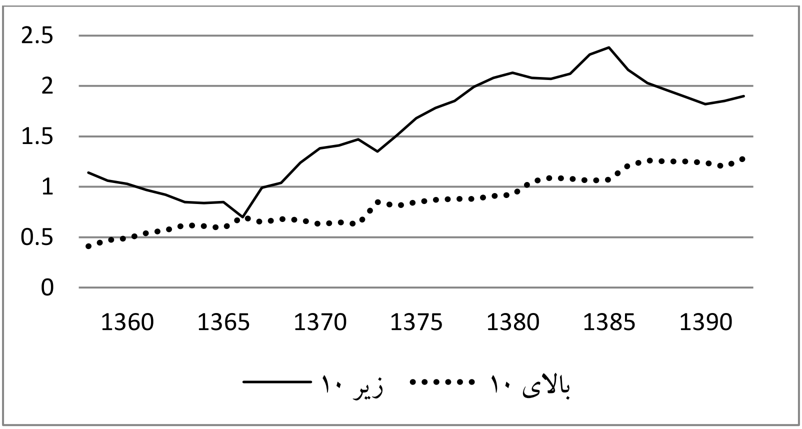
	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
الف	–	–	–	–	–	–	–	–	٠.٤١	٠.٤٧
ب	–	–	–	–	–	–	–	–	١.١٤	١.٠٦
الف	٠.٤٩	٠.٥٤	٠.٥٧	٠.٦٢	٠.٦١	٠.٥٩	٠.٧٠	٠.٦٥	٠.٦٨	٠.٦٧
ب	١.٠٣	٠.٩٧	٠.٩٢	٠.٨٥	٠.٨٤	٠.٨٥	٠.٧٠	٠.٩٩	١.٠٤	١.٢٤
الف	٠.٦٣	٠.٦٥	٠.٦٣	٠.٨٥	٠.٨١	٠.٨٥	٠.٨٧	٠.٨٨	٠.٨٨	٠.٩١
ب	١.٣٨	١.٤١	١.٤٧	١.٣٥	١.٥١	١.٦٨	١.٧٨	١.٨٥	١.٩٩	٢.٠٨
الف	٠.٩٢	١.٠٥	١.٠٩	١.٠٨	١.٠٦	١.٠٧	١.٢١	١.٢٦	١.٢٥	١.٢٥
ب	٢.١٣	٢.٠٨	٢.٠٧	٢.١٢	٢.٣١	٢.٣٨	٢.١٦	٢.٠٣	١.٩٦	١.٨٩
الف	١.٢٤	١.٢٠	١.٢٨							
ب	١.٨٢	١.٨٥	١.٩٠							

الف: تعداد شاغلان مراکز بالای ١٠ نفر کارکن

ب: تعداد شاغلان مراکز زیر ١٠ نفر کارکن

محاسبات براساس: مرکز آمار. آمارگیری‌های کارگاه‌های صنعتی ١٠ نفر کارکن و بیشتر از ١٣٥٨ تا ١٣٩٤

نمودار ١٤–٧: تعداد شاغلان مراکز صنعتی زیر و بالای ١٠ نفر کارکن از ١٣٥٨ تا ١٣٩٢ (میلیون نفر)



منحنی ۱٤–۷ نشان می‌دهد که بخش بزرگی از جذب و دفع نیروی کار صنعتی در کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر کارکن صورت گرفته است. تعداد شاغلان مراکز بالای ۱۰ نفر کارکن تن به نوسان نمی‌دهد و صرفاً با شیبی ملایم افزایش می‌یابد.

رشد پله‌ای تعداد شاغلان مراکز بالای ۱۰ نفر اکثراً در همان سال‌هایی حادث شده که کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر به طور گسترده ورشکست شده‌اند و نیروهای کار را آزاد کرده‌اند. بنابراین روشن می‌شود که مانوفاکتورها و فاکتوری‌های متوسط و بزرگ طی سال‌های ۱۳۵۸–۱۳۹۲ انباشت سرمایه را فقط از طریق فرایند تراکم و تمرکز انجام داده‌اند. اما کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر کارکن در دوره‌های فعالیت متوسط به مدد اهرم ارتش ذخیرهٔ کار انباشت کرده‌اند و در دوره‌های رونق و اضافه‌تولید در خوش‌بینانه‌ترین حالت مشغول انباشت صرفاً کمی بوده‌اند. به این ترتیب است که سرمایهٔ صنعتی توانسته سطوح ٤ گانهٔ انباشت را در کارگاه‌های خرد و مانوفاکتورها و فاکتوری‌های متوسط و بزرگ همزمان پیش ببرد.

مجموعهٔ صنایع بالای ۱۰ نفر کارکن در کلیت خویش هرگز از تعداد نیروهای کارشان نکاسته‌اند. دفع نیروهای کار طی فرایند تمرکز عمومی صنعت تماماً به حساب کارگاه‌های کوچکی صورت گرفته است که در دوره‌های کسادی و رکود به سرعت دچار ورشکستگی می‌شوند و به حالت تعطیل یا نیمه‌تعطیل درمی‌آیند و خردک سرمایهٔ خویش را واگذار می‌نمایند.

طی سال‌های ۱۳۵۸-۱۳۹۲ بخش اعظم شاغلان صنعتی در کارگاه‌ها کوچکی کار کرده‌اند که شکل غالب مناسبات تولید در آن‌ها کار غیرمزدی فامیلی و خوداشتغالی بوده است. تعداد شاغلان کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر در قعر دوران رکود کاهش یافته و به حد کمینهٔ ۵۵ درصد کل شاغلان صنعتی رسیده است؛ یعنی تولید خرد کارگاهی در دوران رکود کاهش می‌یابد. اما با افزایش سودهای صنعتی در «صبح کاذب رونق» شمار کارکنان کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر به حول و حوش ۷۰ درصد شاغلان صنعتی افزایش یافته است.

تداوم رشد این کارگاه‌ها در دورهٔ اضافه‌تولید به این معنی است که توانسته‌اند به درآمدی برسند که برای بقایشان کافی است؛ آن هم در حالی که سطح بارآوری‌شان به خاطر اتکا به ارتش ذخیرهٔ کار و کاربرد اندک ماشین‌آلات بسیار پایین و قیمت تمام‌شدهٔ هر یک از محصولات منفردشان بسیار بیشتر از قیمت تولید فاکتوری‌های بزرگ است. اینکه چنین تولیدکنندگانی می‌توانند به درآمدهای مناسب برسند به این معنی است که قیمت‌های بازار طوری تنظیم شده که بقای آنان را تضمین کند. یعنی با وجود افزایش بارآوری اجتماعی و کاهش میانگین کار لازم برای تولید هر کالا قیمت‌های بازار پیوسته افزایش یافته‌اند تا تداوم تولید در این مراکز عقب‌مانده ممکن شود. این است معنای رونق کاذب سرمایه‌داری.

برای تحقیق دقیق‌تر در مورد این موضوع سهم کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر و مراکز بالای ۱۰ نفر را از کل ارزش‌افزوده مطالعه می‌کنیم.

جدول ۱۴-۱٤: الگوی توزیع ارزش افزودهٔ صنعتی از ۱۳۵۸ تا ۱۳۹۲ به قیمت جاری
(میلیارد ریال تا ۱۳٦۹ و هزار میلیارد ریال از ۱۳۷۰ به بعد)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰۵	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
A	–	–	–	–	–	–	–	–	۵۹۰.۱	۷٦۹.۵
B	–	–	–	–	–	–	–	–	۳۵٤.۱	۵۷۲.۵
C	–	–	–	–	–	–	–	–	۲۳٦.۰	۱۹۷.۰
A	۹۲۱	۱۱۵۳	۱۳۳۵	۱۵٤۱	۱۵۲۳	۱۵٤۸	۲۱۰۵	۲٦۲٤	۳۱٤٦	۵۷٦۷
B	۷۷۹	۸٦۱	۹۱۷	۱۰۲۰	۱۰٤۰	۹۹۵	۱٤۸۹	۱٦۷۷	۲۲۳۱	۳۳٦۸
C	۱٤۲	۲۹۲	٤۱۸	۵۲۱	٤۸۳	۵۵۳	٦۱٦	۹٤۷	۹۱۵	۲۳۹۹
A	۹.۰	۱۲.۲	۲٦.٦	۲۳.۳	۳۲.۲	٤۸.۳	۵۹.۵	٦٤.۸	۸۸.۹	۱۱۷.۷
B	٤.٤	۵.۹	۷.۷	۱۵.۲	۱۹.۳	۲۸.۱	۳۷.۰	٤۲.۱	۵۷.۸	۷٤.۵
C	٤.٦	٦.۳	۱۸.۹	۸.۱	۱۲.۹	۲۰.۲	۲۲.۵	۲۲.۷	۳۱.۱	٤۳.۲
A	۱۳۹.٤	۱۹۷.۹	۲۳۳.۳	۲۷۵.۸	۳٤۵.۸	٤۰۸.۸	٤٦۲.۷	۵۳۷.۳	۵۵۲.۵	۷۲۱.۰
B	۸٦.۷	۱۱۰.۱	۱٤۲.٤	۱۸۱.۳	۲۰۸.۲	۲٦۹.٤	۳٤۸.۰	٤۰۸.۳	٤۲۰.۸	٤۹٤.٦
C	۵۲.۸	۸۷.۹	۹۰.۹	۹٤.٦	۱۳۷.٦	۱۳۹.٤	۱۱٤.۷	۱۲۹.۰	۱۳۱.۷	۲۲٦.۳
A	۱۱۲۹	۱۳۰۸	۱۵۵۱							
B	٦۲۵	۸٤٦	۱۲۰٤							
C	۵۰٤	٦٤۲	۳٤۷							

A: کل ارزش‌افزودهٔ صنعتی
B: سهم‌بری مراکز بالای ۱۰ نفر کارکن
C: سهم‌بری مراکز زیر ۱۰ نفر کارکن

مأخذ: کل ارزش افزوده بر اساس محاسبات از روی حساب‌های ملی ایران ۱۳۳۸-۱۳۹۳. ارزش افزوده مانوفاکتورهای بالای ۱۰ نفر کارکن بر اساس: مرکز آمار ایران. نتایج طرح آمارگیری از کارگاه‌های صنعتی ۱۰ نفر کارکن و بیشتر سال‌های ۱۳۵۸-۱۳۹٤

بر طبق داده‌های جدول فوق حساب می‌کنیم که هر یک از مراکز زیر ۱۰ و بالای ۱۰ به چه نسبتی از کل ارزش‌افزودهٔ صنعتی سهم می‌برند. نتیجهٔ محاسبات در جدول ۱٤-۱۵ قید شده است. ملاحظه می‌کنید که الگوی توزیع ارزش‌افزوده میان مراکز صنعتی هیچ ربطی به الگوی توزیع شاغلان صنعتی ندارد. در حالی که کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر

بیشترین شاغلان را در خود گنجانده‌اند و بیشترین ارزش را تولید می‌کنند کمترین سهم را از ارزش‌افزوده برمی‌دارند. فقط در سال‌های ۱۳۷۰–۱۳۷۲ است که سهم این مشاغل متناسب با مقدار کارشان رشد می‌کند و از حدود ۵۰ درصد کل ارزش‌افزودهٔ صنعتی به حدود ۷۰ درصد افزایش می‌یابد. البته تلاطمات بازار ارز و ارزش‌کاهی پول ملی در سال ۱۳۷۲ به سرعت به این میان‌پردهٔ کوتاه خاتمه می‌دهد و سهم‌بری کارگاه‌های کوچک با الزامات صنایع بزرگ هماهنگ می‌شود؛ یعنی به زیر ۲۵ درصد سقوط می‌کند.

جدول ١٤–١٥: الگوی توزیع ارزش‌افزوده میان مراکز زیر و بالای ١٠ نفر کارکن از ١٣٥٨ تا ١٣٩٢ (درصد)

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
الف	–	–	–	–	–	–	–	–	٦٠.٠	٧٤.٤
ب	–	–	–	–	–	–	–	–	٤٠.٠	٢٥.٦
الف	٨٤.٦	٧٤.٧	٦٨.٧	٦٦.٢	٦٨.٢	٦٤.٣	٧٠.٧	٦٣.٩	٧٠.٩	٥٨.٤
ب	١٥.٤	٢٥.٣	٣١.٣	٣٣.٨	٣١.٨	٣٥.٧	٢٩.٣	٣٦.١	٢٩.١	٤١.٦
الف	٤٩.٣	٤٨.٨	٢٨.٧	٦٥.٢	٥٩.٩	٥٨.١	٦٢.١	٦٤.٩	٦٥.٠	٦٣.٣
ب	٥٠.٧	٥١.٢	٧١.٣	٣٤.٨	٤٠.١	٤١.٩	٣٧.٩	٣٥.١	٣٥.٠	٣٦.٧
الف	٦٢.١	٥٥.٦	٦١.١	٦٥.٧	٦٠.٢	٦٥.٩	٧٥.٢	٧٦.٠	٧٦.٢	٦٨.٦
ب	٣٧.٩	٤٤.٤	٣٨.٩	٣٤.٣	٣٩.٨	٣٤.١	٢٤.٨	٢٤.٠	٢٣.٨	٣١.٤
الف	٥٥.٣	٦٤.٧	٧٧.٦							
ب	٤٤.٧	٣٥.٣	٢٢.٤							

الف: درصد سهم‌بری مراکز بالای ١٠ نفر کارکن

ب: درصد سهم‌بری مراکز زیر ١٠ نفر کارکن

محاسبات بر اساس جدول ١٤–١٤

گسترش تعداد شاغلان استثمارشونده در این کارگاه‌ها صرفاً تابعی از چگونگی توزیع سود صنعتی است. به بیان دیگر در این جا مقدار سرمایهٔ متغیر نیست که حدود سود را تعیین می‌کند. کاملاً برعکس؛ حدود سود توزیع‌شده است که مقدار وسایل معیشت کارگران را تعیین می‌نماید. برای تحقیق در این مورد ابتدا ارزش‌افزودهٔ ناخالص

کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر را بر تعداد شاغلان این کارگاه‌ها تقسیم می‌کنیم تا سرانهٔ تولید ارزش‌افزوده‌شان به دست بیاید. سپس رقم به دست آمده را با سرانهٔ جبران خدمات در مانوفاکتورها و فاکتوری‌های بالای ۱۰ نفر کارکن مقایسه می‌کنیم.[۳]

جدول ۱۴–۱۶: سرانه ارزش‌افزوده زیر ۱۰ سرانه جبران‌خدمات بالای ۱۰ از ۵۸ تا ۹۲ قیمت جاری (میلیون‌ریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
الف	–	–	–	–	–	–	–	–	۰.۲	۰.۲
ب	–	–	–	–	–	–	–	–	۰.۶	۰.۷
الف	۰.۱	۰.۳	۰.۵	۰.۶	۰.۶	۰.۷	۰.۹	۱.۰	۰.۹	۱.۹
ب	۰.۷	۰.۸	۰.۹	۰.۹	۱.۰	۱.۰	۱.۰	۱.۲	۱.۴	۲.۰
الف	۳.۳	۴.۴	۱۲.۹	۶.۰	۸.۵	۱۲.۰	۱۲.۷	۱۲.۳	۱۵.۶	۲۰.۸
ب	۲.۵	۳.۵	۴.۶	۵.۲	۶.۷	۸.۶	۱۱.۲	۱۳.۶	۱۶.۱	۱۹.۶
الف	۲۴.۸	۴۲.۲	۴۳.۹	۴۴.۶	۵۹.۵	۵۸.۶	۵۳.۱	۶۳.۶	۶۷.۲	۱۱۹.۸
ب	۲۲.۶	۲۵.۹	۳۱.۴	۳۷.۶	۴۲.۵	۵۲.۹	۶۲.۰	۷۳.۱	۸۵.۰	۹۶.۱
الف	۲۷۷	۲۵۰	۱۸۳							
ب	۱۱۵	۱۳۱	۱۶۷							

الف: سرانهٔ ارزش‌افزودهٔ مراکز زیر ۱۰ نفر کارکن

ب: سرانهٔ جبران خدمات مراکز بالای ۱۰ نفر کارکن

جبران خدمات براساس: مرکز آمار طرح آمارگیری از کارگاه‌های صنعتی ۱۰ نفر کارکن و بیشتر سال‌های ۱۳۵۸–۱۳۹۲

ملاحظه می‌کنید الگوی توزیع ارزش‌افزوده میان مراکز صنعتی به شکلی تحقق‌یافته که در بسیاری از سال‌ها سرانهٔ ارزش‌افزوده در کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر کمتر از دستمزد متعارف و میانگین صنعتی در مراکز متوسط و بزرگ است. واضح است که هر کارگر متوسط (خواه در کارگاه زیر ۱۰ نفر و خواه در مرکز بالای ۱۰ نفر) به یک اندازه کار در کالاها منعقد کرده است (اگر نگوییم شدت کار در کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر بیشتر است:

کافی است کار خانگی یک قالی‌باف سنتی را با کار صنعتی یک اپراتور ماشین فرش‌بافی مقایسه کنید؛ اگر کاردهی اولی بیشتر از دومی نباشد کمتر نیست.) اینکه مقادیر (الف) از مقادیر (ب) کمترند ربطی به میزان کاردهی شاغلان ندارد بلکه ناشی از چگونگی تحقق ارزش است. سطح نازل ارزش‌افزوده در تولید خرد تماماً ناشی از جریان‌های انتقال خام است و نمی‌توان آن را به شکلی دیگر تفسیر کرد. از سوی دیگر واضح است که امکان دریافت دستمزد متعارف صنعتی به این کارگران منتفی است: برای مثال در سال ۸۸ ارزش‌افزودهٔ ٦۷ میلیون ریالینمی‌تواند دستمزد متعارف صنعتی ۸۵ میلیون ریالی را پرداخت کند. در نتیجه مزد متعارف به سادگی پرداخت نمی‌شود. در سایر سال‌هایی که سرانهٔ ارزش‌افزودهٔ زیر ۱۰ نسبتاً رشد می‌کند پس از کسر هزینه‌های استهلاک و بهرهٔ وام و اجاره‌بهای احتمالی و عایدات (سود و مزد) خوداشتغالی آنچه از ارزش‌افزوده باقی می‌ماند به کارکنان فامیلی یا کارکنان مزدی پرداخت می‌شود که باز هم بسیار پایین‌تر از مزد متعارف صنعتی و حتی پایین‌تر از حداقل دستمزد مصوب است. بخش بزرگی از کار اضافیِ کارکنان مراکز زیر ۱۰ در سود دلالی تحقق می‌یابد و در ردیف ارزش افزودهٔ موسسات بازرگانی‌ای ثبت می‌شود که کنترل خرید و فروش اقلام محصولات زیر ۱۰ را در دست دارند. جداول حساب ملی به جای آشکارسازی این رابطه چنین وامی‌نمایانند مؤسسات بازرگانی مستقلاً ارزش‌افزوده تولید کرده‌اند.

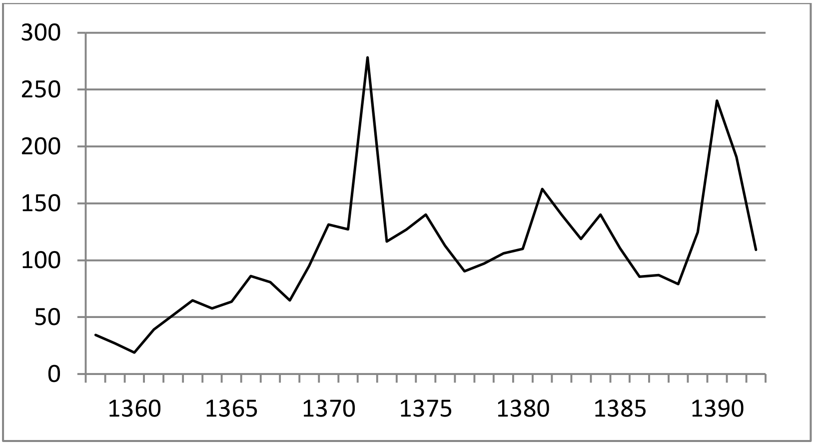
پس از مطالعهٔ مقدار مطلق ارزش‌افزودهٔ کارگاه‌های کوچک و دستمزد متعارف صنایع متوسط و بزرگ نسبت تناسب این دو را محاسبه می‌کنیم تا به تصویری روشن از مناسبات میان تولید خرد و صنایع بزرگ برسیم.

جدول ١٤–١٧: نسبت سرانهٔ ارزش‌افزودهٔ کارگاه‌های زیر ١٠ نفر به دستمزد متعارف صنعتی (درصد)

	٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
٥٠	–	–	–	–	–	–	–	–	٣٤.٤	٢٧.١
٦٠	١٩.٠	٣٩.٠	٥١.٩	٦٤.٨	٥٧.٨	٦٣.٥	٨٦.٢	٨٠.٩	٦٤.٦	٩٤.٩
٧٠	١٣١.٥	١٢٧.٢	٢٧٨.١	١١٦.٤	١٢٦.٩	١٤٠.١	١١٢.٩	٩٠.٢	٩٧.١	١٠٦.٠
٨٠	١٠٩.٩	١٦٢.٧	١٣٩.٩	١١٨.٧	١٤٠.١	١١٠.٧	٨٥.٦	٨٦.٩	٧٩.٠	١٢٤.٧
٩٠	٢٤٠.١	١٩٠.٨	١٠٩.٢							

محاسبات بر اساس جدول ١٤–١٦

نمودار ١٤–٨: نسبت سرانهٔ ارزش افزوده کارگاه‌های زیر ١٠ نفر به دستمزد متعارف صنعتی (درصد)



ملاحظه می‌کنید که سرانهٔ ارزش‌افزودهٔ کارگاه‌های خوداشتغالی در بسیاری از سال‌ها از دستمزد متعارف صنعتی پایین‌تر است و به هیچ وجه نمی‌تواند حاوی مقولهٔ سود باشد. در سایر سال‌ها هم (به جز ٤ سال استثنایی ٧٢ و ٨١ و ٩٠ و ٩١) فقط کمی بیش از دستمزد متعارف صنعتی است. بر اساس نمودار فوق می‌توان ادعا کرد که جامعهٔ

بورژوایی ایران در اکثر سال‌ها کل کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر را به طور غیرمستقیم (مستقل از مناسبات کارِ مزدی) به مدد جریان انتقال خام ارزش استثمار کرده است و از قضا در دورهٔ تنظیم قیمت‌ها توسط قوهٔ قضاییهٔ سرمایهٔ انحصاری° درجهٔ استثمار شدیدتر بوده است. البته به استثنای ٤ سال فوق‌الذکر که با داده‌های موجود نمی‌توان قاطعانه در موردشان حکم داد.

در سال‌هایی که نسبت ارزش‌افزوده به دستمزدهای متعارف صنعتی افزایش می‌یابد قیمت‌های بازار می‌توانند رشد کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر را با سودهای اندک و حقیرانه تحریک کنند؛ از این رو شاغلان بیشتری جذب مراکز تولید بدوی و عقب‌افتاده می‌شوند. واضح است که با افزایش کار اجتماعی منعقدشده لاجرم نرخِ مازاد نیز رشد می‌کند. از سوی دیگر رشد قیمت بازار موجب رشد ارزش‌افزوده و تشکیل سودهای فوق‌العاده در مراکز پیشرفته‌تر می‌شود و نرخ عمومی سود را افزایش می‌دهد. پس انباشت سرمایهٔ صنعتی در مراکز بالای ۱۰ نفر که از طریق فرایندهای تراکم و تمرکز پیش می‌رود اساساً متکی به انباشت با اهرم ارتش ذخیرهٔ کار در کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر است. بنابراین «انباشت بدوی بر مدار دورپیمایی سرمایهٔ صنعتی» کاملاً منطبق بر «انباشت با اهرم ارتش ذخیرهٔ کار» است.

می‌توان نشان داد که حتی در خودِ فاکتوری‌ها و مانوفاکتورهای بالای ۱۰ نفر هم رشد نیروهای بارآور کامل نیست و ارتش ذخیرهٔ کار در اینجا نیز نقش مهمی ایفا می‌کند. بدین منظور به جداول توزیع کار و سرمایهٔ سال ۱۳۹۳ (فصل ۱۱) بازمی‌گردیم.

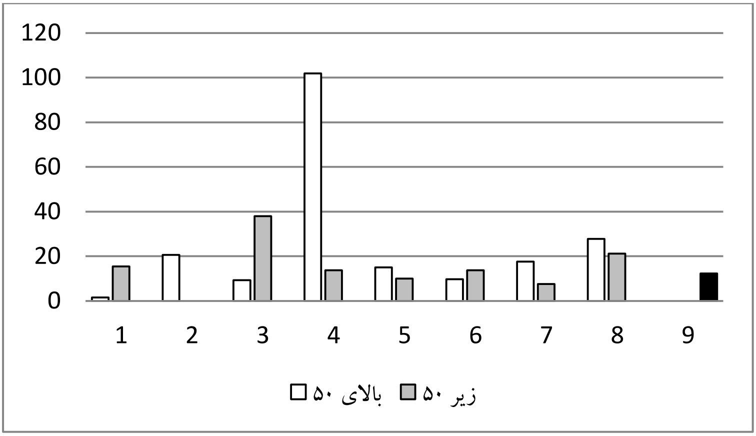
جدول ١٤-١٨: ترکیب ارگانیک (بدون‌واحد) و سرانه مازادخالص (میلیون‌ریال) مراکز بالای ١٠ نفر در سال ٩٣

	بالای ٥٠ نفر کارکن		زیر ٥٠ نفر کارکن	
	ترکیب‌ارگانیک	سرانه مازاد	ترکیب‌ارگانیک	سرانه مازاد
تولید مواد غذایی و آشامیدنی	١.٥٣	٦٨٦.٦	١٥.٧٤	٤٩٢.٨
فراوری توتون و تنباکو	٢٠.٥٧	٤٧٣.٧	-	-
صنایع ریسندگی و بافندگی	٥.٢٦	٣٢٩.٣	٦.٩٤	٣٤٦.٦
صنعت پوشاک	٣.٢٠	٣٦٤.٣	٣.٣٢	٢١٤.٨
صنعت چرم	٦.٢٠	٤٢٩.٩	٥.٩٢	٣١٥.٣
تولید محصولات چوبی	٩.٣٢	٥٥٦.٨	٣٧.٩٦	٢٦٩.٨
تولید کاغذ و مقوا	٩.٠٤	٧٠٤.٠	٥.٤١	٣١٩.٨
صنعت نشر	٤.٢٤	٦٣٠.٣	٤.٠١	٣١٠.٥
صنعت پتروشیمی	١٠١.٨	٣٧٧١.٠	١٣.٧٩	٧٢٣.٨
صنایع شیمیایی	١٥.٠٠	٢٧٤٠.٩	١٠.٠٤	٥٥٧.٨
تولیدات لاستیکی‌پلاستیکی	٣.٩٠	٥٩٢.٢	٨.٩٠	٤٥٥.٠
فراوری کان‌های غیرفلزی	٢.٨١	٧٥٢.٣	٣.٢١	٣٥٧.٢
تولید فلزات اساسی	٩.٦٧	١٨١٧.٢	١٣.٧٨	٤٩٩.٩
تولید محصولات فلزی	٤.٦١	٤٥٠.٤	٧.١٠	٣٧٧.٨
تولید تجهیزات صنعتی‌زراعی	٥.٧١	٥٠٥.٩	٣.١٧	٢٩٨.٧
تولید تجهیزات صنعت برق	٦.٧٢	٥٩٣.١	٧.١١	٤٤٦.٥
صنایع رادیویی و تلویزیونی	١٧.٦٥	١٠١٩.١	٧.٦٠	٤١٧.٥
تولید تجهیزات پزشکی اپتیکی	٤.٥٥	٥٢٠.٠	٢.٦٦	٣٣٩.٨
صنایع تولید وسایل نقلیه	٧.٩٧	١٤٥٥.٤	٦.٢٧	٣٤٠.١
تولیدات تفریحی‌تجمّلی	٣.٥٤	٢٧٧.٢	٣.٧١	٢٧٤.٤
صنعت بازیافت ضایعات	٢٧.٨٣	٣٩٣.٣	٢١.٢٣	٢٦٧.٦

محاسبات بر اساس جداول ١١-٣ و ١١-٤ و ١١-٥ و ١١-٦.

دیدیم که در این سال ترکیب ارگانیک میانگین اجتماعی برابر با ۱۲.۳ بوده است. بر این اساس تمامی صنایعی که ترکیب ارگانیک‌شان در یکی از بخش‌های زیر ۵۰ یا بالای ۵۰ بیش از ۱۲.۳ بوده است تحت عنوان حوزهٔ ترکیب‌بالا دسته‌بندی می‌کنیم و سایر صنایع را تحت مقولهٔ حوزهٔ ترکیب‌پایین می‌گنجانیم.

نمودار ۱۴-۹: ترکیب ارگانیک مراکز زیر ۵۰ و بالای ۵۰ حوزهٔ ترکیب‌بالا در سال ۱۳۹۳ (بدون واحد)



۱- تولید مواد غذایی و آشامیدنی. ۲- صنعت توتون و تنباکو. ۳- صنعت چوب. ٤- صنایع پتروشیمی. ۵- صنایع تولید محصولات شیمیایی. ٦- صنایع تولید فلزات اساسی. ۷- تولید تجهیزات رادیویی و تلویزیونی. ۸- صنعت بازیافت. ۹- ترکیب ارگانیک میانگین صنعت.

ملاحظه می‌کنید که ترکیب ارگانیکِ حوزهٔ ترکیب‌بالا به لحاظ نسبت مراکز بالای ۵۰ با مراکز پایین ۵۰ الگوی بسیار پیچیده‌ای دارد (البته به جز صنعت سیگارسازی که تمام فاکتوری‌هایش بالای ۵۰ نفر کارکن‌اند). در صنعت پتروشیمی و صنعت بازیافت هم مراکز بالای ۵۰ و هم مراکز زیر ۵۰ به حوزهٔ ترکیب‌بالا تعلق دارند؛ البته در هر دو نوع

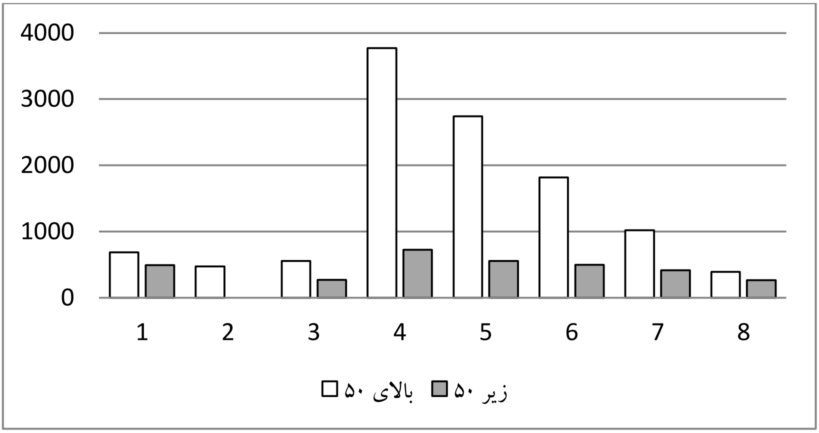
مزبور ترکیب ارگانیک فاکتوری‌های بالای ۵۰ نفر بزرگ‌تر است. در صنایع شیمیایی و صنایع رادیویی‌وتلویزیونی فقط فاکتوری‌های بالای ۵۰ نفر جزو صنایع ترکیب‌بالا هستند و مراکز زیر ۵۰ نفر تحت مقولهٔ صنایع ترکیب‌پایین قرار می‌گیرند. در صنعت چوب و صنایع غذایی و تولید فلزات اساسی اکثر مراکز بالای ۵۰ نفر جزو سرمایه‌های ترکیب‌پایین هستند و فقط فاکتوری‌های زیر ۵۰ نفر تحت مقولهٔ سرمایه‌های ترکیب‌بالا می‌گنجند. صنایع غذایی که بیشترین درصد شاغلان صنعتی در آن مشغول به کارند از این لحاظ ناموزون‌تر از سایر حوزه‌هاست و ترکیب ارگانیک مراکز بالای ۵۰ نفر آن برابر با ۱.۵ است؛ یعنی تقریباً ۹ برابر کوچک‌تر از ترکیب ارگانیک میانگین اجتماعی و پایین‌ترین میزان رشد ماشینی در میان کل صنایع کشور، آن هم در کنار ماشین‌آلات پیشرفتهٔ صنایع غذایی در فاکتوری‌های زیر ۵۰ نفر.

نمی‌توان انباشت سرمایه در این حوزه‌ها را چشم‌بسته تحت مقولهٔ تراکم و تمرکز گنجاند. در حقیقت حتی در درون یک حوزه تولید واحد در یک سو انباشت به مدد اهرم ارتش ذخیره با انباشت از طریق تمرکز و تراکم در سوی دیگر همراه می‌شود. به قول لنین: «احیای عقب‌مانده‌ترین شکل‌های کار پابه‌پای پیشرفت جدیدترین صنایع». همانطور که پیشتر دیدیم تأثیرات سرمایهٔ انحصاری بر جریان انتقال خام ارزش[۵] این مناسبات را تحریک و تثبیت می‌کند. مقایسهٔ سرانهٔ مازاد خالص (مجموع سود و دستمزد به ازای هر کارکن) تأثیرات سرمایهٔ انحصاری را آشکار می‌کند.

در نمودار زیر ملاحظه می‌کنید جریان انتقال خام ارزش میان حوزه‌های ترکیب بالا و ترکیب پایین به نتایج متناقضی می‌انجامد. در برخی موارد سرانهٔ مازاد بخش

ترکیب‌پایین بیشتر از سرانهٔ مازاد بخش ترکیب‌بالاست. برای مثال در میان مراکز بالای ۵۰ نفر کارکن مراکز عقب‌افتادهٔ صنایع غذایی سهم بیشتر و مراکز پیشرفتهٔ صنعت بازیافت سهم کمتری برمی‌دارند.[٤] به این ترتیب بقای تولید عقب‌مانده در مقیاس گسترده تضمین می‌شود. یعنی رشد نیروهای بارآور به انسداد می‌رسد.

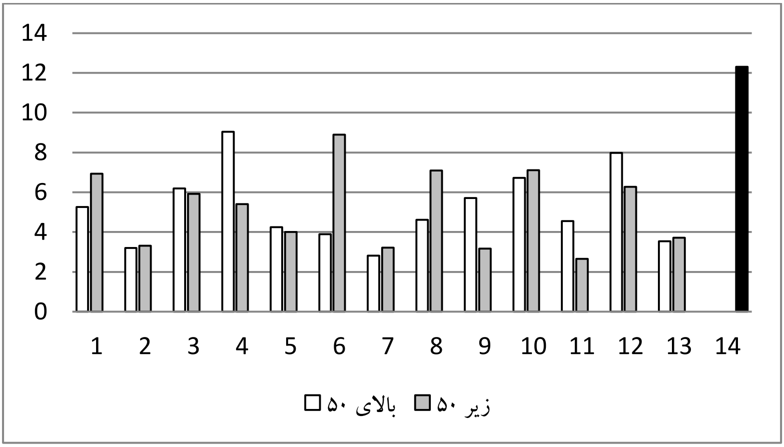
نمودار ١٤-١٠: سرانه مازادخالص مراکز زیر ۵۰ و بالای ۵۰ حوزهٔ ترکیب‌بالا سال ۹۳ (میلیون ریال)



١- تولید مواد غذایی و آشامیدنی. ٢- صنعت توتون و تنباکو. ٣- صنعت چوب. ٤- صنایع پتروشیمی. ٥- صنایع تولید محصولات شیمیایی. ٦- صنایع تولید فلزات اساسی. ٧- تولید تجهیزات رادیویی و تلویزیونی. ٨- صنعت بازیافت.

پس از مطالعهٔ حوزهٔ ترکیب‌بالا به سراغ حوزهٔ ترکیب‌پایین می‌رویم. نمودار ١٤-١١ وضعیت نیروهای بارآور حوزهٔ ترکیب‌پایین را به تصویر می‌کشد. ملاحظه می‌کنید که در صنایع ترکیب‌پایین اوضاع بسیار بدتر است. در اینجا استفاده از ارتش ذخیرهٔ کار در مراکز بزرگ بالای ۵۰ نفر کارکن به طور گسترده رواج دارد.

نمودار ١٤-١١: ترکیب ارگانیک مراکز زیر ٥٠ و بالای ٥٠ در صنایع ترکیب‌پایین سال ٩٣ (بدون واحد)

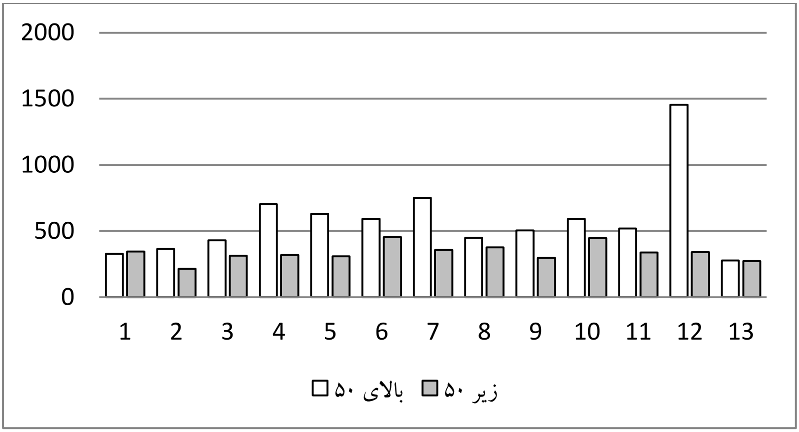


١- صنایع ریسندگی و بافندگی. ٢- صنعت پوشاک. ٣- صنعت چرم. ٤- صنایع کاغذ و مقوا. ٥- صنعت نشر. ٦- تولید لاستیک و پلاستیک. ٧- فراوری کان‌های غیرفلزی. ٨- تولید محصولات فلزی فابریکی. ٩- تولید ماشین‌آلات و تجهیزات صنعتی کشاورزی و اداری. ١٠- تولید ماشین‌آلات و تجهیزات برق‌رسانی. ١١- تولید ابزارهای دقیق اپتیکی و پزشکی. ١٢- تولید وسایل نقلیه. ١٣- تولید محصولات تفریحی و تجملی. ١٤- ترکیب ارگانیک میانگین صنعت.

طبق نمودار می‌توان گفت تعداد فراوانی از مراکز بالای ٥٠ نفر کارکن با ترکیب ارگانیک پایین یعنی با ابزارهای عقب‌افتاده تولید می‌کنند. در اینجا انباشت سرمایه با اهرم ارتش ذخیره اجرا می‌شود. ملاحظه می‌کنید مراکز بالای ٥٠ نفر کارکن در صنایع پوشاک و صنعت نشر و صنایع تولید محصولات لاستیکی‌وپلاستیکی و صنایع فراوری کان‌های غیرفلزی و صنایع محصولات تفریحی‌وتجملی در حقیقت ترکیب ارگانیک بسیار پایینی دارند و نیروهای کارشان را به عقب‌مانده‌ترین وسایل کار جوش زده‌اند، به طوری که در آن‌ها هر واحد کار زنده فقط با ٣ الی ٤ واحد ماشین‌آلات جریان می‌افتد. بالاترین

ترکیب سرمایه در میان این صنایع تقریباً ٦ است. البته صنایع ریسندگی‌وبافندگی و صنعت چرم و صنعت تولید لاستیک‌وپلاستیک و تولید محصولات فلزی فابریکی و تولید ماشین‌آلات‌وتجهیزات برق‌رسانی و تولید وسایل نقلیهٔ موتوری شامل قسمت‌های پیشرفته‌ای هستند که ترکیب میانگین‌شان را افزایش داده است. یعنی آن را به رقمی میان ٦ و ۹ رسانده است. اجازه دهید چگونگی تحقق ارزش را در این صنایع بررسی کنیم.

نمودار ١٤-١٢: سرانه مازادخالص مراکز زیر ۵۰ و بالای ۵۰ در حوزهٔ ترکیب‌پایین سال ۹۳ (میلیون ریال)



١- صنایع ریسندگی و بافندگی. ٢- صنعت پوشاک. ٣- صنعت چرم. ٤- صنایع کاغذ و مقوا. ٥- صنعت نشر. ٦- تولید لاستیک و پلاستیک. ٧- فراوری کان‌های غیرفلزی. ٨- تولید محصولات فلزی فابریکی. ٩- تولید ماشین‌آلات و تجهیزات صنعتی کشاورزی و اداری. ١٠- تولید ماشین‌آلات و تجهیزات برق‌رسانی. ١١- تولید ابزارهای دقیق اپتیکی و پزشکی. ١٢- تولید وسایل نقلیه. ١٣- تولید محصولات تفریحی و تجملی.

اولاً ملاحظه می‌کنید که سرانهٔ مازاد خالص مراکز بزرگ عقب‌مانده بسیار بالاست و شباهتی به الگوی کارگاه‌های عقب‌ماند ندارد. یعنی تولید عقب‌مانده در مراکز بالای ۵۰ نفر از قوانینی تبعیت نمی‌کند که حین مطالعهٔ تولید خرد عقب‌مانده کشف کردیم. در

اینجا بر خلاف تولید خرد خانوادگی با سرمایهٔ تشخص‌یافته و باثبات روبروییم. یعنی با مالکیت خصوصی سرمایه‌داری؛ ولو در شکلی بسیار عقب‌مانده. در اینجا جریانات انتقال خام ارزش باعث می‌شوند بقای سرمایه‌های بزرگ تضمین گردد.

علاوه بر این ملاحظه می‌کنید که تقریباً در تمامی موارد (به جز یکی–دو استثنا) سرانهٔ مازاد خالص در مراکز بالای ۵۰ بیشتر از سرانهٔ مازاد خالص در مراکز زیر ۵۰ است؛ حتی اگر نیروهای بارآور مراکز بزرگ در سطوح بسیار نازلی باشد. برای مثال در صنایع فراوری کان‌های غیرفلزی[٠] اگرچه ترکیب سرمایهٔ مراکز بالای ۵۰ بسیار کم و برابر با ۲.۸ است اما همین مانوفاکتورهای عظیم و عقب‌مانده (برای مثال مانوفاکتورهای بزرگ و عقب‌ماندهٔ تولید سنگفرش) به لحاظ سرانهٔ مازاد خالص در رتبهٔ دوم بر فراز سایر حوزه‌های تولید ایستاده‌اند. همانطور که پیشتر توضیح داده شد سرانه مازاد خالص (و ارزش افزودهٔ خالص) توسط جریان انتقال خام ارزش تعیین می‌شود و ربط مستقیمی به سرانهٔ تولید ارزش نوپدید در حوزهٔ مربوطه ندارد.

مجموع مطالعات‌مان در مورد صنعت نشان می‌دهد که تولید متمرکز و پیشرفته در فاکتوری‌های «جمع‌وجور» رواج دارد. کاربرد گستردهٔ ماشین‌آلات در این فاکتوری‌ها نیروهای کار را دفع می‌کند و فرایند انباشت را در سطح تمرکز به انجام می‌رساند. نیروهای کار دفع‌شده در درجهٔ اول جذب کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر می‌شوند و تحت سلطهٔ مناسبات کار غیرمزدی برای اجرای انباشت بدوی بر مدار دورپیمایی سرمایهٔ صنعتی مورد استفاده قرار می‌گیرند. در درجهٔ دوم مانوفاکتورهای بالای ۵۰ نفر[٠] نیروهای کار دفع‌شدهٔ سایر بخش‌ها را جذب می‌کنند و برای اجرای فرایند انباشت صرفاً کمی یا

انباشت با اهرم ارتش ذخیرهٔ کار مورد استفاده قرار می‌دهند. سرمایهٔ انحصاری با کنترل جریان انتقال خام ارزش بر ابعاد این مناسبات می‌افزاید و به این‌ترتیب با افزایش کل کار اضافی اجتماعی باعث می‌شوند مقدار مطلق سودهای انحصاری و سودهای فوق‌العاده رشد کند.

توالی مراحل مختلف چرخهٔ کسب و کار به افزایش و کاهش تعداد شاغلان در هر یک از سه نوع کارگاه و مانوفاکتور و فاکتوری صنعتی دامن می‌زند. بنابراین به لحاظ میانگین کار و سرمایهٔ اجتماعی چنین به نظر می‌رسد که کل بخش صنعت به طور یکنواخت در حال پیمودن سیر خویش در مراحل متوالی انباشت کمی و تراکم و تمرکز و انباشت با اهرم ارتش ذخیره است. اما در حقیقت این ٤ سطح در کنار یکدیگر حضور دارند. وضع به گونه‌ای است که با وجود کمبود مفرط ماشین‌آلات و رشد محدود نیروهای بارآور در برخی شاخه‌ها (برای مثال ترکیب سرمایهٔ ۱.۵ در مانوفاکتورهای بزرگ تولید مواد غذایی) کل بخش صنعت و نیز کل بخش‌های بارآور دچار فزونی ماشین‌آلات‌اند، به گونه‌ای که افزایش سرمایهٔ پایا محتملاً به در رفتن فنر و سقوط نرخ مازاد به زیر نرخ متعارف سود و پیدایش عصر وحشتناک رکود می‌انجامد. از همین رو سیستم به گونه‌ای عمل می‌کند که بتواند ارتش ذخیرهٔ کار را در بسیاری از بخش‌های تولید صنعتی بدون ماشین‌آلات و تحت نامساعدترین شرایط به کار بگیرد. وقتی از «بحران سرمایه‌داری» سخن می‌گوییم منظورمان همین گندیدگی تحمل‌ناپذیر مناسبات توزیع و انسداد نیروهای بارآور است. این قانون‌مندی‌های عینی را با کمی جرح‌وتعدیل می‌توان به سایر بخش‌های تولید نیز نسبت داد.

۱۴–۵) انباشت سرمایهٔ برق

با تکمیل بحث‌هایمان راجع به بخش صنعت باید به سراغ بخش خدمات آب و برق و گازرسانی برویم. ماهیت مادی سرمایه‌های این بخش مطلقاً متنافر است و جمع‌بندی آن‌ها تحت یک مقوله چندان عاقلانه به نظر نمی‌رسد. برای مثال عملیات شبکه‌گذاری گاز طبیعی توسط خودِ وزارت نفت انجام می‌گیرد و باید در کنار عملیات احداث خطوط انتقال بررسی شود. بنابراین در بحث انباشت سرمایهٔ نفت[۰] باید به احداث ۹ هزار کیلومتر خطوط انتقال گاز[۰] عملیات اجرایی شبکه‌گذاری را نیز می‌افزودیم که کار آن بسیار بزرگ‌تر بوده است: برای مثال ۳ هزار و ۹٤۰ کیلومتر شبکه‌گذاری در سال ۱۳۷۱ و ۳ هزار و ۹۹۰ کیلومتر شبکه‌گذاری در سال ۱۳۷۲ و ۲ هزار و ۵۷۰ کیلومتر شبکه‌گذاری در سال ۱۳۷۳ و ۲ هزار و ٤۸۰ کیلومتر شبکه‌گذاری در سال ۱۳۷٤ انجام گرفته است.[۵] در این مورد عملیات حفر کانال تماماً بر نیروی عضلانی ارتش ذخیره استوار بوده و سرمایهٔ فوق‌پیشرفتهٔ نفت از هیچ ابزار کاری به جز بیل و کلنگ استفاده نکرده است.

از سوی دیگر انتقال آب و گاز از طریق خط لوله قاعدتاً به بخش حمل‌ونقل مربوط می‌شود؛ اما اختلاف ولتاژ در دو سر کابل برق هیچ ربطی به بخش حمل‌ونقل ندارد. واضح است که در جریان انتقال برق نه مولکول‌ها و نه اتم‌های کابل مسی منتقل نمی‌شوند. اتفاقی که می‌افتد از این قرار است: در مبدأ تولیدِ برق و با استفاده از انرژی مغناطیسی[۰] مدار الکترونیِ اتم مس منقبض می‌شود. انقباض مدار الکترونی مانند آن است که بار اضافی به مدار اتم تحمیل شده باشد. به این ترتیب انرژی پتانسیل مدار

الکترونی درست مثل انرژی پتانسیل فنری فشرده افزایش می‌یابد. با چرخش میدان مغناطیسی و خروج اتم مس از زیر فشارِ آن ناگهان مدار الکترونی منبسط می‌شود و بار اضافی الکترون آزادِ لایهٔ چهارم به اتم مجاور تحمیل می‌گردد. این واکنش به طور زنجیره‌ای در طول کابل مسی ادامه می‌یابد تا جریان الکتریسته به مقصد نهایی برسد. یعنی بدون انتقال حتی یک گرم ماده میلیون‌ها وات برق منتقل می‌شود. در واقع جریان برق چیزی جز جبران اختلاف انرژی پتانسیل میان مبدأ و مقصد نیست. هر دانش‌آموز دورهٔ متوسطه نیز این را می‌فهمد که به لحاظ فنی تولید برق همان تولید جریان برق است؛ درست همانطور که تولید باد یعنی به جریان انداختن باد. ولی انتقال آب و گاز جزو وظایف بخش حمل‌ونقل است و هیچ ربطی به تولید آب تصفیه‌شده یا تولید گاز بوتان ندارد. بنا به این پایهٔ ماتریالیستی می‌توان گفت گسترش شبکهٔ آب‌رسانی و گازرسانی به تمرکز در بخش حمل‌ونقل می‌انجامد و بسیاری از نیروهای کار این بخش (برای مثال رانندگان کامیون‌های کشندهٔ تانکر آب و یا رانندگان کامیون‌های پخش کپسول گاز) را دفع می‌کند. ولی انتقال برق چنین نتایجی را به بار نمی‌آورد. عجیب است که اقتصاددانان ما (و نیز اقتصاددانان سازمان ملل متحد) با وجود دعاوی شبه‌علمی‌شان مطلقاً از این مناسبات ماتریالیستی بی‌خبرند و با تشکیل مقولهٔ موهوم «آب برق و گازرسانی» در جداول حساب‌های ملی صرفاً بلاهت خویش را به اثبات رسانده‌اند. و عجیب‌تر آنکه دهان‌شان پیوسته با فخرفروشی به «علم اقتصاد» می‌جنبد و باد غبغب مبارک‌شان هرگز حتی یک ذره کاهش نمی‌یابد. چنان که گویی باد غبغب‌های مربوطه مستقیماً از محل خط ۱ انتقال گاز تغذیه می‌شود.

واضح است که این قبیل دسته‌بندی‌های نامعقول باعث می‌شود تمامی آمارها و داده‌ها ارزش تحلیلی خود را از دست بدهند. روش «علم اقتصاد» در مسألهٔ اخیر مانند آن است که انتقال مسافر بین تهران و کرج از طریق خطوط مترو را از بخش حمل‌ونقل منتزع کنیم و حساب ماشین‌آلات و نیروی کار آن را با بخش انتقال برق در هم بیامیزیم. تو گویی جابه‌جایی مسافر بین دو شهر از طریق خطوط مترو صرفاً بیانگر اختلاف پتانسیل این دو شهر است! یا به طریقی دیگر انگار برای آنکه یک فعالیت مشخص به بخش حمل‌ونقل مربوط شود حتماً بایستی از تاکسی استفاده شده باشد! کل ماجرای اقتصادِ رسمی همین‌قدر احمقانه است.

متأسفانه به دلیل عدم تفکیک آمارهای موجود و بی‌معنا شدن کل بحث ناچاریم از تجزیه و تحلیل داده‌های کلان این بخش صرف‌نظر کرده و آن را کنار بگذاریم. زیرا واضح است که اگر حساب جاذبهٔ زمین و ماه در هم آمیخته باشد مطالعهٔ داده‌ها فقط به کژفهمی می‌انجامد. برای مثال در دوران‌هایی که فاصلهٔ ماه از زمین کم می‌شود و تأثیر نیروی جاذبهٔ آن افزایش می‌یابد داده‌ها ما را به این سمت رهنمون خواهند کرد که کرهٔ زمین نیروی جاذبه‌اش را از دست داده است. واضح است که چنین اتفاقی هرگز رخ نمی‌دهد. مشکل تفاسیر نادرستی که در مورد حوزهٔ «آب و برق و گازرسانی» ارائه می‌شوند و آن را به عنوان «بخش دولتی فاقد کارایی» معرفی می‌کنند به دسته‌بندی غیرعقلانی آمارها و اطلاعات برمی‌گردد.

با این حال تا جایی که داده‌های جزئی نشان می‌دهند ماشین‌آلات صنعت برق‌رسانی طی سال‌های ۱۳۵۰–۱۳۸۵ رشد چشمگیری داشته‌اند. جدول ۱۴–۱۹ قدرت عملی

نیروگاه‌های شبکهٔ سراسری برق را طی دهه‌های اخیر بیان می‌دارد. البته به جز وزارت نیرو شماری از صنایع بزرگ نیز نسبت به نصب مولد برق در شبکه‌های اختصاصی (اکثراً ژنراتورهای گازی) مبادرت ورزیده‌اند. در سال ۱۳۸۵ قدرت عملی شبکه‌های اختصاصی برابر با ٤ میلیون کیلووات معادل ۱۰ درصد ظرفیت نیروگاه‌های شبکهٔ سراسری بوده است.

جدول ١٤–١٩: قدرت عملی نیروگاه‌های موجود در شبکهٔ سراسری (میلیون‌کیلو وات) و سهم انواع ژنراتورها (درصد) از ٤٥ تا ٩٥

	٤٥	٥٠	٥٥	٦٠	٦٥	٧٠	٧٥	٨٠	٨٥	٩٠	٩٥
ظرفیت‌تولید	٠.٨	٤.١	٥.٣	٩.٠	١١.٢	١٤.٨	٢٢.٤	٢٨.٠	٤٢.٢	٦٥.٢	٧٦.٢
مولددیزلی	١٩.٢	١٣.٤	٨.٩	–	٦.٤	٣.٨	٣.٢	٢.٥	١.٠	١.٠	٠.٠
مولّدگازی	٧.٧	٣٥.٩	٢٧.٨	–	٢٦.٠	٣٠.٠	٣٢.٥	٢٩.٢	٢٨.٨	٢٤.٣	٢٠.٥

مأخذ: دفتر برنامه‌ریزی و اقتصاد کلان برق و انرژی. ترازنامهٔ انرژی کشور سال‌های ١٣٥٠–١٣٩٥.

جدول ١٤–١٩ نشان می‌دهد طی سال‌های ١٣٥٠–١٣٩٥ از یک سو قدرت عملی صنعت برق کشور (حداکثر توان تولیدی ژنراتورها در محل نصب) تقریباً ۱۹ برابر شده است و از سوی دیگر ماشین‌آلات عقب‌افتادهٔ گازونیلی و گازی درصد هر دم کمتری از کل انرژی الکتریکی شبکهٔ سراسری را تولید کرده‌اند. به طوری که سهم این نوع ژنراتورها از ٤٩ درصد در سال ۱۳۵۰ به ۲۱ درصد در سال ۱۳۹۵ کاهش یافته و تأسیسات پیشرفته‌تری همچون توربین‌های آبی رواج یافته‌اند. این انباشت اساساً با فرایند تمرکز همراه بوده و به جز شرکت توانیر هیچ شرکت دیگری در آن دخیل نیست. هم‌اکنون بخش اعظم سهام توانیر به نام هولدینگ بنیاد است.

در کنار شرکت مادرتخصصی توانیر بسیاری از تولیدکنندگان ماشین‌آلات و تجهیزات صنعت برق فراروییده‌اند که تحت مالکیت انحصاری هولدینگ صنعتی سدید و هولدینگ صنعتی مپنا و هولدینگ فنی-مهندسی مهاب قرار داشته‌اند. شرکت سدید در اوج دوران رونق خویش در دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ کارش را با ساخت نیروگاه برق و تولید توربین‌های آبی شروع کرد و به پیمانکاری سازه‌های دریایی و زمینی وزارت نفت و تولید ابرپمپ‌های آبی و تولید تجهیزات جاده‌ای برای وزارت راه و تولید ماشین‌آلات و تجهیزات صنایع فولاد در بیش از ۲۴ شرکت تابعه رسید. بسیاری از تجهیزات و ماشین‌آلات تولیدشدهٔ هولدینگ صنعتی سدید (برای مثال توربین‌های بادی و ماشین‌آلات نورد گرم فولاد و لوله‌های اسپیرال نفت و گاز) به لحاظ سطح دانش فنی بی‌سابقه بودند و جایگاه انحصاری آن را در صنعت ایران تثبیت کردند.[۶] اما هم‌اکنون بهرهٔ اعتبارات دریافتی سدید به حدود ۳۰۰ درصد فروش سالانهٔ آن رسیده و کل دستاوردهای این شرکت به واسطهٔ عملکرد سرمایهٔ مالی به چنگ سرمایه‌های صنعتی بزرگ‌تری همچون مپنا افتاده است.

هولدینگ صنعتی مپنا که کار خود را در دههٔ ۱۳۷۰ با تولید ژنراتورهای گازی برای وزارت نیرو آغاز نمود به سرعت همچون یک انحصار صنعتی رشد کرد و هم‌اکنون با ٤١ شرکت زیرمجموعهٔ خویش در ساخت مجتمع‌های نیروگاهی و ساخت تجهیزات حمل‌ونقل ریلی و ساخت تجهیزات و تأسیسات پالایشگاهی و مدیریت و اجرای طرح‌های بالادستی و پایین‌دستی نفت‌وگاز فعال است. این هولدینگ صنعتی نیز از دانش فنی بالایی برخوردار است و هم‌اکنون یکی از پنج تولیدکنندهٔ انحصاری پرهٔ توربین در دنیاست.[۷]

اما شاید بزرگ‌ترین انحصار صنعتی‌ای که در جریان اجرای پروژه‌های وزارت نیرو شکل گرفت هولدینگ فنی–مهندسی مهاب باشد که هم‌اکنون بزرگ‌ترین پیمان‌کار پروژه‌های عمرانی ملی است و اکثریت سهام (۵۵ الی ۱۰۰ درصد) ابرشرکت‌هایی همچون صبا (صنایع برق و آب کشور) شرکت انتقال نیرو (مجموعهٔ ۳۹ شرکت برق منطقه‌ای کشور) فرآب (مجموعهٔ ٤٤ شرکت آب و فاضلاب منطقه‌ای کشور) و چندین کارخانهٔ تولیدکنندهٔ تجهیزات برقی همچون نیروترانس و موتوژن و ایران ترانسفو را در اختیار دارد.[۸]

تمامی این انحصارات صنعتی در جریان پروژه‌های توانیر پا گرفته‌اند. با این حال داده‌های «بخش آب برق و گازرسانی» در جداول حساب‌های ملی در این مورد سکوت می‌کنند. البته مشکل در نادرستی و تحریف آمارها نیست و بسیار ریشه‌ای‌تر است. این مشکل به تعریف خودسرانهٔ مقولاتِ آماری و درهم‌آمیزی بی‌معنای اطلاعات برمی‌گردد: طریقهٔ تنظیم داده‌ها چنان است که گویی نیروی جاذبهٔ زمین کاهش یافته و از قضا پژوهشگران ما نیز از تکرار این حکم ابلهانه ابایی ندارند!

۱۴–۶) انباشت سرمایهٔ عمران و ساختمان

با صرف‌نظر کردن از تحلیل بخش برق‌رسانی به سراغ حرکات سرمایه در بخش ساختمان‌سازی می‌رویم که مُلک طلق بورژوازی ملی (طبقه متوسط) ایران است. اما علاوه بر آن عرصهٔ جهنمی استثمار کارگران مهاجر و افغانستانی نیز هست. موجودی سرمایهٔ ماشین‌آلات و تعداد شاغلان این بخش در جدول ١٤–٢٠ ارائه شده است.

جدول ١٤–٢٠: ماشین‌آلات (هزارمیلیارددریال قیمت ثابت ١٣٨٣) و شاغلان (میلیون نفر) ساختمان از ١٣٥٣ تا ١٣٩٢

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰٥	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
الف	–	–	–	٤٢.٥	٥٥.١	٦١.۰	٦۰.۰	٥٦.٤	٥٢.٢	٤٩.٢
ب	–	–	–	۰.۹۰	۰.۹٥	١.١٩	١.١٩	١.١٩	١.١٩	١.١٩
الف	٤٨.٢	٤٩.٣	٥٢.۰	٥٤.٢	٥٤.٦	٤٩.٩	٤٥.١	٤۰.٦	٣٦.٩	٣٤.٣
ب	١.٢۰	١.٢۰	١.٢١	١.٢١	١.٢١	١.٢١	١.٢١	١.٢١	١.٢١	١.٢٩
الف	٤۰.٨	٤٣.١	٤١.٣	٣٧.٨	٣٤.٦	٣٣.۰	٣۰.٨	٢٧.٧	٢٥.١	٢٣.۰
ب	١.٣٧	١.٤١	١.٤٩	١.٥٣	١.٥٩	١.٦٥	١.٦٨	١.٦٩	١.٨٥	١.٩٧
الف	٢٢.٤	٢١.٩	٢٣.٩	٢٧.٤	٣١.١	٣٤.٥	٣٦.٦	٣٩.۰	٤۰.٥	٤٢.٢
ب	٢.۰٩	٢.٣٥	٢.٤٥	٢.٥٣	٢.٥٥	٢.٦٣	٢.٧٢	٢.٨١	٢.٩۰	٣.۰١
الف	٤٢.٩	٤١.٨	٤۰.٨							
ب	٣.١١	٣.١٨	٣.٣٦							

الف: سرمایهٔ ماشین‌آلات

ب: تعداد شاغلان

مأخذ: شاغلان تا سال ١٣٩۰ بر اساس سری‌های زمانیِ معاونت اقتصاد کلان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کل کشور؛ و بعد بر اساس مرکز آمار ایران، بررسی شاخص‌های عمدهٔ بازار کار در سال‌های ١٣٨٤–١٣٩٦.
سرمایهٔ ماشین‌آلات بر اساس موجودی حساب سرمایهٔ ایران ١٣٥٣–١٣٩٣ ادارهٔ حساب‌های اقتصادی.

جدول ١٤–٢١: سرانه ماشین‌آلات بخش ساختمان از ١٣٥٣ تا ١٣٩٢ قیمت ثابت ١٣٨٣ (میلیون‌ریال)

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰٥	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
٥۰	–	–	–	٤٧.٢	٥٨.۰	٥١.٣	٥۰.٤	٤٧.٤	٤٣.٩	٤١.٣
٦۰	٤۰.٢	٤١.١	٤٣.۰	٤٤.٨	٤٥.١	٤١.٢	٣٧.٣	٣٣.٦	٣۰.٥	٢٦.٦
٧۰	٢٩.٨	٣۰.٦	٢٧.٧	٢٤.٧	٢١.٨	٢۰.۰	١٨.٣	١٦.٤	١٣.٦	١١.٧
٨۰	١۰.٧	٩.٣	٩.٨	١۰.٨	١٢.٢	١٣.١	١٣.٥	١٣.٨	١٤.۰	١٤.۰
٩۰	١٣.٨	١٣.١	١٢.١							

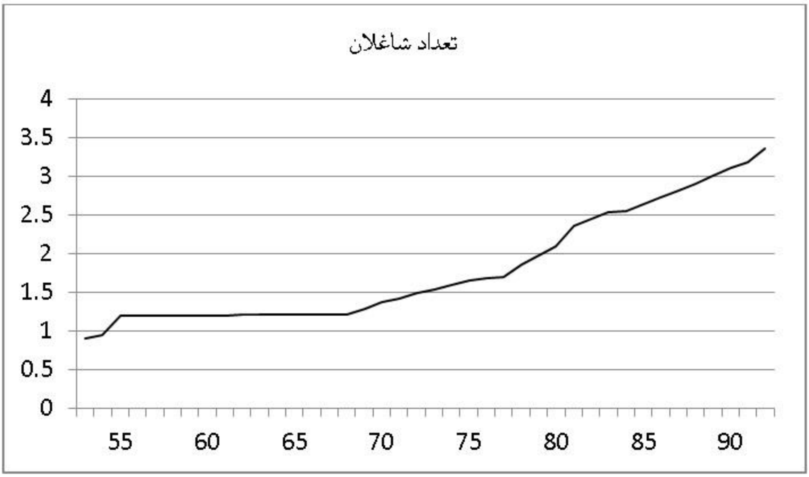
محاسبات بر اساس جدول ١٤–٢۰

البته اسناد موجود فقط تعداد شاغلان ایرانی بخش ساختمان را بیان می‌کنند و آماری از کارگران خارجی به دست نمی‌دهند. با این حال باید به یاد داشته باشیم که دست‌کم ٢

الی ٤ میلیون نفر مهاجر افغانستانی طی سال‌های پایانی دهۀ ۱۳۶۰ تا پایان دهۀ ۱۳۸۰ اکثراً به عنوان کارگر سادۀ ساختمانی به استثمار بورژوازی ملی ایران درآمدند.

نمودار ۱۴–۱۳: سرانۀ ماشین‌آلات (میلیون‌ریال قیمت ثابت ۱۳۸۳) و شاغلان (میلیون‌نفر) ساختمان از ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۲





نمودار نشان می‌دهد که بخش ساختمان عرصهٔ بی‌چون‌وچرای انباشت با اهرم ارتش ذخیرهٔ کار است. در واقع باید بر سردر کارگاه‌های ساختمانی بنویسند: «به جهنم سرمایه‌داری خوش آمدید!» سرانهٔ ماشین‌آلات این بخش که اکثراً در دل شهرهای بزرگ فعالیت دارد دست‌کم از دههٔ ۱۳۸۰ به بعد حتی از سرانهٔ ماشین‌آلات بخش کشاورزی نیز کمتر بوده. اگر با نگاهی خطاپوش و خوش‌بینانه رقم دست‌کم ۱ میلیون نفری کارگران سادهٔ افغانستانی را به داده‌های نمودار فوق بیافزاییم ابعاد واقعی انباشت با اهرم ارتش ذخیرهٔ کارگران ساختمانی روشن خواهد شد. علاوه بر این اگر حساب سرمایه و نیروی کار ٤ غول ساختمان‌سازی (شرکت کیسون و شرکت خانه‌سازی ایران و شرکت آ.اس.پ و شرکت بین‌المللی توسعهٔ ساختمان) را از میانگین مزبور کم کنیم آنگاه سرانهٔ وسایل تولید بیش از ۲ میلیون نفر کارگر ساختمانی به ابزارهایی همچون بیل و کلنگ و فرغون تقلیل می‌یابد. واضح است که با وجود ارتش بزرگ کارگران سادهٔ ساختمانی مهاجر (خواه مهاجر افغانستانی خواه مهاجر روستایی ایران) جایگزینی سرمایهٔ متغیر کوچک با سرمایهٔ ثابت بزرگ ماشین‌آلات به لحاظ اقتصادی برای بسازبفروش‌ها به صرفه نیست.

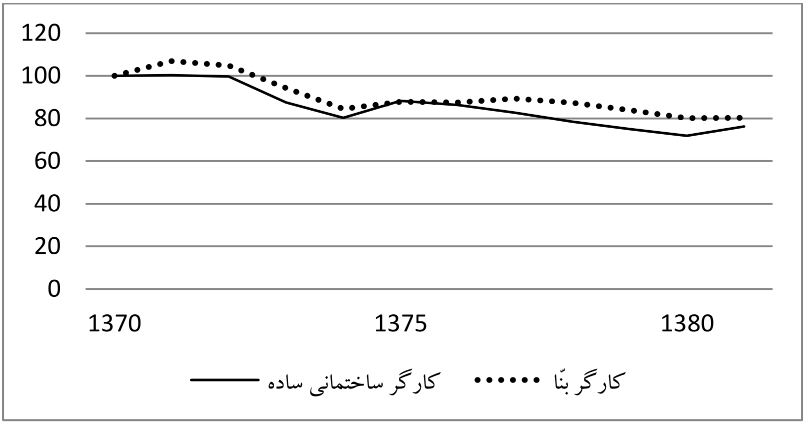
دستمزدهای واقعی ارتش ذخیرهٔ کار ساختمانی پابه‌پای زمخت‌تر شدن فعالیت ساختمان‌سازی مستمراً کاهش یافته است. جدول ١٤-٢٢ نرخ افزایش دستمزد کارگران ساختمانی را در مقایسه با نرخ تورم کالاهای مصرفی در شهر تهران ارائه می‌دهد. بر اساس این جدول° قدرت خرید کارگران ساختمانی ساده و کارگران بنا نسبت به سال ۱۳۷۰ محاسبه شده و در نمودار ١٤-١٤ ترسیم می‌شود.

جدول ۱۴-۲۲: نرخ افزایش برای قیمت کالاهای مصرفی و مزد کارگران ساختمانی ساده و بنا ۱۳۷۱-۱۳۸۱ (درصد)

	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱
کالای‌مصرفی	۲۴.۴	۲۳.۳	۳۴.۳	۴۶.۶	۲۲.۱	۱۷.۹	۱۶.۳	۱۹.۰	۱۵.۳	۱۵.۶	۱۶.۴
کارگر ساده	۲۴.۷	۲۲.۵	۱۷.۹	۳۴.۵	۳۴.۰	۱۵.۳	۱۱.۵	۱۳.۰	۱۰.۲	۱۰.۶	۲۳.۶
کارگر بنا	۳۳.۰	۲۰.۸	۲۰.۸	۳۱.۱	۲۷.۰	۱۷.۴	۱۸.۷	۱۶.۵	۱۰.۸	۱۰.۴	۱۶.۵

مأخذ: دایرۀ شاخص‌های اقتصادی. بررسی شاخص‌های ماهانۀ اقتصادی. ۱۳۸۱ صص ۴-۸

نمودار ۱۴-۱۴: قدرت خرید کارگران ساختمانی ساده و بنا ۱۳۷۱-۱۳۸۱ (۱۳۷۰=۱۰۰ درصد)



ملاحظه می‌کنید کارگران بنّا به مثابۀ نیروی کار «ماهر» کمتر از تحرکات ارتش ذخیرۀ کار متأثر می‌شوند و فقط ۲۰ درصد از قدرت خرید مزدهایشان را از دست می‌دهند. اما قدرت خرید کارگران ساختمانی ساده که مستقیماً تحت فشار ارتش ذخیرۀ کار هستند تقریباً ۲۵ درصد کاهش یافته است؛ آن هم در حالی که دستمزد کارگران ساختمانی ساده در سال ابتدایی دوره قاعدتاً کمتر از کارگران بنا بوده است. بدین ترتیب بهره‌گیری سرمایه از ارتش ذخیره باعث می‌شود تمایز موهوم میان کارگر ساده-کارگر ماهر تشدید گردد.

کسانی که کار ساختمانی کرده‌اند می‌دانند کارگر بنا و کارگر ساده با کار ماهرانه‌تر و کار ساده‌تر از یکدیگر متمایز نمی‌شوند. در واقع هر کارگر ساده‌ای پس از ۲ الی ۳ سال فعالیت در این رشته می‌تواند تمامی وظایف کارگر بنا را بی هیچ عیب و نقصی انجام دهد. آنچه موجب تمایز این دو می‌شود شدت و سختی کار سادهٔ ساختمانی در مقایسه با کار بناست؛ و از قضا در اینجا شدت بالاتر در دستمزدهای پایین‌تر نمود می‌یابد و همچون «کار ناماهر» نظر گرفته می‌شود. از سوی دیگر باید توجه داشت که روندهای حاکم بر معیشت بنایان (به عنوان اشرافیت کارگری بخش ساختمان) تفاوت معناداری با معیشت کارگران ساده ندارد. بنابراین در بخش ساختمان (و بسیاری حوزه‌های دیگر) نباید دربارهٔ نقش اشرافیت کارگری بیش از حد مبالغه کرد (البته این حکم فقط در مورد ایران و سایر کشورهایی صادق است که قطب امپریالیستی نیستند و فقط بر مدار امپریالیسم می‌جنبند).

دیدیم مهم‌ترین ویژگی ساختمان‌سازی گنجیدن بخش بزرگی از محصولات آن در بخش (II) اقتصاد است. به موجب قانون‌مندی‌های حاکم بر بازتولید اجتماعی فقط ماشین‌آلات بخش (I) اقتصاد می‌توانند آزادانه رشد کنند و آزادانه هم رشد می‌کنند. اما هرگونه تغییر در سرمایهٔ ماشین‌آلاتِ حوزهٔ ساختمان‌سازی مشروط به تغییرات سرمایهٔ ساختمان در سایر بخش‌های مولد است. یعنی:

(الف) به موجب قوانین حاکم بر مبادلات بخش (I) و (II) تنها منبع ممکن برای افزایش ماشین‌آلات ساختمان‌سازی این است که سودهای اجتماعی به تشکیل سرمایهٔ ساختمان در بخش مولد (یعنی بناها و تأسیسات تولیدی) اختصاص یابند.

(ب) به موجب منطق حاکم بر مبادلات بخش (I) و (II) بخش ساختمان برای آنکه بتواند هزینهٔ استهلاک ماشین‌آلاتش را تأمین کند نیازمند آن است که سایر سرمایه‌های مولد دائماً هزینه‌هایی را بابت جبران استهلاک ساختمان‌هایشان بپردازند.

با توجه به اینکه میانگین عمر مفید سدها و بنای فاکتوری‌ها دست‌کم بیش از ۸۰ سال است و عمر مفید ماشین‌آلات ساختمان‌سازی به کمتر از ۲۰ سال می‌رسد، دو شرط (الف) و (ب) به سادگی برآورده نمی‌شوند. یعنی بخش ساختمان‌سازی به دلیل محدودیت‌های اجتماعی سرمایه‌داری نه می‌تواند استهلاک ماشین‌آلاتش را به نحو مطلوبی جبران کند و نه می‌تواند آزادانه از ماشین‌آلات جدیدتر استفاده ببرد. از این رو سرمایه‌های بخش عمران و ساختمان به جای اجرای فرایند تراکم صرفاً وظیفهٔ جذب ارتش ذخیرهٔ کار را به انجام می‌رسانند.

داده‌های تجربی این تحلیل تئوریک را تأیید می‌کنند و نشان می‌دهند کاربرد ماشین‌آلات ساختمان‌سازی هم به طور مطلق و هم نسبت به مصرف ماشین‌آلات کل بخش‌های مولد کاهش یافته است. جدول ١٤–٢٣ مقایسهٔ مصرف ماشین‌آلات بخش ساختمان را با مصرف ماشین‌آلات کل بخش بارآور امکان‌پذیر می‌سازد. ملاحظه می‌کنید که مصرف کل بخش‌های مولد در ابتدای دوره فقط ٦ برابر بزرگ‌تر از بخش ساختمان بوده است؛ اما در انتهای دوره این اختلاف تقریباً ۳۵ برابر می‌شود. یعنی توسعهٔ بخش ساختمان در مقایسه با کل اجتماع به شکلی بسیار ناموزون صورت پذیرفته و با عقب‌گرد فنی همراه بوده است.

جدول ١٤-٢٣: مصرف ماشین‌آلات کل بخش‌مولد و بخش ساختمان ۵۳ تا ۹۳ (هزارمیلیاردریال قیمت‌ثابت ۸۳)

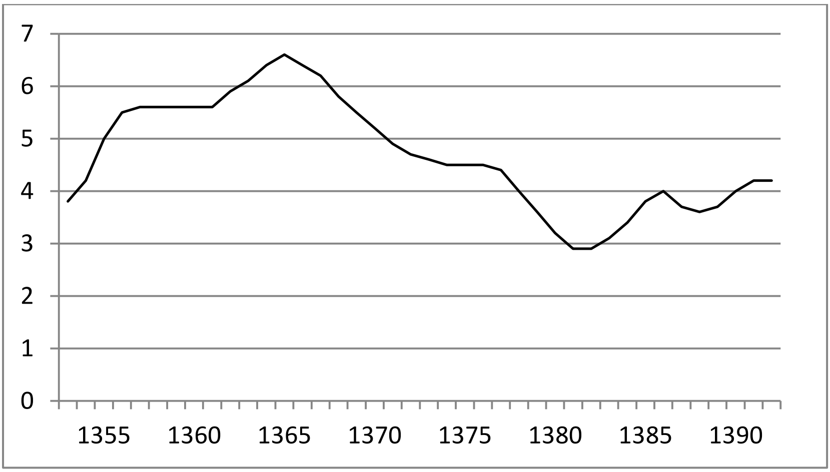
	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰٤	۰۵	۰٦	۰۷	۰۸	۰۹
الف	–	–	–	۲۳.۲	۲٦.۷	۳۲.۵	۳۹.۲	٤٤.۷	٤۷.۲	٤۸.۵
ب	–	–	–	۳.۸	٤.۲	۵.۰	۵.۵	۵.٦	۵.٦	۵.٦
الف	٤۹.۲	۵۰.٤	۵۰.۹	۵۳.۲	۵٦.٤	۵٦.۹	۵٤.٦	۵۳.۳	۵۲.٦	۵۲.۹
ب	۵.٦	۵.٦	۵.۹	٦.۱	٦.٤	٦.٦	٦.٤	٦.۲	۵.۸	۵.۵
الف	۵۲.۸	۵۵.۱	۵٦.٤	۵٦.۳	۵٤.۹	۵۲.۹	۵۱.۱	۵۰.۹	۵۲.۳	۵٤.۱
ب	۵.۲	٤.۹	٤.۷	٤.٦	٤.۵	٤.۵	٤.۵	٤.٤	٤.۰	۳.٦
الف	۵۷.۱	٦۲.۷	٦۹.٦	۷۷.۱	۸٤.۹	۹۳.۸	۱۰۳.۵	۱۱۱.۷	۱۱۹.۸	۱۲۷.۹
ب	۳.۲	۲.۹	۲.۹	۳.۱	۳.٤	۳.۸	٤.۰	۳.۷	۳.٦	۳.۷
الف	۱۳۷.۳	۱٤۵.٦	۱٤۹.۱							
ب	٤.۰	٤.۲	٤.۲							

الف: مصرف ماشین‌الات کل بخش‌های مولد

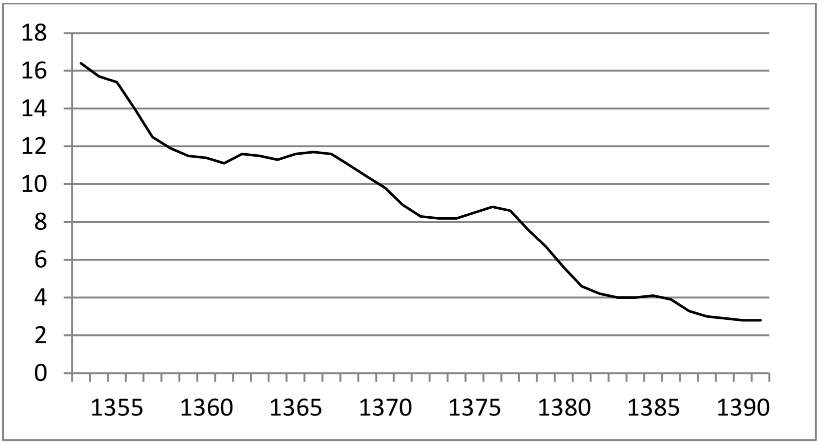
ب: مصرف ماشین‌آلات بخش ساختمان‌سازی

مأخذ: ادارهٔ حساب‌های اقتصادی. موجودی سرمایه در اقتصاد ایران ۱۳۵۳-۱۳۹۳. صص ۱۰۹-۱۱۳.

نمودار ١٤-١٥: مصرف ماشین‌آلات ساختمانی از ۱۳۵۳ تا ۱۳۹۲ به قیمت ثابت ۸۳ (هزارمیلیارد ریال)



نمودار ١٤-١٦: سهم ساختمان‌سازی از مصرف ماشین‌آلات کل بخش‌مولد سال‌های ٥٣-٩٢ (درصد)



طبق نمودارهای ١٤-١٥ و ١٤-١٦ مصرف سرمایهٔ ماشین‌آلات ساختمان‌سازی هم به طور مطلق سقوط کرده و از ٦.٥ هزار میلیارد ریال به ٣ هزار میلیارد ریال رسیده است و هم به صورت نسبی کاهش یافته و از ١٧ درصد مصرف بخش‌های مولد به ٣ درصدِ آن رسیده است.

مجموع مطالعات ما نشان می‌دهد که استثمار عریان کارگران افغانستانی و کار شاق سایر کارگران ساده در این بخش صرفاً ناشی از «حرص و آز» مشتی بسازبفروش دله نیست. بسیار فراتر از آن بیانگر قانون‌مندی‌های شیوهٔ تولید سرمایه‌داری است که به مانعی گذرناپذیر در برابر رشد نیروهای مولد تبدیل شده است. اگر بخش ساختمان‌سازی چنین نکند و درجهٔ مکانیزاسیون‌اش را دلبخواهانه افزایش دهد به خاطر تعادل پوچ بخش (I) و (II) به سادگی نخواهد توانست استهلاک ماشین‌آلاتش

را جبران نماید. در نتیجه ماشین‌آلات مذکور به سرعت از دور خارج می‌شوند و ارتش ذخیره کار جای آن‌ها را می‌گیرد و تعادل بار دیگر برقرار می‌شود. این تعادل بی‌معنا و غیرانسانی که از هماهنگی تناقض‌آمیز تولید وسایل مصرف و تولید وسایل تولید تحت قانون ارزش برمی‌خیزد کاملاً با مناسبات گندیدهٔ توزیع سرمایه‌داری سازگار است.

کسب‌وکار بساز–بفروشی عقب‌ماندهٔ طبقه متوسط را نمی‌توان جدای از پیوندهای آن با انباشت سرمایهٔ صنعتی درک کرد. این بسازبفروشی خاک‌توسری در حقیقت مهم‌ترین بازار متمم سرمایهٔ مالی–صنعتی انحصاری است.

۱۴–۷) انباشت سرمایهٔ حمل‌ونقل

پس از مطالعهٔ بخش ساختمان‌سازی نوبت به بخش حمل‌ونقل می‌رسد. داده‌های بخش حمل‌ونقل شامل فعالیت‌های انبارداری نیز می‌شود؛ اما این ترکیب و درهم‌آمیزی این دو مشکلی ایجاد نمی‌کند. زیرا کار هر دو بخش جزو آن دسته از فعالیت‌هاست که مستقیماً از خود محیط تولید سرچشمه می‌گیرند ولی در محیط دَوَران نمود می‌یابند. متأسفانه این داده‌ها به دلایلی دیگر آشفته‌اند. اولاً بخشی از فعالیت‌های مربوط به حمل‌ونقل به نحو خودسرانه تحت مقولهٔ «آب و برق و گازرسانی» گنجانده شده و از ماهیت خویش منتزع شده‌اند؛ ثانیاً بخش دیگری از فعالیت‌های صنعت حمل‌ونقل که از طریق پست انجام می‌شوند با آمارهای مخابرات در هم آمیخته‌اند و تحت عنوان ارتباطات ارائه شده‌اند. واضح است همانطور که انتقال آب و گاز به برق‌رسانی ربطی ندارد انتقال مرسوله‌های پستی نیز به صنعت مخابرات مربوط نیست. این دسته‌بندی

مغشوش باعث شده که حرکات بخش حمل‌ونقل به درستی در آیینهٔ آمار منعکس نشود. این است شاهکار آن چیزی که «علم اقتصاد» نام دارد. با این حال از آنجا که حساب سایر بخش‌ها وارد حساب بخش حمل‌ونقل نشده است می‌توان شکل‌های مختلف انباشت سرمایه را در آن تشخیص داد.

پیش از تجزیه و تحلیل داده‌ها لازم است اجزاء مختلف این بخش را از یکدیگر تمییز دهیم. نخست باید بخش انبارداری را تفکیک کنیم که شامل سردخانه‌ها و سیلوها و انبارهای عمومی است. سیلوها و انبارهای عمومی به جز ماشین‌آلات تخلیهٔ بار و لیفتراک تجهیزات فنی چندانی ندارند؛ اما مجموعهٔ سردخانه انواع مختلفی از ماشین‌آلات شامل ژنراتورها و کمپرسورها و کندانسورها و ترموگراف‌ها و دستگاه‌های ثبات درجهٔ رطوبت را داراست. مجموعهٔ این ماشین‌آلات در نقش واسطهٔ بخش کشاورزی با بازارهای مصرف ظاهر می‌شوند و سرمایه‌های ترکیب‌پایین کشاورزی را تحت کنترل سرمایه‌های ترکیب‌بالای صنعتی درمی‌آورند. اکثر سردخانه‌های مهم در اطراف ۵ کلانشهر بزرگ تمرکز یافته‌اند. به این ترتیب مراکز عرضهٔ محصولات کشاورزی در وابستگی به عملکرد سرمایهٔ تجاری و ظاهراً مستقل از مراکز تولید کشاورزی شکل گرفته‌اند. در نتیجه در سطح مناسبات ظاهری چنین به نظر می‌رسد که سرمایهٔ بازرگانی بر سرمایهٔ تولیدی کشاورزی غالب است؛ ولی تحلیل‌های عمیق‌تر نشان داد که چنین مناسباتی بر اقتصاد ایران حاکم نیست و شکل غالب و مسلط را سرمایهٔ مالی-صنعتی انحصاری تعیین می‌کند. آن چیزی که همچون سود دلالی محصولات کشاورزی عینیت می‌یابد صرفاً بخشی از اجاره‌بهای زمین است که دهقانان

خرده‌پا به دلیل ضعف نهادی و عدم توان چانه‌زنی توان تصاحبش را ندارند. البته زمین‌داران بزرگ به راحتی می‌توانند این جزء از ارزش اضافی را تصرف کرده و به صورت رانت دربیاورند. چه در سیلوهای گندم و چه در سردخانه‌ها همواره مالکیت بزرگ زمین قدرت چانه‌زنی بیشتری دارد و مجبور نیست محصولات را به زیر ارزش‌شان بفروشد. وضعیت سردخانه‌های کشور به شرح زیر است.

جدول ١٤-٢٦: تعداد سردخانه‌های کشور طی سال‌های ١٣٧١-١٣٩٤

	۱۳۷۱	۱۳۷۶	۱۳۸۱	۱۳۸۷	۱۳۹۴
کل سردخانه‌ها	۲۰۷	۳۲۱	۴۲۹	۱۱۹۷	۱۴۶۰

مأخذ: اربابی فرزین. ص ۱۲۲

ملاحظه می‌کنید از دهۀ ١٣٨٠ به بعد رشد سردخانه‌های کشور حالتی انفجاری داشته است. اکثر این بنگاه‌ها دارای چندین سالن تفکیک‌شده هستند و جزو سرمایه‌های مولد بزرگ و ترکیب‌بالا به شمار می‌آیند. به طور نمونه‌وار در سال ١٣٧٦ از مجموع ٣٢١ سردخانۀ کشور ١٧٥ سردخانه دارای سالن‌های برودتی بیش از ٥ هزار متر مربعی و ٦٥ سردخانه دارای سالن‌های برودتی بین ٢ تا ٥ هزار متر مربعی بوده‌اند؛ یعنی مساحت سالن برودتی ٧٥ درصد از سردخانه‌ها بیش از ٢ هزار متر مربع بوده.[٩] وجود این مراکز بخشی جدایی‌ناپذیر از تولید انبوه کشاورزی است و این وظیفه با نقش بانک‌ها یا مراکز نظامی قابل مقایسه نیست؛ از این رو باید سردخانه‌ها و انبارها را جزو بخش مولد مطالعه کرد (البته فقط تا جایی که به احتکار کالاها اختصاص نیابند).

دومین جزء بخش حمل‌ونقل شامل سرمایه‌های ترکیب‌بالای حمل‌ونقل دریایی و حمل‌ونقل هوایی و حمل‌ونقل ریلی است. ماشین‌آلات حمل‌ونقل دریایی (به جز کشتی‌های غیرنظامی ناوگان ملی) شامل تجهیزات بارگیری بنادر نیز می‌شود. جدول ١٤–٢٧ آمار کلی بنادر کشور را ارائه می‌کند و می‌تواند به طور نسبی حجم ماشین‌آلات این بخش (جرثقیل و باسکول و ابرپمپ‌های بارگیری و غیره) را نمایان سازد.

جدول ١٤–٢٧: عملکرد کلی بنادر کشور طی سال‌های ۱۳۷۰–۱۳۹۰

	۱۳۷۰	۱۳۷۵	۱۳۸۰	۱۳۸۵	۱۳۹۰
کشتی‌های پهلو گرفته (هزارفروند)	۱.۹	۳.۳	۵.۵	۹.۲	۲۳.۷
تخلیهٔ بار غیرنفتی (میلیون تن)	۲۱	۳۱	۴۶	۷۰	۴۳
بارگیری غیرنفتی (میلیون تن)	۲	۲۰	۲۷	۳۲	۵۲

مأخذ: سازمان ملی بنادر و دریاداری. سالنامه‌های آماری ۱۳۷۰ تا ۱۳۹۰

ماشین‌های حمل‌ونقل ریلی شامل انواع لوکوموتیو و واگن‌های مسافربری و باربری است (ریل راه‌آهن جزو سرمایهٔ پایای ساختمان به حساب می‌آید). تعداد لوکوموتیوها در سالیان گذشته رشد چندانی نداشته است (از حدود ۲۰۰ فروند به حدود ۵۰۰ فروند). در حمل‌ونقل هوایی نیز رشد ماشین‌آلات متوقف شده است.

سومین جزء بخش حمل‌ونقل (یعنی سرمایه‌های ترکیب متوسط جاده‌ای) شامل انواع کامیون و اتوبوس است. آمار باربری جاده‌ای که در بخش‌های قبلی ارائه شد نمایان‌گر رشد غول‌آسای سرمایه‌های ترکیب‌متوسط این بخش است که اکثراً تحت مناسبات تولید

خانوادگی اداره می‌شوند. باقی ماشین‌آلات بخش حمل‌ونقل عمدتاً سرمایه‌های ترکیب‌پایین مسافربری درون‌شهری هستند که تحت مناسبات تولید خرد جریان یافته‌اند.

در سال ۱۳۹۰ مجموع کارکنان سرمایه‌های ترکیب‌بالای سیلوها و سردخانه‌ها و انبارهای عمومی و ناوگان ترابری ترکیب‌بالا و ناوگان ترابری ترکیب‌متوسط تقریباً برابر با ۵۰۰ هزار نفر بوده و حوزه‌های ترکیب‌بالا و ترکیب‌متوسط بیش از ۹۰ درصد سرمایهٔ ماشین‌آلات بخش حمل‌ونقل را به خود اختصاص داده‌اند. با این حساب ۱.۳ میلیون نفر از شاغلان باقی‌مانده که تحت مناسبات تولید خوداشتغالی و فامیلی قرار دارند فقط با ۱۰ درصد ماشین‌آلات این بخش کار می‌کنند؛ یعنی با مسافرکش‌های شخصی.

جدول ۱۴–۲۴: ماشین‌آلات (هزارمیلیاردریال قیمت ثابت ۸۳) و شاغلان (هزار نفر) حمل‌ونقل از ۵۳ تا ۹۲

	۰۰	۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
الف	–	–	–	۸۳	۹۸	۱۱۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۳	۱۲۴
ب	–	–	–	۳۰۵	۳۶۰	۳۹۳	۴۳۱	۴۳۸	۴۶۸	۵۰۲
الف	۱۲۳	۱۱۸	۱۲۱	۱۳۱	۱۳۴	۱۱۸	۱۱۲	۱۰۵	۱۱۱	۱۱۱
ب	۵۱۹	۵۴۸	۵۷۹	۵۸۷	۵۸۷	۵۸۴	۵۹۴	۶۰۲	۶۱۴	۶۳۸
الف	۱۲۳	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۰	۱۲۶	۱۲۷	۱۳۴	۱۴۷	۱۶۱	۱۷۶
ب	۶۷۱	۶۷۷	۷۳۴	۷۷۴	۸۱۶	۸۹۱	۹۵۹	۹۸۲	۱۰۴۳	۱۱۷۸
الف	۲۱۰	۲۴۵	۲۸۸	۳۳۴	۳۸۱	۴۲۳	۴۵۶	۴۹۷	۵۳۷	۵۸۸
ب	۱۲۴۷	۱۳۱۰	۱۴۱۷	۱۵۳۹	۱۶۲۸	۱۷۵۸	۱۷۷۴	۱۷۸۸	۱۸۰۳	۱۸۱۸
الف	۶۵۴	۶۷۵	۶۸۰			الف: سرمایهٔ ماشین‌آلات				
ب	۱۸۳۴	۱۸۴۸	۱۸۶۴			ب: تعداد شاغلان				

مأخذ: شاغلان تا سال ۱۳۹۰ بر اساس سری‌های زمانیِ معاونت اقتصاد کلان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کل کشور؛ و بعد بر اساس مرکز آمار ایران بررسی شاخص‌های عمدهٔ بازار کار در سال‌های ۱۳۸۴–۱۳۹۶.
سرمایهٔ ماشین‌آلات بر اساس موجودی حساب سرمایهٔ ایران ۱۳۵۳–۱۳۹۳ ادارهٔ حساب‌های اقتصادی.

جدول ١٤–٢٥: سرانه ماشین‌آلات حمل‌ونقل از ١٣٥٣ تا ١٣٩٢ قیمت ثابت ١٣٨٣ (میلیون ریال)

٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
–	–	–	٢٧١.٤	٢٧٣.٧	٢٩٠.٩	٢٩٠.٨	٢٨٧.٦	٢٨١.٩	٢٤٦.٣
٢٣٦.٦	٢١٥.٧	٢٠٨.٨	٢٢٢.٥	٢٢٧.٤	٢٠١.٩	١٨٨.٢	١٧٤.٦	١٨٤.٤	١٧٤.٠
١٨٣.٧	١٩٤.٩	١٨٠.٧	١٦٧.٤	١٥٤.٧	١٤٢.٧	١٤٠.١	١٤٩.٢	١٥٤.١	١٤٩.٨
١٦٨.٦	١٨٧.٢	٢٠٣.٠	٢١٧.٢	٢٣٤.١	٢٤٠.٥	٢٥٧.٣	٢٧٧.٩	٢٩٨.١	٣٢٣.٢
٣٥٦.٤	٣٦٥.٤	٣٦٤.٧							

محاسبات بر اساس جدول ١٤–٢٤

نمودار ١٤–١٧: ماشین‌آلات (میلیون ریال قیمت ثابت ٨٣) و شاغلان (هزار نفر) حمل‌ونقل از ١٣٥٣ تا ١٣٩٢



کاهش سرانهٔ ماشین‌آلات این بخش (با تکیه بر تحلیل‌های قبلی‌مان) اساساً به رشد تعداد مسافرکش‌های شخصی مربوط است که تعدادشان طی تمام سالیان ۱۳۵۰–۱۳۹۰ افزایش یافته و موجب رشد چشمگیر منحنی شاغلان حمل‌ونقل شده است. بنابراین کاهش سرانهٔ ماشین‌آلات در اینجا ربطی به فرایند انباشت با اهرم ارتش ذخیره ندارد و باید آن را به مثابهٔ انباشت صرفاً کمی شاخهٔ مسافرکشی تفسیر کرد که نقش مهمی در جذب نیروهای کار دفع‌شده از سایر بخش‌ها داشته است. از دههٔ ۱۳۸۰ به بعد سرانهٔ ماشین‌آلات بخش حمل‌ونقل با سرمایه‌گذاری‌های گسترده در سیلوسازی و ساخت انبار و ساخت سردخانه و توسعهٔ اسکله‌های شمال و جنوب افزایش یافته است و بروز فرایند تمرکز در این بخش به روشنی هویداست. سرمایه‌های ترکیب‌متوسط (کامیون‌ها) نیز اگرچه تحت‌تأثیر پروژه‌های انتقال با خط لوله منقبض شده‌اند اما گسترش شبکهٔ گاز باعث شده است که تولید صنایعی همچون سیمان و پتروشیمی و ذوب فلز تحریک گردد و انتقالات کالایی‌شان افزایش یابد و از این طریق منابع جدیدی برای جذب نیروهای کار در رشتهٔ حمل‌ونقل جاده‌ای فراهم شود.

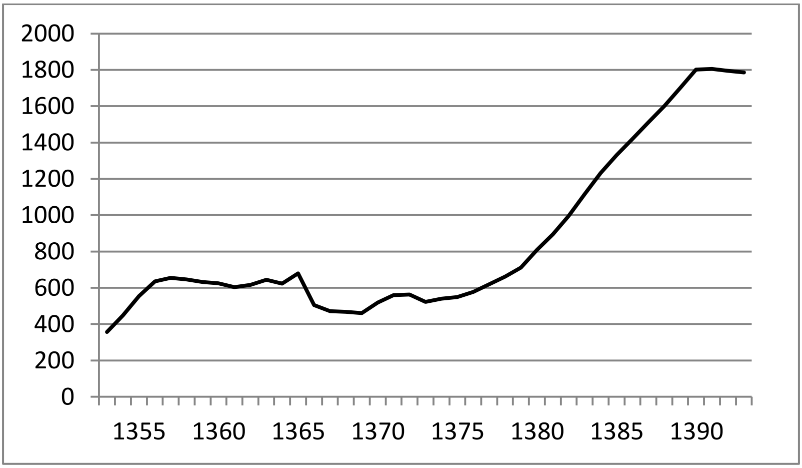
***

آمارهای بخش ارتباطات به دلیل آمیخته شدن با بخش بزرگی از سرمایه‌های بخش حمل‌ونقل فاقد ارزش تحلیلی است. سرمایهٔ ماشین‌آلات بخش‌هایی همچون آموزش و بهداشت و خدمات تعمیراتی و خدمات غذاخوری‌ها و خدمات آتش‌نشانی نیز تحت عنوان «بخش خدمات» با موجودی ماشین‌آلات نامولد درهم‌آمیخته و به هیچ وجه مبین هیچ چیز نیست. از این رو تجزیه‌تحلیل ما در همین نقطه متوقف می‌شود.

۱۴–۸) برآمد انباشت سرمایه در کل بخش‌های بارآور

نتیجهٔ کلی کاربرد و عدم کاربرد ماشین‌آلات در بخش‌های مختلف تولید منحنی ترسیم‌شده در نمودار ۱۴–۱۸ است.

نمودار ۱۴–۱۸: سرمایهٔ ماشین‌آلات کل بخش‌مولد از ۵۳ تا ۹۳ به قیمت ثابت ۸۳ (هزارمیلیاردریال)



ملاحظه می‌کنید که سرمایهٔ ماشین‌آلات نسبت به دههٔ ۱۳۵۰ به نحو غول‌آسایی افزایش یافته و نیروی بارآور اجتماعی مطلقاً رشد کرده است؛ آن هم به گونه‌ای که نظام اقتصادی ایران به دلیل رشد بیش از حد ماشین‌آلات و کاهش نرخ سود و نرخ مازاد دیگر توان حفظ وسایل تولیدش را ندارد و دست‌کم از ۱۳۸۹ به بعد در ابعادی بسیار کوچک و نامحسوس ارزش‌شان را کاسته یا عاطل‌شان گذاشته است. از سوی دیگر

معضل مازاد سرمایه در حالی رخ داده است که بسیاری از کارکنان حتی به کمینهٔ ماشین‌آلات متعارف نیز دسترسی ندارند و فعالیت اقتصادی‌شان را به زمخت‌ترین شکل و با بدوی‌ترین ابزارها به انجام می‌رسانند که هیچ شباهتی به میانگین سرانهٔ ماشین‌آلات کشور ندارد. آنان در حقیقت اضافه‌جمعیت ملی هستند.

در بحث‌های قبلی‌مان انباشت خالص سرمایهٔ ماشین‌آلات را در بخش‌های بارآور محاسبه کردیم. اگر سرعت انباشت را در هر دوره محاسبه نماییم، معنای عبارت «مازاد مطلق سرمایه» کاملاً آشکار می‌گردد.

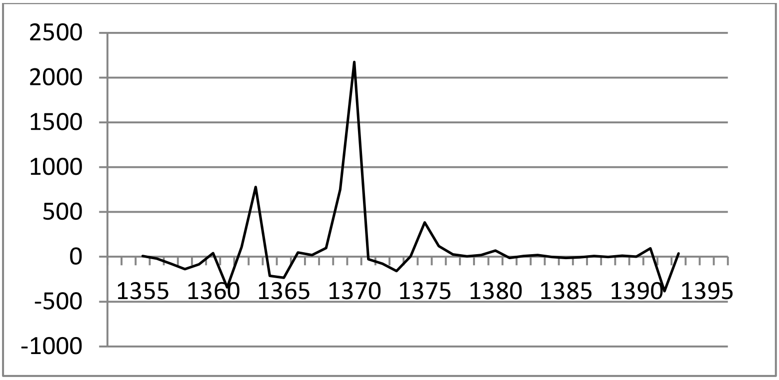
جدول ١٤–٢٨: نرخ انباشت سرمایهٔ ماشین‌آلات طی سال‌های ١٣٥٣–١٣٩٣ (درصد)

٠٠	٠١	٠٢	٠٣	٠٤	٠٥	٠٦	٠٧	٠٨	٠٩
–	–	–	–	–	١٠.٠	-١٨.٦	-٧٨.٧	-١٣٦.٥	-٨٦
٤٠.٥	-٣٤٠.٨	١٠٩.٠	٧٧٨.٠	-٢١٢.٨	-٢٣٥.٥	٤٧.٢	٢٠.٤	٩٩.٠	٧٥٠
٢١٧٤.٤	-٢٧.٤	-٧٨.٦	-١٦٠.١	٦.٠	٣٨٤.٦	١١٩.٧	٢٧.٧	٥.٩	١٨.٤
٧٠.٣	-١٢.٨	١٠.٢	١٧.٨	-٣.٦	-١٢.٢	-٦.٨	٧.٩	-١.٩	١٠.٤
٠.٧	٩٢.٦	-٣٨٣.٢	٣٧.٤						

محاسبات بر اساس جدول ١٢–٨ و ١٢–٩.

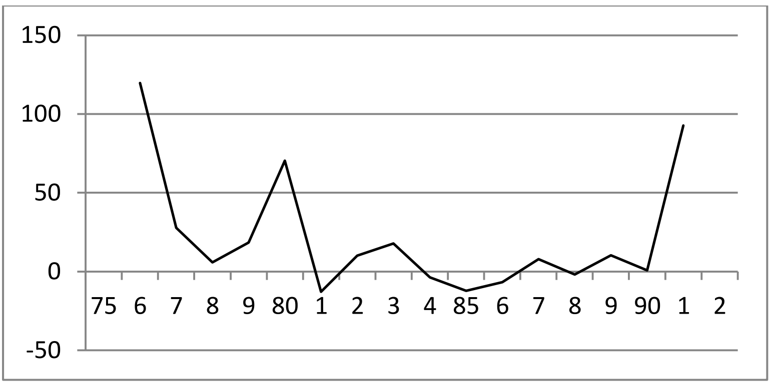
ارقام این جدول شتاب انباشت ماشین‌آلات را در هر سال نشان می‌دهند و در حقیقت مشتق دوم منحنی ١٤–١٨ هستند. در منحنی زیر که بر اساس این ارقام ترسیم شده است ملاحظه می‌کنید هر گاه انباشت سرمایهٔ ماشین‌آلات در یک سال سرعت و شدت گرفته بلافاصله در سال بعد به صفر یا زیر صفر رسیده است.

نمودار ۱۴-۱۹: نرخ انباشت سرمایهٔ ماشین‌آلات طی سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۹۳ (درصد)



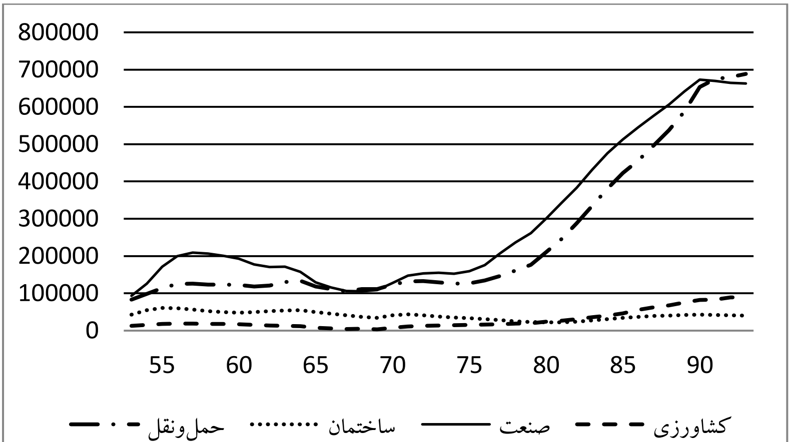
نظام سرمایه‌داری هرگز نتوانسته طی چند سال متوالی کاربرد ماشین‌آلات را به شکل فزاینده ادامه دهد. اگر از فاصله‌ای نزدیک‌تر به این منحنی خیره شویم می‌بینیم محدودیت رشد نیروهای بارآور حتی بر دورهٔ به‌اصطلاح رشد نیز حکم‌فرماست.

نمودار ۱۴-۲۰: نرخ انباشت سرمایهٔ ماشین‌آلات در دوران رشد (درصد)



این وضعیت ربطی به ذات و ماهیت ماشین‌آلات ندارد بلکه ناشی از تبدیل شدن ماشین‌آلات به «سرمایه» است؛ یعنی تبدیل شدن به ابزاری جدای از تولیدکنندگان مستقیم؛ تبدیل شدن به وسیله‌ای برای منقاد ساختن کارکنان؛ تبدیل شدن به وسیله‌ای برای تولید ارزش اضافی؛ و تبدیل شدن به وسیله‌ای برای محدود ساختن رشد و تکامل اجتماعی. بدین معنا مسألهٔ «بحران مازاد سرمایه» به معنای وجود سرمایه‌های اضافی‌ای نیست که دیگر جایی برای کار کردن‌شان پیدا نمی‌شود، بلکه به معنای قدرت انحصاری سرمایه‌های در حال کاری است که مانع رشد نیروهای مولده شده‌اند. وجود بحران در جامعهٔ سرمایه‌داری به این معنی است که بسیاری از بخش‌های مولد به لحاظ ساختار امپریالیستی کنونی نمی‌توانند سطح مکانیزاسیون‌شان را گسترش دهند، آن هم در حالیکه جامعه به شدت به رشد نیروهای مولده‌شان نیاز دارد. اگر کل بخش‌های تولید را در کنار یکدیگر در نظر بگیریم بحران سرمایه‌داری به وضوح خود را آشکار می‌سازد.

نمودار ۱۴–۲۱: توزیع سرمایهٔ ماشین‌آلات میان حوزه‌های تولید از ۵۳ تا ۹۳ (میلیاردریال قیمت‌ثابت ۸۳)

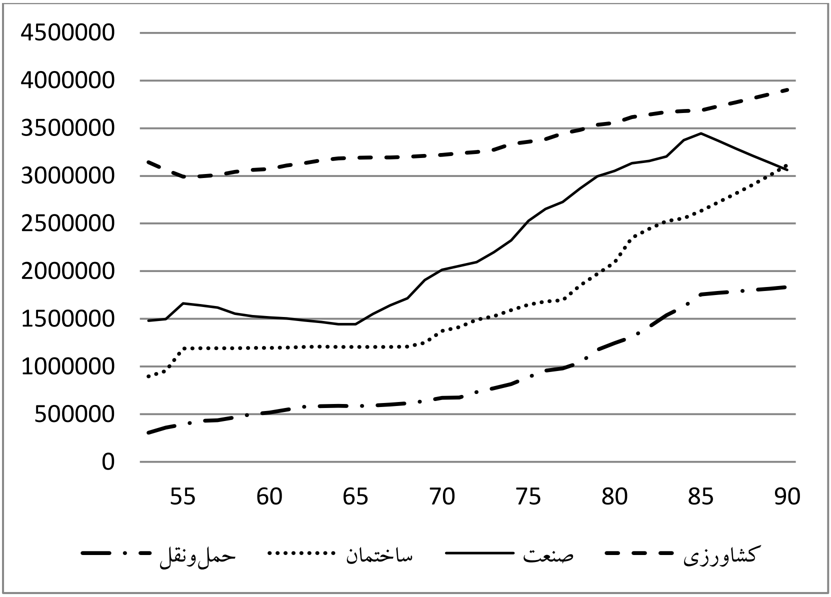


ملاحظه می‌کنید طی ٤ دهۀ اخیر شکاف میان حوزه‌های مکانیزه و غیرمکانیزه به طرز چشمگیری گسترش یافته است. قطبی شدن توزیع سرمایۀ ماشین‌آلات در اواخر دهۀ ۱۳۹۰ (به عنوان نشانه‌ای از غلبۀ قطعی مناسبات امپریالیستی) قابل مقایسه با توزیع نسبتاً همگن ماشین‌آلات در ابتدای دهۀ ۱۳۵۰ نیست. اگرچه حجم ماشین‌آلات آشکارا افزایش یافته و موجب رشد نیروهای بارآور شده است اما این الگوی رشدْ عقب‌ماندگی فنی بسیاری از حوزه‌ها را تشدید کرده و منجر به انسداد نیروهای مولد در بخش‌های کشاورزی و ساختمان‌سازی شده است.

علی‌رغم وجود بحران مازاد سرمایه هنوز که هنوز است بسیاری از مراکز تولید در سطوح بسیار پایین مکانیزاسیون قرار گرفته‌اند و رشد نیروهای بارآورشان هیچ تناسبی با اهمیت اجتماعی‌شان ندارد. این وضعیت را نمی‌توان به مدد توضیحاتی همچون «موانع طبیعی کاربرد تکنولوژی‌های نوین» (مسائلی از قبیل ناهم‌خوانی وضعیت اراضی با ملزومات تولید ماشینی) توجیه کرد. مطالعات ما مجموعه‌ای از موانع اجتماعی امپریالیستی را آشکار ساخت که بسیار تعیین‌کننده‌تر از موانع طبیعی‌اند. اما فقط این نیست. اگر تعداد شاغلان هر بخش را با سرمایۀ ماشین‌آلات آن مقایسه کنیم ناموزنی رشد نیروهای بارآور ابعاد فاجعه‌بار خود را آشکار می‌سازد.

نمودار ١٤–٢٣ تعداد شاغلان ٤ بخش فوق را نشان می‌دهد که بیشترین تعداد کارکنان را تحت استخدام دارند.

نمودار ۱۴-۲۳: توزیع نیروی کار طی سال‌های ۱۳۵۳-۱۳۹۰ (هزار نفر)



در نمودار فوق ملاحظه می‌کنید بخش‌های عقب‌افتادهٔ کشاورزی و ساختمان‌سازی طی این سال‌ها در مجموع همواره ۳۵ الی ۵۰ درصد کارکنان بارآور را در خود جای داده‌اند. همچنین به خاطر داریم که دست‌کم نیمی از شاغلان بخش صنعت نیز با کمینهٔ ماشین‌آلات فعالیت کرده‌اند و به قول معروف «رس‌شان کشیده شده است.» تولید عقب‌ماندهٔ این ۷-۸ میلیون نفر نه بر غیرسرمایه‌دارانه بودن جامعهٔ ایران دلالت دارد و نه ناشی از عملکرد ناشیانهٔ دولت است. کاملاً برعکس تناقضات و بحران‌های

سرمایه‌داری در بالاترین مرحلهٔ انکشاف آن یعنی در عصر گندیدگی مناسبات تولید و توزیع به روشنی در وضعیت همین شاغلان آشکار می‌شوند.

در دورانی که علوم طبیعی رشد نکرده بود مجموعهٔ درهم‌تافته‌ای از باورهای خرافی باعث می‌شد بارش باران یا وقوع خشکسالی به فره ایزدی شاهان منتسب گردد. بدین ترتیب انبوه خلق تیره‌روز پشت سر فلان ارباب شورشی (خواه فریدون خواه نادرشاه خواه رضاخان) بسیج می‌شدند. مایهٔ بسی نومیدی است که خرافات سیاسی-اقتصادی امروزه تحت لوای «گفتمان انتقادی» و در پس تریبون‌های «حمایت‌شده» هنوز هم چنین نقش کثیفی را در تاریخ ما ایفا می‌کنند. این وضعیت فکری یکی از مهم‌ترین نمودهای گندیدگی فرهنگی امپریالیسم است.

توضیحات

١ دفتر برنامه‌ریزی و اقتصاد کلان برق و انرژی. ترازنامهٔ انرژی کشور. صص ٣١-٣٤

٢ همان. صص ٢٥-٢٧

٣ جبران خدمات برابر است با حداقل دستمزد به اضافهٔ سایر حقوق و مزایا همچون حق عائله حق مسکن حق بیمه بر عهدهٔ کارفرما و غیره.

٤ کسانی که اصول ماتریالیسنم دیالکتیک را رد می‌کنند نمی‌توانند این واقعیت ساده را ببینند که برخی صنایع عقب‌مانده بیش از صنایع پیشرفته سود می‌برند.

٥ دفتر برنامه‌ریزی و اقتصاد کلان برق و انرژی. ترازنامهٔ انرژی کشور. صص ١٤-١٥

٦ محمد رحمان‌زادهٔ هروی. نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران. صص ٢٤٦-٢٤٩

٧ همان. صص ٢٥٩-٢٦٠

٨ همان. ص ٢٦١

٩ فرزین اربابی. جذب سرمایه‌گذاری خارجی در زیرساخت‌های بخش بازرگانی استان‌ها. صص ١٢٣-١٢٤.

شیءوارگی مناسبات اجتماعی و بت‌وارگی اشیا

پس از مطالعهٔ کلیت انکشاف سرمایه‌داری در ایران به روستای صلوات‌آباد سرکی می‌کشیم تا شیءوارگی مناسبات اجتماعی و بت‌وارگی اشیاء را در زندگی واقعی جامعه مشاهده کنیم. در روستای صلوات آباد به جز ۱ خانهٔ در حال ساخت و ۲ خانهٔ نیم‌ساختهٔ رهاشده خبری از فعالیت ساختمان‌سازی به چشم نمی‌خورد. اما از وضعیت مساکن پیداست که حدود نیمی از آن‌ها در ۱۰ سال اخیر بازسازی شده‌اند. تمامی خانه‌های روستا از جنس بلوک و آجرند و نشانی از خانه‌های کاه‌گلی نیست. با این حال سرعت استهلاک مساکن روستایی بسیار بالاست و در بسیاری از مساکن نوساخته ترک‌ها و شکاف‌های نگران‌کننده‌ای روی دیوارها شکل‌گرفته‌اند. ساکنان محلی این وضعیت را ناشی از عملکرد فاکتوری سیمان می‌دانند. زیرا برداشت صخره‌های آهکی توسط فاکتوری سیمان با اتکا به مواد منفجره انجام می‌شود. در اغلب موارد شدت انفجارها چنان زیاد است که زمین زیر پای روستاییان به شکل محسوسی به لرزه در می‌آید. تداوم این انفجارها موجب استهلاک سریع خانه‌ها می‌شود.

کل موجودی ماشین‌آلات نیرومحرکهٔ روستا شامل ۳ دستگاه تراکتور و ماشین‌افزارهای قابل نصب (همچون خیش و دیسک) است که تحت مالکیت دو سرمایه‌دار اصلی روستا هستند. در دورهٔ شخم‌زنی پاییزه تعداد تراکتورهای فعال روستا به ۱۳ دستگاه می‌رسد که ۱۰ دستگاه کرایه‌ای هستند. از ماشین‌آلات نیرو محرکهٔ تیلر اثری به چشم

نمی‌خورد. اما تعداد پمپ‌های آب بسیار زیاد است و به بیش از ۱۰۰ عدد می‌رسد. اکثر این پمپ‌ها با سوخت گازوئیلی تغذیه می‌شوند و ساخت صنایع داخلی‌اند. از سمپاش‌های موتوری هم خبری نیست. ولی ۲ دستگاه سمپاش تراکتوری و ۷ دستگاه سمپاش پشتی در روستا موجودند که به صورت کرایه‌ای مورد استفادهٔ تمام کشاورزان قرار می‌گیرند. مزرعهٔ تولید ماهیان سردآبی نیز دارای ۱ دستگاه پمپ برقی و ۱ دستگاه وانت نیسان است. در مجموع ٤ وانت نیسان و ۳ وانت پیکان تحت مالکیت اهالی روستا هستند. از ماشین‌آلات برداشت محصول هیچ اثری نیست، البته در فصل درو گندم (مرداد و شهریور) تعداد کمباین‌های کرایه‌ای افزایش می‌یابد.

به جز ماشین‌آلات بخش کشاورزی ۳ دستگاه بلوک‌زن موتوری نیز جزو موجودی ماشین‌آلات روستا هستند که در ۳ کارگاه بلوک‌سازی مجزا مشغول به کارند. ۲ کارگاه از ۳ کارگاه تحت مالکیت ۲ سرمایه‌دار اصلی روستایند و کارگاه سوم هم به صورت خوداشتغالی خانوادگی اداره می‌شود. در هر یک از این کارگاه‌ها معمولاً ۳ نفر کارگر (مزدبگیر یا خوداشتغال یا کارکن فامیلی) مشغول به کارند که به تناوب وظایف آماده‌سازی ملات و ریختن ملات به دستگاه و جابجایی و چیدن و آب‌زنی بلوک‌ها را انجام می‌دهند. میانگین تولید روزانهٔ هر کارگاه حدود ۱۵۰ عدد بلوک است که هر عدد به قبمت ۷۰۰ تومان فروخته می‌شود. هزینهٔ تولید هر بلوک در حدود ۵۰۰ تومان است. شن و ماسهٔ هر ۳ کارگاه توسط یک دستگاه کامیونت تأمین می‌شود. ۱ نفر کارکن خوداشتغالی (مالک و رانندهٔ کامیونت) و ۱ نفر کارکن فامیلی بدون مزد (پسرش) ماسهٔ کف رودخانه را با بیل برداشت کرده و هر بارِ کامیونت را به قیمت ۹۰ هزار تومان به

کارگاه‌های مربوطه می‌فروشند. انتقال محصولات کارگاه‌های بلوک‌زنی به بازارهای شهر و تأمین سیمان مورد نیاز نیز توسط همین کامیونت انجام می‌گیرد. سایر ابزارهای کار موجود در روستا به اقلامی نظیر بیل و کلنگ و فرغون و دار قالی‌بافی محدود است. دارهای قالی‌بافی در کارگاه‌های خانگی ۱ یا ۲ نفره پراکنده شده‌اند. مواد خام قالی‌بافی از طرف تعدادی فرش‌فروش شهری تأمین و به بافندگان عرضه می‌شود. مزد این بافندگان به صورت قطعه‌کاری پرداخت می‌گردد. یعنی رج‌های بافته‌شده به عنوان معیار زمان کار مبنای محاسبات مزدی است. دستمزد ماهیانهٔ زنان قالی‌باف با معیار زمان کار از ۲۵۰ الی ۴۰۰ هزار تومان بالاتر نمی‌رود. روستای صلوات‌آباد تقریباً ۳۰ نفر بافندهٔ فرش دارد.

ماشین‌آلات فاکتوری سیمان در جوار بافت روستایی همچون غولی بتنی–فلزی شامل انواع تجهیزات انفجاری و ابردریل و بیل مکانیکی (مرحلهٔ حفاری و برداشت) لودر و خاور و دامپ‌تراک (مرحلهٔ انتقال) آسیاب سنگ‌شکن و سرند مکانیکی و دستگاه‌های شستشو و تخلیص (مرحلهٔ کانه‌آرایی) ۲ کورهٔ بلند با مجموعه ماشین‌آلات پیچیده‌شان و آسیاب غلتکی (مرحلهٔ ساخت صنعتی) و ۱۰ ابرپمپ بارگیری با ظرفیت ۱۵۰ تن در ساعت است که سیمان تولیدشده را به مخزن بونکرها منتقل می‌کند. اهالی صلوات‌آباد به یاد می‌آورند که مخزن سوخت این فاکتوری یک بار در سال ۱۳۷۸ منفجر شد و «چنان قیامتی شد که تابه‌حال چیزی مثل آن ندیده بودیم.»

به جز پس‌لرزه‌های ناشی از انفجار صخره‌های آهکی می‌توان تأثیرات سوء زیست‌محیطی فاکتوری سیمان را در دو بخش ذرات معلق و آلودگی آب‌های زیرزمینی دسته‌بندی کرد. به شهادت اهالی صلوات‌آباد فیلتر دودکش‌ها پس از تاریکی هوا از کار

می‌افتد و فقط در ساعات روشنایی فعال می‌شود. اصلی‌ترین آلودگی این دودکش‌ها ذرات سیلیس و دی‌اکسید کربن است. اما گردوغبار فاکتوری سیمان محدود به این دودکش نیست. در مرحلهٔ حفاری و برداشت به دلیل استفاده از روش‌های انفجاری ترکیبی شیمیایی از گوگرد و نیتروژن به شکل گردوغبار با بادهای موسمی در اراضی اطراف پخش می‌شود. این میکروذرات پس از نفوذ در خاک به پیکر گیاهان منطقه راه می‌یابند. به شهادت مردم بومی گوسفندانی که از مراتع اطراف فاکتوری سیمان تغذیه می‌کنند دندان‌هایشان می‌ریزد و توانایی غذا خوردن و پرواربندی را از دست می‌دهند. به‌علاوه جذب ذرات مذکور در خاک به تلخ شدن محصولات انجامیده است و باعث شده چندین هکتار از صیفی‌کاری‌های منطقه از زیر کشت خارج شوند. علاوه بر آلودگی‌های شیمیایی ذرات سیلیس نیز با پر کردن خلل و فرج خاک کیفیت فیزیکی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهند و منجر به کاهش بارآوری زمین می‌شوند. بخشی دیگر از آلودگی‌های زیست‌محیطی فاکتوری سیمان به فاضلاب آن مربوط است که از طریق چاه‌های عمیق به قعر زمین هدایت می‌شود. این فاضلاب حاوی مقادیر فراوانی نیترات و سیلیس است. آلودگی آب‌های زیرزمینی به حدی رسیده است که به دستور مرکز بهداشت شهرستان دو چشمهٔ پرآب صلوات‌آباد از سه سال پیش با بتون‌ریزی خشکانده شده‌اند و اهالی از آب لوله‌کشی استفاده می‌کنند. خانواده‌هایی که استطاعت پرداخت ۲ میلیون تومان امتیاز آب لوله‌کشی را نداشتند روستای صلوات‌آباد را ترک کرده‌اند.

ساکنان روستای صلوات‌آباد بر اساس این که کدام یک از شکل‌های بت‌واره بر آگاهی‌شان حاکم است تحت تأثیر سه نوع تیپ اجتماعی عمده هستند: اصالت

سیاست و اصالت مذهب و اصالت پول. هر یک از این تیپ‌های اجتماعی کلیهٔ تغییرات تاریخی را بر اساس تحولاتی درک می‌کنند که در وادی سیاست یا مذهب یا پول رخ داده است. البته تیپ‌های مزبور با دیوار چین از هم جدا نشده‌اند. برای مثال مرد جوان سرمایه‌دار به سوال (الف) از منظر تیپ اجتماعی اصالت پول پاسخ داد و در برابر سوال (ج) پاسخش از منظر تیپ اجتماعی اصالت سیاست بود. این سه تیپ در واقع سه نظام مفهومی‌اند که بر اذهان ساکنان روستای صلوات‌آباد حاکم شده‌اند از دهان آنان سخن می‌گویند و مناسبات اجتماعی‌شان را تنظیم می‌کنند. این سه تیپ را بر اساس نتایج مصاحبه‌های عمیق بازسازی می‌کنیم. همان‌طور که توضیح دادم مصاحبه‌ها بر اساس ۵ پرسش زیر پیش رفتند:

الف – پربرکت‌ترین دورهٔ زندگی‌تان چه زمانی بود؟

ب – سایر اهالی روستا در این دوران چه می‌کردند؟

ج – این دوران چه زمانی و چگونه خاتمه یافت؟

د – احداث فاکتوری سیمان چه تأثیری بر وضع صلوات‌آباد داشته است؟

ه – مشکلات کنونی روستا چیست و چه راه‌حلی دارد؟

۱۵–۱) اصالت سیاست

تیپ اجتماعی اصالت سیاست در پاسخ به سوال اول بر خدمات‌رسانی‌های دولت شامل عملیات عمرانی و جریان اعتبارات تأکید می‌کند و پربرکت‌ترین دوران‌های زندگی را بر این اساس تفسیر می‌نماید. برای مثال مرد میان‌سال سرمایه‌دار می‌گوید:

آن وقت که جنگ بود اوضاع خیلی سختی داشتیم. ولی کار کردن برکت داشت. چون دولت حمایت می‌کرد. تعاونی روستایی همکاری می‌کرد و جهاد زیر بال و پرمان را می‌گرفت. یادم است کلی از زمین‌های «بان چم» (منطقهٔ کوهستانی بالادست رودخانه) همین‌طور عقیم و سنگلاخی مانده بودند و کسی بهشان توجهی نداشت. آدم دلش می‌سوخت. رفتم جهاد و باهاشان صحبت کردم که چرا به فکر نیستند. بندگان خدا آدم‌های خوبی بودند ولی سرشان شلوغ بود. گفتند طرحش را بده هر کاری از دست‌مان بربیاید انجام می‌دهیم. طرحش را دادم و برایشان نوشتم که این منطقه جان می‌دهد برای کشت لوبیا؛ فقط برای سنگ‌روبی دست‌کم به یک دستگاه تراکتور نیاز است. گفتند خودت می‌توانی تراکتور برانی؟ گفتم بله که می‌توانم. گفتند پس رضایت ریش‌سفیدهای ده را بگیر و بیاور. هفتهٔ بعدش تراکتور ادارهٔ ترویج را بهم امانت دادند. هیچ گیر و گرفتی نداشت. فقط یک امضا ازم گرفتند که به بیت‌المال خسارت نزنم. من هم مثل تخم چشمم ازش مراقبت کردم. خودم تنهایی ۱۰ هکتار زمین را زیر کشت بردم. البته تعاونی روستایی هم حمایت کرد و بهم بذر و کود داد.

مرد جوان کارگر در پاسخ به سوال «پربرکت‌ترین دوران زندگی» می‌گوید:

من همه جا می‌گویم که احمدی‌نژاد مثل پدرم بود. چون پدرم نتوانست بهم خانه بدهد ولی احمدی‌نژاد داد. اگر وام‌های دولت احمدی‌نژاد نبود تا ۲۰ سال دیگر هم نمی‌توانستم خانه بسازم. آن هم چه خانه‌ای. خیلی‌ها خانه‌شان را با بلوک ساخته‌اند. ولی بلوک که به درد نمی‌خورد. من خانه‌ام را با آجر ساختم.

این تیپ در پاسخ به سوال دوم، منتفع‌شدن عموم اهالی را پیش‌فرض می‌گیرد؛ بنابراین فقر و بی‌بهرگی باقی ساکنین را ناشی از بی‌لیاقتی خودشان تفسیر می‌کند. برای مثال مرد جوان کارگر می‌گوید:

> همه می‌توانستند خانه‌دار بشوند یا خانه‌های قدیمی‌شان را نوسازی کنند. خیلی‌ها این کار را کردند. آن خانه‌های کهنه‌ای که تو دیده‌ای و می‌گویی خودشان نخواستند درستش کنند. حالا یا از تنبلی‌شان بود که نخواستند یا دلیل دیگری داشت که من نمی‌دانم.

مرد میان‌سال سرمایه‌دار نیز پاسخ می‌دهد:

> دولت که نمی‌تواند توی همهٔ کارها سرک بکشد. حسابش را بکن مملکت به این بزرگی چقدر کار می‌برد. خودِ مردم باید به فکر باشند. همان‌وقت که من زمین «بان‌چم» را زیر کشت بردم کلی از زمین‌های «خوار چم» (دشت پایین‌دست رودخانه) هم بیکار مانده بود؛ ولی چون رودخانه طغیان می‌کرد هیچ کس نمی‌توانست آنجا را زیر کشت ببرد. باید برایش آب‌بند می‌ساختیم ولی زمین‌های آنجا مدعی زیاد داشت و هیچ کس با هیچ کس همکاری نمی‌کرد. دولت هم که نمی‌توانست کاری کند. اول خود ما مردم باید بخواهیم بعدش دولت باید حمایت کند. وقتی خودمان نمی‌خواهیم تقصیر دولت چیست؟

تیپ اجتماعی اصالت سیاست در پاسخ به چرایی پایان یافتن دوران خیر و برکت نیز تمامی مشکلات را به گردن دولت می‌اندازد. برای مثال مرد جوان سرمایه‌دار در پاسخ به سوال (ج) می‌گوید:

همه چیز خوب بود تا این که دولت آمد و گفت می‌خواهد یارانه‌ها را هدف‌مند بکند. ظرف یک سال پول گازمان آن قدر زیاد شد که کار گلخانه دیگر به صرفه نبود. به خاطر همین ولش کردم. رفتم توی کار نخود. ولی فصل برداشت که رسید کارگر گیرمان نمی‌آمد که محصول را برداشت کنیم. چون همه یارانهٔ دولتی می‌گرفتند و دیگر هیچ کس به فکر کار نبود. این نخودهای زبان‌بسته همین‌طور روی زمین خراب شدند. دولت به جای اینکه از تولید حمایت کند با گداپروری تیشه به ریشهٔ ما زد.

البته نباید فراموش کنیم که در این روستا هیچ نوع ماشین‌آلات برداشت محصول وجود ندارد. بنابراین به‌اصطلاح کمبود کارگر در مورد فوق در حقیقت چیزی جز کمبود ماشین‌آلات برداشت نیست. در تمامی موارد دیگر نیز سرمایه‌داران روستای صلوات‌آباد اصرار داشتند کوچکی سرمایهٔ ماشین‌آلات را تحت عنوان کمبود نیروی کار بیان کنند. پیرمرد زمین‌دار در پاسخ به این سوال می‌گوید:

همه چیز خوب و مرتب بود. خودم همهٔ کارها را سروسامان می‌دادم و به هر کس می‌گفتم باید چه کند. تا اینکه ششم بهمن شد و دولت همه چیز را به هم ریخت. از وقتی که دولت انقلاب سفید کرد تا همین الان کارهای روستا به قاعده نبوده. جوان می‌نشیند توی قهوه‌خانه لنگش را می‌دهد هوا و می‌گوید کار نیست. هیچ کس هم جرأت نمی‌کند بهش چیزی بگوید. اگر ارباب–رعیتی مانده بود یک لگد می‌زدم {...} و می‌فرستادمش دنبال کار تا دیگر نگوید کار نیست.

تیپ اصالت سیاست در مواجهه با مسائل فاکتوری سیمان اساساً سکوت می‌کند و هیچ چیز بر زبان نمی‌آورد. اما در مواجهه با مشکلات روستا بیش از سایر تیپ‌ها حرف برای گفتن دارد. مرد جوان سرمایه‌دار می‌گوید:

اولاً کارگر کم است و نمی‌توان زمین‌ها را زیر کشت برد. دوماً شرایط وام گرفتن خیلی مشکل شده و به تولید ضربه می‌زند. سوماً زیرساخت‌های روستا در حد صفر است. دولت باید بیاید و به حرف ما گوش بدهد؛ نه اینکه با دخالت‌هایش همه چیز را به هم بریزد. یادم است سال ۱۳۷۸ ما کمبود کارگر داشتیم؛ آن وقت دولت آمد مرمت و بازسازی آثار باستانی راه انداخت و همان چند کارگر را هم از چنگ‌مان درآورد. به جای این کارها دولت باید از ما حمایت کند و وام بدهد و پشت‌مان را بگیرد. کارگر از روستا می‌رود چون اینجا هیچ چیز ندارد. اگر دولت وام می‌داد خودمان برای روستا مدرسه و درمانگاه و سد می‌ساختیم و تولید را بیشتر می‌کردیم. اینطور چیز بیشتری هم گیر ما می‌آمد هم گیر فقیر بیچاره‌ها. همه کار می‌کردیم و گداپروری هم نمی‌شد.

زن جوان کارگر می‌گوید:

الان مجبورم برای بقیه کار کنم چون «هریت و بن» (الیاف مورد استفاده در فرش دست‌باف بیجار) گران شده است و نمی‌توانم بخرم. هر چه کار می‌کنم پولش می‌رسد به صاحب‌کار. یک بار وام گرفتم ولی فایده‌ای نداشت. چون هم سود بانک خیلی زیاد بود و هم اینکه خیلی‌ها با همین وام دولت بازار را به هم ریختند. آن‌قدر فرش زیاد شد که قیمت‌اش شکست. ولی بدبختی این بود

که قیمت هریت و بن بالا رفت. این شد که دیگر نتوانستم هریت و بن‌ام را خودم بخرم. اگر دولت یک مرکز برای حمایت از ما درست کند و هم فرش‌مان را بخرد و هم هریت و بن به قیمت منصفانه بدهد دیگر مشکلی نداریم. خودمان برای خودمان فرش می‌بافیم و پول دولت را هم پس می‌دهیم.

مرد جوان خرده‌مالک نیز می‌گوید:

درست است که سواد ندارم ولی اندازهٔ یک مهندس کشاورزی می‌فهمم حتی بیشتر. کارم هم خوب است. ولی بدبختی این است که بازار نیست. یک بار پیازم روی دستم باد می‌کند و یک بار سیب‌زمینی‌ام و یک بار نخودم. این طور که نمی‌شود زندگی کرد. هر چه می‌کاریم آخرش خراب می‌شود. دولت باید بیاید انبار و کارخانه درست کند و محصولات‌مان را بخرد و ذخیره‌شان کند و باهاشان جنس درست کند. اینطور مملکت سروسامان می‌گیرد.

زن میانسال کارگر هم می‌گوید:

من خودم مشکلی ندارم. راضی‌ام به رضای خدا. فقط دلم برای بچه‌هایم می‌سوزد. پسرم ۲ تا مدرک فنی‌وحرفه‌ای دارد. رفته هم جوشکاری یاد گرفته هم بلد است تراکتور درست کند. نیم ساعته دروگر را برایت پیاده می‌کند و دوباره می‌بندد. ولی چه فایده؟ بیکار است. دخترم هم لیسانس دارد. رفته همدان درس ریاضی خوانده. ولی او هم بنده خدا تا حالا استخدامش نکرده‌اند. آدم دلش می‌سوزد برای این جوان‌ها. خب دولت چه کار می‌کند؟ چرا این‌ها را استخدام نمی‌کند؟

مجموع مصاحبه‌های عمیق نشان می‌دهد که نظام مفهومی اصالت سیاست به این ترتیب سازمان یافته است: دولت نهادی است که به تمامی مردم خدمت می‌رساند ولی میزان بهره‌مندی هر فرد از مواهب دولت به میزان تدبیر و لیاقت و مسئولیت‌پذیری خود او بستگی دارد. صلاحیت دولت نیز با این معیار سنجیده می‌شود که نظام سلسله‌مراتبی جامعه را تا چه حد با نیازمندی‌های تولید سازگار کرده است.

آن دسته از فعالیت‌هایی که کنترل‌شان از عهدهٔ ساکنان صلوات‌آباد خارج است مطالبات عمومی مردم را از دولت برمی‌سازند. در بسیاری از موارد عدم توانایی کنترل امور هیچ ربطی به ضعف نهادی ساکنان روستای صلوات‌آباد ندارد؛ بلکه ناشی از کنترل‌ناپذیری حرکات سرمایه است که حتی دولت را نیز به تسلیم وامی‌دارد. بنابراین مطالبات مزبور کاملاً پاسخ‌ناپذیرند. از این رو نظام سیاسی حاکم در اذهان ساکنان صلوات‌آباد همچون دولتی ناکامل پدیدار می‌شود: «این دولت که دولت نیست.»

۱۵–۲) اصالت مذهب

تیپ اجتماعی اصالت مذهب پربارترین دوره‌های زندگی را به فیض و برکت الهی نسبت می‌دهد و آن را کاملاًز بنیان‌های مادی‌اش منتزع می‌سازد. برای مثال پیرمرد زمین‌دار می‌گوید:

> آن وقت که ارباب–رعیتی بود همه به مقدسات احترام می‌گذاشتند. هیچ کس جرأت نداشت مال کس دیگر را بالا بکشد. زن‌ها هم مراعات می‌کردند. ولی حالا هر سال سر حق آب دعوا می‌شود و کشاورزها سر مرز زمین به جان هم

می‌افتند. دختر می‌رود شهر غریب که مثلاً درس بخواند و هیچ کس هم بالای سرش نیست که مراقبش باشد. خب معلوم است که خدا قهرش می‌گیرد. یک زمانی اسم اینجا صلوات‌آباد بود. یعنی یک صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده‌اند و آباد شده. ولی حالا طوری شده که حتی اگر همه شب ختم قرآن بگیریم باز هم هیچ جای ده واقعاً آباد نمی‌شود.

پیرزن خرده‌مالک هم می‌گوید:

تا خدا نخواهد برکت نمی‌آید. باید رضای خدا را نگه‌داریم وگرنه نان‌مان آجر می‌شود. زمان شاه یک سری از مردم فساد کردند و بعدش انقلاب و جنگ شد. آن همه جوان جان‌شان را دادند تا خدا دوباره راضی شود، پسر من هم یکی‌شان. بعدش کوپن‌ها آمدند و بارندگی زیاد شد و لولهٔ گاز هم آمد. زمان احمدی‌نژاد وضع خیلی بهتر شد. آن همه یارانه از کجا آمد؟ معلوم است که خدا خواست. ولی بعدش مغرور شدیم و طغیان کردیم. یارانه‌ها هنوز هست ولی دیگر خیر و برکتی ندارد. معلوم است که خدا ازمان راضی نیست.

البته تیپ اصالت مذهب بحران اقتصادی را به همین سادگی و با مفهوم‌پردازی «فساد فی‌الارض» توضیح نمی‌دهد. بلکه آن را تا سطح دینامیسم نیروهای هم‌ستیز فراتاریخی به عرش می‌رساند. مرد جوان خرده‌مالک می‌گوید:

یک کتاب دارم به اسم نشانه‌های ظهور. بهت نشانش می‌دهم. آنجا نوشته که در آخرالزمان انسان‌های صالح از شهرها به کوهستان‌ها پناه می‌آورند. مثل الان که همه دارند برمی‌گردند روستا. چون شهرها به دست شیطان افتاده و

صالحان نمی‌توانند آنجا زندگی کنند. وضع روستاها هم خوب نیست؛ ولی هنوز می‌شود اینجا سر پا ماند.

البته این تیپ در پاسخ‌گویی به سه سوال نخست اصولاً خیلی کم سخن می‌گوید و فقط در معدود مواردی که ذکر شد راز دلش را آشکار می‌کند؛ آن هم به شکلی خجالت‌آمیز و با تردید بسیار. اما در مواجهه با فاکتوری سیمان بیشترین پاسخ‌ها از منظر همین تیپ به زبان آورده می‌شود و لحن سخن کاملاً قاطعانه است. زن میان‌سال کارگر می‌گوید:

خواست خدا بود که کارخانهٔ سیمان اینجا باشد. ما هم راضی به رضای خداییم. مگر جز خدا کسی خواسته بود که از خاک اینجا سیمان دربیاید؟

مرد میان‌سال کارگر هم می‌گوید:

یک زمان این چم (رودخانه) آنقدر ماهی داشت که باور نمی‌کنی. من هر روز دست کم ۵ ماهی می‌گرفتم و می‌بردم برای مادرم. مادرم می‌گفت جواد اینقدر ماهی نگیر زبان‌بسته‌ها نفرین‌ات می‌کنند. آن وقت‌ها نمی‌دانستم که خدابیامرز چه می‌گوید. حالا که کارخانهٔ سیمان آمده و دست برده توی رودخانه معنی حرفش را می‌فهمم. ما که یک زمانی مدام ماهی می‌خوردیم حالا فقط چند ماه یک‌بار رنگش را به چشم می‌بینیم.

مرد جوان خرده‌مالک می‌گوید:

نمی‌دانم این چه بلایی بود که خدا بر سرمان آورد. من ۲ هکتار زمین کنار کارخانهٔ سیمان داشتم. آن هم چه زمینی! بهترین خاک را داشت. کارخانهٔ

سیمان که آمد اولش فکر می‌کردم خوب است و روستایمان رونق می‌گیرد. ولی کم‌کم آنقدر دوده و غبار روی زمینم نشست که دیگر نمی‌تواند مثل سابق بار بدهد. گندمش هم پوک است و به درد نمی‌خورد. نمی‌گویم سیمان بد است. همه سیمان می‌خواهیم و خیلی هم خوب است. ولی کاش خدا معدنش را می‌انداخت یک جای دیگر.

پیرمرد زمین‌دار می‌گوید:

سیمان نعمت خداست که به ما داده شده. ولی ما چه کردیم؟ کاری کردیم همین نعمت شد مایهٔ بدبختی‌مان. سیمان مال زمین است و زمین هم مال روستاست. ولی چون ارباب-رعیتی را برداشتیم سیمان گونی-گونی می‌رود بیرون و جز بدبختی‌اش چیزی به روستا نمی‌رسد. اگر ارباب-رعیتی مانده بود خیر و برکت سیمان مال روستا می‌شد. ولی ما طغیان کردیم خدا هم این بلا را به سرمان آورد.

تیپ اصالت مذهب در مورد مشکلات روستا و راه‌حل‌شان اکثرا سکوت می‌کند و اجازه می‌دهد دو تیپ اجتماعی دیگر لب به سخن بگشایند.

مجموع مصاحبه‌های عمیق نشان می‌دهد که نظام مفهومی اصالت مذهب به این‌گونه سازمان یافته است: نیروهای تشخیص‌ناپذیری که بر فرایند تشکیل قیمت‌ها و جریان انتقال خام ارزش تأثیر می‌گذارند به موجودیتی الوهی و غیرمادی فراتابیده می‌شود که رزق و روزی و برکت بندگان را تعیین می‌نماید. علاوه بر این دوره‌های کسادی و رکود

که «خشک و تر را با هم می‌سوزاند» همچون عقوبت و کیفر اسراف‌ها و پرمصرفی‌ها و گناهان دوران رونق و اضافه‌تولید پدیدار می‌شود. تیپ اجتماعی اصالت مذهب راه حل این وضعیت را در ایجاد یک نظام سلسله‌مراتبی تام و تمام می‌جوید تا رفتار بندگان را کنترل کند و آنان را مطابق خواست ارباب مطلق همهٔ موجودات به حرکت اندازد. البته این تیپ هیچ راه‌حل مشخصی ارائه نمی‌دهد و صرفاً به یک‌سری کلی‌گویی درباره نظم و فرمان‌برداری اکتفا می‌کند. در بخش قبل دیدیم که مهم‌ترین عامل مادی انتقال خام ارزش چیزی جز ترکیب ارگانیک سرمایه نیست که آن هم توسط کاربرد ماشین‌آلات تعیین می‌شود. در اینجا مجموعهٔ ماشین‌آلات فاکتوری سیمان بیش از هر چیز دیگر به «ارادهٔ الهی» گره خورده است و همچون تجلی «روح مطلق» پدیدار می‌شود.

۱۵–۳) اصالت پول

منظور ما از تیپ اجتماعی اصالت پول◊ ایدئولوژی ظاهراً واقع‌گرایانه‌ای است که بیش از هر چیز به فرایندهای اقتصادی اهمیت می‌دهد. البته در این ایدئولوژی از نیروهای تولید و مناسبات تولید و مناسبات توزیع و کل زیربنای اقتصادی هیچ سخنی به میان نمی‌آید. در این جا صرفاً لایهٔ ظاهری مناسبات اقتصادی مورد توجه قرار می‌گیرد؛ یعنی مسائلی همچون خصوصی‌سازی و اختلاس و رشوه‌خواری و رانت‌خواری و دلالی و تورم و غیره. این تیپ در واقع شکل عوامانهٔ اقتصاد مبتذل است. آن را تیپ اصالت پول نامیده‌ام تا از نظریهٔ ماتریالیسم تاریخی متمایز شود؛ همانگونه که متمایز نیز هست. پول در باورهای این تیپ به مثابهٔ جنباننده و محرک اصلی همه چیز در نظر گرفته می‌شود.

در حالی که ماتریالیسم تاریخی ما نشان می‌دهد عامل اصلی تغییرات اجتماعی همانا رشد نیروهای بارآور و تضادشان با مناسبات تولید و مناسبات توزیع است.

تیپ اصالت پول در پاسخ به سوال نخست‌مان رونق کسب و کار را مبنای اصلی دوران‌های پربرکت می‌داند. مرد میان‌سال زمین‌دار بزرگ در پاسخ به سوال اول می‌گوید:

> تا سال ۸۰ اوضاع خیلی خوب بود. سال‌های آخر حتی از تهران هم چند نفری آمدند که زمین ازم کرایه کنند. خود مردم اینجا هم دست‌شان به کار بود و سر کرایه کردن زمین‌ها با هم رقابت داشتند. چون برایشان به‌صرفه بود. زمین هم به من خیر می‌رساند هم به آن‌ها.

پیرمرد خرده‌مالک می‌گوید:

> سال ۷۰ یک پیکان‌بار صفر خریدم. اینجا شیر و ماست مردم را می‌گرفتیم و باهاش دوغ درست می‌کردیم. ۲ روز یک بار دوغ‌ها را می‌بردم تهران تحویل برادرم می‌دادم که توی میدان آزادی لیوانی ۵ تومن می‌فروخت‌شان. کار و کاسبی‌مان حسابی گرفته بود. همه توی تهران دوغ فریدون را می‌شناختند. توی یک سال اندازهٔ ۵ سال کار کشاورزی سود کردیم.

زن جوان کارگر چنین پاسخ می‌دهد:

> سال ۸۵ آقام وام گرفت و یک پرورش قارچ زد. من هم همانجا پیشش کار می‌کردم. آن وقت‌ها نامزد بودیم. بازارش خیلی خوب بود. تا محصول‌مان می‌رسید فوراً مغازه‌دارها می‌خریدند. با پول همین قارچ‌ها عروسی گرفتیم و

خانه‌دار هم شدیم. ولی بعدش خیلی‌ها آمدند توی کار قارچ و بازارمان خراب شد. آخرش طوری شد که مقروض شدیم. آقام هم تعطیلش کرد.

مرد میان‌سال کارگر می‌گوید:

این چند سال که تعریفی نداشت. ولی تا ۸۷–۸۸ اوضاع خیلی بهتر بود. دست کم کار گیر می‌آمد. من ۸۱ رفتم تهران کار ساختمانی. تا یک جا کار تمام می‌شد جای دیگر کار گیرمان می‌آمد. ساختمان‌سازی برای کارفرما خیلی سود داشت. دستمزدهای خوبی هم می‌داد. اما بعدش نه. من هم که دیدم اوضاع مثل سابق نیست ۹۱ برگشتم صلوات‌آباد.

تیپ اجتماعی اصالت پول به وضعیت خوب یا بد دیگران در دوره‌های پربرکت عملاً توجهی ندارد. برای مثال مرد سرمایه‌دار میان‌سال می‌گوید:

خب بازار طوری است که همه نمی‌توانند همیشه سود کنند. گاهی وضع من خوب می‌شود گاهی وضع عمو حسن. چه می‌شود کرد؟ بازار است دیگر. مشکل این است که یک نفر همیشه سود کند ولی بقیه همیشه ضرر بدهند. آسیاب باید به نوبت باشد.

کارگر میان‌سال نیز چنین پاسخ می‌دهد:

باقی کارگرها هم راضی بودند. مهم این است که کار باشد و دستمزدها کم نشود. حالا اینکه مزد یکی کمی کمتر باشد یا کمی بیشتر خیلی مهم نیست.

تیپ اصالت پول در پاسخ به چرایی پایان یافتن دوران پربرکت بیش از هر چیز بر خصوصی‌سازی و تورم و فساد تأکید می‌کند. برای مثال مرد کارگر جوان می‌گوید:

> این تورم پدر ما را درآورده است. هر چقدر هم که مزدمان بیشتر شود فایده ندارد. پشت سرش تورم را زیاد می‌کنند و زحمت‌مان به باد می‌رود.

کارگر میان‌سال نیز پاسخ می‌دهد:

> همهٔ بدبختی‌ها به خاطر این خصوصی‌سازی بود. از وقتی خصوصی‌سازی کردند سود یک‌عده بی‌خود و بی‌جهت زیاد شد. بعدش همه زدند توی کار دلالی. با این همه سود دلالی دیگر کسی رغبت نمی‌کند برود سراغ تولید. ما را هم همین‌طور بی‌کار ول کرده‌اند به امان خدا.

البته رفیق‌جان، شما را «بی‌کار» ول نکردند به امان خدا. فقط از یک هنگ ارتش ذخیرهٔ کار به هنگی دیگر منتقل‌تان کردند. حالا «اینکه مزد کمی کمتر باشد یا کمی بیشتر خیلی مهم نیست.»

مرد جوان خرده‌مالک می‌گوید:

> ما را دلال بدبخت کرده. تا می‌بینند محصول زیاد شده سر قیمت چانه می‌زنند و می‌آورند پایین. ولی همان جنس ما را می‌برند شهر بزرگ ۳–٤ برابر قیمت می‌فروشند. بدبختی این است که ناچاریم غذای این زبان‌بسته‌ها (دام و طیور) را هم از همان دلال‌ها بخریم. بی‌انصاف‌ها مدام گران‌ترش می‌کنند. طوری که آخر سال یک چیزی هم طلب‌کار می‌شوند.

مرد جوان سرمایه‌دار نیز می‌گوید:

> درآمد منِ تولیدکننده از درآمد یک بقال توی شهر کمتر است. همین فردا برو شهر و پرس‌وجو کن ببین منِ تولیدکنندهٔ ماهی بیشتر اعتبار دارم یا ماهی‌فروش دور میدان ٦ بهمن. تازه اگر بازار ماهی کساد شود او می‌تواند ١ ماهه تغییر شغل بدهد و برود توی یک کار دیگر. ولی من چه؟ مگر می‌شود از شر این همه سرمایه‌گذاری خلاص شد؟ معلوم است که نه. مثل بقیه هم که نمی‌توانم دزدی و گرانفروشی کنم. خب معلوم است که وضعم خراب می‌شود.

«مگر می‌شود از شر این همه سرمایه‌گذاری خلاص شد؟» چنین گفت سرمایه‌دار.

تیپ اجتماعی اصالت پول در مورد فاکتوری سیمان اصولاً سکوت می‌کند و این عرصه را برای اظهارنظرهای الهیاتی خالی می‌گذارد؛ اما در مورد مشکلات و راه‌حل‌شان پاسخ‌های صریحی دارد. این پاسخ‌ها عموماً به اصلاح بازارهای مبادلاتی مربوط‌اند خواه به این شیوه خواه به آن شیوه. مرد میان‌سال سرمایه‌دار می‌گوید:

> این همه می‌گوییم مرگ بر آمریکا مرگ بر آمریکا. خب این حرف برای مملکت چه فایده‌ای داشته؟ سال ٩٠ کمپرسور سمپاشم خراب شد و ٤ ماه گشتم تا قطعه یدکی پیدا کنم که آن هم چینی بود و سر ١ سال خراب شد. ولی این آمریکایی‌ها وقتی قطعه درست می‌کنند دست‌کم ١٠ سال دوام می‌آورد. خب معلوم است که رابطه با آمریکا به نفع مملکت است و به نفع تولیدکننده است. حالا هی برو دور میدان داد بزن مرگ بر آمریکا.

نه فقط «معلوم است که به نفع مملکت است و به نفع تولیدکننده است» بلکه به نفع آمریکا نیز است و دست بر قضا به نفع خودِ چین نیز است - و اصولاً «به نفع همه» است. به قول تولستوی «کسی که دستش به خون آلوده نباشد از نفع همگانی سخن نمی‌گوید. تنها کسانی از نفع همگانی دم می‌زنند که می‌خواهند به مدد آن جنایات خویش را توجیه کنند و از زیر بار وجدان معذب برهند.»

مرد جوان خرده‌مالک می‌گوید:

> مشکل ما بازار است؛ خود روستا مشکلات زیادی ندارد. من به بقیه هم گفته‌ام. باید همراه یکدیگر و شراکتی توی سنندج یا همدان یا زنجان یا یک شهر بزرگ دیگر یک مغازهٔ بزرگ کرایه کنیم و هر چه جنس داریم از شیر مرغ تا جان آدمیزاد آن جا بفروشیم. ۳-٤ نفر از همین جوان‌های تحصیل‌کردهٔ روستا را هم بگذاریم که بشوند فروشنده. هر کس هر چقدر جنس گذاشته همانقدر سود گیرش می‌آید. به خدا قسم می‌خورم وضع همه‌مان از این رو به آن رو می‌شود.

بله. «هر کس به اندازهٔ جنسش سود می‌برد.» اما اگر در کالایی به نام «جان آدمیزاد» که شما مالک آن هستید نه جان خودتان که جان من منعقد شده باشد آن وقت چه؟ با توجه به ابعاد گستردهٔ ارتش ذخیرهٔ کار می‌توان گفت «جان آدمیزاد» تقریباً در تمامی کالاها منعقد شده.

راه حل مرد میان‌سال زمین‌دار بزرگ این است:

> روستا باید رونق بگیرد. صلوات‌آباد بهترین جای دنیاست. رودخانهٔ به این خوبی با این پل باستانی و قلعهٔ قدیمی که باید بازسازی شود. جادهٔ آسفالته هم که داریم. باید دست به دست هم بدهیم که صلوات‌آباد رونق بگیرد و توریست بیاید و ویلاسازی بشود. باید ٤ نفر سرمایه‌گذار بیایند و پول بیاورند توی روستا خرج کنند و جوان‌ها مغازه بزنند. اگر همین کنار چم (رودخانه) یک پارک ساحلی بسازیم می‌دانی پنج‌شنبه-جمعه‌ها چه جمعیتی از شهر می‌آید اینجا؟ چه درآمدی درست می‌شود!

البته «رودخانهٔ به این خوبی» تقریباً خشکیده و در حال احتضار است؛ مردم هم آه در بساط ندارند تا پنج‌شنبه-جمعه‌ها بیایند لب ساحلی خوش بگذرانند که اساساً ساحل نیست و در بسیاری از فصول سال آب ندارد. وانگهی بهتر است به جای تعمیر و بازسازی دیوار کهنهٔ قلعهٔ گرداگرد روستا (که فاقد هر گونه جذابیتی است) آن را کلاً خراب کنند تا دست‌کم یک ذره آفتاب به داخل حیاط خانه‌ها بتابد.

مصاحبه‌های عمیق نشان می‌دهند که نظام مفهومی اصالت پول اینگونه سازمان‌یافته است: در این نظام مفهومی اصولاً هیچ نشانی از بحران سرمایه‌داری به چشم نمی‌خورد. تیپ اصالت پول◇ واقعیت ملموس بحران را با موازنهٔ سود و زیان متقابل این و آن قلم می‌گیرد؛ طوری که حتی دورهٔ رکود و کسادی نیز می‌تواند بیانگر خیر و برکت باشد. وانگهی شیوهٔ ظاهراً واقع‌گرایانهٔ اصالت پول بیشترین قدرت را در جذب کارگران دارد. زیرا مستقیماً از مزدها و تورم و فساد اقتصادی سخن می‌گوید؛ اما مسأله این است که افزایش مزدها را مشروط به رونق کسب‌وکار سرمایه‌دارها می‌داند.

۱۵–۴) نظام عقیدتی حاکم

تمایزات این سه تیپ اجتماعی کاملاً آشکار و واضح است. نشان دادن تفاوت‌ها کار چندان سختی نیست و هیچ نوع کار فکری شاقی را نمی‌طلبد. اما تئوری وظیفه دارد وحدت و همسانی حقیقی این سه تیپ اجتماعی را در عین ناهمسانی ظاهری‌شان نشان دهد. برای کشف وحدت مورد نظر باید این اصل را راهنمای کارمان قرار دهیم: «وحدت دیالکتیکی زندگی خود را در گسست‌های آن آشکار می‌سازد.» پس می‌پرسیم گسست‌های سه تیپ مطالعه‌شده شامل چیست؟

الف) بازنمود بحران: اصالت سیاستْ بحران سرمایه‌داری را به شکل تنگناهای اقتصادی‌ای درک می‌کند که با مداخلهٔ دولت قابل رفع و رجوع‌اند. اصالت مذهبْ بحران سرمایه‌داری را به شکل کیفری الهیاتی درک می‌کند که به ناگزیر «خشک و تر را با هم می‌سوزاند.» اصالت پول در مورد بحران سکوت می‌کند و اجازه می‌دهد دو تیپ دیگر سخن بگویند. بنابراین ایدئولوژی حاکم در کلیت خویش وجود بحران را به رسمیت می‌شناسد. اما آن را به شکلی رازآلود و وارونه و در قالب یک نظام مفهومی الهیاتی بیان می‌کند و شالودهٔ اقتصادی‌اش را آشکار نمی‌سازد. نظام عقیدتی حاکم چنین می‌کند زیرا وجود بحران چنان عیان است که به هیچ وجه نمی‌توان منکرش شد؛ صرفاً می‌توان در ذهن مردم قلبش کرد و توجیه‌اش نمود.

ب) بازنمود نابرابری: اصالت سیاستْ نابرابری‌های واقعی را ناشی از این می‌داند که مردم فقیر به نحو مناسبی از امکانات استفاده نمی‌کنند و آن را هدر می‌دهند. اصالت

مذهب بر نابرابری‌های واقعی چشم می‌پوشد زیرا اصولاً با کیفر الهی همگان بالاخره برابر خواهند شد. اصالت پول° نابرابری‌های واقعی را ناشی از بازار فاسدی می‌داند که با رانت‌خواری و دلالی و تورم سلامت‌اش به خطر افتاده. به این ترتیب ایدئولوژی حاکم در کلیت خویش وجود نابرابری را نیز بازمی‌شناسد و نقدش می‌کند؛ اما باز هم به شکلی وارونه. شکل واقعی نابرابری که عبارت است از نابرابری استثمارشوندگان و استثمارکنندگان لاپوشانی می‌شود و در عوض اعتراض به نابرابری در میانِ خودِ استثمارکنندگان جای آن را می‌گیرد. در تحلیل نهایی آنچه در نظام مفهومی حاکم نقد می‌شود نابرابری انسان‌ها نیست بلکه نابرابری سودهاست. نظام عقیدتی حاکم چنین می‌کند زیرا نمی‌توان نابرابری عریان و آشکار را منکر شد. فقط می‌توان آن را در معنایی غیر از معنای حقیقی‌اش مطرح کرد.

ج) بازنمود بدیل: اصالت سیاست° راه حل را تشکیل دولتی عقلانی و تأثیرگذار می‌داند که به تولید سرمایه‌داری خدمت کند. اصالت مذهب° راه حل را در این می‌جوید که تبعیت عمومی از سلسله مراتب سنتی احیا شود. اصالت پول نیز گسترش آزادانهٔ بازارها را به عنوان راه حل ارائه می‌کند. به این ترتیب ایدئولوژی حاکم در کلیت خویش امکان تغییر شکل جامعه را به رسمیت می‌شناسد. اما در صورت وقوع یک بحران اجتماعی-سیاسی بدون آنکه محتوای دولت سرمایه‌داری به چالش کشیده شود صرفاً شکل آن به یک شکل باستانی‌تر رجعت می‌کند تا هر چه بهتر به خدمتِ تقسیم کار عمودی درآید.

نظام عقیدتی‌ای که در صلوات‌آباد مشاهده شد نظام عقیدتی مورد حمایت سرمایهٔ مالی-صنعتی انحصاری است و در مجموعه‌ای درهم‌تافته شکل گرفته که اجزای آن

عبارت‌اند از: رشد ناموزون نیروهای بارآور و انکشاف تناقض‌بار مناسبات تولید و در نهایت گندیدگی مناسبات توزیع. این نظام عقیدتی دارای سه وجه است: الف) پرداخت هزینه‌های بحران اجتماعی توسط تودهٔ خلق ب) آزادسازی بازارها برای برچیدن نابرابری ج) تشکیل یک دولت مطلقاً سلسله‌مراتبی برای دست یافتن به رفاه همگانی.

واضح است که سرشکن کردن فشار به تودهٔ خلق معنایی جز آزادی بازار و ایجاد دولت سلسله‌مراتبی ندارد. بنابراین مذهب و بازار و دولت در حقیقت سه جلوهٔ پدیداری متفاوت از یک اصل واحد هستند: استخراج ارزش اضافی از خلق. کار اضافی در شکل ارزش اضافی یعنی در خودبیگانگی خویش گاهی با رنگ‌وبوی الهیاتی و گاهی با رنگ‌وبوی اقتصادی و گاهی با رنگ‌وبوی سیاسی به بیان در می‌آید؛ ولی در هر سه شکل ناشناخته باقی می‌ماند. زیرا الگوهای انتقال خام ارزش که بیرون از محیط تولید و در گسترهٔ پهناور کل جامعهٔ ایران جریان دارند باعث می‌شوند کار اضافی و کار لازم در تناظری یک‌به‌یک با عایدات فعالیت‌های روزمرهٔ روستای صلوات‌آباد قرار نگیرند. در این شرایط محتوای تجربهٔ زیسته هرگز نمی‌تواند مناسبات ارزش را زیر سوال ببرد؛ زیرا مناسبات ارزش و اضافه‌ارزش عملاً بیرون از حیطهٔ تجربهٔ زیسته قرار گرفته‌اند و توسط آن ادراک نمی‌شوند.

غلبهٔ عقل پرولتری بر شیء فی‌نفسهٔ اندیشهٔ بورژوایی مستلزم دگرگونی انقلابی جامعه است و با نظرورزی فلسفی حاصل نمی‌شود.

جمع‌بندی نتایج

پس از پاسخ‌گویی به ۹ پرسش مطرح‌شده نوبت به تحقق اهداف پژوهش می‌رسد. در فصل حاضر باید این اهداف را دنبال کنیم: (الف) ارزیابی درجهٔ تکامل اجتماعی طی ٤ دههٔ اخیر (ب) تبیین ریشه‌های بحران کنونی (ج) شناخت طبقات تعیین‌کننده (د) تبیین ماهیت دولت و نظام سیاسی حاکم (هـ) تبیین رابطهٔ دورپیمایی بین‌المللی و ملی سرمایه (و) تشخیص گرایش‌های مترقی و ارتجاعی در فرهنگ توده‌ای.

پس از تحقق این اهداف می‌توان طرح کلیِ بدیل را در بخش نتیجه‌گیری نهایی ارائه داد. واضح است که این طرح کلی در عین حال برنامهٔ گذار از سرمایه‌داری نیز هست و می‌توان آن را «برنامهٔ انتقالی» قلمداد کرد. همانطور که خواهید خواند قانون ارزش همچنان در دورهٔ انتقالی فعال خواهد بود اما به قول استالین «با دامنهٔ عملکردی که هر دم تنگ‌تر و محدودتر می‌شود.» بقای موقت و مشروط قانون ارزش به آن جهت است که گذار از سرمایه‌داری یک‌شبه و با نقد روشنفکرانهٔ شکل ارزش به دست نمی‌آید؛ بلکه مستلزم بازتولید حیات مادی در سطحی بالاتر است. معنای این وضعیت را هنگامی به درستی درک خواهیم کرد که به یاد آوریم بخش بزرگی از نیروی کار جامعه به تولید خرد مشغول است. این بخش نه فقط بلافاصله به صورت کار جمعی درنمی‌آید بلکه در راه رشد نیروهای بارآور مانع ایجاد می‌کند.

اصول موضوعهٔ پژوهش که فقط در پایان کار حاصل می‌شود در فصل‌های قبلی تعین یافته‌اند و اکنون لازم است پیش از هر کاری آن‌ها را به نحو منظم و منطقی صورت‌بندی کنیم تا راهنمای این مرحله از کارمان باشد. پیش از هر چیز لازم است یادآوری کنم مجموعه روابط زیر فقط در داخل یک اقتصاد ملی صادق‌اند و نباید بی‌محابا به دورپیمایی بین‌المللی نسبت داده شوند.

اول. گرایش به کاربرد فزایندهٔ ماشین‌آلات در نظام سرمایه‌داری چیره است.
دوم. افزایش کاربرد ماشین‌آلات با خصلت سودآوری سرمایه ناسازگار است.
سوم. افزایش ماشین‌آلات یک حوزه (در دوره‌های نظم و آرامش) همراه است با گسترش کار زمخت و عقب‌افتاده در حوزه‌های دیگر.
چهارم. دوره‌های آشفتگی اجتماعی معنایی جز گسترش عمومی کارهای زمخت و عقب‌افتاده ندارد.
پنجم. کار زمخت (یا در همان زمان یا با تأخیری چندساله) صنایع پیشرفته را با جریانی از اضافه‌ارزش تغذیه می‌کند.
ششم. آگاهی خودبخودی خلق از این تضادها ایدئولوژیک و وارونه است.

۱۶–۱) درجهٔ تکامل فرهنگی و اجتماعی

افزایش کاربرد ماشین‌آلات به خودیِ خود و صرف‌نظر از هر عامل دیگر° درجهٔ تکامل فرهنگ و جامعه را نمایان می‌سازد. زیرا ماشین‌آلات باعث می‌شوند ضروریات اساسی معاش با سهولت بیشتری تولید شوند. به این ترتیب جامعه فرصت بیشتری خواهد

داشت تا به نیازهای اصیل انسانی بپردازد؛ یعنی می‌تواند زمان بیشتری را به علم و هنر و دوستی و فراغت اختصاص دهد. وانگهی ماشین‌آلات با ساده‌تر کردن فرایند کار° این امکان را فراهم می‌آوردند که هر فرد بتواند در چندین شاخهٔ متنوع به مهارت برسد: انجام کار در یک گاوداری فوق‌صنعتی پیشرفته تفاوت چندانی با انجام کار در یک کارخانهٔ پتروشیمی ندارد. بنابراین افزایش کاربرد ماشین‌آلات به خودی خود و صرف‌نظر از هر عامل دیگر به معنای گسترش و غنای تجربیات یکایک اعضای جامعه است. اما با لحاظ کردن عوامل دیگر° کاربرد ماشین‌آلات در مجموعهٔ پیچیده‌ای از مناسبات تولید و مناسبات توزیع و مناسبات اجتماعی به وقوع می‌پیوندد که با آن ناسازگارند. بنابراین افزایش ماشین‌آلات به خودیِ خود بیانگر درجهٔ تکامل اجتماعی و فرهنگی نیست.

در فصل قبل دیدیم که طی ٤ دههٔ اخیر موجودی ماشین‌آلات در زیربنای اقتصادی ایران افزایش چشمگیری داشته است؛ اما در عین حال همواره بیش از ۹۰ درصد هزینه‌های مصرفی خانوارها صرفاً به ضروریات خام معیشت یعنی اقلامی نظیر مسکن و تغذیه و پوشاک و درمان اختصاص داده شده و این مقدار نسبی (نه مقدار مطلق آن) رفته‌رفته افزایش یافته است. (همچنین دیدیم این وضعیت ناشی از دورپیمایی‌های سرمایهٔ صنعتی است). بنابراین به لحاظ اختصاص زمان اجتماعی به علم و هنر و دوستی و فراغت به هیچ وجه نمی‌توان از تکامل اجتماعی و فرهنگی دم زد. باید با نگاهی واقع‌گرایانه بپذیریم که روند انکشاف سرمایه‌داری در ٤ دههٔ اخیر قهقرایی بوده است.

به لحاظ تنوع فعالیت‌ها و غنای تجربیات هر فرد باید توجه داشت که جابه‌جایی نیروهای کار میان حوزه‌های تولید صرفاً به صورت انتقال از یک هنگ ارتش ذخیره به

هنگی دیگر بوده: کارگر بخش کشاورزی پس از مهاجرت به شهرها به صورت کارگر بخش ساختمان در می‌آید و با همان بیل و کلنگ سابق کار می‌کند. در درون خود بخش صنعت نیز جابه‌جایی نیروهای کار اساساً از طریق ورشکستگی دائمی و احیای مجدد کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر انجام می‌شود. دیدیم که این کارگاه‌ها سهم چندانی از ماشین‌آلات ندارند و اکثراً بر کار یدی کارکنان‌شان متکی هستند. برای مثال کارگر کارگاه قالی‌بافی سنتی تغییر مکان می‌دهد و به صورت کارگر کارگاه سبزی‌پاک‌کنی در می‌آید؛ اما ابزار اصلی کارش همان چاقوی سابق است. بنابراین به لحاظ تنوع فعالیت‌ها و غنای تجربیات فردی نیز نمی‌توان روند ٤ دهۀ اخیر را روندی تکاملی دانست.

با این حال طی سال‌های ۱۳۵۰–۱۳۹۰ مجموعۀ گسترده‌ای از ماشین‌آلات و دانش فنی در زیربنای اقتصادی ایران شکل گرفته است که اگر از چنبرۀ مناسبات گندیدۀ تولید و توزیع کنونی خلاص شود می‌تواند تکامل اجتماعی و فرهنگی شگرفی را به بار بیاورد.

۱۶–۲) ریشه‌های بحران کنونی

الف) بحران محیط‌زیست: رواج کار زمخت در بسیاری از حوزه‌ها به معنای فشار بیش از حد بر منابع طبیعی است. برای مثال ماحصل انباشت با اهرم ارتش ذخیرۀ کار در بخش کشاورزی چیزی جز اتلاف منابع آبی و فرسایش شدید خاک حاصل‌خیز نیست. در فصل قبل دیدیم تحت شیوۀ کنونی کشت سالانه حدوداً ۱.۵ درصد خاک حاصلخیز کشورمان سترون و بلااستفاده می‌شود. به‌علاوه بسیاری از شاخه‌های صنعت که متکی بر اهرم ارتش ذخیرۀ کارند مزید بر علت می‌شوند. برای مثال ابزارآلات عقب‌افتادۀ

صنایع چرم و پشم و شیوه‌های شیمیایی استحصال سالامبور و الیاف طبیعی سالانه به اتلاف بیش از ٦٠ درصد تولیدات خام بخش دامداری می‌انجامد.[١] در این مورد روشن است که نابودی مراتع طبیعی در نتیجهٔ چرای دام هیچ ربطی به رشد جمعیت و افزایش مصرف فراورده‌های دامی (مثلاًچرم طبیعی) ندارد و صرفاً نتیجهٔ منطقی انکشاف ناموزون ماشین‌آلات تحت شیوهٔ تولید سرمایه‌داری است. در سایر موارد (تخریب جنگل‌ها رودخانه‌ها جو و ...) نیز اوضاع کمابیش به همین ترتیب است.

ب) بحران خانواده: فروپاشی بنیان‌های خانواده یکی دیگر از تبعات گندیدگی مناسبات توزیع و انسداد نیروهای تولید است.

به لحاظ گندیدگی مناسبات توزیع دیدیم که در ابتدای دههٔ ۱۳۸۰ از هر ۱۰ کودک زیر ۵ سال مناطق شهری تقریباً ۳ نفر به خاطر نارسایی‌های غذایی با تأخیر در رشد مواجه شده‌اند. به راحتی می‌توان حدس زد این کودکان به کدام طبقه تعلق دارند و همچنین می‌توان حدس زد که نحوهٔ برآورده شدن سایر نیازهای انسانی این کودکان (نیازهایی غیر از تغذیهٔ صرف) به چه نحو است. و با توجه به اینکه در دههٔ ۱۳۸۰ اقتصاد ایران در دوران رونق به سر می‌برد باز هم می‌توان حدس زد که این نسبت در دوران کسادی و رکود به چه رقمی می‌رسد و خلق ایران تا چه حد از پاسخگویی به نیازهای فرزندان‌شان وامی‌مانند. کافی است از این قبیل کودکان خیرندیده بپرسیم رابطهٔ زن‌وشوهری چیست و آنان با پاسخ‌هایشان ما را به درکی عمیق‌تر از فروپاشی خانواده می‌رسانند. تا جایی که به چشم خود دیده‌ام و به گوش خود شنیده‌ام این کودکان محنت‌کشیده به محض آگاهی یافتن از مسائل جنسی و پی بردن به نحوهٔ تولیدمثل از دل‌خوری شدید و حتی شاید بتوان گفت از کینه‌ای عمیق نسبت به پدر و مادرشان آکنده می‌شوند. زیرا

والدین‌شان را به چشم انسان‌هایی بی‌فکر و بی‌مسئولیت می‌نگرند که فقط به خاطر هوس‌رانی و چشیدن لذت شهوانی° نکبت این زندگی تحمیلی را بر فرزندان‌شان روا داشته و پای بچه‌ها را به این دنیای کثیف باز کرده‌اند. به سادگی می‌توانی حدس زد کسانی که در اوایل زندگی به چنین درک و دریافتی از روابط عاشقانهٔ پدرومادرشان می‌رسند در زندگی آتی خویش چه نوع زندگی خانوادگی‌ای را در پیش خواهند گرفت و چگونه به انحلال مطلق خانواده در میان خلق کارگر ایران دامن خواهند زد.

به لحاظ انسداد نیروهای مولد دیدیم که یک‌چهارم الی یک‌سوم نیروهای کار غالباً تحت مناسبات خوداشتغالی و کارکن فامیلی به فعالیت اقتصادی می‌پردازند. همچنین دیدیم این بخش جمعیت فقط به نامناسب‌ترین وسایل تولید دسترسی دارد و در معرض بدترین شرایط زحمت‌کشی و طولانی‌ترین ساعات کاری قرار می‌گیرد. درست است که کارکنان فامیلی بدون مزد در تحلیل نهایی توسط سرمایهٔ مالی–صنعتی انحصاری استثمار می‌شوند ولی از آنجا که کنترل‌های متعارف کار مزدی در اینجا غایب‌اند مسئولیت مدیریت این استثمار شنیع و کثیف از طریق روابط گندیدهٔ مردسالارانه برعهدهٔ پدر خانواده می‌افتد.

مردسالاری در دوران امپریالیسم فقط در شکل ظاهری‌اش شبیه مردسالاری سنتی است، اما محتوای آن سراتاپا تفاوت دارد و چیزی جز قطب‌بندی کار–سرمایه نیست. به همین دلیل است که مردسالاری امپریالیستی بسیار مستبدانه‌تر و وحشیانه‌تر از مردسالاری سنتی ظاهر می‌گردد. هر چه دامنهٔ انکشاف امپریالیستی گسترش یابد به همان میزان روابط سنتی خانوادگی نیز غیرانسانی‌تر و زورگویانه‌تر می‌شوند. به این ترتیب رفته‌رفته (و شاید ناگهان) خانوادهٔ سنتی معنایش را از دست می‌دهد و فرومی‌پاشد.

ج) بحران اقتصادی-اجتماعی: افزایش کاربرد ماشین‌آلات به کاهش نرخ سود می‌انجامد و رقابت درونی سرمایه‌داران را برای تحمیل فشار به یکدیگر تشدید می‌کند. اما کاهش نرخِ سود و کاهش نرخِ مازاد به سرعت در ورشکستگی عمومی طبقهٔ بورژوازی نمود نمی‌یابد. در هر صورت سودها و هزینهٔ خرید مجدد مواد خام باید پرداخت شوند. تا جایی که کارگران بتوانند از حقوق خویش دفاع کنند دستمزدها نیز باید پرداخت شود. بنابراین با افزایش فشار رقابتی در یک حوزه آنچه نهایتاً پرداخت نمی‌شود استهلاک ماشین‌آلات تولیدکنندگان کوچک‌تر است. در نتیجه در طولانی‌مدت سطح پیشرفت فنی سرمایه‌های کوچک‌تر نزول می‌کند و حجم ارتش ذخیرهٔ کار گسترش می‌یابد. این ارتش که با دستمزدهای پایین و کار شدید تشخص می‌یابد در عین حال نیروی ذخیرهٔ اعتراضات خودبه‌خودی اقتصادی نیز هست.

در دوره‌های کسادی و رکود که نارضایتی اقتصادی در میان طبقهٔ متوسط رشد می‌کند اعتراضات خودبخودی عملاً به صورت مطالبات متحدهٔ هر دو طبقه بیان می‌شود که در برابر سرمایهٔ انحصاری بسیج شده‌اند. زیرا طبقهٔ کارگر در جریان اعتراضات خودبه‌خودی فقط تشتت و ضعف خود را باز می‌یابد و دستیابی به مطالبات اقتصادی‌اش را در گرو کمک گرفتن از طبقهٔ متوسط می‌بیند.

ج) بحران سیاسی-نظری: اعتراضات اقتصادی طبقهٔ کارگر بدون آنکه طی روندی دیالکتیکی تکامل یابد به سرعت در بحران اجتماعی و مطالبات سایر طبقات مستحیل می‌شود. بر پایهٔ این آمیزش بیناطبقاتی انواع و اقسام دسته‌جات متشکل و غیرمتشکل با هر نوع جهت‌گیری «انتقادی» یا «غیرانتقادی» در قبال شیوهٔ تولید غالب° فرصت

می‌یابند که تناقضات جنبش خودبه‌خودی را تا حد توان نمایندگی کنند. اوضاع چنین است زیرا جنبش خودبه‌خودی اساساً نمی‌تواند وضعیت نیروهای مولد و مناسبات تولید و مناسبات توزیع را به پرسش بکشد. رواج گستردهٔ سیاست‌های مبتنی بر فرصت‌طلبی و تجدیدنظرطلبی و انحلال‌طلبی و اصلاح‌طلبی که مبین بحران سیاسی-نظری حال حاضر است باید بر اساس این بنیان مادی درک و تبیین شود. گستردگی سرسام‌آور این قبیل نظریات نتیجهٔ شیادی و فریب‌کاری این یا آن فرد نیست؛ نتیجهٔ امتزاج واقعی جنبش‌های خودبخودیِ طبقهٔ کارگر با جنبش‌های به‌اصطلاح «بورژوا دمکراتیک» است. بگذریم از اینکه قبای «بورژوا دمکراتیک» زیادی بر تن طبقهٔ سرمایه‌دار ایران گشادی می‌کند. همانطور که دیدیم بورژوازی ایران اساساً با تکیه بر سرمایهٔ انحصاری سر پا ایستاده است و در تحلیل نهایی تمامی جنبش‌هایش حقیقتاً ارتجاعی هستند نه دمکراتیک. با این توضیحات بحران سیاسی-نظری چیزی نیست مگر مستولی شدن تدریجی مطالبات بورژوا-امپریالیستی بر جنبش‌های خودبخودی.

۱۶-۳) طبقات تعیین‌کننده

در این بحث باید پیش از هر چیز ابعاد طبقات روشن شود. نظر به اینکه بخش خصوصی ایران (از هر حوزه‌ای که آمده باشد) در بخش ساختمان‌سازی نیز دستی بر آتش دارد ونظر به اینکه بورژوازی ایران هیچگاه (حتی در جریان انقلاب مشروطه) واجد خصلت‌های لیبرال-دمکراتیک نبوده است می‌توان بدون هیچ اشکال تئوریکی حساب طبقهٔ سرمایه‌دار و زمین‌دار را در هم آمیخت. اما در مورد خود طبقهٔ کارگر لازم

است حساب قشر مادون پرولتاریا از حساب پرولتاریا متمایز شود تا به درک روشن‌تری از وضعیت طبقاتی برسیم.

دیدیم که طبقهٔ کارگر نه فقط از ابزارهای تولید که از وسایل معیشت نیز جدا می‌شوند. این جدایی در بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری ابعاد تازه‌ای پیدا می‌کند. زیرا عملکرد ترکیبی تراکم و تمرکز و اهرم ارتش ذخیره باعث می‌شود که وسایل معاش طبقهٔ کارگر هر دم نزول کند و به پایین‌تر از حد متعارف اجتماعی برسد. وانگهی مطالعات‌مان نشان داد در بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری حتی تولیدکنندگان ظاهراً مستقل نیز تحت شمول مناسبات استخراج اضافه‌ارزش قرار گرفته‌اند. در این شرایط باید این تولیدکنندگان خرد را تحت مقولهٔ طبقهٔ کارگر مطالعه کرد. زیرا وضعیت آنان هیچ ربطی به «خرده بورژوازی» سابق ندارد که «نه استثمار می‌کرد و نه استثمار می‌شد.» طبق پیش‌بینی مارکس تجزیهٔ جامعه به «دو طبقهٔ متخاصم بورژوازی و پرولتاریا» به تکمیل رسیده است؛ ولو به نحو ناموزون و از طریق کارغیرمزدی. بنابراین با کنار گذاشتن مالکیت وسایل تولید° معیار نهایی اقتصادی برای تمییز دو طبقه همانا جدایی از وسایل معاش متعارف است.

مقدار وسایل معاش متعارف از تقسیم کل مصرف اجتماعی بر تعداد جمعیت به دست می‌آید و برابر با متوسط هزینه‌های مصرفی است. کلیهٔ اعضای جامعه که وسایل معیشت‌شان پایین‌تر از هزینه‌های مصرفی متعارف است تحت شمول طبقهٔ کارگر قرار می‌گیرند. در درون خود طبقهٔ کارگر کلیهٔ کسانی که لوازم معاش‌شان کمتر از حداقل دستمزد است تحت مقولهٔ «مادون پرولتاریا» دسته‌بندی می‌شوند. از سوی دیگر کلیهٔ کسانی که وسایل معاش‌شان بیش از میانگین اجتماعی است تحت مقولهٔ طبقهٔ

«سرمایه‌دار-زمین‌دار» قرار می‌گیرند. رد و نشان این طبقات را در جدول دهک‌های هزینه‌ای پی می‌جوییم.

جدول ۱۶-۱: سهم دهک‌های هزینه‌ای از کل هزینه‌های مصرفی خانوارها در سال ۱۳۹۰ (درصد)

دهک	اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم	هشتم	نهم	دهم
سهم	۱.۹	۲.۶	٤.۵	۵.۹	۷.۱	۸.٤	۹.۷	۱۲.٤	۱٦.۵	۳۱.۰

مأخذ: ادارهٔ حساب‌های اقتصادی. گزارش اقتصادی و ترازنامهٔ سال ۱۳۹۰. ص ۱۰٦

از آنجا که این جدول با تأثیر بعد خانوار محاسبه شده بیانگر مصرف سرانه نیز هست. واضح است که وقتی جمعیت را به ۱۰ گروه برابر تقسیم می‌کنیم سهم میانگین هر گروه (معیشت معیار) برابر با ۱۰ درصد کل هزینه‌های مصرفی جامعه خواهد بود. با این حساب هر دهکی که کمتر از ۱۰ درصد معاش جامعه را بگیرد از وسایل معاش متعارف جدا شده است. بنابراین طبق داده‌های جدول فوق ۳۰ درصد از جمعیت ایران تحت مقولهٔ «سرمایه‌دار-زمین‌دار» دسته‌بندی می‌شوند و ۷۰ درصد جزو طبقهٔ کارگر هستند که تحت دو قشر پرولتاریا و مادون پرولتاریا دسته‌بندی خواهند شد. این جدول به سادگی به این معنی است که (برای مثال) اعضای دهک پنجم حتی اگر مالک یک قطعه زمین یا یک خودرو مسافرکش باشند (تولید خرد) در هر صورت از وسایل معاش متعارف جدا شده‌اند و به قول لنین «کارشان توسط سرمایهٔ انحصاری متعین می‌شود».

البته هزینه‌های سرمایه‌گذاری مالی و غیرمالی وارد جدول فوق نشده است. ولی بعید است که یک سرمایه‌دار آنقدر سودش را به سرمایه‌گذاری اختصاص دهد که هزینه‌های مصرفی‌اش را به سطح متعارف اجتماعی تنزل دهد. دیدیم که همواره دست‌کم ۹۰

درصد از مصرف اجتماعی متعارف عموماً به زمخت‌ترین و خام‌ترین ضروریات زندگی (خوراک و مسکن و پوشاک و حمل‌ونقل) اختصاص می‌یابد. بنابراین حتی اگر «اسکروچ» ناخن‌خشکی پیدا شود که هزینه‌های مصرفی‌اش را به کمینهٔ وسایل معاش تقلیل دهد چنین سرمایه‌داری یک استثنای نادر است و تأثیری بر آمارها نخواهد گذاشت. اسکروچ‌های ایران قاعدتاً در دهک هشتم تمرکز یافته‌اند و سطح زندگی‌شان را کمی بالاتر از سطح معاش متعارف نگه داشته‌اند.

اکنون باید قشربندی درون پرولتاریا را بررسی کنیم: مجموع حداقل دستمزد شاغلان بارآور (به قیمت ثابت ۱۳۸۳) در سال ۱۳۹۰ برابر با ۲۰۸.٦ هزار میلیارد ریال محاسبه شد. با توجه به اینکه تعداد کارکنان بارآور در سال ۱۳۹۰ برابر با ١٤.٦١ میلیون نفر بوده و حداقل دستمزد برای خانوادهٔ میانگین ٤ نفری محاسبه شده است سرانهٔ معاش سالیانه و میانگین یک نفر پرولتر برابر با ۳.٦ میلیون ریال محاسبه می‌شود. از سوی دیگر مجموع هزینه‌های مصرفی (به قیمت ثابت ۱۳۸۳) در سال ۱۳۹۰ برابر با ۹۸۲.۳ هزار میلیارد ریال بوده است و با توجه به جمعیت ۷۵.۲ میلیون نفری ایران سرانهٔ مصرف سالیانه و میانگین هر فرد برابر با ۱۳.۱ میلیون ریال محاسبه می‌شود. بنابراین سرانهٔ معاش میانگین هر پرولتر برابر با ۲۷.٤ درصد مصرف میانگین اجتماعی است. با این حساب در جدول دهک‌های هزینه‌ای کلیهٔ دهک‌هایی که سهم‌شان کمتر از ۲.۷٤ درصد است (یعنی دهک‌های اول و دوم) جزو «مادون پرولتاریا» دسته‌بندی می‌شوند. بدیهی است که در صورت دسترسی به آمار بیستک‌ها یا صدک‌های هزینه‌ای می‌توان ابعاد طبقات را با دقت بیشتری محاسبه کرد.

نمودار ١٦-١: حجم نسبی طبقات اقتصادی در سال ١٣٩٠ (درصد)



البته این نمودار فقط به لحاظ معیارهای اقتصادی معتبر است. تولیدکنندگان خرد به لحاظ معیارهای سیاسی و آگاهی طبقاتی در فاصلهٔ بسیار عقب‌تری از کارگران مزدبگیر صنعتی قرار گرفته‌اند.

متأسفانه به دلیل عدم تفکیک آمار سرمایه‌گذاری‌ها نمی‌توانیم طبقهٔ سرمایه‌دار-زمین‌دار را به دو قشر انحصاری و قشر متوسط تجزیه کنیم. اما واضح است که بخش بزرگی از بورژوازی به قشر متوسط تعلق دارد و احتمالاً شعار «٩٩ درصدی‌ها در برابر ١ درصدی‌ها) بیانگر نسبت‌تناسب درونی همین طبقهٔ سرمایه‌دار-زمین‌دار است؛ یعنی جنبش ٩٩ درصد از بورژواها (طبقهٔ متوسطی‌ها) علیه ١ درصد از بورژواها (انحصاری‌ها). این چنین جنبشی در درون خود طبقهٔ سرمایه‌دار به منصهٔ ظهور می‌رسد و ربطی به مسائل پرولتری ندارد.

اما قدرت تعیین‌کنندگی یک طبقه با ابعاد جمعیتی آن مشخص نمی‌شود و در درجهٔ اول تابعی از میزان تکامل آگاهی طبقاتی است. چندین عاملِ قدرت تعیین‌کنندهٔ پرولتاریا را در همان سطح نخست کاهش می‌دهند:

یکم) استثمار بخش گسترده‌ای از طبقهٔ کارگر در قالب کار فامیلی بدون مزد که مناسبات استثمار را در سلطهٔ خانوادگی پدرسالارانه شیءواره می‌کند و عامل تعیین‌کننده (یعنی سرمایهٔ انحصاری) را پنهان می‌سازد.

دوم) استخراج اضافه‌ارزش به واسطهٔ جریان خام ارزش که از خلال مبادلهٔ برابر کارها جریان می‌یابد و مناسبات طبقاتی را محو و آگاهی طبقاتی را مخدوش می‌کند.

سوم) عدم تمرکز نیروی کار صنعتی و پراکندگی آنان در کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر که امکان تکوین آگاهی منسجم و هماهنگ را منتفی می‌سازد.

چهارم) قرابت معیشتی قشر زیرین طبقه متوسط به اقشار بالایی پرولتاریا که همچون مجراییِ دائمیِ ایدئولوژی طبقهٔ سرمایه‌دار را به درون طبقهٔ کارگر منتقل می‌کند.

مجموعهٔ این عوامل باعث می‌شود که طبقهٔ کارگر از شکل‌دهی به آگاهی روشن و منسجم بازبماند و قدرت تعیین‌کننده‌اش را در جامعهٔ ایران از دست بدهد؛ اگرچه بزرگ‌ترین طبقهٔ اجتماعی است و اگرچه نبض تولید را در دست دارد. تولید خرد که نخست به نظر می‌رسید صرفاً یک عامل اقتصادی در بالاترین مرحلهٔ انکشاف است یک عامل سیاسی عمده نیز هست.

قشر متوسط به لحاظ آگاهی به درجات بالایی از رشد و تکامل دست یافته و به خوبی منافع طبقاتی‌اش را روشن کرده است. دلیل این تکامل بسیار ساده است: تمامی شاخه‌های علوم بر اساس تقسیم کار سرمایه‌داری تکامل یافته‌اند و کل نظام آموزشی و دانشگاه‌های ما بدون حتی یک استثنا طی ۵ دههٔ اخیر مشغول تکوین آگاهی طبقاتی بورژوایی و تزریق آن به درون جامعه بوده‌اند. به لحاظ سازمان‌یافتگی نیز قشر متوسط در شرایطی آرمانی قرار دارد و شبکهٔ گسترده‌ای از صندوق‌های قرض‌الحسنه و ان‌جی‌اوها و سمن‌ها و سندیکاهای کارفرمایی و اتاق‌های بازرگانی استانی و نهایتاً پارلمان بخش خصوصی باعث شده‌اند این طبقه به سازماندهی منسجمی دست پیدا کند. بنابراین قشر بزرگ متوسط نه فقط در دوره‌های نظم و آرامش از قدرت چانه‌زنی بالایی در برابر دولت برخوردار است؛ بلکه در دوره‌های طوفان و آشوب عمومی نیز می‌تواند سیر کلی رویدادها را مطابق منافع طبقاتی‌اش تنظیم کند و بخش‌هایی از طبقهٔ کارگر را با خود همراه سازد. اما قشر متوسط نیز نیروی تعیین‌کنندهٔ نهایی نیست.

در بالاترین مدارج تشکل‌های قشر متوسط[٥] نمایندگان سرمایهٔ انحصاری قرار دارند. بخش بزرگی از کرسی‌های عالی‌ترین نهاد تشکیلاتی (پارلمان بخش خصوصی) در اختیار نمایندگان مؤتلفه و نمایندگان هولدینگ‌های صنعتی و مدیران عالی‌رتبهٔ صنعت پتروشیمی است. یعنی تشکل‌یابی گستردهٔ قشر متوسط چیزی جز جذب نیروی تشکیلاتی توسط سرمایهٔ مالی-صنعتی نیست و باید آن را سازمان‌یابی سرمایه‌داران انحصاری خارج از ابعاد کوچک جمعیتی‌شان به شمار آورد. به دلایلی که در ادامه

خواهیم دید طبقهٔ متوسط ناگزیر است که چنین کند و صرفاً در نقش زائدهٔ حقیری از سرمایهٔ انحصاری ظاهر شود.

۱۶–۴) ماهیت دولت

دولت در مرحلهٔ گسترش سرمایه‌داری به مثابهٔ نهاد سازمان‌یابی دمکراتیک کل طبقهٔ بورژوازی عمل می‌کرد. یعنی حق برابر استثمار کردن و حق برابر سود بردن را به رسمیت می‌شناخت. این برابری پیش از هر چیز در «حکومت قانون» نمود می‌یافت و تجسم عینی آن برتری قوهٔ مقننه بر دو قوهٔ مجریه و قضاییه بود. در سرمایه‌داری عصر گسترش، قوهٔ مجریه چیزی جز بازوی پارلمان به شمار نمی‌آمد و قوهٔ قضاییه نیز صرفاً در حکم دهان قوهٔ مقننه بود.

اما همانطور که دیدیم قانون سود میانگین در عصر امپریالیسم غالب نیست. آنچه بر جامعهٔ بورژوایی کنونی حکم‌فرماست قانون تعقیب حداکثر سود است که در فوق‌سودهای امپریالیستی و نیز در درجات ناهمگون استثمار نمایان می‌گردد. بر پایهٔ چنین بنیان اقتصادی‌ای بدیهی است که دولت بورژوایی دیگر نمی‌تواند به شکل «حکومت قانون» نمود یابد. پارلمان کنونی نمودی از رقابت برابر و دمکراتیک همهٔ بورژواها نیست، بلکه فقط نمودی از هم‌دستی همهٔ آنان با قدرت انحصاری علیه آحاد خلق است.

سرمایه‌داران انحصاری در جامعهٔ کنونی دارای حق و حقوقی ویژه هستند که باید از سوی دولت بورژوایی مشروع شمرده شوند. به رسمیت شناختن این حق ویژه با ماهیت پارلمان سازگار نیست و تنها قوه‌ای که می‌تواند به جایگاه خاص سرمایهٔ انحصاری

مشروعیت ببخشد قوهٔ قضاییه است. زیرا منطق قوهٔ قضاییه بر «صلاحدید قضات» می‌چرخد و در هر مورد خاص لزوماً از قانون عمومی تبعیت نمی‌کند. به همین دلیل در سرمایه‌داری عصر امپریالیسم «حکومت قانون» و تفوق پارلمان جایش را به یکه‌تازی قوهٔ قضاییه می‌دهد. قوهٔ مجریه و قوهٔ مقننه در دولت بورژوایی کنونی مادون قوهٔ قضاییه هستند. این نظم و ترتیب جدید لازم است تا کل دولت حقیقتاً چیزی جز ارگان سازمان‌یابی سرمایهٔ انحصاری نباشد.

اما اینکه دولت ارگان سازمان‌یابی سرمایهٔ انحصاری است چه معنایی دارد؟ دیدیم که سرمایهٔ انحصاری با کاربرد گستردهٔ ماشین‌آلات ترکیب‌بالا و نیروهای کار اندکش تشخص یافته است و اساساً از محل جریان انتقال خام ارزش تغذیه می‌شود. بنابراین حجم سود دریافتی آن در تحلیل نهایی منوط به کل کار اجتماعی انجام‌شده است. سرمایهٔ انحصاری ناچار است که کار عقب‌افتاده را همچون بخش متمم خویش گسترش دهد. بنابراین:

اولاً دولت با گسیل «وام‌های زودبازده» به سوی تولید خرد مقدار کل کار اجتماعی را افزایش می‌دهد. ثانیاً دولت مسئولیت گسترش مجموعه‌ای از خدمات بارآور را برعهده دارد که بدون کاربرد ماشین‌آلات به انجام می‌رسند و مقدار کل کار منعقدشدهٔ اجتماعی را افزایش می‌دهند. خدمات آموزش عمومی و خدمات بهداشت عمومی که جزو بزرگ‌ترین بخش‌های استثمار نیروی کار زنده هستند توسط خود دولت سازماندهی می‌شوند و گسترش می‌یابند. آنچه در آموزش و پرورش و بهداشت دولتی اهمیت دارد نه ارتقای استانداردهای اجتماعی و فرهنگی که رشد تعداد نیروهای کار و افزایش

حجم کار اجتماعی است. ثالثاً دولت نیروی کار بزرگی را سازماندهی می‌کند که در جریان احداث خطوط انتقال گاز و احداث خطوط انتقال آب و اجرای طرح‌های آبخیزداری و ساخت مسکن مهر به جریان می‌افتد و تحت زمخت‌ترین شکل‌ها جریان انتقال خام ارزش را با اهرم ارتش ذخیره تقویت می‌کند. بدیهی است که جذب نیروهای کار در این قبیل فعالیت‌های دولتی فقط در حدودی است که در بازار نیروی کار منجر به کاهش عرضه نسبت به تقاضا و افزایش عمومی دستمزدها نشود.

عدم سودآوری بسیاری از این رشته فعالیت‌ها به معنای عدم تولید ارزش اضافی نیست. ارزش اضافی به جای تحقق یافتن در خودِ این حوزه‌ها از آن‌ها خارج می‌شود و به صورت ارزش‌افزودهٔ سرمایهٔ انحصاری تحقق می‌یابد. البته قضیهٔ «مرغ تخم طلا» نیز در اینجا صادق است: دولت با در پیش گرفتن سیاست‌های حمایت‌گرایانه به بقای این بخش‌های عقب‌مانده یاری می‌رساند و مراقبت می‌کند که «مرغ تخم طلا» ناگهان تلف نشود. اما لایهٔ ظاهری واقعیت و خالی ماندن ردیف ارزش افزودهٔ این فعالیت‌ها به دو نوع باور خرافی دامن می‌زند. اول از جانب اقتصاددانان که مدیریت دولتی را مانع رشد اقتصادی (به معنای رشد سودها) می‌دانند؛ و دوم از جانب جامعه‌شناسان که دولت را نهادی غیرسرمایه‌دارانه و عام‌المنفعه فرض می‌کنند. این دو باور خرافی دو سرِ یک بلاهت واحدند و از واماندن در وارونگی پدیدارهای عینی سرچشمه می‌گیرند.

رابطهٔ بخش دولتی و بخش خصوصی لزوماً رابطه‌ای آنتاگونیستی نیست. بخش دولتی سرمایه‌دارانه به تقسیم کار عمودی و تصاحب غیراجتماعی وسایل تولید دامن می‌زند. تنها دولتی که به صورت هدف‌مند و برنامه‌ریزی‌شده با مالکیت غیراجتماعی وسایل

تولید می‌ستیزد و قانون ارزش را محدود می‌کند «دیکتاتوری پرولتاریا»ست و مهم‌ترین خصیصه‌هایش عبارت‌اند از: (الف) مالکیت اجتماعی و کنترل متمرکز همهٔ بخش‌های اقتصاد (ب) رشد موزون نیروهای مولد و (بج گشایش نوع جدیدی از مناسبات توزیع در خدمت کل خلق.[۲]

۱۶–۵) همزیستی دورپیمایی‌های بین‌المللی و ملی

رابطهٔ مسالمت‌آمیز بخش دولتی با بخش خصوصی (یا سرمایهٔ انحصاری با طبقهٔ متوسط) پیش‌شرط و نتیجهٔ هم‌زیستی دورپیمایی‌های بین‌المللی با دورپیمایی‌های ملی (یا همزیستی امپریالیسم با بورژوازی داخلی) است. این رابطهٔ مسالمت‌آمیز نمودهای فراوانی دارد. یکی‌اش اینکه «اتاق بازرگانی ایران» (که در هر سه قوه دارای نمایندگانی است) در واقع شاخهٔ ایرانی «International Chamber of Commerce» به شمار می‌آید. سازمان «ICC» در سال ۱۹۱۷ به منظور مقابله‌به‌مثل با انترناسیونال سوم کارگری شکل گرفت و در دههٔ ۱۹۵۰ در جریان اجرای طرح مارشال به نفوذ جهانی بی‌سابقه‌ای دست یافت. هم‌اکنون «آی‌سی‌سی» با بیش از ٤٥ میلیون عضو در بیش از ١٤٠ کشور شعبه‌های قانونی و رسمی دارد و به این ترتیب بزرگ‌ترین و قدرتمندترین سازمان بین‌المللی سرمایه‌داری است. اتاق بازرگانی ایران همچون سایر شعبه‌های ملی «ICC» طبق مصوبات سالانهٔ پارلمان جهانی بورژوازی عمل می‌کند. بدین معنا حضور نمایندگان اتاق بازرگانی در قوه‌های قضاییه و مجریه و مقننه در واقع به این معناست که نمایندگان و مشاوران «آی‌سی‌سی» در قلب دولت ایران حضور دارند. همچنین این واقعیت که «شورای عالی پول و اعتبار» توسط اتاق بازرگانی مدیریت

می‌شود به این معناست که نه فقط دلار پشتوانهٔ پول ملی‌مان است، بلکه حتی نظم بازار داخلی‌مان نیز در هماهنگی با سرمایه‌های امپریالیستی تنظیم می‌گردد. بنیاد مادی چنین پیوند تنگاتنگی چیست؟

دیدیم که افزایش بارآوری باعث می‌شود کار ملی در بازارهای جهانی ارزش بیشتری داشته باشد؛ یعنی افزایش بارآوری در اینجا به منزلهٔ افزایش کار منعقدشده قلمداد می‌شود. همچنین دیدیم این رابطه باعث می‌شود که (الف) ارزش وسایل معاش کارگران در حوزهٔ پیشرفته کمتر از ارزش آن در حوزهٔ عقب‌مانده باشد و (ب) مقدار وسایل معاش کارگران در حوزهٔ عقب‌مانده کمتر از مقدار آن در حوزهٔ پیشرفته باشد.

با توجه به احکام (الف) و (ب) نتیجه می‌شود: (ج) افزایش صادرات در شاخه‌هایی که دارای بارآوری بالا هستند به معنای تغذیهٔ فوق‌سود از محل ارزش پایین وسایل معاش است و (د) افزایش صادرات در شاخه‌هایی که دارای بارآوری پایین‌اند به معنای تغذیهٔ فوق‌سود از محل مقدار وسایل ناچیزی است که به کارگران پرداخت می‌گردد.

واضح است که در صورت افزایش بیش از حد فوق‌سودهای نوع (د) مقدار وسایل معاش کارگران ملی به شدت سقوط خواهد کرد و سیادت و مشروعیت بورژوازی ملی به خطر می‌افتد. وانگهی نمی‌توان مقدار وسایل معاش طبقهٔ کارگر را از حدود معینی پایین‌تر آورد تا فوق‌سود امپریالیستی افزایش یابد. بنابراین بورژوازی ملی نیازمند یک حوزهٔ فوق‌صنعتی مکانیزه با بارآوری بسیار بالاست تا به عنوان بخش پیشران صادرات باعث شود فوق‌سودها از محل (ج) تأمین شوند. بخش پتروشیمی که با سرانهٔ

فوق‌العاده بالای ماشین‌آلاتش تشخص یافته است این وظیفه را به انجام می‌رساند و دورپیمایی بین‌المللی را با دورپیمایی ملی هماهنگ می‌سازد.

بورژوازی ملی بدون وجود بخش پتروشیمی نمی‌توانست میزان صادراتش را تا سطح کنونی ارتقا دهد. زیرا فوق‌سودی که در جریان صادرات دریافت می‌کرد صرفاً از محل وسایل معاش فوق‌العاده پایین کارگرانش تأمین می‌شد. اما صادرات پتروشیمی باعث می‌شود فوق‌سود دریافتی از محل ارزش پایین‌تر دستمزدها پرداخت شود نه از محل خود وسایل معاش. به این ترتیب بدون آنکه بنیاد فنی صنایع دستی دگرگون شود حجم تولید و فوق‌سود آن‌ها در بازارهای جهانی افزایش می‌یابد.

اگرچه سرمایهٔ ماشین‌آلات پتروشیمی «به طرز خطرناکی» بالاست و این وضع دادِ خیلی‌ها را درآورده؛ اما در تحلیل نهایی طبقهٔ متوسط ناچار است برای حفظ بازارهای صادراتی‌اش به این وضع تن دهد. زیرا کار ملی ایران بدون صادرات گستردهٔ صنعت پتروشیمی کار بسیار کم‌شدت‌تری خواهد بود و در دورپیمایی بین‌المللی حرفی برای گفتن نخواهد داشت و توسط سایر کشورها چپاول خواهد شد. اما چتر جمایتی سرمایهٔ پتروشیمی به سرمایه‌های کوچک‌تر ایرانی کمک می‌کند در بازارهای جهانی به فوق‌سود دلخواه‌شان برسند.

نظر به خطر نزول نرخ مازاد و سقوط ناگهانی نرخ سود لازم است مقدار کل ماشین‌آلات کاهش یابد. اما نظام سرمایه‌داری ایران (نظر به اهمیت دورپیمایی‌های بین‌المللی برای ایجاد یک بخش متمم خارجی) نمی‌تواند از حجم ماشین‌آلات

پتروشیمی بکاهد تا سپس به جای آن ماشین‌آلات سایر بخش‌ها را به نحو موزون افزایش دهد. از این رو طبقهٔ متوسط به این انسداد تن می‌دهد و «با بد و خوبش می‌سازد». سرمایهٔ پتروشیمی نیز به دلیل ترکیب ارگانیک بالا و اضافه‌تولید بیش از حد لاجرم به دورپیمایی بین‌المللی گره خورده و منافع مشترکی با قطب‌های امپریالیستی دارد.

۱۶–۶) گرایش‌های ارتجاعی و مترقی در فرهنگ توده‌ای

دیدیم که درجهٔ تکامل فرهنگی و اجتماعی در اصل توسط چگونگی کاربرد ماشین‌آلات تعیین می‌شود. بنابراین گرایش‌های ارتجاعی و مترقی فرهنگ توده‌ای نه از منظری اومانیستی که با موضع‌گیری در قبال رشد نیروهای بارآور تعین می‌یابند.

بخش بزرگی از گرایش‌های ظاهراً ضدسرمایه‌داری که در قالب بازگشت به طبیعت و بازگشت به خویشتن و نقد ماشینیسم و حمایت از تولید خرد و تجلیل از نیروهای نهفتهٔ انسان و نقد تکنولوژی و اومانیسم و غیره بیان می‌شوند در حقیقت گرایش‌هایی فوق‌العاده خطرناک‌اند که با نفی انتزاعی ماشینیسم فقط ارتجاع سیاه را تقویت می‌کنند. البته واضح است که حتی ارتجاع سیاه نیز جامعه را به عصر حجر بازنمی‌گرداند؛ ارتجاع سیاه به افزایش ترکیب ارگانیک سرمایهٔ مالی–صنعتی تن می‌دهد و فقط سایر بخش‌ها را به عقب می‌راند.

اما دسته‌بندی گرایش‌های مترقی و ارتجاعی به همین سادگی ممکن نیست. زیرا افزایش ماشین‌آلات در یک حوزه لاجرم با گسترش زمخت‌ترین کارها در حوزه‌های

دیگر همراه می‌شود. بنابراین ارتجاع سیاه صرفاً روی دیگر سکهٔ شیفتگی نامعقول به کاربرد ماشین‌هاست. با توجه به ظاهر مدرن و قابل‌قبول «کیش پرستش تکنولوژی» توده‌های خلق نیز از آن استقبال می‌کنند. در زندگی روزمره به سادگی این را می‌بینیم که مناسک پرستش ماشین‌آلات مدرن در نهایت به تجلیل از بلوک شرق یا غرب (ارتجاع سفید) ختم می‌شود و متأسفانه همدلی بخش بزرگی از طبقهٔ کارگر را برمی‌انگیزد. این یک واقعیت بی‌چون و چراست که طبقهٔ کارگر از انجام کارهای طاقت‌فرسای یدی به ستوه آمده است. کافی است مدتی در بخش ساختمان‌سازی کار کنید تا پی ببرید جایگزینی دستگاه قرقره با بالابر برقی چه لذتی دارد. لازم نیست یادآور شوم که ارتجاع سفید به هیچ وجه چهرهٔ سیاهش را برملا نمی‌کند و لام‌تاکام از این موضوع نمی‌گوید که گسترش ارتش ذخیرهٔ کار نتیجهٔ منطقی افزایش ماشین‌آلات است.

این دینامیسم شوم میان ارتجاع سفید و ارتجاع سیاه ضعف مفرط گرایش‌های مترقی را در فرهنگ توده‌ای نشان می‌دهد. رشد ناموزون نیروهای بارآور به جای آنکه توسط گرایشی سرخ نقد شود توسط ارتجاع سیاه در قالب نفی ماشین‌آلات صورت‌بندی می‌گردد. مناسبات گندیدهٔ تولید و توزیع نیز به جای آنکه آماج حملات سرخ باشد به مناسب‌ترین دستاویز برای توده‌گیر شدن ارتجاع سفید تبدیل می‌شود. وقتی که گرایش سرخ به مباحث پوچ و بی‌معنایی همچون «عدالت اجتماعی» تقلیل می‌یابد و به زردی می‌گراید جز «داستان سیاه و سفید» چیز بیشتری برای گفتن نخواهد ماند. البته دنیای ما برخلاف آن چیزی که به نظر می‌رسد رنگارنگ نیست و ما با ٤ گرایش سیاه و سفید و زرد و سرخ مواجه نیستیم. فرایند انکشاف به گونه‌ای انجام گرفته که جز نابودی

محتوم یا گذار سوسیالیستی بدیل دیگری باقی نمانده است. در تحلیل نهایی شما یا سرخ هستید یا سیاه.

۱۶–۷) نتیجه‌گیری نهایی: خطوط کلی برنامهٔ گذار

یک برنامهٔ انتقالی مترقی باید پیش از هر چیز در جهت رشد موزون نیروهای مولد عمل کند. زیرا رهایی جامعه از وضع غیرعقلانی کنونی در گرو تحقق رشد موزون است.

برای شناختن شروط رشد موزون باید بار دیگر به مناسبات وسایل تولید و وسایل مصرف بازگردیم. واضح است که هرگونه رشد نیروهای بارآور خواه موزون خواه ناموزون در گرو تقدم بخش (I) بر بخش (II) است. کاملاً بی‌معنی است که تحت‌تأثیر رمانتیسیسم انسان‌گرایانه بکوشیم برتری بخش (I) بر بخش (II) را وارونه کنیم تا به برابری برسیم. این برابری چیزی جز انجماد نیست. آن هم در حالی که درمان ویرانی‌هایی طبیعت و چیره شدن بر تضادهای بین‌المللی در گرو رشد انفجاری نیروی بارآور است. بنابراین در نخستین قدم برای حل مسألهٔ رشد ناموزون باید مناسبات بخش (I) و بخش (II) اقتصاد را به نحو ترقی‌خواهانه دگرگون ساخت.

شرایط عینی انکشاف نیروهای بارآور را در مناسبات دو بخش (I) و (II) مفروض داریم.

سال ۱۳۹۰ را فرض می‌کنیم. در این سال ۷۰ درصد تولید جامعه در بخش (I) و ۳۰ درصد تولید جامعه در بخش (II) به انجام رسیده است. همچنین فرض می‌کنیم کاربرد

ماشین‌آلات در تولید وسایل تولید تقریبا ۵۰ برابر کاربرد ماشین‌آلات در تولید وسایل مصرف بوده است. این وضعیت را به مثابهٔ شرایط پیشینی برنامهٔ انتقالی مفروض داریم.

جدول ۱٦–۲: مناسبات بخش (I) و بخش (II) اقتصاد در شرایط پیشینی برنامه انتقالی (درصد)

تولید وسایل تولید		تولید وسایل مصرف	
کار زنده	کار مرده	کار زنده	کار مرده
۲۰	۵۰	۲۹	۱
۷۰		۳۰	

کل وسایل مصرف جامعه برابر است با ۳۰ و کل وسایل تولید جامعه برابر است با ۷۰.
کل کار زندهٔ انجام شده برابر است با ٤۹ و کل کار مردهٔ مصرف‌شده برابر است با ۵۱.

پیش از هر چیز فرض «مبادلهٔ برابر کارها» را مطالعه می‌کنیم. بی‌درنگ مشکلی پدیدار می‌شود: طبقهٔ کارگر ٤۹ واحد کار زنده تحویل داده است ولی کل وسایل معاش موجود برای جبران آن فقط ۳۰ واحد است. دم دست‌ترین و ساده‌ترین راه حل این است که به تجارت خارجی متوسل شویم و با صادرات ۱۹ واحد از وسایل تولید و واردات کالاهای معیشتی موجودی وسایل مصرف را به ٤۹ واحد برسانیم. به این ترتیب کل کار زنده جبران می‌شود. اما صادرات مشکلات خاص خود را به وجود می‌آورد.

فوق‌سودهای تجارت خارجی یا باید همچون سابق تحت سیادت پتروشیمی باشد که در این صورت به رشد ناموزون نیروهای تولید می‌انجامد؛ یا اینکه صادرات باید از محل حوزه‌های عقب‌مانده باشد که نتیجه‌ای جز فشار بر منابع معیشتی به بار نخواهد آورد.

در هر دو صورت تجارت خارجی راه حل نیست. اما مشکل به تجارت خارجی محدود نیست. افزایش وسایل مصرف از ۳۰ واحد به ۴۹ واحد در هر صورت به معنای کاهش وسایل تولید از ۷۰ واحد به ۵۱ واحد است. طبق فروض ما این کاهش باید بر کار مرده تحمیل شود تا فشاری به معیشت طبقهٔ کارگر وارد نیاید. در این صورت ۱۹ واحد از مصرف کار مردهٔ بخش (I) جبران نمی‌شود. در نتیجه تولید وسایل تولید کاهش می‌یابد. با تکرار این چرخه طی چند سال رفته‌رفته بخش (I) منقبض می‌شود. با انقباض بخش (I) ماشین‌آلات و مواد خام بخش (II) نیز کاهش خواهند یافت. نتیجهٔ محتوم این است: کمبود سراسری و قحطی عمومی و ظهور نرخ‌های فوق‌العاده بالای تورم و گسیختگی اقتصادی. اما هدف گرایش سرخ برابری در فقر نیست برابری در غناست. بنابراین کل راه‌حل‌های موهوم فوق رد می‌شوند. یعنی مبادلهٔ برابر بخش (I) و (II) تکامل‌گرایانه نیست.

البته می‌توان فرض کرد که مبادلهٔ برابر کارها به این ترتیب امکان می‌یابد: همهٔ کار زنده با وسایل معاش جبران نمی‌شود. بلکه تولیدکنندگان می‌توانند علاوه بر وسایل مصرف خصوصی° وسایل تولید اجتماعی را نیز به مالکیت خویش درآورند. اما این راه‌حل همانا راه‌حل سرمایه‌دارانهٔ مسأله است. مالکیت خصوصی بر وسایل تولید تحت هر شکل ظاهری در حکم احیای سرمایه‌داری است. بنابراین شعار ارتجاعی «مبادلهٔ برابر کارها» نمی‌تواند تحت هیچ شکلی مبیّن یک برنامهٔ گذار باشد. (آنچه که امروز «مدیریت شورایی» نامیده می‌شود و توسط فرصت‌طلبان تبلیغ می‌شود همین طرح «مبادلهٔ برابر کارها» میان حوزه‌های مستقل تولید است. این طرح هیچ ربطی به نقش

شوراها در اندیشهٔ لنین یا حتی رزا لوکزامبورگ ندارد، بلکه متعلق به جناح اپورتونیست–رویوزیونیست است؛ یعنی کسانی از قماش برنشتاین و خروشچف.)

همانطور که در فصل دوم خواندیم راه حل سرمایه‌دارانهٔ تعادل بخش‌های (I) و (II) بسیار ساده است: کل کار زندهٔ ٤٩ واحدی به دو بخش کار اضافی و کار لازم تقسیم می‌شود. کار لازم برابر است با مصارف طبقهٔ کارگر که در سال ۱۳۹۰ برابر با ۲۷ درصد کل وسایل معاش بوده است. پس کار لازم برابر با ۸ واحد محاسبه می‌شود. با این حساب کار اضافی برابر با ٤۱ واحد است که ۲۲ واحد آن به شکل وسایل مصرف و ۱۹ واحد آن به شکل وسایل تولید وجود دارد. سرمایه‌داران بخشی از ۲۲ واحد وسایل مصرف را به معاش خود اختصاص می‌دهند و باقی آن را برای استخدام کارگر جدید (انباشت سرمایهٔ متغیر) پس‌انداز می‌کنند. طبق جدول دهک‌های جمعیتی مصارف شخصی کل طبقهٔ سرمایه‌دار برابر با سه‌دوم مصارف شخصی طبقهٔ کارگر است. پس طبقهٔ سرمایه‌دار ۱۲ واحد از وسایل معاش را به مصرف شخصی‌اش اختصاص می‌دهد. در نهایت آنچه برای سرمایه‌گذاری جدید باقی می‌ماند برابر است با ۲۹ واحد مازاد: ۱۰ واحد وسایل معاش (سرمایهٔ متغیر جدید) و ۱۹ واحد وسایل تولید (سرمایهٔ ثابت جدید). این ۲۹ واحد مازاد قابل سرمایه‌گذاری بار دیگر بنا به تعادل میان بخش‌های مختلف اقتصاد دچار کاهش می‌شود و همهٔ آن قابل سرمایه‌گذاری مجدد نیست. در سال ۱۳۹۰ فقط ۱۵ درصد از کل سودها به تشکیل سرمایهٔ ثابت اختصاص یافته‌اند، یعنی فقط ۷ واحد از مازاد وسایل تولید به سرمایهٔ ثابت جدید تبدیل شده‌اند. مقدار استفاده از وسایل مازاد معاش نیز کاهش می‌یابد در تعادل و تناسب با این ۷ واحد

تشکیل سرمایهٔ ثابت باقی بماند. بنابراین اگرچه سرمایه‌داری موفق می‌شود تعادل میان بخش (I) و (II) را برقرار کند اما این تعادلی عقب‌مانده است. در حالی که جامعه می‌توانست سرمایهٔ ثابت (نیروی مولده) را ۱۹ واحد افزایش دهد فقط ۷ واحد بر آن افزوده است. آن هم در حالی که امکان دارد طی چند سال آتی با چرخش چرخهٔ کسب‌وکارْ سرمایهٔ ثابت کلاً عاطل بماند.

تکامل اجتماعی گرایش به آن دارد که این موانع ابلهانه را از سر راه رشد نیروهای بارآور بر دارد و یگانه عامل این تکامل تاریخی کسی جز پرولتاریا نیست. پرولتاریا وظیفه دارد با نابودی طبقهٔ سرمایه‌دار و الغای ارزش اضافی طومار این مناسبات توزیع ابلهانه را در هم بپیچد و انکشاف تام و تمام نیروهای بارآور را امکان‌پذیر سازد. این وظیفه چگونه تحقق می‌یابد؟ اجازه دهید پاسخ این پرسش را در جهان واقعی بجوییم.

٤۹ واحد کار زنده انجام شده است و ۳۰ واحد وسایل معیشت موجود است. با نابودی طبقهٔ سرمایه‌دار و الغای ارزش اضافی مجموع ۳۰ واحد وسایل معیشت در ازای جبران کار زنده پرداخت می‌شود. در الگوی توزیع سرمایه‌دارانه هر واحد کار زنده با ۰.۱٦ واحد وسایل معاش جبران می‌شد؛ اما در الگوی توزیع دیکتاتوری پرولتاریا هر واحد کار زنده با ۰.٦۱ واحد کار زنده جبران می‌شود. یعنی وسایل معاش پرداخت‌شده به هر واحد کار در سال نخست ٤ برابر افزایش می‌یابد. افزایش وسایل معاش پایه و مبنای انکشاف نیروی بارآور زنده را تشکیل می‌دهد.

پابه‌پای این تحولات باید مناسبات تولید عقب‌ماندۀ خوداشتغالی و کار فامیلی بدون مزد به کار اجتماعی مزدی تحول یابند و تابع برنامه‌ریزی کلی دولت انتقالی شوند. مادامی که بیش از یک‌سوم کار اجتماعی به شکل کار خوداشتغالی و کار فامیلی انجام می‌شود و ۷۰ درصد از نیروی کار صنعتی در کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر در چنبرۀ مناسبات عقب‌ماندۀ غیرمزدی گرفتار است؛ دم زدن از الغای کار مزدی معنایی جز بی‌معنایی ندارد و فقط به درد «گفتمان انتقادی» می‌خورد. بنابراین دیکاتوری پرولتاریا با تصاحب همۀ وسایل تولید جامعه ۱۹ واحد وسایل تولید تازه‌تولیدشده را از طریق برنامه‌ریزی متمرکز به رشد نیروهای بارآور در حوزه‌های عقب‌ماندۀ هر دو بخش اختصاص می‌یابد. حوزه‌های تولیدی که بیش از همه متکی به ارتش ذخیرۀ کار بوده‌اند در اولویت‌اند. بخش زیادی از این حوزه‌های عقب‌مانده به تولید وسایل مصرف مشغول‌اند. رشد بارآوری در این شاخه‌ها مقدار کل وسایل معاش را ظرف چند سال به طور تضاعدی رشد خواهد داد و با رفع دغدغه‌های زمخت معیشتی راه تکامل را بر پیشرفت فکری کل جامعه خواهد گشود.

از سوی دیگر افزایش بارآوری بخش (II) به این معناست که دولت انتقالی می‌تواند قسمتی از کار اجتماعی این بخش را آزاد سازد و به بخش (I) منتقل کند تا تولید ماشین‌آلات افزایش یابد. رشد تولید ماشین‌آلات در کنار رشد فکری انسان‌ها ظرف مدتی کوتاه جامعۀ سوسیالیستی را به چنان سطحی از تکامل و توانمندی خواهد رساند که بتواند برای نابودی‌های زیست‌محیطی و قطب‌بندی امپریالیستی چاره‌ای پیدا کند.

پایه و بنیان این الگوی توزیع همانا رشد موزون نیروهای بارآور در هر دو شکل زنده و مرده است و کسب یا عدم کسب سود بر آن تأثیرگذار نیست. بنابراین نابودی ادواری ماشین‌آلات در نتیجهٔ بروز رکود در آن حادث نمی‌شود. معنای رشد موزون نیروهای تولید در هر دو شکل زنده و مرده این است که اولاً نشانی از ارتش ذخیرهٔ کار به جا نمی‌ماند و ثانیاً تمام ماشین‌آلات و ابزارهای تولیدشده بی هیچ محدودیتی جذب کار می‌شوند. زیرا آنچه که سالیان سال همچون مازاد مطلق سرمایه بر دوش کار اجتماعی سنگینی می‌کرد در دیکاتوری پرولتاریا به شکل حقیقی‌اش یعنی به مثابهٔ کمبود مطلق ماشین‌آلات پدیدار می‌شود.

بنابراین خطوط کلی برنامهٔ انتقالی به ترتیب عبارت‌اند از: اختصاص کل وسایل معاش به دستمزدهای طبقهٔ کارگر – تحول تمامی اشکال کار غیرمزدی به کار مزدی – جذب تمامی وسایل تولید تولیدشده – نابودی کلیهٔ شکل‌های زمخت کار – افزایش بارآوری در تولید وسایل مصرف و آزادسازی نیروهای کار از بخش (II) – اختصاص دادن نیروی کار آزادشده به گسترش بخش (I). واضح است که اجرای چنین برنامه‌ای فقط از عهدهٔ قدرت متمرکز دولت پرولتری بر می‌آید و با الگوهای خودگردانی و خودمدیریتی بنگاه‌ها قابل حصول نیست.[۳]

فقط پس از تحقق این اهداف و به سرانجام رسیدن برنامهٔ انتقالی می‌توان از واقعیات امکان‌پذیری همچون الغای کار مزدی و کاهش ساعات کار روزانه به ۲ ساعت و الغای طبقهٔ کارگر و الغای دولت سخن گفت. این قبیل مطالبات هر چقدر هم که حقیقت داشته باشند و هدف غایی تکامل تاریخ را بیان کنند در لحظهٔ حاضر و بر پایهٔ مادی

انکشاف ناموزون کنونی صرفاً یک مشت لاطائلات آنارشیستی هستند. چگونگی تحقق این ارزش‌های غایی موضوع پژوهش کنونی نیست و نمی‌تواند باشد. ما ناچاریم این قبیل مسائل را به تکامل تاریخی واگذار کنیم و به نسل‌های آیندهٔ پرولتاریا که بهتر از ما خواهند اندیشید اعتماد داشته باشیم. بر مرده‌ریگ انکشاف ناموزون سرمایه‌داری صرفاً می‌توان از همین برنامهٔ انتقالیِ محدود و ساده سخن گفت که دامنهٔ عمل‌کرد قانون ارزش را دم‌به‌دم تنگ‌تر خواهد کرد.[٤]

توضیحات

---

[1] محمد رحمان‌زادهٔ هروی. نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران. ص ۱۲۰

[2] انگلس قطعهٔ زیر مهم‌ترین خصیصهٔ دولت دیکتاتوری پرولتاریا را به روشنی مفهوم‌پردازی کرده است. او می‌نویسد:

«آشفته‌فکران اجتماعی می‌پندارند رسالت سوسیالیسم این است که تمام ارزش کار را بپردازد. اما ارزش کار چیست؟ واقعیت این است که کار به طریق اولی نمی‌تواند هیچ ارزشی داشته باشد زیرا زمان کار صرفاً معیار اندازه‌گیری ارزش است. آشفته‌فکران اجتماعی چاره‌ای جز این ندارند که ارزش کار را با بازده آن بسنجند. بنابرین «پرداخت همهٔ ارزش کار» به این معنی است که کارگر باید همهٔ بازده کار خود را دریافت کند؛ یعنی مبادلهٔ یک ساعت کار با محصولات یک ساعت کار دیگر. بدین‌ترتیب مهم‌ترین کارکرد مترقی جامعه یعنی انباشت وسایل تولید از جامعه سلب می‌شود و در اختیار افراد جداگانه قرار می‌گیرد. این افراد می‌توانند با بازده کار خود هر کاری که دلشان می‌خواهد بکنند. در این حالت ما ابزار تولید انباشت‌شده در گذشته را فقط به این دلیل در دست جامعه متمرکز ساخته‌ایم تا همهٔ ابزار تولید انباشت‌شده در آینده مجدداً به دست افراد جداگانه بیافتد.»

در جهان واقعی، مزارع اشتراکی و کارخانه‌های شورایی با جدا شدن از مالکیت اجتماعی می‌توانند همچون «مالکیت انحصاری» عمل کنند. آن‌ها قانون ارزش را در مبادلهٔ

محصولات‌شان احیا می‌کنند. بخش دولتی سوسیالیستی وظیفه دارد با تحدید دامنهٔ عمل قانون ارزش عرصه را بر مالکیت انفرادی تنگ کند.

[3] بد نیست در این مورد با موضع چه‌گوارا آشنا شویم:
«در سوسیالیسم بازار که مبتنی بر خودگردانی بنگاه‌هاست هر بنگاه یک حساب بانکی دارد که می‌تواند از آن پول برداشت کند. بنگاه با استفاده از این پول تولید می‌کند محصولاتش را می‌فروشد سپس بخشی از سودش را به دولت می‌دهد و بخشی دیگر از آن را برای نیازهای داخلی‌اش نگاه می‌دارد. این الگو با تحریک رقابت میان کارگرانی که مالک و سهامدار بنگاه‌های مختلف هستند خلق را بر اساس منافع مادی‌شان از یکدیگر جدا خواهد ساخت و در نهایت به احیای دسته‌بندی‌های قومی و مذهبی جامعهٔ سرمایه‌داری خواهد انجامید. با توجه به ابعاد انکشاف ناموزون در کشورمان ما اجازه نمی‌دهیم چنین الگویی در اینجا پیاده شود. ما اجازه نمی‌دهیم خلق تکه‌پاره شود؛ بنابراین از نظام بودجه‌ای حمایت می‌کنیم. تفاوت ما در این است که کمپانی‌های ما محصولات‌شان را نمی‌فروشند بلکه آن را به دولت تحویل می‌دهند. دولت نیز با توجه به نیازهای کشور بودجهٔ بنگاه‌ها را تأمین می‌کند. پاداش کار کارگران را نیز دولت می‌پردازد. برخلاف الگوی خودگردانی و خودمدیریتی که در آن هر بنگاه منفرد فقط به کارگران خویش تعلق دارد در نظام بودجه‌ای کارگران می‌توانند بر طبق توزیع متناسب وظایف که در قراردادهای تضمین‌شدهٔ برنامهٔ سوسیالیستی قید می‌شود آزادانه میان بنگاه‌های اقتصادی دولت جابه‌جا شوند. بنابراین در اینجا هر بنگاه اقتصادی دولتی در واقع متعلق به کل خلق است.» فرمانده ارنستو چه‌گوارا. سخنرانی در کنفرانس «اقتصاد و برنامه‌ریزی» دانشگاه خلق. هاوانا. ۱۹۶۱.

[۴] لازم است در انتهای کار چند «انتقاد از خود» را با خوانندگان در میان بگذارم. مهم‌ترین نقصان اثر حاضر عدم ارائهٔ بحثی جامع دربارهٔ تحولات اجاره‌بهای ارضی در اقتصاد ایران است. این محدودیت بیش از هر چیز ناشی از گستردگی و تنوع شکل‌های مورد بحث است. برای مثال اجاره‌بهای ارضی ساختمان‌سازی عمدتاً به شکل درآمدهای بخش مستغلات تحقق می‌یابد و به سادگی قابل مشاهده است. ولی اجاره‌بهای ارضی بخش کشاورزی از منطقه‌ای به منطقهٔ دیگر تفاوت می‌پذیرد. برای مثال در جیرفت که کشت‌وصنعت بزرگ رواج یافته شکل تصرف اجاره‌بهای ارضی به صورت مقاطعه‌کاری است؛ اما در صلوات‌آباد بیجار به صورت مزارعه است؛ و در اراضی همجوار شهرهای بزرگ اجاره‌بهای تولیدات خرده‌دهقانی به شکل سود فوق‌العادهٔ میادین میوه‌وتره‌بار یا سردخانه‌ها تحقق می‌یابد. البته در بسیاری از موارد اجاره‌بهای اراضی کشاورزی به دلیل شیوع خرده‌مالکی چندان زیاد نیست؛ ولی در برخی موارد همچون گیلان و مازندران ناگهان سر به فلک می‌کشد. اجاره‌بهای ارضی بخش‌های نفت و معدن نیز به دلیل دلیل آمیختن با حساب فوق‌سودهای امپریالیستی بسیار پیچیده می‌شود. اظهار نظر در مورد این شکل‌های گوناگون مستلزم انجام تحقیقات میدانی گسترده‌ای است که در توان یک نفر نمی‌گنجد. وانگهی تجزیه و تحلیل این شکل‌های سرتاپا متفاوت مستلزم نوشتن اثری جداگانه است.

محدودیت دوم به مبحث بحران‌های بین‌المللی سرمایه برمی‌گردد. در این اثر ناچار بودم هم چرخه‌های کسب‌وکار هم نزول نرخ سود و هم محدودیت رشد نیروهای بارآور را صرفاً به لحاظ ملی بررسی کنم. این در حالی است که رکود سال‌های دهۀ ۱۳۵۰ با بحران جهانی دهه‌های ۱۹۷۰–۱۹۸۰ و کسادی ۱۳۹۰ نیز با بحران جهانی دهۀ ۲۰۱۰ مقارن بود. البته من به شکلی آگاهانه به این محدودیت گردن نهادم. زیرا باید نشان می‌دادم که ریشۀ

بحران در تجارت خارجی نیست و به تضاد کار-سرمایه برمی‌گردد؛ لیکن با توجه به مجموع مباحث شکی نیست که تجارت خارجی بر ابعاد بحران می‌افزاید. نظر به اهمیت دورپیمایی‌های بین‌المللی سرمایه فقدان بحثی جامع در مورد بحران‌های جهانی در اثر حاضر کاملاً به چشم می‌آید.

علاوه بر این با توجه به اهمیت صنعت پتروشیمی در اقتصاد ایران پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی با مشاورهٔ یک شیمی‌دان انجام بگیرد یا دست کم خود پژوهشگر به دانش فنی مقبولی در این زمینه دست یابد. همچنین کمک گرفتن از یک ریاضی‌دان یا تسلط پژوهشگر بر ریاضیات پیشرفته برای مطالعهٔ دقیق نرخ سود متعارف ضروری است. تا جایی که سوادم یاری می‌دهد این قبیل محاسبات موضوعِ علمِ حساب دیفرانسیل و انتگرال است.

همانطور که انگلس در کتاب آنتی‌دورینگ نوشته کسی که در مورد ریاضیات فیزیک و شیمی هیچ نمی‌داند بهتر است دربارهٔ مسائل اجتماعی نظریه‌پردازی نکند.

فهرست منابع

ادارۀ حساب‌های اقتصادی. حسابهای ملی ایران حساب تولید تا حساب مالی به تفکیک بخش‌های نهادی اقتصاد بر اساس سیستم جدید حساب‌های ملی. تهران. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۸۲.

ادارۀ حساب‌های اقتصادی. حساب‌های ملی ایران ۱۳۳۸-۱۳۹۳. تهران. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۹۳

ادارۀ حساب‌های اقتصادی. حساب‌های ملی ایران ۱۳۷۰-۱۳۹۳. تهران. بانک مرکزی جمهوی اسلامی ایران. ۱۳۹۵.

ادارۀ حساب‌های اقتصادی. حساب‌های ملی ایران ۱۳۸۳-۱۳۹۴. تهران. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۹۵.

ادارۀ حساب‌های اقتصادی. حساب جریان وجوه ایران ۱۳۵۱-۱۳۹۳. تهران. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۹۷.

ادارۀ حساب‌های اقتصادی. جدول داده-ستاندۀ اقتصاد ایران در سال ۱۳۷۸. تهران. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۸۸.

ادارۀ حساب‌های اقتصادی. جدول داده-ستاندۀ اقتصاد ایران در سال ۱۳۸۳. تهران. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۸۴.

ادارۀ حساب‌های اقتصادی. گزارش اقتصادی و ترازنامۀ سال ۱۳۹۰. تهران. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۹۱.

ادارۀ حساب‌های اقتصادی. موجودی سرمایه در اقتصاد ایران ۱۳۵۳-۱۳۹۴. تهران. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۹۶.

استالین و. یوزف. مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی. مترجم (؟) بی‌جا. انتشارات توفان. ۱۳۸۴.

استاوریانوس ال. اس. شکاف جهانی سیر شکل‌گیری جهان سوم. فاضل رضا. تهران. ثالث. ۱۳۹۲.

اشرف احمد. موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران جلد اول دورهٔ قاجاریه. تهران. زمینه. ۱۳۵۹.

اربابی فرزین. جذب سرمایه‌گذاری خارجی در زیرساخت‌های بخش بازرگانی استان‌ها. تهران. موسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی. ۱۳۸۵.

انگلس فریدریش. آنتی‌دورینگ. مترجم (؟) بی‌جا. بی‌نا. بی‌تا.

انگلس فریدریش. دیالکتیک طبیعت. مترجم (؟) بی‌جا. بی‌نا. بی‌تا.

انگلس فریدریش. سوسیالیسم: علمی و تخیلی. روزبه خسرو. بی‌جا. بی‌نا. بی‌تا.

انگلس فریدریش لنین ولادیمیر مارکس کارل و دیگران. دربارهٔ مسائل ارضی. قیداری محمد. تهران. سمندر. ۱۳۹۶.

بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. سری‌های زمانی اقتصاد ایران. تهران. بانک مرکزی. ۱۳۹۷

ببی ارل. روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی جلد دوم. فاضل رضا. تهران. سمت. ۱۳۹۲.

برودل فرنان. پویایی سرمایه‌داری. پاینده مهران و ناصر کفایی عباس خداقلی. تهران. کتاب آمه. ۱۳۸۸.

بوخارین نیکلای. امپریالیسم و اقتصاد جهانی. مترجم (؟) بی‌نا. بی‌جا. بی‌تا.

داب موریس. مطالعاتی در زاد و رشد سرمایه‌داری. تیموری حبیب‌الله. تهران. نی. ۱۳۷۹.

دایرهٔ بررسی بودجهٔ خانوار. نتایج بررسی بودجهٔ خانوار در مناطق شهری و روستایی ایران سال ۱۳۸۰. تهران. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۸۱.

دایرهٔ بررسی بودجهٔ خانوار. نتایج بررسی بودجهٔ خانوار در مناطق شهری و روستایی ایران سال ۱۳۹۰. تهران. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۹۱.

دایرهٔ بررسی بودجهٔ خانوار. نتایج بررسی بودجهٔ خانوار در مناطق شهری و روستایی ایران سال ۱۳۹۶. تهران. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۹۷.

دایرهٔ شاخص‌های اقتصادی. بررسی شاخص‌های ماهانهٔ اقتصادی. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۸۱.

دفتر آمار و فناوری اطلاعات جهاد کشاورزی. آمارنامهٔ کشاورزی سال ۱۳۸۵ جلد اول. تهران. معاونت امور برنامه‌ریزی و اقتصادی وزارت جهاد کشاورزی. ۱۳۸۷.

دفتر آمار و فناوری اطلاعات جهاد کشاورزی. آمارنامهٔ کشاورزی سال ۱۳۸۵ جلد دوم. تهران. معاونت امور برنامه‌ریزی و اقتصادی وزارت جهاد کشاورزی. ۱۳۸۷.

دفتر آمار و فناوری اطلاعات جهاد کشاورزی. آمارنامهٔ کشاورزی سال ۱۳۹۰ جلد اول. تهران. معاونت امور برنامه‌ریزی و اقتصادی وزارت جهاد کشاورزی. ۱۳۹۳.

دفتر آمار و فناوری اطلاعات جهاد کشاورزی. آمارنامهٔ کشاورزی سال ۱۳۹۰ جلد دوم. تهران. معاونت امور برنامه‌ریزی و اقتصادی وزارت جهاد کشاورزی. ۱۳۹۳.

دفتر آمار و فناوری اطلاعات جهاد کشاورزی. آمارنامهٔ کشاورزی سال ۱۳۹۵ جلد اول. تهران. معاونت امور برنامه‌ریزی و اقتصادی وزارت جهاد کشاورزی. ۱۳۹۷.

دفتر آمار و فناوری اطلاعات جهاد کشاورزی. آمارنامهٔ کشاورزی سال ۱۳۹۵ جلد دوم. تهران. معاونت امور برنامه‌ریزی و اقتصادی وزارت جهاد کشاورزی. ۱۳۹۷.

دفتر آمارهای جمعیت نیروی کار و سرشماری. توزیع درآمد در خانوارهای شهری و روستایی ۱۳۸۰–۱۳۹۱. تهران. مرکز آمار ایران. ۱۳۹۲.

دفتر آمارهای جمعیت نیروی کار و سرشماری. توزیع درآمد در خانوارهای شهری و روستایی ۱۳۷۶–۱۳۸۶. تهران. مرکز آمار ایران. ۱۳۸۷.

دفتر برنامه‌ریزی و اقتصاد کلان برق و انرژی. ترازنامهٔ انرژی کشور در سال‌های ۱۳۵۰–۱۳۹۵. تهران. وزارت نیرو. ۱۳۹۶.

دفتر جمعیت نیروی کار و سرشماری. ضریب جینی سال‌های ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۴. تهران. مرکز آمار ایران. ۱۳۹۵.

دفتر جمعیت نیروی کار و سرشماری. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۷۰ جلد سوم: نیروی انسانی. تهران. مرکز آمار ایران. ۱۳۷۱.

دفتر جمعیت نیروی کار و سرشماری. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۷۵ جلد سوم: نیروی انسانی. تهران. مرکز آمار ایران. ۱۳۷۶.

دفتر جمعیت نیروی کار و سرشماری. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۸۰ جلد سوم: نیروی انسانی. تهران. مرکز آمار ایران. ۱۳۸۱.

دفتر جمعیت نیروی کار و سرشماری. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۸۵ جلد سوم: نیروی انسانی. تهران. مرکز آمار ایران. ۱۳۸۶.

دفتر جمعیت نیروی کار و سرشماری. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۹۰ جلد سوم: نیروی انسانی. تهران. مرکز آمار ایران. ۱۳۹۱.

دفتر جمعیت نیروی کار و سرشماری. سالنامهٔ آماری کشور ۱۳۹۵ جلد چهارم: نیروی انسانی. تهران. مرکز آمار ایران. ۱۳۹۶.

دفتر جمعیت نیروی کار و سرشماری. شاخص‌های عمدهٔ بازار کار در سال‌های ۱۳۸۴–۱۳۹۶. تهران. مرکز آمار ایران. ۱۳۹۷.

دفتر جمعیت نیروی کار و سرشماری. نتایج طرح آمارگیری نیروی کار در سال ۱۳۹۵. تهران. مرکز آمار ایران. ۱۳۹۶.

دفتر جمعیت نیروی کار و سرشماری. نتایج طرح آمارگیری از کارگاه‌های صنعتی ۱۰ نفر کارکن و بیشتر در سال‌های ۱۳۵۲–۱۳۹۴. تهران مرکز آمار ایران. ۱۳۹۵.

دفتر جمعیت نیروی کار و سرشماری. نتایج طرح آمارگیری از کارگاه‌های صنعتی ۱۰–۴۹ نفر کارکن در سال ۱۳۹۳. تهران مرکز آمار ایران. ۱۳۹۴.

دفتر جمعیت نیروی کار و سرشماری. نتایج طرح آمارگیری از کارگاه‌های صنعتی ۵۰ نفر کارکن و بیشتر در سال ۱۳۹۳. تهران مرکز آمار ایران. ۱۳۹۴.

دفتر مطالعات زیربنایی. استراتژی دستیابی به امنیت غذایی. تهران. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. ۱۳۸۸.

رحمان‌زاده هروی محمد. نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران از دهۀ ۱۳۴۰ تا ۱۳۹۵. اختران. ۱۳۹۷.

رزاقی ابراهیم. اقتصاد ایران‌زمین. تهران. نی. ۱۳۹۲.

خداداد کاشی فرهاد. ساختار و عملکرد بازار در بخش صنعت ایران. تهران. موسسۀ مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی. ۱۳۸۵.

خسروی خسرو. جامعۀ دهقانی در ایران. تهران. پیام. ۱۳۵۷.

سوئیزی پل و دیگران. گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری. تدین احمد. تهران. توکا. ۱۳۵۹.

سوداگر محمدرضا. رشد روابط سرمایه‌داری در ایران مرحلۀ انتقالی از ۱۳۰۴ تا ۱۳۴۰. تهران. موسسۀ تحقیقات اقتصادی و اجتماعی پاژند. بی‌تا.

سوداگر محمدرضا. رشد روابط سرمایه‌داری در ایران مرحلۀ گسترش از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷. تهران. شعلۀ اندیشه. ۱۳۶۹.

سوداگر محمدرضا. نظام ارباب رعیتی در ایران. تهران. موسسۀ تحقیقات اقتصادی و اجتماعی پاژند. ۱۳۵۹.

عیسوی چارلز. تاریخ اقتصادی ایران قاجاریه ۱۲۱۵ – ۱۳۳۲ هجری قمری. آژند یعقوب. تهران. گستره. ۱۳۸۸.

غنی‌نژاد موسی. اقتصاد و دولت در ایران پژوهشی دربارهٔ ریشه‌ها و علل تداوم اقتصاد دولتی در ایران. تهران. اتاق بازرگانی صنایع معادن و کشاورزی. ۱۳۹۵.

فیاضی عمادالدین. بررسی تحلیلی و توصیفی تاریخ روابط اقتصادی ایران و ایتالیا ۱۳۲۰–۱۳۵۷. شهر ری. میر ماه. ۱۳۹۱.

کائدپور داریوش. ساخت اقتصادی ایران. بی‌جا. ارگان تئوریک–سیاسی سازمان رزمندگان آزادی طبقهٔ کارگر. ۱۳۶۲.

گروه نیروی انسانی. وضعیت بازار کار در ایران روند ۱۰ ساله. مرکز آمار ایران. تهران. ۱۳۹۵.

لنین ولادیمیر. امپریالیسم به مثابهٔ بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری رسالهٔ عامه‌فهم. پورهرمزان محمد. بی‌جا. بی‌نا. بی‌تا.

لنین ولادیمیر. دربارهٔ برنامهٔ حزب. مترجم (؟).انتشارات سازمان چریک‌های فدایی خلق. تهران. ۱۳۵۸.

لوکاچ گئورگ. ویرانی عقل. جبلی زیبا. تهران. شفیعی. ۱۳۹۵.

مارکس کارل. ایدئولوژی آلمانی. نیکی تیرداد. بی‌جا. بی‌نا. بی‌تا.

مارکس کارل. سرمایه نقد اقتصاد سیاسی جلد اول. اسکندری ایرج. بی‌جا. بی‌نا. بی‌تا.

مارکس کارل. سرمایه نقد اقتصاد سیاسی. جلد دوم. اسکندری ایرج. بی‌جا. بی‌نا. بی‌تا..

مارکس کارل. سرمایه نقد اقتصاد سیاسی جلد سوم. اسکندری ایرج. بی‌جا. بی‌نا. بی‌تا..

مارکس کارل. کار بارآور و کار نابارآور. حکمت منصور. بی‌جا. بی‌نا. بی‌تا.

مارکس کارل. نقد اقتصاد سیاسی. مترجم (؟). تهران. انتشارات چریک‌های فدایی خلق ایران. بی‌تا.

مارکس کارل. مقدمه‌ای بر نقد اقتصاد سیاسی. مترجم برزگر الف. بی‌جا. نشر اخگر. ۱۳۸۲.

مارکس کارل. هیجدهم برومر لویی بناپارت. پورهرمزان محمد. بی‌جا. بی‌نا. بی‌تا.
مرکز آمار ایران. سری زمانی نماگرها و شاخص‌های اقتصادی اجتماعی و فرهنگی ۵۰ سال کشور. مرکز آمار ایران. تهران. ۱۳۹۴.
مرکز آمار ایران. سری زمانی نشانگرها و شاخص‌های ۵۰ سالهٔ اقتصادی اجتماعی و فرهنگی. مرکز آمار ایران. تهران. ۱۳۹۵
مرکز آمار و اطلاعات راهبردی. شاخص‌های کلیدی بازار کار روند ۱۰ ساله در ایران ۱۳۸۴-۱۳۹۳. تهران. وزارت تعاون کار و رفاه اجتماعی. ۱۳۹۴
مرکز پژوهش سنجش و اسناد ریاست جمهوری. مجموعه مقالات تاریخ و اسناد مجموعهٔ اول اقتصاد. تهران. خانهٔ کتاب. ۱۳۹۱.
مزاروش ایستوان. فراسوی سرمایه بحران ساختاری نظام سرمایه. محیط مرتضی. تهران. کتاب آمه. ۱۳۸۹.
معاونت امور اقتصاد کلان. سری‌های زمانی اقتصاد ایران ۱۳۳۸-۱۳۹۰. تهران. سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کل کشور. ۱۳۹۴.
معاونت امور اقتصاد کلان. گزیدهٔ آمار و اطلاعات کلان اقتصادی ۱۳۸۴-۱۳۹۵. تهران. سازمان برنامه و بودجهٔ کشور. ۱۳۹۶.
معاونت سرشماری نیروی کار. سرشماری نفوس و مسکن ۱۳۵۵ جلد سوم: نیروی انسانی. تهران. مرکز آمار ایران. ۱۳۵۵.
نی‌چنکو استاد. نظام پولی بین‌الملل و بحران مالی جهانی. زرافشان ناصر. تهران. آزادمهر. ۱۳۸۹.
هوگلاند اریک جیمز. زمین و انقلاب در ایران. مهاجر فیروزه. تهران. پردیس دانش. ۱۳۹۲.

هیلفردینگ رودولف. سرمایهٔ مالی پژوهشی در باب تازه‌ترین مرحلهٔ تحول سرمایه‌داری. تهران. دنیای اقتصاد. ۱۳۹۴